

عمل صالح

للموید

شاه جهان نامہ

جلد دوم

تصنیف مصباح کتب

تقریب تفسیر، دکتر غلام پروانی

ترمیم و تصحیح، دکتر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب

کتاب روڈ لاہور

عمل صالح

الموسوم به

شاه جہان نامہ

جلد دوم

تصنیف محمد صالح کنوی

ترتیب و تحشیہ : دکتر غلام نیردانی

ترمیم و تصحیح : دکتر حبیب الرحمن

مجلس ترقی ادب

۲۔ کلب روڈ۔ لاہور

جملہ حقوق محفوظ

طبع دوم : مارچ ۱۹۶۷ء

تعداد : ۱۱۰۰

ناشر : سید امتیاز علی تاج ، ستارہ امتیاز
ناظم مجلس ترقی ادب ، لاہور
مطبع : زرین آرٹ پریس ، ۶۱ ریلوے روڈ ، لاہور
مسئتمم : محمد ذوالفقار خان
قیمت : [REDACTED]



عمل صالح

جلد دوم

فهرست مضامین

نمبر شمار	عنوان	صفحه
۱-	آغاز سال هفتم از جلوس مبارک حضرت ظل سبحانی صاحبقران	۱
۲-	ثانی ستایش کشمیر و ذکر نقیر و قمطیر و خصوصیات کیفیت آن	
۱۸	بهشتستان دل پذیر	- - - - -
۳-	انتصاب لوای نصرت انتصاب از کشمیر دل پذیر بصوب هندوستان	
۳۳	از راه شاه آباد مچلی بهون	- - - - -
۴-	سر آغاز سال هشتم جلوس حضرت صاحبقران ثانی	۷۶
۵-	بیان طغیان ماده سوادى ججهار سنگه بنديله و بکرماجیت پسرش	
۸۳	و ذکر سواخ دیگر	- - - - -
۶-	بیان برخی از مابقی احوال ججهار سنگه بنديله و سر زدن حرکات	
	ناهنجار از آن خسروان مال که باعث ارسال شاهزاده بلند اقبال	
۹۱	بکار فرمائی سرداران شد	- - - - -
۷-	طلوع ماهچه رایت ظفر آیت نیراعظم روی زمین از افق دارالخلافه	
	کبری و گستردن پرتو ارتفاع بر سمت ممالک جنوبی بقصد	
	استخلاص سایر محال متعلقه نظام الملک و باقی قلاع آن ولایت	
	و امتیصال بر اصل آن مملکت و تفرج ملک بنديله و قلعه	
۱۰۰	دولت آباد که درینولا بتصرف در آمد	- - - - -
۸-	نیرنگ نمائی دولت روز افزون در باب زود کشائی ابواب قلاع	
	حصینه قلعه اوندچیه و چوراگده و دهامونی و آوارگی ججهار	
۱۰۷	با سایر منتسمیان و پیدا شدن جمیع خزینه های دیرینه او و پدرش	- - - - -
۱۲۴	سواد فرمان که بنام قطب الملک صادر شد	- - - - -

نمبر شمار	عنوان	صفحه
۱۰	نو روز سال نهم جلوس مبارک و تعیین افواج منصور بجهت تاخت و باخت ملک بیجاپور - - - - -	۱۳۳
۱۱	بیان انواع فتوحات آسانی از عدوبندی و قلعه کشائی که بمیان اقبال بی زوال قرین حال روزگار دولت جاودانی گردید - - -	۱۳۸
۱۲	عرضداشت عادل شاه - - - - -	۱۵۵
۱۳	عرضداشت قطب الملک - - - - -	۱۵۷
۱۴	ارتفاع گرفتن ماهیچہ لوی مهر شعاع موکب والا از افق دولت آباد بسوی قلعه ماندو بعد از چهره نمائی فتوحات نمایان و شرحی از سواخ دولت ابد پایان - - - - -	۱۵۹
۱۵	تفویض یافتن سر کار ممالک جنوبی بشاهزاده والاگهر بلند اختر سلطان محمد اورنگ زیب بهادر جوان بخت و مرخص شدن آن نامور بخریت و خوبی و شرح دیگر سواخ دولت ابد پیوند - -	۱۶۴
۱۶	عرضداشت قطب الملک - - - - -	۱۶۹
۱۷	آغاز سال دهم جلوس مبارک و ورود مسعود در دارالخلافہ اکبر آباد بخیر و خوبی - - - - -	۱۸۷
۱۸	انعقاد انجمن طوی عقد زفاف شاه داماد نو عروس جوان بختی و تازه جوانی اغنی خرم بهار گلشن دولت صاحبقرانی و نو نهای سرابستان اقبال شاهجهانی شاهزاده والاگهر سلطان محمد اورنگ زیب بهادر دریا دل و بیان سواخ دولت ابد اتصال - - - - -	۲۰۱
۱۹	رخصت بادشاهزاده جوان بخت محمد اورنگ زیب بهادر به دولت آباد کشایش کشور تبت به کلید اقبال بادشاهی و شکست طلسم بند حصون اشکال پیوند آن به نیرنگ سعی و تدبیر اولیای دولت ابد پیوند محتم بذکر قلیلی از سواخ ابد خاتمه - - - - -	۲۱۱
۲۰	آغاز سال یازدهم جلوس میمنت مانوس شاهجهانی - - - - -	۲۲۱
۲۱	کشته شدن کریم داد کور - - - - -	۲۲۲
۲۲	حقیقت مفتوح شدن قلعه قندهار با دیگر قلاع آن دیار - - -	۲۲۴

نمبر شمار	عنوان	صفحه
۲۳۸	حقیقت آسام و آسامیان بد فرجام - - - - -	۲۳۸
۲۵	کیفیت سرافرازی یافتن شاهزادہای والا مقدار و نوئینان نامدار و آرایش محفل نو روزی - - - - -	۲۴۰
۲۶	آرایش جشن وزن مبارک قمری - - - - -	۲۴۳
۲۷	حقیقت فتح بکلانہ - - - - -	۲۴۳
۲۸	توجہ شریف بصوب دارالسلطنت لاہور - - - - -	۲۴۵
۲۹	شروع سال دوازدهم جلوس میمنت مائوس و ملازمت نمودن علی مردان خان بعد از آمدن قندہار - - - - -	۲۴۶
۳۰	نہضت موکب ہایون بصوب کابل - - - - -	۲۵۲
۳۱	تعیین شدن سعید خان بہادر ظفر جنگ بتنبیہ و تادیب ہزار جات حوالی کابل - - - - -	۲۵۴
۳۲	مراجعت اشرف از بلدہ کابل بصوب دارالسلطنت لاہور - - - - -	۲۵۶
۳۳	آغاز سال سیزدهم جلوس مبارک - - - - -	۲۵۷
۳۴	احداث شاہ نہر باہتمام علی مردان خان - - - - -	۲۵۹
۳۵	رسیدن سیستانیان بحوالی بست و شکست خوردن از اولیای دولت - - - - -	۲۶۰
۳۶	آتش افتادن در اکبر نگر و سوختن حویلی بادشاہزادہ محمد شجاع بہادر و سایر کارخانجات - - - - -	۲۶۳
۳۷	تشریف شریف بسیر و گلگشت کشمیر دل پذیر - - - - -	۲۶۳
۳۸	توجہ شاہنشاه عالم پناہ بسیر ییلاق سنگ سفید - - - - -	۲۷۱
۳۹	آغاز سال چہاردهم جلوس مبارک و سواخ دیگر - - - - -	۲۷۴
۴۰	رسیدن ملا سعادت بسعدادت زمین بوس درگاہ و منسلک گشتن در سلک بندہا - - - - -	۲۷۸
۴۱	جشن وزن شمسی - - - - -	۲۸۰
۴۲	نو روز جہان افروز - - - - -	۲۸۱
۴۳	مالش دادن اعظم خان کولیانا و گرفتن پیشکش از زمیندار جام - - - - -	۲۸۲

صفحه	عنوان	نمبر شمار
	روگردان شدن راجه جگت سنگھ ولد راجه باسو و رسیدن او	۳۴
۲۸۳	بیجای اعیال	- - - - -
۲۸۶	آغاز سال پانزدهم جلوس مبارک	- - - - -
۲۸۸	تشریف شریف از لاهور بصیدگاه کانوواہن	- - - - -
۲۹۰	مفتوح شدن قلعه مؤو و نورپور	- - - - -
۲۹۸	آرایش یافتن جشن وزن شمسی	- - - - -
۳۰۰	گذارش نوروز جهان افروز	- - - - -
	۵۰. رخصت یافتن بادشاہزادہ محمد دارا شکوہ بصوب قندھار بچنگ	
۳۰۲	شاه صفی	- - - - -
	۵۱. بیان کیفیت ازدواج شاہزادہ محمد مراد بخش بدختر شاه نواز	
۳۰۷	خان صفوی	- - - - -
۳۰۸	آغاز سال شانزدهم جلوس مبارک	- - - - -
۳۱۳	انٹھاض الویہ نصرت طراز از لاهور بصوب اکبرآباد	- - - - -
۳۱۵	جشن وزن مبارک شمسی	- - - - -
۳۱۵	بناء روضہ ممتاز الزمانی	- - - - -
۳۲۰	نوروز جهان افروز	- - - - -
۳۲۱	خجستہ جشن وزن مبارک قمری	- - - - -
۳۲۲	تولد ممتاز شکوہ از صبیہ سلطان پرویز و انعام ده لک روپیہ	- - - - -
۳۲۲	گذارش قانون مجدد در گہریہای شبانروزی	- - - - -
۳۲۳	شروع سال ہفدهم جلوس مبارک و جشن ولادت سلطان ممتاز شکوہ	- - - - -
۳۲۵	توجہ اشرف از اکبرآباد بصوب اجمیر	- - - - -
۳۲۷	جشن وزن مبارک شمسی	- - - - -
۳۲۸	انٹھاض رایات عالیات بصوب سوکر	- - - - -
۳۲۹	مفتوح شدن ولایت پلامون	- - - - -
۳۳۱	گذارش نوروز جهان افروز	- - - - -
۳۳۲	رسیدن آتش بذات مقدس بادشاہزادہ جهان بیگم صاحب	- - - - -

(ح)

نمبر شمار	عنوان	صفحه
۸۹-	مفتوح شدن قلعه کهمرد و حصار غوری - - - - -	۳۹۶
۹۰-	آغاز سال فرخنده فال بیستم جلوس مبارک و کیفیت فتح بلخ و بدخشان - - - - -	۴۰۶
۹۱-	التجا کردن بادشاهزاده محمد مراد بخش از روی نادانی در باب طلب خود بدرگاه جهان پناه و نتیجه که بر آن مترتب شد -	۴۰۹
۹۲-	فرستادن میر عزیز را با نامه عاطفت مضمون نذر محمد خان بصوب ایران - - - - -	۴۱۵
۹۳-	معاودت موکب ظفر طراز از کابل بدارالسلطنه لاهور - - - - -	۴۱۹
۹۴-	فرستادن ارسلان بیگ با قتحنامه بلخ و بدخشان نزد دارای ایران -	۴۲۰
۹۵-	سواخ صوبه بلخ - - - - -	۴۲۳
۹۶-	وزن مبارک شمسی - - - - -	۴۲۵
۹۷-	توجه مبارک بهایون بصوب کابل و گذارش نوروز جهان افروز -	۴۲۷
۹۸-	جنگ قلیچ خان و راجه راجروپ با الپانان - - - - -	۴۲۸
۹۹-	سواخ اند خود - - - - -	۴۳۲
۱۰۰-	سواخ بلخ - - - - -	۴۳۶
۱۰۱-	حقیقت رفتن نذر محمد خان بایران و ملاقات نمودن بشاه عباس و از آنجا مایوس برگشتن بماوراء النهر - - - - -	۴۳۷
۱۰۲-	رفتن بادشاهزاده دره التاج عهد اورنگ زیب بهادر و نبرد نمودن با اوزبکان - - - - -	۴۴۲
۱۰۳-	ذکر مملکت روز افزون - - - - -	۴۵۹
۱۰۴-	شرح خزائن موفوره - - - - -	۴۶۰
۱۰۵-	بیان کواکب مواکب شمار - - - - -	۴۶۱
۱۰۶-	جشن وزن قمری و سواخ دیگر - - - - -	۴۶۲

آغاز سال هفتم از جلوس مبارک حضرت ظل سیدحانی صاحبقران ثانی

چون سلطان سیارگان بسریر زرفشان حمل برنشسته روی زمین را به بساط انبساط برآراست و چاربازار گیتی رواج و رونق کلی پذیرفته گلشن روزگار آب و رنگی دیگر یافت انجمن جشن نوروزی بفرمان خدیو هفت کشور بزیور نوادر بحری و کافی از در و گوهر و سیم و زر زینت دیگر گرفته ابواب شگفتگی و نزهت بر روی نظارگیان عالم کشاد - و سریر میناکار گوهرنگار از تمکن آن عرش مکانت کرمی مکان پایه^۱ تمکن دیگر بدست آورد - و فیض عطای آن بحدل ابرکف بخشش و بخشایش را رواج و رونق تازه داد - آنگاه بر مراتب و مناصب و وظائف ارباب رواتب افزوده بسی مدارج ارباب مراتب مذکوره احداث نیز فرمودند - از جمله درین روز سعادت اندوز سپهدارخان که در کاردانی و کارگذاری از امثال و اقربان در پیش بود بنا بر نیت صالح بتازگی مشمول عواطف والا گشته درجه^۲ منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری ذات و سوار از آنجمله سه هزار دو اسپه سه اسپه رفعت گرای گردید - و به تقدیم خدمت صوبه داری^۳ گجرات که بنا بر وجوه شتی^۴ از باقرخان تغیر پذیر شده بود مرافرازی یافته همدرین محفل فخلج به خلعت فاخره و مختص بعنایت فیل و اسپ مرخص گشت - و همدرین روز طرب افروز امام قلی نامی که از جانب شاه صفی دارای ایران مصحوب خیرات خان رسول قطب الملک برسالت گولکنده نامزد شده بود از بساط بوس انجمن حضور پر نور بر کام خاطر فیروز گشته نامه^۵ که شاه صفی مصحوب او بدرگاه والا ارسال داشته بود گذرانید - و پیشکشی مشتمل بر سایر نوادر تحف و نفایس طرف ایران کشید - از جمله بیست سر اسپ عربی نسب عراق حسب بنظر انور درآورد - که همگی بهمه حساب بر بادپای برق رفتار محاب سبقت میگرفتند -

۱ - قلمی "شتی" ندارد (و - ق) -

و در تند روی تقدم بر تگاور آتش عنان صرصر اشتلم نموده به‌آرمی پویه نوند بادیه نورد آب^۱ را سبق روانی میدادند با چند شتر بختی که از تندی پویه و خوبی خرام به شتاب بخت موافق^۲ و اقبال مقبل دم از مقابل کوبی میزدند و در سرعت دواو از جازه خودرو باد قبول گوی^۳ میبردند - و چند سر استر راهوار صبا رفتار که بهنگام جلوریز قاصد تیز پر سبا یعنی پیک مَبک خیز بدید را گران جان وکند پای میخواندند - و دیزه بروچی و تذرو شعشعه^۴ مهر انور را کودن پالانی مینمودند - از آنجا که آمد اقبال است تمامی پیشکش او بنظر قبول آن سرور درآمده بانعام خلعت فاخره و چهل هزار روپیه نقد سمت اکرام پذیرفت - و ده هزار روپیه به پاینده بی اوزبک که از ماوراءالنهر بعزیمت طواف حرمین مکرمین راهگرای شده بود مرحمت گشت - بالجمله حسب الامر والای نیر اعظم روی زمین سامان طرازان بتهیه اسباب چراغان اطراف تالاب مهربند پرداختند - و شب این روز عشرت افروز بافروزش شمع و چراغ گیتی افروز روکش روز شد - چنانچه ماه منیر که در جنب پرتو این شب فروغ افزا ظهور و بروز کرمک شب افروز نداشت بنور اندوزی درآمده ذخیره روز نیک و بد آماده ساخت - و روزگاری دراز از فرط استغناء طبع بی نیاز بوده به ترک دریوزه مهر انور پرداخت - تمام شب از عکس انوار شمع و فروغ چراغ که در دل آب نمایان بود بر حباب صدف گوهر شب چراغ مینمود - نشای تفرج تماشاگران دوبالا شده سطح آب آسمانی پر ستاره بنظر اهل نظاره درآمد - و چون آن گل زمین که از کمال نزبت خدا آفرین رشک فرمای بهشت برین بود بغایت خاطر پسند و دل نشین افتاد بنا برین بندگان حضرت بر آن شدند که نشیمن عالی بهندسه^۵ غریب و وضع نظاره فریب در آن سرزمین بنا فرمایند که یک روی آن بهشت روی زمین بسوی تالاب و روی دیگر بجاناب باغ باشد - و در لحظه طرحی تازه و نقشی بدیع که به هیچ وجه نظیر آن در شش

۱- قلمی "آب" ندارد (و - ق) -

۲- قلمی عوض "موافق و اقبال" امان اقبال (و - ق) -

۳- در قلمی بجای "گوی" گرو (و - ق) -

۴- قلمی دیز بردعی و دروه شعش (و - ق) -

جهت بنظر نظارگیان درنیامده بود رسم نمودند - و دیانت خان فوجدار سرکار
 سرپند را بر سر سرانجام آن کار داشتند که در ساعت مسعود رنگ ریخته
 بیدرنگ اساس بنهد -

دوم ماه ماهچه^۱ لوای والای آن دومین نیر اعظم از افق سرزمین
 میسرند طلوع نموده بسمت مقصد ارتفاع یافت - و بعد از طی دو منزل
 بکنار آب ستلج رسید - دهم ماه ساحل رودبار بپایه قرارگاه دریای لشکر طوفان
 اثر خاقان بحر و بر شد - روز دیگر که عید ماه رمضان بود در آن خجسته
 مقام قرار اقامت یکروزه اتفاق افتاد - و چون بارگاه محیط فسحت در آن سوی
 خورشیدوار ظلال افاضت انوار ظل الهی بر سر هلال سفینه افکندند - چون
 کشتی اقبال قبول آن حضرت مانند باد دبور از آب عبور نمود و آن سرور
 بسان مهر انور پرتو طلعت پهایون بر مدار سradق شفق گون بادشاهی که
 از افق تا افق کشیده و شامیانهای سپهر نشان که مانند شادروان نور سپیده
 صبحگاهی از ماه تا ماهی را فرو گرفته بود انداختند - و در آن مجمع که از
 فرط کثرت جمعیت و فر حضور پر نور آن عزیز کرده حضرت عزت جل شانہ
 جامع دمشق بل مصر جامع شده بود با جمیع علمای اسلام و ائمه^۲ انام نماز عید
 صیام ادا نمودند -

درین ایام بحکم قضایای آسمانی کریمه^۳ که از مواهب حضرت متعال
 به شاهزاده بلند اقبال موهب شده بود آهنگ گلگشت قصور جنان و ریاض
 رضوان نمود - لاجرم طبیعت قدسی مرشت آن باعث استقامت قوایم سریر
 دولت که برگز گرد کدورت و غبار کلفت گرد آن صفوتکده صفا نگشته
 بود بعلت افراط الم و غصه رفته رفته از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته
 منتهای کار به تب محرق کشیده^۴ - و لمحہ لمحہ شدت آن عارضه بفرط
 اشتداد منجر گشته مدت امتداد یافت - و ازین رو حضرت خلافت مرتب
 بی نهایت اندویناک گشته افراط حزن و ملال خاطر عاطر آن حضرت مرتبه
 به مرتبه بمراتب کمال رسید - و نواب قدسی القاب بادشاهزاده جهانیان
 بیگم صاحب نیز درین باب قلق بجای رسانیدند که دون آن مرتبه مافوق

اندازه تصور است - و بنا بر افراط محبت که به برادر فرخنده سیر داشتند تجویز دوری ننموده مرادق شاهزاده را نزدیک بحرم حرم خلافت نصب فرمودند - و گاه بیگاه متفق احوال آن والا اقبال بوده همراه بندگان حضرت بر روز چندین مرتبه مراسم عیادت بجا می آوردند - چون اطبای پای تخت باوجود کمال مهارت غفلت نموده پی به تشخیص مرض نه بردند فرمان عالیشان بطلب وزیرخان که در فن حذاقت نظیر خود ندارد و از قدم خدمت و تکرار معالجات نبض کیفیت مزاج خدیو روزگار و طبع شاهزادای والا مقدار بدست آورده توقیع صدور پذیرفت - و خان مذکور بعد از ورود فرمان والا بر سبیل ایلغار از لاهور روانه شده روز یکشنبه چهاردهم ماه خود را بملازمت شاهزاده رسانید - و تشخیص مرض و عرض آن نموده به معالجه پرداخت - و در اندک وقتی بنا بر سودمندی تصدیق و دعا بل توجه عالی و همت والای بادشاه دین و دنیا که بانواع سعادت دنیوی و اخروی مؤید و موفق میسرند اند دوا و مداوا مفید افتاد و بهبودی چهره ظهور نمود - عاقبت مزاج مقدس شاهزاده اقبالمند سعید بعافیت جاوید گرائیده شفای کلی حصول یافت - وزیرخان بنا بر انتظار ساعت سعید ملازمت به لاهور معاودت نمود که در وقت معهود احرار این سعادت عظمی نماید - و بندگان حضرت ازین جهت خاطر جمع نموده شانزدهم ماه کنار تالاب خواجه ہشیار که در خارج دارالسلطنت لاهور بسیار بموقع واقع شده مرکز اوتاد و مرتبط اطناب مرادق جاه و جلال و مضرب قباب موکب اقبال گردید -

پنجاهم ماه مطابق ہفتم شوال کہ ساعت مسعود بود حضرت خلافت منزلت ازین منزل کہ مطرح اشعه ورود آن ظل ظلیل حضرت نورالانوار شده بود ہمعنان دولت و سعادت بر فیلی کوه شکوہ در حوضہ زرین کہ چتری آنرا بتصرف دقیقہ رس حضرت اقدس بر صورت چتر مدور ساخته بودند سوار شده متوجہ شہر گشتند - درین حال وزیرخان خود را بہ ملازمت اشرف رسانیدہ غبار نعال مراکب موکب اقبال را کہ کحل الجواهر ابصار ہر سیاه و سفید است توتیای ضیای امید ساخته ہزار مہر و ہزار رویہ بطریق نظر گذرانید - و نجابت خان فوجدار دامن کوه کانگرہ و میرزا والی و سزاوار خان

پسر لشکر خان فوجدار لکھی جنگل و دیگر کومکیان صوبهٔ پنجاب و سایر اعظم و اشراف و اکابر و اعیان و اهالی و موالیٔ لاهور که بنا بر رسم پذیره باستقبال موکب اقبال برآمده بودند پذیرای سعادت زمین بوس گردیدند - و بعد از یک پھر روز که ساعت سعادت گرای گردید ساحت دولتیخانهٔ مقدس از نزول اقدس پایهٔ کرسیٔ ہشتمین غرقهٔ این طارم مقرنس یافته کروییان عالم بالا و ملاء اعلیٰ کارگاہ بوقلمون چرخ اطلس در راہ بادشاہ آسمان جاہ بر سبیل پاندا از گسترده -

نوزدهم ماہ کہ فرخندہ جشن شرف آفتاب برسم معبودۂ ہمہ سالہ روکش پیرایش نگارخانۂ چین بل سرمایۂ آرایش بہشت برین شدہ بود - چنانچہ از اسباب نکوئی و نکویٔ اسباب چیزی کہ نہ داشت گوئی ہمین نظیر و قرین بود - در آن روز شرف اندوز بطریق ہمہ روز جہانی امیدوار از فرط داد و دہش آن کام بخش داد مراد خاطر و کام دل از نہال تمنا و نخل امید بر خورده ثمر چیدند - و خرمن خرمن حاصل تخم آرزو کہ کاشتهٔ دیرینہ بود برداشتند -

و سعید خان صوبہ دار کابل کہ در مدت جلوس اقدس از زمین بوس آستان مقدس مراد دل حاصل نہ کردہ بود درین روز بدرگاہ اعلیٰ رسید و خود را بازروی دیرینہ رسانیدہ برکام خاطر فیروز شد - ہزار مہر و ہزار روپیہ بصیغۂ نذر و صد اسپ و ہمین عدد شتر بختی بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - چون وزیرخان در عرض مدت صوبہ داریٔ پنجاب نفایس و ظرایف ہر دیار و ہر مکان از جواہر بحر و کان و آلات مرصع و زرین و اوان سیمین مصنوع صنعت پیشگان ہمہ روی زمین و انواع اقمشۂ ایران و توران و ہند و فرنگ و ختا و [ختن] و امثال اینہا از آن و این چندانکہ تصور کمیت و کیفیت نتوان نمود برای پیشکش بادشاہ بحر و بر و خاقان ہفت کشور آمادہ ساختہ بود درین روز بہ ترتیب چیدہ از نظر انور گذرانید - بنا بر آنکہ این معنی از روی صدق ارادت و صورت حسن عقیدت ازو سرزده بود خدمتگاریٔ او بغایت مستحسن و محسن افتاد - و از راہ سرافرازیٔ آن عمدۃالملک پرتو نظر قبول بر موازی مبلغ چہار لک روپیہ از آنجملہ یافت -

نجابت خان چون خدمت فوجداری^۱ کوه دامن کماینیگی سر کرده بود منظور نظر عنایت شده مرتبه^۲ منصبش از اصل و اضافه پیاپی^۳ سه هزارى ذات و دو هزار سوار رسید - قلیچ خان از صوبه^۴ ملتان رسیده^۵ [بژده اسپ عراق و لختی اقمشه^۶ ایران بنظر انور در آورد]^۷ - از جمله پیشکش شاهزادهای جوان بخت اقبالمند و امرای عقیدت منش اخلاص پیوند که از نوروز اسعد تا روز شرف اشرف مقبول نظر انور افتاد به مبلغ دوازده لک روپیه کشید -

بیست و پنجم فروردی ماه بطواف روضه^۸ ملائک مطاف حضرت جنت مکانی توجه نموده بنا بر رعایت نهایت ادب در بیرون دروازه آماده^۹ ادای حق تعظیم گشته پیاده شدند - و بعد از مراعات آداب معهوده^{۱۰} زیارت آن مرقد مقدس ادای وظایف مقرر از اعطاء مجاورین و انعام خدمه^{۱۱} روضه فرمودند - و خیرات و صدقات مساکین و عجزه^{۱۲} دارالسلطنت لاهور خصوص سکنه^{۱۳} جوار حظیره^{۱۴} خطیره اصناف خاطر ضعفا به فعل آوردند - و ده هزار روپیه از سرکار و نصف این مبلغ از پادشاهزادهای والا مقدار و دو هزار روپیه بابت آصف جاهی^{۱۵} که برسم خیرات آورده بود بر سایر مستحقان بخش فرمودند -

درین ایام فرخنده فرجام که عرصه^{۱۶} دارالسلطنت لاهور از میان اقامت موکب سعادت غیرت ریاض رضوان بود بنا بر کمال معدلت گستری و رعیت پروری نخست به درست ساختن شکست و ریخت خراب آباد قلوب صاحبان پرداخته معموره^{۱۷} عمارت جاوید ساختند - آنگاه از راه و فور رافت و مرحمت مرمت احوال پریشان عموم سپاهی و رعیت آن ولایت خصوص تحقیق و تشخیص کیفیت سلوک عال^{۱۸} اعمال خالصات دیوانی و شقادران محال جاگیرداران نمودند - پس از پرداخت این معانی بمرمت اندیشی عمارات دولتخانه^{۱۹} دارالسلطنت که از دیرباز کسی بدان نه پرداخته بود توجه تام مبذول داشتند - بنا بر آنکه عمارات غلسخانه و خوابگاه در اصل باعتبار طرح و وضع دل پسند و خاطر خواه آن حضرت نبود معماران پندسه

۱- ع [پیشکش نمایان از اسپان عراق و سایر نفایس و نوادر ایران در آورد] ل -

پرداز حسب الامر اعلیٰ بتازگی طرحهای غریب نظر فریب رسم نموده از نظر مشکل پسند گذرانیدند - و رنگ ریختن و بنا نهادن و با تمام رسانیدن طرحی که از آنجمله مختار افتاده بود باهتتام وزیرخان و سایر متصدیان لاهور باز گذاشتند که تا هنگام مراجعت از سفر خیر اثر کشمیر اتمام پذیر سازند - هم چنین روش هندسه و طرح عبارات شاه برج که در عهد حضرت جنت مکانی طرح افکنده اساس آنرا از زمین برآورده بودند و تا غایت همچنان مانده فرمودند طراحان نیرنگ طراز رنگ طرحهای تازه که بخاطر اقدس رسیده بود ریختند - و شرح کمیت و کیفیت آنرا یمین الدوله که در باب طراحیا و تصرفات درین باب ید طولی دارد حسب الامر اعلیٰ از دستخط خود بر پهان طومار مطرح ثبت کرده بمهندسان سپرد که عمل آن دستور اکمل را دستور العمل سازند - و دربارهٔ سرانجام مصالح عبارت شاه برج که کمال فسحت و عظمت بنا دارد چنانچه در پر رسته از آن که بعرف معماران لای خوانند سه لک خشت پخته صرف میشود کمال اہتمام نموده اتمام آنرا نیز در مدت مقرر معین فرمودند - چون یمین الدوله در سمت قلعهٔ شهر پناه بر کنار میدان نخاس که مجمع اهل سود و سودای این مصر جامع است منازل عالی بنیاد رفیع العباد اساس نهاده مبلغ بیست لک روپیه در مدت ده سال صرف آن نموده باہتمام تمام سمت اتمام داده بود و درینولا بجهت تحصیل یمین و برکت و تکمیل قدر و منزلت درخواست حضور پرنور آن حضرت نموده - بنا بر رعایت جانب خان والا جناب ساحت آن عالی منزل غرهٔ اردی بهشت از فرورود مسعود آن قرهٔ عین اعیان وجود و مظهر حسن ایجاد سخا و جود روکش قصور و منازل بهشت موعود شد - و ازین رو نشیمنهای غریب و مناظر نظارگی فریب آن رشک سراستان ارم معهود بتازگی آبرو بخش کهن طارم چرخ کبود گردید - فی الواقع این فرخنده منزل که قبل از نزول اجلال خیل سعادت و وصول کوکبهٔ اقبال و دولت و ادراک پرتو نظر قبول آن حضرت در بلندی قدر و منزلت و ارجمندی زینت و مرتب و وفور زیب و زینت و ظهور انواع خصوصیت و مزیت بمرتبه ای بود که همگی اصحاب خبرت و عبرت از جهان گردان

گیتی نورد که نواحی ساحت کره خاک بیای مساحت و نظر سیاحت
 پیموده اند ازین دست منزلی بر روی زمین از امثال و اقرا آن خان
 عظیم الشان با آنکه مثل و قرین در زیر سپهر برین ندارد نشان نمی دهند -
 الحال که محفل دولت و اقبال و محمل جاه و جلال و حامل بار گران
 حشمت و سلطنت و محمل شوکت و شکوه حضرت و خلافت گشته راه
 قیاس خردمندان در تصور مراتب این ابواب کشاده است - و قیاس
 تقدیر و تخمین کیفیت و کمیت مزید خواص و مزایا بدست افتاده -
 چنانچه ازین مراتب ظاهر میشود که خصوصیات ارتفاع پایه شان و
 منیعت مکان در کدام پله و دقایق عظمت قدر و مقدار آن در چه درجه
 خواهد بود - خان آصف مکان که فی الحقیقت در همه باب ارسطوی
 وقت و افلاطون این آوان است و از روی آداب دانی و قاعده شناسی
 قانون کار و دستور العمل روزگار است نخست پاس شکر و سپاس حضرت
 پروردگار داشته همت بر ادای شکرانه ساینده آفریدگار بستایش نیایش تمام
 گاشت - آنگاه رعایت مراسم معهوده ظاهری نموده همگی لوازم این مقام را
 بجا آورد - خصوص پاننداز قدوم سکندر حشم حضرت سلیمان زمان و نثار
 مقدم مکرم آن موسی دست عیسی نفس که بقدر دسترس امکان پاس
 این مراتب نیز داشته پیشکش لایق از غرایب و ظرایف سایر اطراف
 و اوضاع گیتی بنظر انور آن سرور گذرانید - از انواع نوادر جواهر و آلات
 زرین مرصع به جواهر گران مایه بگری و کافی و ظروف سیمین و اقمشه
 روی زمین و دیگر نفایس و تحف روزگار از اسپ و فیل و امثال آن که بنا بر
 حسب کمیت و کیفیت از پیشکشهای لایق که در ایام سابق میگذرانید
 بمراتب بیش در بیش بود چنانچه قیمت مجموع به شش لک روپیه
 می کشید بنا بر مراعات خاطر آن خان رفیع مکان که درباب درخواست
 قبول مبالغه و تاکید تمام داشت بالتام مقبول افتاد - آنگاه بندگان حضرت
 بادشاه حقایق آگاه ادای حق اخلاص و ارادت آن نوین عقیدت آئین نموده
 در آن منزل سعادت حاصل تا آخر روز قرین دولت و اقبال توقف فرمودند -
 و تناول خاصه و استراحت معتاد بهانجا بجا آورده برین سر آن خان والا
 شان را بتازگی امتیاز ابد و سرفرازی سرمد بخشیدند - و هزار سوار از جمله

منصب سابق قلیچ خان که چهار هزارى ذات و سوار بود دو اسپه سه اسپه اعتبار یافت - و از عنایت خلعت و اسپ نوازش پذیرفته به ملتان مرخص گردید - محلدار خان دکنى بمرحمت خلعت و اسپ و علم و انعام بیست هزار روپیه و تقدیم خدمت فوجدارى سرکار گورکھپور از تغیر مخلص خان سرفراز گشته دستورى آنجانب یافت -

از سواخ این ایام فسخ عزیمت گلگشت کشمیر بهشت نظیر است درین آوان و تاخیر آن نهضت مقرر تا رسیدن ساعت مختار دیگر - و سبب ظاهرى این معنی سواى اقتضای قضاء اراده مقلب قلوب که عارف به نیت و خصوصیات و معروف به فسخ عزایم و فسخ ارادت است آنکه چون در مبادی ایام نزول دارالسلطنت لاهور اول اردی بهشت مبداء انشاء سفر دویمین بهشت موعود یعنی کشمیر دلپذیر مقرر و معهود شده بود - و ثانیاً از مضامین واقع نویسان آنسمت سمت ظهور یافت که رهگذرها و گریوها پیش از اوایل خورداد از زیر برف ظاهر نمی شود لاجرم وهن و فتور در مبائی آن اراده راه یافت - و چون نزدیکی ماه ذی قعده که نواب مهملد علیا در روز چهارشنبه هفدهم آن به فردوس اعلیٰ خرامیده اند نزدیک در رسیده بود - بنابر آنکه در سر تا سر ماه مذکور آن مهر سپهر سرورى چون صبح صادق سراپا سفید پوش می باشند - و از ارتکاب انواع مستلذات طیبیه مثل تزین و تفرج و طرب و خنا و ورود و سرود اجتناب فرموده مقید به مطلق رامش و آرامش نمی شوند - ایام سایر آن شهر که آن معانی مخصوص چهارشنبه است اینمعنی موید تاخیر افتاد - چه درین صورت مرضی خاطر عاطر نیامد که ایام کلفت و کدورت در منازل کشمیر و متنزهات آن بهشت آباد بگلگشت شگوفه و تفرج لاله جوغاسو (؟) و تماشائی گل و سنبل و نظاره باغ و راغ بسر برند - لاجرم دقایق شناسان درج پیمای هندی و فارسی را در باب اختیار ساعتی دیگر مامور فرمودند - و غره ماه خورداد که فرخنده روزی بود در کمال میمنت و نیک اخترى جهت نهضت موکب منصور بسمت مذکور مقرر شد - بنابرین قرارداد پس از انقضای مدت موعود و رسیدن عهد معهود در بهان ساعت سعادت ضیاء همعنان دولت و اقبال از دارالسلطنت لاهور توجه اعلیٰ بسوی مقصد اتفاق افتاده آنروى رودبار راوی مرکز اعلام

نصرت و متخیم مرادق شوکت و حشمت گشت - درین منزل وزیرخان خلعت و جمدھر مرصع یافته دستوری معاودت لاهور یافت و از جمله سواران منصبش که باصل و اضافه پنجهزاری ذات و سوار مقرر شد سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و دو هزار سوار یک اسپه معتبر گشت -

روز دیگر بقصد سمت بهنبر از آن مقام کوچ فرموده بعد از ورود بساحل رود چناب بر وفق معهود کشتیها را با یکدیگر پیوسته پل بستند - و باین طریق باسانی تمام از آن راه کشاده گذار گذشتند - چون مراحل این راه تا بهنبر که مساحت مسافتش سی و سه کروه است منزل بمنزل طی شد - روز چهارشنبه دهم ماه مذکور مطابق سوم ذی الحجه سال هزار و چهل و سه بدان قصبه رسیدند - و چون راه پیرپنچال درین وقت از توقیفی که درینولا فرموده بودند کشوده شد چنانچه اصلا برف نداشت آنرا بنابر نزدیکی باوجود کمال صعوبت از سایر مسالک اختیار فرمودند - چه این بهشت روی زمین بحکم حفّت الجنّة بالمکاره چهار راه بدینجار دارد که همگی از راه صعوبت و حزونت جاده دشوار گذار که همه جا بزمین گریوهای پر پیچ و خم و قله های کوهسار البرز آثار میگذرد نحویست که بشرح راست نیاید - چنانچه هر مسلک دقیقی از آن مسالک معائنّه از دست راه باریک صراط بطریقی تیز و تند است که مراض قوایم رواحل و عزایم قاطع را کب و راحل در قطع آن کند است - ازین جمله راه پگلی و ^۱ [دمتور] است که بهر طور از دیگر مسالک بهتر است - اگرچه نشیب و فراز بسیار دارد و از همه دورتر است اما برف در آن حدود کمتر می بارد و مسافت آن به هیچ طریق آفت ندارد - و ازین رهگذر که سرد میر نیست بلکه فی الجمله گرم سیری دارد برفها زود بگداز رفته راه خالی می شود - و این راه که به سی و پنج منزل طی می گردد یک صد و پنجاه و چهار کروه بادشاهی است - و هر کروهی دویست جریب و جریب بیست و پنج گز بادشاهی است - و مجموع پنجهزار ذراع می شود - دوم راه چومکھے است که یک صد و دو کروه و بیست و نه منزل مسافت دارد - درین مسلک نیز برف کم است - اما در چند موضع آن از رهگذر گداختن برف

گل و لای بسیار مانع قطع طریق و باعث توقف می شود - چنانچه ژنده پیلان تنومند آنجا چون خر در خلاب بند می شود - و ازین راه در اواسط بهار به کشمیر می توان رسید - سوم راه پتوح (پوچ؟) که مسافت بیست و سه مرحله است و نود و نه کروه - و بنابر کمئی برف نسبت برای پیرپنچال در اواخر بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شگوفه کشمیر را می توان یافت - چهارم راه پیرپنچال که در کمال صعوبت و دشواری گریوهای شیخ و بسیاری برف که تا آخر اردی بهشت بر سر آن کوه انبوه است - و از اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سواره از آن راه در کمال تسر است - و در موسم زمستان مجال گذار مراکب از آن محال متعذر - مراحل این راه که هشتاد کروه است به بیست کوچ طی می شود - چنانچه از لاهور تا بهنبر که بامولست به هشت منزل - و از بهنبر تا کشمیر که کوپسار دشوار گذار است بدوازده مرحله - و ازین رهگذر گلگشت شگوفه کشمیر و گل و لاله اوایل بهار احتمال ندارد - و چون عنقریب بخواست ایزدی جمعی از خصوصیات این راه و دشواری مسالک در ذکر احوال منازل آن خصوص عقبه ناری براری مذکور خواهد شد اکنون به تحریر وقت پرداخت - چون از بهنبر تا کشمیر سر تا سر مراحل کوپسار دشوار گذار است - بنحوی که اکثر راهگذر بر کمر کوه می افتد در نهایت تنگئی عرض و بسیار خم و پیچ - بنابر آن عبور شتر از آن راه کمال تسر بل تعذر دارد - مع هذا باربرداران راه منحصر در فیل و اسب و اشتر و آدمی است - لهذا حمل پیشخانه که حشمت این دولتکده را کفایت کند بغایت دشوار است و با این معانی بارندگی و سرمای صعب نیز هست - لاجرم تمام آن راه که چهل و هفت کروه است بدوازده منزل بادشاهی پیموده می شود - و یازده جای به عهد حضرت جنت مکانی لدی که بزبان کشمیر عبارت است از عاری که بوضع و شکل خاص می سازند و مهندسان هند بطرح و هندسه مهعود خود مشتمل بر غسلخانه و محل سرا و خواصپوره بنا نهاده اند - جوگی هتی - نوشهره - چنگترهتی - راجبور - تهنه - بیرم کله - پوشانه - لدی چد قلی - هیره پور - شاجه - مرگ - خانپور - بنابر آنکه درین مدت متبادی اندراس باساز آن راه یافته بندگان حضرت در مبادی اراده سیر

کشمیر مرمت هر لدهی را ^۱ [بعهدۀ ظفر خان ناظم کشمیر گذاشته بودند] ۴ -
 از آنجا که در عهد حضرت جنت مکانی مردم به سبب ازدحام لشکر
 تصدیع فراوان می کشیدند - چه همگی اردو یک دفعه بکوهستان در
 می آمدند و بنا بر هجوم مردم و کثرت فیلان در تنگنای مراحل بارها
 با رواج و را کبان با مرا کب از کوه می پریدند و ازین راه ضرر بسیار
 بعجزه لشکر می رسید - حضرت ظل سبحانی از سر رحم و روی مرحمت
 نظر با سودگی خلاق نموده مقرر فرمودند که امرای عظام با مردم خود باین
 دستور دفعه دفعه از عقب یکدیگر طی عقبات نمایند - چنانچه شاهزادهای
 والا نژاد و اسلام خان میر بخشی و جعفر خان و شاهنواز خان قوش بیگی
 و ندائی خان و مرشد قلی خان و قراولان که در شکارگاه حضور ایشان ناچار
 است با چندی از خدمۀ خدمات نزدیکی و قلیلی از اهل کارخانجات
 ضروری در رکاب سعادت انتساب باشند - و یمین الدوله با شایسته خان
 و چندی که قرابت قریبه داشتند باشند با تابینان و سایر تبعه از عقب
 موکب والا یک منزل روانه شود - بهمین دستور دیوان و بخشی و میر سامان
 با سایر عملۀ خود به فاصلۀ یک منزل از دنبال یکدیگر راهی گردند -
 و موکب اقبال بنا بر قرارداد رای انور پیش افتاده از بهنبر راهبرای گردید -
 و عقبه صعبه که به گهاتی علی دکه ^۲ نامزد است و از سوی بهنبر یک
 گروه و ربع و از جانب دیگر درمیانه سه ربع گروه مسافت است طی شده
 آنروز به همه جهت چهار گروه و ربعی پی سپر گشت - و منزل جوگی پتی
 که لدی آن بر کنار مختصر تالابی بغایت خوش و دلکش اساس
 یافته از شرف ورود اسعد سعادت سرمد پذیرفت - و چون در آن سرزمین
 مقدس اتفاق نزول اقدس دست داد بنا بر آنکه عبارت آن در عهدۀ
 اسلام خان بود پیشکشی درخور حال و وقت کشید -

روز دیگر ازین مقام کوچ فرموده در عرض راه زمانی دراز درنگ
 افتاده بتفرج دو تماشال فیل گذشت که حسب الامر جنت مکانی از سنگ خارا

۱ - ع [بعهدۀ و اہتمام یکی از امرای عظام فرمودند] ل -

۲ - در بادشاہنامہ اسم این گہاتی آدمی دکہ نوشتہ شدہ - ببیند

صفحہ ۱۷ - حصہ دوم جلد اول - طبع بلیو تھیکا اندیکا -

انگیخته بودند - و علت این معنی آن صورت داشت که در مرتبه^۱ از مراتب که آنحضرت طی آن راه می نمودند دو لخت سنگ کلان بنظر انور در آمد که از فراز کوه بزلزله و امثال آن غلطیده سر راه گرفته بود - امر شد که لختی از آن دو کوه لخت را شکسته از باقی آنها صورت دو فیل درست پیشت بسازند - و باین طریق آن خرسنگها را از راه مردم بردارند - بنابر فرموده^۲ عالی صورت نگاران خارا شکن از آن دو کوچه^۳ [صورت دو فیل]^۴ برآوردند - بالجمله بعد از پیمایش سه و نیم کروه مسافت در نوشهره منزل گزیدند - و آن قصبه حاکم نشین پرگنه ایست از مضافات کشمیر که در آبادی نظیر بهنبر است - در خارج آن بنابر فرموده^۵ حضرت عرش آشیانی حصاری از سنگ و صاروج در کمال استواری اساس نهاده اند و به دامن^۶ کوچه^۷ و خاکریز قلعه رود صفا نمود به کمال پاکیزگی روان است که دام موجش ماهی چشم ارباب نظر را بی اختیار بجانب خود می کشد - و بر وجنات صفحات آب رقوم درهم امواجش اشارات شفا را بگرد می آرد - و در آن رودبار کوثر اثر نوعی از ماهی فلس دار یافته می شود که بهانا پشیزه بر مسام ماهی سیم داغ پولک آن گشته - و در جوف سمک تنها یک پر جا ماهی است حتی حوت فلک و ماهی مایده عیسویش عیده^۸ نوشته - بی تکلف در جنب خوش گوشتی و بی خاری^۹ آن کچه^{۱۰} پرخاری و ناگواری^{۱۱} شبوط بغداد کل کرده - و ماهی سنگ سر بربر چون ویلوه^{۱۲} تنه و بهکر بفتوای ذره تا خورشید و ماه تا ماهی درباب دعوی^{۱۳} همسری آن سر بر سنگ زده - چون قصبه^{۱۴} مذکوره در جاگیر ظفر خان بود و لدی^{۱۵} مذکور در اهتام او پیشکشی گرانمند گذرانید - و برین قیاس هر یک از امراء در لدی^{۱۶} که مرمت آن بعهده تکفل ایشان رجوع پذیر بود پیشکشی فراخور حال گذرانیدند - و چون از آنجا کوچ فرموده چهار و نیم کروه مسافت طی شد - در چنگتره^{۱۷}تی که روشن ضمیر مخاطب به صلابت خان متعهد عارت آن بود نزول اجلال فرمودند - و از آنجا موکب سعادت برآورد که پنج و نیم کروه راه در میان بود بدولت شتافته روز دیگر چهار و نیم کروه راه پیموده بموضع تنه^{۱۸} ورود خیل سعادت

اتفاق افتاد - چون از آنجا بکوهستان داخل می شدند یک روز در همین مقام اقامت گزیدند - روز دوم کوچ فرموده متوجه بیرم که تا آنجا سه و نیم کروه مسافت است روانه گشتند - و چون در آن مرحله اکثر راه بر جاده متین گریوه رتن پنچال که شرح نزهت و خوشی و دلکشی آن محال است اتفاق وقوع دارد - و کتل آن بدشواری عقبه پیر پنچال نیست - چنانچه همه جا سواره باسانی می توان گذشت - بلکه در حقیقت قطع مسافت آن از دست گلگشت رشته پای خیابان باغات و صفوف سروستان گلشن حیات است - ازین راه موکب اقبال جابجا خرامان و تفرج کنان مرحله پیا گشته همه جا ادای حق مقام نمود - و بی تکلف استداد طول آن جاده که در معنی چون خیابان عمر دراز خوش آینده است بنحوی مطلوب مسافر افتاده که از ته دل نمی خواهد که آن نمودار کوچه راه سبز عمر خضر برگز بسرآید - و آن سواد اعظم عالم رحمت الهی و مهبط فیض نامتناهی تا ابد بپایان انجامد - و چگونه چنین نباشد که از روی زمین تا آسمان چندان که نور نظر کار کند انواع درختان سبز و خورم و شاداب که از چشمه سحاب آب می خورند بنحوی سر در سر یکدگر کشیده که به هیچ جا آسمان بنظر در نمی آید - و اکثر آن درختیست به تناوری و شاخ و برگ چنار که در سر آغاز بهار چندان گل سرخ کلان که هر غنچه از آن چندین گلست مانند گلدسته بهم پیوسته بار می آورد که جز گل چیزی منظور نمی شود - و گلبن آن که در حقیقت خرمن گل است مخصوص این عقبه است - چنانچه در جای دیگر بنظر میاهان بحر و بر در نیامده - اگر نهال آنرا در زمین بنشانند پای نمی گیرد - و غرابت این گل بمشابه ایست که می توان گفت که آن سر زمین برین سر از سایر روی زمین امتیاز بلکه بر بهشت برین نیز تفوق دارد - چه هر کلی از آن گلبن در پائین برنگ ساق پیوسته و بر فراز آن چند گل بدیع صورت تمام پیأت معینه باندام کلاه پر طاووسان برهم بسته است - و در باب آب و رنگ بدان گونه که گوئی روی گلگون لاله رخان روشنی گلگونه آب و تاب از آن برده - و در برابر آن لطافت گل نازک بدن عباسی در سوگ آب و رنگ شعار عباسیان گرفته - بالجمله آنروز یعنی چهارشنبه هفدهم

خورداد که مطابقت به عیدالضحیٰ داشت موکب سعادت در لدبهی منزل بیرم که برای اقامت سنت نماز عید مقام نموده بعد از فراغ نماز میانهای روز قرین دولت و سعادت بتفرج آبشار غریب^۱ [بحره نشان] ۲ آن موضع که قریب هشت آسیا آب از سی چهل گز راه به شدت تمام فرو می ریزد متوجه شدند - و لحظه چند بملاحظه آن دلاویز آبشار نظاره فریب خاطر پسند مقید شده داد تماشا دادند - و از فیض نور حضور و برکت ورود مسعود ماده استفاضه آن آبشار آماده نمودند -

بنا بر آنکه از بهر پنجهزار پیاده بجهت راندن انواع و حوش از سایر جهات این کوپسار مقرر شده درین مدت شکار بسیاری فراهم آورده بکوبهای اطراف دره بیرم که رسانیده بودند لاجرم بندگان حضرت را شکار قمرغه درین سر زمین دلپسند مرضی خاطر آسان پیوند افتاد - بفراز تختگاهی که در سمت دره مذکور ترتیب یافته بود برآمدند - و از فرط ابتزاز و انبساط بحکم اکتساب مزید طرب و نشاط بشکار انواع جانور راغب آمده بنیاد کبان کشی و گمین کشائی و بندوق اندازی نموده از چند راه بصید افگنی اشتغال فرمودند - چنانچه هر پنجیری که از دامان و کمر کوپسار آشکار میگشت به تفنگ خاصه شکار می شد - از جمله دو آهو را از راهی بغایت بعید که رسیدن تفنگ بدانجا چه جای نشانه زدن و صید افگندن از طور استبعاد ظاہر خود بی نهایت دور بود به تفنگ خاصه زده انداختند - و سه آهو را پیادهای هندوستان در قله آن کوپستان که جز برخی از کشمیریان کوپسار نورد را بچنگ و ناخن در آنجا راه پیدا شدن میسر نیست بجلدی و چمستی تمام زنده دستگیر کردند -

روز دیگر که پنجشنبه پڑدهم ماه بود ماهیچہ^۲ رایات موکب اقبال بادشاهی که کوکبه^۳ آن ماه تا ماهی را فرو گرفته از افق کوپسار بیرم که طلوع نموده بر منزل پوشانه که از آنجا دو کروهی است پرتو توجه گسترده - و فردای آن بسمت کوپسار پیرپنچال ارتفاع یافت - و آن عقبه ایست دشوار گذار که پانا بر روی زمین نظیر آن بنظر گیتی نوردان جهان گرد در نیامده باشد - بی مبالغه نظر نظارگی را بجانب سر قله اش که پله^۴ کرمی

را در رفعت پایه، قرومایه می داند بنا بر فرط دہشت یارای نگرستن نیست - و اطلاع بر حقیقت آن کوه والا شکوه کہ سر رفعت از جیب کمکشان بر آورده بدون تائید عالم بالا بیاوری، فکر فلک خرام در حیز امکان وقوع پذیر نہ - گوئی تیغ تیز آن باتیغہ، آفتاب تابان ہم نیام است - و طرف کمرش از غایت سرافرازی با جوزا دست و گریبان - ہرچند سالک میانجی گری دیدہ راہ نگر جادہ را از دست ندادہ ہمہ جا بہ مقصد میرسد اما درین راہ کہ مانند خیال مالیخولیا پیچ در پیچ است گذشتن از آن مشکل و از خود آسان می داند و با آنکہ فرشتہ بہ نیروی فیض سپہر از اوج سپہر اخضر بآسانی گذشتہ در عالم بالا ہمہ جا می رسد لیکن از این راہ کہ بکردار اندیشہ بی سر و بن اصحاب سوداء و آرزوی سرگم ارباب آز و نیاز است بحال بیرون شدن نیافتہ در ماندہ حال خود می گردد - چہ راہ این کوه بلند مرتبہ کہ در کاخ ہفت طبق خاک و زیر رواق نہ طاق بہ یکتائی طاق است - و باین اعتبار کہ سایر کوسہای روی زمین در دامنش چون نقطہ، نون جا کردہ سرکوب سایر جبال آفاق - بعضی جا چون خط جوہر شمشیر در کمال باریکی بہ نہجی تند و تیز واقع شدہ کہ بمجرد نگاہ پای پیک نظر را پی می کند - و بعضی جا کہ جادہاش چون رگ سنگ نمودارست پنداری زال چرخ تار دامن کوه را چنان بدقت باریک ریسیدہ کہ برید سریع السیر صرصر از ملاحظہ لغزش از آن راہ برنگ نوای مطرب از یک کوچہ فی پا بیرون نمی نہد - معہذا باندک بارش برف آن چون سایہ زلف خوبان بر رخسار دلبران بوزیدن نسیمی محو می گردد - و نقش قدم مسافر بسان داعیہ وفا در دل یار لمحہ بیش ثبات قدم ندارد - بہانا جادہاش چون دہان نیکوان سر غیب است کہ در نظرہا آشکار نمی گردد - یا مانند مضمون خط خوبان سر بستہ ازل است کہ سلیقہ سواد خوانئی آن کسی را دست ہم نمی دہد - رہروان بسکہ نظر بر راپش کہ چون خط غبار کم تمامست از غایت حیرت دوختہ بہانجا از خود رفتہ اند - چشمہا چون حلقہ دام از زیر خاک نمایان است - و بسکہ سرہا در سر تحقیق سر این راہ کہ چون نشان مہر خوبان نایاب است برباد رفتہ مانند گویہا از زخم چوگان تا قیامت غلطان - زہی

کوه بلند مرتبه صاحب حال پیر پنچال که زبان ارباب حال و قال از وصفش قاصر است و شکوه کبریائی جلالتش در نظرهای اولی‌الابصار چون نور آفتاب ظاهر و باهر - ازین رو طریقت خویش مانند صدا در جوف خود پنهان داشته که تا ارباب ابتدا خلع خلعت عنصری نکنند رخصت پای بوش نباشد - و تا سالکان قطع علایق زندگی نموده برنگ نقطه انتخاب جریده روی اختیار نمایند بجاده مستقیمه اش راه نیابند - القصه بدون تأیید عالم بالا و توفیق آسمانی عروج بر آن کوه فلک شکوه که سر قله اش بالجمله با ساق عرش اعظم دوش بدوش است میسر نیست - و جز اعلام الهام بالا نشان جاده اش که بحسب بصر مدرک نمی شود متعسر بل متعذر است - بیت :

زمین طفلی بنامن دایه وارش
فلک نیلوفری بر چشمه سارش^۱

مجملاً باوجود آنکه از نشیب آن تا فراز قریب دو گروه بادشاهی ست - و بغایت تند و پالغز بندگان حضرت پالکی سوار گذشتند - و اکثر جاها ارباب مناصب والا که پیش پیش موکب والا پیاده رهگرای شده بدین مفخرت نامتناهی مفاخر و مباهی بودند بوسیله مدد حاملان آن سریر عرش نظیر از تحمل شکوه این متحمل بارگران خلافت الهی سعادت پذیر می شدند - چون این منزل که سه و نیم گروه بادشاهی است قطع شد لدیّی عهد قلی سرمنزل خیل اقبال گشت - روز دیگر ازینجا بجانب منزی که در میان دره واقع است و بسرای سوخته اشتهار دارد متوجه شدند - و از مسلک آن که موسوم بناری براری است و کمال پیچانی و دشواری و نهایت بیم انگیزی و هراسناکی دارد قرار عبور دادند - و آن راهی است هولناک تنگ مجال که از نهایت ضیق جاده در لغزیدگی ضرب المثل است - اگر احیاناً پای مسافر از جا درآید تا قدمگاه قارون پیچ جا بند نشده تا ابدالآباد در قطع مسافت باشد - و از همه بالاتر آنکه سالک این مسلک که از باریکی و تنگی راه هر قدم پای بر سر تیغ دارد

۱ - در نسخه [ل] علاوه ازین بیت این شعر هم درج است :

کند سالک حذر زین کوه بی پیر
که تیغ او زند بر ابر شمشیر

بمجرد لغزش در یک قدم بسر منزل عدم می رسد - چنانچه اگر بنویسم که از غایت تنگی و بی طریقی سلوک آن به همراهی خضر طریق و رفاقت توفیق بر نمی تابد بیان واقع است نه مبالغه - و اگر بر زبان آرم که از فرط تنگنی دستگاه لفظ و معنی ذکر پیچانی و دشواری آن در ظرف تقریر و حوصله تحریر نمی گنجد نفس الامر است نه مکابره - ایات :

درین راه خوش بود معشوق دلخواه

که نتواند کس او را برد از راه

بهران نیست دیگر عقل محتاج

ازین ره رفته پیغمبر به معراج

آنروز موکب منصور همه جا از راهی که در نهایت باریکی و تنگی بر کمر کوه پیچیده گذار نموده بعد از طی سه کروه و سه ربع در منزل پیره پور نزول موکب اقبال دست داد - و دیگر روز بعد از طی چهار کروه در مقام شاجه مرگ که باعتبار کشادگی فضا و حسن منظر سر آمد سایر منازل دیگر است منزل اتفاق افتاد - و از آنجا بسمت خانپور روانه شده چون گذار کوکبه برکت آثار بر مزار شیخ موسی بغدادی که اطراف مرقدش از افراط جوش سبزه و گل و لاله و سنبل و اظلال اشجار مدره نشان طوبی مثال و سیلان انهار سلسبیل آثار مرغزار جنان و ریاض رضوان دلنشین تر می نمود افتاده بغایت نظر فریب و دل پسند آمد - و از آنجا تفرج کنان بعد از طی سه کروه سر منزل خانپور را از یمن قدوم فیض لزوم برکت اندوز جاوید ساختند - روز دیگر پنجشنبه بیست و پنجم خرداد موافق پزدهم ذی الحجه متوجه کشمیر مینو نظیر که از آنجا پنج کروه مسافت دارد گشته ساحت دولخانه مظهر نشانه را از پرتو ورود مسعود غیرت افزای طارم چارم گردانیدند -

ستایش کشمیر و ذکر نقیر و قطمیر و خصوصیات

کیفیت آن بهشتستان دل پذیر

روز نخست که ایزد تعالی در سایر ابواب قسمت روزی دریافته

احسان کشاده بهر کس هرچه می بایست دادن درخور قدر و استعداد

داده زیاده از مراتب قدر و درجه، منزلت او نداد - مگر نزهت آباد کشمیر
 ارم نژاد که فروغ اقبال بی منتهای مبدا فیاض بر ساحت قبول آن
 گلشن خدا آفرین بمراتب متعدده بیش از مرتبه، امکان قابلیت آن تافته -
 و آن گلزار جاوید بهار زیاده از درجات فرض و همی و احتمال عقلی فوز نظر
 فیض دریافته - ازینجاست که آن بهشتی مقام از فرط نزهت ساحت و وفور
 افاضت روح و راحت نمونه، قصور حدایق جنانست - چنانچه مشاهده
 شاهد و عیان دلیل صدق بیانست - و چگونه چنین نباشد که دهقان آفرینش
 سر تا سر مرتزهاط روی زمین را در ضمن آن سر زمین بهشت آئین بر وجه
 احسن تعبیه نموده - و سایر خصایص جنات عدن و نفائس آن رنگین گلشن
 صفا آفرین از عیون جاریه و قطوف دانه و اشجار و اثمار و ریاحین و ازهار
 و شراب طهور و منازل قصور درین شاهد حسن صنعت گیتی آفرین
 بودیعت نهاده - از خصایص این بهشت خاص وفور آبست از چشمه سار
 و انهار و آبشار و تالاب که هر یک آن آب تسنیم و کوثر برده آب بر سلسبیل
 سبیل کرده - و از تصور سلاست و صفای آن سیل نهر غسل مصفا
 آب بدیان آورده - و از صفا و عذوبت آب گذشته فرط خضرت و نصرت
 و رطوبت خاک پاک و هوای جانفزا از مزایای این گل زمین است -
 چنانچه زمین و آسمان آن چندانکه نظر کارگر می شود سبزه تر و اشجار
 سرسبز سایه دار بارور است که در نظرها جلوه نمود می کند - بلکه
 از عکس سبزه زمرد پیکر جوهر هوای شاداب نیز معاینه لوحی از زمرد اخضر
 ملحوظ تماشاگر می گردد - از جمله همه جا در کوی و برزن و بام و در
 و باغ و راغش سبزه دلکش که بی اغراق خضرش آبجیات ابد خورده
 گویا فرش سندس خضر و بساط استبرق اخضر گسترده - و در بوم و برو
 صحرا و کشت و بامون و کهنسارش که سرو و چنار و صنوبر و سایر اشجار
 سدره اما طوبی کردار سر در سر یکدیگر کشیده پانا مرغان اولی اجنحه
 نشیمن قدس اند که از شاخهای اخضر بال و پر یافته اند - بی فی سر تا سر
 این شاید سبزه فام خضر لباس طوطیست بهشتی که از شاخسار طوبی
 هوا گرفته در فضای این رشک ریاض رضوان آرام و قرار پذیرفته - و کوپسار
 مشجر و باغ و راغ سراپا شجرش از وفور ترا کم سرو و صنوبر پانا سرویست

خورشید تذر که نسرین چرخ بر اطراف آن طایر گشته و مرغ زرین آفتاب و قمری سفید قمر بل فاخته خاکستری سپهر در پیرامون آن بال پرواز کشاده حبذا نزهت آباد کشمیر ارم نظیر که حق توصیفش از فرط تنگنی دستگاه لفظ و معنی در ظرف تقریر و حوصله تحریر نمی گنجد - و از فرط سبزه سه برگه و الوان گلها و دلنشینی جا و طراوت فضا از روضه رضوان و غره قصور حدائق حور نشان می دهد - سر تا سر زمین دل نشین ارم نشانش از اقسام گلهای الوان که دستکار دیهقان آفرینش است بمثابه جوش کثرت و فوران و فور دارد که اسماعان نظاره آن دیده اهل بینش را خیره می کند - و از عکس ازهار و انوار رنگارنگ آن گزار خدا آفرین جوهر هوا بمثابه رنگین می نماید که گوئی نظارگی عینک خیال فرنگی در پیش نظر دارد - و بی شائبه تکلف بر گلزمین بل سرسبز روی زمین کوه و هامونش از بسیاری منبل که توده توده و خرمن خرمن بر روی هم افتاده رونق قفای شمشاد قدان که از طره و کاکل خم اندر خم و گیسوی شکن در شکن روکش منبستان چین است در هم شکسته و نظر از تماشای آبهای روان و چشمه سارهای جوشان آن نمونه روضه رضوان که هر یک در صفا و سردی بمرتبه است که میان آن و چشمه حیوان فرق از انسان است تا حیوان سرمایه آبرو گرفته - بالجمله با آنکه در خویهای او سخن نیست چندانکه بتصور اندیشه سخنور نکته پرور درآید در خویهای آن هست - لاجرم اکنون عنان سرخ خنگ خامه از پویه مبادی آن بی پایان وادی منعطف ساخته ذکر حد و اسم و کم و کیف و وضع و مقدار و طول و عرض آن بیان می نماید - کشمیر نام زمینی است در غایت رفعت مکان محاط بچار دیوار کوپسار سپهر آثار طول آن از جنوب به سوی شمال کشیده باعتبار مسافت قصبه ویرناگ تا موضع ^۱ [دوازده کتل] ^۲ از مضافات پرگنه و چمن کهاوه نزدیک بیک صد کروه رسمی است - و عرض آن از موضع ککنه که در مشرق رویه آن واقع است تا فیروزپور از توابع پرگنه بانگل قریب سی کروه - و این گل زمین بهشت آئین بنابر اختلاف اقوال بعضی از محالش

۱- ع [دواره کتجل] بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری - صفحه ۲۱

حصه دوم - جلد اول - طبع بلیو تهیکا اندیکا -

داخل اقلیم چارم است و برخی از اقلیم سوم با مجموع قریب لحاق وسط اقلیم چارم اتفاق افتاده - و طولش از جزایر خالدات یک صد و هشت درجه است - و عرضش از خط استوا سی و پنج درجه - شرقی حدود آن جبال تبّت است و بعضی از بلاد کاشغر - و غربی جبال افغانان بنگش و نغرا - و جانب جنوب آن ارض الله واسعه هندوستان - و شمال رویه بدخشان و سمت خراسان - مجملًا جمله احوال این ولایت مشتمل است بر چهل و چهار برگه و چهار هزار قریه و جمع رقمی آن ده کرور دام است که موافق تنخواه دوازده ماهه بیست و پنج لک روپیه حاصل آن باشد - و الحال حاصل در آوانی که این ارض مقدس از نزول اقدس روکش همین رواق مقرنس مپهر باشد بنا بر رفع درجات نرخ ارتفاعات همین مبلغ بیشتر می کشد - والا مداخل آن تا بیست و پنج لک روپیه و کما بیش بحکم تفاوت مراتب تسعیر می رسد - و صاحب ظفر نامه باوجود کمال آگاهی بر کاهنی عموم حقایق چون کشمیر داخل ممالک محروسه صاحب قران اول نه شده بود و حقیقت آن فردوس حقیقی از افواه بدو رسیده و از قرار واقع بر خصوصیات آن ملک اطلاع نداشته لاجرم بعضی مزایای آن خصوص عدد پرگنات سی و دو انگاشته بتفاوت بر صفحه گذارش نگاشته - نام شهر حاکم نشین آن سری نگر است و کشمیر اسم این بقعه دلپذیر و رقعۀ ارم نظیر - و در باب تسمیه آن بدین نام چندین وجه مسموع شده - و وجه ترین آن وجوه این که در عهد ماضی مرتاضی یزدان پرست کاش نام که از صحبت سایر انام نفور بود و بحکم آنکه حضور قلب و صفای وقت را در غیبت مخلوق دانست از حضرت واسب بی ضنت پرستشگاهی که دور از درد سر مردم و خالی از شور و شر همسایگی بنی نوع بشر باشد مسألت نمود - و سهم السعادت دعوتش بر پداف اثر کارگر آمده ملکی از ملائک ارضی به خالی ساختن این سرزمین که از آب سرشار بود مامور شد - و باعتبار اقامت آن عابد در یکی از جبال این محال بکاشمیر موسوم گشت - چه میر به لغت قدیمه هند بمعنی کوه

۱ - اسم مقامی است که نزد جلال آباد واقع است - بینید قدیم

جغرافیة هند مؤلفه کننگهم صاحب - صفحه ۳۳ - جلد اول -

است - و معنی ترکیبی آن کوه کاش است - باعتبار کثرت وقوع در مصادر مقالات و موارد استعالات الف از آن افتاده - و بالفعل بیشتر احیان در محاورات اکثر اهل بلاد هند بکاشیر باسقاط میم بل بجذف الف نیز ایراد می یابند - و مسبء بنای این نزهت آباد جمعی از زمان حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و علیه السلام نشان می دهند - و بنابر اخبار برخی از اهل اخبار در روزگار حضرت سلیمان علیه السلام گذار براق برق سیر بادپای صرصر که بساط حشمت آنحضرت بر وفق مضمون صدق مشعون صباحها شهرآ و رواحها شهرآ^۱ شبانروزی دو ماه راه می برد برین سر زمین افتاده دلنشین آن سرور آمد - و دیوان به فرموده آنحضرت از سمت باره موله که مشاهده آن تنگناها بالفعل شاید صدق این معنی است کوه را شکافته این عرصه را از آب پرداختند - و از آن روز باز این خطه رفته رفته مردم نشین شد - تا در آن هنگام که پرتو نیر اعظم اکبری بر ساحت این هیولای اولای بهشت برین تافته صورت نوعی یافت و ساکنان آن اکثر از رهگذر عدم حسن سلوک و سوء وضع و ضیق طریق معاش بقول عزیزی از اهل تمیز مغولان کوره یعنی گازی ندیده بودند مکرر بهم روشت و شو یافتند - و از اثر تکرار صدور و ورود اردوی جهان پوی حضرت جهانگیر آهسته آهسته طرزی دیگر بر خود بسته بطور مردم آدمی در پاکیزگی ماکل و ملابس کوشیدند - و رفته رفته باکثساب علوم و آداب و کسب لطافت طبع و نزاکت منش در آمدند - تا درینولا که پای چتر سپهر فرسای حضرت ظل سبحانی سایه تربیت برین کشور گسترده بالقوه اش زیاده از آنچه در شان استعداد ماده آن بود به فعل آمد - و بتازی مراتب استکمال سکنه اینجا بمرتبه کمال رسیده یکبارگی سیرت انسان کامل با صورت بشری ایشان جمع شده - آنگاه بتلاش بنرهای جزئی و کلی که لازمه آدمی گری است در آمده قرع ابواب آن نمودند - تا آنکه سایر حرفتهای دقیقه^۲ و صناعات شریفه را

۱- اصل عبارت این آیه نیست - غدوها شهر و رواحها شهر -

سوره السبا پاره و من بقت -

۲- قلمی حرفتهای دقیقه و استعداد و حیثیات شریفه را بدرجه - - -

(و - ق) -

بدرجهٔ اعلیٰ رسانیدند - و سایر اشیای این ملک از جزئی گرفته تا کلی الحال از حضيض نقص بر اوج کمال گرفته - چنانچه درین ملک جز شال و شالی و میوهٔ جنگلی دیگر بهم نمی رسید - و امروز بیمن تربیت این خدیو رعیت پرور همه چیزش حتی میوه بعد کمال رسیده بنابر کثرت خلایق و فرط آبادانی درجهٔ نرخ شالی عالی^۱ و شال مال گشته - ازین دوراه اهل این ملک که فلوس چه جای درم و دینار بر پشت ماهی فلس دار دیده بودند و آن نیز در آب جوئبار معمهذا بداد و دهش خدیو روزگار رفته رفته اهل خطه یک قلم بسر منزل نهایت تمول و تجمل رسیده پایهٔ مالداري را بسرحد کمال رسانیدند - اما میوه که ترقی کیفیت آن محسوس است در وفور کمیت نیز بجای رسیده که اطراف شهر تا هر جا نظر کار کند باغ در باغ و بستان بیکدیگر پیوسته بنظر می آید سراسر درختان میوه پیوندی از جمله شاه آلو^۲ در نهایت طراوت و شادابی و رنگینی و خوش طعمی - انواع سیبش بمرتبهٔ شاداب و لذیذ و لطیف می باشد که از سیب سمرقند و صفابان بل سیب ذقن سیمین غبغبان زود سیری می آرد و خوردن آن افزایش خوابش ثمره می بخشد - زردآلودر لطافت و شیرینی میانه می باشد و شفتالو علیٰ هذاالقیاس - دیگر ناشپاتی که نوعیست از امرود بغایت لطیف و شاداب و نازک چنانچه از فرط لطافت مانند روی نازنین شاهدان طناز تاب نگاه گرم ندارد - خربزه اش سالی که ازین دو بلای مبرم ارضی و سماوی یعنی ژاله زدگی و کرم خوردگی سالم بر آید از عالم خربزه فرد اول عراق می شود - بلکه در شیرینی بر خربزه طهران و در نراکت بر خربزه گزرون و در لطافت بر خربزه بخارا و سمرقند می چربد - انارش اوسط است - و بهدانه اش که بغایت کلان و اکثر شهیدی می باشد در شیرینی از نبات مصری گرد می برد - میوهای مغز دار از عالم فندق و بادام و گردگان و امثال آنکه شمار ذکر بر یک بدور و دراز می کشد بیحساب و شمار بهم می رسد - از جمله وفور گردگان بمرتبه ایست که در تمام این ولایت

۱- قلمی ' عالی ' ندارد - (و - ق) -

۲- این میوه را اکنون گیلان می نامند -

و نواحی روغن گردگان در چراغ می سوزانند - و مساکین در طعام صرف می کنند - و زور قوت ناسیه^۱ این اقلیم بمرتبه ایست که قلم چنار بطول سه ذراع و ضخامت ران آدمی درین سرزمین پای می گیرد و ریشه می دواند - و ازین بدیع درختان سال خورده از هر دست مثل چنار و سفیدار و امثال آن که از فرط تنومندی به بغل آدم تناور در نیاید از بیخ و ریشه کنده بهر جا که خواهند نقل می کنند و بهان شادابی می ماند که برگ آن هم پژمرده نمی شود - و ازین معنی چه شگفت که درین وطن گاه نشو و نما که بهانا مسقط راس قوت ناسیه است حفظ صورت نباتی پایه دارد که در عین سورت سرمای دی و بهمن دست ذبول بگریبان سیزه و سه برگه کوه دامن این سر زمین چه جای شاخ و برگ اشجار آن نمی رسد - و با آن مرتبه جمود آب و هوا خمود طبایع آنجا چهره نما نمی تواند بود - فکیف در عین فروردی و اردی بهشت که بخاصیت فیض آب و هوای این گل زمین خاص از شاخچه موج خشک خارای کوه گل تر میدمد - بلکه شاخ آهو در رنگ بامون و کهمسارش الوان گلها و میوهای رنگا رنگ بار می آرد - چه در عین شدت فصل نشتا که اطفال نبات از مردمهری^۲ مهرگان افسرده و پژمرده می باشند و شاپدان^۳ نوحاسته^۴ ریاحین و ازهار از دار و گیر سیاه دل سپاه دمه دلگیر می گردند درین مسیحا کده از لطف هوای روح افزا دسته دسته تازه نگاران منبل در زیر لحاف قاقم برف به بساط مخمل سبزه شاداب خفته می باشند - و سیم تن نازنینان سیمبر شگوفه سراسر سر از منظره شاخ بدر کرده خندان و شگفته می زیند - و در آن موسم زمستان که سرود خوانان سرابستان روی زمین متقار بسته و گلوگیر اند درین گلزار همیشه بهار از گرمی بنگامه^۵ نشو و نما و رونق بازار نشاط و انبساط حدت شعله آواز بلبل بحدیست که از سورت آن میتای غنچه پر از گلاب ناب می گردد - و شد نغمه و مد ترانه سایر نشید سرایان چمن بمرتبه ایست که از شدت آن پرده گوش گل میدرد - چنانچه بی اغراق سخن سازی پیش از موسم بهار که دست صبای مسیحا نفس بهم دستی تائید قوت ناسیه سر انگشت تقاضای تکلم بر لب اطفال غنچه و کودکان شگوفه زند صدای خنده سرشار گل سوری

تا سرحد چار دیوار چمن می آید - بل لبهای دیوار گلشن که سر تا سر آن از نونهالان گل و کلاله مویان سنبل لبالب است بزباندهی غنچههای سوسن زبان آور سخن سر می کند -

آبادانی این شهر بنابر آنکه دیوار بدیوار و در بدر در هم اساس یافته عدم فسیحت ساحت و گشادگی فضا دارد - باوجود این معنی در کمال دلکشائی و فرح افزائی و روح و راحت است - و فصل اردی بهشت و فروردین که سر تا سر این زمین بهشت آئین از جوش سبزه تر روکش سپهر اخضر میشود - معائنۀ بهشت برین در نظر تماشائی جلوه گر می گردد - چه بر سایر دیوارهای خانه و باغ که سر آنرا خاکریز نموده انواع گلهای تازه و خاصه سوسن کبود و سفید در هم میکارند - اکثر فصول مخصوص بهار در دشت و صحرا و کشت و سر مزارها حتی روی قبور انواع گل و سنبل و لاله و سوسن از کاشته و خودرو چهره نما می شود - تماشای بر و بوم هوش ربا و نظر فریب بومی و غریب می باشد - همچنین جمیع باسها که خرپشته ساخته روی آنرا توزپوش می کنند و خاک بر آن ریخته در میان سبزههای خدا کار و سوسن و لاله جوغامو میکارند - و جوش آن گل که صنفی است از اصناف لاله و معلهذا از وفور نشو و نماى این سر زمین در کمال بالیدگی خوش رنگی می شود بی تکلف آنگونه در نظر می آید گوئی آتش بیام و در گرفته - این کیفیت خاص با وصف عموم و وفور از جمله خصایص این شهر است - بهانا همین معنی منظور آن طایر قدسی آشیان بود آنجا که فرموده - بیت :

بشهرش خانها رنگین ز لاله چو از میخانها چشم پیاله

زده گل بر سر دیوارها صف ز سنبل روی دیوارش مزلف

و از جمله مزایای این شهر نهریست که از انهار خمس مشهوره به پنجابست - و این رودبار که منبع آن چشمه سار کوثر آثار ویرناگ است و منصب آن دریای شور از سمت شمالی کشمیر راهی می شود و رفته رفته چندین نهر پهناور با آن می پیوندد - چندانکه آبی عظیم باین روش فراهم می آید - و قریب سی کروه راه درنوشته شهر می رسد - و از میان

آن خطهٔ پاک گذشته بسوی شمال مائل می گردد - و دوازده کروهی شهر بتلاب محیط فسحت موسوم به اوله در غایت طول و عرض که محاط آن از روی تخمین قریب بیست و پنج بلکه سی کروه باشد ملحق می شود - و از یک جانب آن برآمده تا موضع باره مولا بر بخاری زمین هموار جاری می شود - آنگاه به کوپستان درآمده از حوض جبال پگلی و دهناتور می گذرد - و در زمین لاهور باب چناب می پیوندد - و از نواحی ملتان گذشته با سایر پنجاب یکجا شده و در اراضی بهکر و میوستان بادیه نورد گشته در نواحی بندر لاهری باب شور می ریزد - و ابلالی کشمیر از ادانی و اعلی برکنار این جوئبار خانهای مافل و عالی درخور قدر و حال و تفاوت مراتب مال و منال ساخته اند - و برین آب پهناور ده پل عظیم که بلغت کشمیر آنرا کدل می خوانند از چوب بسته اند - بطریق غریب و روش بدیع از گچ و آهک در کمال استحکام و استواری - و از جمله این چهار پل که در میان شهر واقع است یک پل ساخته زین العابدین از ملکان پاستان آن ناحیت است که بزین کدل اشتهار دارد - قریب بدویست سال از عهد گذشتن او گذشته بهان روش ایستاده و شکست بر اساس آن دست نیافته - و از جمله چهار چشمه آن یکی نزدیک به چهل ذراع است و زیر پیل پایهای آن که همین چوبهاست بر روی یکدیگر گذاشته شده شاه تیرهای عظیم افکنده اند - هنگام صدور موکب بادشاهی ژنده پیلان باربردار از روی آن می گذرند و خلل بمبانی آن راه نمی یابد - و سوای این تالابی است واقع در سمت شرقی شهر که از فرط نقش و نگار گلهای رنگارنگ و انبوهی انواع سبزههای مختلف الاشکال بهانا شاهی سراپا غنچ و دلال است - و نام نامی آن دل است بفتح دال - و بر دلکشائی و فرح افزائی همه تن سرمایه استشهاد و استدلال است - میتوان گفت که نظیر این تال غریب و بر روی زمین موجود نه شده باشد - و شبیه این آبگیر دلپذیر بدیده هیچ آفریده در نیامده - از مشاهده رنگ آمیزهای گلهای آن رشک فرمای اطلس ساده و پرکار کارخانه چرخ برین در نظر دانا صورت این معنی مصور بل مجسم میگردد که مبدع این نقش بدیع فاعلی است مختار که از آذر گلهای طری صد

گونه نقش آذری بر آب زده و از نار نمرود هزاران گلزار خلیل بر روی رودبار نیل دمانیده - فی فی از مشت غنچه کول نمونه دست موسوی از بغل آگینه فرعونى نمودار نموده و از ساقه آن معائنه عکس ساق بلقیس در آئینه صرح ممرد سلیمان نمایان ساخته - مجملآ جمله دل را پرتو گل آتشی کول که داغ رشک بر دل لاله جوغاسو سوخته و شعله غیرت در مجمره باقوت رمانی گلنار فارسی بل در جان آتشکده فارس افروخته بمشابه در می گیرد که گوئی از انعکاس آفتاب شعاع جهانتاب بر آئینه خانه دل آتش در آب افتاده - چنانچه تماشایان تفرج اندوز عالم آب از نشای سیر چراغان جوش گل که در دل روز گیتی افروز می گردد مست و مدهوش گشته از دست می روند - جابجا در میان این آبگیر کشاده فضا جزایرهای مختصر که دهقانان آنرا گلزار و سبزی کار ساخته اند قریب بهم واقع شده بسیار خوشنما و نزدیک بدل - و هم چنین خیابانهای ممتد در عین آب ترتیب داده درختهای چنار و بید که مانند طایران سبز فام اولی اجنحه نشیمن قدس پر در پر بافته یا بهشتی طاووس چتر سبز بر سر کشیده نهال نموده اند - چنانچه بهنگام گرما کشتی نشینان که از میان این خیابانها میگذرند از سایه ساحت آن میوه راحت می چینند - و باوجود این ثمره عظیم نظر تماشائی در دور و نزدیک از تماشای دلکش آن بیدهای مجنون و شر که بر یک حسن صد لیلی دارند در قلب اسد گلچین فیض اردی بهشت می گردد - و ازین گذشته هم در دل دل باغهای فردوس فضا نزت افزا خصوص باغ عیش آباد و بحرآرا که بسرکارداری بحر و بر تعلق دارد طرح انداخته اند - و هم چنین جزایرهای مشجر سلطان که در معنی سرابستانهای گشته است مثل جزیره بادشاهزاده اصغر سلطان مراد بخش و جزایر چندی از امرای عظام سمت وقوع دارد - بی تکلیف سر تا سر کشمیر از کثرت اشجار و انهار و آبگیرها خصوص از پهلوی دل مذکور باغیست خیابان در خیابان در آب - اکثر روی این آبگیر دلپذیر پهناور که محیط آن هفت گروه جریبی است از انواع گلها روپوش می باشد از قسم نیلوفر و گل کول و نوعی دیگر از گل زرد که بسیار درهم و برهم می شگفت - و نه تنهای روی این آب پر گل و سبزه است بلکه از ته تا بالا همه جا گل لعل و سبزه شاداب

بانواع اشکال غیر مکرر بلند و پست رسته - چنانچه، ته آب گوئی از سرابستانها و خیابانها معائنہ^۱ بومستان خیالیست که استادان نگار پرداز ساخته روی آنرا روپوش می دارند - و از جمله خصایص این شهر گنگشت باغ و راغ بطریق سواری کشتی است چه از فواضل آب دل شعبه^۲ جدا شده به بہت می رسد - و ازین رہگذر عموم مردم خصوص ارباب تمول و اصحاب تجمل سیّا بندہای بادشاهی که خانہا بر ساحل رود و تالاب مذکور دارند کشتی نشین گشته بدربار والا کہ در کمال اشرف غربی تال واقعہ است آمد و شد می نمایند - و سایر متنزہات و اطراف شهر مرکوب سفاین کہ حقیقتاً راکب آن مسافر مقیم است میر می کنند - چنانچه پیوستہ روی دریای بہت و دل از کشتیهای منقش و مزین و ملبس بہ پوششهای فاخرہ و ملون رشک سراپای چمن می شود - بل از روی رنگینی روکش پشت طاؤس و چشم خروس می گردد - خاصہ شبہای مہتاب کہ عکس ماہ منیر از حلقہای موج شوخ چشم دام نظر بند نظارہ گیر بر روی آب می کشد - و جابجا از تفرجیان سفینہ گزین ہنگامہ بادہ و ساز گرم بازار است و ہر گوشہ حلقہ^۳ از اہل ناز و نیاز در کار -

و از متنزہات این نژبت آباد فردوس بنیاد سرابستانهای فردوس مثال خلد نشان است کہ ہر یک از آن رشک حدایق جنان است - سرجملہ آنها روضہ^۴ رضوان آئین فیض بخش و فرح بخش است و آن ثنائی خلد برین کہ سبز درختان دلکش آن بہانا خضر آسا آبجیاب سرمد خورده سبز کردہ و برآوردہ حضرت جہان بخش صاحبقران است کہ در ایام شاہزادگی در سرزمین شالامار بی قرین این قرینہ^۵ بہشت برین را احداث فرمودہ اند - و از آن روز باز باثر تربیت آن حضرت روز بروز بل لحظہ بلحظہ در صفا و نژبت روز افزون است - از مبداء آن کہ سمت بالا باغ و پائین کویہ باشد و تا منتہا کہ بہ آبگیر دل مٹہی میشود خیابان طنابی است کہ طول آن دو ہزار و یکصد و دوازده ذراع است بدین تفصیل^۶ - چنانچہ خیابان ہر یک از فیض بخش و فرح بخش سی صد و دو ذراع است - خیابان داخل خواصپورہ

۱ - قلمی از " بدین تفصیل تا خیابان داخل خواصپورہ یکصد و دوازده

ذراع " ندارد - (و - ق) -

یکصد و دوازده ذراع - و خیابان بیرون یک هزار و سی صد و نود و هفت ذراع است - و عرض آن سی و یک گز - و شاه جوئی دیگر بعرض ده گز که بفرمان فرمانروای انس و جان بشاه نهر زبان زد است از وسط حقیقی جاریست - و آبش از چشمه ساریست کوثر آثار که دور دست واقع شده از دامن کوهی معروف بکوه بهاک گذشته داخل باغ میشود همه جا جاف وسط خیابان درختان چنار مجرای آب حیوان ساخته بدل ملحق می گردد - و بر طرفین خیابان درختان چنار و سفیدار که در حضور اشرف بفاصله دو گز در یکدیگر نهال شده و همگی درین مدت بمرتبہ کمال رسیده اکنون از فیض نظر انور که بر یک صد ره از سدره بالا تر بالیده بخوبی از برابر نخل طوبی سرکشیده اند - و در وسط باغ دو سه جا عمارات عالی و نشیمن های دلنشین در نهایت صفا و زیباساس یافته در پیش پر نشیمن حوضهای کلان سی گز در می گز سمت ترتیب پذیرفته مشتمل بر چندین آبخار و فواره جوشان که تفرج آن بغایت طرب انگیز است - و از آب چشمه مذکور که در بهان نهر لبالب جریان یافته بر جا که بحوض می ریزد آنجا آبخاری که بچادر معروف است از عالم لوحی از بلور صفا احداث پذیرفته چنانچه صافی و شفافی آن بمرتبہ ایست که ازو تا آئینه فرنگی و شیشه های و مینای حلبی تفاوت از صفائی صبح تا ظلمت شام است - درینولا حسب الامر والا بر سمت بالای باغ فرح بخش بهشتی روضه دیگر موسوم به فیض بخش طرح پذیرای پذیرفت - و در وسط آن نشیمنی عالی و در پیشش حوضی چهل در چهل ذراع قرار داده - و بر اطراف چارگانه آن ابوابی عالی بنا از سنگ بنیاد نهادند - و ازین گذشته باغ نشاط احداث نموده نواب آصف صفات است - بی تکلف آنگونه نزبت گاهی کشاده فضا شاید بر روی زمین موجود نباشد - و صورت آن باغ جنت آئین بدین دستور است - بر ساحل دل در سر زمینی بلند و پست معائنه از دست طبقات آسمان نه مرتبه بر روی یکدیگر اتفاق افتاده - چنانچه بمسراتب از افلاک تسعه والا تر و بیک مرتبه از بهشت برین برتر و بهزار درجه بهتر است - در درآمد باغ عاریتی عالی بر دل مزید مزایای آن آمده در منتهای آن که بدامن کوه پیوسته ازین دست نشیمنی دل نشین بنیاد شده - و در هر مرتبه از نهر سرشار که

در وسط حقیقی جاریست آبشاری احداث یافته حوضی پهناور نیز ترتیب پذیرفته که سخن در وصف طول و عرض آن بر فرض محال بدور و دراز می کشد -

دیگر باغ نور افزای دولتخانه^۱ والامت که بنابر صفاء نظر و حسن منظر نظیر آن بر روی زمین سمت وقوع کمتر دارد - و ازین عالم است باغ بحرآرا و عیش آباد که نخستین رویروی جهر و که^۲ درشن واقع است و ازین رو بر سایر باغات روی زمین بچندین وجوه تفوق دارد - و در وسط طبقه^۳ زیرین آن باغ که مشتمل بر دو طبقه است چهار چنار رشیق القد واقع است که قامت هر یک بحسب قدر مقدار بلکه همه حساب دست از طولی می برد - و دیگر سه یستان سرای فردوس پیراست که هر یک مانند مالک^۴ خود یعنی بیگم صاحب از فیض وجود فایض الجود باعث آرایش صفحه^۵ جهانست - یکی از آن اساس نهاده جواهر خان خواجه سراسر است و الحال بسرکار آن ملکه^۶ ملک خصال انتقال نموده از حیثیت اسم و مسعی بدو وجه جهان آرا گشته - دومین نورافشان بر کنار بهت احداث کرده نور محل است - و از زمان حضرت جنت مکانی تا اکنون که بسرکار آن مریم دوم تعلق پذیر گشته باعتبار فسحت ساحت خیابان چمن و وفور روح و راحت نشیمنهای نزهت وطن شاید بر روی زمین کمتر باشد - سومین باغ صفا که بر روی پشته^۷ مشرف بر تال صفاپور که هفت کروی شهر وقوع دارد احداث یافته به تکلف و تصنع از غایت نزهت و فسحت فضا و وفور نور و صفا بمرتبه ایست که اگر روی تال عذیم المثال دل در میان نبودی و حفظ صورت گلهای کول ضرورت ننمودی هر آینه^۸ بی ابا و محابا گفتمی که شبیه این آبگیر بی نظیر در بهشت برین چه جای روی زمین موجود نیست - و بر سمت شرقی این تال که محیط او از همه جهت قریب سه کروه باشد کوچه در کمال سبزی و خرمی واقع شده که پنداری خضر یست بر کنار عین الحیوة جاوید خفته - از عکس صور گوناگون گل و سبزه آن کوه چون عرش مرصع زمرّد نگار سلیمان زمان جلوه نمود پذیرفته -

دیگر باغ کرنه که در ایام بادشاهزادگی بسرکار خدیو روزگار متعلق گشته اکنون به شاهزاده کلان مرحمت شده به شاه آباد مسعی گشته - اگر

نه در حق توصیف آن عجز بیان زبان بند بیان شدی بر آئینه عقدۀ عقد
لسان کشاده درین وادی مرحله چند نوشتمی و فی الجمله وام حق مقام
ادا شدی - و از آن گذشته باغ نسیم و افضل آباد است که بر دو نشیمنهای
خاطر پسند نشاط افزا دارد و باعتبار وفور اشجار میوه دار و از فرط ریاحین
و ازهار از ارم پا کم نمی آرد - و اولین احداث نموده اعظم خان و دومین
بنیاد نهاده علامی افضل خان است - دیگر باغ الهی که بهانا محیط انوار
فیض نامتناهی است و دست پرورد ید قدرت الهی - در سایر جهات
خوبی کوتاهی ندارد مگر از رهگذر عمارت که قصورش در خور شان
آن روضه رضوان نیست - و آن بنیاد نهاده یوسف خان مشهدی است
بر کنار شعبه از جوثبار لار که گواره ترین آبهای کشمیر است - آن نهر
کوثر اثر درمیان آن جاریست و حوضی ده در ده در عین وسط آن و بر کنار
حوض چناری سالخورده که بهانا باین دیر دیرینه کهن بنیاد پمتهای است
اتفاق افتاده -

دیگر شهاب الدین پور است در پنج کوهی شهر - و آن مرغزاریست
در غایت فسحت و همواری که از یک طرف آن آب لار مذکور که رودیست
به غایت عظم در کمال عذوبت و سفیدی و سردی جاریست و از جانب دیگر
دریای بهت - آن موضع مجمع بحرین و محل اتصال آن دو دریاست - در رسته
طولانی از درختان چنار کشیده قامت که همگی در نهایت سرسبزی و شادابی
اند بر کنار رودبار بهت واقعست - چنانچه گوئی سطریست از اشجار طولی
واقع بر کنار جدول بهشت که بی میانجی قیام قیامت و غوغای رستهخیز
و شور و شر محشر این خیر جاری و فیض سرشار همدین دار دنیا باعالی و
ادانی رسیده -

اکنون بشرح برخی از محاسن ییلاقات می پردازد - درین سرزمین
چندین ییلاق بهشت آئین واقعست که بهانا قرین همیچیک در روی زمین
موجود نباشد - از جمله ییلاق کووی مرگ است که در عهد پاستان چراگاه
اسپان مرزبان این ملک بوده - و کووی بلغته این کشور ایلچی را گویند
و مرگ مرغزار را نامند - و معنی ترکیبی آن مرغزار ایلچی است -
آن گل زمینی است نو آئین بر فراز کوهی در کمال رفعت و فسحت

ساحت که فراش صنعت بهمدستی ید قدرت بساطی دلکش از پرنیان ملون
منقش گسترده چنانچه انواع گلهای رنگا رنگ و سبزه مینا رنگ آن کوه
در نکوئی از پرند نقش و نگار کارگاه بوقلمون دست برده - دیگر ییلاق توشه
مرگ است که مهندس تقدیر گویا سطح مستوی آنرا از گونیای قدرت
استقامت پذیر ساخته - و پیشکار کارگاه صنع یعنی قوت نامیه بساط زمرد
رنگ سبزه نوخیز معائنه از دست مخمل کمخواب فرنگی و جعد مسلسل
موی زنگی در غایت همواری و یکدستی گسترده - چنانچه بندگان حضرت
در ایام شاهزادگی سایه گلگشت برین زمینها گسترده بر دو را برین سر
آسمان پایه ساختند - بزبان مبارک فرمودند که در آنولا زیاده از شصت
گونه گل و لاله بنظر والا درآمد - و عزیزی از اهل تمیز بیان نمودند که
در یک گلزمین آن گلزار خدا آفرین نود و هفت رنگ گل بشمار آمده -
و راست گفتاری زبان به بیان این دعوی آراست که چون درین باب مکرر
سخنان محال نما استماع رفته بود در امتحان این معنی درآمده گلهای پی سپر
موضع یک قدم راه شمرده شد چهل قسم گل بنظر درآمده و سی و دو رنگ
گل بیک انداز دست در مشت جا کرده بود - بجملاً در بقعه ارتفاع سرد
سیرش ییلاقی چند اتفاق افتاده که هیچ یک از هم پای کم^۱ ندارد - از جمله
ییلاق معروف بماده کین و ییلاق سنگ سفید و امثال آن که در صورت
طرازی^۲ بر یک چه جای معنی پردازی سخن بدرازی می کشد لاجرم شروع
در آن نمی نماید -

درینولا بحکم اعجاز نمائیهای طالع والا امری غریب از آن حضرت
سرزد که اگر بالفرض آن دقیقه^۳ جلیله بحساب کرامات اولیا شمرده شود
از طور ظاهر عقل روی کار بینان نیز دور نما نبود - و کیفیت آن برین وجه
است که چون بنابر درخواست ملکه جهان بیگم صاحب به باغ جهان آرا
فیض قدوم و برکت قدم مبذول داشتند و با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت
و پرستاران محل سلطنت بنظاره سائر جزئیات پرداخته از تماشای سراسر آن
سرابستان نشاط اندوز و طرب افروز گشتند و تفرج کنان در چمن و گلشن
و سمن زار خرامان بوده از فیض نظر انور تربیت افزای فضای آن بودند -

۱ - قلمی 'کم' ندارد - (و - ق) -

قضا را در عین گلگشت نشیمنی چارطاق که هندی آنرا روائی و چوکهندی^۱ خوانند در کمال نزهت و حسن بموقع بر سر راه آن یگانه انفس و آفاق اتفاق افتاد که از همه سو روبروی خیابان و چار چمن گل و سه برگ و سمن بود و ازین راه روی در و دیوار و سقف و جدار آنرا بانواع پیرایه^۲ گرانمایه آرائش و پیرایش داده فرشهای ملوکانه در بسط صحن آن گسترده بود که مگر بنابر حسن منظر منظور نظر اشرف گشته لمحه^۳ مقر آنحضرت گردد - چون نظر اشرف بر آن افتاد توقف گزیده نزدیکان بساط قرب را از رفتن پیش آن منع نموده فرمودند که این عمارت کاواک مشرف بر افتادن می نماید و بخاطر می رسد که همین دم می افتد - بنابر اینکه درین چند روز اساس یافته بود انهدام آن غرایب تمام داشت و نزد بعضی این امر مستبعد می نمود و این معنی را یقین بر نداشته در شبه بودند که مقارن این حال سقف آن فرو ریخته باعث حیرت کوتاه بینان شد -

انتصاب لوای نصرت انتصاب از کشمیر دلپذیر بصوب هندوستان از راه شاه آباد^۲ مچھلی بهون

چون درینولا پوای معاودت کشور هندوستان از مکه^۴ ضمیر انور سرزده بخاطر مبارک خطور نمود که بعد گلگشت گل زمین دل نشین و تفرج عیون ماء معین شاه آباد و غیره بسوی دارالسلطنت لاهور توجه رو نماید - بنابر این بیست و پنجم شهریور مطابق بیست و سوم ربیع الاول پس از گذشت دو ساعت از روز یک شنبه موکب جاوید فیروز بمبارکی از کشمیر برآمد - و پرتو انور نیر اعظم روی زمین که آن روز از عالم ماه هاله وار کشتی نشین شده بود هلال سفینه را رشک فرمای بدر منیر و جوئیاریت را روکش نهر کهکشان بل جوئیاریاض رضوان ساخت - و آن روز نشیمن

۱- قلمی و مطبوعه : جوگی هندی - (و - ق) -

۲- در نسخه^۵ متحف برطانیه شماره ۲۱۵۷ بجای شاه آباد آصف آباد

رقم شده -

دل نشین که در وسط باغی ارم آئین برکنار دریای بهت در قصبه پانیر^۱ که منبت زعفران است و از آنجا تا دولتخانه^۲ شهر سه کروه و ربع و از راه دریا پنج کروه مسافت است اساس پذیرفته بود سرمنزل خیل سعادت شد - روز دیگر قصبه وتی پور که از مضافات پرگنه^۳ اولر است^۴ و ازین منزل سه و نیم کروه است تشریف برده و از آنجا پنجراره را که چهار و نیم کروه مسافت داشت به ورود مسعود فیض پذیر ساختند - چون درین مقام شاهزاده دارا شکوه عمارتی عالی بنیاد انداخته بودند و نهری بعرض سه ذراع در وسط آن بحریان درآمده بوساطت آبخاری که گوئی بر مجاری نهر مجمره جاریست برودبار می ریخت و در آن سر آب نشیمنی خاطر پسند در وسط باغ صورت اتمام یافته بود یک روز اقامت نمودند - بعد از تماشای چراغان نمایانی که متصدیان آن بلند اقبال بر پر دو کنار بهت نموده بودند روز دیگر تا پل کهنه که مقطع سر عالم آب و کشتی سواراست به کشتی آمده از آنجا تحت روان سوار بموضع اجهول نزول فرمودند - چون عمارات آنجا پسند خاطر اشرف نیامد حسب الحکم اشرف بر سر دو چشمه آن که در سایه چنار عظیم القدر واقع است و از بس صفا و پاکیزگی بمنزله دو چشم روی زمین است عمارات خاطر پسند و منازل فردوس مانند اساس نهادند - چون در آن موضع بتخانها بسیار بود و هندوان آمد و شد متواتر و بازگشت کلی داشتند از بیخ و بنیاد برانداخته آن کفر آباد را اسلام آباد نام نهادند - و از آنجا قرین دولت بمنزل پیش که سابق بنابر کثرت ماهی به چاهی بهون نامزد بود و الحال باصف آباد موسوفست و خان مذکور باغی به غایت دلکش و خوب طرح انداخته و عمارتی بسیار خوش و مرغوب ساخته چنانچه تفرج آن روضه بهشت آئین دل نشین اهل نظر آمده عزم رحیل ابنای سبیل را باقامت جاوید مبدل می سازد متوجه گشته سه روز در آنجا ماندند - شب دوم بفرمان والا برکنار دریاچها و انهار آن چشمه سار سلسبیل آثار چراغانی در عرصه ظهور جلوه گر آمد که از پرتو عکس هیاض

۱- در نسخه متحف برطانیه شماره ۲۶۲۲۱ اسم این مقام مانیر

نوشته شده -

۲- قلمی "از مضافات پرگنه اولر است" ندارد - (و - ق) -

و انهار که از انطباع نور آنها بهانا جداول و چشمهای انوار شده بودند چراغ چراغان نهر مجره تا روز نشور روشن و پر نور خواهد ماند - روز چهارم باراده گلگشت سرچشمه^۱ اچهول کوچ فرموده بعد از قطع دو کروه در آن محل نزول اشرف نمودند - این نزبت کده بدیع آئین که بالفعل به صاحب آباد موسوم است از جمیع جهات خوبی در شش جهت ربع مسکون نظیر خود ندارد - و سر سایر نیکوهای آن چشمه ایست بغایت غریب که نگاه حسرت سکندر که در راه طلب چشمه^۲ حیوان سپرده بهواره بدان نگران است بلکه چشم امید حضرت خضر علیه السلام پیوسته بر آن - وفور صفا و نور آن منبع آب و تاب چشمه آفتاب بدان مرتبه است که لوح بلورین سینه سیمبران در باب دعوی برابری^۳ آن سینه سپر نمیتواند کرد - و مراتب جان بخشی و عذوبت بدرجه که چشمه سار حیوان بل حیاض ریاض رضوان چشم تنما بر فیض دریوزه آن دارد - این چشمه در دامان کوه مشجر باشجار سایه گیر واقع است و قریب ده آسیا آب در کمال جوش و خروش از آن فوران می نماید - و بر سر آن چندین عمارات دلپذیر از غسلخانه و درشن خاص و عام و خواصپوره و حمام در سال هزار و پنجاه هجری اساس پذیرفته و بر سر چشمه حوضچه که آب از آن می جوشد بفرموده بیگم صاحب ایوانی که بر اطرافش همگی منازل دلکش واقع است مرتب شده و در پیش همین ایوان دریاچه^۴ ترتیب یافته که آب چشمه از دو سر داخل آن می شود و ثلث آن از دوراه بدو نهر که عرض هر یک آن از سه ذراع زیاده است در آمده از میان دو دست عمارت که بر یمن و یسار دریاچه مذکور واقع است بیرون می رود - و آب نهری که بجانب دست راست روانست از آبخاری که ارتفاع آن هفت ذراع است بباغ ارم آئین که در پائین طرح یافته می ریزد - درین منزل نیز سه روز با کمال نشاط و انبساط عشرت آموز عیش اندوز بودند - و در عرض این ایام نیز چراغانی نمایان که در کیفیت و کمیت بمراتب از چراغان پیش در پیش بود حسب الامر شمع شبستان روزگار چراغ دودمان صاحبقران نامدار سمت افروزش پذیرفته بتازگی روی زمین را آب و تاب داد - سوم روز به تماشای چشمه لکهی بهون که بفاصله دو کروه از صاحب آباد واقع است تشریف فرموده بنابر آنکه نشیمن های

آن دلنشین مقام هنوز صورت پذیر اتمام نه شده بود در سر سواری بدیدن
اکتفا نموده بصاحب آباد معاودت فرمودند - این مکان نزت آفرین
در دامن کوه آن سر زمین که باشجار سرو و صنوبر مشجر است واقع شده
و چشمه در کمال صفا و لطافت اندر آن بجوشش درآمده به نمطی که قطره
آبش قطره رطوبت بسحاب شاداب و زکوة غدویت بدجله و فرات می دهد
و روش سلاست و سیلان به سلسیل و طرز صفا و لمعان بآب کوثر تعلیم
می نماید - و بر سر این چشمه حوضی چارده در چارده ساخته دو نهر بعرض
دو گز از طرفین آن جریان پذیرفته بدو حوض که بهان مساحت دارد
اتصال می یابد - از آنجا بریاچه که طولش چهل و هشت و عرض
چهل و پنج ذراع است داخل می شود - چهار چنار سرافراز برکنار دریاچه
مذکور در یک راسته واقع است - بر یک در جمیع جهات خوبی دست
از طوبیایی برده اند و همگی بهمه وجه صد ره از سدره در گذشته - پنجم ماه
مهر کوکب اقبال از بیگم آباد یعنی صاحب آباد نهضت فرموده به
نزت آباد ویرناگ نزول نمودند - و آن چشمه ایست کوثر اثر که منبع آب
بهت است - و مانند لعل نوشین یاقوت لبان سیراب غدویت از فیض
انهار بهشت چشمه آفتاب انور بطاق ابروی موجش از پیهانه هلال پیوسته
ساغر سرشار می کشد - و حسن خدا آفرین آن نور دیده روی زمین
از جنبش سرشار گوشه ابروی موج چشمک تحریک نظاره جال خویش
می زند - و نهری که از آن برآمده و رفته رفته به بهت معروف شده شاهد
وصفش از مشاطگی نظم و نثر و حلیه استعاره و تشبیه بی نیاز است - وصف
لطافت و سلاستش افزون از پایه توصیف خرد نکته طراز - و از جمله خصایص
آن کوهی است در کمال درستی اندام و شکل و نهایت سرسبزی
و پر درختی چنانچه کوه اصلاً بنظر در نمی آید - و همین باغ در نهایت
سبزی و خورمی محسوس می شود که درختان آن قطعاً بلند و پست
نیست وقوع آن بر لب چشمه بجوئست که تمامی در سر چشمه عکس
افکن است چنانچه در موسم بهار چشمه از انطباع آن بعینه نگین زمردیست
در کمال شادابی و در فصل خزان صرح یمانی ملون - بفرمان حضرت صاحبقران
برکنار آن چشمه که قطرش چهل ذراع و در وسط سی ذراع و عمقش ده

ذراع است حیدر ملک کشمیری داروغه عمارت ابوابی بطول هفده و عرض دوازده بنیاد نهاده - یک رو بیاغ و دیگر بسوی حوض و جوی پنهانور پنج ذرعی از میان آن گذرانیده بر دو سر آن دو طنبی که هر یک شاه نشینی رو بیاغ داشته باشد و از هر طرف آن ایوان هفت ایوان دیگر که مجموع چهارده ایوان رو بیاغ باشد و حمامی در کمال صفا و پاکیزگی و خوش بنیاد پذیرفت - و از جانبین عمارتهای مذکور دو جوی بعرض چهار گز روان گشت -

چون در عین تفرج تاریخ وزن معهود در رسید بنابر آن روز یکشنبه نهم مهر جشن وزن قمری آن حضرت خاتمه سال چهل و چهارم و فاتحه سال چهل و پنجم بآئین خاطر خواه آذین و تزئین یافت - و بنابر مقتضای حال و مقام سایر رسوم مقرر این فرخنده انجمن پرنور باضعاف نظایر آن سمت ظهور پذیرفت - چنانچه مراتب عموم جود مرشار به مرتبه رسید که برج سنبله از خوشه چینان این خرمنهای جواهر به کفه ترازو در جیب و دامن آرزو کرد - و پروین نثار چین از تودهای لالی منشور که برافشانده دست گوهر پاش بود واسطه العقد بکف آورد - از جمله عطا یافتگان ارباب سخن پای تخت بهایون بخت بودند که قصاید غرا برسم تهنیت و مثنویات تعریف کشمیر بمسامع والا رسانیده به تشریف تحسین و احسان رسیدند - و همگی را در لباس سروپای زرتار مانند نسج های سخن بدیع فن شان از جدول طلا همه تن در زر گرفتند - و جیب و کنار همگنانرا چون اشعار آبدار شان از گوهر شاهوار مرشار نمودند - و همچنین تمام ارباب مناصب وغیره از فیض نوال بکام دل رسیدند -

چون^۱ طبع اشرف از گلگشت این نزت آباد باز پرداخته خواہش منش اقدس از آن بهشتی مقام بکوچ تعلق پذیرفت - روز دوشنبه دهم مهر موکب منصور کوچ در کوچ به چهار منزل مرحله پیا شده موضع پیر پور را مرکز اعلام ظفر علامت گردانیده در طی راه کشش خاطر عاطر بتشای آبشار اوهر که در دو کروی جال نگری واقعت گرائیده - پس از تماشا معاودت بسوی منزل فرمودند - مجملی از خصوصیات کیفیت

آبشار مذکور آنست که منبع آن چشمه ساریست موسوم به ک.وثرناگ یعنی چشمه کوثر و آن بر فراز کوهی واقع است که کوهی دیگر بر آن مشرف نیست و دوره اش بچهار گروه رسمی می کشد و وفور آب آن مرتبه ایست که آب آبشار اوهر که بتخمین نظر بیست آسیا بلکه زیاده تر باشد یک ثلث آنست - و دو ثلث آن که از طرف دیگر منشعب میگردد بسمت کوهستان ولایت کشتوار راهی می شود - منبع آبشار بیرم که نیز آن چشمه است - و شعبه نهر اوهر از آن منبع جدا شده در میان کوهسار با نهایت شدت و تندى سر در نشیب بر روی سنگها غلطیده می آید و نزدیک بالای آبشار اصل از سه چهار ذراع بر روی سنگ کلانی در کمال صلابت می ریزد چنانچه از تند آمدنهای آب در دل آن صخره صبا رفته رفته حوض کلانی مایل بتدویر بهم رسیده که خسار تراشان فرهاد تیشه از آن دست حوضی بسالهای دراز نتوانند انگیخت - و از آن گذشته بفاصله اندک از قریب پانزده گز به نشیبی که پیشت مستطیل دارد از عالم حوضی خدا آفرین که طول آن قریب به سی و عرض آن نزدیک بیست باشد بشدت و صولت تمام می ریزد - و صدای که از آن بر می خیزد بمثابتی بلند می شود چنانچه دو کس که در نزدیکی یکدیگر باشند بانگ بلند هم را استماع نتوانند نمود - و آن آب ازین موضع پیچان و خروشان بیرون رفته چندین آبشار دیگر حادث می گردد که آن رتبه ندارد - و از آن گذشته آبشار شک ناگ است که بر یکدست ییلاق توشه مرگ واقعست و ده آسیا آب از قریب پانزده ذراع بلندی بدریاچه که مابین آن واقعست می ریزد - بالجمله خیل سعادت براه گریوه پیرپنچال از بیرپور کوچ نموده در عرض نه روز قصبه بهنر را به ورود مسعود سرمنزل اقامت سعادت جاوید ساخت - و بیست و پنجم مهر باهنگ شکار قمرغه که چند روز پیشتر ده پانزده هزار کس از اطراف انواع نخچیر و اقسام وحوش رانده در یک و نیم گروهی بهنر فراهم آورده بودند بصیدگاه شتافتند - و هشتاد هودبال که کوچ کوهی باشد و چهاره در آن روز و سی و نه هودبال و چهاره فراوان فردای آن صید نمودند -

بیان برخی از سواخ دولت که در ممالک جنوبی بوقوع پیوسته -
خبر آن از عرضداشت منیان آن صوبه در مقام دلپذیر کشمیر بعرض

اشرف رسیده - بنابر پامس نظم سلسله سخن درباب گزارش احوال آن
 کشور در مقام خود ایراد نیافته، بتأخیر افتاده بود اکنون به قلم می آید -
 چون قلعه پیرینده که از حصون حصینه دکن است و از قدیم باز اختیار بست
 و کساد آن بدست اقتدار سلسله نظام الملک بود در وقتی که برضوان آقا
 نام گاشته او تعلق داشت و اعظم خان چندی به محاصره پرداخته بنابر
 وقوع بعضی امور در رهن تعویق روزگار و حیز تأخیر مانده بقبضه فیض
 درنیامد - لا جرم دست از محاصره باز داشته بی نیل مقصود از پای حصار
 مذکور برخاست - در پان گرمی عادلخان بمیانجی نامه و پیغام در مقام
 تطمیع رضوان آقای مذکور شده نخست او را بمواعید دلپذیر مثل سه لک هون
 نقد و مواصت انتظام در سلک مردم عمده دو دله ساخت - و اقطاع نامی
 نامزد او نموده باین همه مواعید امید افزا باقسام وعید ترسانید که عنقریب
 لشکر بادشاهی بر سر آن قلعه آمده بچنگ و ستیز بچنگ می آرند - در آن
 حال محالست که او مجال خلاصی داشته باشد - بنابر آن چون میان این دو
 سلسله جدائی نیست طریق اسلم و روش انسب آنست که کلید قلعه تسلیم
 گاشتهگان این جانب نماید - آن ساده دل بی عقل فی الحال از قلعه برآمده
 عادلخان را دیده و قلعه را بتصرف ایشان گذاشت - و او به سیدی مرجان نام
 معتمد خود سپرده توپ ملک میدان که توپبست بغایت بلند و آتشخانه
 شرارست و درست انداز و گلوله آن یک گز قطر دارد شاید که از آن بابت
 توپی در روم و فرنگ و بلاد مغرب که فن آتشبازی و توپ اندازی مخترع
 ایشان است نباشد - و آن توپ را رومی خان میرآتش نظام الملک ریخته
 از آن وقت باز در احمد نگر می بود - چون در زمان حضرت عرش آشیانی
 آن حصار مفتوح گشت آن نیز بتصرف اولیای دولت درآمد - چون در
 ایام جنت مکانی باز قلعه مذکور مسخر عنبر حبشی شد آن توپ را بقصد
 تسخیر قلعه شولا پور از احمد نگر برآورد - و بعد از فتح آن حصار بکارگری
 آن توپ را بر قلعه پیرینده برده در خندق دوم که از آب خالیست انداخت -
 درینولا عادلخان بانواع حیل و فنون جرقیل به بیجاپور نقل نمود - محصل
 سخن از آن وقت که قلعه دولت آباد بجزه تسخیر اولیای دولت درآمد همواره

استخلاص قلعه، پیرینده در خاطر خانخانان جلوه خطور داشت تا درین ولا شاه شجاع بنواختی برهان پور رسیده خانخانان با سایر بندها ملازمت نموده در مجلس اول درخواست نهضت شاهزاده بدان صوب نموده شاهزاده بنابر پیشرفت مهیات بادشاهی داخل شهر نشده متوجه آنصوب گشت - از ملکاپور خان زمان را خلعت و فیل داده رخصت نمودند که بطریق ایلغار پیشتر شتافته آتش نهب و تاراج در ملک مخالفان برافروزد - و درین فوج از مسلمانان مبارزخان و اله ویردی خان و مرتضی خان و رشید خان و اصالت خان و باقی بیگ و مبارک خان نیازی و از راجپوتان راجه جی سنگه و جگرراج و راجه بیتلداس و راؤ کرن و راجه بهار سنگه و راجه روز افزون و راجه سارنگ دیو و سنگرام زمیندار جمون و نرپرداس بندیل و پرداس کچهواپ و عجب سنگه با چند تن دیگر معین شدند و خود بدولت و اقبال بعد از ارسال آن فوج با خانخانان و سایر بندها کوچ در کوچ راهی مقصد گشتند - چون بمسامع عالییه رسید که ساهو بهونسله یکی از خویشان نظام الملک را دست آویز فساد ساخته بنواختی ولایت احمدنگر آمده و از سر نو حشری را فراهم آورده بر آن سر است که بمحدود دولت آباد شتافته آن سرحد را محشر شورش و آشوب سازد و از آنجا به ظفر نگر رفته در عرض راه متعرض احوال بنجاره و رسانندگان آذوقه لشکر ظفر اثر گردد - بنابر آن شاهزاده دولت خان را با سه هزار سوار کار طلب نامزد ساخته که برجا با افواج آن گروه نابکار برخورد سزای آن ناسزاواری چند درکنار روزگار ایشان گذارد - چون خانزمان با همراهان بر جناح استعجال خود را بنواختی پیرینده رسانیده برکنار نهر آبی بفاصله یک گروه سرنزل گزید و فرمود که همه مردم از سردار تا احاد لشکر کوشش نموده پیغمه و کاه بسیار برای جمیع سپاه جمع کنند - و آن قلعه در پامون واقعست در همه طرف پیرامون حصار از کمال همواری آن سر زمین فراز و پستی که بجهت پیش بردن ملچار و سیبه درکار است یافت نمی شود و بی سرانجام کوجه سلامت بتوپ رس قلعه چه جای تیر و تفنگ پای حصار گذار نمی توان کرد - معینذا از را کمی آب نزول لشکر در جمیع جهات آن جهت احاطه تامه دشوار است - باوجود این معنی خانزمان تهیه شروع اسباب قلعه گیری و محاصره حصار نموده نخست از سوی بنگاه خود

جميع ملچارها را قسمت کرد - و اله وردی خان متعهد کوچه سلامت و سرکردن
 مهم نقب شده در پیش بردن ایتام تمام نمود - و چون متحصنان بهم جهت
 خصوص از جهت سرانجام ضروریات قلعه و استحکام مداخل و مخارج و مرمت
 دیوار حصار خاطر جمع ساخته کاری جز مدافعه و مقابله نداشتند و همت
 بر آن گماشته شب و روز گرم انداختن بان و تفنگ و آتش دادن توپ و
 ضربزن بودند - و از جانب عسکر منصور بهادران آزموده کار نیز طلبکار
 پیشرفت کار آمده بجان و دل می کوشیدند و در اکثر روزها چندین زخمی
 و جان نثار می شدند - و بعضی اوقات مردم غنیم را نیز از رخنه های دیوار
 و سرکنگره بتفنگ می زدند - و از آنجا که قدراندازیهای قضا است روزی یکی
 از برق اندازان تفنگی دانسته بجانب شکافی از رخنهای دیوار حصار که در آنجا
 شیخ صورت در نظر او جلوه گری نموده بود آتش داد - اتفاقاً سیدی مرجان
 نگهبان قلعه در آنجا بتفرج ملچار عسکر ظفر آثار در عین اشتغال بود که
 بمیانجی دستکاری اجل تیر بندوق بر شقیقه آن قضا رسیده خون گرفته
 خورده از سر دیوار حصار بند وجود به قعر خندق خراب آباد عدم افتاد -
 بنابر پخته کاریهای متحصنان این معنی بر اولیای دولت جاودان پوشیده
 مانده این راز نهانی بر روی روز نیفتاد - چندانکه نهفته عادلخان را آگاه
 ساختند - آنگاه غالب نامی از بیجاپور بجای سیدی مرجان آمده داخل
 قلعه شده درین حال بیرونیان اطلاع یافتند - در همین تاریخ شاهزاده
 با مهابتخان سه گروهی پرینده رسیده چند روز بهانجا قرار اقامت دادند
 که از توقف عسکر منصور در بهان موضع مردم کهی با خاطر جمع آمد
 و شد نمایند و درین صورت کمک خان زمان نیز باحسن وجوه سمت ظهور
 یابد - سرداران عادلخان از روی اضطراب همین قرارداد را پیشنهاد خود
 ساختند که با ساپو و بقیه السیف مردم نظام الملک بهیئات اجتماعی روبروی
 موکب اقبال شوند - اتفاقاً در روز کهی خانخانان میرزا لهراسپ پسر خود
 را با جمعی از بندهای بادشاهی و تائینان خود به نگهبانی فرستاده بود -
 اهل نفاق در انصرام آن اندیشه متفق شده راه بر همراهان مردم کهی
 بستند - خانخانان چون به قرارداد آن مقهوران اطلاع داشت اکتفا
 بفرستادگان ننموده خود نیز سوار شده چون به نیم گروهی معسکر سعادت

رسید نزدیک ده هزار سوار مقهوران نمودار گردیده جمعی از آنها باظهار
تجمل و تهور پیش تاخته به قلعه دارخان و حسینی قدیمی و چندی دیگر
که قراول فوج خانخانان بودند درآویختند - چون باندک زد و خورد غنیم
جای خود را گذاشته به خانخانان رسید - درینحال که کار از خویشتن داری
در گذشته بود سپه سالار آزمون کار باوجود فرسودگی روزگار و تکرار اطلاع
بر احوال دکنیان نابکار ناچار خود نیز از جا در آمده بر قلب آن گروه
زده ایشانرا از پیش برداشت - آن ناقص فطرتان سپه سالار را بطرف فوج کلی
خود کشانیدند - و به یک دفعه از چهار سوی فوج خانخانان درآمده همگنانرا
احاطه کردند - سپه سالار جلادت آثار بنا بر تنگی عرصه کار یکباره از سرجان
گذشته با خود قرار کشته شدن داد - و بی ملاحظه پاس مراتب خویشتن
داری که لازمه سردار است به یک مرتبه خود را بر ایشان زده بزد و خورد
درآمد - میرزا لهراسپ نیز از روی تهور و بهادری دلیرانه بر سر دست و پا
زدن درآمد - مهش داس راتهور که از نوکران عمده خانخانان بود با
برادران خود با قوشونی عظیم از فوج غنیم که متوجه خان عالی مکان بودند
بقصد ادای مراسم مواجهه روبرو شد - چندانکه همگنان جدل کثان و خصم
افگنان کام خود از حریف افکنی و تیغ زنی گرفتند سودی نداد - و با آنکه
بیاد حملهای مرد افکن گرد از بنیاد وجود بی بود آن خاکساران بر می
انگیختند - و به شعله جانشوز دمار از روزگار آن خص طینتان بر می آوردند
سرگرمی ایشان درکار بیشتر و آتش ستیز شان تیزتر می شه - هر چند
در دفع و طرد آن مطرودی چند مساعی جمیله مبذول داشتند و داد دار و
گیر داده حق تلاش و آویزه با آن گروه باطل ستیز بجا آوردند بجای نرسید -
تا آنکه عاقبت کار بعضی قتیل و برخی جریح بر خاک عرصه کارزار بیجان و
و بیهوش افتادند - چون خان دوران از کاپهی حقیقت آگاهی یافت با غیرت خان
و چندی از گرزداران بادشاهی مثل خواجه طاهر و ناد علی و امیر بیگ
و غیره با چندی از یک جوانان کار طلب و دو هزار و پانصد سوار جرار باهنگ
کومک خانخانان شتافت - و در عین رسیدن خود را بر فوجی که از عقب
آن سردار شهادت شعار آغاز گیر و دار نموده بودند زده باندک زد و خوردی
از نیروی ایزدی ایشانرا پریشان ساخت - و بهان پا بر قلب جمعی که

در دست راست سردار دلیرانه می کوشیدند و فوج روبروی خود را برداشته چیره دستی از حد گذرانیده تاخت - و ایشان را باستظهار تائید الهی از پیش برداشته با فوج عظیم غنیم که در مواجهه سپه سالار داد کشتش و کوشش داده همیشه داس راتهور و همربان او را انداخته بودند روبرو شد - و با سایر بهادران خود را چون نهنگ خونخوار بر دریای لشکر موج یعنی افواج غنیم زده پنجه ستیز بصید آن روباه صفتان کم فرصت تیز نموده مردانه بدار و گیر و زد و خورد در آمد - و از فرط تهور چون ببر بیان ناخن و چنگ بخون خصم رنگ کرده جمعی کثیر را بی سرو پی سپر ساخته گروسی انبوه را زخمی نمود - چندانکه از فرط دوست دشمنها بل دوستهای دشمنی هم دیگر کار ایثار بجای رسانید که در آن قسم مقام نازک دم آب تیغ از گوی بیچکس دریغ نداشت - و تیارداری و غم خواری را بسرحدی کشید که پهلوی شگافته مردم را بسوزن پیلک دلدوز رفو کرده در زخمها مرهم زنگار پیکان انداخت - آخر امر چون نسیم نصرت و شمیم ظفر از وزشگاه تائید ایزدی بر مشام اولیای دولت جاودانی وزید لاجرم بیوی عنایت عالم بالا روی تازه یافته از سرنو روبروی مخالفان شدند و همگنان بنابر اعتاد آن اعتضاد پمدست یکدگر شده یک دفعه از روی اتفاق بر اهل نفاق و خلاف حمله آور گشتند - و بباد صدمه مصرع اثر عرصه مصاف را از کدورت وجود نابود آن ناپاکان بی باک صاف ساخته بطریق تعاقب از دنبال ایشان تاختند - و بشکرانه روزی شدن فتح و نصرت لوائ عزت افراخته همعنان ظفر معاودت به خیمه و خرگاه نمودند - و همیشه داس را که جراحت های کاری داشت با دیگر زخمیان و کشتگان برداشته به معسکر سعادت فرستادند - و سواى دلیران راجیوت از بهادران موکب اقبال چند تن دیگر از یافتن زخمهای منکر که باعث روسفیدی مردان است چهره به گلگونه خون آل ساخته بودند و قلیلی از دم تیغ آبدار زلال حیات جاوید یعنی شربت خوشگوار شهادت نوشیدند - حق مقام این است که درین واقعه نصیری خان ببذل مساعی جمیله خصوص در حق خانخانان و تخلیص آن والا مکان ازین نوع مخمصه مخوفه و مهلکه پرتله که قرار برآمدن از آن باخود نداده بود از سایر دولتهوایان بتفرد تمام سمت اختصاص دارد -

بژدهم ماه بادشاهزاده شجاع از مقام کناپور کوچ فرموده بصوب
 پرینده روانه شدند - و منزل آن والا تبار در چاردیواری که به نزدیکی
 خیمه خانزمان بر فراز بلندی اساس یافته بود قرار یافت - در آن روز
 قریب پانصد خون گرفته از تقریب موعده اجل خود استعجال ورزیده
 از قلعه برآمدند - و در مورچل راجه بهارسنگه بندیده ریخته بدست و پا
 زدن در آمدند - و باندک زد و خورد جمعی کثیر را بکشتن داده باقی
 زخمی و کوفته راه فرار فرارپیش گرفتند - روز دیگر بیست و دوم ماه
 میانه الهوردی خان و گروهی از مخالفان دستبازی وقوع یافت - خان
 مذکور باعثضاد اقبال خاقانی از ملچار برآمده و به نیروی شهابت مخاذیل
 را منهزم ساخت - بیست و هفتم که نوبت کهنی خاندوران و سید خانجهان
 بود در بازگشت افواج غنیم نمودار شد و رفته رفته هنگامه جنگ گرم و
 بازار اجل تیز شد - و بعد از داروگیر که جمعی از هر دو طرف کشته
 شدند اهل خلاف رو از مصاف برتافته آخر روز خود را به سید خانجهان
 رسانیده آغاز بان اندازی کردند - و بهادران موکب اقبال مردم کهنی را
 فراهم آورده احوال و ائصال را درمیان گرفته بر سبیل استعجال بهمرایشی
 ایشان راهی شدند - درین حال از بازپیه های بدیع روزگار شعبده ساز
 و تیرنگ نمائهای سپهر دو رنگ حقه باز آتش بان به قطار شترهای
 کاهبار افتاد - چون درین اثنا باد تیز در وزش بود شعله آتش بی زینهار
 بزبانه کشی درآمده ازین قطار بدیگر قطارها سرایت نموده در یکدم زدن
 شتر و گاو بسیار با چندین آدم و اسب در یکدگر سوختند - و ازین حادثه
 ناگهانی شورش در سپاه افتاده توزک موکب اقبال جاودانی برهم خورد -
 و افواج غنیم شیرک شده رفته رفته پیشتر آمدند و شوخ چشمی آغاز نهاده
 بنیاد دستبازی نمودند و شتر و گاو بسیار از مردم کهنی جدا نموده می
 راندند - درین اثنا خان دوران و سید خانجهان مخالفان را تا پایان روز رانده
 در لوازم تعاقب از قتل و اسر تقصیر روا نداشته اسب و شتر کهنی را
 خلاص نموده بمنزل معاودت نمودند - چون در عرض این طول مدت
 باوجود بذل مساعی جمیله اولیای دولت کار نقب بجای نرسید و مقصد
 بروفق دلخواه پیش نرفت - چه از بعضی نقبها آب برآمده و مابقی را

آن باد پهایان خاکسار پی برده انباشتند - سوای نقبی که از ملچار الوردی خان سر شده بود - و بنابر اہتمام آن خان کار طلب شجاعت نشان کہ کوشش تمام درباب آن بجا می آورد از عروض آفات مذکورہ سالم مانده بپای دیوار شیر حاجی رسیدہ بود در حضور شاہزادہ آنرا آتش زدند - اگرچہ یک برج پرید اما چون راہی کہ بحسب فسحت درخور یورش باشد کشادہ نہ گشت روزی چند صبر کردند کہ نقبی دیگر کہ نزدیک بدیوار بست رسیدہ بود آمادہ شود - چون آنرا نیز آتش دادند درین مرتبہ نیز اندک رخنہ وا شدہ چندان کشادگی کہ مقصد بود بہم نرسید - و باوجود عدم تہیہ اسباب یورش پریشانی عسکر ظفر اثر بنابر نایابی علف دواب و تعذر علاج آن بمرتبہ کمال رسید - با آنکہ خانخانان مافوق امکان در آن باب دست و پا زدہ مساعی جمیلہ مبذول میداشت ولیکن چون رہین بودن سایر اشیا در گرو گرہ وقت و حیز تفوق و تعویق و تاخیر روزگار است کشتن و کوشش سودی ندادہ در آخر کار از چارہ گری فرو ماند - چہ تا دہ کروزہ و زیادہ ہیچ جا ہیمنہ و گاہ نماندہ بود - و ہر نوبت کہ لشکر بکہی میرفت بیش از بیست کروزہ در طول و عرض اطراف آن تردد نمودہ ہزار محنت و جنگ و جدل خوراک یکروزہ بدست می آوردند - از آمد و شد بسیار کہ باعث تخریب لشکر و تضییع اوقات می شد وقت پرداخت لوازم محاصرہ و سرانجام اسباب تسخیر مساعدت نمی نمود - و از ہمہ عمدہ تر وجود نفاق بود کہ باعث عدم اتفاق و علت بر نیامد مطلب شد - و ناشی شدن این نفاق باین وجہ بود کہ در وقتی کہ خاندوران سپہ سالار را کمک بوقت نمود چنانچہ در جای خود گذارش پذیرفت از زبان او گفتہ یا ناگفتہ در افواہ افتاد کہ خانخانان بہ سعی من از قتل نجات یافت - و گفتہ گفتہ این معنی بخانخانان رسید و ازین سخن مادہ رنجش پیدا شد - و بنابر آنکہ اکثر امرا و سایر ارباب متاصب از بدسلوکی خانخانان آزرده خاطر بودند وقت یافتہ بہ تمامی و سخن چینی درآمدند - و از زبان سپہ سالار نیز گفتگوہای ناملاہم و سخنان نامناسب بہ خاندوران رسانیدند - و از فتنہ انگیزی مردم درمیانہ آتش نفاق افروختہ شد کہ بخود داری مواسا و مدارا خص پوش ساختن آن بہ ہیچ وجہ صورت نمی بست - کار بدان کشید کہ

از راه رعایت جانب جانین و حمایت طرفین شراره شرارت آن مرض مسری
 همگنان سرایت نمود - و عاقبت بنحیه عداوت که در لباس بود بر روی کار
 افتاد و دشمنیهای نهانی آشکار شد و معامله بجای رسید که کومک و امداد
 و اعانت و خیرخواهی از سردار گرفته تا احاد سپاه درمیان پامال شد -
 بلکه همگی بشکست کار یکدیگر کوشیده در افسردگی رونق بازار هم
 جد و جهد مبذول می نمودند - و بر زعم یکدیگر در هر باب کنگشهای
 خطا داده مصلحتهای که عین مفسده بود میدیدند - و عاقبت کار بدانجا کشید
 که غنیم را از تدبیرات و قراردادها آگاه می ساختند - چنانچه از آن پس
 هیچ اندیشه پیش نرفت و قطعاً مهمی و پیش نهادی بانصرام نرسید -
 و باین معانی قرب برشکال که در حقیقت علت تمامه مراجعت لشکر بود
 بمیان آمد - چون سپه سالار دید که سرانجام کار و معامله بدین مقام رسید
 و دانست که بیش ازین توقف باعث مزید خرابی همگنان می شود معیذا
 کاری از پیش نمی رود لاجرم از روی پیش بینیا دیده و دانسته تسخیر
 قلعه بتاخیر قرار داده از شاهزاده عالمیان درخواه دستوری معاودت نمود -
 و این معنی را بوجوه معقوله بنابر اعتقاد خود خاطر نشان و دلنشین
 ایشان ساخت - شاهزاده والا قدر سایر امرا را طلب فرموده همگی را
 دستوری کارسازی ارتحال دادند - دهم خورداد از منزل پرینده طبل رحیل
 کوفته ندای حی علی السبیل دادند که از یم عربده فیلان سحاب برشکالی
 که بیکدم بحر محیط را خالی و ربع مسکون را پر می کنند قبل از آنکه
 به منصوبه طلسم بند سیلاب که شتران بدست امواجش کف بر لب
 شور و شغب می آورند و هوای شورش و آشوب در سر جا داده سر راه
 بر راه سوار و پیاده و اسب و فیل می بندند طریق عبور بر عسکر منصور
 فیل بند گردد موکب اقبال با شتاب باد و سحاب رخ براه نهاده کوچ در
 کوچ متوجه برهانپور شدند - و بعد از قطع سه چهار مرحله مخالفان مقهور
 خود را نمودار ساخته مرکب تازی که در حقیقت در برابر شیر مردان از
 آن روباه بازان عین گوتازیست آغاز کردند - خانزمان و راو ستر سال و
 جگراج و راو کرن با همگنان بارگی بادپای آتش عنان را به خار مهمیز
 آتش انگیز گرم لگام ساخته یکبارگی از جا درآوردند - و ایشان از پیش و

اصالت خان و خلیل الله خان از عقب چون برق سوزان بر قلب خرمن آن سیاه روزان زدند - و بباد حمله نخستین صرصر کین برانگیخته بنیاد آن خس طینتان مگس صفت را که بحرکت نسیمی بل بتحریک مروحه ناپیدا بلکه معدوم مطلق می شوند و باز هنگام فرصت بهانا در ساعت مخلوق شده هجوم می آرند و باعث کدورت دماغ و عدم صفای وقت رفته برهم زن هنگامه فراغبال می گردند بیاد فنا بردادند - و از آنجا متوجه مقصد شده با سایر ملتزمان دوم تیرماه داخل برهانپور شدند - بندگان حضرت بعد از استماع این حقیقت سر تا سر کردار و گفتار سپه سالار نکوپیده و ناستوده گرفته بل بی حساب و ناخردمندانه شمردند - و سایر این معانی که بهیچ وجه مرضی مبارک نبود بوجوه متعدده بر خاطر عاطر نحوی گدانی نموده که اکثر اوقات همگی شیوهای ناسردارانه او را بر زبان مبارک آورده غائبانه او را نکوپش می فرمودند و بر زبان آوردند که بردن شاهزاده بجهت تسخیر پرینده که فتح آن پله کمترین بندهای تخت پهایون بخت است بیالاهات بغایت ناپسندیده بود - دوم سلوک بروش ناسردارانه با سایر سرداران نمودن و رمیده دل و رنجیده خاطر ساختن تمامی بندها و گوش بحرف سخن چینان فتنه انگیز کرده راه نفاق همگنان کشودن آنگاه بمقام اصلاح درنیامده از همه عمده تر تصویب رای خطا پیرای معاودت نمودن و شاهزاده را بی برآمد مراد به برهانپور باز گردانیدن - بالجمله فی الحال از موقف خلافت فرمان جهان مطاع صدور یافت که شاهزاده والا قدر با سایر امرای نامدار بی توقف بدرگاه والا معاودت نماید -

بیست و چهارم مهر جگنانه کلاونت که درینولا مهاگت راج خطاب یافته در فن موسیقی روش هند خصوص ترکیب نغمت و بستن تصانیف و ابداع معانی بدیع و مضامین عالی در سر تا سر این کشور همتا و همسر ندارد از دارالسلطنت لاهور که حسب الامر اعلی برای تالیف و تصانیف آنجا توقف نموده بود به زمین بوس خلافت رسید دوازده دهرید که در آن مدت بنام نامی بندگان حضرت مشتمل بر معانی و نغمت مختلفه مولف ساخته بود در انجمن والا به سمع عالی رسانید و بغایت پسند طبع اقدس و

خاطر حقایق یاب دقایق رس بادشاه هنر سنج قدردان افتاد - و از عنایت حضرت بها زر هم ترازو گشته چهار هزار و پانصد روپیه هم وزن او بدو مرحمت شد - و دهرپد عبارتست از تصنیف نغمت مولفه که بنام ملوک و اصحاب دولت ساخته ابیات آن مدح و ثنای ایشان باشد و بشن پد که بمعنی تصنیفی است بنام شری کشن معبود بنود که آن طبقه واهی عقیده باطل کیش در حق آن مبطل باوتار یعنی حلول حق تعالی قایل اند هر دو از مخترعات راجه مان تونور راجه گوالیار است - و علت این ابداع آن شد که در عهد پاستان تا زمان راجه مان مذکور مدار اهل هندوستان در غنا و سرود بر نوعی از صوت عمل بود که آنرا کبت و چندو و دهر و میخوانند - و چون نظم آنها به لغت اهل کرنا تک بود که فنون موسیقی از آن ولایت در سایر بلاد هند انتشار یافته بنابر کمال اشکال آن زبان اهل کشور از آنها به حسن نغمه تنها پسند نموده چندان ذوق سرشار از معانی آن نداشتند - لاجرم راجه مذکور که نهایت مهارت در فن موسیقی و تالیف نغمه مطربه داشت چنانچه نایک بخشو گوالیاری که پیشوای اهل این علم است تربیت کرده و برآورده اوست بلغت گوالیار دهرپد و بشن پد وضع نموده آنها را منسوخ ساخت - و رفته رفته نایک مذکور که درین فن فرید قرون و اعصار است بدقت طبع نازک در آنها تصرفات بجا کرده این طرز تازه را بسرحد کمال رسانید - از آن عهد باز بتوجه راجه و بخشو نایک گوالیار که لغت آنها در تمام هند و سند سند است و اهل آن از ذکور و اناث به لطیفه گوئی و شیرین زبانی و ملاحظت گفتار و لطف تکلم و نزاکت طبع و دقت فهم و حسن صوت و درستئی اصول و آهنگ توافق نطق مورد ضرب المثل اند معدن نغمه و منبع فن موسیقی شد - و تصانیف نایک مذکور که از باب کارنامهای عبدالقادر است که استادان صاحب قدرت این فن از استماع آن گوش می گیرند بلکه حلقه شاگردی و غلامی اش در گوش هوش می کشند در هیچ جا بهتر از اهل آن سر زمین یاد ندارند بلکه بخوبی ایشان نمی خوانند - بجملاً نایک مذکور یگانه عصر بلکه وحید قرون قبل و بعد خود بوده چنانچه گلبانک آوازه او چون صیت حسن صوت هزارستان آویزه گوش هوش اهل چهار حد خرم بوستان هندوستان بل شش جهت هفت کشور شده بود از اصحاب مهارت این فن

بچندین وجه امتیاز داشت - از جمله آنکه علم و عمل را بنحوی باهم ضم کرده بود که در عین خوانندگی پکهاوج را که دهلست پلیجی نواخته مراعات نطق و ضرب در کمال توافقی می نمود - چنانچه استادان فن ایقاع و اصول که هزاران جرثقیل ریخت ضروب و تال آنرا نگاه می دارند بدرستی او نمی توانند نواخت - دیگر آنکه تیز آهنگی آواز و قدرت آن بلند آوازه در سایر دقایق فن خوانندگی و گویندگی خصوص علو درجه شد و پد در مرتبه داشت که مافوق آن امکان ندارد چه جای آنکه بعمل توان آورد - و برخلاف خوانندهای این کشور که بی دم کش نفس نمی توانند کشید از هم آواز و همدست بی نیاز بود - دیگر آنکه نهایت مراتب فصاحت و بلاغت بآن مرتبه خبرت درین فن جمع کرده بود که فحول شعراء درین ملک به براعت او اقرار داشتند - الحاصل رتبه نایک درین فن بمرتبه رسید که با آنکه دست پرورد راجه بود آن قدردان پسرآور از مفاخر خود دانسته بر سایر راجه‌های این کشور بوجود بدیع الجود او تفاخر می نمود و آن نادره دهر و یگانه هفت اقلیم نیز باوجود این خصایص دقایق حق شناسی و وفاداری که در امثال این طبقه عزیزالوجود است بدرجه داشت که با کمال تطمیع و ترغیب راجه‌های عظیم‌الشان این ملک جدائی از ولی نعمت خویش اختیار ننمود و تا وقت نزع روان راجه به هیچ وجه روی ازو نتافت - چون بعد ازو ابراهیم بن مکندر لودی گوالیار را از دست راجه بکرماجیت پسر او انتزاع نمود بنابر مقتضای پیمان حقیقت شناسی به همراهی دشمن او رضا نداده پای در راه فرار نهاده خود را به راجه کیرت سنگه راجه کالنجر رسانیده سادس خصایص حواص خمسّه او شد - چه راجه مذکور از مواهب خاص عالم بالا باختصاص پنج نادره عصر از جمیع سلاطین روی زمین امتیاز داشت - و از مبدا آفرینش تا آن عهد بملوک هفت اقلیم در هیچ یک روزگاری امثال یکی از آنها روزی نه شده بود چه جای اتفاق وجود بر پنج در یکجا - چنانچه کسری پرویز نیز بر سایر خسروان عجم بل سلاطین عالم بچند مراتب لوای مزید امتیاز می افراشت - اگر نظیر یکی ازین بی نظیری چند بنظر درآوردی عموم آن مزایای خصوص شایل شیرین محبوبه اش از چشم افتادی - و اگر ازین دست نوادری بچنگ او آمدی پرائینه طلای

مشت افشار از دست دادی و از تگاور صبا رفتار سبک خیز شب‌دیز که ابلق
 نیرنگ روزگار پای هم پویگئی آن نداشت و سمند مهر و خنگ ماه بل
 نیله گردون گیتی نورد بگرد گرد او نمی رسید شکل تملق و عقال علاقه
 خاطر گسستی - و دیگر بر تخت طاق‌دیس که در روی کاخ هفت طبقه
 خاک و زیر رواق نه طاق افلاک به یکنائی طاق بود و هیچ صاحب دیهیمی
 را از شهریاران اولی الابصار از آن دست تختی بچنگ نیفتاده بود و آن
 رنگ گرانمایه اورنگی هیچ تاجداری نداشته بلکه نظیر آن مریر فرخنده بنظر
 هیچ صاحب انفسری در نیامده نه نشستی - مجملا جمله نوادر راجه که
 بحقیقت سر آنها میشد حکیمی بود دانا از طبقهٔ براهمه که بر همه انواع
 دانش قادر بود - در جمیع حکمت یعنی الهی و طبعی و ریاضی و سایر
 فروع آن اصول اصیله از اصناف نوع بشر بدان سان امتیاز داشت که انسان
 از جنس حیوان - و در حکمت عملی و سیاسات مدنی و منزلی بدانگونه
 ماهر که راجه به نیروی رای انورش از سایر رایان آن کشور باج‌گرفتی - و بزور
 تدبیرات متین و ترویج رای مبینش دقایق نظام کارخانهٔ دولت راجه اعلیٰ
 درجات رونق و رواج پذیرفته بود چنانچه مهاراج ادنی خراج پذیرفتی -
 بی تکلف اگر نوشیروان را که سر اکابرهٔ اکسره است صحبت او رو دادی
 برآئینهٔ بدستوری خرد ادب آئین دست از مصاحبت دستور دانش
 منش خویش بزرچمهر دانا شسته نظر از صوابدید تدابیر او نه بستی - و گر
 هرمز را در انجمن حضور او نقش مجالست درست نشستی لامحاله بر
 بزرگئی او اعتراف نموده پیوند امیدواری از بزرگ امید وزیر خویش
 گسستی - دیگر پسری نیکو محضر فرخنده سیر که از سایر ابناء زمان در همه
 ابواب بر سر آمده بود در هیچ ماده از بیچکس پای کم نمی آورد - خصوص
 در باب کمال جمال و حسن خلق که درین مواد شامل نصیب کامل
 نصاب آمده در جمیع فضایل نفسانی و خصایل انسانی ثانی نداشت -
 چنانچه راجه بحسب آن مزیت بر پرویز آن مشابه تفوق داشت که مافوق
 آن بتحت تصرف تصور درنیاید - چه از ناخلف پسر بهوش پدرکش به
 خلف صدق ادب پرورد که سرچشمهٔ حیات جاوید و سرمایهٔ امید پدر
 باشد فرق در مرتبهٔ نیست که تا روز شمار هزار یک مراتب آن بشمار درآید -

سوم دو مطربه که در حسن صورت و لطف صوت و نهایت تفرّد در فنون غنا و رقص و کمال مهارت در انواع رود و سرود پر دو یگانه دهر و فتنه شهر بودند - چنانچه از شرم تیز آهنگی آواز و تندی مضرب ساز شان زهره چنگی پر ده ناخن خویشتن را از بن دندان شکسته - و دستبرد و موافقت ضرب و نطق شان دست مطربان بالا دست بسته - در انفعال خوبی رقص و پای کوئی ایشان رقاصان سر آمد از پا نشسته - اگر خسرو پرویز حرکات و مسکنات موزون و نشست و برخاست مطبوع پریک از آن دو شوخ چشم شیرین شایل شور انگیز بنظر در آوردی مجنون آن لیلی و شان شده شکر شیرین اداهای شیرین در کام عیش او کار زهراب خنجر شیرویه کردی - اگر یک بار الحان ترانه های طرب آمود و تازه آن دو نگار پرکار استماع نمودی دیگر گوش هوای نکيسا نکشادی و از آن پس آرزوی شنیدن لحن باربدی را در پیشگاه خاطر بار ندادی - دیگر طوطی که از غنچه منقار دو برگه اش که گل صد برگ را طرز شگفتی آموخته در یک داستان هزار گل داستان شگفتی - و هر چه بدو تعلیم کردی اگر همه سر نکو بودی پیش از گفتن نکو گفتی - سبز بختی که روشنی بیان بدانگونه سخن سفید کردی که رنگ بیرون داده معنی سخن رنگین در نظر صورت بستی - بالغ کلامی که بدانسان ابواب طلاقت لسان و بلاغت بیان کشادی که رونق بازار بضاعت سبحان شکستی - نوش لبی شکرین منقار خضر شائلی سکندروش آئینه دار - روان گفتاری که چشم سخن ازو جان پذیرفته بود - شیرین بیانی که از معلم سلیمان منطق الطیر یاد گرفته - قوت حافظه در پایه که اگر تعلیم یافتی بر آئینه لوحه سینهاش معالینه مانند لوح محفوظ حافظ قرآن گشتی - قدرت ناطقه در مرتبه که چون معانی بیان نمودی از طلوع هلال متقارص صنعت براعت استهلال نمودار شدی - ملخص سخن نایک مذکور مفت بچنگ راجه در افتاده بود نوادر پنجگانه او برین سر نازل شده منزله سته ضروریه بل کمال عشره کامله پذیرفت - لاجرم آن قدردان پرمندان درخور قدرت حق قدر او بجا آورده تا بجای در مقام انعام و اکرام او که مهر مهر بر او افکنده حاصل خزینه شایگان بر آن گنج باد آورد رایگان افشانند - بلکه مهر مهر از آن پنج گنج روان که داشت برداشته بصد دل دل برو بست - و سر پنجه

تعلق از همه آنها بآب دل سردی شسته سرگرم صحبت آن باعث گرمی هنگامه سور و سرور شد - درین اثنا گوش زد سلطان بهادر گجراتی شد که ازین دست دستان سرای از قضایای اتفاقی بدست راجه کیرت سنگه آمده لاجرم بنابر چشمک زنی طمع خام بمقام پخته کاری درآمده نامه از روی کمال ملامت و همواری بر راجه نوشت - سر جمله مطالب آنکه چون از مواهب آسانی ازین عالم عطایا به راجه ارزانی شده انصاف و مروت اقتضای آن دارد که از جمله آن مکارم عظمی در باب ایثار یک مکرمت که ارزان بدست آمده یعنی نایک مذکور اگرچه سر جمله آنهاست آثار جوان مردی بظهور آرد - راجه بچاره آن درماند چندانکه دست و پا زد و اموال عظیمه در بدل آن بی بدل پیش کرده سودی نداده بجای نرسید - چه سلطان همه باب بزور و زر و لشکر و کشور برو غلبه داشت - مع هذا از در مردمی در آمده لاجرم باوجود آنکه این معنی بغایت بروگران بود چار ناچار با کمال دل گرانی نایک را بر سبیل هدیه بخدمت سلطان فرستاد و تا فرجام روزگار معزز و مکرم به خدمت سلطان روزگار بسر برد - و بعد از نایک سر زمین گوالیار که بر و بومش عیش انگیز و نغمه خیز و آب و هوایش طرب آمود و نشاط آمیز است تان سین نام سرور سرای را جلوه داده محفل آرای بزم روزگار ساخت - و او در مبادی روزگار خود نزد رامچند بگهیله راجه ملک ماندپو می بود تا آنکه حسب الامر حضرت عرش آشیانی راجه او را بدربار سپهر مدار فرستاد و از پرتو عنایت و تربیت آن حضرت کارش بجدی بالا گرفت که در زیر چرخ والا نظیر خود نداشت - چنانچه روش تازه آن نیرنگ طراز بنحوی مطبوع طبع افتاد که رفته رفته روش خوش آینده نایک را یکباره از یاد مردم برد - و باوجود آنکه گمان آن برد که طریق مستقیم او از کمال قوام و متانت تا قیام قیامت بر نهج استقامت خواهد بود امروز تصانیف متین او نظر بر روش تان سین حکم تقویم پارین دارد -

اکنون ازین پهناوری و فراخ روی که بتقریب مذکور روداده و بنابر شوق سخن رفته رفته درین وادی بطول کشیده باز آمده بسر سرشته سیاق سابق که عبارتست از سوانح دولت بی پایان می رود - درین ایام بمحض خاصیت جشن و عهد بادشاه دین پرور که شمر نیت آن سرور بود راجه جوگوی

زمیندار بهنبر با سایر قبیلہ و عشیرہ و خویشان خویش کہ قریب پنجمزار کس بودند اسلام آورد و از حضرت خلافت راجہ دولتمند خطاب یافت - و سبب صوری این معنی آنکہ بعرض والا رسید کہ اکثر سکنہ ولایت بہنبر و اطراف و نواحی آن باوجود ادعای مسلمانی و اتصاف بہ سنت آن از سر جہالت و نادانی با کفار وصلت می کنند و تا الحال این طریقہ درمیان مسلوک است کہ دختران کفار را کہ بہ مسلمانان دادہ باشند بعد از فوت دفن می کند - و دختران مسلمانان کہ در خانہ ہنودان باشند بروش ایشان می سوزانند - لاجرم بندگان حضرت این فرمان دیوان فرقانی را کہ از موقف احکام یزدانی برسالۃ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم شرف صدور یافتہ و در دار الانشاء شریعت غرا طغرای امضا پذیرفتہ حلیہ توفیق نفاذ بخشیدند کہ مسلمہ کہ در خانہ کافری باشد و او اسلام آورد بر طبق شرح شریف نکاح بستہ بدو باز گذارند - آنگاہ او را از نظر انور گذرانیدہ بانواع عواطف آن سرور فایز گردانند - و اگر بمقتضای شقاوت ذاتی و کفر اصرار نمودہ تن بدین در نہد و گردن بدین سعادت نہد بر وفق وسع ممول جرمانہ گرفتہ او را از مسلمہ تفریق نمایند - بجملاً برین سر جمعی کثیر از قبول اسلام سعادت پذیر شدند و انواع عواطف درباره ایشان بوقوع پیوست - و این معنی محرک سلسلہ ابتدای راجہ جوگو شدہ بہ تہ دل از علاقہ تعلق عقدہای پر خم و پیچ زنار پیوند گسل گشتہ بر سر شاہ راہ راست ہدایت آمد و عقد بیت اسلام چون عقدہای سببہ تسبیح و تہلیل بصد دل بر رشتہ آن بست - و خویشان آن ہدایت گرای بہ اندیش نیز بمحض متابعت او پیروی طریقہ دین متین نمودہ رفتہ رفتہ سلوک حق و حقیقت پیش گرفتند - و حضرت خلافت پناہی معلمی را مؤظف ساختہ بجهت تعلیم لوازم اعتقادات و وظایف عبادت مقررہ بر ایشان گماشتند -

چون ظاہر قصبہ گجرات پنجاب مضرب خیام دولت و اقبال شد چندی از سادات و مشایخ آن قصبہ معروض واقفان عتبہ سدرہ رتبہ داشتند کہ بعضی از کفرہ فجرہ زنان و کنیزان مسلمان را در تحت تصرف دارند - و گروہی بدبخت خارج از دایرہ دین نیز از طور و حد و اندازہ خود پای بیرون نہادہ مساجد را داخل عمارات خود نمودہ اند - بندگان حضرت

تحقیق حقیقت این امر را به شیخ محمود گجراتی که داروغگی همگی نومسلمانان بدو مفوض بود مرجوع فرموده مقرر ساختند که بعد از ثبوت این مقدمه زنان و کنیزان را ازینان گرفته مساجد را از منازل این بی دینان جدا نموده حقیقت بعرض مقدس رساند - چون شیخ بآن قصبه رسید هفتاد اصله و کنیز مسلمه را از تصرف آن مردودان برآورده بمردم متدین پرمیزگار سپرد و چندین مسجد را از خانهای ایشان مفرد ساخت - و بی سعادت که نسبت بمصحف مجید استخفاف ازو سرزده بود بعد از اثبات او را گردن زدند - آنگاه امر اعلیٰ بصدور پیوست که در سایر ولایت پنجاب بر جا این صورت لیمعی رو نموده باشد متکفلان مهات شرعی و متصدیان خدمات عرفی شرایط تفحص و تجسس بجا آرند - و مسلمات را از قبضه تصرف و اراضی مساجد را از خانه کفار بر آورده بعقد مسلمانان درآورند - قریب چهار صد هندو بطیب خاطر قایل کلمتین طیین گشته از ته دل مسلمان شدند - و هفت مسجد از کفره فجره برآمده بتازگی عبادتگاه اهل اسلام گردید و سه بتخانه از بیخ و بنیاد برکنده شد و بجای آن مساجد و معابد اساس یافت -

چون درینولا قلم تقدیر بمقتضای قضای نافذ بر عزل سید عبدالقادر مانکپوری میر عدل اردوی معلی رفته بود لاجرم بقصد استزاده رفع مراتب و نصب منصوبه تقلد دیگر مناصب عزم اظهار خواہش عطلت و اختیار عزلت جزم نمود - و چون بنابر آن اندیشه باطل و طمع خام مفسده مکیده به خاک نهفته دام کید و دبا برای صید جاه دنیا و زر نهاد و باستظہار تمام از تکفل منصب کامل نصاب مذکور استعفا کرد - بندگان حضرت آن سید رفیع القدر را راست گو پنداشته ازین خدمت پر مشغله معاف داشتند - و میر برکه بخاری را که سید نیکو محضر پاک دین صاحب دیانت است بجهت تصدی این شغل شریف از سایر مردم آدمی وش دربار سپهر آثار گزیده بحفظ مرتبه عدالت که در آن تقدیم کمال دادگری و نیکوکاری و نگاہداشت سر رشته نصف و انصاف درکار و پاس مراتب شریعت و حقیقت و ہزارگونه حقایق و دقائق دیگر خصوص عدم رعایت خواطر و جانب داری در سلوک این طریقه دقیقہ ناچار است برگاشتند - و چون او متقلد قلاۃ

این امر شد و کمند اندیشه سید مذکور کوتاهی کرده به نشیمن عنقای مدعا نرسید و معینا مگسی در محکمہ حکومتش نپزیده کلاغی بر کلوخش نمی نشست درین ماده که تیر تدیرش بر سنگ خورده بود از گوشه گیری پشیمان شده رفض مذهب اعتزال نمود - و حوصله اش ازین خسران مبین تنگی کرده تشنیع این امر شنیع منکر که عبارت از دعوی غبن فاحش است بر خود پسندید ولیکن ازین غرامت که برو رفته بود اظهار ندامت نموده اثری بر آن مترتب نشد و چون بسیار کوشید و بجای نرسیده سودی نکرد ناچار رضا بقضا درداده دم در کشید -

چون بعرض مقدس رسید که در نواحی کهنه از توابع کاپون داخل مضافات جانوبه که بغازی بیلہ اشتہار دارد انواع نخچیر و اقسام جانوران وحشی یافت می شود و صید قمرغہ باسانی دست می دهد به الد ویردی خان قراول بیگی حکم شد که بموضع مذکور شتافته و مردم بسیار بجهت احاطہ جانوران فراہم آورده در جای که مناسب قمرغہ داند وحوش را رانده نگاہدارد - چون فرمودہ بجا آمد خود بدولت تشریف برده به یکہ تازی و شکار اندازی درآمدند - سه روزی در پی در آن سرزمین رحل اقامت انداختہ بہ نشاط صید و صید نشاط پرداختند - و در عرض آن ایام چہار صد و بیست و سه راس از قوچ کوهی و چہکارہ و مارخور شکار شد - و آن عبارتست از بز کوهی کہ آنرا رنگ نیز خوانند و ہندی زبان رام چیلہ^۱ گویند - از آن جملہ پنجاہ راس بہ تیر و تفنگ خاصہ انداختند - و باقی را وقتی کہ شاہزادہا از شکار باز پرداختند جمعی از مہربان حسب الامر اعلیٰ صید کردند -

و از سواخ این ایام چہاردہم آبان ماہ مذکور خانزمان کہ ہموارہ از نامہربانی خانخانان پدر خویش گلہ مندی داشت درینولا بنابر بی روشی سرشار و بدخوی ناپنجاہ او کہ از حد تعدی تجاوز داشت بنحوی رمیدہ دل و رنجیدہ خاطر شدہ بود کہ تجویز این معنی دور از راہ نمودہ سرحد عظیم بالا گہات را بی سردار وا گذاشتہ بدون تحصیل رخصت متوجہ درگاہ گیتی پناہ شدہ بود - درین تاریخ رسیدہ خود را بہ سعادت ملازمت بادشاہ

۱- عوض رام چیلہ در قلمی چیلہ (و - ق) -

قدردان مهربان رسانید و بندگان حضرت چون اطلاع خصوصیات احوال خانزمان داشتند و صفای عقیدت و خلوص اخلاص و ارادات و کارطلبیهای او در نظر داشته بدولت می دانستند که این معنی بی اختیار ازو سر برزده و تا قدرت بر پاس خود داشته نگذاشت آن عالم سرحدی را از دست نداده و بدون اضطراری بی دستوری روی بدربار گیتی مدار نگذاشته بنابر این معنی گرفتی و مواخذه برو نه گرفته این معنی را بر روی او نیاوردند - چه از آنجا که حضرت بادشاه حکیم منش سراپا دانش همه جا بمقتضای قواعد عقلی عمل نموده دستورالعمل خرد والا را از دست نمی دهند - چون تکلیف مجبور در معنی نوعی از جبر است از این معنی اغراض عین فرموده حمل بر پیروشها و کوتاه اندیشیهای خانخانان کردند - و نخست در لباس کمال تعجب و تحیر از طور سلوک ناپنجار آن سردار ناهموار با فرزند خلف ارشد کار آمدنی خود فرمودند که آشنا را حال اینست وای بر بیگنا - آنگاه بر زبان مبارک آوردند که از طور معاش ناپسندیده نکویده او با خانزمان ظاهر می شود که رنجش خان دوران و سایر بندهای درگاه ازو بیجا نبود - بجملاً چون بالاگهات نگهبانی لایق نداشت بی توقف از موقف خلافت فرمان اشرف بنام خان دوران صوبه دار مالوه شرف صدور یافت که بیدرتنگ از آنجا بیالا گهات شتافته تا رسیدن صاحب صوبه دیگر بحفظ آن سرحد و ضبط و ربط سایر ولایات متعلق بدان پردازد - قضا را در همین تاریخ از انهاء واقعه نویسان آن حدود بوضع پیوست که مهابت خان خانخانان از اشتداد عارضه بواسیر کهنه دیرینه که درین کشور به بهگندر معروف است آهنگ صوبه داری ولایت عدم آباد نمود -

از وقایع این اوقات سعیده سات صید نشاط اندوز جرگه خرگور است که برگز بسعی فرمانروایان این کشور بمنصب ظهور نمایان نه شده بود - و سبب اتفاق سزوح آن شکار نادرالوقوع اینکه چون چراگاه مقرر این نوع جانور وحشی که اکثر اوقات در بیابانهای دور دست می باشند بحسب مقرر شوره زمین شیخ است که از آبادانی بعیدالوقوع باشد چنانچه از راه دور بابشخور معین آمده باز بجای می روند - و در اطراف بهیره و خوشاب که

از پرگنات عمده پنجاب است برکنار رودبار بهت واقع گشته ازین دست سرزمین بسیار است - بنابراین خرگور نیز در آنجا بیشمار است درینولا نواحی آن سرزمین پی سپر نعال مراکب موکب والای خدیو هفت کشور گردید - اله وردیخان قراول بیگی در آن نواحی تنگنای بنظر درآورده که غدیری بغایت کم آب در آن واقع بود - بنابراین بخاطر آورد که سر راه آبشخور مقرر معتاد گله های گور را بگیرد - چون بضرورت بر سر این غدیر آیند آنها را بدام آورده رفته رفته عرصه کار بر آنها تنگ ساخته بخاطر جمع بایهتام تمام لوازم قمرغه پردازد - مجملآ این اندیشه مستعد را نزدیک بکار انگاشت و برسر انصرام آن پیشنهاد آمده نخست تفحص آبشخور مقرر گوران نمود - آنگاه جمعی را بجهت منبع آن آبگاه معین تعیین کرد - چون مکرر آن سوخته درونان آتش عطش را از آب خوردن باز داشتند ناچار بدان مضیق درآمدند - درین وقت دام کلان موسوم به نادر بر اطراف آن کشیده همگی را بحیطه احاطه در آوردند - چون این معنی دور از راه که بتوجه اعلی قریب الوقوع شده بود صورت پذیر گشت بادشاه جهان با بادشاهزادهای عالی مقدار و چندی از مخصوصان و مقربان حسب المقرر بمیان آن دامگاه در آمده چندی را خود به تفنگ و تیر افکندند - آنگاه بحسب امر مطاع نخست شاهزادهای جوان بخت چندی دیگر را صید نموده تنه را ارکان دولت اهد پیوند انداختند - و چند گوریچه گرزداران و قراولان زنده دستگیر نمودند - و خاطر اقدس بندگان حضرت ازین شکار بدیع اتفاقی بی نهایت منبسط و فرح ناک گشته از آنجا شادکام متوجه دارالسلطنت لاهور شدند - ششم آذر مساحت دارالسلطنت لاهور از ورود مسعود شهنشاه زمین و زمان مکانت دارالخلافت یافت - و بتازگی دولتخانه سرزمین معلی را از نزول اجلال و قدوم جاه و جلال آن والا منزلت کار بالا شد - در همین روز عنایت نمایان آفتاب گیر که از خصایص بادشاهان این سلسله عظیم الشان و ارشد اولاد ایجاد ایشان است به سلطان داراشکوه لطف فرمودند - و سرکار حصار را که تعلق آن بسرکار شاهزادها بغایت فرخنده فال خجسته شگون است بآن عالی مرتبت ارزانی داشتند - سابق صوبه داری کل

خاندیس و برار و دکن به یک صاحب صوبه تفویض می یافت اکنون دو صاحب صوبه درین ولایت پهنور مقرر نمودند - چنانچه بالا گهات و برار و دولت آباد و احمد نگر و مضافات آنها که مجموع یک ارب و نوزده کرور دام جمع دارد بضبط و ربط صاحب صوبه جدا گانه باشد - و پائین گهات که نود کرور دام جمع تام آنست با یک صوبه دار باشد - بنابراین خانه زاد قابل رشید معامله فهم کاردان یعنی خان شجاعت نشان خانزمان باین مکرمت والا سرافراز شده نگهبانی بالا گهات بعده تعهد او مفوض گردید - و باضافه سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه که از اصل و اضافه منصب پنجمزاری ذات و سوار دو اسپه سه اسپه باشد پایه اعتبار و سرمایه افتخار او و افزایش پذیرفت - و مرحمت خلعت خاص و جمدبر و شمشیر مرصع و اسپ خاصی و قیل باتلایر ضمیمه سایر این مراحم عمیمه شده - در همین محفل خاص از روی عنایت صوبه پائین گهات در عهده تکفل خان دوران صوبه دار مالوه شده خلعت و شمشیر مرصع و اسپ خاصه برای او و خلعتهای فاخره مصحوب خانزمان بجهت مزید مفاخرت امرای دکن مرسل گشت - و صوبه مالوه از تغیر خاندوران باله ویردی خان مرحمت شده - و از اضافه هزاری ذات و هزار سوار که چهار هزاری سوار باشد سربلند گردید - و همدرین ایام شاهزاده مجد شجاع از دکن آمده ملازمت نمود -

درین ایام نظر عاطفت مستعد پرور خدیو بهت کشور پرتو عنایت و توجه بر ساحت حالت قبول و قابلیت و استعداد تربیت شاهزاده سعادتمند بلند اقبال جوان بخت سلطان اورنگ زیب بهادر که منظور نظر پرورش آبای علوی است مبذول داشته تجویز منصب ده هزاری ذات و چهار هزار سوار بنام نامی آن والا مقدار فرمودند - و رتبه والا و منزلت معلی آن شایسته نوازش نمایان و افزایش بی پایان را بمرحمت علم و تفاره و طومان و طوغ افزایش داده دستوری برپا کردن سرادق سرخ که خصایص بادشاهان و شاهزادهای رشید این دودمان دولت جاوید می باشد ضمیمه این مراحم عمیمه نمودند -

هشتم دی ماه حضرت بادشاه معارف پناه حقایق آگاه که از راه کمال ربط بمبداء همواره خوابان هم نشینی ارباب عرفان و اصحاب ذوق و وجدان

می باشند پیوسته راه آشنائی مرحله پیمایان طریق معرفت الله که در معنی نزدیکیان پیشگاه قرب آن شهنشاہ اند می کشایند - بنابر سلوک طریقه^۱ معهود شوق صحبت عارف خدا آگاه عمدۀ مقربان درگاه قدوة السالکین اسوة الواصلین میان شیخ میر که سرآمد ثابت قدمان طریقت و سرور پیشوایان این راه است چنانچه سر جمله خصوصیات احوال شریف آن خاتم الاولیا در خاتمه^۲ این دفتر بخواست ایزدی گذارش خواهد یافت بتازگی محرک اراده صادقه^۳ آن حضرت آمده قرین سعادت متوجه زاویه^۴ متبرکه آن سرخیل عزلت گزینان شدند - و بعد از اتفاق ملاقات چون بندگان حضرت می دانستند که از صحبت ماسوی نهایت مرتبه انفجار دارند هنوز استیفای حظ تام ننموده بآن لحظه ادعای وداع نمودند - آن سر حلقه^۵ سلسله اہل الله که از روی اشراق بر خواطر و ضایر آگاه بودند چون میلان خاطر مبارک آن حضرت را دریافتند خود نیز بنابر آنکه خدا جوئها و حق نیوشیهای آن حضرت گوش زد ایشان شده بود از دیر باز میل دریافت لقای انور آن سرور داشتند - لاجرم با آنکه کم کسی را پیش خود راه می دادند از سر خواهش تمام خوب درآمدہ خوش برآمدند و توقع از روی انبساط و اهتزاز تمام اظهار میل به صحبت آن حضرت نمودند چندانکه تکلیف توقف آن سرور بسرحد تاکید و مبالغه رسانیدند - بنابر آن چون مالک رقاب انفس و مالک سلوک آفاق چنانچه مذکور شد بمجالست خاک نشینان گوشه^۶ تنهایی که فی الحقیقت بادشاهی عالم مجاز نیز ایشان دارند اشتیاق مفرط داشتند از سر خواهش ته دلی قبول جلوس نموده با بادشاہزادہای نامدار و یک دوازده خاصان در محفل آن قدوة اہل دل بصحبت اشراق نشستند - بجملاً در آن انجمن صدق و صفا بسی حقایق و معارف از ہر باب خصوص سخنان ارباب سلوک و وصول کہ روایح عرفان و وجدان از آن استشام می شد مذکور کردند - و از سخنان بلند آن دو پادشاہ عالم صورت و معنی حاضران این بہین محفل اہل دل سرمایہ^۷ بلند پایگی اندوختند - و برکت صحبت سراپا کیفیت آن دو مرشد کامل ظاہر و باطن از شاہراہ ایقان بسر منزل عرفان و وجدان رسیده از جرعه^۸ فیض آسود شارب رحیق تحقیق دو والا مشرب مذہب وحدت توحید نشاء شراب

معرفت دوبالا رسانیدند - و به پرتو نظر آن دو بلند پرواز والا در یکدم طی مراتب کسوده و از درجه علم یقین طیران نموده و باقبال نظر قبول آن دو عارج معارج حق حقیقت سلم السقاوت استعلا و استدراج بدست آورده قابلیت حق یقین یافتند - و بالجمله با آنکه ذکر نصایح خبرت بخش و غیرت افزا در خدمت این رموزدان اسرار آگاهی اعنی حضرت ظل الهی بنابر کمال عدم احتیاج آن حضرت در امثال این امور باستفاضه و استکمال، که از دست تکمیل کامل و تحصیل حاصلست ولیکن از آنجا که وظیفه اهل الله در صحبت بادشاهان خدا آگاه به اندرز گوئی و نصیحت انحصار دارد لاجرم پندهای سودمند مذکور ساخته ادای حق مقام کردند - آن حضرت که گنجور لطایف ذقایق و خازن معارف حقایق اند بنابر خوشنودی الهی و خورسندی جناب عرفان پناهی از باب تجاہل العارف فرموده ایشان را به کمال توجه خاطر و حضور قلب اصغاء فرموده در مخزن سینه اسرار خزینه جا دادند - چون خدمه شیخ پیچ چیز از کسی نمی گرفتند مگر قلیلی از لوازم بشریت که آن نیز در وقتش بموقع قبول وصول می یافت آن حضرت چیزی از زخارف دنیوی برسم فتوح نگذرانیدند و همین سببه و دستاری سفید بنظر انور ایشان که از روی باطن بنور معرفت الهی مزین و محلی بوده هرچند بظاہر از زیور بصارت عاطل و خالی بود در آورده اظهار چشمداشت به قبول نمودند - و جناب شیخ بنابر رعایت جانب آن والا حضرت به قبول آن ہدیہ مبادرت فرمودند - بندگان حضرت در پایان صحبت از روی انبساط بنحوی که در خاطر شریف آن حضرت گران نیامده باعث انقباض نشود توقع قبول قلیلی نقد بجهت تقسیم بر فقراء و مساکین که منسوبان جناب ولایت انتساب و مجاوران بقعه برکت نصاب اند اظهار نمودند - بندگان حضرت شیخ از سر بسط تمام فرمودند کہ فقیر مستحق نمی باشد چه ہر کہ خدا دارد احتیاج بماسوئی ندارد - بجملاً چون این مجلس کہ از فاتحه تا خاتمه کما ینبغی اختتام یافت قرین سعادت و مصحوب اقبال بدولتخانہ والا معاودت نمودند -

بیست و دوم چون حقایق احوال شیخ بلاول کہ زاهدیست بغایت پاک اعتقاد و پارسائیست بہ نہایت پرہیزگار و پاکیزہ روزگار از دنیا گوشہ

گیر و از خلق نفرت گرفته و دوری پذیر و باین معانی به شگفته روئی و خوشی محاوره و مهمان دوستی و نان دهی سرآمد عزلت گزینان ولایت پنجاب است مکرر بمسامع علیّه رسیده بود - لاجرم اراده ملاقات شیخ مذکور فرموده بزائیه مشارالیه تشریف حضور ارزانی داشتند - و بعد از استیفای صحبت رنگین که بخوشی و دلکشی برآمد خیرباد شیخ بجا آورده مبلغ ده هزار رویه بمجاوران و تبعه بقعه شیخ قسمت فرمودند -

بیست و چهارم که ساعت مختار و مسعود بود اشاره علیّه والا حضرت اعلیٰ درباره روانه شدن پیشخانه برکت نشانه بسمت دارالخلافت عظمیٰ سمت وقوع پذیرفت - و شاه علی کوتوال و عمله فراشخانه از مشرف و سرمنزل و امثال ایشان بطریق معهود این دولت کده والا که در نظایر این وقت خلعت می یابند بخلاعت فاخره مخلص شدند - در همین روز سعادت اندوز تربیت خان که در تقدیم خدمت رسالت بلخ بر طبق مقصد و مرام اقدام نموده باز گشته بود بسعادت زمین بوس آستان آسمان نشان مستسعد شد - چهل و پنج راس اسب و چهل و پنج شتر نر و ماده و چند پارچه چینی نفیس و دیگر نفایس از قالی و نمد و تکیه و امثال آن بطریق پیشکش گذرانید و از ظرایف و نفایس و تحف او مصحفی بود که از بلخ بدست آورده که بخط شاد ملک خاتم بنت سلطان محمد میرزا بن میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر بن صاحب قران اعظم از بای بسم تا میم تم یک خط و یک قلم بخط ریحان در نهایت خوشی و دلکشی صورت رقم یافته بود - در آخر نام و نسب خود را در ضمن سطری چند بقلم رقاع نحوی خوش نوشته که بخطوط استادان سبعه مشته می شد - بندگان حضرت از مشاهده آن بی نهایت منبسط و خوشوقت شده این تحفه نایاب را در خزانه الکتاب خاصه مخزون ساختند -

بیست و پنجم ماه فرخنده انجمن جشن مبارک وزن شمسی سال چهل و پنجم از عمر ابد پایان خدیو زمین و زمان در نشیمن شاه برج دولخانه دارالسلطنه که ارتفاع شرفات غرفهای گردون عروجش از غایت رفعت مقدار سر برابری باوج چرخ چنبری فرود نمی آرد و متانت اساس خاک ریز فلک ستیز خصوص درینولا که محل وزن والای حضرت اعلیٰ شده از کمال

عظمت مکانت و مکان و رزانت قدر و مقدار تن بهم سنگی مرکز کره زمین نمی دهد انعقاد یافت - و بنا بر رسوم معموله آن روز شرافت اندوز از داد و دهش و اضافه منصب و غیره بظهور رسیده سایر ارباب استحقاق برکام خواطر و مراد دلها فیروز گشتند - و همدین روز سعید خان صوبه دار کابل بفوز سعادت زمین بوس انجمن حضور از سر نو نمون بخت سعید شد و باضافه هزاری ذات که پنج هزاری چهار هزار سوار سه اسبه و دو اسبه باشد سرافراز گردید - و عبدالقادر پسر احداد که ریاست سایر قبایل افغانان سرحد کابل داشت درینولا بوساطت راهبهای آن خان شیجاعت نشان ترک سلوک ناشایسته طغیان و عصیان نموده بندگی درگاه پیش گرفته بود بوسیله او از سعادت زمین بوس آستانه سپهر نشانه راس الال سرافرازی جاوید بدست آورد - و بیست و پنجم منزل وزیرخان که درین ایام سمت اتمام یافته بود از فیض ورود مسعود رشک فرمای فردوس برین گشته برین سر اساس بناء اعتبارش را پایه دار بل پایدار ساختند - و خان مذکور به شکرانه این عنایت که باعث سرافرازی جاودان اولاد و اعقاب او بود مراسم پا انداز و نثار تقدیم رسانیده پیشکش گرامند از نظر انور گذرانید - از آنجمله دو لک روپیه سایر اجناس بدرجه قبول رسید -

وقایع ولایت جنوبی که درینولا سمت وقوع یافته آنکه چون مهابت خان خانخانیان صوبه دار دکن بمقتضای قضای آسمانی آنجهانی شده و هنوز خان زمان که صوبه داری بالا گهات باو رجوع داشت نرسیده عرصه بظاہر خالی بود ساهوی تیره رای سیاه رو با گروهی از بازماندگان نظام الملک مساعدت وقت غنیمت دانسته بر سر مضافات دولت آباد که در قبضه تصرف اولیای دولت بود شتافته در خیره چشمی و چیره دستی که از دست ایشان می آمد قطعاً کوتاهی نکردند - خاندوران بعد از آگاهی این قصه از مالوه به برهان پور آمده از آنجا بامبارزخان و جگراج و راجه جی سنگه و حکیم خوشحال بخشی و اکرام خان و جمعی دیگر متوجه بالا گهات شده بروز پنجم به ظفر نگر و از آنجا در سه روز به کهرکی رسید - و بزودی بدولت آباد پیوسته یک روز در آن مقام به قصد استعمال مقر آن آشفته مغزان قرار اقامت و استقرار داد - و چون خبر یافت که در پهان چند روز که مابچه

مهر شعاع رایت موکب منصور از افق خط دولت آباد ارتفاع پذیرفته بود بطرف راندره افواج غنیم لثیم اختیار طی وادی فرار نموده اند و بشتاب بخت برگشته در آن سر زمین هایم و سرگشته می گردند - لاجرم بهاندم به قصد کوشان مخالفان خارج آهنگ مهیای تعاقب شد و چون ساز راه راست گشت با دلیران کارطلب در بهان شب بقابوی شبگیر پای برکاب شتاب آورده از آن مقام راهی شد - و همه جا مراسم تعاقب بجا آورده آخر روز خبر یافت که آن خاکساران بادپها از شیوگانون دوکروه گذشته بر ساحل آبی منزل گزیده اند - باوجود تنگنی وقت و تنگ آمدن ستوران به ترتیب صفوف موکب اقبال پرداخته بمواجهه آن تیره رایان رو آورد - آن مخذولان بمجرد ظهور علامات موکب اقبال پشت به عرصه کارزار داده رو براه فرار آوردند و پناه بظلمت شب برده زینهار شب تاری شدند - چون تعاقب دشمن در سیاهپوشی شب منافعی آداب سپاه گری است از دنبال ایشان نشتافته بهان جا فرود آمد و یک پهر شب مانده از آنجا روانه شده به نزدیکی مقصد رسیدند - ظاهر شد که بعضی از بار و بنه اهل ادبار بیالای گریوه مانک دوند رسیده و باقی مشرف بر رسیدن است لاجرم دلیران یک تاز بشتاب سیلاب سر در نشیب از عقب آن بدعاقبتان رو بفراز عقبه نهادند - چون قوشونی از غنیم که بدرقه آنها بودند بیرقهای نشان غازیان موکب عظیم الشان و لوازم تیغ و سنان و بوارق اسلحه ایشانرا بنظر در آورده از موکب اقبال آگاه شدند بخاطر آوردند که دمی چند سر راه نگذاشته بدستبازی در آیند که مگر در عرض این مدت جمیع مردم ایشان وقت یافته خود را بیالای گریوه رسانند - و چون مفسدان باین عزیمت فاسد سنگ راه مطلب و مقصد بهادران شده پیش روی سیلاب خانه کن بنیاد افکن را بمشتی خاشاک بستند و سر راه آتش شعله افروز خرمن سوز را بدسته خم گرفتند در دم از صدمه دلیران موکب مسعود بنحوی نیست و نابود شدند که کوئی جمله آن گروه سیاه بیرون تباه درون : ع

چون سرمه که در رهگذر باد فروشد

بمحض جنبش باد حمله نخستین که در حقیقت اثر صرصر داشت معدوم مطلق گشتند - آنگاه یغائیان عسکر اقبال دست به نهب و غارت برکشوده

آتش تا راج در اسباب آن بدکیشان سرکش زدند - پشت هزار گو غله بار و باقی گاوآن که بان و سلاحهای جنگ بر آن بود بتهصرف درآمد و نزدیک بسه هزار نفس از بیم سر تن به ذل اسیری داده گردن بغل دستگیری نهادند - از این فتح مبین که نصیب اولیای دولت ابد پیوند آمده باعث کسر قلوب بقیه اعدا شد پهانا از آثار اخلاص خالص و ارادت صافی و خاصیت صدق نیت و حسن عقیدت تواند بود که با این مایه ترددات نمایان و ایلغارهای دور و دراز از آن خان بلند مکان در عرض هجده روز صورت صدور بست -

ششم بهمن ماه منزل علامی افضل خان که در لاهور بتازگی اساس یافته ازین قدم آن حضرت محل نزول فتوحات آسمانی و مهبط میامن برکات جاودانی گشت - و آن دستور اعظم به شکرانه این مایه سرافرازی ترتیب پائنداز نمایان نموده پیشکشی گرانمند از انواع جواهر و مرصع آلات گذرانیده ده هزار روپیه که بصیغه نثار نامزد شده بود از تموج دریای سخا و جود بساحل اسیدواری عبدالقادر پسر احداد که در آن انجمن پرنور بسعادت یار کامگار بود اقتاده سیر چشم تمنا گشت - و موکب والا بتاریخ بهمن ماه بمعنان جاه و جلال و قرین دولت و اقبال از دارالسلطنت لاهور متوجه سمت دارالخلافه کبری شد - و چون درینولا شاهزاده والا گهر مراد بخش که بغایت آبله برآورده درینولا بسبب پنهان بیماری صاحب فراش بود درین حال سواری بنابر احتمال حرکت عنیف کمال دشواری داشت ازین رو بجدائی چند روزه قرةالعین اعیان خلافت راضی شدند که بعد زوال عارضه از دنبال باپستگی متوجه شوند و بجهت تفقد احوال و پرستاری و تیمارداری شاهزاده رابعه دوم متی خاتم که در قنون مسایل طب و معالجه امراض مخوفه از درستئی سلیقه ید طولی دارد در لاهور باز داشتند - وزیرخان را که در مداوای امراض صعبه کمال مهارت و خبرت اندوخته مکرر از عهد صبی معانجه سوء المزاج شاهزادهای نامدار نموده بهم از منزل نخستین بمرحمت خلعت خاصه و فیل مختص ساخته بجهت مداوای آن والا مقدار مرخص فرمودند - چون قرارداد خاطر اقدس آن بود که موکب اقبال از دارالسلطنت لاهور تا سهارنپور بخشی مرحله نورد گشته از آنجا کشتی سوار متوجه دارالخلافه

اکبرآباد شوند بنابر آن بعضی از کارخانجات سرکار خاصه شریفه و ناظران امور آنجا و سایر چشم و خدم زیادتی که همراهی همگی درین راه چندان درکار نبود حسب الامر اعلی از شاهراه راهی اکبرآباد گشتند - سعید خان بخلعت و جمدهر مرصع و فیل سرافراز گشته بکابل رخصت یافت - و عبدالقادر بمرحمت خلعت و شمشیر و فیل و انعام ده هزار روپیه و منصب هزاری ذات و سیصد سوار بر تمنای خاطر کامگاری یافته همراه خان مشار الیه راهی شد -

بیست و نهم ماه باغ حافظ رخنه که چشم و چراغ سرزمین سرپند است از فیض نزول موکب سعادت بهشت روی زمین شد و از سرتاسر آن گلگشت بهشتی مقام خاصه نشیمن دل نشین که حسب الامر اعلی برکنار تالاب بیرون باغ بتازگی بنیاد یافته بود وام حق مقام بادا رسیده دوم اسفندار ظاهر پرگنه شاه آباد را که ابدالآباد از پرتو فیض نزول موکب اقبال بادشاه هفت کشور آباد خواهد بود معائنه مانند صفوة کده باطن روشندلان صفای آئینه مهر انور پذیرفت - درین منزل اسلام خان میر بخشی را به سرداری هفت هزار سوار در باب تنبیه متمردان آن روی آب دہلی که پیوسته در پٹی سرکشی بوده بر سر راهزنی می باشند نامزد نموده راهی ساختند - مقرر شد که رستم خان دکهنی از منبهل که جاگیر او مقرر است بقوج آن رکن الدوله پیوسته درین مهم همراهی گزینند - از حضور سردار خان و دیندار خان و شیخ فرید و اصالت خان و لطف الله خان نقشبندی و مسید عالم بآرپه و قلعه دار خان و مسید لطف علی و چندی دیگر درین فوج متعین شدند - و همدرین تاریخ اشتعال شعله غضب بادشاهی که نمودار التهاب آتش قهر الهی است بزبانہ کشی در آمده بر سر سوختن خرمن تن و جان و خاتمان زیاده سران گردن کش این جانب آب جون آمد - و تقدیم این خدمت نامزد شایسته خان خلف یمین الدوله نامدار شد - پنجم ماه مطابق پنجم رمضان چون در نواحی لوریه^۱ راه بر ساحل رودبار چون افتاد برخلاف معهود بحر کرم بل ابر جود کشتی نشین گشته تفرج کنان و شکار افکنان بسوی مقصد توجه فرمودند - یازدهم ماه چون سفینه^۲

اقبال که در آن محل محل کوه وقار و سکینه بود بر باغ و عمارات کیرانه ساخته، مقرب خان بر کرانه آب گذر افکند - بندگان حضرت به قصد مزید اعتبار آن پرستار دیرینه و تمهید قواعد مباحثات جاوید سلسله او لمحہ فیض نزول پهایون بدین سرمنزول نزہت آئین مسبذول داشتند - خان مذکور اموال خود را به ترتیب چیده بنام پیشکش مسمی بل بسمت شکرانه موسوم ساخت و بندگان حضرت بنا بر مراعات خاطر او بقبول قلیلی از جواهر و طلا آلات اکتفا نموده معدودی از آلات سیمینه که بغایت خوش ساخت بود گرفتند و مابقی را باو بخشیدند - یازدهم دارالماک دہلی سرمنزول خیل اقبال آمده عرصہ نزہتستان نور گدہ بہبوط انوار ظل الہی حقیقت نورستان قدس گردید - روز دیگر بطواف مرقہ منور جنت آشیانی متوجہ شدہ از ورود آن حظیرہ خطیرہ فیض اندوز گشتند - بعد از ادای آداب زیارت از قرات فاتحہ و استدعای مغفرت و وظیفہ مقرر کہ عبارت از اعطای مجاوران است مبلغ پنج ہزار روپیہ مرحمت نمودند - ہفدهم اہل اردوی جہان پوی را ہانجا باز داشتہ با بادشاہزادہای والا گہر و چندی از مقربان بسوی صیدگاہ پالم شتافتند - چہار روز در آن سرزمین نشاط اندوز و شکار انداز بودہ - قضا را برطبق دستور معہود آن نوبت در یک روز چہل آہوی سیاہ از بہان تفنگ خاص بان صید نمودند - و این اتفاق بدیع باعث مزید انبساط طبع مبارک آمد - بیست و دوم ماہ دارالملک دہلی را بر جانب دست چپ گذاشتہ در آن نزدیکی قدین دولت فرود آمدند - بیست و پنجم ہمعنان اقبال انداز شیرافگنی نمودہ بسوی بیشہ کہ ہمیشہ کنام شیران اژدہا صولت می باشد متوجہ شدند - و بیکدم شش قلادہ تنومند ہزیر قوی پیکل سہ نروسہ مادہ بہ دمدمہ فسون اژدہای دمان تفنگ بیجان شد - و چہار بچہ شیر دستگیر سر پنجمہ صولت گرزبرداران شیر افکن البرز شکن موکب دولت گشتند -

درینولا والا مکرمتی از مکارم عالم بالا و مواہب حضرت ایزد تعالی کہ نسبت بہ سایر عالمیان عموماً و بحضرت ارفع اعلیٰ و شاہزادہ اکبر اعظم خصوصاً روی نمودہ باعث شگفتگی روی عالم و امیدواری ابناء آدم گردید رسیدن نصیبہ کاملہ آن بادشاہزادہ سپہر جناب است از فیض قسمت ازلی

بکمال نصاب یعنی فرخنده ولادت سعادتمند شهزاده قدسی نژاد در شبستان عصمت و عفت کریمه شاهزاده غفران مآب سلطان پرویز و تبیین خصوصیات کیفیت این عطای مهین آنکه روز بیست و ششم اسفندار مطابق جمعه بیست و ششم رمضان سال هزار چهل و چهار که موضع سلطان پور از مضافات پرگنه پلول مخیم مرادقات اقبال بود بهنگام طلوع طلعه مهر انور تابشیر صبح ظهور آن فرخنده اختر برج سروری جلوه گری نموده و نوید قرب ورود مسعود این بهایون مولود ارجمند بعالم شهود وقتی بسمع شریف رسید که تمام محل بادشاهی و اکثر اردوی گیتی پوی راهی شده بودند بنا بر آن از موقف خلافت کبری امر اعلی بتوقف شاهزاده والا قدر زیور صدور یافت که بعد از قدوم آن خجسته مقدم فرزند سعادتمند باپستگی متوجه شوند - و چندی از امرای عظام را در خدمت شاهزاده عالمیان باز داشتند که بهنگام کوچ در رکاب برکت نصاب آن شاهزاده سعادت انتساب پذیرای اکتساب سعادت گردند - چون این بشارت عظمی که عبارت است از میلاد آن والا نژاد که در دو گهری و ربع از پیر اول این روز سعادت افروز وقوع یافته در منزل دیگر بموقف عرض اعلی رسید از کمال انبساط خاطر آن روز فرخنده را عید سعید گرفتند - و گور که دولت را بنوای شادیانه این نوروز اعظم نواختند - و سایر بندها مراسم تهنیت و مبارکباد بطریق اعیاد معهود بجا آوردند - بیست و هفتم در عرض راه میان موضع بجهولی معروض ملتزمان رکاب سعادت انتساب شد که در نزدیکی این محل تنومند شیرینی چند اهرمن پیکل در پیغوله جنگل جا گرفته اند که ثور آسمان بل اسد را چه جای جدی و حمل از محاذی مسکن و محل خویشتن بجال گذشتن نمی دهند - و ازین راه آزار و اضرار تمام به انعام و مواشی مسکن حوالی و حواشی این سرزمین می رسد - لاجرم حضرت بادشاه شیر شکار هم از راه متوجه آن سمت شدند و در عین رسیدن چهار شیر نر و ماده را به تفنگ خاصه انداختند -

سی ام ماه مذکور سرزمین دل نشین گهات سامی که در نزدیکی دارالخلافه عظمی برکنار دریای جون سمت وقوع دارد از ورود مسعود موکب اقبال و دولت قرین روکش سپهر برین گشته والا نشیمن های آسمان نشان که تازه در آن والا مقام حسب الامر سامی نزدیک گهات مذکوره

سعت تمامی یافته بود از نزول اشرف شرف محل حمل پذیرفت - درین منزل شاهزاده والا قدر که حسب الامر اعلیٰ متعاقب راهی شده بودند فوز سعادت ملازمت نمودند - هزار سهر و هزار رویه برسم معهود بر سبیل نذر گذرانیده التماس نام فرخنده اختر نمودند - بندگان حضرت آن پهایون قدم خجسته قدوم را به سلطان سلیمان شکوه موسوم فرمودند - از اتفاقات بدیعه تاریخ ولادت سراسر سعادت آن شاهزاده فرخنده اختر است که مصراع موزون درست آمده : مصراع

سلیمان شکوه و سلیمان شکوه

همدرین روز عبدالله خان بهادر فیروز جنگ که حسب الصدور امر جهان مطاع بتادیب متمردان رتن پور مامور شده بود بعد از تقدیم مهم چنانچه هم اکنون ایضاح آن امر مبهم می نماید زمیندار آن موضع بابو لچهمن و سایر زمینداران آن نواحی را با سایر غنائم همراه گرفته بدرگاه والا رسید - و سعادت ملازمت اندوخته نخست هزار اشرفی برسم معهود نذر ملازمت و موافق عدد مذکور اشرفی که به نیت برآمد این مهم نذر نموده بود بنظر انور درآورد - و کیفیت فتح مذکور آنکه چون خان فیروز جنگ بگوشال زمینداران سرکش آن سرزمین فرمان پذیر شده آهنگ آن مقام نموده راهی شد و امر سنگه زمیندار باندپون نیز با جمعیت خود به خیل اقبال ملحق شد از آنجا که راه سرداریست بمجرد رسیدن بپای گهاتی بهاگی که نزدیک شصت کروه از رتن پور دور است منزل گزید - و روز دیگر بی توقف و تأمل باوجود صعوبت گریوه پای در راه نهاده عزم گذشتن از آن کرد - زمینداران آن حدود که بغرور جنگل و گریوبای دشوار گذار یک منزل پیش شتافته سر راه گرفته در محاذ کشاده اراده آن داشتند که بغبار وجود بی بود مشتی سبک سر خاکسار پیش صدمه صرصر بگیرند و روی لطمه بجز اخضر به پشتی خمس نهادی چند خاشاک سرشت نگذارند - درین حال که خان فیروز جنگ از پیش نهاد آن مردود آگاه گشت فی الحال به شتاب باد و محاب راهی شده روی به بالا گهاتی نهاده شعله افروز آتش کین گشته بباد حملۀ نخستین دود از نهاد و دمار از روزگار آن دد طینتان بد گوهر برآورد - و چون از همین صدمه گریوهی انبوه کشته

گشته در سقر مقر گرفتند باقی رو بفرار نهاده بمقر مقرر خود که عبارت است از تینوتهر نام حصاربندی اشکال پیوند واقع در جنگل شال رویه شتافتند - و بهادران تهورشعار از عقب ایشان و فراز آن عقبه صعبه برآمده به تجسس آثار آن ابرمن منظری چند دیوسار پرداختند - چون سمت هزیمت آن بدباطنان ظاهر شد باوجود آنکه اطراف آن حصار از کثرت انبوهی اشجار جنگل های دشوار گذار بود بجلدی و چستی از آن گذشته خود را به نزدیکی دیوار حصار رسانیدند و ترک جان بر خویشتن آسان کرده کار متحصنان دشوار گرفتند - و چون به کمتر فرصتی معامله بر اهل قلعه تنگ نموده مشرف بر تسخیر قلعه ساختند - اهل حصار چون دانستند که چاره معامله در جوهر انحصار دارد دیده و دانسته بنا بر وفور جهل و غرور تیغ از جان اهل خائمان خود دریغ نه داشتند و بعد از کشتن زنان خود نیز کوششهای مردانه نموده بدرک اسفل سعیر و قعر بمس المصیر شتافتند - و قلعه به کشایش گرائیده معدودی چند از عیال و اطفال جمعی که فرصت جوهر نمائی نیافته بودند دستگیر شدند - و چون سر آن گریوه بغایت بد پنجار و ناهموار بود و احمال و اثقال اردو خصوص اراهای توپخانه از فرط درشتی جاده در کمال دشواری عبور مینمود ناچار دوسه روز در آن مقام اقامت گزیده راه را هموار ساختند و از آنجا با توزک شایسته و روش بایسته به سمت رتن پور راهی شدند - چون بابو لچهن زمیندار آن موضع ازین گونه فتحی که در سر سواری دست داده بود آگاهی یافت از خواب بیدار به بیداری و از مستی بیهوشی به هوشیاری گرائیده هوای خودرائی که لازمه جنگل پروری و خود روی است از سر بیرون کرده از سر تملق و فروتنی و روی عجز و زاری پیغامهای رقت انگیز تضرع آمیز داده به شفاعت امر سنگه زمیندار باندپون ابواب ضراعت و اظهار اطاعت کشوده بوسیله نامه و پیغام از در درخواه درآمده التماس اعطای امان جان و بخشایش مال و خائمان نمود - لاجرم سردار مروت شعار قبول ملتمس او نموده از سر جرم او در گذشت - و سندرکب رای را که درینولا از درگاه نزد خان مذکور آمده بود نزد بابو لچهن فرستاد که آن پریده پوش رمیده دل را شرمنده ساخته استالالت دهد - چون کمبرای به رتن پور رسید

و از همه جهت جمعیت خاطر اندوخته بیدرنگ آپنگ ملاقات خان نمود - و سیوم بهمن موافق بهتم شعبان سه زنجیر فیل بطریق ره آورد همراه گرفته بدیدن خان آمد - آنگاه در عرض بیست و پنج روز دو لک روپیه نقد و نه زنجیر فیل همراه گرفته روانه درگاه والا شد و در آن ولا که گذارش پذیرفت استعداد یافت -

همدرین روز اسلام خان و شایسته خان که از نواحی سرهند بگوشال زیاده سزان پر دو جانب رودبار جون رخصت یافته بودند بر سرزمین آنها تاخته خاتمان ایشان را سوخته خراب ساخته و قریب دو هزار تن از مفسدان متمرّد که جز قطع طریق و قتل متردین کاری نداشتند بی سر و پی سپر و عیال و اطفال آن بد سگالان را اسیر و دستگیر نموده سالم و غانم معاودت کرده بودند با سایر همراهان بسجده درگاه رسیدند - و رستم خان فوجدار سنهیل و باقر خان صوبه دار دہلی که بهمرایه دو فوج مامور شده بودند درین روز سعادت اندوز ملازمت حاصل کردند - و همدرین تاریخ اعیان امرا و اکابر و اشراف و اعمالی و ابالی دارالخلافه از متصدیان خدمات و غیر ایشان و جمعی دیگر که بآپنگ ادراک سعادت ملازمت از اطراف دارالخلافه شتافته بودند مثل اعتقاد خان و لشکر خان و راجه بیتلدهاس و مکرمت خان و احمد بیگ خان و امر سنگه زمیندار باندپون و غیرت خان و میر عبدالکریم بخشی و داروغه عمارات دارالخلافه بشرف آستان بوس درگاه والا که مدتی از سعادت جاوید حرمان نصیب بودند رسیده کامل نصاب شدند - و چون ساعت مسعود برای نزول پهایون موکب اقبال بمركز محیط دولت یعنی دارالخلافه عظمی و جلوس مبارک آن نایب مناب نیر اعظم بر سریر سپهر نظیر مرصع که درین ایام آن نمودار فلک ثوابت صورت اتمام یافته باختیار منجمین روز جمعه سوم فروردی قرار یافته بود بنابراین جشن تحویل آفتاب جهانتاب و انجمن نوروز گیتی افروز در دولت سرای گهات سامی مقرر شد - و سامان طرّازان کارخانجات سلطنت بر تزئین محفل نوروزی بر طبق دستور هر ساله و آذین بزم جلوس مذکور در صحن خاص و عام دولتخانه دارالخلافه اکبر آباد مامور گشتند - و همگنان بحسب فرموده حضرت اسپک غمل زربفت مقیش کار گجرات را که قریب یک لک روپیه

صرف مصارف آن شده بود در پیشگاه ایوان چهل ستون به ستونهای زرین و سیمین افراشتند - و بر اطراف آن از جنس شامیانها بیپایداری پهان متونها ایستاده نمودند - آنگاه روی زمین را به گستردهای ملون و بساطهای مزین روپوش ساخته روکش کارگاه بوقلمون ساختند - و در سایه اسپک چبوتره مربع ترتیب داده محجری زرین بر چهار ضلع آن نصب نمودند - و اورنگ مرصع مذکور را در وسط حقیقی آن گذاشته بر جوانب تخت چترهای مرصع که مسلسل آن بلالی قیمتی مکمل بود منصوب نمودند - و در دیوار و سقف و جدار و طاقهای اطراف محوطه خاص و عام را با عبارات نقارخانه و پیش طاقهای سردروازه که شاهزادههای عالی مقدار و امرای نامدار کامگار متکفل آذین و تزئین آن شده بودند در اقمشه نفیسه پر دیار از غمل طلا باف و زربفت ایرانی و دیبایهای روسی گرفتند و همه جا در مجلس بهشت زیب فردوس زینت ظروف طلا و مرصع و مینا کار به ترتیب چیدند -

اکنون خانه وقایع نگار درین مقام به تصویر سر جمله از خصوصیات شکل و پیشت این گوهرین سریر بدیع آئین که جز قلم قدرت صورت آفرین از عهده تحریر آن نمی تواند آمد دلیری می نماید - این تخت پایون که قطع نظر از سخن آرائی شاعرانه روی سریر خسروانی و سر اورنگ کیانی ملوک عجم با پایه نردبان آن هم پله نمی تواند شد در مبادی ایام جلوس ابد پایان رای گیتی آرای خدیو زمین و زمان به ترتیب آن پرداخت - جمیع جواهر که دو کرور روپیه قیمت آنست سوای جواهری که در جواهر خانه خاصه محل می باشد و اغلب اوقات از تزئین آن حضرت زینت پذیر می گردد منظور نظر انور ساخته از آن جمله موازی هشتاد و شش لک روپیه بوزن پنجاه هزار مثقال از لعل و یاقوت و زمرد و مروارید که در سنگ و رنگ و قیمت امتیاز داشت اختیار فرمودند - و با یک لک توله طلا که دویست و پنجاه هزار مثقال جوهری باشد و قیمت آن پانزده لک روپیه است تحویل بی بدل خان داروغه زرگر خانه سرکار خاصه شریفه نمودند - و در مدت هفت سال تمام سمت اتمام یافته مبلغ یک کرور روپیه که سیصد و سی و سه هزار تومان ایران و چهار کرور خانی توران باشد در مصارف آن بخرج رفت - و تصویر خصوصیات آن برین صورت است که

پیشت آن فرخنده سریر مستطیل و مسقف سمت ترتیب پذیرفته - چنانچه
 بهانا از نسبت آن وضع بهایون عموم این شکل احسن صور و اجمل تقاویم
 اکمل و افضل اشکال و اوضاع گشته گویا کمال و جمال صفاهانیان را
 خصوص همین ماده منظور افتاده آنجا که می گوید :

تا عقل کرد نسبت این وضع با فلک

پیشت مستطیل کنون شکل افضل است

و آن سریر روکش پایه^۱ برجیس که تحت طاقدیس بل عرش بلقیس را از
 طاق دلها برانداخته و کرسی گوهر نگار سلیمان را در نظر با بی وقعت ساخته
 وصف رفعت پایه^۲ گرانمایه اش سخن را باز بر کرسی نشانده و ثنای والای پله^۳
 مقدارش بنابر فرط رتبه مقدار قدر سخن را از پایه^۴ کرسی درگذرانیده چندانکه
 بساق عرش رسانیده سقف مرصع اش بهشت قیامه^۵ زرین مینا کار که هر یک
 قاعده^۶ نه گنبد مینای گوهر نگار می تواند شد افراشته شده بر سطح اعلای
 آن دو طاووس زرین مینا کار که جا بجا بر پرهای افراشته آنها زمرد بکار برده
 روبروی یکدیگر سمت وقوع دارند و هر یک دانه^۷ لعلی که هر یک بهانا
 جگر پاره آفتاب تابان و شمره^۸ الفواد کان بدخشان درست به اخگر افروخته
 مانند مرغ آتشخواره بمنقار گرفته چنانچه نظاره^۹ آن بغایت دلکش و دلاویز
 افتاده - و طول آن سه ذرع و ربع و عرض دو نیم و ارتفاع آن تا سقف
 پنج ذرع و همه جا انواع جواهر از یاقوت و زمرد و الماس فرنگی تراش
 خورد و کلان در نقش و نگار آن بکار رفته - چنانچه تماشای پوش ربای آن
 قرار خاطر و شکیب از دل می برد و در هر قطعه از قطعات عذاره آن چند
 لعل کلان بدخشانی بدرخشانی آفتاب تابان به نگین خانه^{۱۰} زر بتمکین هرچه
 تمام تر نشسته و کتابه درون آن از اشعار آبدار شاعر فرشته محضر اعنی
 زینت صفحه^{۱۱} روزگار حاجی محمد جان قدسی تخلص که از سرآمد شعرای پای
 تخت است بمینای زمرد خام نگاشته - این چند بیت از آنجمله است :

ایات

زهی فرخنده تخت بادهایی	که شد سامان بتائید الهی
فلک روزی که میکردش مکمل	زر خورشید را بگداخت اول
بحکم کارفرما صرف شد پاک	بمینا کاریش مینای افلاک

برای پایه اش عمری کشیده گهر افسر بسر خاتم بدیده
در اطرافش بود گلهای مینا فروزان چون چراغ از طور مینا
دهد شاه جهان را بوسه بر پای از آن شد پایه قدرش فلک سای
سرافرازی که سر بر پایه اش سود ز گردون پایه بر تخت افزود

و تاریخ اتمام را اورنگ شاهنشاه عادل یافته و سخن سنجی دیگر با این
تاریخ برخورد : ابیات

اثر باقیست تا کون و مکان را بود بر تخت جا شاه جهان را
بود تختی چنین هر روز جایش خراج هفت کشور زیر پایش
چو تاریخش زبان پرسید از دل بگفت اورنگ شاهنشاه عادل

دیگری این تاریخ یافته " سریر بهایون صاحب قرانی " - یگانه شاعر نادر سخن
جادو کلام طالبای کلیم نیز قصیده در تهنیت اعیاد ثلثه سعید نوروز و عید
فطر و عید قدوم اسعد به دارالخلافه عظمی سمت نظم داده و چند بیت
در تعریف آن برج شمس و قمر در ضمن آن درج نموده - و آن ابیات که
بادشاه دقیقه سنج پسر نواز او را برین سر بزر وزن نموده بی ملاحظه ترتیب
با مطلع درین نامه نامی ایراد یافته : ابیات

خیجسته مقدم نوروز و غره شوال
فشانده اند گل عیش بر سر مه و سال
پچشم مردم دارالخلافه عید نویست
غبار موکب شاهجهان جهان جلال
شرف پذیرد نوروز در چنین عیدی
که بادشاه نشیند به تخت استقلال
بوصف تخت مرصع گهر فشان گشتم
خدا نصیب کند عمر خضر و طول مقال
هزار سیلان یاقوت و صد بدخشان لعل
برونمائی گرفت است تا نمود جمال
توان ز آتش یاقوت آن چراغ افروخت
که نی ز باد رسد آفتش نه ز اب زلال

پیاده پرتو یاقوت و لعل بر الیاس
 چنانچه عکس چراغان فتد در آب زلال
 زمرد کهنش تازه تر ز سبزه نو
 که اجتماع نقیضین را شمرده محال
 طلای تخت شدی آب ز آتش یاقوت
 اگر نه قطره فشان می شدی زلال زلال
 بها ندارد و دیگر بر آنچه خواهی هست
 زشان و شوکت و فرو شکوه و حسن و جمال

خدای را سپاس که در عهد بادشاه پسر پرور و پسر نواز کار پنهان بمرتبه بالا گرفته و پسر کار بدان مشابه پیش آمده که بالا تر و بیشتر از آن بتصور او بام در نمی آید و چگونه چنین باشد که پیش ازین در عهد بادشاه عرش آستان اکبر بادشاه که گل زمین هندوستان از اجتماع انواع اهل پسر گلستان روی زمین بود یگانه زمان مر آمد دقیقه سنجان جهان شیخ ابوالفضل در اکبرنامه میر حسن پروی را بانشای شانزده بیت که مصرع اول آن تاریخ ولادت حضرت عرش آشیانی و مصرع ثانی تاریخ جلوس آن حضرت است بمرتبه ستوده که آن آیات را کارنامه پسروری شمرده - اکنون بمیان دانش پروری آن حضرت استعداد اهل پسر بجای رسیده که داروغه زرگرخانه بی بدل خان که در فنون پنهان و انواع بدایع و صنایع خصوص صناعت حکاکی و خوش نویسی وحید عصر خود است قصیده مصنوع مشتمل بر یک صد و سی و چهار بیت در سلک نظم انتظام داده که دوازده بیت از اول آن برین نهج است که از هر مصرع آن تاریخ ولادت سراسر سعادت آن حضرت مستنبط می شود و بدیع تر آنکه از مضمون آیات آن اشاره بمطلب مستفاد می گردد و از هر مصرع سی و دو بیت بعد از آیات مذکوره تاریخ جلوس فرخنده و از هر مصرع نود بیت باقی تاریخ نهضت آن حضرت از دارالخلافه بسوی دارالسلطنه لاهور و نزہت آباد کشمیر که عبارت است از هزار و چهل و سه معلوم می گردد - و غریب تر آنکه مصرع " هزار بود و چهل و سه بسال از هجرت " با همین تاریخ بحساب جمل موافق می آید - و در بعضی از آیات آن ورود مسعود آن حضرت

بدارالملک دہلی و توجہ خجستہ بہ شکار گاہ پالم و نہضت کشمیر دلپذیر و معاودت باکبر آباد و جلوس اسعد بر تخت مرصع ایراد یافتہ - چنانچہ از مضمون بیٹی چند کہ از آن جملہ برسم نمونہ درین مقام ثبت نموده مستفاد میگردد :

ابیات

خدای واحد بیچون جهان نمود عیان
برای شاه جهان بادشاد کل جهان
بداد وجود و باحسان شهنشہ آفاق
علیم و عالی و دانا نواز و ملک متان
ہزار سال ہماناد آنکہ ہر دم ازو
بود بدور جهان صد ہزار جان شادان
ہمدح شاه جهان طبع این دوازده بیت
ز قسمت ازل آورد از دلم بزبان
از آن دوازده ہر مصرعی نگاہ نگار
کند تولد شاه جهان پناہ بیان
باکبر آباد از جہد کامران بسریر^۱
جلوس کرد ز تائید عالم منان
ہزار بود و چہل و سہ سال از ہجرت
کہ شد بدہلی با شاہی و سپاہ گران
بنوہار پیامد بگلشن سرہند
گل ہمار ابد با ہوا چو گل خندان
ز کامرانی نوروز عزم کردہ نمود
سوی مدینہ لاہور بر جهان شادان
ہزارگونہ بود گل بکویہ ہر قدمش
ہزار چشمہ ولی بہ ز چشمہ حیوان
بسوی ہند عنان تاب زود شد با جاہ
جہانندہ برق نما ابرشی چو باد وزان

۱- این مصرعہ ناقص معلوم می شود لیکن در ہمہ نسخ بہ ہمین طور نوشتہ شدہ -

[در قلمی بجای ”بسریر“ ”لہریز“ است (و - ق) -]

بداد و جود بدارالخلافت آمد باز
 فلک بدور رکاب و ملک بدور عنان
 بزار شکر بیفزود باز حسن جهان
 ز نوپهار سریر جواهر الوان
 بهر زمین که ازان سایه فتاد فلک
 بداد تا بسابد دستگاه پایه کان
 جال و رنگ ز اورنگ بادشاه زمن
 بداد گیتی صد رنگ بر زمین و زمان
 خدیو ملک و ملل بادشاه دین و دول
 جهان کشاد بامداد قوت ایمان
 جهان پناها شایستهی و دریا دل
 محیطی از کرم و جود لیک بی پایان
 ز سهم گرز و سنانت دل عدو جاوید
 شود بزیل زمین چون رگ جهنده طهان
 از آن بود سر دشمن برنگ سنگ سیاه
 که از برای حسامت بود مدام قسان

سر آغاز سال هشتم جلوس حضرت صاحبقران ثانی

درین هنگام که شاهنشاه نور نژاد خاور زاد یعنی جمشید خورشید
 در ساعت نهم از شب چهارشنبه غره شوال مبارک فال سال هزار و چهل
 و چهار از سر منزل حوت گرفته خاطر گردیده از فرط شوق بسوی نشاط
 و انبساط یعنی دارالخلافت حمل شتافت - و به پرتو نظر مهر هنگامه نشو
 و نما را گرمی دیگر داده روی زمین بساتین و خاطر پژمرده ریاحین را بآب
 و تاب شگفتگی پیراست - و بنابر تقاضای وقت و مقتضای مقام ماه
 تا ماهی را بعطای خلعت شایانه مفتخر و مهابی نموده از بام و در چرخ
 اخضر گرفته تا بوم و بر خاک اغبر در پیرایه زر گرفت - و سایر قوالب

عنصری را جانی تازه به تن درآمده سر تا سر ساخت کوه و پامون بل صفحه روی زمین و زمان فیض مشحون گشت - و به پشت گرمی اعتدال هوا باغ و راغ پوستین قاقم برف از بن برآورده پرنیان چینی و پرند خطائی لاله نعلان در برکرده و در و دشت صحرا و کشت جامه گردانیده کرتۀ عتابی گل و حله گل ناری لاله پوشیدند - درین حال که از بساط خاک تا بسط افلاک از فرط نشاط در جامه نمی گنجیدند بفرمان نیر اعظم روی زمین ثانی صاحبقران سعادت قرین که تمام سال در میر سیاحت اکثر این کشور اکبر خاصه آفرج نزہت کدۀ کشمیر مینو نظیر بسر برده بودند در سر آغاز نوروز گیتی افروز عرصه ظاهر مرکز خلافت را بنور قدوم زیور شرفخانه چهارمین طارم سپهر اخضر ساختند - و در دولترای گهات سامی بر سربر فرحناکی و شاد کاسی جلوسن بهایون فرموده سایر مایحتاج عیش مهنا که در حقیقت عمر مثنی بود مهیا گردانیدند - و در ساعت مسعود معهود که مانند روزگار این دولت ابد پایان مجمع سعادات ابدی و منبع برکات مرمدی بود داخل دولتخانه اکبر آباد گشتند -

درین فرخنده روز عشرت افروز سه عید سعید که عبارت از غره شوال و عید آغاز فروردی و عید قدوم بهایون است و از پرتو فیوضات آن نهال امیدواران گیتی بهار و بربرآمده سامان عشرت هزار ساله برای روزگار ذخیره شده بود - در خجسته محفل نوروزی که بجهت جشن جلوس بهایون بر سربر مرصع از سرنو آذین پذیرفته و تزئین یافته مانند مهر انور که برزین اورنگ مینا کار سپهر بر آید بتخت گوهر نگار برآمدند - و مانند نکین خاتم اسم اعظم در نکین خانه زر مربع نشین چار بالش تمکین گشتند : ابیات

آوازه شد اندرین کهن فرش
کان السلطان استوی علی العرش
زین عرش قوی نهاد شد دین
این آیت کرمی فلک بین

لوحش الله ازین بزم آئین و نو انجمن گوهر آگین که چون گلشن فردوس برین بهزار رنگ چهره برافروخته و صفای در و دیوارش مانند صبح روشن

جبین پیرایه نور در بر گرفته پیرایه روی زمین بهشت آئینش برو یافتن از فروش گوهر پوش خویشتن را بر فلک ثوابت کشیده - و فضای فرح افزایش از فر شامیانه پای منقش در غایت زینت روکش این زنگارگون خرگاه مکمل گردیده - سرپایش مانند سر تا پای خوبان در دلها جایگیر و وصف خرمی و خوشی که مانند نزهت آباد خاطر شاد داغ دل گلشن ارم بود خارج از اندازه تصور چه جای تحریر و تقریر - اقسام بخورات طیب و نفحات انواع خوشبوئها از همه سو برخاسته بوی ارگجه از بسیاری مشک تتاری ناف زمین را بهانا نافه آبوی چین گردانیده - و دود عود قاری که از سطح خاک اغبر تا فضای فلک، قمر را معطر ساخته بود مجاوران کبود پوش خانقاه سپهر اطلس را از مجاورت فرط دود پرند عودی پوشانیده - و از شور انگیزی اداهای شیرین و حرکات موزون و پیچ و خم کمرهای پر تاب رقاصان نازنین که آتش در دل آب می انداختند شعله اضطراب در جان شیخ و شاب افتاد - و از روش نشسته و برخاست و حرکت و سکون رقص و سماع و اصول تال همدستان ایشان چرخ کهن سال بوجد و حال درآمد - و غنچه دهانان به غنچگی و گلرخان بلبل نوا با صد گونه غنچ و دلال و هزار رنگ کرشمه و ناز و نغمه و ساز مرغوله پرداز گشته در کمین بیدلان نشستند - و تیر کمانچه در صدد صید دلها شده جانها را هدف ناوک بلا ساختند - و همچنین لولیان پری نژاد بحر اصول دف در کف آورده بضرب آهنگ راست آهنگ در مقام دلبری درآمد دست بدایره پوش ربای افکندند - و ازین دست دلها فراچنگ آورده بدین قانون خردها بتاراج بردند :

ابیات

در آن روز سعید عالم افروز کزان دارد سعادت بخت فیروز
سراسر گیتی از بس شادمانی گرفت از سر نشاط نوجوانی
ز بس کز خرمی شد عالم آباد غم آباد جهان شد خرم آباد
درینگونه وقتی که زمان و زمین زبان بدعا و آیین کشاده و از ساکنان
عالم بالا تا سکنه دارالخلافه والا دست بقبله اجابت برافراشته بودند - آن
دست پرورد تائید ایزدی کف عطا آموز مانند پنجه آفتاب جهان افروز بر

زرباشی درآورده روی زمین را مانند صفحه کاغذ زرافشان درفشان کردند - و جیب و کنار تپی دستان هفت کشور را چون گریبان غنچه گل سوری از مشتم مشتم زر سرخ پر ساختند - بجملاً مراسم این روز از اضعاف مناصب و رواتب بآئین شایسته بظهور آمد - نخست نخستین شجرة الفواد دوحه خلافت کبری شاهزاده معظم بادشاهزاده اکبر سلطان دارا شکوه منظور نظر عنایت تازه و مشمول عواطف بی اندازه شدند - و خلعت خاصه با نادری مروارید دوز و انعام دو لک روپیه نقد ضمیمه آن مراحم عمیمه گردید - آنگاه دوقرة العین اعیان خلافت نامتناهی حضرت بادشاهی شاه شجاع و محمد اورنگ زیب بهادر از عواطف نامتناهی حضرت بادشاهی بتنازگی مفتخر و مباحی گشته هر یک از آن دو یگانه زمان بعنایت خلعت خاص با نادری و انعام یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد نوازش یافتند - و به گرامی شاهزاده سلطان مراد بخش خلعت و نادری و یک لک روپیه نقد مرحمت شد - یمین الدوله آصف خان بعاطفت خلعت خاص با چارقب زردوز و شمشیر مرصع مخلع و متمتع گشته باعطای خطاب عظیم الشان خانخانی و تفویض مرتبه عالی سپه سالاری که درین دولتمکده والا بالاترین مناصب و والاترین مراتب است کامکاری یافت - درین وقت بر زبان مبارک آوردند که چون بدارالخیر جنیر تفویض این خطاب به مهابت خان زبان زد شده و پاس گفتار والا درین صورت ضرورت بود لهذا درین مدت احقاق آن به یمین الدوله که از وقت رحلت جنت مکانی مستحق این مواهب و مستعد این منزلت شده بود بمنصبه ظهور نرسید - تا این وقت که وقت آن در رسید و مراتب حق گذاری ادا شد - آنگاه سید خانجهان از اصل و اضافه بمرتبه منصب پنجهزاری ذات و سوار دو اسپه سه اسپه رسیده - و اسلام خان میر بخشی بتفویض صاحب صوبگی بنگاله از تغیر اعظم خان و اضافه هزار سوار دو اسپه از جمله سواران منصب که پنجهزاری ذات و سوار بود افزایش قدر و مقدار یافت - جعفر خان بمنصب چهار بزاری سه هزار سوار از اصل و اضافه سرمایه اعتبار و افتخار اندوخت - شیخ فرید بمنصب دو بزاری هزار و پانصد سوار سربلندی یافت - و فیروز خان ناظر محل بمنصب دو بزاری پانصد سوار بر کام خاطر فیروزی یافت - و یکصد تن از مقربان

به مرحمت صد دست خلعت سرافرازی یافتند - و باقی هزار خلعت به سایر
بندهای روشناس که درین جشن مقرر شده بود تا نه روز هر روز یکصد و
بیست عطا شد -

پیشکش شاهزادهای عالی مقدار و امرای نامدار بموجب تفصیل ذیل
درین ایام از نظر اشرف گذشت - از شاه شجاع سایر ظرایف و نوادر با
شش فیل که بقیمت دولک و بیست هزار روپیه بود - و نفایس و تحف
سایر ولایات از جواهر و تخت روان مرصع بابت آصف خان بقیمت پنج لک
روپیه - و قیمت مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه و بیست و شش زنجیر
فیل بابت پیشکش عبدالله خان چهار لک روپیه - و نه زنجیر فیل و دو
لک روپیه بابت زمیندار رتن پور که عبدالله خان با زمیندار مذکور همراه
آورده بود - و جواهر و اقمشه علامی افضل خان و اسلام خان و شایسته
خان و سیف خان و جعفر خان هر کدام یک لک روپیه - و از باقر خان هشتاد
هزار روپیه - بجملاً از روز نوروز عالم افروز تا روز شرف اشرف مجموع پیشکش
نوشته و نانوشته آنچه بموقع قبول رسید بمبلغ سی لک روپیه کشید -

دهم ماه جشن میلاد شاهزاده سلیمان شکوه که بمقتضای قرب دارالخلافه
تاخیر پذیر گشته بود درین روز آرایش پذیر گشت - منزل مهین شاهزاده
جوان بخت سلطان دارا شکوه برسم ادای تهنیت و مبارکباد از فیض مقدم
شاهنشاه عالم عالمی دیگر شد - و گرامی شاهزاده سپاس این مکرمت
ببقیاس بجا آورده نخست از ادای مراسم با انداز و نثار حق مقام بجا
آوردند - آنگاه پیشکش گرانمند مشتمل بر انواع نوادر و جواهر کشیدند -
و درین فرخنده محفل والا شاهزاده خجسته مقدم سلیمان شکوه را که
بتازگی پرتو وجود مسعودش فروغ افزای گوهر خلافت شده بود بحضور
انور طلبیده هفت طبقه حدقه را از کحل الجواهر سلیمانی یعنی ضیای لقای
جهان آرایش حدقه نور ساختند - و در آن روز سعادت اندوز حسب الامر
اعلی از سرکار شاهزاده والا مقدار دو تقوز پارچه درست و شمشیر مرصع
به یمین الدوله عطا رفت - و خلعت والا با چارقه زرین دوز به خان
فیروز جنگ و علامی افضل خان - خلعت با فرجی باسلام خان - و ازین
دست به شایسته خان و خان عالم و میر جمله و جعفر خان و اعتقاد خان و

موسویخان مرحمت شد - و سایر امراء تا هزاری بخلعت تنها کامگاری یافتند - و آن مهر گیتی افروز تا آخر آن روز از کمال انبساط نشاط اندوز بوده نعمت خاصه پانجا تناول فرمودند -

دوازدهم ماه اسپک مخمل زر بفت که سپه دار خان صوبه دار احمد آباد گجرات با ستونهای نقره ملمع طلا به پشناد و چهار هزار روپیه اتمام داده درینولا بر سبیل پیشکش ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت^۱ - نوزدهم ماه خجسته محفل شرف آفتاب جهانتاب از فروغ زر و گوهر که زیور روی در و دیوار آن بزم فرخنده پایون شده بود رشک فرمای منازل قمر و غیرت شرفخانه^۲ مهر انور شد - قره العین نیر اعظم و چشم و چراغ دودمان دولت حضرت صاحبقران معظم درین انجمن حشمت بر سریر عظمت جلوس مبارک فرموده دست جود و احسان را چاشنی سحاب نیسان داده دستهای تپی دستان را از مشت مشت در چون بر دو کف صدف پر ساختند - و جیب و کنار بی برگانرا چون گریبان غنچه از درست زر لبریز نمودند - سپه سالار یمین الدوله آصف خان را فیل خاصه با یراق طلا و ماده فیل و دو راس اسپ با زین زرین مرحمت فرمودند - میر جمله از تغیر اسلام خان بخدمت میر بخشی گری و منصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار معزز گردید - اصالت خان از تغیر باقر خان بصوبه داری^۳ دہلی و منصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار و باقر خان به نگهبانی جونپور مقرر شد -

پنجم ذی قعدة روز ارتحال نواب غفران مآب مهد علیا بود بر طبق معهوده همه ساله در روضه^۴ مقدسه^۵ آن قدسیه صفات فرخنده محفل بحضور فضلاء و صلحاء و اصحاب زهد و تقوی و حفاظ قرآن و حدیث و سایر ارباب عایم که باصحاب سعادت معروف اند آرایش پذیر شد - و خود نیز بدولت و اقبال آن انجمن را از نور حضور متبرک ساخته بیست و پنجهزار روپیه بابل استحقاق و موازی این مبلغ در انجمن زنانه بزنان بیوه و عجایز

۱ - در بادشاهنامه قیمت اسپک مخمل زر بفت فرستاده سپه دار خان یک لک روپیه نوشته شده -

بی روزگار و عفاف پریشان احوال قسمت نمودند - هژدهم ماه ایلچی
 نذر محمد خان ناهره بی نامی که از تعارف و معرفت روش سلوک و آداب
 بنا بر مقتضای الاساء تنزل من الاساء بغایت بی بهره بود حوالی دارالخلافه
 رسید - و تربیت خان حسب الامر اعلیٰ باستقبال شتافته او را بدربار
 سپهر مدار رسانید - چون بآستانبوس عتبه سدره مرتبه بهره ور و نامدار
 گشته از سعادت باریابی انجمن حضور پرنور کامیاب و کامگار گشت نخست
 به تلقین و تعلیم یساوولان طرزدان آداب معهوده از کورنش و تسلیم تقدیم
 نموده آنگاه از روی کمال آداب نامه خان مشار الیه با یک تقوز باز طویغان
 و دو دست شنقار و نه چرخ از آنجمله چندی آهوشکار و باقی آموخته روش
 صید قال که خان برسبیل ارمغان ارسال داشته بود بنظر انور در آورد - و
 شکار قال مرغوب ترین انواع صید چرخ و شنقار است و جز خان ماوراءالنهر
 و ترکستان دیگری را میسر نیست - اگر بالفرض مقدور ارباب اقتدار نیز
 باشد چون قورق ولایه آن ولایت است کسی بدان اقدام نمی نماید - و طور
 آن شکار بدین طرز است که نخست جمعی سواران که ایشان را قال تاز
 خوانند اطراف سرزمین را که نشیمن فوج کلنگ باشد بطریق جرگه احاطه
 مینمایند - درین حال میرشکاران آغاز طبل زدن نموده خیل کلنگان را به پرواز
 می آرند تا آنکه آنها طبل خورده رفته رفته بلند می شوند آنگاه از هر طرفی
 که آن سرگشتگان آهنگ بیرون شدن می کنند قال تازان و میرشکاران از نعره
 و شور و غوغا و صدای طبل آنها را بر میگردانند - چندانکه آن قضا رسیدگان
 سراسیمه شده از فرط دهشت و وحشت بجای می رسند که قطعاً بمحاذی
 آن جرگه نزدیک نمی شوند چه جائیکه گذاره شوند - ناچار از آن سمت باز
 گشته انداز جانب دیگر می نمایند و برین قیاس چون عاقبت راه بدر رو
 از هیچ سو نمی یابند ناچار هوا گرفته بلندتر می شوند - درین وقت
 میرشکاران جانوران را سر می دهند و آنها اوج گرفته کلنگانرا بیاد صدمه
 صید افکن می گیرند - و در اندک فرصتی آن روز برگشتگان سرگشته را
 یک یک بضرر زور پایان می آرند و همگی را بهمین آئین شکار می کنند -
 چنانچه کمتر اتفاق می افتد که جانوری جان از چنگ آنها بدر برد - بجملاً
 روز دیگر ناهره بی باقی سوغات خانرا که از آنجمله صد سر اسب بود و

پنجاه شتر نر و ماده بختی و صد من سنگ لاجورد و چند جامه وار پومستین و سمور و چندین زوج قالی و نمده تکیه و بلغار و ظروف چینی نفیس و نفایس امتعه عراق و کار ماوراءالنهر که برسم نمودار ارسال یافته بود از نظر انور آن سرور گذرانید - و مجموع مبلغ هفتاد هزار روپیه تقویم یافت - بیستم ماه ایلچی مسطور چهل راس اسب و سی و پنج شتر نر و ماده با چند پوستین سمور و دیگر تحف توران زمین از جانب خود بر سبیل پیشکش گذرانید - بخلعت گرانمایه و کارد مرصع و یک اشرفی چهار صد تولگی که بکوکب طالع معروف است و دو از نقره^۱ همین وزن نوازش پذیرفت - و خواجه یاقوت تقویدار سوغات مذکوره به مرحمت خلعت و عطای یک اشرفی صد تولگی و روپیه بوزن آن کامیاب گشت -

بیان طغیان ماده سودای ججهار سنگهه بندیله و بکرماجیت پسرش و ذکر سوانح دیگر

چون پامال گشته لکدکوب حوادث را پایمردی سعی کسی دستگیری نمی تواند نمود - و از چشم افتاده انظار انجم و اوضاع افلاک بنظر توجه مردم از خاک بر نمی خیزد چه ادبار مدبری بتدبیر هیچ مدبری چاره پذیر نه گردد - و زنگ ظلمت از گایم بخت تیره روزی بکارگرئی کوشش هیچ صیقل گری نزداید - و چگونه چنین نباشد که بهبود جوئی بدنهادان در حقیقت با قضا و قدر [مقابل] شدن است - و صوابگوئی خطا اندیشان با دستبرد تقدیر پنجه در پنجه کردن - شاید صدق این مقدمه مشاهدۀ احوال ججهار غرامت مال از اواسط کار تا خواتم روزگار بسندست - چه آن زیان زد خذلان اید و خسران سرمد و پدرش که پرورده نعمت این دولت جاودانی و برآورده تربیت حضرت جنت مکانی اند از دولت این دولتهخانه^۲ والا کار شان بآنگونه بالا گرفته رفته رفته بجای کشید که در وسعت دستگاه حشمت مثل فسحت ساحت ملک و کثرت جمعیت لشکر و خزانه از جمیع راجهای این کشور عموماً و از رانا خصوصاً صد پایه بیش بل هزار پله در پیش بودند -

۱ - دو روپیه درست نقره ، قلمی (و - ق) -

چنانچه مجملی از آن باب سبق ذکر یافته - سرجمله دیگر در طی این فصل ظاهر می گردد - در آنولا که از سعادت جاوید روتافته بدست خود اسباب استیصال خود مهیا نموده بود و افواج قاهره بدفع آن مقهور تعین یافته نزدیک بدان شد که جزای کردار بد در کنار روزگار خود بیند - قضا را از آنجا که وقوع امور در بند اوقات است و برآمد کارها در گرو روزگار چون وقت او بسر نیامده و روزگار دولتش به پایان نرسیده بود لاجرم قلع و قمع بنیاد او از عالم بالا بوقت دیگر حواله شد - بنابر آن از در استشفاع و استیذان در آمده امان یافت - و دیگر باره خانمان و مال و ملک برو مسلم شد چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفته - در آنولا که حسبالمقرر از کومکیان ولایت جنوبی بوده در عرض آن اوقات مصدر خدمات شایسته شده بود در آخر آن از مهابت خان خانانان صوبه دار دکن رخصت وطن گرفته پسر خود را در آنجا گذاشته بچنانب ملک خود شتافت - و چون بجای خویش آمد از آنجا که زیاده سریها و پیش طلبها رفته رفته آدمی را بر سر امری چند می آرد که عاقبت جان در سر آن کند هوای قلعه چورا گده و استیصال بهمی نراین زمیندار آنجا که از عهد قدیم باز زمینداری آن ملک با او و آباء او بود در دماغ جا داده قلعه چورا گده که روزگاران مفر و مقر مالکان آن سرزمین بوده محاصره نمود - و بنحوی در صدد شدت شده کار او تنگ ساخت که آخرکار از تنگنی عرصه بجان آمده خواه و ناخواه امان خواست - و به عهد و پیمان آن سست عهد که بایمان ملت پندی موکد نموده بود اطمینان قلب و امنیت خاطر اندوخته برآمد - و آن بد عهد کم فرصت بر نفاق نقض میثاق نموده او را با جمعی کثیر از فرزندان و خویشان و متعلقان و منتسبان یکجا به قتل رسانیده و قلعه مذکوره را با اسباب و اموال بی حساب بدست آورد - و چون این معنی بیوجه بدینگونه صورت بست یکی از پسران بهمی نراین مذکور که پیشتر از آن با پیشکش پدرش بهمرابئی خان دوران روانه درگاه گیتی پناه شده و اینوقت در دربار سپهر مدار باستعداد دریافت شرف حضور افتخار داشت از روی تظلم حقیقت را معروض واقفیان موقف خلافت داشت - و بی توقف فرمانی تهدید آئین از روی کمال اندرز و ترهیب مشتمل بر انواع عتاب

و خطاب در جمیع ابواب خصوص درباب چورا گده بحکم اشرف شرف
صدور یافت - و درباره عموم افعال غیرمحموده و ناستوده آن غنوده بخت
خفته خرد که شنیع ترین آنها نقض عهد و میثاق بود و هم چنین به قتل
آوردن جمعی کثیر از راجه و مردم او بی تحصیل رخصت والا بر سبیل غدر
و تصرف نمودن در اموال و اسباب و ولایت او که بیادشاه اسلام متعلق
است نکوهش تمام در ضمن فرمان قضا نشان بلباس تخویف و توعید تمام
اندراج یافت - بجملاً نخست از راه اتمام حجت او را بارسال ده لک
روپیه از جمله مال بهیم نراین مذکور و تسلیم سایر ملک بعمال اعال ولایت
بادشاهی مامور ساختند - و از روی کمال مرحمت آن شرارت آئین باطل
گزین را مختار نمودند که اگر خواهش ولایت چورا گده داشته باشد موازی
جمیع آن ملک از پرگنات نزدیک وطن خود بتصرف متصدیان معاملات
آن صوب گذارد - و فرمان جهان مطاع را مصحوب سندرکب رای ارسال
داشتند - قبل از وصول سندر چون حقیقت از نوشته وکیل که در دربار داشت
بدو رسیده بود از سرجهل و روی نادانی پای از شاهراه راست هدایت
بیرون گذاشته و دست از همه چیز باز داشته تحریک ستیز نمود - و بکرماجیت
پسر خود را که در دکن از کومکیان خان زمان بود نهفته اشاره نمود که
بهر طریق که رو دهد گریخته بدان بدسگال پیمان گسل پیوندد - و آن
خیره سر از روی کمال ادبار پشت به سعادت نامتناهی کرده از موکب
اقبال روگردان شد - و به شتاب بخت برگشته از خیل دولت برگشته
بسوی وطن راهی گردید - خان زمان با آنکه در بالاگهات بود رفتن او را
چندان وقتی ننهاد توفیق تعاقب آن بدعاقبت نیافت - و اله وردی خان
صوبه دار مالوه که سر راه او داشت نیز درین باب موفق بصدور خدمتی
نشده گذاشت که آن مدبر از آن حدود گذشت - و خان دوران که در آن
اوان در برهانپور به ضبط پائین گهات اشتغال داشت بمجرد استماع خبر فرار
آن مقهور با چندی از هواخواهان مثل راجه بهار سنگه و چندر سین بندیل
و مادهو سنگه پاده و راؤ کرن و نظر بهادر خویشگی و میر فضل الله و امثال
ایشان بر سبیل ایلغار بسمت فراز بل سوی مقر او راهی شد - و پنج روزه
راه طی نموده در موضع اسنه از مضافات صوبه مالوه باو و همراهانش

برخورد - و مانند برق بر قلب آن تیره روز زده بباد حمله صرصر اثر در یکدم دمار از روزگار آن نابکاری چند برآورد - و گرد از بنیاد خرمن حیات آن خس منشان خاشاک نهاد که از شعله آتش زبانه کش کین پاک سوز شده بود برانگیخت - و قریب دو صد و پنجاه تن را بی سر نموده پی سپر ساخت - و آن مخدول با زخم منکر بهمراسی جمعی از آن فرقه تفرقه اثر که از سطوت صدمه سخت بهادران پراکنده شده باز بر سر آن ماده اجتماع اهل فساد جمعیت نموده بودند بهر کیف خود را بمیان جنگل های دشوار گزار و از گریوه راهبهای کوهسار آن حدود که دیگری جز آن بیراه روان پی بدان نمی بردند بدر رفته رفته در موضع دهمونی به جبهه چهار مقهور پیوست - و چون حقیقت تباه اندیشی آن ناسپاسان ناحق شناس بر رای گیتی آرای سمت وضوع یافت بیست هزار سوار جرار کار آزموده روزگار فرموده بباشلیقی سه سردار شهامت شعار نامزد تقدیم این مهم شدند - نخست خان فیروز جنگ عبدالله خان که دستوری معاودت تنبیه یافته بود هم از راه به تنبیه آن غنوده خرد مامور گشت - و خان دوران بهادر که بعد از گوشال بکرماجیت در نواحی مالوه چشم براه و گوش باواز برید خبر دربار سپهر مدار بود حسب الامر حضرت سلیمان مکان هم از آن مقام بر سر آن شیطان سار اهرمن سیرت شتافت - و دیبی سنگه بندیده و راجه بهارت و مادهو سنگه باده و نظر بهادر خویشگی و یسین خان برادرش و احداد خان مهمند و حبیب خان سور با سایر لشکر کومکئی مالوه که همگی شش هزار سوار بودند در فوج او معین گشتند - و صوبه مالوه نیز صوبه داری او قرار یافته اله وردی خان به نگهبانی برهانپور مامور گشت - و سید خانجهان با سردار خان و راؤ امر سنگه راتهور پسر راجه گج سنگه و مختار خان و کشن سنگه بهدوریه و قلعه دار خان و خانجهان کاکر و کرپارام کور جی رام گوجر و هادیداد انصاری و اندر سال نبیره راؤ رتن و روپ سنگه نبیره جگناته، کچمپواپه و چندی دیگر از منصبداران و پانصد سوار تاینیان یمین الدوله که عدد این جمعیت به هشت هزار رسید از حضور پرنور بدفع آن مقهوران مامور شدند - و بهادر خان که بجایگز خود مرخص شده بود با راجه امر سنگه زمیندار ماندوه و احمد بیگ خان و چندر سین بندیده و

راجه سارنگ دیو و چندی دیگر از اصحاب مناصب که مجموع شش هزار
 سوار تابین داشتند در فوج عبدالله خان تعین یافتند - و در فوج مذکور
 دیوان و بخشی و واقعه نویس علیحده تعین پذیر گشتند - و حکم شد که
 خان دوران از راه چندیری راهی گشته در حوالی بجهور معسکر گزیند -
 و ایام بارش آنجا پایان رساند - و خان فیروز جنگ موضع ایرج را که در
 تصرف آن مقهور است بدست آورده مردم او را بزور از آنجا برخیزاند -
 و نواحی بهاندیر را بجهت اقامت موسم برسات اختیار نماید - و سید خانجهان
 در سانوان^۱ موسم بارندگی بسر رساند - و بعد از انقضای ایام موسم برسات
 بر سه سردار باتفاق یکدیگر استیصال مطلق آن بد سگال پیشنهاد ساخته
 بزودی آن ناعاقبت اندیش را از پیش بردارند - و چون آن دو تیره چشم
 خیره سر یعنی پدر شوم اختر و پسر بدگوهر از استماع توجه حشم بادشاه
 ملیان حشمت که قدرت شیر با کثرت مور داشتند مانند مورچه در طاس
 روئین سراسیمه و حیرت زده گشتند - و از نزدیکی خیل اقبال بدست
 و پا شده سر رشته^۲ چاره گری از دست دادند و از دست تیغ آبدار آتش
 آمیغ بهادران خود را در میان آب و آتش گرفتار دیده یکباره از صبر و قرار
 کناره گزیدند و بمجل سخن چون عکس ستاره سوختگی و تیره سرانجامی
 خویشتن را در آئینه^۳ زنگار خورده بخت سیاه جرده معائنه نمودند مانند
 دیو و شکسته که از دور بمحض صدیه^۴ سیلاب از پا در می آید قبل از وصول
 شعبه پای ثلاثه^۵ دریای لشکر طوفان اثر بی پا شده از جا رفتند - و ناچار در
 صدد چاره گری^۶ این کار دشوار شده بنقام اظهار اطاعت و انقیاد در آمدند -
 و دست استشفاع بذیل شفاعت آصف خان سپه سالار زده از روی زاری
 زینهار گشتند - و بمیانجی عضدالدوله درخواه این معنی نمودند که چون
 درم خریدگان کم خرد که مصدر انواع قبایج امور گشته و بوجوه متعدده
 مستعد اقسام عقوبت و انتقام شده اند که به هیچ وجه روی آمدن دربار
 ندارند درین صورت اگر یکی از مردم روشناس پایه^۷ سریر خلافت اعلی
 باین جانب قدم رنجه نماید که بالمشافه ملتسمات خود را مذکور ساخته
 از زبان او مدعیات و سوالات این مستدعیان به محل جواب و موضع اجابت

پیوند برآئینه جان بخشی مستی دیرینه بندگان که تپی دست دست
 آویز عذر خواهی اند خواهد بود - و چون درخواست ایشان بوساطت
 خانانان معروض افتاد از آنجا که شیمه کرمه آنحضرت مقتضای عفو زلات
 وصف جنایاتست و همه جا بمقتضای آن عمل نموده برای قضای حوایج
 ارباب مطالب بهانه طلب می شد - درین مرتبه نیز از باب اتمام حجت
 و وجوب اعطاء امان بارباب استیان در مقام اجابت ملتس ایشان شدند -
 و سندرکب رای را که سابق نزد او فرستاده بودند و بمجرد استماع تغیر
 احوال او هم از راه معاونت نموده بود درین مرتبه برای اطلاع بر مکونات
 اندیشه آن فساد پیشه ارسال داشتند - و بر زبان مبارک آوردند که باوجود
 این مراتب اگر آن مدبر سی لک رویه جرمانه خیره چشمی و چیره دستی
 که ازو سرزده برسم پیشکش ارسال دارد و سرکار سانوان در ازای چورا گده
 بتصرف اولیای دولت ابد پیوند دهد و بکرماجیت را بدستور معهود
 با بهان جمعیت یساق کش بالا گهات نماید و نبیره صاحب تیکه یعنی
 ولی عهد خود را بدربار سپهر مدار فرستد که همواره بجای او ملازمت رکاب
 ظفر انتساب التزام نماید بر آئینه درین مرتبه لغزشهای آن فتنه گر فساد
 آئین بخشیده خواهد شد - و مقرر فرمودند که سرداران عساکر نصرت ماثر
 تا مراجعت سندر در پر جا که باشند اقامت گزینند - دبی سنگه بندیده که
 سرکردگی قبیله بندیده از عهد قدیم تا زمان جهانگیر بادشاه بآبای او متعلق
 بود و آنحضرت ازیشان انتزاع نموده بجلدوی تجلد در قتل شیخ ابوالفضل
 به نرسنگه دیو پدر این اهرمن سیر مرحمت فرموده بودند بخطاب راجگی
 و منصب سه هزاری ذات و سوار و عنایت خلعت و اسب و نقاره و
 زمینداری اوندچهم سرافراز نموده بجای او مقرر ساختند - چون سندرکب
 رای بدانجا رسیده ابواب نصایح پوش افزای بر روی روزگار او کشود
 از آنجا که ادبار آسانی شامل حال خذلان مآل او گشته در پیچ جای سر
 از دنبال او بر نمی داشت و واژوئی طالع زبون محیط روز و روزگار او
 گردیده تا همه جا همراه بود چندانکه روزگار او را مهلت داده قلع وقع بنیاد
 او به تعویق می افکند آن عاقبت دشمن ایهال و امهال زمانه غنیمت
 نه شمرده در استیصال خویش استعجال بجای آورد - تا آنکه گوش بحرف

او ننموده او را بی نیل مقصود باز فرستاد - لاجرم سندرکب رای از نزد آن مخدول معاودت نموده حقیقت سایر خصوصیات احوال و ارادات بحال آن بد عقیدت را بعرض مقدس مرشد طریقت از آداب ارادت رسانید - خصوص سیاه روئیهای تازه و بی راه رویهای بی اندازه آن تیره رای کج گرای که از خیره نظری بدروزی و چشمک زنیهای اختر بخت واژون بانبوهی جنگل و صعوبت مسالک و حصانت حصون پشت گرم گردیده و به فسحت دستگاه ملک و مال و سواد خیل و حشم چشم سیاه کرده از تقلّد قلاده اطاعت سر باز زده بود - بنا بر آن درینحال که حجت بر آن مستحق انواع عقوبت تمام شده هنگام نعمت خدا و انتقام خداوندگار درآمده سالاران افواج و سران سپاه سه گانه را که از موقف خلافت حکم توقف فرموده بودند مامور ساختند که از سر نو باستیصال مطلق آن واجب الدفع علی الاطلاق مقید شده خار بن استیلای دیرینه آن کفران پیشه را که در آن بوم و بر ریشه دوانیده بود از بیخ و بنیاد براندازند - چون معلوم اشرف شده بود و فروغ رای جهان آرای بندگان حضرت بر ساحت تحقیق حقیقت این معنی تافته که تا درمیان عسکر یگانه وقت نباشد که احکام مطاعه او حکم نفاذ امر روح در سایر قوای و جوارح تن و اعضای بدن داشته باشد هیچ مشیت بر وفق مصلحت وقت تمشیت نمی پذیرد و هیچ مهم و کار صورت درستی بر نمی کند - لاجرم از روی احتیاط بخاطر مبارک آوردند که سرداری که ایشان را از فرمان پذیری او گزیر نباشد تعیین فرمایند - بنابر آن شاهزاده جوان بخت جوان دولت بلند اقبال بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر که خود آبروی گوهر خرد داشت و رای صواب آرائش گلشن آرای صائب را گل سرسبد بکار فرمائی سرداران نامزد شدند - و فرمان شد که همگنان از اندیشیده و فرموده شاهزاده کامگار که بتادیب ربانی مؤدب و بتائید آسانی مؤید اند تجاوز نه نموده در همه وقت و همه حال حتی هنگام کوچ و مقام حقیقت امر بر رای صواب پیرای آن شاهزاده جوان بخت صائب تدبیر که ادب آموز خرد پیر است عرضه دارند و بر طبق اوامر نافذه ایشان عمل نموده از نواهی بی نهایت محترز باشند -

و پنجم مهر در ساعتی سعادت رهین هزار سوار بر منصب شاهزاده

کامگار نامدار که سابق ده هزاری ذات و چهار هزار سوار بوده افزوده بمرحمت خلعت خاص و شمشیر مرصع و جمدهر مرصع با پهلکتاره و طره مرصع و سه اسب قبحاق که از آن دو مزین بزین زرین بود و فیل خاصگی با یراق نقره و پوشش مخمل زریفت و ماده فیل دیگر اختصاص بخشیدند - و فاتحه^۱ حصول فتح و فیروزی آن معنی آیت نصرت و حرز رایت ظفر و بهروزی از روی توجه تمام خوانده توجه اشرف را بدرقه راه آن نور حدقه^۲ اقبال ساختند - و درین ولا نیز جمعی از امرای عظام در سایه^۳ لوای معلا^۴ شایزاده بلند اختر سعادت تعین پذیرفت - مثل شایسته خان و رستم دکهنی و راجه بیتهداس و راجه رای سنگه ولد مهاراجه و شیخ فرید ولد قطب الدین خان و دیندار خان و شیر خان ترین و سید عالم باربه و گوکل داس سیسوده^۵ و مپیش داس راتهور و هزار سوار از تابینان یمین الدوله و هزار سوار از احدیان و تفنگچی نیز درین فوج تعین پذیرفتند - و خدمت بخشی گری و واقعه نویسی^۶ آن فوج به محمد سعید کرپودی دیوان بیوتات تفویض یافته خدمت او به مکرمت خان رجوع شد -

چون روز نخست عموم ولایات جنوبی خصوص سرزمین دولت آباد بمقتضای قسمت ازلی از دریافت سعادت ورود مسعود خدیو هفت کشور بهره ور شده بود درینولا تقاضای نصیبه و روزی در لباس هوای تماشای قلعه^۷ دولت آباد و تسخیر سایر قلاع و حصون آن سرزمین محرک اراده^۸ کامله^۹ آن حضرت آمد - و چهاردهم مهر ماه^{۱۰} به افتاب شعاع اعلام ظفر علامت از مرکز محیط خلافت کبری^{۱۱} بصوب ممالک جنوبی قرین خوبی و خیریت ارتفاع یافت - شاهسوار عرصه^{۱۲} دین و دولت رتبه سوار از قرارگاه سریر خلافت مصر نهضت سعادت فرموده نخست باغ نور منزل را از نزول انور محل ظهور نور ساختند - و مقارن ورود مسعود نکته^{۱۳} منجی این مصرع تاریخ را که از عالم بالا برای شگون فتح و فال نصرت بر زبان آورده بود : ع

ببادشاه جهان این مفر مبارکباد

معروض داشت - و بعد از دو روز که آن فرخنده مقام از برکت اقامت موکب سعادت فیض اندوز بود بدولت کوچ فرموده دوم روز ساحت فتح پور را از ورود عسکر فیروز مهبط انوار سعادت ساختند - سه روز در آن

فرخنده موقف توقف گزیده به تفرج تالاب و شکار مرغابی فرح اندوز بوده روز چهارم از آن مرکز دولت محیط لشکر قلمز تلاطم را در توج آورده بانداز صید اندازی شکارگاه روپ باس متوجه آنصوب شدند - و هژدهم ماه عرصه آن نزبت کده مضرب خیام موکب سعادت گردیده شش روز در آن سرزمین نشاط شکار روزگار سعادت آثار گذرانیدند - مرشد قلی خان میر توزک بخدمت فوجداری متها و تنبیه متمردان مهان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى ذات و سوار سرافرازی یافت - و خدمت میرتوزکی به میرخان که قدیم الخدمت و مزاجدان اشرف است تفویض فرموده بمنصب نه صدی دو صد سوار پایه قدرش افزودند - بیست و هشتم ماه مذکور فضای طرب افزای صیدگاه باری از میامن ورود موکب مسعود مطرح اشعه انوار فیض آسانی شد - هشت روز در آن فرخنده مقام اقامت فرموده به شغل شکار اندازی نشاط اندوز بودند -

بیان برخی از مابقی احوال ججههار سنگه بندیله و سرزدن حرکات ناهنجار از آن خسران مال که باعث ارسال شاهزاده بلند اقبال بکارفرمائی سرداران شد

چون ججههار بدهاد را در قسمت کده عهد الست از نصیب شقاوت نصاب نهیبه کامل بخشیده بودند - و در حواله خانه فطرت روز نخست از بخت و دولت حرمان روزی گشته بود - چندانکه صلاح اندیشان در اصلاح ماده فساد آن مفسد کوشیده نصایح سودمند درباره او تلف نمودند اثری بر آن مراتب مترتب نگشته بلکه برعکس مدعا نتیجه داد - و خاتمان دیرینه سال سلسله خود را بسعی خود خراب ساخته عاقبت سر نیز در سر این کارکرد - الحاصل هنوز موکب اقبال شاهزاده عالمیان نرسیده بود که خان فیروز جنگ از بهاندر و سید خانجهان از سانوان و خان دوران از پچهور کوچ کرده هر سه گروه بیکدیگر پیوستند - و پس از الحاق

در باب اتحاد آرا و همهم که سر رشته انصرام سایر مهام بان پیوسته و سلسله پیشرفت امور عظام بدان وابسته بجد و جهد کوشیدند و کوچ بکوچ روان شدند - چون بسر گریوه اندوچه که مبداء جنگل بی منتهاست رسیدند نخست بریدن درختان آن جنگل که باعتبار انبوهی اشجار در همه هندوستان به بیمتلی و مورد ضرب المثل است بنیاد نمودند - و روز بروز کار جنگل بری پیش برده باین طریق قطع راه می کردند - و آن پراکنده مغز پریشان خیال باستظهار بیراهی آن جنگل دشوار گذار جمعیت خاطر اندوخته با فراغبال در قلعه اوندچه میگذرانید و به پشت گرمی اجتماع لشکر تفرقه اثر خود که قریب پنجهزار سوار و یازده هزار پیاده بودند قرار تحصیل بخود داده اراده داشت که در حوالی موضع کمروی که یک گروه باوند چه فاصله دارد در عرصه مصاف صف آرا گردد - و در طی ایام راه بریهای بهادران گاه گاهی مردم آن تیره بخت در میان جنگل از دور سیاهی نموده به تیر و تفنگ هنگامه جنگ گرم می ساختند - و در ضمن آن دستبازها هر روز چندین سر می باختند - و در شنبه نوزدهم مهر ماه که موضع کمروی مذکور مرکز رایات عسکر منصور شد راجه دیبی منگه با فواج هراول خاندوران و اهل توپخانه دلیرانه تا پای پشته کمروی که دیوی از سرداران عمده ججهار با جمعی کثیر آنجا مقام گزیده بود یکسر تاخت - و به نیروی سرپنجه مردمی و زور بازوی مردانگی آن جا را از دست آن دل باخته هوش از سر رفته گرفته او را دستگیر ساخت - و معتمدی چند همراه داده نزد خان دوران فرستاد و خان مذکور آن مقهور را پیش خان فیروز جنگ ارسال داشت - چون آن تیره روزگار در آن سرزمین اعتبار تمام داشت خان مشار^۱ الیه او را نظر بند نگاهداشته در صدد تفقد خاطر او شد - و بعد از استال^۲ت بیشمار که آن وحشی نژاد آرمیده خاطر و دلنهاد گشته بمقام اظهار اطاعت و انقیاد در آمد درین حال او را به تکلیف برین داشت که تبعه خود را بوسیله پیغامهای رغبت آمیز دلداری بر متابعت تخریص و ترغیب نماید - بالجمله از کارکشائیهای اقبال بی زوال شاهنشاه عدو بند آفاق گیر و تاثیر ادبار که در جمیع مواد شامل حال احوال اعداء دولت ابد پیوند است و هم و هراس بسیار بز ججهار برگشته بخت و تیره روزگار استیلا یافته

هجوم افواج رعب و خوف بی شمار در و دیوار حصاربند بساطن آن
 واژون طالع خراب اندرون را فرو گرفت - چنانچه باوجود صعوبت جنگل
 و دشواری مسالک آن سرزمین مخصوص از راه بسیاری آنها را آبکندها
 و شکستهای بیشمار که اولیای دولت جاودانی را عبور از آنها باسانی میسر
 نبود قرار داد که عیال و اطفال خود را به قلعه دهمونی از جمله اساس
 نهادهای راجه نرسنگه دیو پدر آن مدبر که از سایر حصون آن سرزمین
 حصین تر است ارسال دارد - فی الواقع اگر نه آن سرگشته وادی بخت
 برگشتگی را ضلالت کار فرما بودی پرآئینه ممکن بود که باستظهار صعوبت
 راه چنانچه مذکور شد از همه رهگذر جمعیت خاطر اندوخته و مدهای
 متبادی آنجا تحصن گزیده داد فراغ خاطر دادی - مجملًا بحکم اندیشیده
 مذکور که از اندیشه شیران جلادت پیشه پیشه مردی و دلیری ناشی شده
 بود بیدرنگ آهنگ انصرام آن پیشنهاد نموده و اکثر مردم خود را با بقیه
 خزانه که پیشتر در پیغوله های جنگل و شعاب جبال بخاک امانت دار
 سپرده بود پیشتر بدهمونی فرستاد - و جمعی آشفته مغز پریشان اندیش از آن
 فرقه بد نیت تفرقه خاصیت را بنگهبانانی اوندچمه باز داشته خود نیز با
 بکرماجیت پسرش و باقی فرزندان و منتسبان و متعلقان خویش متعاقب
 بدانسوراهی شد - و اولیای دولت بعد از اطلاع بر این معنی بی توقف
 باوندچمه شتافته تمام اطراف آنها بمحوزه احاطه تامه در آوردند - و آغاز پیش
 بردن ملچار و سرکردن نقب کرده ترتیب زینه پایا و سایر اسباب قلعه
 گبری نمودند - و در پایان شب دوشنبه بیست و دوم مهر دلاوران تهور
 کیش سخت کوش کمندها در دست و زینه ها برگردن گرفته خود را
 تا پای قلعه رسانیدند - و بمجرد رسیدن از جمعیت خاطر به نردبانها
 برآمده در اندک فرصت یک یک بهادران موکب اقبال مانند کدو کب
 طالع سعد از افق بروج گردون عروج آن حصار طلوع سعادت نمودند - درین
 حال پاسبانان قلعه ازین قضیه ناگهانی آگهی یافتند و چون کار از دست
 رفته و تیر از شست بسته بود دست و پا زدن سودی نداده از ثبات قدم
 بهبودی نمی نمود - لاجرم پس از اندک زد و خورد هر بدکیش چون

ناوک پُران از کبان کمند^۱ بلندی زده راه طرفی پیش گرفته بدر رفت - و درین حال دلیران قلعه گیر از فراز برج و باره بیدرنگ آهنگ درهای حصار نموده دروازه را کشودند - و افواج قاهره از اطراف بدرون ریخته قلعه بآن دشواری را به محض کارگزاری^۲ تأیید آسمانی باین آسانی فرادست آوردند - و غزات عسکر اسلام بامدادان بعد از ادای فریضه^۳ مکتوبه^۴ فجر دوگانه^۵ شکرانه^۶ ایزدی بجا آوردند - و در آن کفرآباد دیر بنیاد اعلان معالم ایمان و اعلاء اعلام اسلام خصوص اذان بیانگ بلند نمودند - و قلعه^۷ اوندچهم را با توابع آن حسب الامر والا که بر اجا دیبی سنگ تعین پذیر شده بود تسلیم نموده این خالص عقیده صافی نیت را با جمعیت خودش درین حصن حصین گذاشتند و حقیقت را در خدمت شاهزاده و بدرگاه والا معروض داشتند - و خود بهان روز بقصد تعاقب ججهمار راهی شدند - و چون بگذر آب بیتوا^۸ که "سات دهاره" بنا بر آنکه بهفت شعبه انقسام می یابد اشتها دارد رسیدند - بهانجا بجهت گذشتن از آب مذکور چندی توقف اتفاق افتاد - و در اندک وقتی از تاثیر جلوه نمائهای اقبال کار گذار که بمحض امداد آن بسی امر غیر کشایش پذیر [کشایش پذیر] می گردد از آنگونه حایلی بایل باوجود تندی و کثرت آب و وقوع لختههای سنگ کلان در میان رود که بهانا سنگ راه همین معنی دارد بآسانی گذار نمودند - و در بهان ساعت که مانند باد از آن آب گذشتند از همه جا با یلغار متوجه دهامونی شدند و با شتاب تمام مرحله پیا گشتند - چندانکه روز چهارم آن ماه به سه کرویسی مقصد رسیده در صدد استحصال مقدمات حصول مقصود یعنی استخلاص قلعه^۹ مذکوره و استیصال اهل قلعه شده بودند که در عین رسیدن خبرگیران خبر به دلیران رسانیدند که آن مخدول بنا بر فرط سراسیمگی و حیرانی که از استیلای دهشت ناشی شده بود بمحض وصول پیرامون دهامونی چون بمحضانت حصار چورا گده استظهار بیش داشت عیال و اطفال را با برخی از مال و منال که پیش از خود فرستاده بود چنانچه سابق نگارش یافته باز بسمت چورا گده

۱- قلمی "از کبان پرکش کند بلندی زده" - (و - ق) -

۲- آب تیهوان - قلمی - (و - ق)

راهی ساخته و سایر عمارات و نواحی حصار مذکور را خراب کرد - و دود بهائی خود یعنی کوکه^۱ خود را با گروهی از اهل اعتاد و اعتبار به نگهبانی باز داشته خود از آب گذشته بسمت پرگنه^۲ کهتوله^۳ که بجانب چوراگده واقع است شتافت که اگر آن حصار به حیز تسخیر بهادران عدوبند قلعه گیر درآید بآسانی و زودی روانه^۴ چوراگده گردد - چون بهادران استماع این خبر بهجت اثر نموده از مضمون آن شگون فتح و فیروزی گرفته در وسط روز متوجه پیش شدند و پس از دو روز که روزگار در قطع جنگل دشوار گذار گذرانیده خود را بنواحی قلعه دهاشونی رسانیدند و طرف غربی آنرا که خندق ژرف پهناور بمق بیست ذراع بر آن محیط است احاطه نمودند - چون سایر اطراف قلعه آن را که بر روی پشته^۵ مرتفع اتفاق وقوع دارد یکسر آبکندها و شکستهای عمیق عریض درست فرو گرفته بدین جهت که ازین جهات ملچار پیش بردن و نقب سر نمودن و پیچ و خم کوچه^۶ سلامت راست کردن متعسر بل متعذر است لاجرم دست از محاصره آن جوانب باز داشته همگی همت ازین سمت بر پیش بردن مطلب گماشتند و در اندک فرصتی کار خویش را حسب المدعا پیش برده ملچارها بکنار رسانیدند - و در عموم آن ایام خصوص آن هنگام متحصنان از درون گرم مدافع و مجادله شده بیان و تیر و تفنگ و توپ بازار کارزار و هنگامه^۷ جنگ را رونق و گرمی می دادند - و از بیرون بهادران موکب اقبال به نحوی سرگرم جنگ و جدال و تنگ گیری عرصه^۸ کار بر اهل حصار بودند که نه خود یکدم نفس بخوشی می زدند و نه یک چشم زدن اژدهای توپ و تفنگ را فرصت نفس زدن می دادند - بلکه دمیدم از دمدمه افسون فنیله^۹ دود افکن آنها را بر سر آتش افشانی و جان ستانی می آوردند و پیوسته بتحریک شرارت شرار ثعبان دم پرنده بان را از جا پرواز می دادند - مجملا از همه جهت در تضییق محاصره کوشیده ساخت عیش بر متحصنان تنگ فضا ساختند - قضا را در اثنای آن احوال شبی که سیاه درونان تیره روز تا سحرگاه بهادران تهور شعار را گرم افروختن آتش کین دیده بودند دل نشین خویشتن نمودند که اگر تا برآمد آفتاب بدین مشابه پیکار خواهند نمود یک تن از درونیان سر بیرون نمی برد - لاجرم

به فکر دور و دراز افتاده دانستند که عنقریب آن دیوارست نیز بدست دلیران عدو بند به کشایش در آید - و چون چاره معامله در تسلیم حصار انحصار دارد بنا بر آن فی الحال رتنای دودا بخان دوران پیغام داده امان طلبید - خان مشارالیه فرستاده او را نزد عبدالله خان فرستاد و آن خان والا مکان او را و همراهان او را بجان امان داد - درین حال چون عموم بهادران روپيله ازین حقیقت آگاه نبودند لاجرم بهان روش از کار طلبیها طلبگار پیش رفت کار بودند - چنانچه بهادر خان مذکور با جمعیت خود از شکستهای سر راه بهر روش که روی داد گذار نموده خود را بدر قلعه رسانید و بمجرد رسیدن در بهان گرمی دروازه را آتش داد - چون به رتنای این خبر رسید صلاح در آن دید که از میان آب و آتش جان مفتی بیرون برد - لهذا با سایر درویشان از طرف شرقی قلعه راه بدروازه یافته زینهارى شب تار گردید و در ظلام پناه برده^۱ رفته رفته خود را بجنگل رسانید - بهادر خان و همچنین نظر بهادر که پیش از همه بهادران خود را از عقب آن خان شهامت نشان بدر حصار رسانیده بود چون از درون حرکتی ندیدند بخاطر جمع داخل قلعه شده خبر به سالاران سپاه رسانیدند و غازیان آغاز یغما و تاراج نموده دست باموال کفوره فجره زدند - خان دوران برین حقیقت اطلاع یافته درین هجوم عام با اسحاق بیگ بخشی بادشاهی خواجه عنایت الله و یازده تن از تائینان خود بسعی تمام از راه دریچه بدرون رفت - و یک دو تن از اهل شدت و نجدت را بر سر آن دریچه به نگهبانی راه باز داشته خود تا میان قلعه شتافت و بمنع تاراجیان پرداخت - چون ملاحظه غنائم حصار نموده ظاهر شد که تا آن حالت خیلی از اموال دست زده شد باقی بحال است - لاجرم تلف شدن جزوی را خصوص در آن گونه محشر عام بحساب غنیمت کلی شمرده با ضبط تمام آنها ضبط نمود - درین اثناء از شگرف کاری تقدیر و بدایع جهان ابداع چندی از اولیای دولت ابد پیوند باتش باروت خود را سپند آسا سوخته دفع گزند عین الکمال از جمال شاید اقبال خاصه فتوحات تازه بی اندازه که تازه رو نموده بود نمودند - تبیین این ابهام آنکه خود درین حال از ظهور علامات مقهوران ظاهر شد که هنوز جمعی در بروج مانده اند -

علی اصغر ولد جعفر بیگ آصف خان بانداز دستگیر نمودن آن گروه آهنگ آن سمت نمود - چندانکه خان دوران بنابر ظلمت شب و عدم امتیاز دوست و دشمن بمقام ممانعت او در آمد ممنوع نگشت - و با چندی از مردم بفراز باره برای تفحص مخالفان گرد بروج میگشت - چون بحسب اقتضای قضا هنگام اصابت آسیب چشم زخم در آمد در عین سرگرمی او و همراهان او بتجسس ارباب شرارت اتفاقاً شراره آتش بی زینهار از گل شمعی که سابق ارباب یغما برای پیدا کردن اموال قلعه با خود داشته آنجا انداخته بودند آتش بانبار باروت قلعه که در زیر برج ذخیره کرده بودند گرفته کچه نهفته یعنی فتح حقیقت آتش سوزان که پانا با تیره روزان اهل نفاق زبان یکی داشت گل کرده و بیکدم آن برج را با پشتاد ذراع دیوار جانبین پرانید - و علی اصغر مرحوم با همراهان و چندی از تاراجیان که بیلا بر آمده بودند راه هوا گرفته بیال آتش پرواز نمودند چنانچه اثری از ایشان پیدا نشد - چه اجزای متفرقه ایشان که پانا بمراتب از معدوم بالمره نابود تر شده بود نوعی بحالت پراگندگی گرائید که بنابر استحاله اعاده آن گونه معدوم شاید در روز حشر نیز فراهم نیاید - بنابر آنکه اکثری آن رفیع بنیان بطرف بیرون قلعه پریده بود آفت کلی بسپاهیان که همراه سرداران در پای حصار اراده شب پایان بردن داشتند رسید - چنانچه قریب سیصد تن از احاد عسکر که اکثر مردم را و امرسنگه بودند تلف شده دوصد اسم نیز سقط گشتند - و از سپرداری حفظ ایزدی سرداران لشکر سلامت ماندند - با آنکه سنگی به سر خان فیروز جنگ و دو سنگ پاره بسید خانجهان و بهادر خان و جی رام بدگوجر رسید اما بنابر حاجت الهی آسیبی نه رسید - و همچنین خان دوران که با همراهان درین وقت بضبط طوایل اسپان ججسمار و اهل حصار پرداخته بود در کنف نگهبانی حراست آسانی سالم ماند - بالجمله بعد از اصابت آن مصائب چون خان دوران پرداخت معامله پاسبانی اموال قلعه نموده ازین ممر خاطر جمعی ساخت درین حال چندی از سپاهیان که بقصد تحصیل کاه و هیمة بجنگل شتافته چاهی پر از زر یافته بودند شتابان خبر رسانیدند - و خان مذکور بعد از آگاهی بنابر کمال دولت خواهی خود بر سر آن چاه رفته

تفحص کنان بر مر مره چاه دیگر که در آن سرزمین بود رسید - و از هر چهار مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه پیدا شده داخل خزانهٔ سرکار خاصه شریفه گشت -

درین اثناء چون سرداران خبر یافتند که جبهه‌ها برگشته بخت در قصبهٔ شاهپور که دو کروهی قلعهٔ چوراگده است توقف گزیده و به راه نمائی ادبار عزیمت از خیل اقبال پیشنهاد نموده - چنانچه باین خیال محال و اندیشهٔ دور از راه اندیشهٔ رفتن دکن در خاطر جا داده چون راه بر سرزمین دیو گده می افتد از زمیندار آن حدود توقع این معنی دور از کار که تصور قبول آن از حد و اندازهٔ راه او نیست نموده و بدانه پاشی زر کلی او را فریب داده چون بجای نرسید لهذا از آن اندیشه باز آمده بتازگی بر سرانجام قلعهٔ چوراگده رفته جریده در نواحی آن مقام اقامت گزیده که اگر افواج عسکر منصور آهنگ تعاقب او نمایند در آن حصار تحصن جوید - بنابر آن خان فیروز جنگ و خان دوران ارادهٔ توجه آن سمت با خود قرار داده - و چون مید خاخیهان حسب المقرر امر اعلیٰ بنظم و نسق قلعهٔ دهامونی و مضافات آن و تفحص خزاین مدفونهٔ آن صاحب طالع واژونه پرداخته بود لاجرم از همراهی ایشان باز ماند - و آن دو سردار جلادت آثار یازدهم ماه آبان بدان جهت شتابان شدند - درین اثنا آگهی یافتند که چون زمیندار گره دیو بدارالبوار شتافت جبهه‌ها بدگوبرازین مر جمعیت خاطر یافته بر سر انصرام پیشنهاد سابق است - و بنا برین خیال سست و اندیشهٔ نادرست جمیع توپهای قلعهٔ چوراگده را شکسته و منازل بهیم نراین را که در آن حصار اساس نهاده بود بزور باروت پراکنده و اکثر اموال و اسباب و احوال و ائقال خود را که بنا بر گرانی آن و عدم باربردار حمل آن تعذر داشته سوخته و با جمیع اهل و عیال از راه لالنجی و کروهه بسمت دکن راهی شده - بنا بر استماع آن خبر درست نخست سرداران متوجه چوراگده شده روز جمعه غره آذر بمیدان چوگان بیرون قلعه رسیدند - خان دوران باستصواب خان فیروز جنگ با چندی از بهادران داخل حصار شد و نخست بیام صنمکدهٔ آن کفر آباد که از مبداء بنیاد تا آن غایت گام مسلمانان بل نام مسلمانی بدان نرسیده بود برآمده و باتفاق اهل وفاق اول

و به اعلاء اعلام اسلام و اعلان شعار ایمان یعنی اقامت اذان نمود - و نماز جمعه بخاطر جمع با جماعت گذرانیده دست بدعای مزید جاه جاوید شهنشاه اسلام پرور دین پناه برآورده استدعای بقای ابدی و دوام سرمدی این صاحب دولت موفق مؤید و تشیید اساس آن دولتمکده مخلصه مؤید از درگاه ایزدی نمود - و احداد خان مهمند و یعقوب عم او را با شمشیر و دیال و عالم و دلاور پسران شیر خان و کنور پسر سنگرام زمیندار را با پانصد پیاده تفنگچی گوئد به نگهبانی قلعه نگهبان داشته خود بمعسکر باز گشت - چون اردو از آن مقام کوچ نموده در موضع شاه پور منزل گزید راگهو چودپری تپه کرلی خان دوران را ملاقات نموده مذکور ساخت که جبهه چهار به غایت سنگین میرود - چنانچه از جمله احوال و اثقال شصت زنجیر فیل همراه دارد بیست نر و باقی ماده که بعضی عاری عیال او بران بار است و باقی خزاین نقد و آلات زرین و سیمین - دو هزار سوار و چهار هزار پیاده که با او مانده اطراف فیلان را گرفته هر روز چهار گروه کوچ می نماید - بالجمله بنا بر استماع این خبر بهجت اثر سالاران سپاه ظفر دستگاه خوشوقت شده عزیمت کار و همت کار طلب بر نیل مقصود و فوز مطاب گماشته باوجود آنکه یازده روز راه در میان فاصله بود آن مخدول مقهور را قتل یا اسیر انگاشتند - و روز بروز ده گروه راه به تعاقب آن گروه کند راه رفته باین طریق شایان باد پایان ره نورد را مرحله پیمای ساخته همراهی اقبال بادشاهی از عقب آن مدبر بدعاقبت شتافتند - و موکب سعادت شاهزاده فیروزی نصیب سلطان اورنگ زیب بهادر عنان کشیده بر اثر سرداران نامور باهستگی متوجه شده بعد از رسیدن خبر درماندگی و آوارگی آن برگشته بخت حسب الامر اعلی در دهمونی توقف گزید -

طلوع ماهچه رایت ظفر آیت نیر اعظم روی
 زمین از افق دارالخلافه کبری و گستردن
 پرتو ارتفاع بر سمت ممالک جنوبی
 بقصد استخلاص سایر محال
 متعلقه نظام الملک و باقی قلاع
 آن ولایت و استیصال
 بر اصل آن سلسله و تفرج
 ملک بندیده و قلعه
 دولت آباد که
 درینولا بتصرف
 والا درآمد

آئین پسندیده این برگزیده که بهای بهایون فال اقبال بیزوالش سایه
 شهر مبارک فر بر تارک سر تا سر اهل این کشور اکبر افکنده و عنقای
 فرخنده لقای دولت جاوید بقایش قاف تا قاف آفاق را باوازه مکارم و مفاخر
 بی اندازه فرو گرفته اینست که در بهان حالت که شاهباز عزیمت چرخ
 پرواز را از یکسو به کشورگیری در آورده باشند از دیگر سو شاپین همت
 بلند آهنگ شاپانه را باندازه رسا بشکار اندازی و نشاط اندوزی باز دارند -
 چنانچه همواره بر آن سر اند که ملک از سرکشان گرفته بفروتنان دهند و
 پیوسته در پی آنند که خراج از شاپان صاحب کبریا ستانده در مخارج آرزوی
 درویشان صرف کنند - و بنا بر این معنی چون درینولا مکرر از عرایض
 شاهزاده والا گهر مجد اورنگ زیب بهادر توصیف سرزمین بهشت نشاط
 ولایت دل نشین بندیده که از بسیاری تالاب و جریان انهار جلگه و مرغزار
 نسخه باغ ارم و شبیه بعیون سلسبیل و نظیر جنات عدن ریاض رضوان است

بعرض اعلیٰ رسید - و وفور انواع جانوران لایق شکار از اجناس وحوش و طیور بنا بر تقریر دقیقه شناسان آن ملک بدرجهٔ ظهور پیوست - لاجرم میل طبع اشرف و خواہش منش اقدس بتفرج و گلگشت و سیر و شکار آن دیار کشش نمود - خصوص درین صورت کہ بعرض والا رسید کہ میان این دو مسلک کہ چندان تفاوت نیست این معنی خود یکبارہ محرک نہضت دکن ازین راہ آمد - چہ جادہ مقرر بادشاہی از اکبر آباد تا دولت آباد دو صد و بیست و ہشت کروہ است چنانچہ تا گوالیار بیست و ہفت کروہ و از آنجا تا سرویخ شصت کروہ و از سرویخ تا آب نربدہ پنجاہ کروہ و از آنجا تا بہ برہانپور چہل کروہ و از آنجا تا دولت آباد پنجاہ و یک کروہ - و راہ اوندچہم بدین دستور است کہ از گوالیار تا آنجا بیست و نہ کروہ است و از آنجا تا سرویخ براہ اسلام آباد چہرہ تا پنجاہ و دو کروہ و بنا برین فرق بیست و یک کروہ است - بمجملاً پنجم آبان ماہ از مقام باری ہمعنان عون و صون جناب پروردگار بآہنگ آن جانب کوچ فرمودند - نہم ماہ شیخ دیر فرستادہ عادلخان با یک زغیر فیل بدرگاہ عالم پناہ رسید و بانعام دہ ہزار روپیہ ہر کام خاطر فیروزمند گشت - و در ہمین تاریخ مکرمت خان بتقدیم خدمت استخلاص قلعۂ جہانسی کہ از قلاع استوار ولایت بندیلہ است و جہار برگشتہ روزگار نگہبائی آن بہ ہستنا نام معتمد خود سپردہ بود سرفرازی یافت - و بجهت پیدا کردن اموال نہفتہ و تجسس خزاین دفینۂ آن مقہور مامور ساختہ مخلص خان را با چندی از منصبداران ہمراہ تعین نمودند -

بیست و نہم بموضع دہوم گہات رسیدہ از تماشای حسن سرشار آبشار آنجا کہ بنا بر اکثر جہات نظیرش بنظر سیاحان ہفت کشور در نیامدہ و بزبان روشن بیان طعنہ بر آبشارہای کشمیر می زند اکتساب نشاط و انبساط مفروط نمودند - و دمی چند بتفرج آن تماشا کدہٗ خاطر پسند کہ سرتاسر کنار و بر نہرش مانند پرچم دلاویز گرخان فرخار مسلسل و مجعد مینمود پرداختہ بہرہ طیب دل و ترطیب دماغ برداشتند - و لحظہٗ بنظارہٗ آن نزہت آباد نشاط بنیاد کہ صفحہٗ روی زمین دلپذیرش در صفائی فضای فیض افزا از صفوت قلوب صاحبان و باطن مقلان نشان می داد و دولب جوی

دل جویش که از سبزه نوخیز مانند بیاض عارض شاهدان نوحط مخطوط بود مشغول شده مشغوف و محظوظ گشتند - و تا دو پهر روز آن گلزمین نزهت آئین از پرتو حضور انور آن سرور فیض مآب بوده چندانکه ملتزمان رکاب سعادت نصاب از تفرج آن ارم زار بنصاب کامل رسیده بجهت ذخیره ایام حرمان نصیبی زلزله بر شدند - و چون در آن مقام جای که از روی فسحت ساحت درخور اقامت موکب نصرت با آتمایه کثرت باشد یافته نشد ناچار بمركز اعلام موکب سعادت قریب معاودت نمودند - و چهار روز بهانجا توقف گزیده هر روز با بادشاهزادهای فیروز بخت از تماشای آبشار و گلگشت شهبای ماهتاب ایام بیض طرب اندوز می گشتند -

بیست و نهم آبان خبر فتح قلعه^۱ جهانسی بمسامع جاه و جلال رسید و چگونگی وقوع این سانحه^۲ دولت برین نهج است که چون بسنتا نگهبان قلعه سابق کارکشائی تأیید موکب اقبال را شنیده بود و درینولا سعی و تلاش و پژوهش کین مجاهدین برای العین دیده عیان را مطابق بیان یافت از مکرمت خان زینهار خواسته از آن عالم حصار را که مالا مال خواسته بود با اسباب و آلات قلعه داری از توپخانه و باروت و انبار غله و امثال آن آراسته بود بهواخواهان سپرد - چه آن قلعه^۳ بر فراز قلّه^۴ کوچه در میان جنگل انبوه مشتمل بر اشجار خاردار سمت وقوع دارد که آنرا روزگاریا بجهت این قسم روزی پرورش نموده بودند - چنانچه باد را در خیال آن محال از بیم خاطر مجال گذار محالست - معینا آذوقه و سرب و باروت یکساله خبرداران ذخیره نهاده بودند و وفور توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ در مرتبه که باوجود آنکه جمیع بروج بتوپ های عظیم آراستگی داشت ججهار مقهور از روی فرط اہتمام ده توپ کلان دیگر در حضور خود ریخته بود - مجملاً چون این معنی بر رای جهان آرای صورت وضوع یافت رایت موکب اقبال در طی راه بدان سمت ارتفاع یافت - و سایر حقایق آن قلعه بنظر انور درآمده گردهر برادر راجه بیتهداس بعنایت خلعت و منصب پانصدی دو صد سوار از اصل و انساب مهابی و به نگهبائی آن معتمد و معتبر گردید -

هفتم آذر نواحی موضع دتیه مضرب سرادق اقبال شد - چون راجه

نرسنگدیو پدر ججهار درین سرزمین که سیرگاه او بود نشیمنی هفت طبقه بارتفاع هشتاد و چهار گز بروش هندوان ساخته مبلغی کلی در مصارف جزئیات آن بنا خصوص در تزئین پرکاری آن صرف نموده بنا بر آنکه حسن منظری نیکو نظر فریب با اشراف اعظم بر مرغزارهای سبز و سیراب در جنگلهای پر درخت و آبهای روان داشت بندگان حضرت بتأشای آن سرزمین ریخ قدم و فیض قدوم روا داشتند - و چون درینولا از خزاین مدفون آن واژون بخت چاهی چند پر از زر در باغی از باغات اطراف دتیه پیدا شد بنا بر این معنی گمانی که حسب انهای اهل آنجا داشتند مظنه صدق خبر بهمرسید - اسحق بیگ یزدی را بتفحص اسوال مدفونه مظنونه باز داشتند و باقی بیگ قلات نیز ماسور شد که بهمراهی مکرمت خان در جنگلهای نواحی دتیه به پیدا کردن دقاین آن مخدول جد و جهد تمام مبذول دارد - چهاردهم ماه سهکروبی اوندچهم سر منزل عسکر منصورگشت - راجه دیبی سنگه نگهبان قلعه سعادت اندوز ملازمت گشته پیشکش نمایان گذرانید - و بندگان حضرت روز دیگر داخل اوندچهم گشته عارت نرسنگدیو که بوضع و طرز منازل دتیه بود ولیکن در فسحت ساحت و تکلف زیب و زینت بر آن مزیت تمام داشت فیض نزول اشرف دریافت - و فی الحال امر اشرف بتخریب صمکده که نرسنگدیو مذکور قریب بمنازل خود در کمال ارتفاع و عظمت ساخته زر بیشار صرف آن بنا نموده بود زیب صدور و زینت نفاذ پذیرفت - آنگاه سر خصوصیات آن حصار حصانت آثار که فسحت چهار دیوارش حسب الامر معلی بمساحت جریب در آمده چهارکروه بادشاهی برآمد منظور نظر تحقیق و تدقیق بادشاه حقایق آگاه گردید - و بنابر اینکه همگنی آن باوجود این مرتبه عظمت بالواح کلان خسار و لختهای سنگهای سخت اساس یافته بود محل اعجاب نظوروان شد - روز دیگر ترتیب بیرون حصار که مشتمل است بر جنگلی انبوه دشوار گذار و یک طرف آن دریای بیتوا در گذر است بنظر در آمده - آنگاه بسیر تالاب بیر ساگر که محیطش پنج و نیم گروه بادشاهیست و آن نیز ساخته و پرداخته نرسنگدیو است اتفاق توجه افتاد - و بهانجا منزل مبارک گزیده سه روز دیگر بسیر کشتی و شکار مرغابی روزگار در عین کام بخشی

و کامرانی گذشت - نوزدهم از آن مقام کوچ فرموده کنار تالاب موسوم بسمندر ساگر یعنی دریا تالاب در پرگنه جهره که آن نیز ترتیب داده راجه است از فیض وصول دریای لشکر طوفان اثر مجمع البحرین گردید - و بحجاز اسم مذکور حقیقت نفس امری پیدا کرد - و آن بحیره که اطراف ساحلش هشت گروه و ربع بادشاهی بمساحت در آمد راجه نرسنگدیو مذکور پدر همین خیره سر بندی عظیم بر پیش آن بسته - چنانچه پیوسته آب بسیار از روی بند بروش آبشار به نشیب آن می ریزد و بی تکلف ازین عالم تالاب مصنوع که بهانا منبع فیض جاوید است با این پایه نزهت و صفا و فیض بخششی فضا شاید در هندوستان دیگر نه باشد - چون در توصیف کیفیت و کمیت این تالاب فسحت نصاب که اطناب سلسله بی منتهای تسلسل به پیمائش دور آن وفا نمی نماید و طریق اثبات متناهی آن که هر چند توسط حجت اواسط میانجی شده پای نردبان برهان مسلم در میان باشد بپایه کوتاهی نمی گراید - جادو فنان نیرنگ سخن پایه تخت بهایون بخت داستانهای نظم ثریا نظام و رسالهای نثر نثره نثار پرداخته معینا بجای نرسید و هزار یک حق آن ادا نشد - خامه گرفته زبان این شکسته بیان چه بنگارش تواند آورد که وصف آن را شاید :

کنارش چون میان دلبران است که از چشم تماشائی نهان است
بتوصیفش سخن از بس روان گشت ورقها در سفینه بادبان گشت

چون این منزل بهشت نشان که از روی دلکشائی و فرح افزائی فضا و لطافت آب و هوا ملایم طبع و مناسب منش آن سرمایه استقامت مزاج عالم آفرینش آمد چندی موبک اقبال در آن مقام خاطر پسند که در چار حد آن زبان حال صلاهی حی علی الحظ الرجال میزند - و ابناهی سبیل ساحل آن روکش سلسبیل را در حال عزیمت ارتحال از کوس رحیل نوای خرم باد وداع ترحال بگوش می رسد رحل اقامت افگندند - و روزی چند ملتزمان رکاب سعادت نصاب را از تفرج این نزهتستان نظر فریب دل پسند عشرت نصیب و بهره مند ساختند - چنانچه همگنان در عرض این ایام از مبداء وقت ورود تا هنگام انعطاف عنان انصراف سرمایه طول عمر جاوید برگرفته داد پهنآوری عرض عیش دادند - و بالجمله این پرگنه که سابق

بجهیره موسوم بود درینولا باسلام آباد نامور شد - و جمیع پرگنات نواحی آنرا حسب الحکم والا اهل دیوان اعلیٰ از جمله مضافات و توابع این پرگنه که موافق هر ساله هشت لک روپیه جمع دارد و نهصد قریه تابع آنست شمرده آنرا تابع محال مذکور ساختند و همگی داخل اعال خالصه شریفه شد و عمل مندی برای عمل آن متعین کردند - و الحق این مرتبه توجه خدیو بحر و بر به فسحت مساحت و افاضه روح و راحت باوجود این مایه زرخیزی که سبب گنجایش انواع اہتمام بدان پرگنه شد جا داشت - چه از جمله خصایص آن سرزمین اتفاق وقوع سیصد تالاب پهناور است در جای بجای آن چنانچه درین وقت حسب الامر اشرف از روی تحقیق به شمار در آمده عدد مذکور بی کمایش بر آمد - و آن سرزمین معمور که بهانا از فرط فسحت احاطه آن در ظرف معموره ربع مسکون نمی گنجد باعتبار اشتغال بر قطعات ارض و تالاهای ژرف معاینه از عالم جزایر خالدات در بحر اوقیانوس محیط بنظر حقیقت نگر در می آمد -

بیست و دوم ماه والا اختر سعادت نصیب شاهزاده مجد اورنگ زیب حسب الامر اعلیٰ از حوالی دهمونی معاودت نموده شرف ملازمت اندوختند - شایسته خان و سایر امرا از سجده آستان سپهر نشان راس المال سعادت جاوید بدست آوردند - بیست و چهارم ماه مذکور مکرمت خان و اسحاق بیگ و باقی بیگ که بجهت جست و جوی بقیه خزاین آن تباہ رای در نواحی دتیه و جهانسی مانده بودند بیست و هشت لک روپیه از چاه برآورده بملازمت والا رسیده مبلغ مذکور بخزانہ عامره رسانیدند - در همین اوقات مبلغ شصت و دو لک از وجه مبلغ مذکور و سی و چهار لک روپیه دیگر که درین مدت خان دوران فرستاده بود بر دویست فیل کوه توان که نظر برین معنی کوه زر شده بار کرده پاکبر آباد فرستادند - از همه جهت خزاین متفرقه آن بد مال بخزانہ خاصه شریفه که ابدالآباد آباد باد مجموع بیک کرور روپیه کشید - سوای آنچه خاک امانت دار تدین بکار برده پرده از روی آن برداشته باشد و ورای آن که آن کوتاه اندیش ہنگام فرار بنا بر فقدان باربردار جابجا گذاشته و باین اندازه دور از راه نیز جابجا در راه و بیراه جنگل در عین گرمی ہنگامہ گریز و سرگرمی

مرداران بتعاقب آن بدعاقبت پاشیده بود که شاید بهادران نقود بیشمار را غنیمتی عظیم شمرده لمحہ بدان پردازند درین میانه فرصت یکدمه هزیمت بدست آرد - اکثر آنها بدست زمینداران آن بوم و بر افتاده یا احاد میپایان بی دیانت که پی بر سر آن آورده در جنگل ها خس پوش ساخته از میانه برده باشند - چه اکثر اموال آن خذلان مال که خزانه در خزانه و گنج در گنج مالامال از طلا و نقره بود بمثابه و فور داشت که کمیت خامه محاسب از عهده حساب کمیت آن بر نمی آید - و حقیقت چند و چون آنرا جز اسرع الحاسین دیگری نمی داند - در اصل این زر اندوخته های راجه نرسنگدیو پدر این شیطان سرشت است که جُبا در دل زمین پیغولهای جنگل چاهای ژرف فرو برده بود و بهر چاهی از یک لک تا دو لک روپیه دفن ساخته بر سر هر چاهی علامتی وضع نموده که جز او و دو غلام معتمد دیگری از آن آگاهی نداشت - چون کار بمجهار رسید او نیز مبلغهای بیشمار برین گنج خاها افزوده تا آنکه به پاداش کفران نعمت ازین عالم خزینہ که گنج شایگان هانا در جنب آن شهرت راییگان کرده نسبت بدان مشتمل بر پیشیزی نیست - و حاصل خزانه بادآورد پرویز نیز که در برابر آن گوئی بادش برده نظر بر آن چیزی نی با محال جاگیر آباد که پنجاه لک روپیه حاصل هر ساله آن می شد از دست داده سرسری خان و مان و ناموس و جان نیز بر سر خود مری بیاد داد - و محملاً کمیت اموال و کیفیت احوال محصول جاگیر او که در میان سایر اولیای این دولت جاوید مرتبه قدر مقدارش میانه بود مقیاسی است حق اساس که از آن حقیقت وسعت این ارض الله واسعة و فسحت دستگاه این دولت کده ابد بنیاد که تا روز قیامت بخلود و دوام موصول باد از قرار واقع قیاس می توان نمود - چون خاطر اشرف از تفرج این نزهت آباد باز پرداخت موضع دهامونی و توابع آنرا تنخواه جاگیر سردار خان نموده به نگهبائی آن مرزبین منظور نظر امتیازش فرمودند - و بتفتیش بقیه خزاین مجهار مامور ساخته از راه سرویج بسوی دولت آباد توجه فرمودند - پانزدهم ماه آن سر زمین سپهر نشان عکس بارقه نعال لامع تگاوران براق نهاد برق نژاد

بها دران هلالستان گشته همه روی زمین از انطباع نقش میخهای مریخ شعاع
 نعال که برعکس واقع بدر منزل ثریا شده محل مقارنه ماه و پروین آمد -
 و ظاهر آن قصبه از نصب سرادق بارگاه آسمان مرتبه خدیو روزگار چون باطن
 انور خدا پرستان مهبط انوار و ضیا شده پرتو صفا و صفوت حضور پرنور معاینه
 آنه گیتی نما کردید -

نیرنگ نمائی دولت روز افزون در باب زود کشانی

ابواب قلاع حصینه اوندچیه و چوراگده

و دهامونی و آوارگی ججهار

با سایر منتسبان و پیدا

شدن جمیع خزینه های

دیرینه او و پدرش

کفران نعمت که در معنی اشد انواع کفران است بوالعجب
 کرداریست نابکار که در سرشت هر که این خوی زشت سرشته باشد اگر بمثل
 فرشته باشد مردود خدا و خلق و مطرود آشنا و بیگانه میگردد - ناسپاسی
 و حق ناشناسی که در حقیقت خدا ناشناسی است شیوه ایست ناستوده
 و شیمه ایست ذمیمه که در نهاد طبیعت هر کسی که از آن شمه بودیعت
 نهاده باشند پرآئینه هدف طعن و لعن دوست و دشمن گشته مستحق
 خسارت آخرت و دنیا و مستعد نکال و عقاب عقبی می شود - فی الواقع کدام
 غرامت باین منشاء ندامت می رسد که فاعل آن تا قیام قیامت به
 بدنامی و تیره فرجامی مذکور و مشهور گشته در روز نشور با زمره کفره فجره
 محشور شود - و قطع نظر ازین مبتلای پاداش آن در عین ابتلا بانواع بلا محل
 نظر ترحم پیچکس نمی گردد - و سیاق این مقدمه برخاسته کار ججهار حق
 ناشناس انطباق تمام دارد - چه بحقیقت آن کافر نعمت که از تاثیر ناسپاسی
 خدا گیر شده بود و از پیش اولیای دولت فرار اختیار نموده مغلوب و منکوب
 بهرجا پناه برده راه نیافت تا عاقبت که گریزان و افتان و خیزان با پسر بداختر

خود در پیغوله جنگلی دور دست که غول پی بدان نه بردی و از فرط تراکم اشجار باد در آن راه گذار نیافتی فروخزید - قضا را درین اثنا گروهی از فرقه گوند که گرگان آن سرزمین و راهزنان آن بر و بوم اند از ایشان خبر یافتند و رفته رفته برسر آن دو خون گرفته رفته ایشان را چون بلای ناگهانی دریافتند - و دور آن دو اجل رسیده قضاگیر را که ادبار بهمدستی خسران عاقبت و خذلان سر بدنبال ایشان نهاده در باب اهتمام تعاقب ایشان از بهادران موکب اقبال پای کمی نداشت فرو گرفته در قتل ایشان پای فشردند - و همدران گرمی بانداز فرو بردن اسپ و سلب گرانمایه که نهایت دانه تمنای آن بدنفسان قابو طلب بود ایشان را مهلت نفس برآوردن نداده در دم دمار از روزگار شان برآوردند - و سرجمله از تفصیل این اجال ابهام اشتال آنکه چون خان فیروز جنگ و خاندوران چنانچه سابق این معنی صورت نگارش پذیرفته دوم آذر بشتاب باد و سحاب و تیزی شعله آتش سرکش از مقام شاهپور کوچ نموده سر در دنبال آن خاکساران بدنهاد نهادند و رفته رفته از ولایت گده کنکه و حدود لانجی که متعلق به گویند گوند است برآمده از سرحد چانده سر برآوردند و جهت فرار و مقرآن مدبران بد اختر به تجسس و جست و جوی خبر نمودند - و چون ظاهر شد که از آنجا تا سر منزل ایشان چهارکروه فاصله است و معهذا از رسیدن افواج قاهره خبر بدان مقهور نرسیده همگنان از فوز این نعمت غیر مترقب اتفاقی که بهانا از آثار دستیاری اقبال خدیو روزگار است و تاثیر دامن کشی وقت پاداش اعمال آن نابکار بود بنهایت مشغوف شده مقرر ساختند که بدستور معهود هر شب بعد از انقضای دوپهر سوار شده هنگام طلوع طلیمه بامداد مانند قضای آسمانی ناگهانی بر سر منزل آن خفته بختی چند خون گرفته ریخته همگی را اسیر و دستگیر سازند - چون آن عزیمت را رخ با خود درست ساخته بتهیه مقدمات شبگیر پرداختند درین اثناء از اخبار خبرگیران اطلاع یافتند که آبکندهای پهناور و شکستهای عمیق بر سر راه واقع است که در روشنائی روز عبور از آنجا متعسر است چه جای ظلمت شب - ازین رو تا هنگام صبح بتاخیر قرارداد مذکور قرار داده بعد از ظهور فروغ سپیده دم و فراغ نماز فجر قدم در راه نهاده - و پس از گذشت یک پهر روز که بر سر بنگاه ایشان بر آمده ظهور یافت که بداندیشان شب

هنگام آگاهی یافته شبان شب مانند اندیشه پراکنده خویش پریشان شده بشتاب بخت برگشته خویش راه سرعت پیموده اند بنابرین سرداران عسکر ظفر اثر بعد از تحقیق سمت مفر ایشان طریق تعاقب آن بداندیشان پیش گرفته تا شبانگاه بیست گروه گوندوانه که چهل گروه رسمی است راه بردند - و چون مرکبان اکثر اهل موکب نعل افکنده وامانده شده بودند خان فیروز جنگ صلاح در توقف دیده تا قریب دوپهر درنگ گزیدند - و ستوران را نعلبندی نموده و آسوده ساخته نیم شبان سوار شدند و بسرعت هرچه تمام تر طریق عجلت سپرده به تگابوی تمام راه بسر می بردند - تا آنکه نزدیک دوپهر بهان روز بعضی از قراولان خان فیروز جنگ خبر رسانیدند که سیاهی سپاه مخالفان از دور پیداست که بشتاب تمام فیلان خزانه بار و عاری دار را با سایر احوال و اثقال پیش انداخته خود بطریق چنداولی از عقب راه می روند - و پس از استماع این مژده فرحت افزای ملالت زدای سردار شهامت شعار فوج قراولان را ماسور ساخت که بشتاب تمام پیشتر شتافته سر راه بر آن خون گرفتگان بگیرند - و بعد از روانه شدن قراولان در حال چهار صد سوار تفنگچی و کماندار تعیین نموده بکومک ایشان فرستاد - هنوز قراولان بدان سیاه بختان نرسیده فوج کومکی بدیشان رسیده بمجرد پیوستن دلاوران دل دیگر یافته آن مقهوران را بیاد تیر و تفنگ گرفتند - و بجمعه نخستین جمعی از آن فرقه تفرقه اثر را انداخته باقی را مضطرب ساختند - درین حال عم بهادرخان که به نیکنام موسوم بود با هشتاد سوار خود را بهادرانه پیش تاخته بقصد سر راه گرفتن از ایشان درگذشت - جبهه چار چون وقت را تنگ دید چندی از عورتان را که مرکبان زیور داشتند بدست خود کشته مهیای کشته شدن شد - و بکرماجیت برگشته بخت برگشته در پیش خود یسال قتال آرامت و قوشوفی از اهل خلاف بعرصه مصاف ریخته اطراف نیکنام و همراهان او را احاطه نمودند - و آن مرد مردانه باوجود کثرت اعداء و قلت اولیا بنابر حفظ ناموس جای خود را بمردی نگذاشته زد و خورد بسیار نمود و آخر کار با هفت تن از همراهان زخم کاری برداشته بر خاک عرصه پیکار افتاد - و این اسم سامی را بدنام نه ساخته حقیقت با مسمی ساخت - درین حال مادهو منگه پسر او رتن خود را بحایت

نیکنام رسانیده بر ایشان تاخت و دلیرانه با دلی قوی بر قلب آن دل باختگان زده بزد و خورد در آمد - و بصدمة حمله نخستین چندی را از آنجمله به بئس المصیر بازگشت داده باقی را پریشان ساخت - در همین گرمی که همگنانرا بضرر تیغ مرد افغن از معرکه نبرد بازگردانیده بود خان دوران خود را چون شعله سرکش تند و تیز به بهادران رسانیده بجهت گرم ساختن هنگامه ستیز با یکدیگر اتفاق نموده بدمدمه افسون عزم درست و نیت صادق در یکدم چندان آتش کین افروختند که بشراوه از آن خرمن وجود نابود اصحاب شرارت را درهم سوختند - توضیح این مقال مبهم آنکه چون آن دو سردار جلالت آثار با مردم خود بهیشت اجتماعی بر صفوف جمعیت لشکر تفرقه اثر شان که باوجود جبهه چهار مطرود و بکرماجیت مردود شیرازه پیوستگی داشت حمله آور گشتند آن دو خیره چشم از روی زیاده سرها نخست پای کمی از صدمه مردآزمای سرداران نیاورده قدم ثبات فشرده - از باب حرکت المذبوح مرغ بسمل بنا بر اضطراب باضطراب درآمده دست و پای چند بیهوده ناسودمند زدند و عاقبت جمعی را بکشتن داده خود آهنگ سر بدر بردن نمودند - و طوغ نقاره خود را با چهار زنجیر فیل و سه شتر پر زر آنجا گذاشته بجانب جنگل مفر گزیدند - و بتگ پای تگوران آن روز نیز در عرصه مصاف جان مفتی از دست بهادران عسکر فیروز پیرون بردند - و بندهای درگاه والا باقی روز از دنبال آن بقية السیف جدال تا هنگام شام تردد نموده بی بدیشان نه بردند و ناچار در آن سرزمین منزل گزیدند - و دوپهر از شب سپری گشته آگاهی یافتند که آن سرگروهای اهل نفاق اهل و عیال خود را با هشت زنجیر فیل خزانه بجانب گلکنده روانه ساخته بر اثر آنها آهسته آهسته می روند - خان فیروز جنگ و خان دوران بمجرد استماع خبر آن مدبران جریده تر شده اراده تعاقب ایشان را بزیور حزم آرامستند و اردو را با بهادر خان که در آن آوان بیماری و ضعف برو طاری شده بود از روی تجلد با سرداران تردد می نمود بازداشتند - درین مرتبه خان دوران متعهد نگهبانی فوج هراول و متصدی بی بدر بردن و راه سرکردن شد - و با آنکه مزوران درباب کور کردن پی فیلان انواع حیل بکار برده بودند آن سردار پی برکرده از بس

که کار آزموده و پیکار فرسوده شده در فنون سپاهگری بی بدل روزگار گشته بود خود مقید قیاس اثر آن ادبار اثر شده مطلقاً از پرکارهای ایشان پای کم نیاورده پرکار اندازه و مقیاس قیاس عقلی از دست نداد و یک نقطه وار قدم از محیط راه جاده ایشان بیرون نهاده بر اثر بداندیشان می رفت تا آنکه رفته رفته خبر یافتند که آن نابکاری چند مکر از راه فریب دو فیل^۱ خزانه بار در جنگل شالی عرصه کارزار گذاشته اند - و اودی بهان پسر جیحار سنگ با سیام و دودا که هشت زنجیر فیل خزانه گرفته بصوب گلکنده روانه شده بود درینولا شش زنجیر را بر سبیل پی غلط بسمت چانده فرستاده تا مگر بسبب این مکر و تزویر بدر توانند رفت و دو ماده فیل باد رفتار که بر آن عیال و اطفال مستعد نکال سوارند با خود گرفته بسرعت تمام می روند^۲ - خان مذکور چون اراده دستگیر نمودن جیحار و بکرماجیت داشت اصلاً ملتفت بدانها نه شد - قضا را از آنجا که نیرنگ سازیهای بخت و کار سازیهای اقبال است چندی از تایینان خان مشارالیه که در دنبال مانده بودند بهان فیلان معهوده بر خورده هر شش را با تمام نقود ضبط نموده بجنس نزد سرداران آوردند - چون خیل سعادت قریب چهار پنج گروه راه پیموده بودند از دور سیمابهی آن تیره بختان سمت ظهور یافت درین حال خان دوران سید محمد پسر خود را با مادھو سنگھ و نظر بهادر خویشگی و پانصد سوار یکساز مغل پیشتر راهی ساخته خود نیز سردارانه از عقب راهی شد - چون قوشون سید محمد نزدیک ایشان رسید آن جمهالت کیشان که از کمال اضطراب و اضطراب نه پای فرار داشتند و نه روی قرار فرصت اظهار جوهر حمیت جاهلیت یعنی کشتن اهل و عیال که کفره را از آموز مقرر است از قرار واقع نیافته باوجود عدم جمعیت خاطر رانی پارتی که زن نرسنگدیو بود و هم چنین چندی از زنان و دختران خرد سال خود را جمدهری چند سرسری زده خود اراده بدر زدن نمودند - در عین این حال دلیران شیر حمله بیکبارگی بارگیها را برانگیخته بر سر جمله ایشان ریختند - و در آن میانه جمعی که عار فرار بخود قرار دادند پناه

۱ - فیلان خزانه بار - قلمی - (و - ق) -

۲ - دو ماده فیل باد رفتار . . . می روند - قلمی ندارد (و - ق) -

بجنگل برده داخل پیغولها و دخیل انبوهی اشجار شدند - و گروهی که دوستی نام و ننگ را بر محبت مال برگزیدند مردانه قدم ثبات افشوده بدست و پا زدن درآمدند - درین اثناء خان دوران نیز از عقب رسیده همگنان بهیئت اجتماعی بر آن جمعی پریشان تاختند و به یک دم گرد از بنیاد وجود آن بد نهادان برانگیخته دود از روزگار آن تیره روزان برآوردند - چنانچه بصرصر صدمه^۱ مرد افکن و دمه^۲ تیر و تیغ بهادران شیر اوزن که بهانا هم خاصیت دمه^۳ افسون باد مهرگان است بیکبار سرهای آن زیاده سران که بر تن ایشان بارگران بود مانند اوراق اشجار در برگ ریزان خزان فرو ریخت - و آن مدبر چند بد اختر که از غایت تیره بختی پرویزن گردون غبار ادبار بر سراپای ایشان ریخته بود و با این همه از روی سبکسری و بادساری گرد شورش و آشوب انگیزخته هم بدست خویشتن خاک مصیبت بر سر خود ریخته بودند بیکبار با خاک معرکه یکسان شده خون بخاک برآمیخت - بجملاً درین میانه زنده که مانده زنده پیلان کوه توان بودند که سرمایه^۴ لذت عمر جاوید و عیش سرمد یعنی درهم و دینار بار داشتند - و آن دو نابکار خود در عین مغلوبه بر یک کناره معرکه زده یدر رفته بودند - درجن سال پسر بکرماجیت و درگ بهان برادرش دستگیر گشتند - و خان دوران رانی پارتی زخمی و سایر زنان و دختران نیم کشته را از معرکه برداشته با جمیع اسباب و اموال خصوص فیلان اشرفی و مرصع آلات نزد خان فیروز جنگ آورد - و سرداران آن روز بر کنار تالابی که در آن نزدیکی بود مقرر عسکر فیروز قرار دادند و سایر نقود و جواهر و آلات مرصع و آلات زرین و سیمین و دیگر نفایس اجناس را بجهت سرکار خاصه شریفه ضبط نموده در تلاش و جست و جوی بقیه اموال آن خدلان مال بودند - اتفاقاً خبر رسید که آن دو خون گرفته خدا گیر که از بیم شمشیر دلیران باوجود کمال ناپاکی و بی باکی مانند تیر از خانه^۵ کمان پاک و صاف بر کند زده بودند - مانند کمان زه گسسته خانه باخته خسته پی شکسته گوشه گرفته و بحسب اتفاق گوندان آن سرزمین پی بدیشان برده هر دو را بر خاک افکنده اند - خان دوران از استماع این خبر بنا بر کمال اهتزاز از جا در آمده بی درنگ آهنگ آن مقام کرد - و چون بر سر لاش آن دو بدکیش

سرکش رسید نخست سرهای آن دو بدنهاد را از تن بریدن فرموده باحضار قبيله ايشان اشاره فرموده بهان لحظه همگنانرا حاضر کرده در حضور خود بالمشافه چگونگي حقيقت اين قصه را پرسیده - و اسب و سلب آن دو مخدول را از قاتلان ايشان طلب نموده بعد از احضار با سرها و انگشترهای مهر ايشان طلب نموده بر سبيل نشان نزد خان فيروز جنگ آورد - و خان مذکور در حال سرها را مصحوب بهادر بیگ داروغه قورخانه تفنگ خاصه که حسبالحکم اعلى همراه بود بدرگاه والا ارسال نمود - و حقيقت اين فتح مبین را که به نیروی اقبال بادشاه دين و دنيا پناه روی داده بود در طی عرضداشت بهایه سریر خلافت مصیر عرض داشتند - بالجمله بهادر بیگ مذکور کوچ در کوچ روانه شده روز بیستم دیماه که نواحی سیهور سرمنزل عساکر منصور بود سرهای آن خیره سر تیره اختر را که بحکم وجوب پاداش کردار بد پی سپر ورود خیل ادبار آسانی شده بودند بدربار سپهر مدار رسانید - و حسب الامر اعلى برای عبرت کوتاه نظران از در مرای سیهور نگونسار آویخته شد - و چون سالاران عسکر نصرت مآثر را خاطر از محر دفع اهل شورش بجمیعت گرائید از روی کارطلبی اراده نمودند که چون قریب بملک چانده رسیده اند نزدیکتر شتافته باین تقریب از زمیندار آنجا که عمده ترین زمینداران آن سر زمین است پیشکش طلب نمایند - بنا بر آن اندیشه نوشته متضمن ترغیب و ترهیب تمام همراه سنگرام زمیندار کنور راهی ساخته و ترتیب لشکر و آرایش صفوف نموده خود نیز کوچ در کوچ بسوی آن سر زمین روانه شدند - چون فرستاده رسید و آن نوشته رساند از مهابت این دولت خداداد تن بفرمان پذیری در داد و مایر اموال و اسباب بنديله مخدول را که مردم جابجا تاراج نموده بودند و افواج بادشاهی از کمیّت و کیفیت آن آگاهی نداشتند همگی را یکجا کرده دو گروهی چانده جای که ساحل رودبار نریده ملتقای دریای لشکر مواج و امواج آن دربار شده بود بملاقات سرداران فایز گردید - و آن اموال را گذرانیده اظهار کاهی یکرنگی ظاهر و باطن نموده و دم نقد ادای مبلغ پنج لک روبیه بصیغه ضیافتانه بندهای درگاه خدیو زمانه وعده نموده بدر رفته در صدد سرانجام شد - و تعهد نمود که هر ساله بیست زنجیر فیل بدرگاه عالم پناه

ارسال دارد یا پشناد هزار روپيه قيمت فيلان بخزانۀ عامره رساند - و آن دو سردار شهامت شعار عهدنامه مشتمل بر اقرار قرارداد مذکور كه عبارت است از ارسال پذيرفته ها و تقبيل استعجال درباب استسعاد بدريافت سجدۀ درگاه والا بدولت آباد بدستخط و مهر او تحصيل نموده دست ازو برداشتند - ز جمله پيشكش در حال دو فيل نامي بود يكي روپ سنگار و ديگري بهوجراج -

از وقايع اين ايام خير انجام درين تاريخ بمقتضاي شوخ چشمي هاي انظار انجم و شور انگيزي هاي اوضاع افلاك آسيب عين الكمال به جوق از اوليای دولت بيزوال رسيد - و علت اين قضيه اتفاق آنكه چون سابق محابۀ خان ولد شاه رخ ميرزا كه در آن ولا فوجدار دامن كوه ولايت پنجاب بوده بنا بر تحريك كارطلبي و به انديشي و دولتخواهي متعدي سر كردن مهم سري نگر و تسخير آن ملك با تحصيل پيشكش كلي بشرط كومك دو هزار سوار شده بود بعد از اجابت ملتمس با قوشوني آراسته از تابينان خود و لشكر كومكئي درگاه والا روانه شده جمعي از زمينداران محال متعلقۀ فوجداري خود را نيز همراه گرفت و بائين شايان و توزك نمايان بكوهستان آن سرزمين درآمده نخست از نيروي اعتضاد تائيد بر چندين حصن حصين دست يافت - و در آخر امر بنا بر كم تجربگي و نافر سودگي روزگار اساس معامله بر ناعاقبت ببنی نهاده از غرور فتوحات عظيمه كه هم در فاتحه مهم روي داده بود از انديشۀ فرجام و فكر خاتمه مهم چشم دوخته مال انديشي را پي سپر ساخت - و اين معني نه تنها باعث پيش نه بردن كار و بپايان رسيدن مهم گرديد بلكه درين صورت بسي سرمايه بباد رفته چندين هزار تن از سوار و پياده پي سپر و پراگنده بل مفقودالامر شدند - و تفصيل اين اجمال آنكه خان مذکور بمجرد وصول بدان سرزمين نخست حصار استوار شيرگده را كه زميندار سري نگر در سرحد خود بساحل آب جون بنياد نهاده سپاهيان جرار كارطلب آنجا باز داشته كه هنگام انتهاز فرصت بر محال بادشاهي و ولايت سرور تركتازي و دست اندازي مي

۱- اين سري نگر اكنون در رياست تيهری (گرهوال) داخل است و به دارالخلافه كشمير كه همين اسم دارد خاط ملط نبايد كرد -

نمودند احاطه نموده باوجود نهایت دشواری راه و غایت استواری بر سر سواری بدست آورد - و از آنجا بیدرنگ باهنگ استخلاص حصار حصانت آثار کالسی که سابق بزمیندار سرمرور تعلق داشت و زمیندار سری نگر بتغلب بر آن استیلا یافته بود چون خان مذکور بدان حدود شتافته اطراف آنرا محاصره نمود - در عرض اندک مدتی آنرا نیز تسخیر نموده بزمیندار مذکور سپرد - آنگاه بر وفق درخواست آن وفاق اندیش فوجی بکومک داده قلعه بیرات را که ملک قدیمی آباء او بود و زمیندار سری نگر ببحر انتزاع نموده بود - از تصرف آن مقهور برآورده حواله او نمود - و از کالسی بمحاصر انور که بنا بر کمال حصانت بنیان و حرونت محل و مکان امکان استخلاص آن محال نما بود چنانچه از سری نگر که زیاده سری راجه آن سر زمین بر سر آن بود پای کمی نداشت توجه نموده در اندک مدتی باتمایه استواری و دشواری که از عالم کره ارض از سه طرف چار دیوار آن مجوزه احاطه محیط درآمده بود و ربع رابع راهی صراط سان در غایت تنگی و تاریکی داشت که پیاده را باسانی عبور از آن مقدور نبود بکارکشائی کلید تائید کشایش پذیر گردید - و صد سوار و هزار پیاده بسرداری جگتو زمیندار لکهن پور بنگاهبانی باز داشته خود همت کار فرما را بر استخلاص سایر آن ولایت گشته راهی پیش شد - و جلد و چسپان شتافته تا کنار آب گنگ را بر سبیل تاراج و تاخت پی سپر عساکر سیلاب اثر ساخت - و اکثر آن سرزمینها بقبضه تصرف درآورده قریب موضع بردوار از آب مذکور عبور نمود - درین حال خبر رسید که آن مقهور بفکر دور افتاده درینولا حشری از اهل شور و شر نزدیک سی چهل هزار پیاده فراهم آورده در صدد انسداد دهنه دره کتل تلاو که راه درآمد ملک منحصر دران است شده - و آن تنگنائیست واقع در کهسار این سرزمین که زیاده از بیست گز عرض ندارد و در وقتی که مفتوح باشد به نصب صد منصوبه و حیل از آنجا نمیتوان گذشت چه جای آن حال که آنرا بسدی استوار از کچ و سنگ مسدود نموده و گروهی از تفنگچیان قدرانداز بحفظ آن باز داشته باشند درین حال جاده قیاس اشکال آن کشاده است - بجملاً سردار جلادت شعار بمجرد استماع این خبر بنای چاره گری آن کار دشوارکشا بر اساس

اظهار تجلّه نهاده گوجر گوالیاری و اودی سنگه راتهوور را به نگهبانی بنگاه
 در اردو نگهباشت - و خود با بهادران کارطلب طلبگار پیش برد مقصد گشته
 رو بسوی سد مذکور نهاد - و پس از استعمال انواع لطایف حیل جریده
 بسرحد کتل رسیده اراده پیش رفتن بخاطر راه داد - درین حالت گروهی از
 ایشان باهنگ بمناعت سر راه گرفته ابواب جنگ به تیر و تفنگ مفتوح
 داشتند - و مجاهدان میدان دین به پناه حمایت ایزدی درآمده عون و
 صون آنحضرت را سپر حفظ تن و سرمایه و قایه خویشتن ساختند - و غایت
 مرتبه جلادت بکار آورده دست به تیغها بردند و کشاد کار فتح پیشهاد اندیشه
 صواب پیشه نموده بهر طریق که پیش رفت بود می رفتند - چنانچه در آخرکار
 خود را رفته رفته بدیوار بست رسانیدند و بنوک خنجر و جمدهر بل بنفاذ
 عزیمت نافذ و همت کارگر که به یک دم صد رخنه در سد سکندر میکند و هزار
 شگاف در دل کوه قاف می افکند رخنه در بناء آن دیوار سنگین اساس
 انداختند - و با شمشیرهای کشیده حمله آور گشته جمعی کثیر از مخالفان
 قضا رسیده را کشته و اسیر نموده و باقی را منہزم ساخته چندی بتعاقب آن
 بد عاقبتان پرداختند - و درسیان بهاندیو نامی از سرداران نامی آن شیطان
 ابرمن سیر بقتل آمده موجب ضعف و وهن همگنان گردید - نجات خان
 بعد از فتح غنیم و کسر سد بهزار جسر ثقیل از آن کتل عبور نموده گوجر
 و گروهی دیگر از سپاه را که به حفظ بنگاه نصب کرده بود با سایر
 احوال و ائفال طلبیده قدغن نمود که زود بدو ملحق شوند - و گوجر و
 همراهان روز دیگر خود را رسانیده باتفاق از آن مقام کوچ نموده چون
 در سی گروهی سری نگر منزل گزیدند زمیندار آنجا بسبب این معنی بی پا
 شده از جا رفت - و بنا بر هجوم جنود آسانی یعنی افواج رعب بیشمار و
 هراس بیقیاس که در لباس فتوحات پی در پی جلوه گر شده عرصه باطن آن
 تیره روز فرو گرفته بود دل باخته باضطراب سیاه و اضطرار مرغ بسمل
 بیتاب بدست و پا زدن درآمده چندی از معتمدان خود را بشفاعت و اظهار
 انقیاد و اطاعت نزد خان فرستاده التماس امان نمود - و درین مرتبه سه لک
 روپیه بر هفت لک روپیه که سابق بر سبیل پیشکش قبول نموده بود افزود
 و یک لک روپیه بنا بر رسم مهلتان بهان تقبیل نمود - مشروط بر آنکه تا هنگام

سراغجام پیشکش و ارسال سایر پذیرفته در بهان مقام درنگ نماید - و متعاقب ایشان مادھو سنگھ نام مزوری شیطان سرشت ابرمن نهاد که نزد آن سرگروه اہل ادبار اعتبار و اعتقاد تمام داشت و ہمیشہ بوکالت در دربار سپہر مدار حضرت سلیمان روزگار می بود بطریق رسالت نزد خان آمدہ دم نقد برخی سیمینہ آلات بصیغہٗ پیشکش گذرانید - و بنیاد دمدہ و افسون نمودہ آن سادہ دل سلیم الصدر را بفریب و افسانہ از راہ برد - و چون درین ضمن بر عموم حقیقت احوال خصوص کثرت سپاہ و کمی آذوقہٗ اردو کہ از دوریٗ راہ و وساطت عقبات صعب و نارسیدن رسد غلہ ناشی شدہ بود اطلاع یافت بانداز آنکہ عرصہ تنگتر و کار دشوارتر بود باز از سر نو آغاز داستان کردہ بنیاد مکر و دستان نمود - و چون دانست کہ آن سادہ باطن بحالہٗ حیلہ افتادہ صید قید تزویر شدہ بعد از چہارہ روز کہ روزگار بکف و کومک بدست آمد مقرر ساخت کہ پیشکش معہود در عرض پانزدہ روز سامان نمودہ برساند - و چون خاطر ازین ممر جمع نمود دو کس از خویشان خویش را بجای خود در اردو گذاشتہ بہ بہانہٗ تحصیل پیشکش و مہلتانہ و کوشش در تعجیل ارسال آن دستوری حاصل نمود و باین دستور خود را بدر انداختہ از آن مخمصہ نجات یافت - و چون اطلاع دقایق احوال را بدرجہٗ اعلیٰ رسانیدہ بود میدانست کہ عسکر از نہایت ضیق طریق معیشت زیادہ بر یک ماہ دیگر در تنگنای آن کوہستان درنگ نمی تواند نمود بلکہ بنا بر نزدیکئی موسم برشکال تا این مدت نیز بحال توقف محال است - لاجرم بخاطر آورد کہ چندی دیگر بفسون فسانہ طرازی و دستان داستان پردازی بامروز و فردا روز بگذارد و دیدہ و دانستہ ارسال پیشکش را تعویق اندازد کہ شاید درین میانہ بہ بہانہ سراغجام کار خود بسازد - محملاً بار دیگر خان گم کردہ کار بی آزمون را بفریب وعدہای بیگانہ از وفا تخلف آشنا دغا دادہ قریب یک و نیم ماہ دیگر در انتظار آن امید دور از کار چشم براہ نگاہ داشت - و ہمین یک لک روپیہ از ہمہ جہت در عرض این اوقات درین مدت رسانیدہ رفتہ رفتہ کار قلت غلہ و کثرت غلا بجای کشید کہ نرخ یک سیر غلہ بیک روپیہ رسید و از آن نیز جز نامی در میان باقی نی - چنانچہ از نان نشانی جز صورت آن کہ پیوستہ متصور ہمگنان بل در نظر ایشان بود در نظر نمی آمد -

چون در آن قحط عام از فرط انعدام طعام کار خواص چه جای عوام بهلاکت کشید بمشابه که مردم ناسی را جان بلب رسیده نان بلب نمی رسید و ارباب ننگ و نام از زیادتئی جوع باسم نان جان میدادند - چنانچه سرداران را از فرط بی قوتی که فرع کم قوتیست هوای پایداری از سر بدر رفته فکيف احاد سپاه که برسر تحصیل یک دانه تا پای تیغ بل سر دار می رفتند -

مثنوی

در آن محشر که گشت از قحط سرشار
همه کس همچو کرگس آدمی خوار
بیکیجو جان همی دادند و جان فی
ز نان ناسی و آنهم درمیان فی
در آن هنگام شد صد سربیک جو
هزاران خرمن جوهر بیک جو

کوتاهی سخن سرتاسر مردم برسر مشتی گندم چون خوشه جو چندین تیغ بر سر هم می کشیدند بلکه برای یکدانه که در زیر خاک پنهان بود هرگاه پی بدان می بردند هزار مرغ زیرک خود را بدام هلاک می انداختند - و درین میانه مخالفان کم فرصت نیز از جمیع اطراف بنحوی راه بر آمد و شد مترددین گرفته بودند که اگر خون گرفته از کنار اردو چه جای مقام دور دست سر بر می آورد بازو بخون او می کشودند - چنانچه ازین رو نیز راه بر همگنان بستند - و سردار ناآزمون کار خود بنا بر غایت خورد مالی و کارنایدگی از غرور فتوحات متواتر که در مبداء مهم رو نموده بود چنانچه مکرر مذکور شد آن طور هوای نخوت و پندار در سر جای داده بود که غلبه اعدا را بخاطر راه نمی داد و مطلقاً مقید عاقبت اندیشی و پیش بینی نشده فکر حال چه جای مال نمی کرد بلکه از کید غنیم و راه گیریهای ایشان نیز آگاه نبود - چون شکایت بی آذوقتی مردم از حد افراط تجاوز نموده بگوش او رسید ناچار گوجر گوالیاری را با دوستان سوار به پرگنه نگینه فرستاد که رسد غله را زود رساند - چون آن خون گرفته چند پنج شش کروه از اردو دور شدند گروهی انبوه از خیل مخالف که بکین ایشان کمر بسته

کمین کشوده بودند اطراف همگنان را مانند نگین انگشتر احاطه نموده دست بکشتن و بستن کشادند - چون گوجر راه نجات از همه سو مسدود دید و دانست که هیچ وجه جان از آن میان بیرون نمی توان برد لاجرم دلنهاد مرگ شده با پسران و همراهان و خویشان و منتسبان همگی یکجا جانفشانی نمودند - چنانچه یکتا نماند که سر بدر برده خبر بسردار رساند - و آن سردار غفلت شعار بنا بر وفور بی شعوری و کم تدبیری ازین قضیه برگز آگاهی نداشته منتظر معاودت و رسانیدن آذوقه بود - چون آن کم فرصتان ابرمن صفت طریقی راه های همه جهت مسدود نموده بنحوی اطراف و انحای اردو را از همه سو احاطه کرده بودند که جاسوسی خبر کشته شدن گوجر نتوانست فرستاد - آن وقت از گران خواب غتوت و پندار بیدار گشته از اصل کار خبردار شد - الحاصل تنگ گیرهای اعدا بمثابه ساخت کار بر اولیای دولت پایدار تنگ فضا ساخت که کسی را اندازه آن نبود که یک گز اندازه بلکه یک گز راه انداز رفتن بخارج معسکر در خاطر جای تواند داد چه جای آنکه جهت کاه و پیمه بدور دست لشکرگاه گر همه یکدست راه هموار باشد پای بیرون نهد - عاقبت که قطع نظر از ضرب المثل فی الحقیقت کار بجان و کارد باستخوان رسید - در وقتی که کار از کارگری تدبیر در گذشته بود در صدد چاره گری معامله شده ناچار علاج را منحصر در بازگشت یافت - چون کوچ کرده نزدیک سه گروه راه طی نموده ظاهر شد که همه جا راه مسدود است لاجرم همگنان بخاطر آوردند که پیاده شده بر گروهی براهی روانه شود - و همه مردم باین فکر دور از راه بیگانه از صواب عمل نمودند - و روپنچند گوالیاری چون دانست که از آنجا بیرون رفتنی نیست بنا بر آن روپنچدی از همراهان خود که ازیشان چشم یآوری و همراهی داشت کرده گفت بمقتضای منظومه : ع

یک مرده بنام به که صد مرده به تنگ

بهتر آنست که خود خودخواه خود شده خون خویش پدر نسازیم و بهیئت مجموعی برین گروه حمله آورده در عین تردد جان در بازیم - همگنان باو اتفاق نموده در مقام جنگ بعد از دار و گیر ایستادند و رزمهای دلیرانه و نبردهای رستانه نموده بعد از دار و گیر بسیار چندان ایستادگی و پایداری

بیا آوردند که همگی پانجا بمردی کشته شدند - بالجمله جماعتی آن سپاه از پیاده و سوار که در آن کوهسار پریشان و پراکنده شده بودند جابجا سر باختند - و خود خان نجابت مکان با جمعی قلیل سربازانه بمیان ایشان زده همه جا مردانه زد و خورد نموده رفته رفته جان بدر برد - و قریب ده هزار پیاده که از زمینداران دامان کوه پنجاب همراه خود برده بود خواه جمعی که قبل از معاودت او پراکنده شده بودند و خواه گروهی که همراه او انداز بازگشتن نموده هر چند بطرفی افتادند همگی ضایع شدند - چنانچه یک تن سر بیرون نبرد - اگرچه در آخر آن اندک مایه مردمی باقی مانده بودند - چنانچه در آن وقت زیاده از هزار پیاده باو نمانده بود - و از سواران نیز نصفی متفرق گشته بودند - چون این معنی بمسامع علیّه بندگان حضرت اعلیٰ رسید طبع مبارک بغایت متغیر شده آن وضع ناخردانه آن شریف النسب بی نهایت بر خاطر اقدس گرانی نمود - و باوجود این معنی چون خان نخست از تادیب ادیب روزگاہ آزار و اصرار تمام یافته بود معینا نسبت آبای او نیز منظور آمد - نظر برین دو معنی نموده از لغزش او اغماض فرمودند - و در تنبیه آن غفلت آئین همین تغیر جاگیر و خلع خلعت منصب والا اکتفا نمودند - و تقدیم خدمت فوجداری آن محال را بمیرزا خان ولد شاه نواز خان بن عبدالرحیم خانخانان مرجوع داشته جاگیر او را در وجه طلب مرزاخان مذکور تنخواه دادند -

بیست و یکم شهریور روز پنجشنبه سلخ ذی قعده جشن وزن قمری سال چهل و ششم از عمر ابد قرین نیراعظم روی زمین بآئین هر ساله تزئین و آذین پذیرفت - و جمیع مراسم معهوده این روز مسعود از موازنه آنحضرت با سایر نقود و اعطاء آن بآرباب استحقاق و باقی عطایای مقررہ از اضافه مناصب و مراتب و رواتب و غیره بظهور پیوست - درین روز فرخنده ناهره بی ایلچی نذر محمد خان والی بلخ را بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و انعام بیست هزار روپیه نقد و نه خوان مالامال از وجوه نثار طلا و نقره که تهیه آن معهوده همه ساله ازین روز برکت اندوز است نواخته رخصت معاودت دادند - و بیاقوت تحویلدار سوغات پنجهازار روپیه و خلعت و برای صالح خواجه برادر خواجه عبدالرحیم جوئیاری که یک

دست باز طویغون و تحف دیگر برسیل نیاز بدرگاه والا فرستاده بود چهار هزار روپیه مصحوب ایشان مرحمت نمودند - و بعاطفت بادشاهانه میرک حسین خوانی بجهت ایصال جواب نامه خان والا مکان نامزد ساخته در همین انجمن والا دستوری دادند - و وقت رخصت بانعام ده هزار روپیه و خلعت و اسپ نوازش فرموده یک لک و بیست هزار روپیه را جنس مشتمل بر صد و شصت قطعه یاقوت و پنجاه قطعه زمرد و یک زنجیر فیل ماده با حوضه نقره و دیگر نفایس برسم سوغات مصحوب مشارالیه ارسالداشتند - و هفت لک روپیه نقد و جنس از جمله دوازده زنجیر فیل و پنجاه اسپ کونت و بیست و پنج نفر خواجه سرا و نفایس انواع عود و دویست دست سپر و اجناس بیشمار از جنس قاش سفید و پارچه و غیره و پنج لک روپیه نقد از وجوه پیشکش زمینداران بنگاله که حسبالمقرر بصوبه داران آنجا میدهند بابت پیشکش اعظم خان صوبه دار سابق که قبل از عزل ارسالداشتند بود بنظر مبارک گذشت - دهم ذی حجه که عید سعید اضحی بوورد مسعود سعادت افزای ماه و سال شده بود موکب اقبال برگزیده حضرت ذوالجلال به آهنگ احیای مراسم شریعت غرا به عیدگاه توجه فرخنده نموده ساحت آنرا بزبور فروغ جلال جهان آرای آراستند - و بعد از فراغ نماز عید گاه بازگشت نیز راه گذار از دو سو بوجود نقود نثار زر ریز شده باین آئین شایسته بندگان حضرت همه راه از کام بخشی اصناف مردم و افراد انام کامران بوده بآهنگ ازدیاد مواد داد و دهش آهسته آهسته سمند خجسته پیکر فرخنده منظر می رانند تا بدین ستوده روش پسندیده بخت و دولت از شش جهت محیط و اقبال از پیش روان و سعادت از دنبال دوان بسمت مرکز منطقه خلافت معاودت فرمودند - درین روز سعادت افروز نا بهره بی ایلچی نذر محمد خان را بانعام مبلغ سی هزار روپیه سرافراز نموده و بیاقوت تحویلدار پنجهزار روپیه و بمراد اخته بیگی چهار هزار روپیه و به عبادالله میر شکار و نذریگ قوش بیگی چهار هزار روپیه و به داروغه شترخانه هزار و پانصد روپیه مرحمت فرمودند - و ذوالفقار خان بمنصب هزار و پانصدی و هشت صد سوار و خدمت فوجداری میان دوآب از تغیر سید لطف علی بهکری بر کام خاطر فیروزی یافت - دولت خسان که از سابق

سرخیل خدمتگاران بود و خطاب خواصخانی داشت بخصاصیت حسن ارادت پیاپی و الای امارت و درجه علیای حکومت تته از تغیر یوسف خان رسیده بعطای خلعت و اسپ مرحمت پذیر گردید - و خدمت فوجداری این روی آب اکبر آباد بخواجه آگاه تفویض یافته بخطاب خانی نیز سرافرازی پذیرفت -

روز تیر از ماه تیر که جشن عیدگلابی بود انجمن حضور پرنور بادشاهی بدستور معهود آذین پذیر شده سایر لوازم این روز برکت اندوز چهره افروز ظهور گشته از شاهزادهای والا قدر گرفته تا ارباب مناصب و اصحاب خدمات نزدیک بگذرانیدن صراحیهای مرصع و زرناب میناکار و چینی و شیشه سرشار از گلاب ادای رسم معهود هر ساله نمودند - سیف خان از اصل و اضافه بمنصب نهصد پنجهزاری ذات و سوار از آنجمله سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و صوبه داری احمد آباد از تغیر سپهدار خان و لشکر شکن نبیره خانخانان عبدالرحیم بمنصب نهصدی و پانصد سوار و خدمت فوجداری لکهنؤ سرافراز گردیدند - و اعظم خان از تغیر سیف خان صوبه دار اله آباد شده حکیم مسیح الزمان که سعادت طواف حرمین مکرمین دریافته به بصره شتافته بود و از آنجا به کشتی نشسته از بندر لاهری تته برآمده بود بشرف آستانبوس والا رسیده چهار راس اسپ عراقی اصل بر سبیل پیشکش گذرانید - از آنجمله دو اسپ که رنگ یکی بور و دیگری طرق بود پسند طبع مشکل پسند افتاد - اولین ببادشاه پسند نامور و دویمین بتهام عیار موسوم گشت - و حکیم مذکور بمنصب هزار و پانصدی هفصد سوار و انعام بیست هزار روپیہ نقد و تفویض حکومت بندر سورت از تغیر معزالملک امتیاز یافت - چون علی پاشا حاکم بصره از هواخواهان غائبانه این دولت جاودانه که پیوسته بمقام تحریک سلسله صدق نیت و خلوص طووت درآمده در پی پیدا کردن مرغوبات طبع اقدس خصوص اسپان نجدی نژاد می بود - درینولا بنابر اظهار اخلاص و ارادت پنج اسپ عربی نژاد دیو نهاد که هر یک از آن بادپایان صرصرنگ از ابر بهار برق رفتارتر بوده مانند سمند رهوار نسیم سحر خشک و تر یکسان

می پیمودند - و بی ابا و محابا نهنگ آسا بر آب و سمندر وار بر آتش می زدند بدست ملازم خود بر سیبل پیشکش ارسالداشته بود از نظر انور گذشته پسند طبع اقدس افتاد -

دوم شهریور موافق دوازدهم ربیع الاول انجمن جشن میلاد حضرت رسالت صلوٰۃ الله و سلامه علیه و علی اصحابه بطریق معهود مترتب شده مراسم مقرر هر ساله که عبارت است از گستردن سباط اطعام عام و بسط سباط انعام دوازده هزار روپیه نقد بظهور آمد - بیست و چهارم دی ماه که آنسوی آب نریده مضرب سراق اقبال شده بود انجمن جشن خجسته وزن اقدس شمس سال چهل و پنجم از عمر جاوید قرین شهنشاه عالم بزیب و زینت بادشاهانه ترتیب یافته بر آئین هر ساله آذین و تزئین پذیرفت - و سایر امور معهوده این روز برکت اندوز از وزن و نثار بر وجه احسن بظهور آمده وجوه آن باریاب استحقاق و استعداد رسید - و شاه نواز خان صفوی قوش بیگی از اصل و اضافه بمنصب چارپزاری دو هزار سوار و راو امر سنگه بمنصب سه پزاری هزار و پانصد سوار و مهیش داس راتهور بمنصب هفتصدی پانصد سوار سرافرازی یافتند - سید خانجهان سعادت ملازمت اقدس دریافته بانعام خلعت با چارقب و شمشیر و خنجر مرصع و یک لک روپیه نقد رعایت پذیر گشت -

از سواخ این احوان ارسال مکرمت خان دیوان بیوتانتست بطریق رسالت به بیجاپور و عبداللطیف دیوان تن به گلکنده - باعث واقعی این واقع آنکه چون عادلخان از کم خردی و ناعاقبت اندیشی که ناشی از خرد سالی و بی تجربگی است بقیة السیف لشکر فتنه گر نظام الملک را در ولایت خود راه و بحایت خود پناه داده معمهذا در ارسال وجوه پیشکش که سابق تقبیل نموده بود تهاون و تکامل می ورزید - همچنین قطب الملک که بسبب این دو علت که عبارت است از صغر سن و عظم غفلت در باب تعویق ارسال پیشکش پیروی طریقه نکوپیده شنیعه و ارتکاب شیوه ناستوده او نموده و از همه شنیع ترستن اوست بسبب نکوپیده طایفه شیعه که مستلزم افتتاح ابواب شنیع و فضایح است - معمهذا باوجود وقوع در سایه حمایت ظل الله بر منابر آنولایت بنام والی ایران خطبه

میخواندند - بنابر این معنی حضرت ظل سبحانی از روی عنایت و مهربانی نخست بدان دو معامله نافهم ابواب نصایح حکیمانہ مفتوح داشته آنگاه که از اتمام حجت حق مقام بجا آمده مرتبه اعذار بمنصب ظهور و وضوح رسیده باشد هر آنچه در باب تنبیه و تادیب ایشان سمت وقوع یابد بموقع خود بوده باشد - لاجرم فرمان عالیشان بنام عادلخان و قطب الملک مصحوب دو نام بردها که خلاصهٔ مضمون فرمان عادلخان اینست که اگر حفظ سلسلهٔ دولت و ملک خود را در نظر دارد باید که تعجیل در ارسال پیشکش نموده دست از بعضی محال نظام الملک که به تغلب بتصرف خود درآورده باز دارد و ماسو را از ملک خود اخراج نماید عزّ صدور یافت - و نقل فرمان قطب الملک اینست -

سواد فرمان که بنام قطب الملک صادر شد

ایالت و امارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمدهٔ امجد اکرام سلالهٔ اکرام عظام نقاوه خاندان عز و علا عضادهٔ دودمان مجد و اعتلا زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش خلاصهٔ متخصّصان سعادت کیش مورد الطاف ظل الهی مصدر آداب خیر خواهی سزاوار عاطفت بیکران المخصوص بعنایت الملک العنان قطب الملک بشمول عنایات بادشاهانه مستظهر بوده بداند که چون ما بدولت و اقبال بادشاه اسلام و مروج دین متین حضرت سید انام علیه و علی آله و اصحابه صلوات الله الملک العلام و مؤید و مروج مذهب اهل سنت و جماعتیم بر ما واجب است که در هر جا حکم اشرف اقدس ما جاری باشد احکام شریعت غرّا و ضوابط ملت بیضا را جاری سازیم - و آثار بدعت و ضلالت را محو فرمائیم - بمسامع جاه و جلال رسیده که در ملک آن فلک شوکت علی روس الاشهاد سبّ اصحاب کبار که اخبار و آثار صحاح سته و کتب متداوله شهادت می دهند بر علو درجه و سمو مرتبه آن بزرگان رضی الله تعالی عنهم و قرابت قریبهٔ حضرت رسالت پناه در باب آن طایفه علیه با فضایل صوری و معنوی جمع گشته می نمایند - و آن ایالت و شوکت پناه آنها را منع نمی کند و بسزای افعال نمی رساند - بنابرین

از روی ارشاد حکم می فرمائیم که نوعی نماید که در آن ملک این امر قبیح و فعل شنیع بالکل برطرف گردد - و اگر بدبختی از بی سعادت مرتکب این امر قبیح شود در حال او را سیاست نماید - و اگر اینچنین نمی کند معلوم میشود که آن امارت پناه باین راضی است - درینصورت بر ما فرض میشود که در مقام گرفتن آن ملک شده مال اهل آن ولایت را بر خود حلال دائم و خون آنها را پدر شناسیم - دیگر بعرض رسید که خطبه در آن ملک بنام والئی ایران میخوانند - پرگاه آن ایالت دستگاه دعوی مریدی' ما می نموده باشد با والی ایران چرا رجوع دارد - می باید که بعد ازین نام والی ایران در خطبه نخوانند و در آن ملک خطبه بنام نامی و القاب سامی' ما مزین باشد - دیگر چون مبلغ کلی از بابت پیشکش و غیره آن امارت پناه را باید داد ضرور بود که بنده فهمیده معتمدی را بانصوب بفرسیم و ارشادی که آن ریاست دستگاه را باید نمود بزبانی او حواله نمائیم تا مقدمات مسطور صدر را خاطر نشان او نماید که ما بدولت و اقبال نظر بر وفور اخلاص و اعتقادی که پدر آن ایالت پناه سلطان قطب الملک مرحوم بخدمت ما داشته و خدمتی که از آن مرحوم بوقوع آمده این همه عنایات بادشاهانه نسبت بآن قطب فلک عظمت می فرمائیم و آن ملک را باو مرحمت می نمائیم - و مقرر میکنیم که بشرط استقامت بر جاده دولتخواهی و اطاعت و انقیاد حکم جهان مطاع عالم مطیع و ادای مطالبات خاصه شریفه بعد ازین ضروری از اولیای دولت قاهره بآن ملک نرسد - و موازی مبلغ مذکور از جواهر نفیسه و مرصع آلات ثمینه و فیلان بی عیب کلان نامی روانه' درگاه والا گرداند - و الا یقین داند که اگر توفیق این احکام نیافت و باین ارشاد مسترشد نگشت و بروشی که حکم جهان مطاع شرف صدور یافته پیشکش مذکور روانه' درگاه عالم پناه نگردانید افواج قاهره و عساکر منصور بادشاهی بدان ملک در خواهند آمد - آنوقت آنچه بآن ملک و اهل آن ملک برسد از نتایج اعمال خود خواهد دانست -

از سواخ این ایام پنجم ماه خان دوران که پس از قتل آن دو بد اصل بد گوهر و استیصال مخاذیل قبیله' بندیل و تحصیل پیشکش از زمینداران چانده و غیره چنانچه سمت نگارش پذیرفت با خان فیروز جنگ و سایر

بندهای درگاه والا متوجه دربار سپهر مدار شده بود پیشتر از خان مشارالیه خود را بفوز سعادت ملازمت رسانیده و هزار روپیه بطریق نظر گذرانید - و فیل روپ سنگار از جمله پیشکش زمیندار چانده مزین به یراق زرین که از جانب خود بر سبیل پیشکش مرتب ساخته بود در همین روز از نظر انور گذرانید و منظور و مقبول افتاده بمهاسنذر نامی گشت - و قیمت آن بنا بر تقدیم ارباب این فن به پنجاه هزار روپیه رسید - و سایر اموال جبهار و بکرماجیت از اشرفی و جواهر و زیورات مرصع و طلائی ساده که بحیطه ضبط در آمده بود بموقع عرض رسید - و درجن سال پسر صاحب تیکه بکرماجیت و برادر خورد خودش در گبهان از نظر اقدس گذشته نخستین بعلی قلی موسوم گردیده در زمره غلامان خاصه حواله فیروز خان گشت - و آن دیگر اسلام قلی نام یافته به معتمد خان سپرده شد - و رانی پاربتی چون زخم کاری داشت در گذشته باقی زنان و دختران بندیده بخدمت پرستاران محل والا نامزد شدند - و خان مشارالیه منظور نظر عنایت و مشمول نهایت رعایت آمده بمرحمت خلعت خاصه با چارقب زردوزی و شمشیر و خنجر مرصع و عطای صد راس اسپ و اضافه دو هزار سوار دو اسپ سه اسپه که مجموع منصبش باصل و اضافه پنجهازاری ذات و سوار باشد و خطاب کامل نصاب نصرت جنگ نامور گردید - آنگاه امرای عظام مثل مادهو سنگه و نظر بهادر خویشگی و میر فضل الله و غیره که در فوج آن خان شجاعت نشان بسعادت تعیین فایز شده بودند سعادت ملازمت حاصل نموده درخور مساعی جمیله خود بعنایت جلیله پذیرای رعایت شدند -

ششم ماه مذکور عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بفوز شرف بساط یوس انجمن حضور سعادت اندوز گشته هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و بانواع عنایت شاهنشاهی که از آنجمله مرحمت خلعت با چارقب زردوزی و شمشیر مرصع و دو راس اسپ و اضافه هزار سوار بمنصب سابق که شش هزاری ذات و پنج هزار سوار بود مفتخر و مهابی گردید - و فیل بهوجراج نام بابت پیشکش زمیندار چانده گذرانید - بعد آن بهادرخان ادراک سعادت ملازمت نموده بعنایت خلعت و جمدهر و اسپ سرافرازی یافت -

نهم ماه نزهت کده کرآوره که سابقا نگارش حق توصیف آن مقام از کوتاه دستی بنان و مستی بیان نیمکاره مانده بود و اکنون نیز بعثت قلت سخنوری در پهن پایه ماند از فوز فیض ورود مسعود منبع افاضه و استفاضه عمر دوباره شد - و سه روز در آن دلکشا منزل فیض محفل اقامت موکب مسعود بوده روزگار فرخنده آثار در ضمن سیر و صید نشاط و انبساط گذشت - و چهارم روز از آن طرب آموز مقام اتفاق کوچ افتاده خطه برهانپور بنا بر آنکه قضیه ناگزیر نواب مهد علیا در آنجا وقوع پذیر گشته سوای آن نیز مرضی حضرت نبود بجانب دست راست گذشته و از آنجا در گذشته توجه اقدس ببالا گهات روی نمود - و چون نواحی دولت آباد مهبط اشعه ماهچه لوی والا شد خان زمان صوبه دار بالا گهات بعزم استقبال از دولت آباد روانه گشته باستسعاد شرف آستان بوس درگاه والا مفتخر و مباهی گردید - و هزار مهر و هزار رویه بطریق نذر و یک زنجیر فیل بر مبیل پیشکش گذرانید - آنگاه مبارز خان و ستر سال و غیره امرای تعینات آنجا عتبه بوسی درگاه والا را سرمایه اکتساب مفاخر و مباهی ساختند - و چون سرزمین دولت آباد از ورود موکب والای حضرت صاحبقران سعادت قرین روکش سپهر برین شد بعرض مقدس رسید که سابهوی مخدول کودکی را از منتسبان سلسله نظام الملک بدست آورده باوجود حبس او در قلعه گوالیار این نام برو داشته و باین دست آویز از حصون حصینه آن ملک را بقبض تصرف درآورده در مقام ترک اطاعت و انقیاد پای بغی و عناد افشوده - باوجود آنکه در جنب سپاه ستاره شمار حضرت ملیان آستان که بحسب کثرت و وفور با خیل مار و مور هم عدد و باعتبار زور نیروی بازو با شیر و فیل هم قدرت اند وجود پشه ندارد از خیره چشمی و خودسری که آن کوتاه نظر آشفته دماغ را بچشمک زنی شور بختی و بد اختری روی داده هنوز هم ترک فساد ننموده در زیاده سرها پای کم نمی آرد - بنا برین بجهت استیصال آن سیاه رو سه خلیج زخار موج را از دریای لشکر قلزم تلاطم منشعب ساختند و همگی را سرداری سه مردار جلادت آثار خاندوران بهادر و خان زمان و شایسته خان نامزد استخلاص باقی قلاع و بقیه محال متعلقه بی نظام و استیصال بنیان

بغی و ضلال آن گمراه و سایر بیراهه روان نموده روانه فرمودند - و نخست
 خان دوران بتوجه سمت قندهار و ناندیر که سرحد گلکنده و بیجاپور است
 مقرر گشت که آن دهنه را بضرب تیز زبانی تیغ دو دم و زور سر پنجه
 گلوگیر دلیری نگاهداشته نگذارد که زیاده سران آن حدود نفس کشیده دم
 برآرند چه جای آنکه از جای خود حرکت نموده قدم پیش گذارند - و اگر
 عادلخان بفرض محال حمایت ساهو و سایر متمردان در خاطر بگذراند
 نخست بمقام تنبیه و تادیب او درآمده حسب المقدور درباره تخریب آن
 بلاد و تسخیر حصون ملک او کوشش مبذول دارد - و نیز تفویض خدمت
 تسخیر اوسه و اودگیر که در حصانت نظیر ندارد فرمان پذیر گردید -
 درین فوج امرای عظام و ارباب مناصب والا و بهادران نامور و غیر
 ایشان بدین دستور سعادت تعیین یافتند - راجه جی سنگه و مبارز خان و راجه
 بیتهلداس و مادپو سنگه والد راؤ رتن و راؤ امر سنگه ولد راجه گج سنگه
 و سردار خان و لشکر خان ولد مبارک خان نیازی و قزلباش خان افشار
 و نظر بهادر خویشگی و ایتام خان و راجه رام داس و مغل خان ولد
 زین خان کوکه و عزت خان و قزاق خان و جانسپار خان و لطف الله ولد
 لشکر خان و سید عالم بارهه و کرم الله ولد علی مراد خان بهادر و گوکلداس
 سیسودی و همیشه داس راتهور و هادی داد انصاری و خواجه عنایت الله
 و چندی دیگر از ارباب مناصب - و از امرای دکنی جواهر خان حبشی
 و سرفراز خان وانی راؤ دهویه و تولاجی کوکنی و سادات خان و جمعی
 دیگر با هزار موار احدی ترکش بند و بندوچی و بدستور سابق بخشی گری
 این فوج که عدد ایشان به دوازده هزار می کشید به اسحاق بیگ اختصاص
 یافته پراولی بعهد راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و سایر راجپوتان
 مقرر شد - و چون حیل و ران دکن از عهده فوج پراول که عهده فوج
 سپاه است بر نمی آیند و ازین رو پیوسته بر آن سر اند که با قوشون فوج
 چنداول که در عقب همه از یکسو بحفظ اردو از دیگر سو به نگهبانی خود
 مشغول است در آویزند - بنا بر آن در یساق این زیاده سران چنداولی پای
 کمی از پراولی ندارد - لاجرم قرارداد خاطر اقدس آن شد که مبارز خان
 افغان را که از سپاهیان قرارداد روزگار دیده و دلاوران کارآزموده پیکار

فرسوده است بمراسم فوج مذکور متعین سازند - بحکم آن اندیشه صائب خان مشارالیه ادراک سعادت نموده - سردار دوم خان زمان حسب الامر خدیو روی زمین مامور شد که با سایر عساکر ظفر اثر متوجه سمت احمد نگر گشته سرزمین چار کونده و موضع اشنی را که وطن گاه ساهوی پرخاش جو در آن موضع واقع است در آنجا چندی از مردان جنگ را نگهبداشته و تپانه نشاندن هیچ جای اشنی را بهیچ وجه خالی نگذارد - و ولایت کوکن که همه جا بر ساحل دریای شور واقع است از چنگ آن شوریده مغز شوریده بخت که بتغلب بر آن استیلا یافته برآرد - و چون آن دو فرموده پهایون را بنفاد مقرون نموده از پرداخت آنها کاینبغی باز پردازد درباره تاخت ولایت عادلخان منتظر اشاره باشد - و درین فوج علان موج نیز امرای عظام و اصحاب مناصب عظیمه برین موجب بطریق کومکی معین شدند - بهادر خان روپیله مید شجاعت خان شاه بیگ خان راؤ ستر سال راجه بهار سنگه بندیلہ دلیر همت میرزا مغول ولد شاهرخ میرزا پرتھی راتهور بهم راتهور خواجه برخوردار حکیم خوشحال اوزبک خان بهگوانداس بندیلہ کشن سنگه بهدوریہ قطب خان غزی راؤ تلوک چند حبیب خان کرانی جگناتھ راتهور سید مرزای سبزواری سعید شیرازی شیم سنگه راتهور راجه اودی بهان حسن قلی خاچ عجب سنگه دیاللداس جهاله و چندی دیگر از بندهای روشناس - و از دکنیان مالوجی آتشخان حبشی کار طلب خان بتهوجی پتنگ راؤ و دتاجی و رستم راؤ و باباجی ترمل راؤ و سیدی یوسف و اعتبار راؤ و یاقوت و جمال خان و هزار سوار راجپوتان رانا جگت سنگه و هزار سوار دیگر از احدیان تیرانداز و تفنگچی سمت تعین یافتند - و پراولئی آن فوج که عدد آن نیز بدوازده هزار سوار جرار رسیده بعهده تکفل راو ستر سال و سایر راجپوتان رزمجوی آرم خوی شده - حمایت قوشون چنداول به بهادرخان و دیگر افغانان حمیت شمار تهور آثار مقرر گشت - سالار فوج سوم شایسته خان خلف سپه سالار آصف خان بهمراهی الہ وردی خان و شیخ فرید و یکہ تراز خان و راجه سنگرام و سید ابوالفتح و سید عبدالوہاب و میر جعفر و برخی دیگر از دکنیان راوت راو و سعادت خان بیجاپوری و سرور خان و فرحان خان و میدنی راو و هزار سوار تابینان آصف خان که جمعیت جمع به شش هزار

سوار رسید و آن سردار بتقدیم خدمت استخلاص قلعه جنیر و سنگمنیر و ولایت ناسک و ترنبک و دیگر محال اختصاص یافت -

بیست و ششم ماه بهمن بساعت مختار نخست خان دوران بهادر بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسپ و فیل راسالبال تعظیم و تبجیل اندوخته مرخص شد - آنگاه خان زمان بعاطفت خلعت و جمدهر خاصه و اسپ و فیل و شایسته خان بمرحمت خلعت و جمدهر و اسپ لوازش پذیر گشته رخصت توجه بمقاصد خود یافتند - و سایر امرای عظام که بهمراهی آن سه سردار شهادت آثار در افواج ثلثه معین شده بودند تفاوت مراتب و مناصب و مقدار اقدار بعنایت خلعت و جمدهر و اسپ رعایت پذیر گشتند -

سواخ اسفندار بنابر آنکه تا غایت نشیمنهای درون حصار مهاکوت سمت اتمام نه پذیرفته بود کنار حوض قتلوک که در دوکروبی دولت آباد واقع است و باعتبار نزبت و صفا و خوشی و دلکشی آب و هوا از سایر محال آن سر زمین امتیاز دارد مرکز ریای ظفر آیات و مهبط انوار ماهیچہ آفتاب فروغ و اعلام نصرت علامت گشت - و چون آن سر زمین دلنشین که باین اعتبار آسمان نشان نیز گردید لیاقت آن داشت که محل آذین و تزئین جشن فرخنده نوروزی گردد حسب الحکم اشرف پیرایه بندان آرایش محافل سور و سرور و بزم آرایان احیان عیش و عشرت باتفاق سامان طرازان کارخانجات خلافت بهانجا تختگاهی رفعت پناه باراستگی خاطر خواه ترتیب داده بر فراز آن بارگاه عظمت طراز برپا نموده بزینت و زیب خاطر پسند دلفریب آرایش پذیر ساختند -

چهاردهم ماه خدیو روی زمین یعنی سلیمان زمان و ثانی صاحبقران سعادت قرین بتفرج قلعه دیوبند و حصار طلسم پیوند دولت آباد شتافت باعتماد مقدم معظم آن حصار رفعت آثار را که بحساب مقدار از جمیع حصارهای روی زمین بیش بود بحسب قدر نیز از آسمان گذرانیده سمت بیشی بخشیدند - چون عموم بدایع صنایع آن موقع عجایب آثار و غرابت اعمال بنظر حقیقت نگر درآمده خصوص آن گونه خندقی عمیق در دل سنگ خاراکه از نفوذ اندیشه مرد خرد پیشه در مطالب مشکله یاد میدهد و همچنین راه گذاری

که از دامان کوپسار سر کرده و همه جا در جیوف کوه بریده اند چندانکه رفته رفته سر از گریبان آن برآورده چنانچه از مشاهده این تاثیر آه سوختگان دل سنگدلان از یاد می رود - بالجمله خصوصیات غریبه آن حصار بدیع آثار در نظر مبارک بغایت عجیب و غریب نموده موقع استغراب و استعجاب و باعث اطراب و اعجاب آنحضرت شد - چنانچه بر زبان مبارک آوردند که درین مدت متادی اغراقاتی که در وادی توصیف این قلعه بمسامع والا میرسید محمول بر مبالغات شاعرانه می شد ، الحال که حقیقت آن از قرار واقع بظهور پیوست و بطریق عین الیقین وضوح یافت ظاهر شد که هزار یک حق مقام بجا نیاورده اند بلکه در بیان دقیق حقایق آن دانایان صرفه نگذاشته و کوتاه نظران بکنه دریافت خصوصیات آن نرسیده اند - و این معنی که بر زبانهاست که آن قلعه کار دیوانست و بر خرافات عوام حمل میرفت و اکنون مشاهده آن بر این معنی شهادت می دهد که بهانا کار بشر نباشد خصوص با عمر طبعی مردم این روزگار -

چون بعرض معلی رسید که ساهوی مقهور بطریق تغلب بر شش قلعه نظام الملک که در ضلع چاندورست استیلا یافته و دو قلعه بدست بهوج مل نام مفسدی افتاده و شش باره دیگر بتصرف متمردان آن حدود در آمده و همگنان باستظهار آن پشت گرم گشته سر بشورش برداشته اند - و سر پنجه تعدی باسباب و اموال و انعام و مواشی اهل آن حوالی دراز کرده به سایر رعایا و مکنه آنحدود آزار و اضرار می رسانند - بنابر آن فرمان جهان مطاع نامزد الله ویردی خان شد که از فوج شایسته خان جدا شود و با خود دو هزار سوار یک تاز همراه گرفته بانداز تسخیر حصون مزبوره بدان جهت ترکتاز آرد -

ششم ماه چون اودی بهان پسر ججهار نابکار که سن هژده سالگی با برادر خورد سال خود و سیام داد از معرکه کارزار چنانچه مذکور شد فرار اختیار نموده بودند قضا را مردم قطب الملک دستگیر نموده نزد او بردند - و آن عقیدت آئین از روی ارادت کامل و اخلاص صافی ایشانرا باکمال نامی از معتمدان خود روانه درگاه والا نموده بود درین روز از نظر اشرف گذشتند - حضرت بادشاه دیندار پسر کودک آن مخذول را به فیروز خان

ناظر محل سپردند که بعد از تلقین کلمه طیبه و ادای سنت ختان من و فرائض دین مبین بدو تعلیم نموده با پسر بکرماجیت که سابقاً حواله او شده یکجا نگهدارد - و درباره اودی بهان و سیام داد مقرر فرمودند که از عرض شهادتین اگر ابا کنند هر دو را بقتل رسانند - چون سرشت زشت آن بدطینتان از آب و گل شرکت و کفر سرشته بود جهالت از دست نگذاشته سر بدین درنیاورده تن بقبول این سعادت در ندادند چندانکه جان بر سر کیش باطل خود گذاشتند -

از وقایع این تاریخ تعین افواج عان امواج است بآهنگ تنبیه عادلخان و سبب صوری این معنی آنکه چون آن غنوده خرد از خوردسالی و عدم بلوغ بپایه عقل و تمیز و وصول بسرحد کمال هنوز آن مقدار قدرت نداشت که بر مردم خانه خود غلبه تواند آورد و آن خودرایان ناعاقبت اندیش آنچه بالفعل مصلحت خود می دانستند از قوه بپایه فعل میسرانیدند بنابر آن در مقام اعانت و امداد و صدد مدد قلعه دار اودگیر و اوسه شده آذوقه و خرچی حشم و سایر سامان قلعه داری ایشان سر - راه نمودند و خیریت خان را با جمعی بنگهبانئی اطراف و نواحئی آن دو حصار فرستادند - و ساهوی مقهور را نیز بنوشتجات مستظهر و مستهل و رندوله را با سپاه بسیار بکومک او نامزد نمودند - لاجرم بندگان اعلیٰ حضرت بمجرد اطلاع بر حقیقت این معنی تنبیه آن غنوده خردان را موافق صوابدید رای جهان آرای دانسته گوشال دادن آن سرتابان خودرای را از چندین روی واجب و لازم دیدند و ازین جهت چندی از سرداران امرا و منصبداران مغول و سادات و افغان و راجپوت و امثال ایشان را بسر کردن مهم نامزد ساختند - مثل سید خسانجهان و سپه دارخان و رستم خان دکنی و شاهنواز خان و صف شکن خان رضوی و مرتضیٰ خان و راو کرن و شیرخان ترین و خلیل الله خان میرآتش با پانصد برقنداز و احداد خان مهمند و مراد کام و میرزا نوذر و پریسنگه راتهور و قلعه دار خان و راجه بهروز و سید لطف علی و جی رام و خواجه ابوالبقا و یعقوب بیگ و اندر سال و عبدالمهادی و از دکنیان منکو جی و شرزه راو و حسن خان ولد فخرالملک و محمداار خان و کرشنا جی و بسونت راو و حمید خان و جمعی دیگر را

همراه دادند - و همگنان را که مجموع جمعیت شان به ده هزار سوار می رسید بتخریب بلاد عادلخان مامور فرموده وقت رخصت سید خالجهان را به مرحمت خلعت و شمشیر و اسب و فیل و ازین دست سایر همپایان او را به عنایت سروپا و اسب بقدر مرتبه برنواختند - و باین دستور دستوری دادند که باتفاق خان دوران و خان زمان نخست زندوله را که بمدد ماهوی مقهور معین شده گوشال بلیغ دهند و نگذارند که آن دو نفاق پیشه بنابر علت خبث باهم ضم گشته باتفاق فتنه زای گردند - و از دست مجاورت منگ و آهن دو قسی القاب بهم دیگر آمیزند و شراره شرارت برانگیخته بیکدم آتش فتنه برافروزند - چون آن غنوده خردان را بزهر آب تیغ بیدریغ از نوش خواب غفلت بیدار ساخت باشند آنگاه از سه طرف بولایت عادلخان درآمده نشانی از آبادانی در سر تا سر آن سرزمین نه گذارند - درین وقت از عرضداشت شایسته خان بموقف عرض اعلی رسید که صالح بیگ نظام الملکی قلعه کهن درک^۱ با جمیع اسباب قلعه داری تسلیم اولیای دولت نموده گاشتهای ماهو را که در بست و کشاد ابواب ضبط و مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند بدست آورده محبوس ساخت -

نوروز سال نهم جلوس مبارک و تعیین افواج

منصور بجهت تاخت و باخت

ملک بیجا پور

درین هنگام سعادت فرجام که مهر انور از حوت بائین هر ساله در محل دلکشی حاصل انتقال نموده هنگامه^۲ آذین جشن بهشت آئین نوروزی را گرمی بخشید - و کهسار و دشت را از رایحه^۳ گوناگون انوار و ازهار طیب آمود و مشک آگین و عطرا ندود ساخت - چون بهمین دقیقه مبدای نهمین سال از جلوس برکت توانان خدیو زمین و زمان درآمده هنگامه^۴ آذین جشن بهشت آئین نوروزی گرمی گرفت - عطار بهار برای ترتیب مصالح

۱- کهن درک ، قلمی (و - ق) -

طیب آن بزم خاطر فریب از فرط لخلخه سائی و ارکجه سازی هاون لعل
لاله نعان را مشک فرسود و طبق یاقوت گل سوری را عنبر سود ساخت -
چندالکه شمع شبانه روح افزا جوف زمین و آسمان را فرو گرفته جوهر هوا را
نفعه پذیر گردانید - در ساعت سوم از روز پنجشنبه دوازدهم شوال سنه هزار
و چهل و پنج هجری که این انتقال خجسته در آنوقت بعرصه وقوع جلوه
گری نموده از خاصیت خاص آن آسمان بروج پروری و زمین بروج بخشی
و راحت گستری در آمد - نیراعظم این عالم و نور جهان افروز دودمان
صاحبقران معظم مانند نگین عظمت آئین خاتم سلیمانی در نگین خانه تخت
زر با بخت نور و طالع سعد اکبر مربع نشسته سر تا سر روی زمین را
از نور فروغ خورمی و شاد کامی آذین بست و با اشاره گوشه ابروی عطا
که در حقیقت گره کشائی عقده کار فرو بسته بی روزگارانت ابواب فراغ
عیشی و کامرانی بر روی تنگدستان و ناکامان کشاده همگی بندها را باضافه
مناصب و اضعاف درجات مراتب کامروا ساختند - نخست پایه بادشاهزاده
والا قدر دارا شکوه بافزایش دو هزار سوار از اصل و اضافه بمنصب
دوازده هزاری ذات پشت هزار سوار عالی مرتبه گردید - آنگاه پله منصب
بر یک از دو قرة العین اعیان سلطنت کبری و قوت ظهر خلافت و اعتضاد
بازوی دولت غرا شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب بهادر از اضافه هزار سوار
به ده هزاری ذات و شش هزار سوار بوالائی گرائید - ملا تقیائی شیرازی
فرستاده قطب الملک پس از دریافت سعادت زمین بوس و ادای تهنیت قدوم
میمنت لزوم به دولت آباد پیشکش قطب الملک که یک لک و بیست
هزار روپیه قیمت داشت مشتمل بر صندوقچه بلور مالامال از جواهر و دو
فیل و سه ماده فیل دیگر گذرانیده مشمول مراسم بیکران شد - ثنائی
که قلاید قصاید غرا و مرسلات رسایل در ثنائی آنحضرت و توصیف بزم
نوروزی و تهنیت این روز بهروزی ساخته و پرداخته زینت آویزه گوش و گردن
اینای روزگار نموده بودند بر طبق معهوده به صلوات شایان و نمایان کامیاب
گشتند - و ازین دست ارباب ساز و نشاط و طرب بنا بر نواختن ترانه رود
و سرود چنانچه حق مقام بود نوازش یافتند - از آن جمله عنایت بادشاه
سخن پرور شامل رعایت احوال همدم بال افشانان فضای عرش و کرسی

حاجی محمد جان قدسی آمده از روی قدردانی ترازوی زر سنگ را در وزن آن سرآمد ثنائینجان گهر سنج فرمودند و حق صلّه گوهرین قصیده که درین ایام مشتمل بر مدح آنحضرت به سلک نظم انتظام داده بود درین صورت ادا نموده مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که بهم وزن سبک روحی آن یگانه زمانه گشته بود مرحمت نمودند - و همدرین روز به برکت مناسب نسبت روحانی و تناسب نفسانی که در نفس الامر میان این دو جواهر والا یعنی سخن و نغمه واقع است مرحمت شاهانه شاهین میزان نغمه سنجی رنگ خان خواننده را با زر کشیده چهار هزار پانصد روپیه که به بهم سنگی آن سرآمد اهل راگ و رنگ آمده بود باو عطا رفت - یازدهم ماه پنج لک روپیه پیشکش یمن الدوله آصف خان مشتمل بر نوادر جواهر و انواع تحف اطراف و اکناف هفت کشور از نظر انور گذشت ، از آنجمله نادری بود بغایت کمیاب نادرالوجود مرصع بالماس گرانمایه که از خیرگی فروغ آن نظر دقیقه شناس اهل بصیرت و خبرت را در قیاس قیمت آن مقیاس درست اساس فرادست نمی آمد - بنا بر آن از روی تخمین بهای آن گوهرین لباس مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت -

نوزدهم ماه کینای زمیندار چانده که تا حال او و اسلافش طریقۀ اطاعت ملوک ماضی و سلاطین سلف این کشور چه جای برآمدن از مقام خویشتن و ملازمت نمودن به فعل نیاورده بودند بدالت بخت رابنا سعادت اندوز بملازمت اسعد آمده بدریافت شرفی که هیچ یک از سلف او در نیافته بود فیروز گشت - و از عنایات نمایان که درین احیان علی العموم خصوص به نسبت امرای عظام و سرداران سمت ظهور یافت معاف داشتن همگنان است از کشیدن پیشکش مقرر نوروزی نظر بر وجوب رعایت و لزوم امداد و معاونت ایشان در عین یساق که باعث وفور مصارف و مؤنت آن عقیدت کیشان شده بود - باوجود اینمغنی هر روزه پیشکش شاهزادهای کامگار و امرای عالی مقدار که در حضور پرنور بودند میگذاشت -

یست و دوم ماه میر ابوالحسن خویش و همه کاره مصطفی خان با قاضی ابو سعید از جانب بیجاپور رسیده پیشکش لایق مشتمل بر جواهر و

مرصع آلات بمعرض اعلیٰ رسانید - و عرضداشت عادلخان که از روی عجز و نیاز مطالب خود را در ضمن اظهار نهایت اطاعت و انقیاد عرض داشته بود گذرانیده با رفیق خود بمرحمت خلعت سرفراز گشته از مرافقت بخت کارساز منت پذیر گردید - و سبب ارسال عرضداشت و پیشکش بر مبیل استعجال آن بود که چون مکرمت خان برسات بیجاپور چنانچه سبق ذکر یافت نامزد شده رابی شد بعد وصول معتمد عادلخان به چهار کروی شهر استقبال نموده فرمان قضا نشان و تبرک مبارک را افسر سر و زبور ساخته بتقدیم زمین بوس و لوازم تسلیم پرداخت - و بهان روز از روی اکرام و تکریم رسول واجب الاعظام را به شهر در آورده درباره اقامت لوازم ضیافت و ارسال نزول اقامت اقدام نمود - و پذیرفتن فرموده را بجان منت داشته اظهار کمال اطاعت و انقیاد نمود - لیکن بحکم بدآموزی ارباب دخل آن در خانه که او را بر بیراهه روی میداشتند در ارسال پیشکش بامهال و ایهال میگذرانید - چون مکرمت خان این حقیقت را در طی عرضداشت معروضداشت بنا برین افواج ثلثه بتازگی از موقف خلافت مامور شدند که بی توقف تخریب آن بلاد و نهب و اسر اسوا و انفس اهالی آن پیشنهاد ساخته درین باب چیزی باقی نه گذارند - و عادلخان بمجرد استماع فرمان جهان مطاع از جا درآمده بر سر آن آمد که گوش بحرف نادولتخواهان نکرده طریقه ناگزیر وقت و حال فراپیش گیرد - بنا برین فرستادگان را دم نقد با پیشکش فرستاده درخواست فرو گذاشت تقصیرات خود کرد - و درینولا جعفر ولد الله ویردی خان نرسنگدیو نام پسر بکرماجیت بندیل را که بهادر نام سوداگر افغان بتخیل فاسد نزد بهلول می برد با افغان مذکور گرفته مقید بدرگاه والا آورد - در حال آن دد نژاد بمعتمد خان حواله شد و آن افغان سر در سر آن سودا نهاده اموالش به جعفر رسید -

درینولا قطب الملک از راه کمال اطاعت و انقیاد درستی چند از طلا و نقره که بسکه نام پایون آنحضرت نقش آنها درست نشین شده نیروی روائی یافته بودند ارسال داشته بود فرستادها رسانیدند - و صورت اینمعنی آنکه چون امری چند مخالف طریقه انیقه اهل سنت و جماعت و صدور دیگر امور ناملایم از بابت خطبه بنام والئی ایران ازو سر می زد فرمان نزہت نشان مشتمل

بر منع ارتکاب این شیوه نکوپیده و محصلی ارسال پیشکش بر سیل جرمانه
 مصحوب ملا لطیف دیوان تن نامزد قطب‌الملک ساخته بدان ملک فرستادند
 چنانچه سابقاً سمت نگارش پذیرفته - درینولا بعد از رسیدن مومی الیه مراسم
 آداب معهوده و استقبال تا موضع مقرر و ادای رسوم قوانین دیگر مثل
 کورنش و تسلیم و زمین بوس در مقام گرفتن فرمان و تبرک بتقدیم رسانید -
 و در برداشت و بزرگداشت ارسال داشته مذکور به هیچ وجه فوق و
 فروگذاشتی ننموده او را پاندم بشهر آورد و در منزل خاطر پسند فرود
 آورده در همه باب خصوصاً ارسال ساوری و نزول گرانمند مقدم او را باکرام
 گرامی داشت - اگرچه نخست بنابر عدم قبول عمدهای آن سلسله در سایر
 امور معهوده و پذیرفتن اوامر خصوص رفض شیوه مبتدعان ناپسندیده آئین و
 تسنن بسنت سنیه سلف ماضی رضی‌الله تعالی عنه ایستادگی تمام نموده عاقبت
 چون سلامت و عافیت خود و رغبت بلاد خویش در التزام طریقه وفاق و
 ترک شقوق نفاق دیده دانست که تقید به مخالفت مطلق خداوند خلافت
 علی‌الاطلاق جز سوئی فرجام و وخامت انجام نتیجه دیگر ندارد - لاجرم
 دیده و دانسته از سر استبداد و خودرانی در گذشته سرشته اطاعت و انقیاد
 بدست آورد و سعادت که اسلاف و آباء او بدریافت آن تشریف پذیرفته بودند
 دریافت - چنانچه نخست خطبه باسامی سامی حضرت خلفای راشدین و ائمه
 دین و القاب کامله سلطان سلاطین روی زمین تزئین داد - و چندین مرتبه
 خود در آن محضر عام حاضر شده از نشستن در پای منبر سر رفعت برافراخت
 و زر بی شمار نثار ذکر نام نامی آن سرور نموده خطیب را به خلعت پای
 فاخره مخلص ساخت - آنگاه صفحه درم و دینار را بغازه رنگین یعنی پرتو حروف
 اسم مبارک روی تازه داده چندی از آن نقود ارجمند را بر سبیل نشان بدرگاه
 والا فرستاد -

بیان انواع فتوحات آسمانی از عدو بندی و قلعه کشائی که بمیدامن اقبال بی زوال قرین حال روزگار دولت جاودانی گردید

عمده ترین مصالح پیش رفت دولت که پیشکاران کارخانه مشیت در روز نخست به تنظیم آن پرداخته اند و تهیه آنرا بر سایر امور که در بایست وقت و ضرور حال امر عظیم الشان مذکور است مقدم ساخته اقبال بلند است که کشایش حال عقدۀ هر بند در بند آن عطیه ارجمند و سرشته تسیر هر شی از قلیل و کبیر و سیر و عسیر منوط بدین گره کشای سعادت پیوند است - چنانچه هیچ امری از امور ضروری عالم صوری نیست که بچندین معنی نیازمند کارگذاری آن نه باشد حتی تأیید که مدار کارگری قوای قویه و تاثیر موثرات جلیله این عالم بروست - و معطدا آنرا نیز قوت سرپنجه و نیروی بازو بدوست - چه پیداست که بمحض زور تنها بدون تقویت بخت کاری نکشاید بلکه هیچ چیز بی کارگزاری و دستیاری اختر هیچ کار نیاید - و مؤید این معنی وفا و وفای اوست بما موافقان حضرت خلافت پناهی در همه حال و شاید حال یاری و مددکاری اوست که درینولا باولیای دولت آنحضرت بظهور آورده چهره کشای فتوحات تازه و نصرت های بی اندازه آمده - خصوص نسبت به الله و یردی خان که تسخیر قلعه دهورپ و باقی قلاع نظام الملک پیشنهاد نموده بود راه همراهی سپرده درباره فتح الباب حصار بندی چند طلسم پیوند ابواب امداد کشاد که خیال استخلاص آنها فی المثل چون به شهر بند متخیله در آید بتاثر بندوبست آن شاه راه آمد و شد خیال کوچه بند گردد - و کیفیت وقوع فتوحات مذکوره اینکه چون خان مذکور از فوج شایسته خان جدا شده متوجه استخلاص قلعه دهورپ و سایر حصون آن حوالی گردید نخست پهای حصار چاندور که بر سر کوهی آسان پیوند سمت وقوع دارد رسیده مداخل و مخارج و جای ملجأ و راه یورش و امثال این امور که لوازم قلعه گیریست مشخص

نموده آنرا مرکز وار بدایره احاطه درآورد - آنگاه بسرانجام دریاست وقت پرداخته جابجا ملچارها را قرار داده - مجملا در کمتر مدتی بی مزید سعی به محض کار کشائی اقبال آسانی و تائید خدا که در همه وقت قرین روزگار حضرت صاحبقران ثانی است آن حصن حصین به کشایش گرائید و خاطر هوا خواهان ازین ممر آسایش پذیر گردید - و آن خان فیروزی روزی در بهان روز کلید قلعه را بدرگاه گیتی پناه ارسال داشته با یک جهان مقالید تائید و مفاتیح اقبال همت بر تسخیر بقیه قلاع گهاشت - چون زیاده سران حدود این گونه قلعه گیری مشاهده نموده از جا رفته بودند اکثری در مقام اقامت مراسم بندگی و لوازم فروتنی شدند - و درین باب نخست کنهر را و قلعه دار حصار انجرائی^۱ کس فرستاده درخواه اسان و التماس عهد نامه نمود - آن خان کاردان متوقعات او را مبذول داشته غالبانه بنامه نوشتن و پیغام دادن مشمول انواع استماله و دلدهی ساخت - راؤ مذکور هشتم فروردی ماه^۲ حصار را با اسباب قلعه داری تسلیم اولیای دولت نموده و حسب تجویز الله ویردیحان بمنصب دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد سرافرازی یافت - آنگاه الله ویردیحان خاطر از سرانجام دریاست و سامان قلعه داری جمع نموده آهنگ استخلاص قلعه کاجنه و سانجنه نمود - و بظاہر بر دو حصار پیوسته خصوصیات دانستنی آنجا را دانسته و دیدنی را بنظر درآورده از همه سو ملچار قرار داد - چون در ضمن اندک مدت ملچارها بحسب دلخواه پیش رفت ازان موضع بر وفق مواضع مقرر بهادران کار طلب بآهنگ یورش نای مور یعنی کرنا کشیده بیکبار سورن انداختند - و عرصه^۳ رزمگاه را صحن بزم گاه دانسته مجاهدان دین تکبیر گویان راه حصار پیش گرفتند - درین حالت درونیان دل از جان و دست از خود برداشته بازوی مدافعه و ممانعه برکشادند و دست به استعمال آلات و ادوات جنگ مثل تیر و تفنگ و بان و حقه و باروت و خرسنگهای

۱- قلمی " انجرائی " ندارد (و - ق) -

۲- در بادشاهنامه نوشته که الله ویردی خان یکه تاز خان را محاذی دروازه و غضنفر پسر خود را شالی قلعه و حسن علی پسر دیگر را جنوبی قلعه و سرور خان را عقب قلعه ملچارها مقرر کرد -

کلان کرده به پرچه دسترس بود خود را از انداختن آن معاف نداشتند - دلیران کارآزموده پیکار فرسوده که همگنان را بارها در پای این کار بر سر افتاده همه را بمحض عون و صون حضرت پروردگار گذرانیده از سر واکرده بودند این بار نیز بی ابا و محابا، وقایع حایت آنحضرت را پیش رو در آورده تا پای دیوار بست هیچ جا بند نشدند - و آنجا دست به تیراندازی و کمند افگنی و دفع مدافعان و رفع زینت پایه و نردبان و شکافتن دیوار بست و انواع چاره سازی تسخیر برکشادند - درین حال کنهر برادر خود را نزد نگهبان حصار که گاشته قلعه دار دهورپ بود فرستاده پیغام داد که اگر با قضای ربانی قدر ستن مقدور بودی و با مشیت سبحانی برابری صورت بستی هرگز قلعه محال کشای انجرائی از دست نرفتی - اکنون طریق اسلم آنست که از راه طلب امان درآمده کلید حصار تسلیم نمائید و الا بعد از متصرف شدن قلعه متنفسی از دست ایشان جان بر نخواهد برد - و چون قلعه دار مذکور حال خود و آن حصار را با احوال او و قلعه انجرائی سنجیده حقیقت معامله دریافت فی الحال امان طلبیده مستظهر و مستال بملاقات خان بلند نشان شتافت - و هر دو قلعه را خالی نموده تسلیم اولیای دولت متعال نمود - بالجمله در مدت اندک روزگاری چندین حصار حصانت آثار مثل روله و جوله و اهنوت و کسول و راج دیوهر و اچلا و دیگر حصون حصینه که هر یک از دیگر هزار باره حصین تر بلکه همگی صد مرتبه از مد روئین مکندر محکم تر بود بنابر محض کارگری اقبال و یآوری بخت به تحت تصرف اولیای دولت جاودان درآمد - سوای حصار راج دیوهر که تسخیر آن اندکی دیر کشید - و این معنی بنابر آن بود که چندی از خویش و پیوند سلسله نظام الملک آنجا در بند بودند - و درویشان در گرفتاری ایشان مضایقه داشتند - ناچار دو ماه بمضیق محاصره گذرانیده همت بر اخراج همگنان گماشتند - و در آخر کار آن قلعه نیز که بر فراز کوهساری رفعت بنیاد اساس یافته و در استحکام و مشکل کشائی با سامان و سرانجام قلعه داری نظیر حصار انجرائی بود از نیروی تائید به کشایش گرائیده آن گرفتاران خداگیر دگر باره اسیر شدند - چون خاطر الله ویردی خان از بحر حصون حصینه که بامداد ایزدی گرفته

بود جمعیت پذیر گشته از همه رهگذر فراغبال یافت آهنگ استخلاص قلعہ دہورپ کہ از سایر قلاع مذکورہ در جمیع ابواب بامتیاز خاص اختصاص دارد و از قلعہ سپہر تمکین دولت آباد در محکمہ پای کم نمی آرد پیشنہاد ساخت - و بمجرد پیوستن مقصد و نزول اولیای دولت ابد پیوند در پای آن دیوار بست بہوج مل نگاہبان حصار نظر بہ فرجام بینی و عاقبت اندیشی کردہ بوساطت پیغام درخواہ امان و اظهار چشمداشت مراحم عواطف بی پایان و اصناف مرتبہ منصب و انعام کہ بہا کنہر را و ظہور یافتہ بود نمود - چون آن خان معاملہ فہم کاردان درین ابواب بتعمق اندیشہ غور پیشہ فرو نگریستہ دید کہ کار آن حصن سپہر نظیر کہ چارہ گری سعی و تدبیر در آن کارگر نیست بزور از پیش نمی رود و دانست کہ مدتہا روزگار درین باب تلف و تاخیر میشود و محاصرہ آن بہرزہ معبرف نقد وقت و کمیاب جوہر عمر عزیز میگردد ناچار حقیقت را معروض درگاہ والا داشتہ منتظر نشست - چون از درگاہ در سایر این ابواب ماذون بسل مأمور گشت فی الحال جمیع گفتہای بہوج مل دراز امل را در ضمن عہد نامہ پذیرفتہ نزد او فرستاد - و او بعد از تسلیم قلعہ بمنصب سہ ہزاری ذات دو ہزار سوار و انعام یک لک روپیہ نوازش پذیرفتہ ہم تیر ماہ تسلیم این عنایات نمود - و اینگونہ قلعہ حصانت بنیاد کہ ثنائی قلعہ دولت آباد است و در روی زمین ثالث این اثنین یافتہ نمی شود بآن آسانی بدست اولیای دولت در آمدہ از سرنو تائید بخت و امداد اقبال خاطر نشین و دل نشین ہمگنان شد - بیان فتوحات نمایان کہ درین احیان خیر پایان فتوح وقت و روزی روزگار افواج ثلثہ از جملہ اولیای دولت جاوید فیروزی گردید - اولاً از فوج محیط موج کہ بسررداری شایستہ خان مقرر بود برین دستور سخن سر میکند - کہ چون آن خان مذکور از حضور پرنور مرخص شدہ راہی گشت اول بصرف مساعی جمیلہ جملگی محال متعلقہ سنگمیر را خلاص ساخت - بعد از آن بنواحی ناسک رسیدہ رعایای آن سرحد را کہ بنابر تظاول و دست درازی اہل فساد توطن بلاد دور دست اختیار کردہ بودند ہمگی را باحسان و تلافی بدام تقاوی و دانہ تخم فراہم آورده بزراعت و عمارت مشغول گردانید - و از آنجا بہ جنیر شتافتہ از قطع و فصل تیغ بران مغفر شکاف

معامله مصاف را فیصل داده بکمتر فرصتی جمعی کثیر را از ضرب پلارک خصم افکن بدرک اسفل سقر فرستاد - و به نیروی همراهی دولت قاهره بر اعداء غالب آمده تا ساحل بهمیره به مراسم تعاقب پرداخت - و دوسرکار کبیرالخیر سنگنیر و جنیر مشتمل بر بیست و هفت پرگنه و جمع دوکرور و شصت لک دام به تصرف درآورده حسبالحکم مراجعت بدرگاه عالم پناه نمود - اکنون ترددات خان والا مکان خان دوران بقلم می آید - چون آن سردار شہامت آثار حسب الامر اشرف آہنگ تسخیر حصار اوسه و قلعه اودگیر نموده جابجا تہانجات گذاشته و خاطر از رسیدن رسد آذوقه جمع نموده روانہ مقصد شد فرمان اشرف شرف صدور یافت کہ چون اہل بیجاپور مدار کار بر تزویر و حیلہ گذاشته در ارسال پیشکش و قبول احکام مطاعہ اہمال دارند و پیش ازین در مشرب فتوت و مروت طریقہ اغراض را کہ از سنن حسنہ برگزیدگان حضرت ذوالجلال است واجب شمرده بودیم اکنون بیش ازین اہمال را در مذہب حمیت و غیرت حرام دانستہ تنبیہ و تادیب ایشان و تاراج و تخریب ولایت آن غدر اندیشان بر ذمہ ہمت فرض ماسخیم - و از حضور سید خانجہان معین شد کہ با فوج خود از جانب شولا پور در آمدہ بدستوری کہ مامور گشتہ عمل نماید - و خان زمان مقرر گردید کہ از اطراف ایندا پور داخل آن بلاد شدہ از آبادانی در آن سر زمین نشانی نہ گذارد چنانچہ در حقیقت بادای مراسم تاراج بانئی بنای غارت گردد - بنابر آن آن فدوی اخلاص آئین نیز مامور است کہ بر طبق فرمان قہر کہ بہ پروانگئی شعلہ بادشاہی یعنی نمونہ نیران بطش شدید جناب الہی ابلاغ یافتہ و برسالت وجوب انتقام ثبوت ثبت پذیرفتہ و بمعرفت مشیر تدبیر سمیت تاکید گرفتہ بعرض مکرر نظر ثانوی رسیدہ آنگاہ بسزاوئی نفاذ حکم مؤکد و مشدد شدہ عمل نماید و بہ سمت بیدر شتافتہ در آن بوم و بر و دشت و دراز عہارت علامت و آثاری بجای نماند و بنیاد آبادانی برانداختہ عالم را بر چغد و بوم نوعی گلستان مازد کہ از کثرت ویرانی ہیچ جا از آشیانہ خویش باز نشناختہ ہمہ را خانہ خود داند - و یغائیان و الہاجیان را کہ درین کشور بہ بیدر موسوم اند دستوری دہد کہ تا نزدیک شہر بیدر رفتہ و سرتاسر آن سر زمین را روفتہ بدستوری جاروب پاکروب نہب و غارت

را کار فرماید که گرد از بنیاد کره خاک تیره برانگیزند تا آن سبکسران باد سار از گران خواب خودرانی و خودروی بیدار شده بنا بر خرابی کشور خصوص بیدر که معمورترین آن بلاد معموره است از سکر بهشیاری گیرایند و ازین بیش باده زیاده سری ننوشیده بادیه^۱ بالادوی و کجروی نپویند - بالجمله خان دوران حسب الصدور فرمان گیتی مطاع بکناره رود مانجره شتافته آنجا مقامی محروس یافت - و احوال و ائصال را بهانجا گذاشته جمعی از مردم زبون اسپه را بحراست باز داشت - و شام گاه شب نوروز سال حال را بی شده پنج گهری از روز سپری شده خود را بجوالی کلیان نام قصبه در کمال آبادانی و جمعیت که همگی بیوت و منازل آن معانیه چون قصور بفت طبقه^۲ حدقه بمردم نشینی مشهور و از متاع مالامال و معمور بود و بحسب اتفاق مکنه^۳ آن موضع که در حقیقت پرگنه بود از ورود لشکر بیگانه غافل و بی خبر بودند - درین حال همگی بهادران خصوص غارتگران و یغماگران موکب اقبال بادپایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته بشتاب صرصر بر پمکنان تاختند - و گروهی انبوه را که عدد ایشان از دو^۴ هزار متجاوز بود بقتل رسانیده جمعی کثیر را اسیر و دستگیر ساختند و سرتاسر مواشی و سایر اسباب و اموال و بنه و یرتال اهالی آنرا بیاد نهب و تاراج برده گرد از بنیاد آن دهکده برآوردند - و از آنجا بهان پا بر سرنراین پور که در یک و نیم گروهی آن قریه سمت وقوع داشت تاخت بردند - و درین موضع نیز بیش از آنچه پیش کرده بودند بعمل آوردند - و چون اکثر سپاهیان گرانبار غنائیم سرشار شده بودند ناچار سردار متانت شعار که کوه تمکین و سفینه^۵ شکوه و وقار بود آنجا لنگر انداخته منزل گزید - و بعد انقضای شش روز از آن مقام که متصل بهالکی بود و از بیدر دوازده گروه است خیل اقبال را کوچ نموده بموضع کمتهان^۶ که در دو گروهی شهر بیدر وقوع دارد و در آبادانی نظیر آن در سرحد مذکور بسیار کمیاب بود بشتاب تمام شتافت و در آن مقام نیز اقامت قتل و غارت نموده خانها را خراب و ویران ساخت و خانگی را به خراب آباد عدم روانه ساخت - و تا قرب

۱- ده هزار ، قلمی - (و - ق) -

۲- قلمی ، مکنانه - (و - ق) -

قلعهٔ بیدر رفته در هر معموره که بر سر راه بود ازین راه درآمد و همچنین اطراف و نواحی آن هر جا از آبادانی نشانی یافت چنان ویران ساخت که دیگر کسی از آن نشان نیافت - چنانچه در طی سه روز پنجاه قصبه از محال آبادان آن سرزمین بویروانی گرائیده کار بجای کشید که دیگر کسی در آن سمت از آبادانی نشان نداد - آنگاه عنان مراجعت از آنصوب برتافته پکنار آب مانجره شتافت و سپاهیانرا آرامش و ستورانرا آسایش داده از آنجا رهگرای بیجاپور گشت - و همه جا در طی راه طول و عرض جاده را پی سپر و پامال خیل تاراج نموده هرچه بدست یغمايان افتاد دست از آن بر نمی داشتند - درین اثناء غنیم تیره کلیم از دور سیاهی نموده خود را نمودار ساخته همه وقت چون گوسفند قربانی بر گرد شیران پلنگ افکن میشهٔ مصاف می گشتند و از بیم نزدیک نیامده قدم پیش نمی داشتند - تا آنکه درین اثنا آشنا و بیگانه از هر گوشه کبان طعنه زه نموده تیغ سرزنش را فسان دادند و سرداران مخالف را بیاد تیرباران ملامت گرفته همگنانرا سپرد شمشیر تعمیر ساختند - و یکه تازان پرخاش جوی تا قلب اعداء یکسر صفوف اعداء را شکافته و بازو به دار و گیر برکشاده زد و خورد پیش گرفتند تا بحدی که سرداران ناپائدار مخالف قرار از دل و دل از قرار و پا از رکاب بیرون آورده پپای بادپایان که از سر راه راست فرار شده بودند بمقر خود شتافتند - و خیل اقبال تا مقامی که از آنجا کوچ اتفاق افتاده بود دنبال ایشان را از دست نداده در طی تعاقب جمعی کثیر را پی سپر ساختند - و بدو کوچ از آنجا تا فیروزآباد که دوازده کروهی بیجاپور است رفته بانداز آسایش ستوران اقامت گزیدند - درین حال اعلام نامهٔ مکرمت خان رسید که غنیم از توجه عسکر منصور سد تالاب شاهپور را شکسته آنرا از آب و اطراف شهر را از آذوقه خالی ساخته اند و اهالی و موالی شهر را کوچانیده در بیجاپور جا داده اند - لاجرم از فقدان آب و آذوقه بدین حدود آمدن منافعی طریقهُ حزم است - بهتر آنکه سمت دیگر شتافته بکار خود اشتغال نمایند - بنا برین عنان توجه را خاندوران از آنجهت انعطاف داده راه انصراف پیش گرفت و رو باطراف دیگر آورده نخست بقصبهٔ پللی که از جمله محال جاگیر نیرۀ یاقوت حبشی در کمال آبادانی بود تاخته شب را در

نراین پور بروز درآوردند - بامدادان بموضع کملاپور که قصبه مشهور بل شهری معمور بود پیوسته پاک تاراج کردند و اسباب بیشار خصوص غله و عقاقیر و امثال آن بدست افتاده نرخ آن در لشکر بھاک برابر شد - و از آنجا بر محال جاگیر ریخان شولاپوری تاخت آورده قصبات عظیم و آبادان و قرای معموره را خراب ساخته و سوخته بسیار اموال بتصرف درآوردند - و سرتاسر این ولایت را تا سرحد قطب الملک خراب و بی آب ساخته از روی ترغیب و ترهیب در باب استعجال پیشکش مقرر بدربار مہر مدار بہ قطب الملک نوشت - مقارن این وقت فرمان ہایون بدین مضمون ہرتو ورود مسعود گسترد کہ چون عادلخان ناچار از تہ دل قبول سایر فرمودہا خصوص ارسال پیشکش نمودہ در مقام اطاعت و انقیاد است چنانچہ عرضداشت مکرمت خان متضمن این مضمون رسیدہ لاجرم عنایت بادشاہانہ رقم عفو بر جراید جرایم بی منہای او کشیدہ قہرمان قہر از سر تنبیہ و تادیب او و تخریب ملکش درگذشتہ - الحال مناسب آنست کہ آن ارادت کیش دست ازو باز دارد و از راہ وثوق تمام بعنایت الہی رو بہ تسخیر اوسہ و اودگیر آرد -

اما شرح سواخ دولت و فتوحات بی پایان اقبال کہ در ہمین ایام در فوج سید خانجہان چہرہ نما گشت علی الاجمال آنکہ چون آن خان عالی نسبت حسب الامر متعالی بتادیب بیجاپوریان و تخریب مضافات آن دیار معمور ماسور شد و ترتیب افواج منصور بر طبق ارشاد خلیفہ زین و زمان نمودہ بہ قلاوژی تائید نامتنہایی و بدرقگی عون و صون الہی سبکبار و جریدہ طومار راہ درنوردیدہ و از قطع مسافت ادیم زمین بریدہ بسر زمین غنیم پیوست نخست شاماجی و کشتاجی وغیرہ دکنیان را بہ تسخیر و تخریب سراء دہون^۱ فرستاد - و آنها پانزدہم فروردی در وقتی کہ خود را پپای قلعہ رسانیدند عنبر نام حبشی سرگروہ حشم آن حصن در باغ انہزار ظاہر حصار با جمعی بسرود اشتغال داشت و بعد از آگاہی بامید نجات گریزان گشتہ افتان و خیزان خود را بدر حصار رسانید - و چندی از ہمسران و ہمراہانرا سر پپای تیغ و گردن بطوق و پای بہ زنجیر اسر سپرد و شاماجی با ہمراہان اطراف محوطہ قلعہ را محاصرہ مردان کار ساختہ بعد از سہ روز

بر استخلاص حصار فیروز گشت - و اموال قلعه داران و اسباب قلعه داری از نقد و جنس و توپ و تفنگ و اسلحه جنگ بتصرف درآورده و دست سیدی عنبر قلعه دار بسته نزد خانجهان آورد - خان سپاهی شناس همگنانرا برای سرگرمی کار بر سر این کار دست بسته مورد استحسان و تحسین ساخته حسب التماس دکنیان او را بتصدق خاکپای مبارک آزاد ساخت - و خود آهنگ دهارا میون نموده در طی راه سه قریه را از قرای آبادان محال جاگیر ریحان پی سپر ساخت - و از اهل آن موضع دیگر همگی یکجا جمع شده بودند جمعی را بی سر و اکثر را اسیر و دستگیر گردانید - و مواشی بیشمار و آذوقه بسیار از آن محال و ابالی و حواشی آن بدست یغماگران افتاد - چون عسکر منصور از اسر و قتل آن حدود ادراک حصول مقصود نموده متوجه پیش شدند قضا را سکنه قصبه دهاراسیون که پیشتر آگاهی یافته بودند شیرازه جمعیت را از یگدگر گسسته اسباب و غلات بسیار جایجا گذاشته بودند همگی تاراجیان مباح کردند - و سیدخانجهان همگی افواج را یک بان انداز راه دورتر نگه داشته خود بانداز تحقیق و تشخیص مخارج و مداخل حصار نزدیک رفت - درین حال متحصنان بر سر جدال و قتال آمده دست بانداختن بان و تفنگ و سایر آلات جنگ برکشودند و از ایستادگی سردار دلیرتر شده رفته رفته بر گرمی هنگامه جدال و قتال افزودند - تیز جلوان موکب اقبال تاب خیره چشمی آن کوتاه نظران نیاورده روبه قلعه نهادند - نخست خلیل خان میرانش با گرمی و تندی شعله سرکش خود را بدروازه و سید منصور ولد خانجهان خویشتن را بیای حصار رسانیدند - و از طرف دیگر سپه دار خان و ازین دست رستم خان و شاه نواز خان و سایر سرداران و بهادران محوطه قلعه را چون چار دیوار درمیان گرفتند و حصاری بآن استواری بزور بازو و ضرب تیغ بر سر سواری باین مرتبه آسانی مفتوح ساختند -

بامداد روز جمعه بیست و سوم ماه که ماهچه رایت ظفر آیت موکب نصرت نصاب با آفتاب جهانتاب ارتفاع یافته سرداران بامداد آسانی رو به کورستانی نهادند - شوم اخترى چند از آن مدبران رویاه باز با نحوست ستاره دمدار و ویال ذو ذنب دنبال لشکر کواکب شاهر افتاده از دور آشکار

شدند و رفته رفته پیش آمده با فوج چنداول دستبازی آغاز نهادند - سپه‌دار خان که دربارهٔ سرداری پای کم از سام سوار نمی آورد دلیرانه بایشان به گیر و دار درآمد - و شاهنواز خان و رستم خان هر دو بر وقت به مدد رسیده از طرفین هنگامه جنگ به تیر و تفنگ و شمشیر و بان گرم بازار ساختند - با آنکه از فرط کشاکش درکشش و کوشش و پیوند علاقه جان و تن از پیکر یکدیگر می گسیختند باز آن سر رشته را از دست نداده بهمان طریقه درهم می آویختند - درینوقت سید خانبهان بنا بر تحریک عرق نسبت نسبی بمحضرت کرار از جا در آمده بهمراهی گروهی یکی تاز جرار تاخت - و بمجرد رسیدن بر سر پله از جلادت ازلی جناب اسداللهی آن جمع یگرویه یکدله را بار دیگر نیرو داده چون شیر یله بر قلب خیل روباه صفتان کم فرصت زد - و راؤ کرن با دیگر رزم جویان آزمون دوست متابعت نموده از دنبال حمله آور شد و از تهور آن سردار شجاعت شعار همگنان خصوص سپه دار خان و شاهنواز خان و خلیل خان دلی دیگر گرفته باندک زد و خورد آن زیاده سران را که درین مدت ازین دست ثبات قدمی کم بجا آورده بودند از جا برداشتند - و گروهی انبوه از اهل خلاف آنروز در عرصه مصاف چنان اقتادند که مگر غبار شانرا باد صرصر از خاک معرکه بردارد - و چندان زخمی نیم بسمل از عرصه کارزار جان بدر بردند که عدد شان را بغیر از خدا کسی نمی داند - و از موکب اقبال نیز چند نیکو فرجام بخت مند سرمایه معادت دارین یعنی شهادت اندوختند و جمعی بزخم کاری پیش روی کامکاری یافته و ازین راه تازه روی ابدی از سر گرفتند - و در آن داروگیر رندوله را که سردار لشکر و میر شمشیر خیل عادلخان است جراحتی منکر بر روی ران رسیده از زین خانه نخوست چون گرد زمین گیر گردید - و بنا بر شدت آن بنحوی از جا در آمد و نزدیک بدان شد که هم در معرکه از پا در آید - درین حال دکنیان هجوم آورده او را نیم مرده از میدان بیرون بردند - درین حال فرهاد خان پدر رندوله با جمعی از خاصه خیل عادلخان که گروهی انبوه بودند بر سپه دار خان حمله آورده در نمایش دستبرد نمایان بر همه پیشی جست - آن سردار متانت شعار مانند کوه ثابت قدم صدمه آن فوج گران سنگ را به کاهی برداشته اصلا از جا در نیامد مگر بتنبیه

آن بد اختر چون شیر ژیان حمله آورد و در اندک زمانی به نیروی تأیید الهی و اقبال نامتناهی بادشاهی مخالفان را بی جا و بی پا ساخته تا نزدیک یک گروه تعاقب نمود - چون اولیای دولت مظفر و منصور مراجعت نموده روز دیگر متوجه اوسه شدند در طی راه طول و عرض جاده را پی سپهر و پامال نعال مراکب موکب اقبال ساخته یغائیان همه جا از آبادانی نشانی نمی گذاشتند - چون قطع راه بدین طریق نموده پزدهم ماه مذکور در موضعی که در دو گروهی قلعه اوسه بود معسکر خیل اقبال ساختند و سه پهر از شب منقضی گشته غنیم قضا رسیده باطراف اردو درآمده بان اندازی آغاز نمود - بهادران تجلّد کوش تهور کیش غلبه طلب از ملچارها که در اطراف لشکرگاه مرتب ساخته بودند برآمده بضرب سهم صایب که نسبت بان ابرمن سیرتان شیطان سارکار شهاب ثاقب مینمود چندی را جریح و قتل و بقیه غنیم را طرید و رجیم ساختند - چون گروهی دیگر از افواج غنیم که در برابر لشکر خاندوران و خان زمان متعین و مقرر شده بودند از مجادله ایشان نومیدی اندوخته بامید نمایش و دست برد بر فوج سید خانجهان که از آن فوج در عدد کمتر بود خود را بفوج رندوله انداخته انتظار فرصت می نمودند - بنابراین آن مخدول نیروی دیگر یافته بامدادان که خیل سعادت بعادت هر روزه با طالع بلند و بخت فیروزمند لوای والای کوچ را از آن مقام ارتفاع دادند آن تیره بختان دلیرانه پیش آمده از روی تسلّط و تهور آغاز دستبازی نمودند - درین حال بندوق از فوج مقابل بر کمر ترکش سید خانجهان که فیل سوار در میان عرصه قیام داشت رسیده از آن بلای ناگهانی بمحض نگهبانی نظر عنایت ربانی سالم ماند - این مصرع :

رسیده بود بلای ولی بخیر گذشت

مناسب وقت و حال آمد - درین صورت سردار جلادت شعار بتحریرک این حرکت ناهنجار از جا درآمده بر اسب سوار شد و با کمال قهر و غضب از روی کین تنوزی بر فوج پیش روی خود تاخته سلک جمعیت همگنان را بهمان حمله پریشان ساخت - و مرد و مرکب بیشمار از پای درانداخته لوای معاودت بجای خود افراخت - و شاهنواز خان نیز با رستم خان

تاخته باوجود آنکه اسپان چند نفر از همراهان ایشان بضرب بان گرم عنان وادی هلاک شده بودند رزم رستانه کرده مصدر ترددات نمایان شدند و از کشاکش همگنان معامله بطول انجامید - و بهادران عسکر جاوید فیروز بان تیره سرانجامان بدروز که از گریبان کشتی اجل بقضای خون گرفتگی گرفتار سرپنجه بلاگشته بودند دست و گریبان گشتند - و اکثری از آن زیاده سران ابرمن مرشت آتشی منش را دود از نهاد بیل گرد از بنیاد برآورده بضرب سرپنجه مردی نیروی بازوی دلیری کام خود از نبرد اعدا گرفتند - خان شجاعت نشان از مشاهده این حال بدستوری که از شهادت آل باشم و دودمان حضرت ولایت آید با دلی قوی و پیشانی کشاده بر سر قتال وجدال آمده رو بمصاف اهل خلاف نهاده از روی تسلط و تهور آغاز نبرد نموده بیک مرتبه آن خص طینتان را از پیش برداشت - و از میمنه خلیل خان و شیرخان ترین و سید لطف علی با مردم توپخانه با تندی و تیزی شعله آتش سرکش خود را بکومک رسانیدند - و از میسر مرتضی خان و رستم خان نیز بوقت رسیده بهمدستی یکدیگر اهل خلاف را یکباره بیجا و بی پا ساخته از عرصه مصاف راندند - بمحمله قاسم پسر روز درمیان اولیای دولت و افواج غنیم هنگامه زد و خورد و گیر و دار رواج کار و گرمی بازار داشت - در آخر کار که آن خون گرفتگان از دست و پا زدن و آدم و اسب بکشتن دادن افسرده شدند بهادران نیز از زدن و بستن اعدا کام خاطر گرفته و از جانستانی باز آمده بر سر جان بخشی بقیه السیف رفتند - افواج غنیم این معنی را فوزی عظیم شمرده فی الفور راه فرار پیش گرفتند - اولیای دولت روز دیگر در عین نصرت و کامرانی از آنجا کوچ نموده متوجه دهارور شدند - در عین این حال که محل مذکور سر منزل عسکر منصور بود رندوله از سر عجز و فروتنی معروضداشت که چون درینولا عادلخان متعهد ارسال پیشکش شده اظهار پذیرش سایر احکام مطاعه نموده و بندگان حضرت رقم عفو بر جریده جرایم او کشیده اند و از روی عواطف بادشاهانه مقرر فرموده اند که همگی ملتسمات او را زیور قبول بخشند اکنون توقع عمده آنست که پواخواهان درگاه حقیقت ویرانی این ولایت و پراگندگی و پریشانی رعیت از قرار واقع عرض دارند که مگر

تقاضای رفت تمام و مقتضای مرحمت جبلی باعث مرمت احوال سکنه^۱ این محال گردد - چنانچه زود تر رایت موکب اقبال سوی قرارگاه سریر خلافت ارتفاع یابد - چه اگر دولت آباد مستقر اورنگ باشد سپاهی و رعیت این ولایت متزلزل احوال و متذبذب خواطر بوده از بیم مطلقاً مقید کار خود نمی شوند و تن بسکونت مسکن و وطن در نداده سر بر سرکشت کار نمی گذارند - و این معنی باعث خرابی ملک و عدم امن و امان ابالتی آنست - چون از مضمون مدعا ظهور یافت که بنابر اشاره عادل خان جرات این استدعا نموده لاجرم سید خانجهان حقیقت را معروض داشته مترصد جواب گشت - اما حقایق دقیایق فتوحات که بمحض مساعی جمیل^۲ خان زمان صورت وقوع پذیرفت برین هیچ است که چون آن خان بلند مکان حسب الامر والا از درگاه معلی قرین تائیدات عالم بالا راهی شد نخست بکارفرمایی رای صواب و اندیشه^۳ درست باحمدنگر شتافت - و سپاهیان را شیوه اهل تجرید و سالکان مسالک تفرید آموخته آنچه زیاده بر قدر و قدرت و ضرورت تام بود آنجا گذاشت^۴ - و هرچه از وجود آن ناگزیر بود و بی آن بسر نیرفت با خویشتن برداشت - و باین طریق از آن مقام راهی شده بنابر مقتضای عجلت و سرعت خود و همراهان بر جناح طایر نشستند و همه جا جریده مراحل بریده بهفتم فروردین ماه بسرحد ملک غنیم پیوستند - و در آن محال معموره هر جا از معموری نشان یافتند بنحوی در تخریب آن کوشیدند که نشان از آن باقی نماند - چنانچه بالفرض ازین پس مخبری صادق از آبادانی سابق اخبار نماید و از صدق خبر دهنده یقین باشد نظر بتصدیق ظاهر عقل قطعاً دلنشین و خاطر نشان گیتی نگردد - و چون موکب اقبال یازدهم ماه مذکور بیای گهاتی دودابیائی رسیده سردار دوراندیش منصوبه بین در پائین آن عقبه توقف نموده عقب همه را نگه داشت تا جمیع مردم از سوار و پیاده و سایر احوال و اثقال و باربردار عمده^۵ اردو بر فراز گهاتی

۱ - در بادشاهنامه نوشته که خان زمان در کنار آب بهیمره رسیده احوال ثقیله^۶ خود همراه بهادر خان گذاشته بژدهم شوال داخل ملک عادلخان شد - جلد اول حصه دوم ، صفحه ۱۶۲ -

برآمدند - آنگاه قریب پانصد سوار در پای کتل بازداشت که مگر غنیم کمی ایشان را غنیمت شمرده در پیش آمدن جسارت ورزد - درین صورت خود نیز معاودت نموده همگنانرا تنبیه بلیغ نماید - قضا را اندیشه راست نشین افتاده صورت درستی بر کرد - یعنی هنوز سردار جلادت آثار نیمه راه کتل نرسیده که افواج غنیم کوتاه نظر از اصل کار مواضع بیخبر بیکبار از موضع خود بارگیا برانگیخته و همه جا تا ممکن تاخته و به هیچ چیز نپرداخته بر سر آن جماعت قلیل ریختند و بدیشان درآمیخته با یکدیگر درآویختند - درین حال خان زمان معاودت نموده باتفاق آن قوشون کمین کشاده و کمان کشیده و بارگی تاخته پلارک خونریز برآخته مخالفان را درمیان گرفتند - و در کمتر فرصتی آن کم فرصتانرا شکست درست داده جمعی کثیر جریح و قتل و پس از فرار تا دو گروه شیوه دنبال گیری آن بداندیشان پیش گرفته مظفر و منصور معاودت نمودند - و قضیه غریبه در پائین کتل دیگر رو نمود که تفصیل آن اینست که فوجی از غنیم لثم باراوستر سال روبرو شده بنابر آنکه در آن سرزمین نشیب و فراز بسیار بود خان زمان و باقی افواج از حال آگاه نگشتند و آن مرد مردانه باعتقاد عون و صون عالم بالا و اعتضاد زور سرپنجه و نیروی بازو نموده سردار را آگاه نکرد و با راجپوتان خود حمله آور شده به دار و گیر و زد و خورد درآمده از آنجا که همت نافذ و عزیمت راسخ نفوذ در سنگ و آهن کرده کوه شامخ را از پیش برمیدارد از صدمهای سخت آن لشکرگران سنگ باکی نداشته چون کوه ثابت قدم پای مردی استوار نموده و رفته رفته بر غنیم غلبه نمود و بتائید آسانی و اقبال صاحبقرانی از قلبی زمین دل نه باخته بر قلب اعدا تاخت - و عاقبت بنا بر نیت درست آن ناراستان را شکست داده بضرب راستی از جا برداشت - روز دیگر سردار نصرت آثار با موکب منصور از کتل عبور نموده بعد از هفت کوچ بنواحی موضع کولاب خود را رسانیده قلعه که پیوست قضیه مذکور بود مرکز آسا بدایره احاطه درآورده در یورش اول باوجود مانعه و مدافعه متحصنان بمحض تائید قلعه کشتائی کشور گیر آن حضرت که همه جا رفیق اولیای دولت ابد مقرون است حصار مجوزه استخلاص و حیز تسخیر درآمده قریب پانصد تن از مردم قلعه سر به تیغ

بیدریغ داده زیاده بر هفصه کس گردن بکمند عدوبند نهادند - و بهادران موکب اقبال بهانجا نزول برکت نمودند - ستوران را آرامش و آسایش دادند - قضا را درین حال جاسوسان خبر رسانید که جمع کثیر از خون گرفتگان این نواحی و حواشی با عیال و اطفال و اسباب و اموال و دواب التجا بکوهسار نزدیک قصبه برده اند - خان زمان بهادر خان و شاه بیگ خان را با فوجی آزموده کار طلب بر کوهساریان تعیین نمود و آن دلیران آزموده پیکار بی ابا و محابا راه آنجا پیش گرفته خورشید آسا با تیغ کشیده و سپر کشاده رو ببالای کوه نهادند و بمجرد برآمد شمشیر شعله آبیغ از آن اجل رسیدگان دریغ نداشتند و در کمرگاه کوه پشته بسته و خسته و کشته بر روی یکدیگر افتاده پیغولها از آن انباشتند - چنانچه قریب هزار کس قتل گشته زیاده از دو هزار کس اسیر و دستگیر شدند - و مواشئی بیشمار که عدد ایشان از چهار هزار متجاوز بود با اموال و اسباب بسیار فتوح غنیمت گیران گردید -

روز دیگر که از آنجا کوچ کرده هنگامی که بکنار آب بان گنگا رسیدند ساهو سیاه رو با دو هزار کس از مردم خود و سپاهی عادلخان که بکومک او همراه داده بود از دور سپاهی آشکار ساخت - ولیکن از بیم بهادران همچنان دور گرد بوده گردوار گرداگرد عسکر ظفر اثر میگشت - و تا سه روز همراهی گزیده چون یارای دستیازی با پردلان تهور شعار نداشت گاهی بحوالئی اردو آمده از بان اندازی دل خالی میکردند - چهارم روز که لشکر از آن مقام کوچ کرده افواج منصوره جابجا بتوزک و ترتیب مقرر سوار ایستاده منتظر روانه شدن بهیر یعنی آغروق بودند به هیئت اجتماعی خود را نمودار ساخته قریب شش هزار سوار ایشان جدا شده بر قوشونهای سید شجاعت خان و بهادر خان که پهلوی هم قرار گرفته بودند اسپ انداختند - و آن دو پردل جای خود را خالی نکرده چندان ثبات قدم ورزیدند که آن رویاه بازان شیرک شده پیشتر آمدند و چون قابوی تاختن اسپ و برخاک هلاک انداختن یکه تازان معرکه پرداز شدند بیکبار بارگیها انگیخته بر آن زیاده سران کم فرصت حمله آور گشتند - و در اندک وقت جمع کثیر از آن سوخته اختران را سرگشته وادی فنا ساختند - و چندین از سادات بارهه

برفع درجه^۱ شهادت سعادت کونین یافتند و خانزمان از آنجا بشهر مرج که از بلاد نامدار ولایت عادل خان است شتافت. دلیران موکب اقبال سر تا سر آن معموره را به نعال مراکب فتح و نصرت پی سپر و لکدکوب ساختند. و یغماگران روی زمین خاک آنرا از دست برد بیاد نهب و تاراج بردادند. چون سکنه^۲ آن مسکن معمور مهاجنان صاحب ثروت بودند که کالای عدن و معدن و متاع بحر و کان راس السال دکانچه از دکانین ایشان بود یغماگران آنقدر اسباب سوداگری از اجناس عقاقیر و ظروف چینی و امثال آن بدست آوردند که از حمل آن عاجز شده از داشت آن بتنگ آمدند. چنانچه بی تکلف از تصنع شاعری در مدت اقامت سپاهیان ستوران خود را از قدح های چینی آب می دادند و اکثر فضولان عمله^۳ اردو از روی اسراف و تبذیر چون قدر اجناس نفیسه نمیدانستند بنابر آنکه قادر بر برداشتن آنها نبودند بجای بیزم عود و صندل میسوختند. ازین مقیاس سایر انواع و اجناس را قیاس می توان کرد که وفور و نفاست آن در چه درجه خواهد بود. و چون خانزمان بر ساحل آب بهیمره منزل گزید فرمان جهانبمطاع بدین مضمون شرف ورود یافت که درینولا از مضمون عرضداشت مکرمات خان بذروه^۴ عرض اعلیٰ رسید که چون عادلخان درین ایام در دبستان ادب آموزی و خرد اندوزی و مکتب طرز دانی و قاعده شناسی از ادیب الادباء عالم بالا طریقه^۵ روش سلوک و طور حسن معاش و معاشرت یاد گرفته بصیرتش از کحل الجواهر توفیق جلا پذیرفته از سر خواهشهای بیموقع و چشم داشتهای بیجا درگذشته چنانچه تمامی احکام منقاد را بپایان و دل مطیع گشته اطاعت را گردن نهاده فرمان پایون را بر سر و چشم گذاشته قرار داده که اگر ساهوی سیاه رو رفته سرافگندگی در گردن بندگی گذارد و قلعه جنیر را با بقیه قلاع بی نظام باولیای دولت روز افزون سپارد او را لب زانی داده ملازم خود میسازد و اگر از قبول این معنی روگردان شده گردن کشی کند در قلع و قمع وجود نابود او بیش از هواخواهان بل پیش ازیشان ساعی و داعی باشد. و با این معنی قرار ارسال پیشکش دم نقد بیست لک روپیه و جنس از نوادر جواهر و مرصع آلات و نفایس ظرایف و فیلان نامور کوه پیکر داده که درین چند روز با

مکرمات خان روانه آستانه سپهر نشان سازد - بنابرین مراتب آن عمده بندگان رضا جوی از موقف خلافت مامور است که دست از تخریب ولایت او باز داشته بی توقف روی بدریافت سعادت بساط بوس انجمن حضور پرنور آرد تا در حضرت خلافت از زبان مبارک بعضی مقدمات شنیده و ارشاد یافته بجهت استخلاص قلعه جنیر و تنبیه و تادیب ساهو مقهور باز مرخص گردد - خان بلند مکان در بهان روز لوای معاودت را ارتفاع داده متوجه درگاه والا شد -

بیان وقایع دربار سپهر آثار بیست و چهارم اردی بهشت چون وقاص حاجی ایلچی نذر محمد که سابقاً باین سعادت عظمی اختصاص یافته و عنایت عام آنحضرت درباره او خاص شده بنحوی موجب مزید ارادت و اخلاص او گشته رقبه عقیدت او را وقف رقبه اراده بندگی ساخته بود که بمجرد معاودت تاج توقف وطن نیاورده از جاذبه کمند بند احسان ترک مسقط راس مانوس و مسکن مالوف نموده با محمد مومن پسرش و حاجی محمد یار اوزبک که سپاهی اطوار پسندیده روزگار دیده است و همچنان خدا قلی نام سپاهی دیگر درین روزها بدرگاه والا رسیده از زمین بوس آستان مقدس سر تفاخر به چرخ اطلس سود - و بمرحمت منصب هزاری هشتصد سوار و عطای خلعت و شمشیر با یراق میناکار و اسب مزین بزین زرین و یک زنجیر فیل کامگاری پذیرفت - و بیست هزار روپیه نقد ضمیمه این مراحم عمیمه گردید - و پسرش بعنایت خلعت و انعام چهار هزار روپیه و منصب چهار صدی تارک سربلندی افراخته رخساره بخت مندی بنور ارجمندی افروخت - و خدا قلی بعاطفت خلعت و پنجهزار روپیه نقد و منصب سه صدی صد سوار سرمایه اعتبار و افتخار سرمد اندوخت -

چون درینولا عادل خان بوسیله عرضداشت مریدانه استدعای شبیه پایون فر آنحضرت که بعضی از بندگان سعادتمند از مرحمت آن سربلند شده همیشه آن مایه سرافرازی جاوید را بر سر خود جامی دهند و برین سر قن بهم سری خورشید انور در نداده باو سر بسر خرمند نمی شوند از راه تضرع و نیازمندی نموده بود بنابرین حضرت خلافت پناهی از روی کمال

اظهار نوازش ملتسم او را پذیرفته شبیه خجسته را با یک قطعه زمرد گرانمایه و یکدانه مروارید شاهوار بجهت آویزه و عقدی دیگر از لالی آبدار مرحمت فرمودند - و یک قبضه دهب مرصع که عبارت از شمشیر است ضمیمه^۱ آن عاطفت عمیمه نمودند - و در فرخنده روز همگی را بامان نامه مزین بنقش پنجه که ازین رو و روکش سرپنجه^۲ مهر جهان افروز شده بود مشتمل بر تفویض آن ولایت بدو مصحوب مجد حسین سلدوز ارسال داشتند - و فرستادگان آن خان خلافت مکان میر ابوالحسن و شیخ دبیر و قاضی ابو سعید را مشمول عواطف بادشاهانه مرخص نمودند - چون این خبر به عادل خان رسید از فرط ابتزاز چند گروه باستقبال برآمده غائبانه لوازم میپاس^۳ مراحم بیکرانه از خدیو زمانه در ضمن ادای مراسم معهوده بجا آورده شبیه مبارک را منت آسا بر سر و چشم نهاده آنگاه در برابر آن عرضداشتی بر میبیل شکرانه متضمن اظهار سپاس این مواهب بیقیاس ارسال داشت که در اطراف آن سراسر این غزل عندلیب گلشن شیراز که مطلعش اینست :

جوزا سحر نهاد همایل برابرم

یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم

بطریق کتابه باب زر مکتوب بود و این معنی طریقه مسلوک اوست که بر سر حواشی جمیع عرایض خود از روی کمال مراتب اظهار عقیدت پیوسته غزل مذکور مینویسد و درین خردنامه نقل این میپاس نامه بجنس منقول افتاد :

عرضداشت عادل شاه

عرضداشت بنده فدوی بر شاهراه ارادت^۱ مستقیم مجد عادل ابن مجد ابراهیم ذره وار بموقف عرض استادهای پایه^۲ سریر خلافت مصیر اعلیٰ حضرت خاقان سلیمان مکان خلیفه الرحمان صاحبقران ثانی می رساند که فرمان عالیشان قضا توامان و شبیه بی مثل و نظیر آن بادشاه بادشاهان و شمشیر و قبضه^۳ مرصع

مرحمت حضرت صاحبقران که مصحوب شجاعت مآب محمد حسین سلدوز مرسل بود با عهدنامه استوار بوساطت و وسیله معتبر درگاه صاحب قرانی معتمد بارگاه سلیمانی فضیلت و مکرمات دستگاه مکرمات خان ، مصرع :

بساعتی که تولا کند بدو تقویم

فیض ورود و شرف نزول بخشید - و این مرید حلقه بگوش و معتقد غاشیه ارادت بر دوش را باوج رفعت و سهای عزت رسانید - بازای این مرحمت عظمی شرایط استقبال و تعظیم و سجده و تسلیم بجا آورده - اما بچه زبان شکرانه این عطیه عظمی نماید و بکدام بیان از عهده سپاس این موهبت کبری برآید بجز دعای آنحضرت ورد شبانروزی و ذکر محامد و وظیفه اوقات خود ساخته لمح به غفلت نمی گذراند - چون در روز دوم وصول فرمان عالیشان که دو شنبه بیست و پنجم شهر ذی حجه باشد خان معزالیه رخصت ملازمت سراسر سعادت یافته اند و این مرید از انتخاب جواهر و مرصع آلات و فیلان که داشت بقدر وسعت ترتیب داده همراه ایشان روانه درگاه والا ساخت بعد از دریافت سعادت استلام عتبه والا شرع حال ارادت مندی و اعتقاد درستی که در خدمت عالی متعالی دارد و برای العین مشاهده نموده اند بعرض مقدس خواهند رسانید - دیگر هرچه شرح حال نماید مکرر است - محمد حسین سلدوز همین شب متوجه درگاه فلک بارگاه شد - آنچه درین مجلس از صدق ارادت و صفای عقیدت مشاهده مشارالیه شده باشد یقین که در عرض آن مقصود خواهد بود - سایه چتر معلی بر مفارق عالم و عالمیان پاینده باد -

درین ایام سید خانجهان و شایسته خان که بجهت تاخت ولایت عادلخان تعیین شده بنابر حکم اشرف دست از مملکت او باز داشته راهی درگاه گشته بودند بدریافت زمین بوس عتبه سدره مرتبه بادشاهی مفتخر و مباهی شدند - سیوم تیر خان زمان نیز بعد از تقدیم خدمات مرجوعه افواج منصوره را در احمد نگر بازداشت سعادت اندوز ملازمت والا گشت و حسن خدمت او منظور نظر قبول گردیده بعطای خلعت خاصه و گهپوه مرصع با پهلکتاره و شمشیر مرصع و دو اسب خاصگی گرامی شد - و بخطاب بهادری

نامی گردیده سرمایه، بلند پائی و شادکامی اندوخت - و همدین ایام تقدیم خدمت استخلاص جنیر و استیصال کلئی ساهو نامزد خان والا مکان شده همدران مجلس سعادت پذیر رخصت گشت - و حکیم خوشحال ولد حکیم بهام گیلانی مشمول عنایت خلعت و اسپ آمده نامزد بخشی گری فوج خانزمان گردید - و چون خدمت صوبه داری برهانپور بجهت افزایش مراتب نامداری و عزت خان زمان نامزد او شده بود شکرالله مخلع شده به نیابت پدر به پاسبائی آن تعین گردید - روز دیگر عبداللطیف نیز بعد از تقدیم رسالت گلکنده و تحصیل پیشکش عالی از والئی آن ولایت جبین از زمین بوس آستانه، خلافت نورانی ساخت - و شیخ محمد طاهر همشیره زاده شیخ محمد آل خاتون که سرخیل قطب الملک بود و همراه پیشکش فرستاده بود ادای آداب معهوده نموده عریضه، او را که هم اکنون بجهت توضیح مضامین سواد آن منقول خواهد افتاد گذرانید - آنگاه مرسولات قطب الملک به قیمت چهل لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و پنجاه اسپ عربی و عراقی با زین و لکام مرصع و صد زنجیر فیل تنومند کوه پیکر از ماده و نر که دو زنجیر از آن مزین به یراق نقره بود و دیگر تحف اطراف بلاد دفعه دفعه بنظر انور در آورد - و ملا عبداللطیف نیز دو لک روپیه از نقد و جنس از جواهر آلات و فیل و امثال اینها از جمله تکلفات قطب الملک بر سبیل پیشکش گذرانید -

عرضداشت قطب الملک

تعهد نامه، مرید موروثی نیک خواه و فدوی بلا اشتباه عبدالله قطب الملک آنکه چون بندگان اعلیٰ حضرت خاقانی ظل سبحانی خلیفه الرحمانی صاحب قران ثانی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه که هزاران جان گرامی فدای نام ناسی و لقب گرامی آنحضرت باد از روی کرم و رافت جبلی این ناحیه را بشرط ذیل نسل بعد نسل و بطناً بعد بطناً مقرر باین نیازمند درگاه جهان پناه مرحمت فرمودند - این مرید موروثی از صدق اعتقاد و وفور اخلاص تعهد می نماید که همواره درین ملک خطبه، چهار یار باصفا چنانچه اسم سامی هر یک از آن اکابر دین رضوان الله تعالی

علیهم اجمعین صریحانه در آن مذکور میشود مزین بنام نامی و لقب گرامی
 بندگان حضرت خاقانی اعلیٰ حضرت ظل سبحانی در جمیع اعیاد لا منقطع
 میخوانده باشند - و هرگز پیرامون روشی که سابق میخوانده اند نگردند -
 و پیوسته زر سرخ و سفید را به سکه^۱ مبارک که از درگاه عالم پناه کننده
 فرستاده اند می زده باشند^۱ و نیز مقرر نمودم که از ابتدا سنه نه جلوس
 مبارک مبلغ نه لک هون را که پشت لک روپیه میشود - از چهار لک هون
 بابت نظام الملک خود قبول نمودم سال بسال بی عذر و ایهال بسرکار خاصه
 شریفه و اصل سازم^۲ - بدینگونه که اگر بادشاهزاده والا گهر نظام بخش
 صوبه^۳ دکن باشند بخدمت ایشان بفریسم و الا بهر یک از بندهای دولت که
 پرداخت صوبه^۳ مذکور برای رزین او مفوض باشد برسام - و پشت لک روپیه
 پیشکش که تا آخر هون سیاه است و بالمقطع برین نیازمند درگاه والا مقرر شده
 بود باقی مانده نیز با دولک هون سال متصل گذشته که نهم جلوس مبارک باشد
 بی عذر و ایهال بسرکار خاصه شریفه و اصل سازم - و آنچه تفاوت بقیمت
 جواهر و فیلان و اسپان و غیره موافق قیمت حضور اشرف نسبت بقیمت
 گنکنده از پیشکش حال مشخص شود حاجب این مرید موروثی تعهد
 مینماید که بلا عذر و اصل خزانه عامره سازد - و در سنوات آینده هم اگر
 جنس از جمله زر پیشکش فرستاده شود همین طریق مسلوک باشد - و بعد
 ازین همیشه باولیای عظمیٰ از صمیم القلب یک رنگ و موافق و با مخالفان
 که اسم بی مسعی یش نیستند از ته دل دشمن و مخالف باشم تا راستی و
 رسوخ این یکرنگ در تعهدات مذکور ظاهر و باهر گردد - و در حضور
 فضیلت و کمالات دستگاه مولانا عبداللطیف بر قرآن مجید دست گذاشته
 قسم خوردم که خلاف آنچه تعهد کرده ام از من سر نزنند - و اگر خدا
 نخواستہ مصدر خلاف آن کردم اولیای دولت قاهره در انتزاع ملک محقق

۱- در نسخه خطی اینچنین است :

” و نیز مقرر نمودیم که از ابتدای سنه نه جلوس بهایون مبلغ نه لک
 هون را که از جمله چهار لک هون بابت نظام الملک خود قبول نمودم
 سال بسال بی عذر و ایهال بسرکار خاصه شریفه و اصل سازم “ (و - ق) -

۲- قلمی ، عبدالملک (و - ق) -

خواهند بود - طریقه عمدہای دولت کہ صاحب صوبہ دکن باشند آنکہ اگر
 احیاناً عادلخانہ بعد از معاودت رایات عالیات بہ مستقر خلافت و مقر
 سلطنت از کوتہ اندیشی دست تطاول بملک این نیازمند دراز کند ایشان
 در دفع شر آنها از من و ملک من مدد و معاون باشند - و اگر عادلخانہ
 بعنف و تعدی از من مبلغی بگیرند آن مبلغ در پیشکش ہر سالہ کہ ہشت لک
 روپیہ است^۱ مجرا باشد - این چند کلمہ بر سبیل حجت نوشتہ شد - تحریر بتاریخ
 شہر ذیحجہ سنہ ہزار و چہل و پنج ہجری -

ارتفاع گرفتن ماہیچہ لوای مہر شعاع موکب والا از افق دولت آباد بسوی قلعہ ماندو بعد از چہرہ نمائی فتوحات نمایان و شرحی از سوانح دولت ابد پایان

بائی عالم تکوین و ایجاد بنای دولت آباد دنیا را بدانگونہ بر بنای
 این دو رکن رکین یعنی بخت و تدبیر کہ در حقیقت دودست رسا اند
 بل دو بال بلند پرواز دولت اند مبنی ساختہ ہیچیک ازین دو معنی در
 ہیچ باب از یکدگر مستغنی نیستند چنانچہ بخت و تخت بدون تدبیر صائب
 ضایع و ناچیز گشتہ ناسودمند و بیکار بماند - و تدبیر تنها خود بہمہ
 وجہ ہیچ چیز نیرزندہ برای مصلحت بکار نیاید - لہذا اردشیر بابکان از
 حکمای ملوک بل از ملوک حکماء کہ کارنامہ^۲ حکمت آمیز نرد صنع اوست
 و آنرا نمودار چگونئی اوضاع روزگار و تقلب سیاه سفید لیل و نہار نمودندہ -
 چنانچہ تختہ را نسخہ^۳ ادیم زمین ساختہ و خانہای ہر طرف را بر وفق عدد
 بروج آسمان و مہربا مطابق شمار ایام و شہور قرار دادہ کعبتین آنرا ہیئت

۱ - " کہ ہشت لک روپیہ است " قلمی ندارد (و - ق) -

مکعب بر عدد جهالت سته محاط شش سطح گردانیده که نقوش بر دو سطح مقابل آن بعدد روزهای هفته بنا بر آنکه مدار کار بر سیر و دور آن است بجای نبرین مهر و ماه مقرر نموده - و در ضمن این لطیفه خرد آئین حکمت بنیاد که آنرا کوتاه نظران بازیچه محض انگاشته اند و لعب کودکان انگاشته اند اشارتی لطیف بعدم استغنائی این دو امر شریف از یکدیگر نموده چه بدان مثابه که نقش مراد کارداننی این فن ذو فنون هیچ یکی از هم بی نیاز نیستند - همچنین بخت مطلقاً از تدبیر غنی نیست و تدبیر بدون بخت اصلاً کار آمدنی نه - و برین قیاس چنانچه بازی آن بی همدستی نقش نرد همه دست حاصل دربارزد - و صاحب نقش نادان نقشهای موافق را بی مصرف خرج کرده در هر صورت نقد رایج آنوقت همه معنی تلف سازد - خداوند بخت بی عطیه عقل کارگذار آموزگار و خرد معامله دان آزمون کار قطعاً در قطع و فصل مهیات کاری نه ساخته ابواب معاملات را به هیچ وجه فیصل نیارد داد - بلکه پیوسته مهیات ساخته و پرداخته عالم را برهم زند و خلل و شکست بمیان امور درست نشین افکند - و صاحب عقل و خردمند بی یآوری بخت مساعد و مراقت اقبال موافق به هیچ نحو توفیق بر آمد هیچ مقصدی نیابد - بروشی که اگر فی المثل توفیقش رفیق و هدایتش خضر طریق باشد بی اتصال او بسر منزل مقصود نرسد - بلکه اغلب اوقات انگيخته فکرش برعکس مدعا نتیجه داده مفسد بها بر مراتب آن مترتب گردد - لله الحمد ثم حمد لله که حضرت جهانبانی گیتی ستانی ظل سبحانی را ازین دو گوهر والا یعنی خرد خدا داد و بخت ازل آورد مادر زاد عالم بالا بدان گونه شامل نصیب و کامل نصاب آفریده اند که بالا تر از آن بتصور عقل والا در نیاید - بدین معنی چنانچه مشاهده بدان شهادت میدهد و عیان استغنا از بیان دارد استقامت طریق ملک رانی و فرمانروائی و اصابت رای صایب که از دلایل حسن تدبیر است و هم چنین درست نشینی تدبیرات مدنی و سیاسیات ملکنی آنحضرت و امن و امان ملک و قهر اعداء و تصرف اولیاء بر اثبات این دعوی بسند است - چه همگی گردن کشان و از پا در نشسته را جها را جهالت فراموش شد و سایر زمینداران

دراز دست بیک کف زمین ساخته هوای زیاده سری از سر بیرون کردند - و از آثار عدوبندی آن حضرت خزینه در خزینه و گنج در گنج بر روی هم نهاده کوه در کوه زر و دریا دریا گوهر بر روی یکدگر افتاده معموره ممالک محروسه که ده بده برهم بسته و شهر به شهر با یکدگر پیوسته همگی معصون و محروس و همه جا معمور و آبادانست - مجملأ چون درین ایام سعادت فرجام کارها لله الحمد بر وفق مرام موافقان برآمده جمیع خواہشها بکام ہوا خواہان شد - و بمحض کارگری اقبال بیزوال و کارگذاری تدبیر صائب نافع استخلاص ولایت دکن و استیصال طرفداران آنحدود کہ مهمی بود بغایت عظیم و یساقی بود بی نہایت شاق مہذا با نہایت مبالغہ دو بادشاہ گردون کلاہ درین مدت مدید کاینبغی صورت نہ بست - چنانچہ از مبداء ارادہ فتح تسخیر دکن کہ تا اکنون قریب پنجاہ سال است مکرر تجهیز عساکر قاہرہ و تعین سرداران کاردان شہامت آثار بآن سرزمین روی نمودہ خزینہا درین راہ برباد شد - ہزینہ و نقد گرانمایہ وقت درین باب تلف گشتہ سربا در سر این کار رفت - از جملہ دو شاہزادہ والا قدر سلطان دانیال و سلطان مراد در آن بلاد آنجہانی شدند - و با این معنی جز قلعہ احمد نگر و آسیر و قلیلی از محال دکن و برار مجوزہ تسخیر در نیاوردند - درین وقت بمحض توجہ جہانکشای آنحضرت و چہرہ کشائی اقبال و کارگذاری تدبیر این مایہ فتوحات نمایان رو نمودہ و سرتاسر آنولایت بی پایان بقبضہ تسخیر اولیای دولت روز افزون درآمد - چنانچہ در عرض نہ ماہ اینگونہ ملکی عریض کہ قریب یک کرور روپیہ ہر سال حاصل دارد مفتوح شدہ بممالک محروسہ منضم گشت - و باین معنی از پیشکش دنیاداران دکن و زمینداران گوندوانہ و دفابن و خزاین جہار دو کرور روپیہ کہ شش لک و ہفتاد ہزار تومان ایران و ہشت کرور خانی ماوراء النہر می شود بمدخل خزاین عامرہ داخل شدہ زیادہ از چہل قلعہ مستحکم بکشایش گرائید - و اگر پای کارگذاری اقبال بلند درمیان نبود و سرانگشت عقدہ کشای تدبیر دستیاری ننمودی ازین دست قلاع کہ اکثر بر سر کوہسار البرز آثار واقع است چگونہ بقبضہ تسخیر درآمدی - بی تکلف بیشتر این بارہا ازین عالم اند کہ بادشاہان صاحب شوکت قوی نیرو را باوجود عدد و عدت

موافق و مدد بخت مساعد و فقدان آذوقه دروینان و عدم حایت و کومک از یروینان بکمتر از یکسال استخلاص یکی از آنها دست نمیدهد - چنانچه ثنائیج دولت تائید اعتصام کلیم جادو کلام از یقین و تعلیم الهام درین رباعی اشاره بعدد حصون و اشکال تسخیر آن نموده :

شاهبا بخت کشور اقبال گرفت
تیغت ز عدو ملک و سر و مال گرفت
چل قلعه بیکسال گرفتی که یکش
شاهان نتوانند بچل سال گرفت

فی الواقع جد و جهد و اهتمام و کدی که آنحضرت درین مهم از حیث قوه سرحد فعل آوردند شاید که حد سایر بنی نوع بشر نباشد - چه بندگان حضرت از مبداء نهضت بهایون تا منتهای کار که فرجام امور و لله المنت که بکام اولیای دولت روزافزون شد اکثر اوقات که از سرانجام سایر مهمات تجهیز جیوش و باقی امور جهانبانی فاضل می آید آنرا صرف تعلیم و ارشاد سرداران نموده دریابست وقت و ناگزیر حال و استقبال بایشان تلقین می فرمودند - و باوجود معانی مذکور درین ضمن بعد از مطالعه عرایض سایر حکام و صوبه داران و متصدیان اعمال مرز و بوم این کشور و سالاران هر عسکر فرامین مطاعه را که بمقتضای مصالح دولت اخفاء مضامین آن لازم بود با ضیق وقت اقتضای املاء مطالب باهل انشا و صرف نظر ثانوی بمطالعه فرامین گیتی مطیع نمی نمود خود بدستخط مبارک می نوشتند - چنانچه درین مدت قلیل سیصد و چهارده فرمان بیست سطری و سی سطری بخط اشرف زیور پذیر رقم و تسطیر شده بود - سوای آنچه مضامین آن تلقین دستور اعظم علامی افضل خان شد و بوساطت رسالت آن وزیر دانا از روی مسوده منشیان نوشته باز بنظر ثانوی آن خدیو زمانه می رسید - و عنوان مناشیر مذکوره از چند سطر بخط مبارک معنون و مزین می گشت آن خود اضعاف مضاعف فرامین مذکور خواهد بود - ملخص سخن چون درین سرحد امری که باعث توقف موقف اقبال باشد نمانده فتح جمیع بلاد و حصون که پیشهاد خاطر عاطر بود بوجه احسن روی نمود مگر همین قلعه اوسه و اودگیر و جنیر که در تصرف ساهوی مقهور بود آنها را بحسن

تدبیر و ضرب شمشیر خان دوران و خان زمان تفویض نموده بودند معهلاً عادل خان نیز متعهد شد که کومک نموده خواه ناخواه تسلیم اولیای دولت نماید و سوای این تقبل انواع نیکو خدمتی نموده بیست لک روپیه بزودی پیشکش فرستاد - هم چنین قطب الملک در هیچ ماده استادگی ننموده دم نقد چهل لک روپیه پیشکش ارسال داشت - درین حال که اکثر زمین دکن پایمال نعال مراکب مواکب اقبال شده بود و خان و مان و اهل و عیال متوطنان آنجا باسر و نهب و تخریب از دست رفته از توقف موکب مسعود رعیت خاطر جمع نگشته فرق متفرقه بمساکن خود باز گشت نمی نمودند - و بازماندگان در موطن خویشتن با جمعیت خواطر بزراءت و عمارت نمی پرداختند اراده فرمودند که در عین برشکال که تردد درین زمینها خصوص خاندیس و مالوا نهایت تعسر و اشکال داشت بهر طریق که ممکن باشد بر قلعه ماندو که کوهسار رفعت آثار آن در موسم برسات بغایت سرسبز و خورم و خوش و دلکش و پر گل و کم گل می شود بدولت بسر برند - لاجرم بتاریخی سی و یکم مطابق هفدهم صفر ختم بالظفر سنه یک هزار و چهل و پنج هجری انتصاب رایات فتح آیات که ماهچه آن در حقیقت کوکب بخت اولیای دولت آفتاب طالع است ارتفاع بخت درجات مرادات هواخواهان شد - درین وقت مکرمت خان از رسالت بیجاپور معاودت نموده به تقبیل عتبه سدره مرتبه سعادت اندوز گشته پیشکش عادل خان مشتمل بر انواع نوادر و اسپان عراق نژاد و فیلان کوه پیکر که از افراد نوع خود بعظم جثه و سربلندی و عدم عربده در صورت و سیرت کمال امتیاز داشتند [پیش نمود] از آنجمله فیل بود نامور به امان الله در خوشی منظر و درستئی پیکر فرد کامل نوع خود - آن جانور بختاور در نظر انور جلوه گر گشته خوش آینده و زیبا آمد که آنرا بسرحلقگی اکثر فیلان خاصه اختصاص داده به گجراج یعنی راجه فیلان موسوم ساختند - و مکرمت خان از جانب خود پیشکش نمایان موازی دو لک روپیه از نفایس جواهر و سایر تحف پیش کشید - از آنجمله دوزخیر فیل بود نامی از بابت تکلیفات عادلخان -

یکی از آن پنجاه هزار تقویم یافته داخل فیلان خاصه گشت - از آنجا که شیعه^۱ کریمه^۲ آنحضرت بنده پروریست حکم فرمودند که ولایت بیجاپور به عادلخان مسلم داشته اصلاً بدان متعرض نشوند - و ولایت کوکن را که بر ساحل دریای شور طولاً واقع است و سابقاً میانه اسلاف او و نظام الملک بالنصف مشترک بود بالتام^۳ بدو مرحمت فرمودند - آنگاه حصار پرینده را که از گذشته^۴ نظام الملک بدست آویز ترغیب و تطمیع دولک^۵ هون بدست آورده بود با سایر توابع و مضافات برو مسلم داشتند - و امان نامه مشتمل بر تفویض و تسلیم ملک بدو که برقم و انشای علامی افضل خان بر لوح طلا ثبت شده بود با فیل دل سو بها و ماده فیل و بژده تقوز پارچه کار گجرات مصحوب مجد زمان مشرف اصطبل فرستادند -

تفویض یافتن سرتاسر ممالک جنوبی بشاهزاده

والا گهر بلند اختر سلطان مجد اورنگ زیب

بهادر جوان بخت و مرخص شدن

آن نامور بخیریت و خوبی و

شرح دیگر سوانح دولت

ابد پیوند

چون درین هنگام که اولیای دولت عدو بند کشور کشا حسب المرام بر کام خاطر فیروز شده بودند و اکثر ممالک جنوبی بدست آمده چنانچه سمت گذارش پذیرفت بخاطر مبارک دورین آوردند که اگر بدستور معهود پاسبانی این حدود بامرا و سالاران سپاه تفویض یابد هر آینه این زیاده سران کم فرصت چنانچه دیرینه آئین ایشانست که هرگاه موکب اقبال دوردست شتابد فرصت از دست نداده خود را می که لازمه^۶ سرحد پروریست پیش می گیرند - و بحکم پاس ناموس دولت و حفظ صورت سلطنت استیصال همگنان ضرور می گردد و فرونشاندن چراغ دودمان دیرینه سال

ایشان خود مرضی خاطر عاطر نیست که درین ضمن به فعل آید - بنا بران بمصلحت والئی ولایت و راعئی رعیت این حدود خواہش آن فرمودند کہ ہنوز این معنی صورت نیستہ راہ صدور این امور بر ایشان مسدود سازند - چون حصول مطلب مذکور در ضمن تفویض این سرحد بیکی از شاہزادہای نامدار کامگار جلوہ ظهور می نمود ناچار برین عزیمت جازم شدند - بنا برآنکہ مہین شاہزادہ اعظم کہ نامزد مرتبہٴ عظمیٰ ولایت عہد بانداز پاسبائی سرحد مرز ملک والائر بود و شاہزادہ اصغر ہنوز بیایہ جہانبانی نرسیدہ بود و شاہزادہ آفتاب شعاع شاہ شجاع برای نگاہبائی قطری دیگر مخصوص و معین - لاجرم شاہزادہٴ سعادت یار اقبالمند نیک اختر بلند بخت سلطان اورنگ زیب بہادر کامل نصاب شامل نصیب کہ از روز ازل این معنی روزیٴ آن سعادت اندوز بود بتفویض ایالت این اصقاع و حکومت این بقاع نامزد گشت - و این خلعت والا ببالای والایش راست و درست و چسپان و چست آمد - و این کشور پہنار کہ بران شاہزادہٴ بلند اختر مسلم شد مشتمل بر بلاد عظیمہ است - بدین دستور کہ ہمگی بر چہار صوبہ و شصت و چہار حصن حصین مستقیم است - کہ از آن جملہ پنجاہ و سہ قلعہ بر فراز کوہسار منبع اساس یافتہ و باقی بر ہامون - و از صوبہ چہارگانہ دو صوبہ بر بالای گہات واقع است - یکی از آنجہت کہ صوبہٴ عظیم تر معتبر تر است در افواہ بدکن اشتهار یافتہ - و آن دو قلعہ و شہر حاکم نشین دارد دولت آباد و احمد نگر - بالفعل دولت آباد حکام نشین^۱ است - دوم صوبہٴ تلنگانہ کہ مرکز آن ناندر است و قلعہٴ آن قندہار - و از آن دو صوبہ کہ در فرود گہات سمت وقوع دارد یکی خاندیس است کہ شہر آن موسوم بہ برہانپور است و قلعہ بآسیر نامور - و دیگر صوبہٴ ہرار است کہ مقر حکام آن شہر ایلچپور است و ملجای نزدیک بدان حصار کاویل کہ در نہایت حصانت است و بر فراز کوہی مرتفع بنیاد پذیرفتہ - و جمع این ولایت دو ارب دام است کہ موافق ضابطہ دوازده ماہہ پنج کرور روپیہ حاصل آن باشد - مجملہٴ بادشاہ حقایق آگاہ ظل اللہ کہ در حقیقت احقاق حق و ایصال حقوق مستحق آیت است

در شان آنحضرت نازل از آسمان در غثره امرداد از دو منزل دولت آباد آن دری فلک دولت و اقبال و در محیط جاه و جلال را رخصت معاودت بمركز و مقر خویش دادند - و در باب حسن سلوک و معدلت گستری و مدار و معاش و رفق معاشرت با رعیت و لشکری جواهر نصایح آگهی آمیز نباهت آموز و مواعظ هوش افزای دانش پیرای و پندهای خرد آئین دل پسند که بر یک دری بل درجی از لالی شاهوار محیط حکمت یونان بود در خزانه حافظه آن خازن مخازن اسرار و رموز آگهی مخزون ساختند و از یکتا گوهرهای دلاویز اندرزهای گران ارز ارجمند باویزه گوش هوش آن والا گهر پرداختند - آنگاه اتهام سایر سرداران که به تسخیر بقیه قلاع آن ملک مامور بودند و کار فرمانی دیگر کارگذاران فرمان بردار بعهدت تعهد آن بلند اقبال مقرر داشتند - و هنگام دستوری آن شاهزاده نامدار را با کرام سروپا و انواع عطا و انعام بدین موجب نوازش بخشیدند - خلعت فاخره با چارقب و شمشیر مرصع و جملهر مرصع با پهلکتاره و صد اسب عراقی و ترکی و سدهگر نام فیلی کوه پیکر که در میدان پای درشن دارالخلافه کبری از دست آن شاهزاده مؤید در سن پانزده سالگی زخم برجه بر پیشانی خورده بود ازین رو فرخندگی دیگر پذیرفته با ماده فیلی دیگر و دو لک روپیه نقد - چون خان زمان بهادر را که در خدمت شاهزاده عالمیان بازداشته مقرر فرموده بودند که با سایر کومکیان این صوبه در خدمت شاهزاده بوده اصلا تجاوز از اوامر و نواهی آن والا گهر تجویز ننماید و تحصیل رضامندی آن بلند اختر را خوشنودی آنحضرت داند - درینولا حسب الامر والا باستخلاص قلعه جنیر و باقی قلاع مامور شده بود بنا بر آن سید خانجهان را در خدمت شاهزاده جهان و جهانیان گذاشتند که تا زمان مراجعت آن رفیع مکان مراسم اطاعت و فرمانبرداری بجا آرد - و خیل اقبال از راه گهات نند پور کوچ بکوچ متوجه مقصد گشته روز چهاردهم ماه نزہت گاه کراره از متنزبات نواحی برهانپور که خصوصیات آن سبق ذکر پذیرفته مهبط انوار ماهچه لوای انور شد - و درین سر زمین فیض آئین بنابر طغیان رودبار تبتی که از حد عادت تجاوز داشت روزی چند بدولت و اقبال اقامت گزیدند - و از وقایع این ایام در آمدن سفایت مرشتی است که نام بایسنغر

بر خویش نهاده بود بمعرض سیاست پاداش روزگار و موقع وصول یاسای مکافات - و تبیین این ابهام آنکه شاهزاده مرحوم سلطان دانیال پسر بایسنغر نام داشت که شهریار ناشدنی او را در لاهور سالار سپاه مقهور خود کرده بود چنانچه گذارش پذیرفته - و آن ناخلف بعد از شکست لشکر تفرقه اثر مذکور سر خود گرفته از برگشتگنی بخت آواره وادی سرگشتگی می بود - و در موضع کولاس از اعمال قطب الملک اساس خراب آباد پیکر عنصریش انهدام پذیرگشته مدت روزگارش آنجا سپری شد - درین حال گمنامی بی سرانجام از مالیخولیای سودای زاید و رنگ آمیزی ماده اخلاط فاسد بوادی زیاده سرها افتاده این رنگ خام بر آب زد که نام تیره فرجام بایسنغر بر خویش گذاشته از بیراهه روی طریقه دعوی بیمعنی کرد - شاید که از عالم مزیت فرع بر اصل از پیش کوچه خمول به پیشگاه شهرت آید - غافل از آنکه بایسنغر اصلی چه کرد که آن بد اصل تواند کرد - و آن شاهزاده واقعی را چه مایه واقعی در نظربا و کدام پایه قبول در دلها بود که آن گدازاده جعلی عملی را باشد - بالجمله آن مست رای سخت رو باپنگ فیروزی بر روزی قسمت نشده خشک و تر و بحر و بر را پی سپر نموده چنانچه مرز و بوم ایران و توران و روم بزیز قدم آن شوم اختر بدمنش درآمده آخر در خطه تته گرفتار شد - تفصیل این اجمال آنکه نخست به بلخ رفته نذر محمد خان والی آنجا در اول بنابر دعوی انتساب آن کذاب بدین دودمان دولت در تعظیم و تکریم درآمده اراده نسبتی نمود - در آخر از بیم آن مدعی درین دعوی مفتری باشد ایستادگی نمود - و او از توقف خان رنجیده خاطر بایران رفت - شاه صفی چون آن دعوی را لختی دور از کار میدانست او را نزدیک خود راه نداد بنابر احتمال ابواب اقامت مراسم ضیافت و تعین منزل مفتوح داشت - چون در آنجا رو نیافت از راه مدینه اسلام بغداد بروم شتافته چندی در آنجا بسر برد - عاقبت از گریبان کشتی اجل و جاذبه خاک دامنگیر و آبشخور دمی چند زهراب آمیز باین کشور باز گشت نموده بسرزمین تته رسید - دولتخان صوبه دار پی بدان ادبار سرشت برده دستگیرش ساخت و مقید نموده بدرگاه پهلوی فرستاد و در انجمن حضور حاجی وقاص از جمله حاضران که او را در بلخ دیده بود شناخت - او نیز اظهار معرفت حاجی نمود - چون

بر بندگان حضرت حقیقت از روی تحقیق کمال مرتبه ظهور یافت که این بهان مدعی است بیاسا رسید -

آقا افضل که سابق به فاضل خان مخاطب بود و بسبب بعض امور از پایه عزت و خطاب افتاده بود درین تاریخ بخطاب اعتماد خان و خدمت دیوانی دکن سربلندی یافت - بیست و سوم امرداد هلال کشتی از پرتو حضور پرنور تیسر اعظم روی زمین قدر بدر منیر یافته روکش انوار مهر انور شد - و رودبار تبتی از مرحمت ورود مسعود سرشار فیض گشته سرمایه جزر و مد به بحر اخضر داد - و سحاب سیراب که اکتساب ماده افاضه جاوید بیک دم نموده بود از فاضل راس الال بارش ابدی وام دیرینه علان گذارد - ششم شهریور ساحل رودبار نریده فیض یاب ورود مسعود لشکر سیلاب اثر گشته روز دیگر فیض عبور سحاب مکرم و افضال بل محیط عالم جاه و جلال بر آن دریا مبذول شد -

نهم سر زمین آسمان نشان شادی آباد ماند و که از فیض موسم برشکال روپوش جوشن سبزه و گل و از انواع ازبار و سنبل روکش کارگاه مخمل هفت رنگ تسبیح فرنگ شده بود به برکت قدوم فیض لزوم بهار گلستان ایجاد و سرمایه صد گونه رنگ و بو و هزار رنگ آب و تاب اندوخت - و از یمن گلگشت گل گلشن آرای عالم وجود آن روضه دلکشا بهانا یک چمن سرسبز بود که از دولت آباد تا اینجا سر تا سر جاده حکم خیابان آن داشت و عکس نور و ضیا و پرتو نزهت و صفا بر چارباغ چرخ چارم و گل آفتاب انداخت - یازدهم در دولت سرای آن بقعه دلنشین انجمن جشن فرخنده وزن قمری سال چهل و هفتم از عمر نامعدود آن سرور بآئین معهود آذین و تزئین پذیرفت و خاطر پژمرده ارباب آز و نیاز از دریافت نقد تمنا درکنار و بر استغنا گل گل شکفت - درین روز نشاط افروز مبلغ دو لک روپیه بشاهزاده دارا شکوه و هشتاد هزار روپیه بشاهزاده شجاع مرحمت شد - و منصب شاه نواز خان باضافه پانصد سوار و منصب ملا عبداللطیف بافزایش دو صدی پنجاه سوار نهصد و دو صد سوار قرار یافت - و همدرین روز انگشتر نگین یاقوت که سالها مخزون خزینه و مکنون درج جواهر سلسله قطب الملک بود کمال ندرت و نفاست نفس الامری داشت درینولا حسب الاشاره افضل خان ارمال داشته

بود از پرتو نظر انور رشک فرمای انوار یاقوت رسانی^۱ کان چرخ احضر گشت - و آن یکتا جوهر فرد کامل نوع خود بود و دوازده سرخ وزن داشت و مبلغ پنجاه هزار روپیه مقوم شد - و در همین روز به مجد طاہر ایلچی قطب الملک خلعت واسپ و دوازده هزار روپیه نقد و سایر ہمراہان او خلعت واسپ و ہشت ہزار روپیه نقد مرحمت شد - چون عادلخان چندی پیش ازین بمرحمت شبیہ ہایون و فیل و دیگر عنایات نمایان سرافرازی^۲ بی پایان یافتہ بود بنابر ہمچشمیہا قطب الملک نیز ارادہ استدعای این معنی نمودہ نظر بمراتب رو یافتن از عنایت آنحضرت چشمداشت این سرمایہ مرحمت داشت لاجرم در طی عرضداشت اظہار این توقع نمود - درینولا کہ بوجہ رزین عہد نامہ^۳ نامی بدست خواجہ مجد طاہر نامی ارسال یافت و شبیہ مبارک منضم بقعدی از لالی شاہوار غلطان با گوہر یکدانہ گرانمایہ برای آویزہ پایہ^۴ آن و فیل ظفر نشان نام مزین بہ یراق سیمین و بژدہ تقوز پارچہ زربفت مصحوب او مرسول داشتند - قضا را خواجہ طاہر در برہانپور باجل طبعی در گذشت - بعد از وصول خبر واصل شدن او خواجہ مجد زاہد درباب ایصال مرسولات مذکور نامزد گشتہ مرخص شد - قطب الملک پس از رسیدن مراسم معہودہ از استقبال و آداب تسلیم و زمین بوس بادا رسانیدہ از روی شکر گذاری سپاس نامہ بر سبیل عرضداشت کہ صورت آن بجنس درین فرخندہ نامہ ادب آموز گذارش می یابد ارسال داشت -

عرضداشت قطب الملک

عرضداشت مخلص الاعتقاد و مرید موروثی قدیم الانقیاد عبد اللہ قطب الملک تحفہ دعای کہ کروبیان ملاء اعلیٰ را استقبال آن زبید و ہدیہ^۵ ثنای کہ لمعات شوارق آن بر عالم و عالمیان پرتو افشاند نیاز درگاہ آسائجہ و نثار بارگاہ عرش اشتبہ اعلیٰ حضرت کیوان رفعت فریدون حشمت گردون بسطت سلیمان جہا عالم پناہ مہر سپہر سلطنت و جہانبانی ماہ رخشان آسان خلافت و کشورستانی سلطان السلاطین اتفاق برہان خواقین العصر بالارث و الاستحقاق خسرو جمشیدفر نوشیروان دادگر دارای خورشید رای سکندر استعداد ناصب آیات فتح و ظفر رافع اعلام سلطنت ہفت کشور

خدايانك عرصهء عالم واسطهء امن و امان زمرهء بنى آدم شهر يار سليمان اقتدار مسيحا آثار محمد كردار افضل و اكمل خواقين روزگار زاد الله مآثر سلطنت و خلافت و حشمت و اقباله على صفايح الشهور و السنين بحق محمد سيد الاولين و الاخيرين گرداننده بعرض ايستادگان مجلس خلد برين و بسمع بار يافتگان محفل فردوس قرين مى رساند كه بهايون توقيع رفيع منيع و گرامى فرمان جهانمطاع عالم مطيع كه از موقف مرحمت و ذره پرورى و مقر عطوفت و مر يد نوازي بنام اين قدوى صادق ارادت شرف نفاذ يافته بود و در ضمن هر حرف آن عنايتى و در طى هر سطرى از آن مكرمى اندراج داشت مع لوح مبارك بهايون و صفحه مذهب مرحمت مشحون كه بلاخلاف النموذج لوح محفوظ خالق بيچون و بمثابهء سرنوشت كالينات از وصمت تغير و تبدل مصون و ماسون بود شبيه بى شبه و نظير مبارك كه از بركات وصول فيض شمول آن عطيهء عظمى و ميان ورود مسعود آن موهبت كبرى بمن فراق آنى براحت وصال جاودانى تبديل يافت و نكابت حرمان ملازمت حضور فايز النور بسعادت لقائى وافر بالسرور مبدل شد مصعوب عمده السادات خواجه محمد زاهد ارسال يافته بود

بساعتى كه تولا كند بدو تقويم

كالوحي المنزل من السماء ميان ورود سراسر مسعود تارك مفاخرت و فرق مباهايات ابن مر يد موروثى را عرش فرسا گردانيد - و عنايت فيل ظفر نشان كه بى تكلف تا غايت فيلى باين حسن اندام و خوشخوى و لطافت تركيب و تناسب اعضاء و نيكو منظرى بنظر اين قدوى در نيامده است و محتمل كه اين قسم فيلى تا حال به كسى از مر يدان مرحمت نه شده باشد مع بعض تبركات كه نمونهء حلهاى جنان و رشك نفايس جهان بود فرق عزت را باوج دولت رسانيد - از عهدهء شكر يك لطف از الطاف گوناگون سالها نمى تواند برآمد و سپاس يك عنايت به عمر نوح و امتداد زمان نمى تواند نمود : بيت

اگر سالها عذر لطف تو خواهم

برون نايم از عهدهء آن كه باي

بهان به که آنرا بلطفت گذارم

که هم لطف از خود کند عذر خواهی

فیل کج موقی بر چند جز نامی نداشت بموجب اشاره علیه که در ضمن فرمان بدستخط مبارک که بنام عمده الملک خان دوران شرف صدور یافته بود و نقل آن بنظر این فدوی درآمد قبل از ورود فرمان عالیشان روانه درگاه آسمان جباه شد - می‌توانست که داخل فیلخانه شده باشد - چون خالی فرستادن عرضداشت مناسب نبود و تحفه که قابل فرستادن باشد کم و بیش در سرکار نمانده درین اثنا پیش بعض از تجار الیاس که بوزن الیاس سابق بود و در آب و رنگ بر آن رجحان داشت و صاحبش مدعی آن بود که کهنه است بهم رسید - اگرچه ظاهر بود که الیاس باین وزن بر چند که خوش آب و رنگ باشد لیاقت آن ندارد تنها فرستاده شود اما بحکم مالا یدرک که لا یتراک که خرید نموده جسارت در ادراک آن واقع شد - لطف کریم و کرم عمیم عذر خواه حقارت آن خواهد بود - همیشه ظل ظلیل سلطنت و خلافت بر مفارق عالم و عالمیان مستدام و پاینده باد -

از سواخ دربار سپهر مدار و شکار شیربادشاه شیر شکار - صورت این معنی آنکه درینولا سکنه مانند او از بیداد شیری چند که در جنگل نواحی آن بهم رسیده آزار بایشان می رسانیدند دادخواهی بنیاد نهاده معروض داشتند که خیره چشمی و چیره دستی آن ددی چند مردم خوار بجای رسیده که در روز روشن داخل قلعه می شوند و به بر اجل رسیده که در می‌خورند دیگر از عمر و روزی بر نمی خورد - چنانچه درین چندگاه دویت تن بتصرف سرینجه آنها بی سر شده باقی مردم از بیم آسیب شان دست از جان شسته اند - حضرت خلافت پناهی اینمعنی را که از عمده مراضی الاهی بود از خدا خواسته بیدرنگ آهنگ صید شیران نمودند - و بعد از وصول بشکارگاه در نیم طرفه عین پشت قلاده را بتفنگ خاصه شکار فرمودند - و دوشیر بچه را بهادران شیر افکن که باستظهار التزام رکاب ظفر انتساب تا آنحد شیرک شده اند که اگر ماسور گردند فی المثل که شیر چرخ اخضر را از سر شیر بیشه عالم بالا فرود آرند - حسب الامر والا زنده

صید قید خویش نمودند -

یازدهم مهر تربیت خان را با جمعی از سپاهیان کارآموزده بر سر زمیندار چیت پور که هرگز پیش هیچیک از صوبه داران آنجا سر فرود نیاورده طریقه^۱ ناستوده^۲ قطع طریق گرفته بود نامزد نموده حکم فرمودند که جزای آن متمرّد مفسد چنانچه سزای آنست در کنار روزگار او گذارد - درینولا از عرضداشت خان دوران بهادر بوضوح پیوست که چون با سایر اولیای دولت ابد پیوند متوجه تسخیر قلاع اوسه و اود گیر شد بنابر التزام طریقه^۳ اتمام حجت بهم از راه زبان دانی کاردان فرستاده پیغام داد که این معنی باندک تاملی ظاهر است که حصون مستحکم اگر بمثل چون حصار چرخ چنبرین متین و استوار باشد بی استظهار کویک باحاطه^۴ اندک مدت از دست تصرف درونیان بیرون می رود و اکنون مدتیست که نظام الملک از میان رفته و سر تا سر ممالک و قلاع او مسخر اولیای دولت شد - و عادل خان که بنابر طمع خام درخواه این دو قلعه از درگاه والا داشت بنابر پخته کاریها و دوربینی پا دیده از تمنای آنها فرویست - چون از هیچ راه امید مدد و معاونی نیست که باذوقه و لشکر کویک شها کند ناچار آخر کار گردن برضای قضا و تن به تسلیم حصار باید داد - هنوز که بعض وجوه فی الجمله اعتباری و آبروی مانده و امید کامگاری به عنایت بی پایان خدیو روزگار هست بهتر آنست که درین صورت نیکو ملاحظه^۵ اطراف و شقوق نموده از در به اندیشی خویش در آیند - و پیغام تمام و عذر واضح و حجت تام - السلام علی من اتبع السلام^۶ - آن کوتاه نظران باوجود این پیغام لطف آمیز بر سر راه نیامده بنای گردن کشی بر اساس استظهار متانت حصار و تمیه^۷ سرانجام آن گذاشته جواب صریح باز داده پرخاش جوئی و تلاش پردازی آغاز نمودند - لاجرم سردار شهامت آثار نخستین بیای باره^۸ اوسه شتافته رشید خان انصاری را با تابینان او بدستیاری^۹ کویک چندی از بهادران قوی بازو تعیین گردانید - و از استظهار نوید کارگری تأیید دولت جاوید نیرو داده به محاصره^{۱۰} آن حصن حصین بازداشت - و خود با سایر دولتموالان بیدرنگ آهنگ قلعه^{۱۱} اود گیر نموده بعد از

وصول آن قلعه را بنظر تدقیق اثر حقیقت نگر درآورده تشخیص مداخل و مخارج حصار و تحقیق مواضع قرار دادن ملچار و پیش بردن نقب و سایر مقدمات قلعه گیری نموده آنگاه شرایط محاصره حصار بجای آورده اهتمام تمام در نقب زدن و پیچ و خم کوچه سلامت آراستن و برافراشتن جواله و امثال آنها بتقدیم رسانیده توجه در پیشرفت کار گماشت - و بشعله کشی آتش کین نقبی بیای برج شرقی که صد ذرع دوره داشت و بتوپها و منجنیقها و سایر آلات آتشبازی آراسته بود رسیده ته آنرا که از خاک تپه و از باروت انباشته بودند فتیله دوانیده بهوا پرائیدند - و چون برج اصل حصار ارک بجای خود بود معینا بنابر آنکه نیرۀ ابراهیم عادلخان را که بعد از قتل درویش محمد پدرش دایه او در این قلعه گریزانیده بود سردار فرجام نگر دوربین دغدغه آن داشت که درین میانه مبادا آسیبی بآن کودک برسد لاجرم آن روز یورش مناسب ندانسته دیده و دانسته به تعویق انداخت - و بنابر آنکه مرمت قلعه بعد از فتح باعث تضییع اوقات و تعویق دیگر فتوحات می شد صلاح در آن دید که حصار را بی یورش و برش دیگر مفتوح سازد - و ازین جهت دیگر باره بر سر ترغیب و ترهیب در آمده فرستاده سیدی مفتاح قلعه دار را طلبیده نقبها انباشته مهیا را بدو نموده و پیغامهای بیم انگیز امید آمیز داده نزد او فرستاد - او بمجرد رسیدن فرستاده و رسانیدن پیام باوجود خودرانی دلنهاد تسلیم قلعه شده از پیشنهاد پیشینه درگذشته زهار جویان و امان خواهان خواه نژاد خان دوران بهادر رفته کلید قلعه را تسلیم نمود - چنانچه روز پنجشنبه بهدیم مهر حصار بحوزه تصرف در آمده کام هواخواهان دولت پایدار حسب المرام بر آمد - سیدی مفتاح قلعه دار پسر درویش محمد مذکور را نزد خاندوران بهادر آورده استالت نامها که مکرر عادلخان بمقام تطمیع و ترغیب درآمده بمبالغه آن خورد سال را ازو طلب نموده بود آورده نمود - بالجمله چون آن حصار متانت آثار که از حصون منیع نامی دکن بود بکشایش گرائید و از کشایش آن طلسم بند حصانت پیوند که بر فراز کوچه در نهایت صلابت سنگ که فسون

تدبیر و فنون اندیشه، چاره‌گر از پیش بردن نقب و امثال آن قطعاً درو کارگر نبود سمت وقوع داشت - و سوای آن خندق پهناور که در روزگاران بانواع حیل و تدبیر برگرداگرد آن کنده بودند خندق دیگر خدا آفرین در دل سنگ خارا از چار حد آن آشکار بود که باعث حیرت اهل خبرت می شد درین صورت بتازگی ظهور تائید آسمانی در نظر کوتاه نظران مجسم و متصور شد - سردار نصرت آثار در احقاق دولتخواهی سیدی مفتاح شده خطاب حبشخانی و منصب سه هزارى ذات و هزار و پانصد سوار تجویز نموده بدرگاه نوشت - و التماس خان مذکور درین باب منظور افتاده جاگیر موافق طلب منصب مذکور از محال مفتوحه، تلنگانه، تنخواه شد - سردار متانت آثار از آنجا متوجه اوسه شده قضا را وقتی رسید که رشید خان و سایر دولتخواهان کار بر اهل حصار تنگ نموده طرق چاره‌گری، مدافع و ممانعه مخصوص راه آمد و شد بر ایشان همه وجه مسدود ساخته بودند - لاجرم خان مذکور آن حصار را از سر نو به دایره احاطه، بهادران تهور شعار که پرکاروار در کار خداوند خود پای از سر ساخته بل سر از پا نشناخته اند درآورد - و در بهان گرمی همگنانرا درباره پیش بردن ملچار و رسانیدن نقبها تا پای باره بروج سرگرم نموده نیرو داد - ارادت کیشان سخت کوش جد و جهد را بسرحد کمال رسانیدند و زیاده بر امکان کوشش بکار برده اصلا پای کم نیاوردند - چون بهوجراج و سایر متحصنان ازین دست تجلد و جلادت مشاهده نمودند دیدند و دانستند که ازین دستبردها رفته رفته کار بکجا منجر شود آتش در خرمن طاقت ایشان افتاده دود از نهاد همگنان بر آمد و دیده و دانسته بهوجراج خویشان را از قلعه داری باز داشته بوساطت پیغامهای عجز آمیز ابواب استیان و وعده تسلیم قلعه بشرط عطای امان و ارسال زینهار نامه داده نوشته تعهد ظهور عنایات معهوده که در باب سایر قلعداران بوقوع پیوسته بود درباره خود نیز درخواست نمود - خان نصرت نشان بنا بر وجوب عطاء امان بارباب استیان ناچار مستدعیات او را مبذول داشته خاطر او را همه وجوه جمع ساخت - و او بی توقف از حصاربند برآمده خان قلعه کشا را ملاقات نمود - و خان راست عهد درست پیمان تجویز منصب دو هزارى ذات و هزار و دویست سوار درباره

او نموده تجویز نامه را با فتح نامه بدربار سپهر آثار ارسال داشته آنگاه سامان و سرانجام قلعه کپایتبغی بجا آورده و قلعه را در عهدهٔ اہتمام خان باز گذاشته خود مظفر و منصور از آنجا معاودت نمود - و چون حقیقت فتح بندہای دولتنخواہ بموقف عرض اشرف رسید بادشاہ حق شناس مغل خان ولد زین خان را از اصل و اضافہ بمنصب دو ہزاری ذات و ہزار و پانصد سوار کامگار ساختہ بہ نگاہبانی قلعهٔ اودگیر سر برافراختند - و جاگیر بھوج راج نیز از محال مفتوحۂ تلنگانہ تنخواہ نمودہ خلعت خاص و اسب نامور بزین زرین و فیل با یراق سیمین با مادہ فیل در جلدوی فتح بہ خان نصرت نشان ارسال داشتند -

تربیت خان کہ حسب الامر اعلیٰ بہ تنبیہ زمیندار چیت پور شتافتہ بود درینولا معاودت نمودہ آن مقہور را جبراً و قہراً مطیع و منقاد ساختہ با خود بدربار سپهر آثار آورد - و ہمدین تاریخ وقاص حاجی را بہ خطاب شاہ قلی خان و عنایت خلعت فاخرہ و خنجر مرصع و اسب تویحاق و علم نامور و مستظہر نمودہ بہ عاطفت نمایان فیل گران قدر بخشیدند - و بانزایش ہزاری ذات دویست سوار منصب سابقش کہ ہزاری ذات و ہفتصد سوار بود سرمایۂ کامگاری افزودند - و تفویض خدمت فوجداری دامن کوہ کانگرہ از تغیر میرزا خان نیبرۂ خانخانان عبدالرحیم کہ از شوریدگی دماغ انزوا گزیدہ بود ضمیمۂ این مراحم عمیمہ گشت -

بیست و پنجم ماہ مہر ماہچۂ لوای ماہ آثار مہر انور بعد از انقضای موسم برسات بصوب دارالخلافۂ اکبر آباد ارتفاع یافتہ مواکب اقبال از راہ اوجین و گہائی چاندہ بدان سمت شتافت - چون بعد از جلوس مبارک بفیض زیارت مزار فایض الانوار مقتدای اولیای کبار حضرت خواجہ معین الدین والدین فایز شدہ بودند و عمل نسبت سنّیۂ اسلاف اشرف ننمودہ چہ آنحضرت والا درجات یعنی جنت مکانی مکرر طواف آن بہشتی روضہ ملایک مطاف بجا آورده - خصوص بعد از جلوس بی توقف آہنگ زیارت آن حظیرۂ خطیرۂ نمودہ از پرتو حضور مرقد انور آن سرور اقتباس انوار میامن و استفادۂ انواع برکات کردہ - و حضرت عرش آشیانی خود ہنہا بر وفای عہد معہود از مستقر سریر خلالت پیادہ بدان خطۂ پاک طئی مسافت نمودہ بودند - بجملاً بنا بر عدم وصول بدان فرخندہ روضہ ارم

نشان از جاده مقرر انعطاف عنان نموده آهنگ صوب دارالبرکت اجمیر فرمودند - و یازدهم ماه آذر مذکور آن بقعه مبارک مورد عسکر منصور و مضرب خیام و خرگاه اهل اردوی گیتی پوی شد - و نزهت آئین باغی که با نشیمن های دل نشین و منازل خوش آینده و دلکش سراپا از انواع سنگ مرمر بر سر بند متانت پیوند تالاب انا ساگر طرح افکنده و اساس نهاده حضرت جنت مکانی است فیض پذیر ورود مسعود آمد - و عبارات غسلخانه و جهر و که درشن و انجمن خاص و عام که حسب الامر بانئی مبانئی جهانبنائی بنیاد شده میامن نزول پهایون دریافت - از آنجا که حق پژوهی و خداجوئی در طبع آن سرور است و بر این سر همواره در مقام اعظام و اکرام عارفان خدا آگاه و بزرگ داشت جانب اهل الله و مقربان درگاه الهی اند آن شاه سوار عرصه امکان و یکم تاز میدان کون و مکان بروش آبای عظام که مکرر این طریقه انیقه مسلوک ایشان شده پیاده رو براه نهاده از سر تال تا روضه مقدسه آن پیشوای اهل حال شتافتند - و همه جا جاده راه را از پرتو مقدم انور نمودار شا براه مجره گردانیده خود نیز ازین مایه رعایت ادب انواع فتوحات دریافتند - و بعد از ادای آداب زیارت و رسم اقامت مراسم اعطای وظایف مقرر که وظیفه امثال این مقام است مبلغ ده هزار روپیه بر سایر مجاورین و مسکنه آن قدسی مسکن قسمت فرمودند - آنگاه بمسجیدی رفیع بنیان که حسب وفای نذر سابق اساس یافته چنانچه پیشتر سمت گذارش یافته و درینولا صورت اتمام گرفته فیض توجه مبذول داشتند - و لحظه در آن موقف اجابت دعوات بانجراح حاجات و مرادات نیازمندان محتاج پرداخته این دست آویز متین را وسیله استدعای مطالب و استجاب مقاصد از درگاه واپب العطیات ساختند - چندانکه نماز شام هم در آن مقام بجا آورده اینایه دقیقه جلیله را علت رفع پایه حسنات عبادت باعلی درجات علین با مزید شغل کتابت کرام الکاتین گردانیدند - بی بدل خان کیلانی تاریخ اتمام آن عالی بنای والا مقام بدین گونه یافته

۱- در بادشاهنامه نوشته که عبارت دولتهخانه اجمیر بصرف سه لک

روپیه مرتب شده - حصه دوم ، صفحه ۲۲۵ -

معروضداشت^۱ : مصرع

قبله^۲ اهل زمان شد مسجد شاه جهان

بیستم ماه راج کنور پسر صاحب تیکه^۳ رانا جگت سنگه که از روی توسل شاهزاده کامگار نامدار سلطان داراشکوه در انجمن حضور دربار سپهر مدار راه یافته بود بعد از ادای آداب معهوده یک زنجیر فیل کوه پیکر بیراق سیمین با نه رامس اسپ بر سبیل پیشکش گذرانیده بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع سرپلند شد و سرماییه^۴ ارجمندیش بمرحمت یک عدد مالای مروارید آبدار شاهوار افزود -

از سواخ این احیان ورود نوید فتوحات نمایان است که درینولا به چهره کشائی تأیید خدا در فوج خان زمان بهادر رو نموده - باین دستور که چون آن خان رفیع مکان بار دوم از دربار سپهر مدار دستوری یافته بآهنگ استخلاص قلعه^۵ جنیر و دیگر حصون و استیصال ساهوی خذلان مال روانه^۶ آن حدود شد و در احمد نگر بیار و بنه خویش که حسب الامر اعلیٰ آنجا باز داشته بود ملحق گشت خبر یافت که آن تیره اختر تن بنوکری^۷ آن خان عدالت مکان در نداده بنا بر آن عادل خان رندوله^۸ میر شمشیر خود را با گروهی آزموده بتادیب آن زیاده سر تعین نمود که از صلاح و صوابدید دولتخواهان تجویز تجاوز ننموده در همه جا همراه باشد - لاجرم سردار شهامت شعار یعنی خان زمان از آن مکان بیدرتنگ آهنگ سمت دارالخیر جنیر نمود و همه راه بر سبیل ایلغار قطع مسافت فرمودند بهان لحظه که با موکب اقبال بمقصد رسید از آنجا که طریقه^۹ سرداری و مقتضای روش کارگذاریست هم از راه خود را بیای حصار رسانید و در بهان گرمی بهادران کار طلب را سرگرم کار نموده بر سرکار آورد - دلاوران عدوبند قلعه کشا خصوص بهادر خان و جگت سنگه نخست گروهی انبوه را از مردم آن مقهور که در اطراف قلعه بر سر پاسبانی بودند بضرب

۱- در بادشاهنامه نوشته که این مسجد بصرف چهل هزار روپیه

مراغام یافته - حصه دوم ، صفحه ۲۲۵ -

۲- قلمی "رندوله" ندارد (و - ق) -

شمشیر بی جا و بی پا ساخته جمعی کثیر را در عرصه مصاف عرضه تیغ اتلاف ساختند و بقیه السیف گریزان گشته افتان و خیزان خود را بدرون قلعه رسانیدند - و چندی از مجاهدان میدان دین سعادت شهادت اندوخته اکثری از بهادران تهور شعار رخساره بتازه روی زخم برافروختند - چون سردار نصرت شعار از وفور تجلّد و جلادت خان تهور منش بهادرخان و کشتش و کوشش سایر بهادران دستبردهای نمایان دیده خاطر جمع نموده بود لاجرم قلعه کشائی را باطناً به کارگذاری اقبال و ظاهراً بکار طلبئی بهادر خان و دیگر اهل وفاق گذاشته خود را با چندی از دولتخواهان بطریق ایلغار به قصبه پونه که درینولا مقر و مقر ساهوی مقهور بود رسانید و از آنجا چون ساهو بر آمده بود خان نصرت نشان نیز کوچ در کوچ راهی شد - وقتی که با فوج لشکر سیلاب اثر بساحل رود گهورندی رسید قضا را رودبار مذکور از فرط بارش برشکالی چون اعدای دولت لایزال در جوش بغی طغیان داشت و بطریقی سرشار افتاده بود که مرتاسر اطراف و حوالی آنرا سیلاب گرفته به هیچ وجه عبور موکب والا از آن میسر نبود - لهذا خان مذکور یک ماه توقف نموده بهرنحوی که ممکن بود گذشته در نواحی نوگانو نام موضعی منزل گزید - باوجود آنکه بین الفریقین قریب هفده کروه فاصله بود از عدم سرمایه ثبات قدم ناگزیر راه دارالبوار فراپیش گرفته رفته رفته به کوکن و دنداراجپوری شتافته عقبات آنرا جابجا ملجای خود ساخت - خان مذکور بی توقف در عقب آن بدعاقبت که خون بسی مسلمان ریخته بود و خونش به هفتاد و دو مذهب پدر افتاده سر بدنبال نهاده خبر یافت که آن سرگشته تیه غوایت را زمینداران آن حدود در ملک خود راه و حمایت خود پناه نداده جواب صریح دادند - چون آن رانده خلایق و خالق در آنجا جا نیافت معینان راه فرار و نه روی قرار داشت ناچار بنا بر عدم مقر و مقر با یک جهان نومیدی از کتل گذشته اراده قلعه موهولی نمود - خان فیروزمند مطلقاً بر رسیدن اردو و بوصول

۱- در بادشاهنامه اسم این مقام نوه گانو درج است - جلد اول ، حصه

رسانندگان رسد و آذوقه مقید نشده آهنگ تعاقب او نموده بعد از طی قدری
 راه آگاهی یافت که آن بد سرشت راهی قلعه مورخین (گشته) که در میان کوهسار
 دشوار گذار و جنگلی متراکم الاشجار که مور را بران روی عبور نیست
 و باد را در آن گذار نه چه جای لشکر انبوه و جمله احوال و اقبال اردوی
 عظیم و فیلان کوه شکوه - جملاً خان زمان با اعتماد کارگذاری عزیمت راسخ
 باوجود آنکه آن گم گشته اثر زیاده از دمی چند بقصد آرمیدن ستوران
 بهر جا که می رسید توقف نمی ورزید قطعاً ازین مراتب فتوری در میان
 عزم جزم راه نداده بر سر انجام پیشنهاد خاطر پای فشرده مطلقاً بامری از
 اسور مقید نگشته راهی شد - چون در عرض راه بفراز پشته که در پیش
 راه بود برآمد آنجا سیاهی مردم تیره درون بنظر درآمد - با آنکه جاده
 معهوده باوجود صفات معدود مشتمل بر گل و لای نامحدود بود در عرض
 کمتر مدتی همگنان عنان تگاور سرعت بعجلت سپرده طی آن نموده بودند
 ازین راه اکثر سپاهیان در دنبال مانده اندک مردم با سردار رسیده بودند -
 از کمال دلیری و فرط کار طلبی نظر به کثرت اعدای ملک و ملت و
 قلت اولیای دین و دولت نینداخته از فراز آن پشته سیلاب آسا راه
 نشیب فراپیش گرفته صرصر وار بادها برانگیخت - و با صولت هزبر و
 سطوت شیر در آن جنگل و کوهسار ره نورد گشته مرحله گرد شد -
 و بقدرت تمام رو بسوی آن روباه سرشت که مانند کمان همه وقت پشت
 نموده سینه را سپر تیر روز جنگ برگز نمی ساخت نهاده حمله آور گشت -
 آن مقهور با آن کثرت جرأت مقابله موکب نصرت نموده هزیمت را
 غنیمت دانست - و برخی از اسباب ضروری و اموال قیمتی همراه گرفته
 راهی راه فرار گردید - و خان زمان از دنبال شتافته درین حال اکثر سپاهیان
 نیز جلوریز از عقب رسیدند و بانفاق آهنگ ستیز و آویز ارباب نفاق نموده
 عنان پشتاب دادند - چون آن سرگروه اهل خلاف یک و نیم گروه راه طی
 نموده از دور علامت خیل سعادت را بنظر درآورد بی استادگی همگی
 بار و بنه که همراه داشت انداخته از هجوم افواج هراس و هول افتان و
 خیزان نیم جانی خشک بدر برد - و اولیای دولت مطلقاً مقید به غنایم
 نشده دنبال او را از دست ندادند - و در طی تعاقب جمعی کثیر از

سپاهیان او را که اسپان جلد داشتند راهی دارالبوار ساختند چه جای لشکر زیون اسپه که ستوران شان زمین گیر شده بود همگی را به بئس المصیر بازگشت دادند - چون آن روز عسکر منصور دوازده کسره مسافت قطع نموده لاجرم اکثر مراکب ایشان از رفتار بازمانده ستور بسیار تلف شده چارپای بیشمار از سردار و اهل اردو سقط شدند - چنانچه دو تگاور سردار جلادت آثار باوجود فروماندگی در طی یکدم ره نورد یلغار مراحل عدم شدند - ازین مقیاس قیاس احوال باقی احاد سپاه می توان نمود - بجملاً بنا بر آنکه چنیبت های سرکار خانی نرسیده بودند آخر کار بر مرکب سپاهی از تائبیان خود سوار گردید - و این یکران نیز زیر ران آن سرور گران قدر پایدار از رفتار فروماند و چون بدین علت درنگی در تیز آهنگی موکب اقبال رو نمود آن ادبار پرورد بر بارگیهای تازه زور سوار شده مرحله نورد وادی فرار گردید - و باین روش از چنگ دلاوران پلنگ افکن مفت و مسلم نجات یافته خود را ازین مخمصه بیرون افکند - و جمیع اسباب و اسوال و احوال آن آواره کوی سلامت با نقاره و چتری و پالکی بتصرف درآمده - این غرامت که در طریقه سپاهیان عاریست بغایت عظیم تا قیام قیامت برو ماند - خان فیروز جنگ در زمین که خلاب کمتر بود نزول نموده شب را گذرانید و از توقف عسکر منصور آن راست رو راه فرار که یکسر تاخته بود بعد از قطع مسافت شب در میان خود را بقلعه ماهولی رسانید - و اکثر لشکر شراندیش خود را خیر باد وداع گفته با دویست تن ارخویشان و نزدیکان خویش و اندک مایه نقدی که با او مانده بود برداشته داخل حصار گردید - خان زمان بمجرد استماع این خبر بیدرنگ آهنگ مقرر او نموده بر سبیل ایلغار شتافت - و در یکروز مسافت دوازده کسره راه بدینجار دشوار گذار را طی کرده بنزدیکی مقصد رسید - و شرایط محاصره بجا آورده جایجا مردم قرارداد - درین نزدیکی رندوله نیز رسیده و محافظت دروازه دوم که در سمت روبروی دروازه نخستین سمت وقوع داشت و میان هر دو بنا بر اتفاق کسوه و جنگل هفت کسره مسافت بود بکارگزاری مقرر شدند - و رندوله نیز با مردم عادلخان بمراعات لوازم جد و جهد و تضییق محاصره پرداخته رفته رفته از اطراف کار بر آن سپاه کار تباه روزگار تنگ

ساختند - چون آن پر نفاق که همواره از زیاده سری خیال برابری^۱ دلاوران
 لشکر ظفر اثر در دماغ خود سری و پندار راه می داد اکنون که ضرب دست
 و تندی^۲ شست و نیروی بازو و قوت سر پنجه^۳ مجاهدان میدان دین که بتائید
 ید قدرت مؤید و بتقویت آنحضرت موقّق و مشید اند مشاهده شد ناچار
 از در زینهار جوئی درآمده قرع ابواب^۴ تملّق و تخضیع نمود - و مکرر پیغامها
 بسردار نصرت شعار داد و نامه ها نوشت و در ضمن استیذان استغفار از
 زلّات بی پایان خود و استدعای دریافت استعفاء^۵ بندگی درگاه والا نمود -
 خان زمان اجابت مسؤل آن مخدول نموده جواب داد که دیگر آن
 ناخبرد تیره رای را روی بندگی درگاه آسان جاه نیست و نجات او بعد
 از تسلیم سایر حصون و قلاع در سازش با عادلخان و التزام ملازمت او انحصار
 دارد - ناچار آن گسسته امید پس از یاس تمام تحریک سلسله^۶ توسل بمردم
 آن در خانه نموده پیوند سر رشته^۷ مقاصد خویش را بانجا اتصال داد -
 و مهد امین وکیل مطلق العنان عادلخان عهد نامه با نشان پنجه^۸ آغخان
 عدالت مکان درخواست نمود - و بر طبق استدعای او قاضی محمد سعید
 که از معتمدان ایشان بود با سایر متوقعات او بمأهولی پیوست - آن
 مخدول از قلعه بکمرگاه که سار شتافته زندوله را آنجا طلبیده باو بنیاد صلح و
 صلاح را استحکام داد - و بنای عهد و پیمان بر اساس تسلیم حصون معهوده
 باولییای دولت ابد مقرون و رضا بقرارداد سابق عادلخان نهاد - و چون باین
 روش مبائی مصالحت را تمهید و تشیید داد جمعی از اهل اعتاد خود را
 با نوشتهجات معتبر که در باب تسلیم حصون معهوده به گاشتگان خود نوشته
 بود همراه قاضی ابوسعید نزد خان زمان ارسال داشت - و خان والا مکان
 پان زمان پاسداری^۹ بر حصاری نامزد کارگذاری^{۱۰} یکی از بندهای آزموده
 درگاه والا نموده با قوشونی از سوار و پیاده همراه فرستادگان ساهو بدان
 حد فرستاد - چون بمحض اعجاز نمائی اقبال عدو بند کشور گیر حضرت
 سلیمان زمان و بذل مساعی جمیل^{۱۱} هواخواهان و تاثیر عزیمت پای راسخه^{۱۲}
 همگنان که پانا افسون دیوبند و اسم طلسم کشاست آن اهرمن سرشت
 که در آن کهسار و جنگل از خود روی و خود رائی مدار کار بر تغلب

نهاده بود و سایر بلاد و عباد آن حدود از جوار او گرفتار قید اضرار بودند از آن کوه و بیشه اخراج یافته چون دیو در شیشه^۱ تسخیر و مانند دد بدام گرفت و گیر درآمد - و از آن دست حصون مثل قلعه جنیر که از دولت آباد پای کم نمی دارد و همچنین حصار ترنبگ و ترنکواری و پریس و جودهن و جوند و هرسرا و امثال آن بقبضه^۲ تصرف اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت - و دیگر در آن حدود امری و مهمی که باعث توقف باشد نماند - لاجرم خان زمان عسکر منصوره را از آن مقام کوچ داده بآبستگی راهی شد و خویش نظام الملک^۳ را که رندوله از ساهو گرفته بود و خان مذکور از رندوله بدست آورده بصوب دولت آباد شتافت و رندوله و ساهو روانه^۴ بیجاپور گردیدند -

کیفیت فتوحات تازه که بعد از تسخیر اوسه و اودگیر در فوج خان دوران بهادر رو نمود - آنکه چون درینولا خان ارادت کیش اطلاع یافت که قطب الملک تنوسند فیلی فرخنده منظر گجموتی نام که سرآمد فیلان اوست دارد - چنانچه از فرط استحکام علاقه^۵ تعلق پیوسته او را نزدیک بحرم خود بسته از بیم آگاهی و کلای بادشاهی هرگز بیرون نمی آرد - لاجرم لشکر بالحدود کشید و بعد از رد و بدل بسیار فیل مذکور بمبلغ بیست و پنج هزار هون بها نموده بر سیل وجوه نعلبندی گرفته معاودت نمود - ازینجا بجانب دیو گده شتافته قلعه کیلچهر و حصار آشته را که توابع برار است بضرب شمشیر و زور تدبیر از دست جمعی تمبرد کوش خلاص ساخته بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد - و کنک سنگه را نزد کوکیای زمیندار دیو گده ارسال داشت و او را باطاعت و انقیاد و قبول پیشکش خوانده از روی وعده و وعید پیغامهای امید آمیز بیم انگیز فرستاده خود از راه سپاهگری کوچ در کوچ روانه شده چون یک منزل ناگپور رسید فرستاده بی نیل مقصود مراجعت نموده جواب صاف آورد - خان مذکور قلعه مزبور را که حصین حصون آن سرزمین است چنانچه پیشتر ساهوی تبه کار را باستظهار متانت این حصار پشت گرمی روداده بود فی الحال محاصره نموده جابجا ملچار قرار داد - و در عرض پنج روز همگی ملچارها

۱ - قلمی : و نظام الملک عملی را که رندوله از ساهو گرفته بود (و - ق) -

از همه طرف پیش رفته بکنار خندق رسید - و رومی خان بنده قدیم درگاه که در سایر فن قلعه گیری ید طولی دارد بنابر صوابدید خان دوران بهادر پلی چوپین در کمال استواری بر روی خندق که هشت ذراع عرض و دوازده گز عمق داشت ترتیب داده راه آمده و شد بر دلیران قلعه کشا کشاد - و همگنان بی محابا از آن درگذشته بیکبارگی اطراف چار دیوار باره را در میان گرفتند - و نقابان چابک دست که درین چند روز کمر جد و جهد بر پیشرفت کار خود بسته بانصرام پیشنهاد خاطر برخاسته بودند در اندک مدتی باهتام رومی خان که پهلوان درویش سرخ نام داشت سه برج را از خاک و سنگ تپی و بیاروت پر کرده در آتش زدن مترصد اشاره نشستند - نخست رومیخان درباره آتش دادن نقبی که از اهتام او سمت اتمام یافته بود اشاره نمود - و بهان لحظه فتیله رسانیده و آن برج عظیم را که قریب پنجاه تن از آن زیاده سران به فراز آن قرار داشتند با آن خون گرفتگان اجل رسیده هوا گرفت - چنانچه آن ابرمن نژادان آتشی نهاد که اثری ازیشان پیدا نشد بهانا رجوع به مرجع اصلی خویش یعنی کره نار نموده در مرکز جلی خود جای گرفتند - آنگاه نقب دوم را که باساس برجی دیگر کلان تر از آن رسیده باهتام راجه جی سنگه تعلق پذیر بود آتش دادند بنابر کمئی باروت بر وفق مدعا نپرید - نقب ثالث را که در عهده کارگزاری مردم سپهدار خسان و کارفرمای اهتام آن خان ارادت سرشت بود آتش دادند و آن برج و چندین ذراع دیوار از بیخ و بنیاد بر افتاده با خاک برابر شد - و زیاده بر صد تن از آن دیوساران چون دودی که از نهاد آن دد نهادان برآمده بود بسر کره هوا در آمده رفته رفته از راه چرخ اثیر به بئس المصیر رفتند - و چون ازین راه جاده کشاده مطابق خواهش هوا خواهان کشوده شد در پسان گرمی عموم بندهای درگاه خصوص سپهدار خان و راجه جی سنگه با همراهان بدرون حصار ریختند - و در یک نفس از زبانه تیغ شعله آمیغ آتش فنا در خرمن آن ناکسان زدند - و قلعه بهیژ تسخیر درآمده دیو جی قلعدار اسیر و دستگیر مردم سپهدار خان شد - کوکیا زمیندار دیو گده ازین دست قلعه گیری دیده دانست که اگر زیاده برین جرأت و دلیری نماید بکمر فرصتی گرفتار کمند اسیری دلاوران

عدوبند میگردد - ناچار از در عجز و فروتنی درآمده درخواه زینهار نمود - از آنجا که بذل امان نسبت باهل استیان در مروت شرع واجب و در شرع مروت اوجیست خان علوی نسب باشمی حسب که مروت فتوحات را بارت از دودمان ولایت انتهای مخصوص بنعت لافتی و منصوص بنص انما گرفته و آن مشرکان حربی را یکسر بجان امان داده تیغ ذوالفقار نژاد را ازیشان دریغ داشت - کوهیا روز دوشنبه هفتم بهمن در یازده کروهی دیو گده ملاقات خان دوران بهادر و سایر دولتخواهان دریافته یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و یک صد و هفتاد زنجیر فیل نر و ماده بر سبیل پیشکش تسلیم نموده تعهد نمود که در مدت سه سال چهار لک دیگر بخزانۀ عامره رساند و بعد از آن در تقدیم لوازم فرمان برداری اقدام نماید و هفتاد هزار روپیه مہائی بہ سران لشکر گذرانیده رخصت دیو گده شد - و خان دوران بهادر بعد از فراغ مہم بیدرنگ معاودت نموده متوجہ درگاہ عالم پناہ شد -

بیست و دوم آذرماه ماہچہ^۱ لوائ مہر شعاع موکب جاہ و جلال از افق دارالشرافت اجمیر طلوع نموده پرتو ارتفاع آن بر سمت دارالخلافہ^۲ اکبر آباد تافت - چہارم دی علامی افضل خان و مکرمت خان دیوان بیوتات را با مجموع عملہ و کتاب دفتر و کارخانجات زاید بر قدر ضرورت بجهت رفع کثرت اردو از شاہراہ اعظم رخصت دارالخلافہ دادند - و خود قرین دولت متوجہ باری گشتہ شانزدہم نشیمن ہای کنار تالاب کہ تازہ اساس پذیر شدہ بود نزول اسعد یافت^۳ - و چون فرخندہ منازل بر وفق خاطر خواہ در کمال نزہت و خوش آیندگی و دلکشی رو دادہ اشراف بر تالاب سبب مزید نزہت و صفاء نظر و حسن منظر آن شدہ موجب افزایش سرمایہ^۴ دل پسندی و نظارہ فریبی گشتہ بود بی نہایت منظور و مرغوب آمدہ تفرج آن باعث نشاط و انبساط طبع ہایون گردید - بنابر آنکہ سرتا سر آن ہایون بنیاد از الواح سنگ سرخ یا قوت رنگ اساس یافتنہ بود بہ لعل محل موسوم گشت - بیست و سوم کنار تالابی کہ طرح انداختہ^۵ روپ

۱- در بادشاہ نامہ رقم شدہ کہ منازل کنار تالاب باری در عرض

دو سال بصرف یک لک و چہل ہزار روپیہ صورت اتمام یافت -

خواص است محل ورود مسعود شد - و عمارت آنجا که همگی از سنگ گلگون
 بنا بر فرمان بهایون اسامی یافته بود فروغ نزول اشرف پذیرفت - و از آنجا
 به فتح پور و از فتح پور بدو کوچ عرصه باغ دهره را که بنور منزل
 موسوم است در حقیقت منزل نور ساختند - بیست و ششم دی ماه مطابق
 هفدهم شهر شعبان سنه یکهزار و چهل و پنج کوکبه اقبال شاهجهانی و
 نشان شوکت آسمانی قرین دولت و سعادت جاودانی از باغ نور منزل متوجه
 دارالخلافه عظمی گشته خدیو اعظم و ملک الملوک عالم با فریزدانی و
 شکوه ربانی بر فراز فیل کوه پیکر فرخنده منظر بتمکین صاحبقرانی متمکن
 شدند - و مهین شاهزاده جوان بخت دارا شکوه بطریق مقرر در عقب حوضه
 فیل چون نور دیده مردم صاحب نظر قرار گرفتند - و از زر پاشی بحرین
 کف مبارک چون نیسان احسان الهی زمین را در سیم و زر گرفته نثارچینیان
 را از آرزوی نیاز ساختند - و باین روش شایسته داخل دارالخلافه شده
 ازین رو سر تا سر اهل آن مصر عزت فرق افتخار بر سپهر اعظم افراخته
 رخساره بخت مندی برافروختند - و بمیان مقدم فرخنده قلعه را نمونه طور
 ساخته اول بارگه چهل متون خاص و عام که بتازگی از آذین جشن دو عید
 یعنی عید سعید و وزن مبارک شمسی بهشت آئین شده بود بقیض خاص نزول
 اسعد اختصاص یافت - آنگاه سر تخت مینا کار گوهر نگار که مجمل توصیفش
 پیشتر نگارش پذیرفته از برکت پای سریر آرای آن سرور زیور میمنت بل افسر
 فرخندگی گرفت - نخستین امری که بشکرانه فتوحات تازه آسمانی و فیوضات بی
 اندازه ربانی مقارن این جلوس بهایون عز صدور پذیرفت نهی زمین بوس
 بود که بعد از منع سجده تعظیم چنانچه سابقاً مذکور گشت بنابر دلایل
 استحسان صوابگویان دولت و دین تجویز یافته بود و درینولا از راه اشتباه
 بسجده ممنوع و مرفوع شد - و مقرر کردند که بجای تعظیم مذکور بعد
 از سه تسلیم معهوده یک تسلیم دیگر بجا آرند - و دستور اعظم مامور گشت
 که بر طبق این معنی فرامین مطاعه بحکام صویجات قلمی نماید که همگنان در
 وقت گرفتن فرمانها و خلایع بدین دستور عمل نمایند و بعد از انجام این مجلس
 و فراغ تفرج عمارات غسلخانه و حمام حریم حرم خلافت از خلوت شاه برج
 صفوت و صفا مانند سعد اکبر طلوع فرمودند - روز دیگر چون پرتو حضور

پرنور بر ساحت بهایون انجمن عام و خاص که بانواع زیب و زینت آذین و تزئین یافته بود گسترده روی سریر خلافت را روکش محل نیر اعظم ساختند - از شاهزادهای والا گهر گرفته تا سایر بندهای روشناس همگی را بعنایت خلایع پایه افتخار و سرمایه اعتبار افزودند - آنگاه مراتب مناصب بعضی از امرا را باضافه مناصب برافراختند - از جماعه مرتبه معتمد خان باضافه پانصدی ذات پایه چهار هزاری هزار و دویست سوار رسیده - و راجه بیتهلداس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سرافرازی پذیرفت - خلیل خان قراول بیگی بمنصب دو هزاری هزار سوار و هر کدام از باقیخان و سرانداز خان بمنصب هزاری هزار سوار سربلندی یافتند - بهمن یار ولد آصف خان بتجویز منصب پانصدی دو صد سوار مقرر گشت -

چون کریم ستوده شیمه خان نجات نشان شاهنواز خان که از روز ازل شایان مسند آرائی صدر حرم مکرم شاهزاده بلند اختر والا گهر سلطان اورنگ زیب بلند اقبال آمده ازین رو سابقاً بسعادت نامزد نامی شده بود مراسم معهوده خواستگاری سمت ظهور یافته درینولا که بنابر مقتضای وقت هنگام ارسال ساجق در آمد بتاریخ هفتم ماه مذکور در اسعد ساعات موازی شصت هزار روپیه جواهر گرانها و مرصع آلات ثمین و مساوی مبلغ مذکور نقد و چهل هزار روپیه از انواع اقمشه نفیسه بآئینی که سزاوار این دولت جاوید قرین باشد مصحوب میر جمله و معتمد خان و مکرم خان و خلیل الله خان بمنزل خان مشارالیه مرسل گشت -

جسونت رای بمنصب هزاری هشت صد سوار و فوجداری آنروی آب اکبر آباد سرافرازی یافت - و عبدالکریم بیگ برادر عبدالرحمن اتالیق عبدالعزیز سلطان از ماوراءالنهر آمده سعادت ملازمت یافت - بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر مینا کار و منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار و انعام بیست هزار روپیه اکرام پذیرفت - نهم ماه شاید فرخنده سیاهی بلال شوال بنابر بشارت قدوم فتوحات نمایان انگشت ایما بشارت برآورده آنرا از دور انگشت نما ساخت - و عموم اولیای دولت نامدار خصوص حاضران دربار گیتی مدار را درباره اقامت مراسم عیش و نشاط و شادی و انبساط تحریک نموده تهنیت و مبارکبادی داد - و در آن روز مبارک بادشاه دیندار

اسلام پرور عیدگاه را از پرتو حضور منور ساخته احیای سنت حضرت خیرالانبیا بادی نماز مقرر نمودند -

یازدهم ماه مذکور موافق دوم شوال مزاج مبارک از مرکز اعتدال انحراف یافته اندک مایه گرانی پیرامون کالبد روحانی گشت - طبای پایه تخت در تقلیل مواد بتصفیه و تلطیف و قلع ماده مفسده بحجامت کوشیدند - و صحت عاجل رو داده نظام عالم و عالمیان دیگر باره بحال معهود عود نموده سایر شاهزادهای کامگار و امرای نامدار بدستوری که در حالت عارضه از روی استشفاء نذور و صدقات بیشمار بابل استحقاق می رسانیدند الحال نیز بنا بر شکرانه حصول شفا بذل انواع خیرات نموده سایر نیازمندان بی سرمایه را بکمال تمنا و نهایت مراتب غنا و استغنا رسانیدند -

آغاز سال دهم جلوس مبارک و ورود مسعود در دارالخلافه اکبر آباد بخیر و خوبی

درین فرخنده هنگام که سرور کشور چارم سپهر در عرض دوازده ماه بر بروج قلعه چرخ مینائی استیلا یافته آپنگ قرارگاه اورنگ عظمت خویش نمود بعد از انقضای پشت ساعت و بیست و پنج دقیقه و هفت ثانیه از روز جمعه بیست و دوم شوال هزار و چهل و شش هجری داخل دارالشرافت مقرر شده از روی کسب شرف و نیک اختری بر پلنگ چارپایه حمل مقرر گرفت - نیر اعظم اوج سروری و سعد اکبر برج دولت اکبری که بکمتر از نه ماه چهل حصن حصین تر از حصن چنبری باکثر ممالک جنوبی تسخیر نموده بخیریت و خوبی معاودت فرموده بودند - از میامن ورود مسعود برکت افزای دارالخلافه کبری شده همدرین ساعت سعادت پیرای فیروزی انتهای از نور حضور انور زینت افزای جشن نوروزی شده پیرایه پیرای آن فرخنده بزم رنگین گشتند - و روی سریر میناکار گوهرنگار که بارگاه چهل ستون بهایون از لمعان آن معاینه چون دیده مردم صاحب بصیرت صاحب نظر از نور مردمک نظر بیپیرایه زر و زیور گوهر آرایش پذیر گشته در عین زیب و زینت دلپسند و نظر فریب آمده بود از فر جلوس بهایون زیور انواع

سعادت شرف پذیرفت - درین حال سایر شاهزادہای والا گہر فرشته سیرت نیکو محضر و اعیان امرای عظام با ملاء اعلیٰ و ملایکہ کرام موافقت نموده بہ تہنیت این عید سعید و مبارکباد فتوحات گذشتہ و آیندہ کہ از عالم بالا نصیب اولیای دولت جاوید آمدہ بود کما ینبغی پرداختند - و بشکرانہ حصول صحت مزاج و ہاج آن فروزندہ تخت و فرازندہ تاج ہمراسم ستایش و نیایش حضرت ایزدی اقامت نمودہ در باب ازدیاد مواد عمر و دولت ابد بنیاد دست دعا بدرگاہ واہب العطایا برافراختند - و حضرت ظل اللہی اداۃ حق اقسام عواطف نامتناہی و سپاس این مایہ مواہب بی قیاس بافاضہ داد و دہش و بخشش و بخشایش نمودہ بنا بر مقتضای مقام در لباس کام بخشی کامرانہا بجا آوردند - و نخست پیشکش سرکار نواب تقدس احتجاب ملکہ جہانیان بیگم صاحب مشتملبر تخت زرین منبت کار با دیگر نفایس بقیمت دولک و پنجہ ہزار روپیہ از نظر اشرف گذشتہ آنگاہ پیشکش سہ گانہ در درج سلطنت و دری برج دولت اعنی داراشکوہ و شاہ شجاع و مراد بخش مشتملبر انواع نوادر و جواهر بحری و کافی و مرصع آلات بمعرض قبول درآمد - روز دیگر پیشکش علامی افضل خان بقیمت یک لک روپیہ و از میر جملہ یک لک و شصت ہزار روپیہ و نصف ازین از شایستہ خان و دیگر امرا کہ تفصیل آن طولی دارد بمحل پذیرش وصول یافت -

روز دیگر سوم فروردی ماہ اللہی خاندوران بہادر کہ درین یساق فرخندہ چنانچہ در سیاق احوال سابق گذشتہ مصدر ابواب جانفشانی و افعال شاق و مظهر انواع دولتخواہی در دفع اہل نفاق شدہ متصدی خدمات عمدہ و ترددات نمایان آمدہ از دکن متوجہ حضور پرنور شدہ بود سعادت زمینبوس سدہ عرش رتبہ دریافتہ دو ہزار مہر و ہزار روپیہ بر سبیل نذر و تصدق گذرانید - و بتازگی کمال مراحم عام بادشاہ حقایق آگاہ خدمت گذار در حق آن سردار حقیقت شعار خاص شدہ مشمول انواع رعایت گشت - و سایر خدمات پسندیدہ اش کہ از آنجملہ بعد از کسر غنیم و فتح حصون تحصیل ہژدہ لک روپیہ بود از زمینداران گوندوانہ و امثال ایشان محسن و مستحسن بندگان حضرت خدیو زمان افتاد - چہ از زمان حضرت جنت مکانی تا اکنون بلکہ از عہد عرش آشیانی نیز ہیچ سردار کار گزار بیکدفعہ دویست زنجیر فیل

از غنیمت نگرفته بود - چون نوبت ملازمت بهمربان خان مذکور رسید نخست درویش عهد پسر ابراهیم عادلخان که در قلعه اودگیر بدست آمده بود بشرف بساط بوس پای تخت سر بلند گردید - و با روزیانه مقرر در قلعه اکبرآباد مقرر یافت - آنگاه سرداران عظام که در فوج آن عظیم الشان حسب الامر قضا نشان سعادت تعیین پذیرفته بودند مثل راجه جی سنگه و مبارز خان و مادهو سنگه باده و راو امر سنگه و امثال ایشان بترتیب مناصب از امتیاز دریافت شرف ملازمت اشرف مشرف گشتند - و همدرین روز دو صد فیل بابت پیشکش کوکیا بنظر انور درآمده ده لک روپیه قیمت فیلان مذکور مقرر شد - بعد آن فیل گجموق بابت قطب الملک که بانواع ترغیب و ترهیب ازو گرفته یک لک روپیه را یراق زرین از جانب خود ساخته بود گذرانید - و آن جانور نیکو منظر تنومند کوه پیکر که در حقیقت اکمل و اجمل افراد نوع خود بود بغایت منظور نظر مشکل پسند و مختار خاطر ارجمند آمده بپادشاه پسند موسوم گردید و یک لک روپیه قیمت آن قرار یافت - و در همین روز برکت اندوز پرتو مراحم سرشار بر ساحت مراعات احوال خان دوران بهادر و غیره که در راه دولتخواهی از نهایت مرتبه جانشپاری و سربازی چیزی باقی نگذاشته ازین راه استحقاق و استعداد حق گذاری اندوخته بودند افکنده جملگی را بهم جهت سرافراز ساختند - چنانچه نخست خان نصرت نشان را بخلعت خاص چارقب زردوزی و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دو اسب خاصگی با زین و لجام زرین و فیل خاصه با ساز نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل برنواخته از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری ذات و موار دو اسب سه اسب سرافراز ساختند - و پرگنه شجاعت پور از صوبه مالوه که در خالصه شریفه چهار لک و پنجاه هزار روپیه حال حاصل داشت در وجه طلب منصب آن دولتخواه که ده کروور و هشتاد لک دام و بیست و هفت لک روپیه حاصل آن میشود تنخواه فرموده بخطاب نصرت جنگ نیز کامیاب نمودند - آنگاه از راه مزید مراتب مرید نوازی و فدوی پروری بل بنا بر مقتضای کرم جلی و جود ذاتی و طبیعی بر سرعنایت ربانی رفته فرمودند که اگرچه از سایر بندهای بادشاهی در یورش مساعی جمیله بظهور رسیده همگی در پیچ باب کوتاهی نکرده اند

لیکن کوشش آن عقیدت کیش از همه بیش بود - چنانچه در جمیع مراتب این نوازش بآن فدوی ارادت کیش که در جانفشانی و سربازی در هیچ جا کوتاهی نورزیده متی نیست بلکه بضرع شمشیر و زور سعی و تدبیر این مایه دولت بی پایان بدست آورده و این همه عواطف نمایان که در حق آن سردار جان سپار بظهور آمده سزاوار و شایان آن بود - و این پایه^۱ والا بمحض استحقاق و شایستگی یافته نه بمجرد تفضیل و افضال - و چون این مرحمت عمیمه که برداشت آن از ظرف طاقت انسان افزون و ادای شکرش از سرحد شهریند امکان پیروست از شمیم^۲ کریمه^۳ آن سرور سرزده آن سعادت سرشت را از اظهار این مایه خوشنودی و رضامندی که بهانا باعث خورسندی خالق باشد ممنون بخت فیروز و محسود خلایق ساختند - درین مقام که جای گفتار نبود بلکه از غایت عجز گفتار زبان شکر گذار در کام نمی گشت بعد از ادای آداب معهوده در ضمن کمال مراتب تخشع و نیاز بر زبان آورد که امثال این کمینه بندگان کهنه را حد و یاری آن نیست که هرگاه بندگان حضرت ظل الهی از راه ذره پروری و مرید نوازی درباره محقر خدمتی که بمحض کارگذاری^۴ اقبال و تائید آنحضرت در پیش رفته باشد باین مایه مرحمت سرشار فرمایند در برابر آن بمقام شکرگذاری درآمده سپاس گذاری^۵ این مایه الطاف بی پایان بجا آرد مگر لطف حضرت بادشاهی گامی چند ازین بیش فرایش نهاده تقصیر بی زبانی این تبی مشیت سرمایه^۶ شکرگذاری را عذرخواهی نماید - بعد آن راجه جی سنگه را بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ توپچاق معزز ساخته هزار سوار بر منصب سابقش که پنجهزاری چهار هزار سوار بود افزوده برگنه^۷ چانسوکه که همسایه^۸ وطن او بود و یک لک روپیه حاصل داشت در طلب اضافه مرحمت فرمودند - پس از آن مادهو سنگه بعطای خلعت و اسپ و چهار صد سوار که سه هزاری دو هزار سوار باشد و امر منگه ولد راجه گج سنگه بعاطفت خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرافرازی یافتند - روز دیگر منزل خان آصف صفات از میامن مقدم سلیمان رشک فرمای گشن ارم گشته بنا بر افزایش سرمایه^۹ قدر مقدار آن سپه سالار با سایر شاهزادهای نامدار و مسند آرایان حریم حرم خلافت

نعمت خاصه بهانجا تناول فرموده بهان روز مراجعت فرمودند - آن خان قاعده دان بنا بر شکرانه^۱ قدوم سعادت لزوم بعد از مراعات رسوم پا انداز و نثار و پیشکش نمایان از انواع نوادر و جواهر بقیمت پنج لک روپیه از نظر اشرف گذرانید - درین ایام خیر انجام بهم جهت بیست لک روپیه پیشکش فراهم آمد -

درینولا از عرضداشت حاجی وقاص مخاطب بشاه قلی خان معروف واقفان موقف خلافت کبری شد آنکه بهوپت پسر سنگرام زمیندار جمون که سابقاً در ملک بندهای درگاه سمت انتظام داشته همواره حسبالحکم کومکئی فوجداران آن نواحی بود بنا بر خودرائی که لازمه^۲ خودروی است بخیال خام با متمردان آن حدود زبان یکی داشت - چنانچه هنگام ملاقات فوجداران جمعی خودسر را بجهت دستیاری و همپائی همراه خود می آورد - و در خدمات مرجوعه تهاون ورزیده بنحوی که مرضی خاطر باشد سر نمی کرد - تا آنکه در تاریخ مذکور شاه قلی خان او را طلب داشته آن تمبرد کیش با پانصد تن از خویشان و هزار کس دیگر از سوار و پیاده و تفنگچی و نیزه دار و تیر انداز همگی آهن پوش و پولاد سلب فتنه پژوه فساد طلب باین انداز که یکبارگی معامله را بگرد گرداند از مقر خود روانه^۳ حضور شد - و چون خان مذکور از کیفیت آمدن او با بسیاری اعوان و انصار استشام رایحه^۴ فساد نمود دانست که سر فتنه گری دارد با آنکه فرصت نیافت که بقیه مردم خود را که به تهاون داری^۵ حدود و دیگر خدمات پراکنده ساخته بود حاضر مازد - ناچار جمعی را که در جوار جا داشتند بر سر خود جمع کرده منتظر کارگذاری^۶ انظار طالع معبد نشست - آن بد طینت بمجرد رسیدن پیش از آنکه کسی دمت برآرد چنگ ستیز بخونریزی تیز کرده بیدرنک با همراهان شمشیر کشیده بازو بمقابله^۷ شیران بیشه^۸ جنگ کشاد - مجاهدان میدان دین از کثرت اعدا و قلت اولیا نیندیشیده نصرت از تائید آسمانی و اقبال حضرت صاحبقران ثانی خواستند - و بدفع دشمنان دین و دولت برخاسته رستانه^۹ خود را بر قلب اعدای ملک و ملت زدند - تا سه پهر روز مدار کاروبار بزد و خورد و گیر و دار بوده آخرکار دود از نهاد و دمار از روزگار آن کافرکیشان کفران اندیش برآوردند - و آن سرگروه اهل

کفران را با سایر منتسبان و اقوان او که همه بهمی^۱ جهنم بودند بدرک اسفل فرستاده کم کسی ماند که در بازگشت او به بئس المصیر تاخیری افتاده باشد - و از اهل غزا و جهاد میر علی اصغر تفرشی بخشی^۲ کانگره و چند بختمند دیگر از سرخی خون شهادت و روسفیدی^۳ دریافت این سعادت چهره سرخروئی برافروختند - چون خبر این فتح مبین که باعث وین و ضعف کفر و تقویت و نیروی دین شده بود بمسامع^۴ علیه^۵ بادشاه دیندار اسلام پرور رسیده بنابر عطای جلدوی تقدیم این شایسته خدمت خان مذکور را از مرحمت خلعت و فیل و نقاره مستظهر و گران قدر و بلند آوازه ساختند -

از سواخ حضور^۶ پرنور باقیائی نامی برادر فتحائی مصنف که در فن سخنروی طبع روان دارد و در تصنیف و تالیف نغمت بروش موسیقای یونان و فرس بی نهایت ماهر است و تصانیف خود را که بر وفق ریخته^۷ طرز امیر خسرو و بنغمه^۸ پوش ربای هند برآمیخته^۹ لهذا بغایت مرغوب و مطبوع مسامع و طبایع افتاده چون درینولا قصیده^{۱۰} غرا در مدح ابن خدیو سخنور نواز بنظم آورده معروضداشت لاجرم آن حضرت او را به بخشش برنواخته^{۱۱} شاید احسان را در صورت وزن آن موزون بزر که پنجهزار روپیه بر آمد جلوه دادند -

چون این مصر جامع یعنی اکبر آباد که در جمعیت و جامعیت و معموری و کثرت عمارت ثانی و نظیر خود بر روی زمین ندارد بازارها و کوچها بغایت کم عرض و جلوخانه بسیار کم فضا و تنگ ساخت دارد - و از کثرت آمد و شد مردم و افواج تاینیان در اوقات ملازمت خصوص در عیدها و جشن با آزار و اضرار بسیار بمردم می رسد - دیگر مسجد جامع که درخور عظمت و فسحت شهر و جمعیت مردم باشد درین شهر بنا نشده لاجرم بخاطر مبارک آوردند که این تنگی و کمی رفع شود - و بر طبق این عزیمت نافع امر ارفع توقیع صدور یافت که مهندسان اصطربلاب نظر در پیش دروازه قلعه میدانی بهیئت مشمن بغدادی که قطرش یکصد و هفتاد ذراع بادشاهی باشد اساس نهند - چنانچه در هر ضلعی از دو ضلع طولش چهارده حجره و ایوانی در پیشگاه آن و در هر ضلعی از اضلاع باقی پنج حجره که مجموع

پنجاه و هشت باشد سوای ایوانها صورت وقوع پذیرد^۱ - بنابراین معاران چابک دست بهان موضع نخست طرح چوک بوضع مذکور انداخته بیدرنگ در ساعت مختار رنگ ریختند - و چون مسجدی عالی اساس که سابق بر ساحل رودبار چون چنانچه مذکور گشت طرح انداخته بنای آنرا از زمین برآورده بودند و بنابر فرط اهتمام بعمارت روضه^۲ منوره اتمام آن موقوف مانده بود معتمدان از وسط معموره شهر لختی دوری داشت لهذا بخاطر مبارک آوردند که در یک طرف چوک مسجد جامع بنا فرمایند - درین حال نواب قدسی القاب شاهزاده فرشته سیرت جوزا طینت صاحب^۳ عالم و عالمیان پیغم صاحب که پیوسته در پی افاضه^۴ خیرات و مبرات بوده همگی نیت بر بنای ابنیه^۵ خیر و بقاع بر مصروف دارند از حضرت خلافت درخواه تفویض احداث این پرمشش گاه ایزدی نمودند - بنابر کمال عنایتی که خدیو اعظم نسبت بدان ملکه^۶ عظمی دارند ناچار توقع مذکور را مبذول داشته بنای آنرا به متصدیان سرکار شریفه^۷ آن مهین بانوی کبری باز گذاشتند - و آن کار گزاران دیانت شعار از روی تدبیر نهایت اهتمام درین باب مصروف داشته نخست از جمله اراضی آن بقعه^۸ ارضی که بخالصة متعلق نبود مالکانرا بر وفق حصول مراضی همگنان بطیب قلب راضی نمودند - چنانچه برخی را ده پانزده نرخ وقت افزوده تسلی بخشیدند - و باقی را که خواہش قیمت نداشتند منزل بهتر و با نزهت تر در عوض داده خرسند ساختند - آنگاه بساعتی معد رنگ بنای خیر مذکور که بدین دستور از نخست اساس آن بر تقوی و بر نهاده شده برین نمط ریختند - طول یکصد و سی ذراع بادشاهی و عرض صدر فضای صحن هشتاد ذراع مشتمل بر سه گنبد عالی در سمت قبله و پنجاه ایوان در اضلاع باقی - امید که تا بنای دار دنیا پایدار و ثابت بوده ثواب این ابنیه^۹ خیر بروزگار آن صاحب^{۱۰} زمان واصل و عاید باد - و چون رفع تنگی کوی و بازار که علت تخریب خانه^{۱۱} چندین هزار بنده خدا می شد مستلزم تصدیع مردم بود لاجرم نظر بر صلاح حال رعیت ازین امر اغماض عین روی داد -

۱- در بادشاهنامه نوشته که در ضلع طویل چهارده حجره و در ضلع قصیر پنج حجره طرح افکندند -

و بیست و نهم ماه که دانشوران و سخن سنجان پهای تخت پایون بخت در انجمن حضور سراسر نور بر طبق دستور معهود سعادت بار دریافتہ شرف قرار داشتند و از هر جا سخن سر شده از هر در گفت و گو در میان بود اتفاقاً بتقریب ذکر روش سلوک یکی از متصدیان شغل دیوانی صوہبات مذکور شد کہ آن دشوار معاملہ بغایت عرصہ کار بر مردم تنگ کردہ و مہمات سخت گرفتہ - آنحضرت فرمودند کہ این معنی موافق آئین کارگزاری نیست چہ سخت گرفتن کارها و تنگ کردن ساحت امور باعث آن می شود کہ مستی و فتور در اساس پیشرفت کارها افتد و عرصہ ملک بر فتنہ و فتنہ گران فراخ گردد - چنانچہ در عہد ولایت حضرت امیرالمومنین علی کرم اللہ وجہہ باوجود آنکہ آنحضرت خلیفہ محق و امام مطلق بودہ بر وفق قول حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ کارفرمای بر حق و باحق بودند اصلاً کار موافق مدعای آنحضرت پیش نرفت - چہ آنحضرت در ہیچ امری از امور دنیا و دین دقیقہ واری تجویز مسابہ نفرمودہ بک لمحہ مسامحہ روا نمی داشتند - و اہل دنیا کہ نقطہ مقابل دین و طرف آخرت بل فی نفسہا باطل مطلق است طالبان حق نیستند و این معنی در مذاق ایشان تلخ و ناگوار بودہ برداشت آن شاق و دشوار می آمد - لاجرم حق صرف را بر نیافتہ بہ پیرایہ باطل محض شتافتند و تحریک سلسلہ فساد نمودہ فتنہا برانگیختند - درین حال سلسلہ علویہ و وارث ولایت حقہ مرتضویہ اسوۂ اہل حال و قال قدوۂ ارباب عز و اقبال میران سید جلال کہ جمال حسب و نسب را بخال کمال فضل و افضال مزین دارد معروض داشت کہ آنحضرت خود نیز این معنی را صورت بیان دادہ اند کہ دار دنیا بدو پا قایم است یکی حق و دیگری باطل - من خواستم کہ آن دار را کہ قیامش بمدار وقوع دارد تنها بپای حق ایستادہ دارم اصلاً معاملہ قوام نپذیرفت - حضرت بادشاہ حقائق آگاہ کہ طبع اقدس دقیقہ رس آنحضرت بکارفرمائی جدت ناخن دریافت از ہیچ نکتہ بی تفتیش نمی گذرد فرمودند کہ درین مقام جای ایستادگی خرد است - ازین کلام فیض نظام چنان لازم می آید کہ از وقت آنحضرت گرفتہ تا بمبداء فطرت ابوالبشر علیہ السلام احیاناً پای باطل نیز در میان بودہ باشد و حاشا کہ آنحضرت را از آن کلام این معنی

منظور بود - درین وقت چندی از فیض یابان حضور پرنور آنرا بتاویلات دور و دراز ظاهر نمودند چنانچه هیچ کدام دلنشین و خاطر نشان نیامد - و در آخر کار خود فرمودند که این کلام را برین وجه تاویل باید نمود که در عهد برکت آئین حضرت خاتم النبیین مدار برحق محض بوده پیش رفتن امور در آنحال بنا بر آن بوده که بمیان وجود مسعود آن مؤید آسمانی اهل آنزمان راستی و درستی و حق پژوهی و حقیقت طلبی دیگر داشتند - و دلهای همگنان در آن محل باوجود صفوت جبلی و صفای فطری از پرتو صیقل مواعظ و نصایح آنحضرت جلا و صفای کلی پذیرفته خلاف حق و صدق بر آن قرار نمی گرفت بلکه بطلان و ناصواب در آن راه نمی یافت - لهذا تنسیق امور بر وفق نفس الامر میسر می شد و حق مطلق کما ینبغی از پیش می رفت - و برین قیاس در زمان حضرت خلفای راشدین که بمقتضای قرب عهد رسالت معاینه مانند ساعت بعد از غروب آفتاب که بتأثیر پرتو آن دمی چند اثر فروغ باقیست و رفته رفته بظلمت می گراید بواطن اهل آنزمان نیز هنوز از یمن تأثیر نیر اعظم اوج ثبوت نورانی بوده زنگ غفلت برآن دست نیافته بود - و چون بتدریج احوال زمانیان دگرگون شده یکبارگی بعد مطلق از عهد آنحضرت در مابین اتفاق افتاد و زنگار ظلمت بر قلوب ابنای روزگار استیلا گرفت چنانچه کار بجای رسیده که ظلم پیشگان ظلمت سرشت اطفای نور وجود خلیفه بر حق اعنی حضرت ذوالنورین نمودند - در خلال این حال خلل درمیان استقامت حق و حقیقت راه یافته اقامت دنیا بر پای حق دست نداد و ازین رو حضرت امیر را این معنی که مطلوب آنحضرت افتاده بود میسر نه شد و قرار داد خاطر آن سرور حق پرور صورت نه بست - چون این توجیه وجیه بسبب تدقیق آن حضرت رو نمود همگنان از برکت غور و خوض آن خسرو عقیدت اندیش دقیقه یاب بکنه این دقیقه رسیدند و باتفاق کلمه اقرار نمودند که این کلام را بهتر ازین تاویلی نمی توان کرد -

وقایع اردی بهشت - چون مقتضای خاطر عاطر بندگان حضرت خلافت مکان آن بود که کارخیز شاه داماد تازه عروس نوجوانی و جوان بختی اعنی بادشاهزاده اقبال نصاب دولت نصیب سلطان اورنگ زیب بهادر در حضور اشرف وقوع یافته طوی دامادی آن بلند اختر ازین رو سرمایه مزید

شادی و مبارکبادی اندوزد - بنا بر آن والا نژاد که حسب الامر اعلی از دولت آباد متوجه دارالخلافه کبری شده بودند در اسعد ساعات این روز برکت افروز نزدیک بمقصد رسیدند - و در باغ نورمنزل که همیشه هنگام قدوم اسعد منزل نور می شود منزل فرخنده گزیدند - درین وقت بندگان حضرت از روی اظهار کمال مرتبه مرحمت و اشفاق بل بتحریک نهایت مراتب خواش و اشتیاق آغاز انبساط و اهتزاز نموده شوق نامه رقم فرمودند -

و این رباعی کلیم را بخط اشرف ارسال داشتند - رباعی

با مژده اگر ز در درائی چه شود

یا تاختم پیش از خبر آئی چه شود

زود آمدنت نظر بشوقم دیر است

از زود اگر زود تر آئی چه شود

و چون آن برگزیده ایزدی در لباس این مایه مرحمت بیقیاس باصدا نامه مباحث ابدی شاهزاده اقبالمند را نواخته آن سعادت پیوند را برین سر ممنون بخت جاوید ساختند - آن ارادت منش ادب اندیش نخست سپاس عواطف بیکرانه خدیو زمانه حسب الامکان بدعای دوام دولت و مزید عمر جاوید آنحضرت ادا نموده آنگاه تسلیات و مسجدهات غائبانه چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - و بندگان حضرت نظر بافزایش درجه احترام و برداشت آن منظور انتظار عنایت حضرت پروردگار مقرر فرمودند که شاهزاده جوان بخت فرخنده فر سلطان مراد بخش بلند اختر آن شاهزاده والا گهر بلند اقبال را استقبال نماید و یمین الدوله و امین الملت آصف خان سپه سالار و خان نصرت شعار خان دوران بهادر نصرت جنگ و علامی افضل خان دیوان کل و خان علوی نسب سید خان جهان و شایسته خان و جعفر خان و میر جمله بخشی و موسوی خان صدرالصدور و دیگر امرای عظام و سایر ارباب مناصب والا در رکاب برکت نصاب شاهزاده عالمیان بپذیره شتافته خود را پذیرای سعادت اطاعت امر عالی و شرف استقبال کوکبه جاه و جلال آن درخشنده کوکب برج عظمت و جلال نموده همراه موکب سعادت بدربار میهر مدار پیوستند - و دوپهر یک گهری از روز مذکور گذشته استلام رکن و مقام کعبه امانی و آمال بجا آورده هزار مهر و هزار رویه بر سبیل نذر و موازی مبلغ مذکور

بطریق نثار گذرانیدند - و بعد از ادای مناسک مقرر و مراسم معهوده
 بندگان حضرت بتعریض عاطفت بی پایان آغوش شوق کشاده آن سرمایه^۱
 آرام خاطر و اطمینان قلب را که شایان انواع عنایت نمایان بود در کنار
 رفت کشیدند - و مدتی مدید آن نوگل گلبن امید را همچنان در بر نگاهداشته
 در عین مواصالت بهانا ذخیره ایام مهاجرت دوری ضروری برمیداشتند - و
 بعد از اظهار اقسام تفقد و دلجوئی آن سزاوار انواع عواطف عمیمه را در
 لباس عنایت خلعت خاص که فرد کامل مرحمت است بسرافرازی اختصاص
 بخشیدند - و در همین انجمن والا نظام الملک که خان زمان او را از ساهو
 گرفته بخدمت شاهزاده عالمیان آورده بود سعادت ملازمت اشرف دریافت - و
 بسید خانجهان حواله شد که او را در قلعه گوالیار با دو نظام الملک دیگر که
 یکی در عهد اکبر بادشاه از قلعه^۲ احمد نگر و دیگری هنگام فتح دولت آباد
 بدست آمده بود یک جا نگاهدارد -

روز دیگر که انجمن جشن وزن شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بزیب و
 زینت نظر فریب کمال آراستگی داشت مبلغ ده لک روپیه بجهت سامان طوی
 دامادی آن شاهزاده جوان بخت مرحمت شد - و چون سابق در سرانجام
 لوازم جشن عقد و زفاف بادشاهزاده معظم و شاهزاده اوسط و اکرم نواب
 قدسی القاب بیگم صاحب متصدی و متکفل سامان هر دو طوی عظیم شده
 بودند درین مرتبه بندگان حضرت تجویز این معنی نفرموده مقرر ساختند که
 متصدیان سرکار شاهزاده عالم و عالمیان خود سرانجام در بایست وقت نمایند -

بیست و چهارم ماه از واقعات منہیان ممالک جنوبی بوضوح پیوست که
 خان زمان بهادر از دولت آباد بنا بر طغیان امراض مختلفه^۳ دیرین طبل رحیل
 کوفته بجوار سرمنزله رحمت ایزد تعالی ارتحال نمود - بندگان حضرت از
 روی کمال قدردانی و حقرداری بر فوت آن عقیدت کیش ارادت اندیش که
 از سایر خانه زادان در دلیری و سپاهگری و کار طلبی و معامله فهمی همه وجوه
 بیش و از همه جهت در پیش بود متأسف شدند -

از سواخ این ایام فتح ولایت اوجینی^۴ است و بقتل رسیدن پرتاب

۱- از ولایت اوجینی این جا آن محال صوبه^۵ بهار مراد است که زیر
 حکومت راجه بهوجپور بود -

زمیندار آن سر زمین - و کیفیت این معنی مبهم آنکه چون عبدالله خان بهادر فیروز جنگ با تابینان خود بر سر او لشکر کشید باقر خان نجم ثانی از صوبه اله آباد حسب الامر اعلیٰ بخان فیروز جنگ پیوست - و فدائی خان از گورکھپور که جاگیر اوست بحکم کار طلبی طلبگار پیشرفت معامله ولی نعمت حقیقی آمده بی حکم داخل لشکر آن خان عظمت مکان شد - و آن بر سه سردار کارگزار بهمپائی یکدیگر بسمت بهوجپور که حاکم نشین آنحدود است متوجه شدند - و نخست قلعه قصبه را که نهایت مرتبه حصانت داشت و پرتاب مقهور آنجا متحصن گزیده بود از روی کمال استقلال محیطه محاصره درآوردند - و سرانجام قلعه کشائی چنانچه حق مقام بود نموده کار بر آن باطل متیزان تنگ گرفتند - باوجود این معنی بنابر استحکام و استواری حصار و آراستگی آن بجمیع اسباب قلعداری و بسیاری آذوقه و توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ و وفور مردان کار و فرط کوشش و کوشش که از طرفین داد مردی و مردانگی میدادند و از ستیز و آویز یکدیگر کام خاطر می گرفتند درین عرض آن قلعه بگرفتن نگرائیده طول مدت بشش ماه کشید - کوتاهی سخن در آخر الامر از عدوبندی و قلعه کشائی اقبال و مساعی جمیله دولت خواهان آن حصن حصین بحوزه تسخیر درآمده گروهی انبوه کشته گشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند - و پرتاب اوجینیہ مقهور و مغلوب و منکوب از بیم اولیای دولت قاهره با عیال و اطفال خود را بحصار قدیم بهوجپور رسانیده آنجا متحصن گردید - و خان فیروز جنگ با سایر سرداران بنابر مقتضای وقت که از آنجمله فتح حصاربندهای قلوب غنیم بود بهجوم افواج رعب و هراس و کسر سطوت و صولت اهل خلاف شده بشدت و حدت بیقیاس ارباب وفاق بعد از استخلاص حصن مذکور نخست دست از عدوبندی بازداشته بکشور کشائی و قلعه گیری درآمد - و ده حصن منیع حصین از آن سر زمین که هیچ یک پای کمی در حصانت از بهوجپور نداشت بضرب شمشیر و زور تدبیر فرا دست آورده بسی زیاده سران را از پای درآورده بر خاک هلاک افکند - خصوص در تسخیر قلعه ترنبک یعنی سه برج که بعد از قلاع مذکور مستخلص گشت جمعی انبوه را پی سپر ساخت - و زبردست خان و صوفی بهادر حسب الامر سردار بفتح قلعه کالا پور شتافته بعد از محاصره

یک ماه آنرا به کشتش و کوشش تمام مسخر گردانیدند - و از آنجا سرداران باتفاق یکدیگر مظفر و منصور رو بدفع آن مقهور نهاده حصار بهوجپور را از سر غلبه و استیلای تمام درمیان گرفتند - و در سد مداخل و مخارج و تضییق اطراف محاصره کوشیده آنچه در قوت و امکان سعی بود بفعل آوردند - و درونیان نیز در مقام مدافعه و مانعه شده ثبات قدمی که نظر بحال ایشان از سرحد احتیال عقلی بیرون بود بکار بردند - چنانچه مدتی بهادران عسکر منصور را بآن مایه کشتش و کوشش نگذاشته خیره چشمی و چیره دستی از اندازه گذرانیدند - عاقبت دلیران تهور شعار بقصد یورش سورن انداخته راه حصار برداشتند و رفته رفته خود را بروازه رسانیده در قلع بنیاد و قمع اصل آن بدنهاد همت بر وجه اتم گاشتند - و پرتاب زمیندار مخدول بنابر فرط بیبکی با بیباکان اوجینیه از عقب فیل جنگی که باو مانده و بسیار سخت رو و مرشخ بود خود را تا دروازه رسانیده دمی چند تاب صدمه بهادران آورد - و با جمعی از خیل سعادت که تهور ورزیده بدرون ریخته بودند درآویخته بعد از اندک زد و خوردی شکست خورده از میان بدرزد - و بعبارت که تازه درون آن حصار ساخته بود پناه برده حصارى شد - و دو زنجیر فیل تر و ماده و نقاره و لفیر که همراه داشت بدست بهادران افتاد - در آن دار و گیر که در درون قلعه رو نمود دو پسر زبردست خان مظفر بیگ و فریدون بیگ بعد از نمایش دست برد بالا دست جان از بحر فنا بیرون نیاورده گوی سعادت شهادت بدر بردند و سرمایه سرخروئی و نیکو سرانجامی خود و رؤسای و همبودی حال و مال پدر آماده ساختند - و چندین مرد مردانه نیز گلگونه خون جراحت نمایان بر رخساره کشیدند - و هواخواهان اطراف آن خانه استوار را که جای التجای پرتاب بود محاصره نموده درونیان را بیاد تیر و تفنگ گرفتند - و از یک پهر روز دوشنبه پانزدهم اردی بهشت تا صبح روز شانزدهم از طرفین میان مردان کاری پهنگاه مجادله و مقاتله گرم بازاری داشت - و در عین این گرمی آن خیره سر کوتاه نظر که بنابر امید سود سودای فاسد خسران دنیا و آخرت اندوخته بود بمملهای پی در پی اراده دور از کار نمود که درمیان راه فرار کشوده خود را بکناری کشد - ولیکن از سخت کوشی و تنگ گیری دلیران قرار داد خاطر ناقص صورت نمی بست - و هر بار تن بعار فرار

داده چون اختر راجع بمقر نحوست خویش بازگشت می نمود و چندی از بهمرهبان را بکشتن سپرده خود جان بدر می برد - و در آخر کار که عرصه بسیار تنگ شد نیت جوهرنمائی جمعیت یعنی قتل عیال و اطفال که راجپوتان آنها جوهر خوانند چنانچه مکرر گذشته در خاطر شکسته بست - و چون باین اراده قرار گشته شدن بخود داده نخست بر سر جوهر نمودن آمد براهنائی صواب گویان لختی از نخوت و استکبار فرود آمده راه فروتنی و انکسار گرفت - و کس نزد خان فیروز جنگ فرستاده زینهاد جوی شد - ولیکن از زور آزمائی قلق و اضطراب تا رسیدن جواب تاب صدمات متواتر بهادران نیاورده سیاه و آهنگ فرار نمود - و از کوتاه نظری عریان شده خواست که درین لباس با زن خود بیرون رود - اتفاقاً خواجه سرای که در ملچار سمت مقر او مقر داشت آن عاری لباس ننگ و عار را که خلع خلعت حمیت و غیرت از خود نموده می خواست که با یکجهان خواری و بی اعتباری با ناموس خود فراری شود زنده با زنش بدست آورده نزد خان فیروز جنگ برد - و آن منزل نیز در قبضه تصرف آمده اکثر اسوال او بچنگ سپاهیان افتاده او با زن زندانی گشته سایر پیروانش پیشتر بطبقه زیرین سقر روانه شدند و محبوس مطموره درکات بئس المصیر گردیده آنجا مقر جاوید گرفتند - و آن حدود از شر وجود ناپاکان بیباک پاک شده رعایای اطراف و مترددین طرق از دست تغلب و راهزنی ایشان رستند - و چون خبر این فتح مبین در تاریخ مذکور بمسامع علیّه ایستادهای پایه سریر اعلی رسید بی توقف امر اعلی بقتل آن خود سر صدور یافت - و زن و مالش در جلدوی این شایسته خدست نمایان بخان فیروز جنگ مرحمت شد - و آن سردار مروت شعار اکثر آن اسوال را از سپاهیان بازیافت ننموده پیشیزی از هیچکس نگرفت و زنش را در دایره اسلام آورده بجاله ازدواج شرعی نبیره خود گرفت -

انعقاد انجمن طوی عقد زفاف شاه داماد نوعروس

جوان بختی و تازه جوانی اغنی خرم بهار

گلشن دولت صاحبقرانی و نونهال سرابستان

اقبال شاهجهانی شاهزاده والا گهر

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر

دریا دل و بیان سوانح

دولت ابد اتصال

کار گذاران عالم بالا یعنی پیشکاران کارخانه قضا و قدر ایزد تعالی که پیوسته در پی پسیج ناگزیر وقت در بایست حال این دولتکده والا افتاده ماده مزید بخت و اقبال خداوند این جاودانی دولت خداداد آماده می سازند - و همواره پیشنهاد خاطر عاقبت بین فرجام نگر ایشان آنست که این معنی در هر صورت که زیاده رو دهد بیشتر و بیشتر بسرانجام آن پردازند - و چون بار و دوحه وجود برومند آن برگزیده حضرت واجب الوجود را بکثرت فروغ و اغصان یعنی تعداد اولاد امجاد که اہم آن مہات است تقویت و برومندی ابد داده اند ظاہر است کہ مراتب کیفیت و کمیت ثمرہ کہ نتیجہ وجود شجرات بر پیوند فروغ آن بیشتر مترتب می گردد لاجرم بر وفق مقتضای وقت و موسم در تربیت مقدمات آن کوشیده فصل بفصل مساعی جمیلہ درین باب بذل می نمایند - چنانچہ سابق از روی کمال تفضل و افضال بنا بر حصول آمال سایر کامل نصیبان این عہد تا ابد کہ از میوہ مراد آن بکام می رسند و از ظل ظلیش بہرہ حیات جاوید بر می دارند مکرر بتہیہ لازم این کار پرداختہ اند و کاروبار عالم و عالمیان درین ضمن ساختہ - درینولا کہ ہنگام پیوند سربسز شاخچہ دوحہ اقبال بی زوال و گرامی اصل اصیل این حدیقہ دولت لایزال درآمدہ بود یعنی وقت وصلت شاہزادہ جوان بخت سعادت مند اغنی بالغ نصیب فطرت خداداد کامل نصاب طالع ازل آورد و مادرزاد سلطان

اورنگ زیب عالیقدر والا نژاد که در حقیقت سرویست زینت افزای گلستان دولت اقبال و نونهالیست از سرابستان جاه و جلال با تازه نخلی از ریاض سیادت و اجلال در رسیده بود و اسباب مقدمات آن در عالم علوی دست بهم داده و درین عالم نیز سایر مراسم و لوازم وقوع آن چهره ظهور برافروخته و ساعت مختار که حالت منتظره بود انواع استعداد اندوخته - بنا برین مراتب بتاریخ شب دوشنبه بیست و نهم اردی بهشت ماه مطابق بیست و دوم شهر ذی حجه سنه یکم هزار و چهل و شش هجری که هنگام اقامت رسم حنابندی بود از منزل خان نجابت نشان شاهنواز خان حنا و لوازم آن بساز و آئینی که سزاوار این دودمان خورشید مکنات آسمان مکان و درخور سلسله صفیه صفویه باشد آوردند - و در غسلخانه سپهر نشان محفل حنابندی انعقاد یافته بانوان قاعده دان بدستور معهود انابل سایر بندهای درگاه را چون انگشت شمع فروزان از پرتو این نشانی نورانی ساخته سرانگشت آن نوجوان را رنگ عناب خندان پسته لبان دادند - و مالهای زرتار و سیمکش که روکش انوار تار شمع بل رشک علاقه دستار مهر انور بود بر آن بستند - و سایر رسوم دیگر از قسمت فوطهای زربفت و انعام کدبانوان بوقوع پیوست - و شب آینده آن ساعت مختار بجهت عقد و زفاف فرخنده چهار گهری پیش از بامداد اختیار شده سرشام نخست آن مرافراز عنایت بی پایان را بمرحمت نمایان سروپای گرانمایه مشتمل بر خلعت فاخره با چارقب زردوزی و دو عقد مروارید شاهوار سرمایه افتخار بخشیدند - و اعطای شمشیر مرصع و از آن جنس پردل و جمدهر مرصع با پهلکتاره و دو سر اسپ تبجاق مزین بزین مرصع و طلای ساده و فیل خاصگی با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی ضمیمه مراحم عمیمه گردانیدند - آنگاه بدست مبارک سهره مروارید غلطان و لولوی درخشان که بهانا خرمی بود از در شمیم بل از خوشه پروین فراهم آورده بر سر فرخنده فر آن والا گهر بستند - و تارک مبارک آن دره التاج خلافت هفت کشور را که بهانا نازل منزله ماه منیر در منزل ثریا بل مهر انور در برج سنبله بود روکش سپهر پر اختر گردانیدند - و در وقت رخصت مقرر گردانیدند که قره العین اعیان خلافت جاوید سلطان مراد بخش با سایر ارکان دولت و امرای عظام و

اریاب مناصب والا از راه تعظیم شاهزاده رفیع‌القدر عظیم‌الشان همه جا به‌راهی گزینند - و از روی نهایت عنایت اکتفا بدین نوازش ننموده خود بدولت و سعادت کشتی سوار منزل خان سعادت نشان شاهنواز خان را شش گه‌ری از آن لیلۃ‌القدر مانده پیرتو حضور پرنور رشک فرمای منازل قمر و غیرت بیت‌الشرف مهر انور ساختند - از فر قدوم بهایون و به یمن قدم مبارک که تاج تارک سرافرازان است فرق افتخار سرمد آن خان والا مکان را باوج طارم فرقدان برافراختند - و در پهان ساعت مختار بحضور انور عقد آن خجسته پیوند ارجمند بسته ابواب مزید میمنت و برکت جاوید بر روی همگنان کشادند - و در آن فرخنده شب سرتاسر زمین دارالخلافه مبارک خصوص از پای درشن برکت مسکن و طرفین ساحل رودبار جون و عمارات و باغات اطراف و ساحت میدان حرم دولتخانه والا تا منزل شاهنواز خان همه جا از نور چراغان که بطرح نقاشانه چراغ افروزی شده بود نمودار وادی صحن ایمن و نورکوه طورگشت - و فضای هوا از در و بام دارالخلافه گرفته تا سقف چرخ اخضر از گل افشان انواع آلات آتشبازی که بستاره‌بازی درآمد بود همه را نثره و ثریا فرو گرفت - و از نور ماهتابی که بهانا در هر گوشه آفتابی جهانتابی از سر گرفته بود فرسوده کتان ماه منیر مهتابی شد - و فرط استاز تماشای چرخ و گلریزان که جهانی را از جا در آورده بود سپهر خمیده پشت را از سر نو بچرخ و سماع درآورد - مجمل از آن لیلۃ‌القدر نشاط عالم و نوروز انبساط عالمیان تا چند روز پهنگامه خوشحالی و فارغ‌بالی اسافل و اعلی اہالی دارالخلافه گرمی داشت - و خاص و عام داد دل و کام خاطر از داد و دہش و بخشش و بخشایش داده گرو عمر رفته و آینده گرفتند - و خصوص اہل رود و سرود که ساز سور و سرور ساخته برآست کردن برگ عیش و عشرت پرداخته بودند چہرہ غنا فروخته سرمایہ استغنا اندوختند - و سخنوران و ثنائیجان درگاه والا کہ بمقتضای مقام قصاید تہنیت آمود در سلک نظم کشیده بودند صلبہای نمایان یافته بنہایت مرتبہ تمنا واصل شدند - از جملہ طالبای کلیم در تاریخ آن فرخندہ طوی قطعہ بنظم درآورده معروضداشت :

نظم

جهان کرد سامان بزم نشاطی
که گلبانگ عیشش بگردون رسیده
قران کرده سعدین دولت بنحوی
کزان سان قران چشم عالم ندیده
فلک رتبه اورنگ زیب آنکه بخش
سزاوار تائید جاوید دیده
نهاد برومند شاهی که دولت
چو اقبال در سایه اش آرمیده
خرد گفت تاریخ جشن زفافش
دو گوهر بیک عقد دوران کشیده

پنجم خورداد خان سعادت پیوند شاهنواز خان پیشکشی درخور
قدر خود مشتمل بر جواهر نواذر و نفایس استعده بر مکان بنظر انور خدیو هفت
کشور گذرانید - و باین روش حق شکر آن مایه نوازش بیکرانه که والا
حضرت خدیو زمانه در آن لیلة القدر عیش و عشرت پرتو یمن قدوم انور و
برکت قدم اسعد بر منزل او گسترده اورا بلند پایه و عظیم منزلت نموده
بودند و سرمایه مفارحت سرمد و مباحثات جاوید او آماده نموده حسب المقدور
ادا نمود - چه بنابر پاس مراتب رسم معهود و آئین مقرر که از نهایت
مرتبه شرم و آزرمانشی است آن شب در حجاب اختفا و پرده احتجاب
مانده سپاس این مایه عنایت بقیاس بجا نیاورده بود بعد از تقدیم آداب معهوده
درین صورت ادا نمود - بندگان حضرت سایه عاطفت برعایت جانب آن
خان عقیدت نشان و ملاحظه خاطر شاهزاده بر پذیرش موازی یک لک روپیه
از آنجمله گسترده -

ششم ماه مذکور منزل شاهزاده مجد اورنگ زیب بهادر از پرتو قدوم
سعادت لزوم بهره ور شد - و مراتب آرایش و پیرایش آن محفل بهشت آئین
که در عالی منزل بادشاهزادگی آنحضرت انعقاد یافته بود از برکت حضور
آن خدیو عالم افزایش پذیرفت - شاهزاده سعادت منش نخست اقامت رسم
با انداز و نثار بتقدیم رسانیده و پیشکش نمایان از جواهر و غیره کشیده موقع

قبول یافت - آنگاه حسب الارشاد والا سایر ارکان دولت و اعیان حضرت را بموجب ذیل مخلع ساختند - یمین الدوله آصف خان سپه سالار دو تقوز پارچه^۱ درست و شمشیر مرصع - دستور اعظم افضل خان و خان دوران و سید خانجهان خلعت فاخره با چار قب زردوز - چندی از عمده های درگاه گیتی پناه خلعت با فرجی - و چندین تن از بندهای روشناس به خلعت تنها - درین روز شایسته خان خلف یمین الدوله آصف خان سپه سالار از تفویض صوبه داری^۲ بالاگهات بجای خان زمان سعادت اندوز شده مامور گشت که قبل از شاهزاده بلند اقبال بدولت آباد رسیده نیابتاً به نگهبانی آن حدود پردازد - و همدرین روز پیشکش اسلام خان صوبه دار بنگاله مشتمل بر چهل فیل نر و ماده از آن جمله هفت زنجیر مزین به یراق سیمین و پنجاه اسپ تانگن ابلق با دیگر نفایس آن ملک از نظر اشرف گذشت -

هفدهم خان دوران بهادر نصرت جنگ بعنایت خلعت و شمشیر خاصی و فیل والا مرتبه شده و از مرحمت اسپ یکران دولت و کامرانی بی پایان زیران آورده لگام کام بدست آورده معزز و مکرم رخصت مالوه یافته مامور شد که از راه ولایت بندیده راهی گشته در تنبیه و تادیب فرقه^۳ ضاله^۴ بندیده که پرتهی راج نام خورد سالی از اولاد ججهار مقهور بدست آورده خمیر مایه^۵ فساد و شورش ساخته اند کاینبغی سعی و کوشش مبذول دارد - درین تاریخ شاهزاده والا گهر سلطان محمد اورنگ زیب بهادر طابوسی طویغون که قطعاً نقش و نگار ملون مقرر و الوان مطوق مطوس نداشت از نظر مقدس گذرانیده مشاهده آن طایر عجیب منظر نایاب موجب اعجاب همگنان گردید - و آن جانور بدیع الوجود عظیم المثل در جنگل اسلام آباد یافته شده بود و یکی از اہالی آنجا بتحقیق نزد شاهزاده عالمیان آورده - بنابر آنکه تا غایت طاؤس سفید بنظر اشرف در نیامده بود بسیار غریب نما گردید - دهم ماه مذکور بوضوح پیوست که باقر خان نجم ثانی صوبه دار اله آباد که سپاهی صاحب تردد بود باندک مایه عارضه^۶ جسمانی به فسحت آباد عالم رحمت رحمانی شتافت - و سید شجاعت خان باره^۷ بعنایت خلعت و شمشیر و فیل و منصب چهار ہزاری ذات و سوار سرافرازی یافته رخصت صوبه^۸ مذکور شد -

درین ایام متصدیان مهمات شریعت اہالی سہرند بعرض اشرف رسانیدند کہ دلپ نام ہندو بنابر زیادہ سری و ازدیاد مواد مالدارى و وسعت دستگاہ مسلمانی را با شش مسلحہ در خانہ خود محبوس داشتہ ہمگنانرا ببحر بر کفر و شرک میدارد و ہر یک را بنامی از اسمائی ہندوئی بدنام ساختہ - از جملہ آن زمرہ ستم رسیدہ سیدہ زینب نام کہ او را گنگا نامیدہ بروز نزدیکی می کرد و فرزندى متولد شدہ - بی توقف حکم معلی صادر شد کہ آن شقی را بآن مظلوم و مظلومہ چند بدرگاہ حاضر سازند - چون فرمودہ بظہور پیوست در دارالعدالت آن قضیہ بدرجہ ثبوت رسید - حسب الحکم اشرف نخست آن ملعون را تکلیف اسلام نمودند - چون سرشت زشت آن بدنہاد از آب و گل کفر و کفران مخمر بود دست از کیش باطل خود باز نداشتہ پای براہ حق نہاد - فی الحال عملہ اعمال دارالعدالت کہ پیوستہ اجرای حدود احکام بر مجاری اوامر و نواہی ملت حقہ حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ مینمودند آن خسران مال را سر تا سر اعضای تن از یکدیگر جدا ساختہ ہر بند را در سر رہگذاری بر سر دار کردند و بدین طریق جزای کردار آن نابکار را ہم در دار دنیا بکنار روزگار گذاشتند -

پانزدہم تیر معروض واقفان پناہ اورنگ خلافت شد کہ افغانی کافر نعمت از جملہ غلامان مختار خان بہنگام بازخواست محاسبہ و مصادرہ از روی جہل افغانی زخمی متکرر بر آن خان مرحوم زد - و خان نیز در زخمدراری جمدھر بر آن نابکار انداختہ چندان کاری نیفتاد بر فور از دست دیگران بقتل رسید و آن سید مظلوم نیز آنجہانی شد -

وقایع امرداد - از سوانح این احیان توجہ موکب اقبال بصیدگاہ باری است - اگرچہ در ایام تابستان کہ بوم و براکثر ممالک ہفت کشور از شدت حرارت ہوا سموم خیز بودہ ہر جا غدیرست و آبگیری چون دست مدخلان و دیدہ قساوت منشان خشک و بی نم می باشد - اما در موسم برسات سر تا سر زمین دلنشین ارم نشان یعنی اقلیم اعظم ہندوستان کہ کشور اکبر الہی بل خرم بوستان فیض نامتناہی است از فرط بارش سحاب شاداب کہ معائنہ چون بحرین کف گوہربار خدیو روزگار عالمی را سیراب فیض تمنا دارد باغ و راغ و در و دشت و ہامون و کوہسار این گل زمین فردوس آئین

خصوصاً ساحل انهار و کنار جوئبارش چون پشت لب سبزخطان از سبزه نوخیز بهانا بکام دل اهل نیاز است و چون چشم کودک محمود در خواب ناز و در هر گوشه تالابی^۱ کوثر مثال و آگیری دلپذیر و رودهای سلسبیل ورود از آب صافنی زلال مالا مال شده چون کامروایان فیض جود این ظل انوار وجود بر وفق مدعا سرشار فیوضات می باشد - بنا برین کشش خاطر مبارک بندگان حضرت بسیر اطراف و نواحی دارالخلافه سمت ظهور یافته عزم این معنی زیور جزم^۲ پذیرفت - و بی اختیار بسوی صیدگاه باری که بنا بر لطافت آب و هوا و فسحت فضای روح افزا و سرسبزی ریاض ارم آسا هزار بار از مرغزار شعب الوان [شعب الوند] فارس و سنبلستان چین و خطا دست برده و با این معنی از هر دست شکار خاصه آهو بر وجه دلخواه در آن سر زمین صورت می بندد از دیگر نزهت کدبای خاطر فریب پسند و اختیار افتاده بروز یکشنبه چهارم ماه مذکور ماهچم^۳ لوی کوکبه^۴ خلافت که چون کوکب بخت و طالع مسعود اولیای دولت بیزوال همواره در اوج صعود است مزید درجات ارتفاع یافته پرتو اقبال بر سمت مذکور گسترده - و حضرت بادشاه همه راه تفرج کنان و صید افکنان اسب طرب و نشاط را بچولان در آورده کسب اهتزاز و انبساط می فرمودند - و در آن صحرا و کشت و در و دشت که از جوش سبزه زنگار فام غیرت معدن زمرد چرخ اخضر گشته بود در عین تفرج گلگشت جا بجا سرگرم صید وحوش و طیور آمده در هر زمین از خون شکاری سیل خون جاری می ساختند - چون نشیمن تالاب باری که به لعل محل موسوم است از پذیرش پرتو حضور^۵ پرنور روکش کان بدخشان گشته مجاز این اسم مسمی حقیقی گرفت - روزی چند آن سر زمین ارجمند بخت رشک فرمای طارم فیروزه گون گردون بوده در عرض این اوقات دو قلاده شیر و بیست نیله گاو و شصت آهو شکار فرمودند - و از آنجا براه صیدگاه روپاس متوجه دارالخلافه شده بیست و سوم ماه در قرارگاه اورنگ خلافت نزول فرمودند -

۱- مطبوعه: نالی (ی - ق) -

۲- مطبوعه: حزم (و - ق) -

بیست و چهارم در ضمن واقعات صوبه تنه واقع بدیع از بدایع عالم کون و فساد که در آنصوب اتفاق افتاده علت اضرار و آزار بلاد و عباد شده بود معروض سامعه^۱ والای بادشاه هفت کشور خدیو بحر و برگشت - و کیفیت آن برین نهج بود که در شهر مذکور و مضافات و توابع آن نخست بارانی در نهایت شدت و کثرت که بهانا از باب نزول نوعی از عذاب بود دوازده پهر متواتر متقاطر شده مقارن آن صرصری عاصف در غایت عنف که گوئی از مهلب نقعت الهی^۲ وزش پذیرفته بود بهبوب آغاز نمود - و باعث انهدام اکثر عمارات شده آدمی و حیوانات دیگر ازین راه راهی عدم آحاد گشتند - و اشجار کهن سال تناور را ریشه کن ساخته از بیخ و بنیاد انداخت و ازین طوفان شدید شورش در دریای شور افتاده بنحوی طغیان نمود که اکثر اطراف ساحل را فرو گرفت - چنانچه بهر جا رسید از اثر آن شوره بوم گشته استعداد کشت و کار بآن نماند - و از فرط تلاطم دریا و تراکم امواج ساحلش یاد از شدت ت موج قلازم بل از طوفان نوح میداد - و ماهی بسیار و دیگر جانوران بحری بکنار افتاده بری شدند - و قریب هزار کشتی غله بار و خالی که از پرگنات حوالی بشهر می آمد چه درمیانه غرق گشته و چه بساحل رسیده از صدمه^۳ تلاطم امواج درهم شکست -

سوم خورداد سلخ ربیع الاول سنه یکهزار و چهل و هفت بهجری فرخنده محفل جشن وزن مبارک سال چهل و هشتم عمر بیشمار خدیو روزگار آذین پذیرفت - و بر آئین هر ساله مراسم معهوده^۴ این خجسته روز بظهور آمد - و اضافه^۵ منصب و افزایش وظایف و رواتب بدستور مقرر وقوع یافت - چنانچه مرتبه^۶ شاهزاده اعظم سلطان داراشکوه که دوازده هزاری هشت هزار سوار بود از اصل و اضافه و بدرجه^۷ پانزده هزاری ذات و نه هزار سوار رسید - و دو هزاری هزار سوار بر منصب شاهزاده شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب بهادر افزوده دوازده هزاری و هشت هزار سوار قرار یافت - چون پیشتر شاهزاده کلان از عنایت آفتاب گیر مرحمت پذیر گشته تارک مباحات به سپهر برین رسانیده بودند درینولا پرتو عنایت بی عنایت برعایت جانب این دو بلند اقبال گسترده بدان مرحمت نامتناهی هر دو شاهزاده را در سایه^۸ عاطفت ظل الهی جا دادند - سرانداز خیان و

باقی خان غلامان خاصه بر یک از اصل و اضافه بمنصب دو پزاری
دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه نخستین به فوجداری بیسواره از تغیر
الله ویردیخان و دویمین بفوجداری اسلام آباد چهره سرافرازی یافت -

درین ایام از خاصیت حسن نیت خیر بادشاه روزگار دادگر نیکوکار
ابواب فتح الباب رحمت الهی از درگاه نابسته در فیض مبداء بر روی زمین
و زمان باز شد - و کیفیت این معنی آنکه چون بسبب عدم بارش که در عین
برشکال اتفاق افتاده باعث شدت و گرانای و مخافت قحط خاص و عام آفت
زده دهشت و وحشت تمام گشته بودند - پنجروز پیش این علما و فضلا و
اهل قال و حال اصحاب ورع و تقویٰ خصوص سید عالی نسب والا حسب
سلاله سلسله ولایت و فضل و کمال سید جلال و قاضی محمد اسلم و ملا
عبدالسلام مفتی و شیخ مجیب علی سهرندی و مظهر بدایع شیخ ناظر
حسب الاشاره بنماز استسقا شتافته بودند و بهانا چون منظور نظر رافت عالم بالا
آن بود که کمال قدر و منزلت این بادشاه ولی شعار صافی نیت خالص
طویت در آن والا درگاه بر عالمیان بدرجه ظهور پیوندد بآنکه ادعیه صالحه
علماء و فضلاء ملت حضرت خیر الانبیا صلی الله علیه وسلم موقع اجابت
یافته بود و رتبه دین متین آن حضرت بر اهل شرک این کشور ظاهر گشته
فی الجمله بارشی روی نمود - اما چون فیض عام وجود تام را در حیز تاخیر
نگهداشته بود درین روز برکت اندوز که سال میلاد سعادت بنیاد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم بود از برکت فیض قدوم سعادت لزوم حضرت
خلافت مرتبت ابواب مغلقه فیوضات مطلقه بر روی عالمیان مفتوح ساخت -
و از بذل این موهبت نمایان که ببرکت آن شایان مرحمت بی پایان الهی
رو داده بیم جهانیان بامید عشرت مبدل گشت -

نهم شهریور میرجمله بخشی بمرض ناگهائی لقوه و فالج آجبهانی
شد - چون آن سید کم تعارف بنا بر خشونت طبع و عدم رقت منش
مدار کار بر عدم مواسا و مدارا نموده از حسن سلوک مطلقاً بهره نداشت
و باوجود درشت گوئی و یک پهلوی بسوء عقیدت و عدم ارادت متهم
بود بلکه اظهار تعصب در شیوع مذهب می نمود لهذا اطوار و اوضاع
او مرضی خاطر پسند بندگان حضرت نبود و بعد از فوت موقع ترحم

نه شد - چنانچه سایر بندهای مرحوم را بخوبی یاد می فرمایند و او بدین سعادت استسعاد نیافت - معتمد خان بجای او میربخشی و تربیت خان بمنصب دو هزار و دویست سوار از تغیر خان مذکور بخشی دوم شده هر دو خلعت کامگاری یافتند - سیزدهم ماه پرتو خورشید ورود مسعود بر منزل دلنشین رفعت نشان جعفر خان که درینولا بر ساحل رودبار جون اساس یافته بود تافته از آخر روز تا یک مهر شب شنبه انجمن مابتابی از بارقه حضرت پرنور نیراعظم روی زمین سمت جهانبانی داشته خانه ازین سعادت فیض ابدی و صاحب خانه کامیابی اندوخت -

رخصت بادشاهزاده جوان بخت محمد اورنگ زیب بهادر به دولت آباد

چون بعد از وقوع طوی دامادی آن شاهزاده والا گهر نامور به خجستگی و فرخنده فالی که در کمال شادی و مبارکبادی رو داد ساعتی مختار برای رخصت بمقر مسند آن والا نژاد که عبارت از دولت آباد است بر وفق خاطر خواه یافت نمی شد بنا بر آن مدت پنج ماه فیض پذیر فوز شرف حضور اسعد بودند - درینولا که بعد از انقضای دو نیم گهری روز یکشنبه بیست و سوم ربیع الثانی ساعت فرخنده اختیار افتاد بندگان حضرت از روی عنایت و مرحمت آن شاهزاده ارادت مرشت عقیده آئین اقبالمند سعادت پیوند را مشمول کمال رضامندی و خوشنودی و خورسندی و مقرون ادعیه مستجاب و مصحوب فاتحه فائحه بخیرالحافظین سپردند - و هنگام دستوری عنایت خلعت خاص و خنجر و شمشیر خاصگی و دو اسب محلی بزین و ساز زر و قیل نامور مزین به یراق سیمین و صد اسب عراقی و ترکی ضمیمه این مایه مراحم عمیمه معنوی شد - و سر زمین ملک بکلانه که بغایت خوش آب و هوا مشتمل بر معمورهای معمور است و در عین ملک بادشاهی مابین خاندیس و دکن و مضافات سورت و گجرات اتفاق وقوع دارد حسب الالتاس آن بلند اقبال بر سبیل التمعای ابدی یعنی اقطاع سرمدی بآن نیرومند رکن رکین دولت جاوید مرحمت فرمودند که بعد از وصول بدولت آباد تمهیز

عساکر ظفر مآثر بجا آورده از تغلب پهرجی زمیندار آنجا انتزاع نماید -
غیرت خان برادر زاده عبدالله خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و
پانصدی ذات و دو هزار و پانصد سوار و صوبه داری دہلی و آگاه خان
بمنصب ہزاری ذات و دو هزار سوار و صوبه داری آنروی آب اکبر آباد
کامگاری یافتند -

کشایش کشور تبت به کلید اقبال بادشاهی
و شکست طلسم بند حصون اشکال پیوند
آن به نیرنگ سعی و تدبیر اولیای
دولت ابد پیوند مختتم بذکر
قلیلی از سوانح ابد خاتمه

لله الحمد و المنت کہ بحکم استعداد ازلی مقالید گنج خانہ دولت
جاوید یعنی اقبال بیزوال بدست قبول حضرت ظل سبحانی داده بنا بر
مقتضای لطف جلی بنیاد پیشرفت کارش بر اساس این عطیہ بی قیاس
نہادہ اند - چنانچہ سابقاً ہمہ جا شرط رفاقت بجا آورده جادہ فتح ختا
و چین از سمت مقام کوچ و آسام کہ سرحد آنحدود است بسعی جمیل
دولتخواہان بر ایشان کشادہ - و الحال با فتح تبت ہمراہی گزیدہ و ازین
راہ نیز راہ نزدیک بجهت نہضت آنجہات وا کردہ امید کہ تا آنجا ہمہ
جهت مصحوب بودہ بل ابدالآباد بطریق استصحاب مصاحب و مراقب
ایشان باد - اکنون کیفیت فتح تبت کہ درینولا نصیب اولیای دولت والا
شد بقلم می آید - چون حضرت جنت مکانی پیوستہ در پی فتح تبت و
تبت کلان کہ بقرابت معروف است بودہ ہمت والا نہمت بر حصول
این معنی می گماشتند و درین باب مساعی جمیلہ مبذول داشتہ یک مرتبہ
در زمینداری علی رای تبتی تجہیز عساکر ظفر مآثر فرمودند - چنانچہ
ہاشم خان صوبہ دار کشمیر با عدت تمام متوجہ این معنی شدہ و چون
آنولایت مشتمل است بر چندین قلعہ متین و محاط ببحال متعسر و عقبات

صعبه و مسالک ضيقه و دقيقه باين معنى بيش از دو ماه آنجا از فرط سرما و برف و عدم آذوقه توقف نيمى توان كرد لاجرم در آن محال محال مدخل نيافت و گروهى انبوه را در خلال آن كوهستان بكشتن داده خسارت بسيار بسپاه ظفر پناه رسانيد - و اگرچه اين معنى صورى سد راه مقصد شده وليكن بنا بر آنكه حقيقتاً در گرو گره وقت بود به كشايش نه گراييد تا درين حال كه از رهن تاخير روزگار برآمد - و ظفر خان خلف خواجه ابوالحسن صوبه دار كشمير حسب الامر اعلى به تسخير آن ملك شتافت و مساعى جميله او مشكور افتاده باقبال بيزوال آنحضرت مظفر و منصور گشت - و تفصيل اين اجمال آنكه چون خان مذكور با تابينان خود و سپاه كومكئى صوبه كشمير و زمينداران آن سر زمين قريب دو هزار سوار كارگزار و ده هزار پياده جلد جرار فراهم آورده درين سال از راه كمراج^۱ بدان صوب راهى شد اتفاقاً پس از طى عقبات دشوار گذار گريوه پيش آمد موسوم بصد پاره كه هزار باره در منيعت از مد سكندر متعسر بوده راهگذارى داشت چون راه صراط بياريكى و تندى و راست مانند طريقه^۲ طريقت در تنگى و حقيقه از دست مسلک اهل معنى و اصحاب خيال نازك بدقت^۳ و با اين حال ابدال خذلان مال پسر على راى خود تا اينجا استقبال موكب اقبال نموده آنرا بجمعى از تفنگچيان حكم انداز مسدود نموده بود - باوجود اينكه صعوبت آن كتل بمرتبه^۴ بود كه دو سه تفنگچى راه بر لشكر روى زمين مى توانند بست بمجرد اندك زد و خوردى كه درميانه وقوع يافت از كار كشائى تائيد خدائى آن عقده مشكل اينگونه كشايش يافت كه گوئى بسر خويش از پيشرفت - كوتاهي سخن آن کوتاه نظر به نيروى دستبرد بهادران تهوركيش جلادت انديش از جا رفته چندان وهم و هراس برو غالب گشت كه پام مرتبه^۵ خويشتن دارى نداشته مغلوب و منكوب يکسر تا تبت شتافت چنانچه پيچ جا پا محكم نه كرده بند نشد - و

۱- در بادشاه نامه اسم اين مقام كرجه رقم شده (جلد اول - حصه

دوم ، صفحه ۲۸۲) -

۲- پذيرفت ، قلمى (و - ق) -

ظفر خان جهان پا از پی او راهی شده در عرض یک ماه بعد از برآمدن کشمیر در پرگنه گردوا که سرحد آخندود است و این سوی دریای نیلاب سمت وقوع دارد داخل شده و در پای قلعه آن موضع نزول گزید - و حصن مذکور در حقیقت دو قلعه است اساس نهاده علی رای واقع بر فراز کوه و طرفین آن کوپی بغایت مرتفع طولانی که رود نیلاب سند بر سمت شمالی آن می گذرد - و از بالای کوپسار بیک دیگر راه دارد - و مسلک قلعه از پائین کوه در نهایت تنگی و باریکیست چنانچه زالی سر راه برستم دستان می تواند گرفت - و ابدال خود در حصاری که بر قلعه رفیع تر واقع است و گریوجه نام دارد متحصن شده بود - و دیگری که بگجناک موسوم است بنگهبائی مجد مراد نامی از معتمدان خود باز گذاشته اهل و عیال و ذخایر و اموال خویش را در قلعه شکار که بر آنسوی آب سمت وقوع دارد نگهداشته بنگهبائی پسر خورد سال خود و علی کوکه و جمعی از سپاهیان نامی گذاشت - و چون ظفر خان که استحکام و حصانت قلاع آن ملک را مکرر استماع نموده بود از مشاهده آن دو قلعه استنباط حال باقی حصون نموده دانست که بجز دست بر آن نمی توان یافت - خصوص باوجود قلت مدت و عدم غله و آذوقه چه در آن محال چنانچه مذکور شد زیاده از دو ماه درنگ محالست بنابراین در همه سال چهار ماه آن کشور برف نمی بارد و از آنجمله دو ماه صرف آمد و شد می شود و در باز گشتن راه را بنحوی مسدود می سازد که قطعاً امکان گذار از آن مکان ندارد - لاجرم بخاطر آورد که از هر راه رو دهد همت کارگر بر رعایت و استمالت سپاهی و رعیت آن ملک که از ابدال رمیده دل و رنجیده خاطر بودند گماشته زیاده بر امکان درین ماده کوشش نماید شاید که ازین راه بمقصد وصول یابد و قوشونی را از آب گذرانیده به محاصره قلعه شکار فرستد - آنگاه بمقتضای این عزیمت صایب آدم خان برادر ابدال را با دیگر سپاهیان تبت که از دیرباز داخل بندهای درگاه جهان پناه اند و برخی از زمینداران کشمیر که با اهل تبت در سوابق معرفت و آشنائی داشتند به

۱- در بادشاه نامه اسم این پرگنه شکر در رقم شده (جلد اول ،

ترغیب و تطمیع آن گروه بازداشت - و خود بمحاصره ابدال اشتغال نموده
 بر دو قلعه گردو را اگرچه استخلاص آنها محال بود احاطه نمود و ابواب
 عطا و بخشش بر روی همگنان کشوده همگی را باحسان صید قید اطاعت و انقیاد
 نموده خلعت و انعام و اسپ بیدریغ میداد - چنانچه در اندک مدتی جمعی
 کثیر از آن مردم مستظهر و مستال شده به ملاقات خان پیوستند - بعد آن
 میر فخرالدین تفرشی و کیل خود را با فرهاد بلوچ از بندهای بادشاهی
 و چهار هزار پیاده و سوار باهنگ تسخیر قلعه شکار تعین نموده راهی ساخت -
 و میر مشارالیه بکنار نیلاب رفته تختهای چند منزل کشتی تراشیده و آماده
 که با خود به تبت آورده بودند بر یکدیگر وصل نموده جمعی از منپاهیان را
 در آنها جای داد - و چون مردم ابدال همه جا گذرگاه آن رود را که بنابر
 شدت و سرعت آب و وقوع کثرت کوه لختهای کلان جا بجا در میان آب
 قطعاً از آن عبور امکان ندارد گرفته بودند و سدی متین بلند ساخته گروهبی
 از تفنگچیان را نگهبان نموده - لاجرم از مابیت دانان آن سرزمین پرسیده
 مقرر نموده که نشیب رویه رود را گرفته بشتاب روانه شوند و هر جا گذار
 رو دهد بگذرند - بجملاً بدستیاری ملاحان کشمیری که همراه داشتند نیم
 شبی نهفته چنانچه بومیان آن محال آگاهی نیافتند کشتی پا را رانده رفته رفته
 از آب گذشتند - و ناگهان بر سر نگهبانان سد مذکور که به پشت گرمی
 حایل شدن آن رودبار محال گذار خاطر جمعی داشتند چون قضای نازل
 ریختند - و از آن اجل رسیدگان که اکثر را خواب مرگ مانند خون
 گرفته گرفته بود جمعی کشته گشتند و باقی بتگ و تا سر بدر بردند - و آن
 سید هاشمی نسب در بهان میابهی شب بنابر فرط تجلد و تهور با سایر سپاهیان
 از آب گذشته در پای قلعه شکار که بر سر کوهی بغایت رفیع و منیع واقع
 است نزول نمود - و آنرا دلیرانه احاطه نموده بسامان قلعه گیری پرداخت -
 و پسر ابدال که باوجود پانزده سالگی خالی از رشد و پردلی نبود همراهان
 میر را اندک مایه مردم انگاشته باکمال خیره نظری دلیرانه بقصد دستیازی
 و چشم نمائی از حصار بند برآمد - و میر مشارالیه با رفقا بنابر اظهار جلادت
 پیاده پای بکوه نهاده سر راه بر آن زیاده سران گرفت - و در کمرگاه کوه
 میان فریقین هنگامه دار و گیر گرم شده باوجود آن که مردم غنیم از جانب

بلندی در آمده پشت بکوه داده ازین پشتگرمی دمدم حملهای سخت بر بهادران می نمودند - آن ثابت قدمان عرصهٔ پایداری در سمت نشیب پای استواری بر جا داشته کاهی به بهای صدمات ایشان ندادند معینا از فرط کار طلبی و کارفرمائی جلالت بمحض قیام راضی نشده ارادهٔ زیادی نمودند - و از پائین حمله های بالا دست مرد افکن بجا آورده چندی از آن خود سران را انداختند - و از هواخواهان دولت ابد بنیاد فرهاد بیگ بلوچ زخمی شده چندی از تاینان ظفر خان نقد جان نثار خدیو روزگار کردند - و در آخر کار از هجوم جنود آسانی یعنی رعب و خوف که بکومک اولیای دولت جاودانی نزول نموده ظاهر و باطن این تیره درونان را فرو گرفته بود فرار برقرار گزیدند و بیامردی هزیمت جان از آن میان بیرون برده تا درون حصار به پیچ جا بند نشدند - و بندهای درگاه تا دروازهٔ قلعه شتافته تناقب نمودند و بیامردی تمکن یزدانی آنجا را بمردی استوار ساخته آغاز پرداختن ملچار کردند - و از روی استعجال آنقدر پناه جا ساختند که ملجاء همگنان از تیر و تفنگ متحصنان تواند شد - و چون آن خرد سال این مایه دستبرد بزرگ از دلاوران مشاهده کرد بی پا شده از دست رفت - از آنجا که کار گذاری دولت و دستبازی اقبال است در عین این حال لطیفهٔ آسانی رو نموده مؤید این معنی افتاد - تبیین این ابهام آنکه پس از فتح اولیا و کسر اعدا که درین روز فیروزی اثر رو نمود موافقان بلا فاصله در عقب مخالفان شتافتند - داماد علی کوکه و چندی از خویشان و منتسبان او در وقت هزیمت فرصت التجا بحصار نیافته از بیم خود را به پیغوله کوپسار کشیدند - و آنجا بکنجی پنهان شده تا نماز شام که نزول افواج تیره دل شب دیحور قیروان تا قیروان را احاطه نمود تیره بختان مذکور هولناک و هراسان از داخل آن غار قبرستان سر بیرون کردند - و چون محشوران بامداد روز نشور از آن غار مضطرب برآمده اراده نمودند که از در عجز و زاری درآمده زینهاری بندهای درگاه شوند - ناچار در دل شب پیغام گذاری نزد فخرالدین فرستاده امان طلب شدند و بعد از دلاسا مستمال و مستظهر مشارالیه را ملاقات نمودند - و این معنی را جمعی که نقاضی با کوکه داشتند بدولت پسر ابدال رسانیدند که کوکه ابواب دولتخواهی بندهای درگاه بر روی روزگار خود مفتوح داشته

اراده دارد که در قلعه بر روی اولیای دولت نامتنهایی بکشد - لهذا داماد خود را فرستاد که از هواخواهان عهد نامه بگیرد - آن خرد سال از استماع این معنی که به هیچ وجه اصلی نداشت کمال قلق و تزلزل بخود راه داده نزد کوکه بنیاد عجز و زاری و آغاز بیتابی و بیقراری نمود که هرگاه مقصد تو تسلیم حصار و سپردن قلعه بود اخفای این مطلب درکار نبود - زیرا که چون مرا بر ممانعت اختیاری و اقتداری نبود این معنی باسهل وجهی دست میداد - کوکه بر چند سوگند خورده اظهار عدم اطلاع نمود قطعاً خاطرش را تسلی نشده بهان بیدلی مینمود - چندانکه کوکه را خواهی نخواهی برین داشت که با او هم سوگند گشته تا کاشغر همراهی کند - لاعلاج تن باین معانی داده با خود قرار فرار و گذاشتن حصار داد - معیناً خود میدانست که اکثر سپاهیان از ابدال آورده و دلدهی بیشمار از اولیای دولت جاوید یافته اند عنقریب او را با کلید قلعه می دهند - بمحلاً چون شب سر دست در آمد از فرط استیلا و هم مادر و اتباع و سه برادر خورد مال را در حصار بند گذاشته و پنجه تصرف در خزینه پدر دراز کرده بر چه دست داد از نقره و طلا و دیگر اجناس گرانمایه چندین سر بار با خود بدر برده دروازه سمت کاشغر را کشوده روی راست پس خم طریقت زد و بانداز آن کشور راه هزیمت پیش گرفته راهی شد - بامدادان که روز سوم امرداد بود چون میر فخرالدین از اصل کار آگاهی یافت و دانست که بامداد بخت خداداد بی سعی و تردد فتح قلعه نصیب دولتخواهان شده بی توقف با سایر بندهای درگاه درون حصار رفت - و زنان و فرزندان ابدال بدست آورده جمعی را بتعاقب آن بد گهر فرستاد - اگرچه باو نرسیدند اما چند پشتواره طلا و نقره که از غایت بیتابی و اضطراب پرتاب کرده هزیمت اختیار نموده بود بتصرف در آورده معاودت نمودند - میر فخرالدین بجهت سرکار خاصه شریفه ضبط نمود - اما کمالی بنگی از عهده ضبط اموال قلعه بر نیامد - چنانچه جمعی از مردم تبت که در قلعه بودند بهانه پسر ابدال و تاراجیان لوٹ مال لشکر همگی را از میان بردند - و بین الفریقین حسب المشهور والله اعلم بمقایق احوال مال و منال بیشمار خس پوش شده که برنده آنها ظاهر نگشت - چون اینگونه مطلب عظیم بمحض چهره کشائی تأیید ربانی صورت نما گردید و معیناً باعث دلیری هواخواهان

و علت بیدلی بدسگالان آمده بغایت بی دست و پا شدند آن خان ظفر نشان دل بر نصرت ایزدی بسته استخلاص باقی حصون دلنشین ساخت - و از روی جد و اجتهاد محاصره کریوچه و کچناک بذل مساعی جمیله نموده دیگر بار بسر ترغیب و تطمیع بومیان آن ملک پیمان و وسایط را بمیان آورد - چون شنیده بود که نگهبانان بر دو قلعه از مرقلت آذوقه عسرت بسیار دارند ازین راه بغایت امیدوار شده از روی یقین قرار فتح و نصرت با خود داد - و گروهی از اهل تبت را که بتازگی از ملاقات خان و عطای او کامیاب شده بودند در میان پیغام گذار ساخت - و آنها بوعده و وعید آن گروه تنگ چشم را که باندک مایه ریزشی دیده طمع سیاه کرده از آن راه خون عزیزان خویش می ریزند و بر سر آن سر پسر خود بریده پهلوی فرزند جگر بند خویش میزند از ابدال برگردانیده تشنه خون او گردیدند - و از همه بالا تر هیچکس در تبت نبود که آن سنگ دل قسی القلب کسی از نزدیکان او را بدترین وجهی و سخت ترین عذابی و نکلی نکشته بود و باندک مایه کوتاهی یا تهمت فرزندان و دوستداران او را باهل کاشغر و اطراف دیگر نفروخته - در عرض این حال ظفر خان بابدال حرف صلح بمیان آورده و دست از جنگ و تنگ گیری محاصره باز داشته آن سفایت سرشت را بدین معنی مغرور ساخت - و بمقام ابله فریبی و روباه بازی که در امثال اینجابه عین شیر مر دیست درآمده آن غنوده خرد مدبوش را که در حقیقت خفته بل مرده جاوید بود خواب خرگوش داده غافل و معطل گردانید - چنانچه بامید مصالحه و معاهده از قلعداری قلعداران خصوص در حصن کچناک که خود آنجا نمی بود خبر نگرفته با خاطر جمع از تردد و تلاش و پرخاش باز آمده و ازین جانب تبتیان دولتخواه که همگنانرا از ابدال یکبارگی رسیده خاطر ساخته بودند مقرر ساختند که روز پنجشنبه پنجم شهریور قلعه را تسلیم نمایند - و بر طبق مقرر در آن روز سردار ظفر شعار قوشونی بیاشلیقی آدم خان تبتی و عهد زمان نامی از خویشان خویش بجانب قلعه کچناک فرستاد - بمجرد وصول موافقان عموم متحصنان خصوص عهد مراد وکیل آن برگشته بخت بعهد خود وفا نموده از در موافقت درآمد - و ابواب قلعه بر روی دولتخواهان و در بخت بر روی خود کشوده کلید آن حصار بند را تسلیم

نمود - و چون ابدال ازین معنی اطلاع یافت دانست که عنقریب اهل قلعه کریوچه نیز دودله شده ازو رو می گردانند و او را دستگیر نموده باولیای دولت می سپارند - ناچار دیده و دانسته از در طلب زینهار درآمده راه استیان و استشفاع بوسیله شادمان پگلی وال کشود و ظفر خان او را بجان امان داده ایمن و مطمئن خاطر ساخت - و بی اختیار از در عجز و زاری درآمده بدستور عفو طلبان زینهارى از قلعه برآمده بدست آویز تسلیم مفتاح قلعه بملاقات خان پیوست - و روز دیگر ظفر خان با سایر بندهای درگاه گیتی پناه ابدال را همراه گرفته داخل قلعه کریوچه شد - بعد از مشاهده آن حصار که شکست آن بدون نصرت آسانی از دست اقتدار بشر نمی آمد و بی دستیاری تأیید قدرت ید الهی و اعتضاد اقبال نامتناهی دست پروردگان توفیق آنحضرت به هیچ گونه دست بر آن نمی توان یافت بتازگی سپاس گذار حضرت آفریدگار شده خطبه حمد جناب الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و منقبت آل و اصحاب والا جناب آنحضرت بنام نامی و القاب سامی حضرت سلیمان مقام سمت اختتام و وصف تمامی یافت - و منبر مسجد جامع قلعه را برین سر سرمایه والا شده کار بالا گرفت - در حقیقت فتح این بلاد را که تصور تصویرش در آئینه خیال هیچ کشور گیر صورت نبسته و بمحض چهره کشائی اعجاز تأیید و رنگ آمیزی فسون و نیرنگ اقبال رو داده داخل عرضداشت کرده بدربار سپهر مثال ارسال داشت - درین حال فخرالدین نیز عیال و اطفال ابدال را با بقیه اموال او که بهمه ابواب قریب دو لک روپیه می شد همراه آورد - و از اتفاقات حسنه اهل و اولاد حبیب و احمد چکان که در صوبه داری اعتقاد خان مصدر شور و شر شده آخرکار پناه بابدال برده و درینولا باشاره او بکشمیر شتافته فتنه تازه سر کرده بودند بدست آمدند - و حبیب چک که در عهد میرزا علی اکبر شاهی خمیر مایه فتنه عظمی گشته بود عاقبت تبت را مصر مقرر خود ساخته درینولا باصد تن از فرزندان و خویشان داخل زینهاریان شد - ظفر خان از ملاحظه انسداد رهگذرها بسبب بارش برف کاینیغی بتفحص اموال ابدال و ضبط و ربط آن ملک نه پرداخته و سایر قلاع و جمیع مرز و بوم تبت را به محمد مراد برادر زاده ابدال که از روی دولتخواهی کلید قلعه کچناک را داده بود تسلیم

نموده با ابدال و اهل او و سایر چکان و مفسدان آن سرزمین از راه پرکنه^۱ لار معاودت نموده داخل کشمیر شد -

چون حقیقت نصرت اولیای دولت از عرضداشت ظفر خان وضوح یافت باوجود آنکه مصدر اینگونه خدمتی نمایان شده بود چون حصون و قلاع به یکی از بندهای معتمد نه سپرده معهدا همگی ولایت و مضافات آنرا نظم و نسق شایسته نداد لاجرم این مایه سبکی بر خاطر عاطر بادشاه فلک جاه مرکز محیط وقر و وقار بغایت گرانی نموده چنانچه باید بحال مشارالیه نه پرداختند - ولیکن بنابر آنکه حرمان آن خانه زاد دیرین باعث نویدی^۲ سایر بندهای امیدوار نشود او را بی بهره تمام و ناکام مطلق نه پسندیدند - و بعنایت ارسال خلعت و جمدهر مرصع سرافراز گردانیده منصبش از اصل و اضافه بسه هزاری دو هزار و پانصد سوار رسانیدند -

چون خامه^۳ کارنامه نگار از شرح کیفیت این فتح مبین بازپرداخت بنابر وفای وعده بر سر بیان مجملی از خصوصیات آن کشور و کیفیات مسالک و عقبات آن می رود - نخست از حقیقت راه سخن سر کرده آنگاه تتمه^۴ حقایق را علی الاجال بپایان می رساند - کشور مذکور که چار حدش را جبال آسمان مثال فرو گرفته سوای راهی که بقرابت و کاشغر و حدود بدخشانات مخصوص کوپستان همکال^۵ که در نزدیکی این واقع است منتهی میشود از سمت کشمیر دو راه دارد - یکی راه کمراج که ظفر خان از آن جاده راهی شده و دیگر راه لار که از آن مسلک باز گشت نموده - چنانچه اشارتی بدان رفت - راه نخستین اگرچه سه چار مرحله دور تر است ولیکن در سایر محال آن یخ و برف و سرما کمتر است باوجود آنکه بر گریوهای دشوار عبور و تنگناهای صعب المسلك اشتغال دارد که دو سوار را پهلوی هم راه نیست بلکه اکثر جاها بآسانی پیاده طی نمودن مشکل است چه جای سواره گذاره شدن و بدون این روش قطع مسافت متصور نه از این راه زود تر بدان کشور میتوان پیوست - و در راه لار که اندک مایه نزدیکی دارد یخ و برف و خوف دمه بسیار است و فرط بارش بمرتبیه ایست که هشت ماه اکثر اوقات سحاب طوفان بار از کار خود

۱- کوپستان بمکان - قلمی - بگنم این که کوپستان لمقان یا لغان بوده

باشد (و - ق) -

فارغ نیست - و در اندک فرصتی مسالک را از سد روئین یخ که بهانا سنگ راه همین معنی دارد بمثابه^۱ مسدود می سازد که برید صرصر مجال گذار نمی یابد - و بعضی از عقبات صعبه آن بنحوست که از مبدای آفرینش گیتی تا الحال برف آن گذر بگذاز نرفته بلکه سال به سال برف بر سر هم افتاده انبار می شود - و از آنجمله کوهی از یخ که قریب نیم گروه ارتفاع آنست برروزگاران از گدازش برف و سیلان باران بر روی هم در کمال صلابت افشوده و معهنذا انهار عظیمه در اطراف از زیر یخ روان گشته بیرون می آید - و ازین عالم آنها بر روی یخ نیز جاریست چنانچه بعضی از جاها را شکافته و راه وسیعی کشاده - و در وقتی که این مسلک کشاده است راهروان سوار و پیاده از روی یخ عبور می نمایند - و درین راه بسی گروه کشمیر گریوه واقع است که بلندی^۲ آن از هر دو سو تخمیناً یک گروه بادشاهی باشد - و از هر دو جانب بمثابه^۳ تند و تیز افتاده که قطعاً امکان سواره راه بریدن ندارد - محملاً^۴ همگی تبت مشتمل است بر بیست و یک پرگنه و سی و هفت قلعه و چون اکثر را کوهسار البرز آثار فرو گرفته فسحت عرصه اش بغایت تنگ ساحت و کم مساحت است - و غلات آنجا اکثر جو و گندم است بکفاف و معیشت اهل آن اطراف وفا نمی کند - چون اعیال آن تا غایت از قرار واقع بتحت تصرف عمال بادشاهی در نیامده حقیقت حاصلش مشخص نیست - و مشهور است که زیاده بر یک لک روپیه حاصل ارتفاعات بحکام آنجا واصل نمی شود - و از راهگذر وجوه اجاره یک سوی نهری که در آن حدود واقع است و طلای ناقص عیاری که تولجهاش بهفت روپیه ارزش دارد از آن بدست می آید دو هزار تولچه در آمد زمینداران آن سرزمین میشود - از غرابت میوهای آن بر و بوم مثل زردالو و شفتالو و خربوزه و انگور که بغایت شیرین می افتند نوعیست از سیب سرخ که باطن آن از ظاهر سرخ تر است - و از همه بدیع تر آنکه توت و خیار و زردالو و شفتالو و خربوزه و انگور و سایر فواکه آن ملک در یکدفعه بهم می رسد -

آغاز سال یازدهم جلوس میمنت مانوس شاهجهانی

درین ایام سال یازدهم جلوس میمنت مانوس از روز سه شنبه غره جادی الثانی سال هزار و چهل و هفت هجری بخیریت و مبارکبادی شروع شده جهانرا سرمایه مسرت و خورمی داد - و ابواب بهجت و شادمانی بر روی روزگار مفتوح ساخته سرمایه جمعیت بدلها ارزانی داشت - و سرگروه سلاطین عالم انجمن جشن و کامرانی آراسته پرتو نور حضور بر ساخت خاص و عام افکندند - و فروغ شرف بر سر تخت زرین و سریر گوهر آگین گسترده بدستور هر سال بحرین کف در افشان چون سحاب نیسان بگوهرباری در آورده - و دست سخا چون پنجه آفتاب بزر ریزی برآورده ماده حصول تمنای غنی و فقیر آماده ساختند - درین تاریخ دو داماد اعداد یکی محمد زسان و دوم صاحب داد با قادر داد نواسه اعداد ولد محمد زسان و علائی زن اعداد خواهر رشید خان و گروهی دیگر از همراهان عبدالقادر ولد اعداد که پس از فرو رفتن او سعید خان بحسن تدبیر بدست آورده روانه درگاه آسان جاه ساخته بود باستان معلی رسیدند - بادشاه جرم بخش محمد زسان و صاحب داد را بعنایت اسپ و خلعت و دیگرانرا بمرحمت خلعت برنواخته نزد رشید خان که ابن عم اعداد است و صوبه دار تلنگانه فرستادند - بهم ، پس از آنجهانی شدن راجه انوپ منگه جیرام مهین پسرش از زمین بوس درگاه چهره بخت افروخته بعنایت خلعت و منصب هزاری ذات و بهشتصد سوار و عطای فیل و اسپ و خطاب راجگی و چهار پسر دیگر متوفی فراخور حال بمناسب سرافرازی یافتند - نوزدهم حکیم صالح برادر حکیم فتح الله شیرازی از ایران بدرگاه جهان پناه رسیده از فیض دریافت ملازمت کیمیا خاصیت سعادت دین و دنیا اندوخت - و از پیشگاه نوازش خاقان غریب نواز بانعام سه هزار روپیه و خلعت کامیاب گشته داخل بندها گردید - چون بعرض مقدس رسید که مرشد قلیخان فوجدار متهرا در اثنای تاخت بر یک موضع از مواضع متمردان که همگی بمردگزیانان در پناه دیواربست آن آتش افروز هنگامه کین توزی

شده بودند بزخم تفنگ آنجهانی شده سرمایه، سعادت دارین برای خود آماده ساخت الله ویردی خان را به فوجداری و جاگیرداری سرافراز نموده دستوری انتقام دادند - بیست و ششم آن ماه حکیم حاذق را از منصب بازداشته پانزده هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند -

غره شعبان امانت خان که نو آئینش رقم نسخ بر خط سبز خطان خطه خوبی کشیده در جایزه کتابه که درون گنبد آسمان رفعت مزار فیض آثار نواب مهد علیا نگاشته بود بعنایت فیل سربلندی یافت - هشتم ماه لوای ظفر انتها که چون کوکب بخت مسعود همواره در اوج صعود است بصوب شکارگاه باری ارتفاع یافت - دوازدهم نشیمن دل نشین تالاب باری موسوم به لعل محل از پذیرش پرتو حضور پرنور روکش کان بدخشان گردید - و چند روز آن سر زمین فردوس آئین از نزول اشرف پایه آسمانی یافته در عرض این اوقات سه قلاده شیر و چند نیله گاو و آهو شکار شد -

نهم رمضان داخل دارالخلافه گشته محفل وزن شمسی آغاز سال چهل و هفتم مبارک را آذین پذیر نمودند - و تزئین همه ساله و مراسم معهود این خجسته روز بظهور آمده سرمایه بی نیازی یک جهان نیازمند مهیا گردید - درین تاریخ دو هزار دودامی بابت پیشکش خان دوران بهادر از نظر اشرف گذشت - اگرچه از دیر باز در مالوه این جنس پارچه یافت میشود اما در عهد بادشاه زمان نزاکت و لطافت آن بجای رسیده که جامه واری رنگین بوته دار هشتاد روپیه و ساده چهل روپیه ارزش دارد - در نفاست و لطافت قاش پیچ پارچه از پارچهای سفید هندوستان بآن نمی رسد - در هوای تابستان لباس خاصه از آنست - حکیم مومنا بسالیانه بیست هزار روپیه و عبدالرحمن روپیه از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشت صد سوار و عبداللطیف دیوان بخطاب عقیدت خان سرافرازی یافتند -

کشته شدن کریم داد کور

چون آن مدبر بدسرشت گروهی انبوه را در خلال کوپستان بکشتن داده در سرحد لوحانی میگذرانید درینولا الوسات نگر از بدبختی بخیال محال او را طلبداشته سر به شورش و فساد برداشتند - معید خان بجهت استیصال او

و استخلاص پرگنات بنگش پانزده هزار پیاده کماندار قدر انداز از عشایر افغانه گرد آورده با راجه جگت سنگه و پردلخان و غیرت خان و سید ولی و برخی دیگر از بهادران تجلده منش و دو هزار سوار از تابینان خود همراه یعقوب کشمیری وکیل خود تعیین نمود - اتفاقاً پیش از رسیدن افواج ظفر امتزاج محدود نغر جمعی از کوه نشینان برای محافظت مال و جان خود برادر کریمداد کور را که سابق بلخ رفته بود و الحال باشاره نذر مجد خان پنهانی در قبیله نغر آمده مصدر ابواب شور و شر شده آن طایفه ناهق شناس را بموافقت خان مذکور تحریص می نمود با برادر هزار میر اورک زنی از هم گذرانید - و گروها گروه مردم بوسیله این دولتخواهی باولیای دولت مصلحق گشته در تردد همه جا پیش قدم بودند - و کریمداد کور با سه قبیله که باو دم از دوستی می زدند از ملاحظه دستبرد بهادران تهور کیش از جا رفته به کوههای تنگ گذار عسیر العبور پناه برد - از آنجا که مخالفان دولت ابد پیوند را پیوسته بجز ادبار و ناکامی حاصل زندگانی نیست باوجود عدم یافت غله و قلت آذوقه از بالا برف و باران چون بلای آسمانی نازل شده و از پایان حملهای بالا دست دلاوران مرد افغن بظهور رسیده مخالفان را بستوه آورد چنانچه هر روز جمعی کثیر از راه کوچه تنگ تفنگ روانه عالم فنا می گردیدند - لاعلاج کریم داد را باهل و عیال مقید ساخته با توابع و لواحق حواله سران لشکر نمودند - پس از عرض رسیدن این حقیقت حکم قتل در باب او پذیرای شرف صدور گردید و عالمی از فتنه او خلاص شد -

بیست و پنجم رمضان المبارک بصوب سوروں که شکار انواع جانور بحری و بری و اصناف وحوش و سباع در آن سر زمین زیاده از شمار دست بهم می رسد کوچ ریایات اتفاق افتاد - بیست و نهم در مکان مذکور برکنار گنگ نزول اجلال واقع شد - چون در آن نواحی شیری چند فراهم آمده بسکنه پرگنات جوار آزار و اضرار بسیار می رسانیدند بادشاه شیر شکار متوجه آن گشته یازده شیر را به تفنگ خاصه شکار فرمودند - و سوم روز از آب گنگ براه جبری که از سفاین ترتیب داده بودند عبور فرمودند و همه راه تفرج کنان و صید افگنان اسب طرب و نشاط بچولان درآوردند - و در آن صحرا که از جوش سبزه زنگار فام غیرت معدن زمرد چرخ گشته بود در عین

تقرج در هر گل زمین از خون شکاری سیل خون جاری ساختند - و از چهارم شوال تا پانزدهم نوزده شیر و چرند و پرند بسیار شکار فرموده عنان یکران کمرانی را منعطف ساخته آهنگ دارالخلافه نمودند - جال خان قراول را چون درین شکار خدمت شایسته بجا آورده بود بزر سنجیده هشت هزار روپیه هم سنگ او را باو مرحمت نمودند - و هزار سوار شایسته خان را دو اسپه مقرر نموده بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار از آنجمله سه هزار سوار دو اسپه بر نواختند - و راجه جی سنگه از وطن آمده سعادت ملازمت دریافت^۱ - بیستم شوال سنه یکم هزار و چهل و هفت از عرضداشت بادشاه زاده والا کهر مجد اورنگ زیب بهادر بمسامع جاه و جلال رسید که آن گرامی گوهر بحر تاجداری را از دختر شاهنواز خان صفوی صبیله صفیه صافی فطرت روز پنجشنبه دهم شوال بوجود آمده ، اعلیٰ حضرت آن پاک نژاد را به زیب النساء موسوم ساختند - بیست و چهارم ماه رفیع الله برادر زاده قاضی خان از تعیناتیان کابل عرضداشت علی مردان خان مشتمل بر زینهارى شدن او بدرگاه خلائق پناه آورده سعادت زمین بوس بارگاه سلیمانی دریافت - بیست و ششم بادشاه آسمان جاه داخل دولت خانه دارالخلافه شده حریم خلافت را بنور حضور رشک فرمای انوار مهر انور ساختند -

حقیقت مفتوح شدن قلعه قندهار با دیگر قلاع آن دیار

چون کشایش هرکار فرو بسته بوقت خود وابسته و فتح الباب امور مشکله بنابر قسمت الست بهنگام مقرر متعلق گشته تا هنگام معهود نرسد و وقت موعود نیاید سعی و کوشش فایده ندهد - شاید حال این معنی مقدمه فتح قندهار است که از سال چهارم حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه بعد از التجای مظفر حسین میرزا بدرگاه خوافین پناه در تصرف اولیای دولت قاهره بود - چون شاه عباس بعد از جلوس بر سریر دارائی ایران همواره

۱- "و هزار سوار شایسته خان - - - جی سنگه از وطن آمده سعادت ملازمت دریافت" - - - این عبارت در قلمی نیست (و - ق) -

خواهش تسخیر آن داشت زنبیل بیگ توشال باشی را که در آخر سلطنت شاه بمرتبه سپه سارلای رسیده بود با خان عالم بعنوان سفارت فرستاده التماس قلعه مذکور نمود - حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بجواب آن نپرداخته خان جهان لودی را که بکثرت قوم و قبیله و سامان دولت و جاه فریدون وقت خود بود به قلعه داری آنجا تجویز نمودند - او بنابر تن آسانی و کاهلی بوسیله نور محل که بر روی کار ننگریسته ملاحظه عواقب امور نمی نمود صوبه ملتان را برای خود و حراست قلعه قندهار برای عبدالعزیز خان التماس کرده تعهد نمود که هرگاه شاه اراده آمدن قلعه قندهار نماید این بنده درست اعتقاد بر جناح استعجال بر سر کار رسیده داد جانفشانی دهد - درین اثناء شاه بلند اقبال که بجهت تنبیه و تادیب دکنیان با لشکر گران سنگ در برهانپور تشریف داشتند بسبب نسبت دختر نور محل که از شیر افکن ترکمان داشت با شهریار رنجیده سلطان خسرو را که حواله گاشتهای ایشان بود روانه کشور جاوید ساختند - و لشکری عظیم فراهم آورده اراده نمودند که بملازمت پدر بزرگوار رسیده نور محل را که مدار امور سلطنت بر خود گرفته بیدخل سازند - اهل نفاق آمدن شاه بلند اقبال را باین کیفیت خصوص کمیت افواج به بدترین صورتی و نامناسب لباسی در نظر حضرت جنت مکانی جلوه دادند - و آن حضرت مهابت خان را که از هواخواهان سلطان پرویز بود با تمام لشکر بجهت منع آمدن شاه بلند اقبال تعیین نمودند - و بمقتضای این قرارداد روزبای دراز هنگامه فتنه و فساد گرمی پذیرفته روز بازار اهل فریب و فساد رونق و رواج تمام داشت - زنبیل بیگ سفیر ایران که هنوز رخصت مراجعت نیافته بود پنهانی به شاه عباس نوشت که درین هنگام که درمیان پدر و پسر صحبت نامناسب روی داده شورش عظیم در هندوستانست برای گرفتن قندهار قابو به ازین نخواهد بود - شاه بمجرد رسیدن نوشته با لشکر گران سنگ باهنگ تسخیر قلعه قندهار آمده چندی درباره احاطه آن پا فشرده مدتی متعادی باقامت مراسم تضحیق دایره محاصره اشتغال نمود - و روزگاری نایره جدال و قتال از بیرون و درون اشتعال داشت تا آنکه کار بر متحصنان به غایت تنگ شده معامله به دشواری گرائید - و بنابر آنکه مبانی یک جهتی

و صداقت این خانوادۀ علیہ و ملسلہٴ صفویہ از دیرباز استحکام داشت شاه بحکم مراعات مراسم مؤدت دیرینه نسبت اخوت و برادری نگذاشت می کرد - معہذا عبدالعزیز خان نقشبندی از مراتب سپہداری و نبرد آزمائی بہرہ نداشت و از جانب شاه خاطر جمع داشتہ در آن قلعہ سرانجام شایستہ از تفنگچی و حشم و آذوقہ و باروت وغیرہ چنانچہ می بایست نکرده بود و حتی المقدور بدفع مخالفان کوشیدہ از کثرت عسرت و قلت غلہ و نومیدی کومک بتنگ آمدہ در شہریور سال ہفدہم جلوس جہانگیری مطابق سال ہزار و سی و دو از قلعہ برآمدہ شاہ را دید - شاہ اورا باہمراہان رخصت ہندوستان دادہ تنظیم امور قندہار بہ گنج علی خان ازبک کہ سابق حاکم کرمان بود تفویض نمودہ خود بایران باز گشت - چون اورنگ خلافت ہند بوجود این سلطان السلاطین زمان زینت تازہ گرفت انتقام آن جرأت بر ذمت ہمت لازم دانستہ ہموارہ توجہ اشرف بجهت کشایش قلعہٴ قندہار مصروف می داشتند - لیکن حصول این امر و وصول این مرام بنا بر بعضی موانع از باب دفع فتنہ خانجہان و استیصال بنیاد ملک و دولت دیرینہ سال نظام الملک از شامت حمایت خانجہان و تنبیہ بندیلہٴ مقہور و دیگر امور ضرور در حیز توقف و تاخیر مانده بود - اکنون کہ ہمہ کام ہواخواہان دولت بی پایان بتائید دستیاران اقبال حسب المرام برآمدہ از ہیچ راہ بہ ہیچ رو در سر زمین دکن حالت منتظرہ نماید بہ سمت قرارگاہ اورنگ سلطنت بیدرنگ آہنگ فرمودہ عزیمت سر کردن مہم قندہار و پسچ در بایست وقت و تہیہٴ اسباب قرارداد خاطر خطیر و پیشنہاد ہمت والا نہمت نمودند - از آنجا کہ از روز نخست نصرت آسمانی ہمراہی موکب مسعود این خدیو زمان پایان بہ بیعت معہود درست بستہ بمجرد توجہ طلیعہٴ افواج بحر امواج موکب منصور بجانب پنجاب پای استقلال علی مردان خان حارس قندہار از جا رفتہ طلب اعانت و استمداد از شاہ صفی نمود - و شاہ این معنی را حمل بر دوکانداری و دمدہ سازی او نمودہ خلف ارشدش محمد علی بیگ را کہ در سن پفدہ بود بحضور طلب داشتہ در صدکشتن علی مردان خان و استیصال خان و مان او درآمد - و بجهت انصرام این عزیمت سیاوش قلراقاسی را کہ در مشہداقامت داشت نوشت کہ خود را بہانہٴ کومک بزودی بقندہار رسانیدہ

خاطر از استحکام برج و بارهٔ حصار جمع ساخته اگر تواند علی مردان خان را دستگیر نموده همانجا بقتل رساند و الا بحضور بفرستد - خان مذکور بعد از اطلاع این اراده چه بمقتضای پیش بینی و به اندیشی و چه بحکم اضطرار و بیچارگی بندگی درگاه جهان پناه اختیار نموده بقصد اظهار این معنی عرضداشت مصحوب کامران برادر ملک مودود ابدالی نزد سعید خان صوبه دار کابل فرستاد و نوشت که بطریق اخفاء بدرگاه عالم پناه روانه نمایند - و ملک مودود را نزد قلیچ خان صوبه دار ملتان فرستاده ازین اراده مطلع ساخت - و سیاوش نوشت که بالفعل آمدن تو بقندهار از مصلحت وقت دور است چه اگر پیش از ورود موکب ظفر آمود داخل قلعه میشوی از کثرت مردم و قلت غله آذوقه از دست می رود و اگر بیرون قلعه توقف مینائی احتمال مضرب از عساکر نصرت مآثر هست - بهتر آنست که در بهان دیار توقف ورزیده هرگاه نوشته من برسد خود را بر سر کار رسانی - سیاوش نوشته علی مردان خان را وقتی نهاده کوچ بکوچ بفراه رسید و حقیقت آمدن خود دیگر بار بخان مذکور نوشت - این مرتبه علی مردان خان صریح باو نوشت که تا جان در بدن و سر بر تن است ممکن نیست که گرد قلعه توانی گشت پس مناسب آنست که تصدیع خود و من ندی - چون مشخص سیاوش شد که علی مردان خان از اطاعت والی ایران سر برتافته رو بجناب خلافت دارد و افواج قاهره از روی استقلال تمام و نیروی تام نزدیک رسیده اراده گرفتن قلعه دارند بجناب استعجال خود را بکشک رسانیده در آنجا رحل اقامت انداخت - و به سخنان ساده فریب دور از راه جمعی از قزلباشان را از علی مردان خان روگردان ساخته باجتماع لشکر پرداخت - و قزلباشان از روی عدم بصیرت باغواوی او طریقه پیراه روی پیش گرفته اکثر قلعه نشینان را از راه بردند - قلعه دار بمقتضای مصلحت گروهی را که پنهانی با سیاوش نسبت اخلاص درست می کردند از قلعه برآورده بسرحدهای دور دست فرستاد - و بعضی را آنجهانی ساخته جمعی از خویشان معتمد و غلامان معتبر را با خود نگه داشت - و حقیقت بدرگاه عالم پناه معروضداشت التماس نمود که چون این بنده درست اعتقاد قلعه قندهار را اضافه بمالک محروسه گردانیده اولیای دولت ابد قرین را لازم است که مسارعت در التزام طریقه کومک

و مساعدت که عین دولتخواهی است منظور دارند - اتفاقاً پیش از ورود فرمان عالیشان عوض خان قاقشال بمجرد اشاره علی مردان خان بکارفرمائی همت و کارطلبی اخلاص از غزنین روانه شده با هزار سوار جرار داخل قلعه قندهار گشته متعاقب او میرزا شیخ خلف سعید خان بموجب نوشته پدر با فوجی از مردان کار بطریق استعجال بقلعه قلات که پنج منزلی قندهار است رسید - علی مردان خان از آمدن عوض خان قوت دل و نیروی بازو یافته بنابر پاس میاوش خطبه را بنام حضرت گیتی ستانی شاهجهان بادشاه غازی بلند آوازه ساخته وجوه دراهم و دنانیر را باسم مبارک نورانی ساخت - و نه اشرفی مسکوک بسکه مبارک با عرضداشتی بر کیفیت رسیدن عوض خان و خواہش استیلام عتبه فلک رتبه مصحوب احمد بیگ نوکر خود بیایه سریر خلافت مصیر ارسال داشت - و میرزا شیخ را بیست و پنجم شوال باعزاز و احترام تمام بقلعه در آورده لوازم مہانداری و مراسم ضیافت بزرگانه بتقدیم رسانید و مجد سعید قاضی قندهار را که از ہوا خواہی شاه بسیاوش پیہم خبر می فرستاد بہ بدترین روشی بقتل رسانیدہ برج و بارہ حصار را حوالہ اولیای دولت قاہرہ نمود - چون مضمون عرضداشت بر رای گیتی آرای وضوح یافت قلیچ خان ناظم ملتان را کہ بمنصب چہار ہزاری ذات و سوار سرافراز بود از اصل و اضافہ بمنصب پنجمہزاری پنجمہزار سوار از آنجملہ دو ہزار دو اسپہ سہ اسپہ و تفویض صوبہ قندہار سربلند ساختہ حکم فرمودند کہ با تمام لشکر ملتان و یوسف مجد خان حاکم بہکر و جان نثار خان فوجدار سیوستان خود را بسرعت بقندہار رساند - و فرمان عالیشان دیگر بنام سعید خان صوبہ دار کابل باین مضمون صادر شد کہ گوہر تاج سلطنت و بختیاری شاه شجاع بہادر با لشکر بقیاس درین نزدیکی متوجہ آنصوب میشوند باید کہ آن زدہ پیش قدمان معرکہ دلیری و دلاوری با تمام لشکر کابل و مبلغ پنج لک روپیہ نقد از خزانہ آنجا ہمراہ گرفتہ روانہ قندہار شدہ از آنجملہ یک لک روپیہ بصیغہ انعام بہ علی مردان خان برساند - و دو لک روپیہ بطریق مساعده خود بگیرد و تتمہ مبلغ را بہ بعضی بندہای دیگر برسم مساعده بملک مودود وغیرہ تبعہ علی مردان خان درخور حال ہرکدام انعام بدہد - و چون قلیچ خان بقندہار برسد خاطر از بندوبست قلعه و ذخیرہ وغیرہ

جمع نموده و آن حصار خیر آثار را حواله^۱ خان مذکور نموده علی مردان خان را با بنه و بار و توابع تا بکابل همراه آورده از آنجا میرزا شیخ پسر کلان خود را همراه داد، روانه درگاه عالم پناه نماید - و چون احتمال آمدن شاه صفی نیز بود گرامی گوهر بحر خلافت و نامداری شاه شجاع بهادر را در آغاز ذی قعدة سنه یک هزار و چهل و هفت با کمال اعظام و اجلال خلعت گرانمایه با چارقب زردوزی و جیغه و شمشیر و خنجر مرصع با پهلکتاره و علاقه^۲ مروارید و فیل و ماده فیل با ساز نقره و دو اسب عراقی با زین زرین و لجام مرصع و صد اسب ترکی و ده لک روپیه نقد بطریق انعام و هزار سوار جرار جداگانه^۳ بدان صوب مرخص گردانیدند - و هنگام رخصت بر زبان فیض ترجان آوردند که اگر شاه خود آید آن فرزند ارجمند نیز با تمام لشکر بدان صوب شتافته هنگامه آرای نبرد گردد - و اگر لشکر بفرستد فوجی از بهادران کار طلب بسرکردگی خان دوران بهادر نصرت جنگ تعیین نموده خود نزدیک باشد - آنگاه هر یکی از امرای نامدار را که در رکاب ظفر انتساب آن بلند اقبال تعیین شده بودند خلعت و خنجر و اسب و فیل درخور رتبه و حالت عطا نموده خان دوران بهادر را به عنایت خلعت خاصه و جمدهر و شمشیر مرصع و دو اسب خاصه با ساز طلا و فیل و ماده فیل با براق و حوضه^۴ نقره معزز و گرامی ساخته مدار جنگ و جدال و رحل و ترحال بر رای و درایت او باز گذاشتند - و بهادر خان و مبارز خان را حکم شد که از جاگیر خود آمده ملحق عسکر اقبال گردند - و به وزیر خان ناظم پنجاب حکم شد که از صوبه^۵ پنجاب غله فراهم آورده بهم روانه^۶ کابل سازد - بمجمله سعید خان صوبه دار کابل بر طبق حکم معلی از کابل با راجه جگت سنگه و تمام تعیناتیان آن صوبه روانه شده چون بقلات رسید از نوشته^۷ میرزا شیخ و عوض خان معلوم نمود که سیاوش با برخی از حکام خراسان بشش کروهی قندهار رسیده - و جمعی که در قلعه اند اگرچه بظاهر با علی مردان خان دم از موافقت می زنند اما نهانی بسياوش محرک سلسله^۸ دوستی گشته خواه و ناخواه او را بآسودن قندهار تحریص می نمایند بایده^۹ که از قلات^{۱۰} به کابل پوشیاری و دوربینی

۱- اصل : جداکار - جداگانه بر وزن گهواره ، روش های مختلف (و - ق)

عازم این صوب شود - خان مذکور پس از اطلاع این معنی بآئین شایسته و توزک بایسته کوچ به کوچ طی مراحل نموده چون پندهم ذی قعد سنه یک هزار و چهل و هفت بظاهر قندهار رسید علی مردان خان از مقدم آن خان شجاعت نشان جانی تازه و مسرت بی اندازه یافته استقبال خیل اقبال نمود - و فرمان فرخنده عنوان را با خلعت خاصه و جیغه مرصع و شمشیر و خنجر مرصع که مصحوب محمد مراد سلدوز مرسل گشته بود پس از تقدیم مراسم تواضع و تسلیم جبین نیاز بر زمین منت گذاشته بدریافت این سعادت عظمی که از دیر باز خوابان وصول آن بود کامیاب صورت و معنی گردید - و فرمان عالیشان که بنام سعید خان بهادر مشتمل بر تلقین محاربه و ارشاد مدافعه لشکر عراق صادر شده و در آن رقم یافته بود که اگر سیاوش بنابر کوتاه نظری و خیره چشمی عرصه را خالی دیده بدست درازی و ترکتازی نواح قندهار درآمده باشد آن عمده الملک قلیچ خان را در قندهار گذاشته خود با سپاه نصرت دستگاه متوجه گشته دمار از روزگار او برآرد - و از ریگذر سرانجام این یساق اندیشه را به خاطر راه نداده راست تا فرات بتازد که از سپاه و آذوقه و خزانه آنچه باید و آنچه شاید بکرم الهی موجود است چنانچه مبلغ بیست لک روپیه با بیست هزار سوار همراه شاهزاده والا گهر روانه نموده حکم فرموده ایم که اگر والی ایران متوجه قندهار شود آن فرزند سعادت مند افواج کلی را به پنج قسم منقسم ساخته و خود به نفس نفیس سردار خیل اقبال گشته داد مردی و مردانگی دهد - اتفاقاً فرمان مذکور بدست مردم سیاوش که سر راهها گرفته بودند افتاد - بعد از آگاهی بر مضمون آن سر رشته استقلال او و همگنان از دست رفت و فرمان عالی شان نزد والی خود بایران فرستاده متوجه تهیه اسباب جنگ گشت - سعید خان بهادر از تنگنی وقت و دیر آمدن قلیچ خان میرزا شیخ پسر خود را با دو هزار سوار در قندهار گذاشته و توقف علی مردان خان با جمعی قلیل در قلعه ارک قرار داده قریب سه هزار جمعیت او را که در باطن نفاق و بظاہر وفاق داشتند بسررداری حسین بیگ خواهر زاده علی مردان خان همراه گرفته با پشت هزار سوار رو به پیکار سیاوش آورد - و فیلان عربده آئین پرخاش جو که همه اژدها صولتان اهرمن منظر بودند پیش روی داده بتاریخ بیست و ششم ذی قعدة

سنه یازدهم جلوس مبارک موافق سنه یک هزار و چهل و هفت هجری زینت افزای عرصه مصاف گشت - در آن روز خان نصرت اندوز هراولی سپاه نصرت دستگاه را برآه جگت سنگه و محکم سنگه و اوگر سنگه و گوبال سین و رام سنگه و جگرام و گج سنگه و همت سنگه و مهدی مل بهدرویه و اندر بهان و دیگر راجپوتان مقرر نموده جرانگار بسید ولی و عبدالواحد و سید محمد و محمد شوق و غیره سادات باربه و امرویه و بخاری و برانگار به پردلیخان و غیرت خان و علاول خان و حیات خان و حسن خان و غیره افغانان حواله ساخت - و قول را با برادران و پسران آرایش داده طرح دست راست بعوض خان و سه هزار سوار علی مردان خان بسررداری حسین بیگ خواهر زاده و علی بیگ نوکر خان مذکور زینت بخشید - و ازین جانب سیاوش با پیرام علی خان حاکم نیشاپور و خدا قلی خان حاکم فرات و دوست علی سلطان حاکم خواف و یوسف سلطان حاکم چمش کزک و صفی قلی قلعدار بست و جمعی دیگر قریب هفت هزار سوار بتوزک صفوف پیراسته و توپخانه را پیش رو داشته روانه شد - و در یک گروهی قندهار چون هر دو لشکر مقابل شده نبرد آرا گشتند به تعصب یکدیگر جنگ سخت در گرفته در اثنای زد و خورد هراول و برانگار و جرانگار قزلباش اسپ برانگیخته برانگار از جانب راست هراول سپاه ظفر دستگاه با طرح جرانگار روبرو شد - و جرانگار به مردم علی مردان خان که طرح برانگار مبارزان دین بودند محاذی گشت - و هراول با هراولان در افتاده تردد شیرانه بمیان آمد - در چنین هنگام که جنگ از هر دو سو ترازو گشت معامله به نیروی سرپنجه و زور بازو افتاده جمعی کثیر از بهادران طرفین داد اقامت داده متعاقب یکدیگر بعالم دیگر روانه می گردیدند و دلاوران موافق و مخالف بر سر آن پله پایه قدر و مقدار یکدیگر سنجیده باشتعال آتش کین حق مقابله و مقاتله ادا می نمودند - بیک ناگاه از هجوم افواج و جنود رعب تزلزل در بنای تمکینی که نداشتند راه یافته افواج غنیم طریقه فرار سر کردند و باشتاب بخت برگشته و ادبار رو آورده یکسر تاخیمه و خرگاه خود بهان پا تاخته عنان یکران عزیمت را مشغول نه ساختند - دلاوران لشکر شکن همه مراسم تعاقب بجا آورده فرصت آن ندادند که در آنجا هم دست و پای آنها آشنای عنان و رکاب شده

دهی خود را در خانه زین محکم توانند نمود - لاجرم احوال و اقبال گریختگان که در میدان باز مانده بود بدست دلاوران افتاد و جمعی کثیر از آن خون گریختگان از ضرب تیغ صف شکنان راه آخرت سرکردند - پژیبران بیشه جدال و قتال شکرکنان و سجده گذاران مظفر و منصور بمقر خویش بازگشت نمودند -

بیست و نهم ذی قعدة مذکور تمامی مساجد و معابد بتذکار حمد جهان آفرین و نعت سید المرسلین و مناقب معصومین و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و مفاخر بادشاهان این سلسله عالییه حق گزین زینت و صفای تازه یافت - و حقیقت ترددات مجاهدان دین از عرضداشت سعید خان که مصحوب عبدالرحمن ولد عبدالعزیز خان ارسال داشته بود بعرض مقدس رسیده خاطرها را متبجح و مسرور ساخت - بادشاه حق شناس حق گذار همگی بپندهای روشناس را بعنایت خلعت فاخره و اضافه مناصب پاییه افتخار و سرمایه اعتبار افزوده سعید خان به خلعت خاصه و چار قب و جمدهر مرصع با پهلکتاره و شمشیر مرصع و دو اسب خاصه مزین بزین و ستام زرین و فیل خاصه و ماده فیل با یراق و حوضه نقره و اضافه هزاری ذات و سوار دو اسب و سه اسب بر اصل منصب او که پنجهزاری پنج هزار سوار دو اسب بود و خطاب ظفر جنگ سرافراز ساخته به نهایت عزت فایز و کامگار گردانیدند - و راجه جگت سنگه بمرحمت خاصه و خنجر مرصع و اسب و فیل سرمایه افتخار ابد اندوخته پردلخان از عطای خلعت و اسب و نقاره و اضافه پانصد سوار و عوض خان قاتشال بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل و نقاره و اضافه هزاری پانصد سوار از اصل و اضافه دو هزار و پانصدی دو هزار سوار بلند آوازه و ممتاز گردیدند - و غیرت خان از اصل و اضافیه بمنصب دو هزار و پانصدی و هزار و شش صد سوار و مرحمت اسب و ابوالبقا برادر سعید خان بمنصب و خلعت و اسب و اضافه پانصدی ذات و دو صد سوار و خطاب افتخار خان و میرزا شیخ ولد سعید خان بخطاب خانه زاد خان و عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل اضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافته منظور نظر و مرحمت گشت - و علاول ترین بخلعت و منصب هزاری هشت صد سوار و گویال سنگه بخلعت و منصب هزاری هفت صد سوار و سید ولی بخلعت و منصب هزاری هفت صد سوار و خطاب دلیرخان و سید احمد بخلعت و منصب

هزاری سه صد سوار و یوسف بیگ کابلی بخلعت و منصب هزاری و پانصد سوار و خطاب همت خان و رای کاشیداس بخلعت و منصب هزاری دو صد و پنجاه سوار مفتخر و مباهی گشتند - جمع این مناصب از اصل و اضافه است که هر یک ازینان مرحمت شده و جمعی دیگر از بندها که با اضافه منصب سرافرازی یافته اند چون تفصیل آنها طولی داشت لاجرم به اسامی آنها نپرداخته -

درینوقت صفدر خان که بجانب ایران رفته بود از ایران مراجعت نموده بقندهار آمد و سعید خان را دیده گفت که شاه صفی از رفتن قندهار بغایت بیدماغ گشته اکثر اوقات بر زبان دارد که از صفاهان و بغداد دل برداشتن آسان است اما از سر قندهار گذشتن بسیار دشوار است - بنا بر آن در صدد فرستادن لشکری آراسته بسررداری جانیخان قورچی باشی در آمده بلکه اراده آمدن خود نیز مصمم نموده - لاجرم سعید خان در قندهار توقف نموده ببادشاهزاده والا گهر محمد شاه شجاع بهادر نوشت که صلاح دولت آنست که تمام لشکر ظفر اثر را با توپخانه روانه این صوب نموده خود در کابل تشریف داشته باشند - اگر والی ایران باراده محاصره متوجه این صوب گردد یا لشکری تعیین نماید پلنگ خویان سخت کوش تیغ جلادت از نیام تهور و تجلید کشیده بر ایشان حمله آور گردند - و اگر راه دور بینی درگذرد همت بر تسخیر قلعه بست و زمین داور گذاشته گرد از نهاد و دود از دماغ متحصنان برآورده آید - چون این حقیقت از روی واقعه کابل و قندهار بمسامع جاه و جلال رسید از پیشگاه خلافت حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که تا رسیدن قلیچ خان سعید خان در قندهار توقف نموده علی مردان خان را روانه کابل نماید - و عوض خان را با هزار و پانصد سوار تا مقر و خانه زاد خان را تا کابل همراه داده خود به تسخیر قلاع آن دیار پردازد - بعد از ورود فرامین مطاعه بژدهم ذی حجه سنه یک هزار و چهل و هفت هجری علی مردان خان بعد از رسیدن قلیچ خان از قندهار حرم ادراک سعادت آستانبوس بارگاه اشرف اقدس بسته روز هفدهم ربیع الاول چون نزدیک دولتخانه بتخاک که بادشاهزاده در آن ولا آنجا تشریف داشتند رسید صاحب الامر جلیل القدر بهادر خان و لهراسپ خان و مبارز خان و نظر بهادر خویشگی و جانسپار خان و ذوالفقار خان مراسم استقبال به تقدیم رسانیده خان

مشار^۱الیه را باعزاز و اکرام تمام دریافتند - پس از آن خاندوران بهادر بشاره^۲ علیه تا بیرون دیوان خانه پذیره شده مراسم مصافحه و معافحه بجا آورده و آداب ملازمت و روش کورنش و تسلیم که درین دودمان عالی شان متعارف است بیاد داده از حصول شرف دریافت ملازمت بادشاهزاده والا مقدار سربلند گردانید - بحکم آن زینت افزای انجمن دولت و اقبال خان دوران خان و راجه جی سنگه جانب راست و خان مذکور در سر جرگه دست چپ نشستند - و بادشاهزاده شفقت بسیار و مرحمت بیشمار نسبت خان مذکور بجا آورده بهان لحظه بانعام خلعت فاخره با چار قب زردوزی و جمدهر مرصع و فیل با یراق و ماده فیل با حوضه^۳ نقره سر بلند ساخته بکمال عزت و احترام روانه^۴ درگاه آسمان جاه نمودند - بنابر مصلحت وقت بهادر خان و لهراسپ خان و نظر بهادر و ابوالبقا و پانصد سوار برقنداز و پانصد سوار تیرانداز و پانصد بیلدار و سقا روانه قندهار نموده خود داخل کابل گشتند -

سعید خان پیش از رسیدن این مردم به قندهار مجالس کنگاش آراسته صلاح در آن دید که پیش از آنکه مردم غنیم غلات ربیع در قلاع درآورده باستحکام برج و باره کوشند بهادران جنود ظفر آمود بتاخت و تاراج نواح قلعه^۵ بست و زمین داور و گرشک پرداخته خرابی در آن مرز و بوم بظهور آرند - لاجرم بدین اندیشه^۶ صائب راجه جگت سنگه و عوض خان و غیرت خان و همت خان و میرزا محمد خویش قلیچ خان را با جمعی از مردم خان مشار^۷الیه رخصت آنصوب نمود - سرداران نصرت مند بعد از رسیدن کوشک نخود^۸ چون خبر یافتند که غلات دروده محال متعلقه^۹ قلاع مذکور را متحصنان می خوابند پاک نموده درون بزند لا جرم قرار یافت که پردل خان و غیرت خان و شادمان و علاول و حیات ترین با تائینان سعید خان و احدیان بصوب قلعه^{۱۰} بست و راجه جگت سنگه و یوسف خان و عوض خان و جان نثار خان و میرزا محمد بجانب زمین داور روانه گردیده بموجب قرارداد بعمل آورند - نامبردها را بیست و ششم محرم مرخص گردانیده خود با پسران و جمعی از خویشان و

۱- درین وقت این مقام بنام کشک نخود موسوم است (و - ق) -

رای کاشیداس بخشی کابل در ظاهر قندهار طرح اقامت افگند - اتفاقاً در اثنای راه هزار سوار و دو هزار پیاده قلیچ خان و مردم راجه جگت سنگه در آخر شب بان قلعه رسیده به لوازم محاصره پرداختند - اگرچه دروینان بمقام مدافعه و مانعه در آمده تا دوپهر روز داد تردد دادند اما آخر کار دلیران راجپوت و غیره آتش بدروازه زده دست به فتح آن یافتند و همگنی آن مردم را روانه کشور دیگر ساختند - و از اتفاقات حسنه پسران روز زاهد بیگ نوکر قلیچ خان که با سه صد سوار بمراسم قلعه کوشک نخود تعین شده بود جمعی دیگر از الوس آن نواحی را با خود متفق ساخته بر قلعه پیرمنداب تاخت و در همان حمله اول که از روی دلیری تمام بی تحاشی ناشی شده بود بعنایت الهی بر متحصنان غالب آمده در سر سواری آن قلعه را مفتوح و حارسان را بدست آورده به تیغ پیدریغ گذرانید - شانزدهم صفر راجه جگت سنگه با لشکر ظفر اثر بزمین داور رسیده اطراف حصار آنرا مانند باطن متحصنان بهجوم افواج وهم و هراس فرو گرفت - باوجود این دروینان باستقلال تمام در حصار بر موکب اقبال بسته مردانه دست به تردد برکشادند و آئین ستیز و آویز پیشنهاد همت ساخته داد محافظت و پاسبانی دادند - چون در سران لشکر ناسازی بمیان آمده این معنی موجب خیره چشمی دروینان گشت و مقدمه فتح قلعه در عقدۀ تعویق افتاده معامله یک قدم پیش نمی رفت - لاجرم قلیچ خان بنابر پاس ناموس صوبه داری و نسق و نظم ولایت جمعی از تاینان خود بمراسم قلعه قندهار گذاشته پزدهم صفر و بزمین داور نهاد - روشن سلطان قلعدار بمجرد استماع آوازه آی آی قلیچ خان دل از جنگ برداشته یکی از معتمدان خود را بالتاس زینهار نزد خان مذکور فرستاد - قلیچ خان امان نامه بمهر خود و دیگر سران فرستاده به تسلی دل پراسیده او پرداخت - آنگاه ششم ربیع الاول سنه یک هزار و چهل و هفت بعد از محاصره بیست و شش روز از قلعه برآمده آن خان ظفر نشان را دید - روز دیگر خان مذکور داخل قلعه شده در صدد انسداد مداخل و مخارج آن درآمد - و سامان و سرانجام مایحتاج قلعداری نموده فولاد بیگ نوکر خود را به محافظت آن برگاشت - و بخاطر جمع رو بتسخیر قلعه بست آورده بعد از نزول آن مکان از کیفیت اوضاع و خصوصیات اطوار اهل قلعه مطلع

شده ده ملچار بر دورش از لشکر سابق و لاحق مقرر گردانید - و اجازت داد
 که دلیران عرصهٔ پیکار به پیش بردن ملچار و سرکردن نقب و ساختن
 کوچهٔ سلامت و رفع جواله و نصب دندبه کوشیده همه وقت در میدان گاه
 پای قلعه صف آرا و سلاحشور گردند - و از توپ و تفنگ متحصنان که
 بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مواجهه و مجادله می دادند پای
 کم نیاورده یک لحظه دست از کار باز نکشند - با این همه نقبی را که بتلاش
 تمام مبارزان اقبال به بیخ برج و باره می رسانیدند اندرونیان پی برده خراب
 می ساختند - و باوجود جد و جهد مجاهدان میدان دین اهل قلعه دل از دست
 نداده دست از کار باز نمی داشتند - بآنکه از طرف ملچار قلیچ خان و یوسف خان
 نقبها رفته رفته بنزدیکی مقصد رسیدند قصا را نقب یوسف خان را درونیان
 یافته بخاک انباشتند و پی بنقب قلیچ خان که بپای دیوار قلعه رسیده بود
 نبرده تا وقتی خبردار نشدند که بیاروت انباشته شد - از آنجا که همواره
 سهام تدابیر صائبهٔ موافقان بر وفق مقتضای تقدیر بهدف اصابت می رسد
 صبح چهارشنبه هفتم ربیع الاول باشارهٔ خان مشارالیه در حالتی که عرصهٔ
 قتال از اشتعال نیران جنگ و جدال رشک آتشکدهٔ فارسی شده بود درپان
 گرمی نقب را آتش دادند - یکه تازان عرصهٔ جلادت و جدال که از اسپها
 پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن فیل بند آورده بودند اصلاً ابا و
 مجابا از توپ و تفنگ و سایر آلات آتشباری که از برج و باره باتشباری
 درآمده بود ننموده از راهی که نقب وا کرده بود بقلعه درآمدند - و جمعی
 دیگر از شجاعان بی هراس بمد زینه و کمند از هر طرف بدیوارها برآمده تیر و
 تفنگ و سایر آلات جنگ را چنانچه باید کار فرمودند - متهوران درون از
 صدمهای پی در پی بهادران اگرچه پای کم نیاورده چندی بمقابله پرداختند
 اما چون اثری بر آن مترتب نشد به بیچارگی جای خود از دست داده پناه
 بارک بردند - درین دار و گیر جمعی کثیر از اعدا بدستبرد دلاوری
 بهادران سر باخته صد تن از اولیای دولت نیز روانهٔ کشور بقا گردیدند -
 و سه صد تن زخمهای نمایان برداشته چهارصد اسپ عراقی با غنایم دیگر
 بتصرف درآوردند - روز دیگر بکندن بیخ دیوار ارک شروع نموده در چند
 روز آن قلعه را نیز بحوضهٔ احاطهٔ تاسه و حیظهٔ ضیق محاصره در آورده مشرف

بر تسخیر ساختند - چون محراب خان را به هیچ روی امیدواری نماند و همه وجه یاس کلی دست داد از روی تضرع زینهار جو شد - و بعد از رسیدن امان نامه بیست و سوم ربیع الثانی با همراهان آمده قلیچ خان را دید - خان مذکور اورا که از غلامان ارمنی معتمد والی ایران بود با مینکباشیان و یوزباشیان که همراه بودند یک روز مهان نگهداشته روز دیگر خلعت داده بموجب خواهش او روانه عراق گردانید - چون آراستگی صفوف نمایان و توزک و آئین شایان آن سپهدار رزم جو یعنی قلیچ خان مسموع مردم آن نواح شده آوازه ترددات نمایانش بگوش رسید قلعه فولاد که از گرشک ده فرسنگ و قلعه دلخک که از بست دوازده فرسخ فراه رویه واقع شده و میان این هر دو قلعه چهار فرسخ راه هست مردم خدا قلی خان حاکم فراه بتصرف اولیای دولت داده خود بتگ و تا سر بدر بردند - و دست از حراست قلعه گرشک نیز باز داشته بیست و یکم ربیع الثانی راه فرار سر کردند - لله الحمد والمنة که به سلسله جنبائی اقبال حضرت صاحبقران ثانی انواع فتح های آسانی از قهر اعدا و کشایش قلاع حصین نصیب اولیای دولت جاوید قرین گردیده - مثل قلعه قندهار که از حصون منیع باختر زمین و بحصانت مورد ضرب المثل است و دیگر حصون و قلاع ششگانه که از ایام قدیم متعلق این دودمان عالیشان بود مسخر اولیای دولت ابد پیوند گردید - قلیچ خان از سرانجام ناگزیر قلعداری بست و توابع آن خاطر واپرداخته نگابائی بست و گرشک را بعده یکی از نوکران خود بازداشت و پانصد سوار برقنداز و تیرانداز باو تعیین ساخته هشتم جهادی الاول با همراهان بقندهار مراجعت نمود - همگی لشکر علوفه خوار ایران مطابق آنچه از حقیقت دانان ایران بظهور پیوسته سی هزار اسب و بیست هزار سوار موجب خوار و هفت هزار سوار قورچی و هزار سوار غلام و ده هزار سوار تفنگچی و ده هزار دیگر جمعیت امرا و سواى این هنگام یساق پنج هزار سوار بامید آنکه جمعی از وظیفه خواران اگر بکشتن روند اینها بجای آنها معین گردند فراهم می آیند و آن گروه را نوکر ارادت میگویند - یافت وزیر ایران که اورا در آنجا اعتمادالدوله خوانند سالی بطریق علوفه یک لک روپیه است و با رسم الوزاره آنرا وزرا پیشکش شاه می نامند دو لک روپیه - و سه سالار سه لک روپیه - و قورچی باشی پنج لک روپیه

و بیگریگی خراسان که از همه زیاده می یابد ده لک روپیه - دیگر اولکه داران ازین کمتر در خور حال هر اولکه - تفنگچی چندی که مینکبازی اند از پنجاه تا شصت - یوزباشی از پانزده تا سی - دیگران تا چهار و پنج - غلامان یوزباشی نیز از پانزده تا سی و ازین جاعت چندی چهل و پنجاه تومان مواجب دارند - و هر یکی از قلاآقاسی و تفنگچی باشی یک لک سالیانه - قورچیان یوزباشی از ده تا سی تومان - چندی ازین جمله چهل و پنجاه تومان نیز می یابند - سایر از پنج تا هفت تومان - و درین دولت ابد پیوند بادشاهان هندوستان هر یکی از بندپای شان که بمنصب هفت هزار هفت هزار دو اسبه سه اسبه سرافرازند دوازده کرور دام که سی لک روپیه باشد می یابند که صد هزار تومان عراقست بتخصیص وزیر ارسطو نظیر آصف صفات پنجاه لک روپیه یافت دارد -

حقیقت آسام و آسامیان بدفرجام

درشالی سمت بنگاله دو ولایت واقع شده یکی کوچ هاجو و آن بر ساحل برهم پترکه بعرض دو کروه است و از وسط آسام گذشته بطرف بنگاله می آید آباد است و از آنجا تا جهانگیر نگر معروف به راج محل یکپاها راهست - دوم کوچ بهار که از رودخانه مذکور بغایت دور است و ازینجا تا بنگاله بیست منزل درمیان است بدو کس تعلق دارد - کوچ هاجو به پرمچت و کوچ بهار به لجهمی نراین - در هشتگم صوبه داری قاسم خان آبای پردو مالشی بسزا یانته منتظر وقت وقابو بودند - چون خان مذکور متوجه ملک بقا شد مملکت بنگاله بی سردار ماند - فتور که لازمه این قسم ایام است در اطراف و جوانب بهم رسیده معامله سرحدبا از ضبط خراسان بیرون رفت - راجه آسام سرگردیر نام کافر بود و هزار فیل و صد هزار پیاده جنگی که بتگ پا از اسب پیش میگذارد و سفائن جنگی آماده حرب و توپخانه بسیار داشت و روز جنگ بیشتر سلاح لشکرش تیر و کمان و تفنگ بود - اگرچه در صف جنگ حریف لشکر هندوستان نمی تواند شد اما در حرب کشتی مردانه و ماهر اند - وضع ماند و بود اینها برین نمط است که خورد و بزرگ سر می تراشند و ریش و بروت بمنقاش می چینند و از جانداران بھری و

بری هرچه بدست ایشان می افتد می خورند - و باراده جنگ هرگاه از مکان خود حرکت نموده بطرفی روانه میشوند در هر منزل باندک فرصتی قلعه از گل و چوب و نی و کاه ساخته شرفات آنرا به تختهای عریض مرتب نموده برای سر دادن توپ و تفنگ رخنه در آن می گذارند - و بر دور آن خندق عمیق تیار کرده از خار و خس سر تیز روپوش می سازند تا عبور غنیم متعذر باشد - بمدد مرزبان کوچ باجو که از غلبه لشکر فیروزی اثر گریخته پناه باو برده بود برخاسته با حشر بیشار و فیلان بسیار در سرحد بادشاه رسیده اکثر قصبات و قری را متصرف شد - پس از آنکه ریاست بنگاله باسلام خان مرحمت شد خان مذکور بمجرد رسیدن آنجا مجد صالح کنبو را که مرد مردانه صاحب تدبیر و تردد بود با لشکری آراسته روانه آنجانب نمود - چون بارش و طغیان آبها طریق و سبیل بر مترددین بسته بود موملی الیه با جمعی قلیل پیش از همه بتلاش تمام بکوچ باجو رسید - و با زین العابدین و جمعی از تائینان اسلام خان از آنجا روانه پیش شده جمعی کثیر از مقابیر را بقتل رسانیده پنج توپ با دو قلعه بدست آورد - ازین رو که جمعیت غنیم بسیار بود و پیهم کمک از آسام می رسید اسلام خان میر زین الدین علی برادر خورد خود را با اله یار خان و مجد زمان طهرانی و غیره منصبداران و دو هزار سوار و چهار هزار بندوچهی پیاده شصت و پنج کوسه جنگی و کشتیهای پر غله روانه آنصوب نمود - اتفاقاً پیش از رسیدن این مردم مقابیر پانصد کشتی با ساز و سامان همراه آورده مجد صالح کنبو و سید زین العابدین را شهید گردانیدند و شیخ عبد السلام تهانه دار باجو را با برادر باسیری بردند - میر زین الدین علی و الله یار خان و مجد زمان طهرانی بعد از چند روز رسیده حصار را که آسامیان بر کنار آب برهم پتر بجهت گرفتن سر راه صفدران ساخته بودند مفتوح گردانیدند - و بعد از قتل و نهب و غارت کفار محکمههای سری گهات بتصرف در آورده جمعی کثیر از آن سرکشان بد کیش را برهمنونئی تیغ راهبرای جهنم ساختند - و پانصد کشتی کلان و سه صد توپ داخل غنایم لشکر ظفر اثر خدایگان بحر و بر گشته در عرض دوپهر پانزده حصار به تردد دلاوران نصرت شعار بکشایش گرائید - و قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتل و

غریق و حریق گشته رعایای پرگنات بسیار که در بند کفار افتاده بودند از حبس مولم آزاد گردیدند - و چون این ماجرا از واقعه صوبه بنگاله بمسمع جاه و جلال رسید از سواران اسلام خان که پنجهزاری پنجهزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه بود هزار سوار بر آن دو اسپه سه اسپه افزوده شد - و اله یار خان بمنصب سه هزار دو هزار سوار و هجده هزار بمنصب دو هزار هزار سوار و میر زین الدین علی بمنصب هزار دو صد سوار و خطاب سیادت خان مر بلند گردیدند -

کیفیت سرافرازی یافتن شاهزادهای والا مقدار و نوئینان نامدار و آرایش مخفل نوروزی

درین هنگام سعادت فرجام که عرصه چمن بختده گل و گلبانگ بلبل لبریز گشته غنچه از نوید درآمد نوروز عالم افروز پیرهن بر پیرهن بالیده در جامه نمی گنجید و از رسائی نشاء خرمی و خوشحالی ورود موکب ربیع خار تا گل این رنگین چمن برسم ذخیره گذاری و زله بری برگ شگفتگی ابد بر روی هم می نهند سامان طرازان بارگاه سلیمانی بام و در و دیوار دولتخانه را در دیبای خسروانی گرفته روی زمین را بفرش ملون بعنوان زیب و زینت دادند که اگر کارپردازان قوای نامیه نسخه طراحی بهار ازین رو گرفته طرح چمن افروزی بر آن گیرند رواست - و اگر رنگ انوار و ازهار رنگا رنگ را در گلزار جاوید بهار بدین رنگ جلوه دهند سزا - زینت افزای اورنگ جهانبانی بجهت رواج شادمانی شروع سال هزار و چهل و هشت هجری شاهزادهای والا گهر و امرای عظام و سایر بندگان بادشاهی را بر وفق تفاوت درجات باضافه منصب و انعام و خلاع فاخره سرافراز ساخته ابواب مسرت و ابتهاج بر روی روزگار مفتوح ساختند - و نوئینان دولت بنوازش شادیانه شادی گورکه دولت را بلند آوازه ساخته خورد و بزرگ دنیا بدعای مزید جاء و جلال آن برگزیده حضرت ذوالجلال پرداختند - نخست بادشاهزاده والا مقدار هجده داراشکوه را

از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزارى ذات ده هزار سوار و شاهزاده محمد شجاع و شاهزادهٔ على مرتبت محمد اورنگ زيب بهادر را بمنصب دوازده هزارى هشت هزار سوار از اصل و اضافه سرافراز نموده علامى افضل خان ديوان را بمنصب هفت هزارى چهار هزار سوار سر بلند گردانيدند - و بندهاى ديگر را كه تفصيل آن طول دارد بمرحمت اضافه و خلعت كامياب ساخته اموال بيشمار بر ارباب استحقاق و ساير نيازمندان منقسم ساخته از آزي لياز ساختند -

چون عبدالطيف مخاطب بعقيدت خان كه سربرايشى دفتر تن باو متعلق بود از كثرت غلبهٔ بيمارى باصور مرجوعه نمى توانست پرداخت ديانت راى دفتر دار خالصه را بمنصب هزارى ذات و صد و پنجاه سوار برافراخته اين خدمت نيز باو تفويض نمودند - على مردان خان را غايبانه بمنصب پنجهزارى ذات و سوار و ارسال علم و نقاره بلند آوازه ساخته بصدر منشور لامع النور عز امتياز بخشيدند - از چهارم ذى قعده كه آغاز نوروز بود تا بيست و دوم اين ماه كه روز شرف اشرف است از پيشكش بادشاهزادهاى نامدار و امرائى والا مقدار مبلغ ده لك روپيه را جنس از نظر اشرف گذشته شرف پذيرائى يافت - و مضاعف آن بطريق انعام بشاهزادها و امرا مرحمت گشته جهاني را كامياب مطالب ساخت -

ظفر خان ناظم كشمير كه بعد از فتح تبت با ابدال مرزيان روانهٔ درگاه شده بود با او از تلثيم سدهٔ سپهر مرتبهٔ سعادت دارين حاصل نمود - يادگار بيگ نامى كه پيش از فتح قندهار او را والئى ايران بعنوان حجابت بدرگاه عالم پناه فرستاده بود مير خان مير توزك تا بهشت آباد باستقبال رفته بحضور اشرف آورد - و بعد از حصول سعادت ملازمت نامهٔ شاه را كه مشتمل بر حقيقت فتح ايروان بود با دوازده اسب و سه تفنگ كلان كه داراى ايران درين فتح از روميان بدست آورده بود از نظر اشرف گذرانيد بانهام خلعت و تاج قزلباشى و جيغهٔ مرصع سرافرازي يافت - مبارز خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى ذات و سوار سرافرازي يافت - فرمان عنايت عنوان با خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهلكتاره و شمشير مرصع

و سپر خاصه مصحوب نور بیگ گرز بردار به علی مردان خان ارسال یافت -
دوم روز آن نقدی سلطان و احمد بیگ فرستادهای علی مردان خان زر
مسکوک بنام مبارک با عرضداشت خان مذکور که قبل از روانه شدن
از قندهار ارسال داشته بود از نظر اشرف گذرانیده هر کدام بانعام خلعت و
اسپ با ساز نقره و سه هزار روپیه نقد سرافرازی یافته رخصت مراجعت یافتند -
و خلعت خاصه و دو اسپ با زین طلا و مطلا و نقاره و فیل خاصه با یراق
نقره و ماده فیل مصحوب ذوالقدر خان که همراه فرستادهای علی مردان خان
آمده بود مرحمت فرمودند - و یادگار بیگ سفیر ایران بیست و دو اسپ
و دو شتر از خود پیشکش نموده بعنایت خنجر خاصه سرافراز گردید - و ملا
عبدالغفور حاجب نذر محمد خان والئی بلخ بدربار اعالی رسیده سعادت بار
یافت - و نامه خان از نظر اشرف گذرانیده بمرحمت خلعت و پنج هزار روپیه
بلند پایه شد -

غره محرم سنه یک هزار و چهل و هشت میر صمصام الدوله انجو بخدشت
بخشی گری و واقعه نویسی و داروغگی توپخانه و عمارت و سایر قندهار
سرافرازی یافت - دوم ماه مذکور راجه گج سنگه بساجل طبیعی درگذشت -
بادشاه بنده نواز جسونت سنگه پسر خورد او را بمنصب چهار هزارى ذات
و سوار از اصل و اضافه و یادگار بیگ سفیر ایران را بانعام سی هزار روپیه
کامیاب ساختند - و عبدالغفور ایلچی نذر محمد خان نیز درین تاریخ بانعام بیست
هزار روپیه نقد سر بلندی یافت -

روز چهارشنبه دوم ربیع الاول سال هزار و چهل و هشت هجری
حضرت واهب البرکات بشاپزاده والا جیه عالی مرتبت از بطن صبیئه رضیه
سلطان پرویز پسری عطا فرمود - و حسب الالتماس آن والا گهر حضرت
خاقان بنده پرور آن نونهال چمن دولت را بمهر شکوه نامور ساختند و
دو لک روپیه بجهت جشن عقیقه انعام فرمودند - و یادگار بیگ ایلچی
ایران کمر مرصع به قیمت پنج هزار روپیه و چهل هزار روپیه نقد مرحمت
فرمودند - سلطان مهر شکوه پس از زندگى چهل روز بعالم بقا متوجه شد -

آرایش جشن وزن مبارک قمری

روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثانی سال هزار و چهل و هشت مطابق سوم شهریور آئین بزم وزن قمری مقدس ابتدای سال چهل و نهم از منین عمر ابد قرین زینت آرتیب یافته خدیو روزگار خورشید وار به برج کفه میزان تحویل نموده پله برابر را بزر و گوهر آموده خویشتن را بنابر انجاح حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معهود با سایر نقود و اجناس دیگر منجیده همه را بر اهل استحقاق قسمت فرمودند - و منصب هر کدام از بادشاهزادهای والا نسب عالی مقدار شاه شجاع و مجد اورنگ زیب بهادر باضافه هزار سوار دوازده هزاری نه هزار سوار مقرر گردید - یادگار ییگ ایلچی ایران را بخلعت فاخره و شمشیر یراق مرصع و سی هزار روپیه نقد برنواخته رخصت معاودت دادند -

حقیقت فتح بکلانه

از مواخ این ایام رسیدن خبر مسرت اثر فتح بکلانه است مشتمل بر قلاع نه گانه و سی و چهار پرگنه بمحصل چهار لک روپیه و هزار و یک قریه و طولش صد کروه و عرضش هفتاد کروه رسمی است - لطافت آب و هوا و فزونئی اشجار میوه دار و کثرت تالاب و انهارش مستغنی از توصیف و فارغ از بیانست - از مدت یک هزار و چار صد سال مرزبانی آن در سلسله بهرجی زمیندار است - از جمله حصون تسع که نامزد است بسالمیر و مولهیر و مورا و هرگده و سانوه و پانوه و باتگده و پیپول و چوریل محکم ترین آن سالمیر و مولهیر است - هر دو بسیار صعب المرور و دشوار گذار بر جلی طولانی واقع شده یکی بر فرق کوه و دیگر بر کمر - هر یکی از سنگ یک لخت به صنعت گری معمار قدرت صورت اساس یافته و زینه هر دو در سنگ تراشیده نمودار ساخته بعنوانی که بیمددگاری دیگری گام نتوان نهاد - در هر حصار چشمه و تالابی بقدرت الهی چون چشم عاشقان پیوسته روان است و آب هر یک آن بعدویت و گوارائی زبان زد سیاحان زمان - و حصارى که بر کمر کوه طولانی مذکور است خانه مرزبان در آنجا واقعست - در سال دهم جلوس مبارک بادشاهزاده نامدار کامگار مجد اورنگ زیب بهادر

حسب الحکم اشرف سه هزار سوار و دو هزار پیاده بر قنداز بسر کردگی مالوجی دکهنی و مجد طاہر نام نوکر خود بجهت تسخیر آن ولایت تعین نمودند - بہادران جنود ظفر آمود بمجرد رسیدن آنجا از سه جانب یورش نموده ناگہان بر سر نگاہبانان قلعه چون قضای نازل ریختہ جمعی کثیر را رہگری وادی فنا ساختند - بہرجی زمیندار آنجا با مراسیمگی نخست بحصار مولہیر در آمد و ہنگامہ دار و گیر را گرم نمود - دلیران قلعه کشای بیامردی تمکن جلی و تمکین پر دلی پای مردی استوار ساختہ آغاز پرداختن ملچار نمودند - و در کمر گاہ کوه میانہ فریقین ہنگامہ جدال و قتال آراستہ حملہای سخت بر یکدیگر نمودند - چنانچہ آخرکار متحصنان از مشاہدہ نیروی دستبرد بہادران تہورکیش از جا رفته و بجهت انسداد ابواب وصول غلہ خود را بای دادہ چندان مغلوب ہراس و اندیشہ گشتند کہ دہم شوال بہرجی زمیندار آنجا مادر خود را با کلیدہای قلعه ہشتگانہ در خدمت بادشاہزادہ والا قدر فرستادہ التماس نمود کہ اگر سلطانپور کہ در جوار بکلانہ است بطریق وطن مرحمت شود فرزندان و توابع را در آنجا گذاشتہ سعادت ملازمت حاصل نماید - گرامی نیر اوج دولت و بختیاری مادر او را بعطای نقد و جنس و مرحمت سلطانپور خوشدل ساختہ رخصت مراجعت دادند - و حسب الحکم اشرف نشان والا شان مشتمل بر تسلی و دلاسی او و مرحمت منصب سه ہزاری دو ہزار سوار بنام او صادر فرمودہ باطمینان خاطرش پرداختند - زمیندار مذکور بعد از ورود منشور لامع النور بدست آویز تسلیم مفتاح حصار ہای مذکور استفتاح ابواب امن و امان و سلامت بر روی روزگار خود نمودہ بدستور عفو طلبان زینہاری از قلعه برآمدہ بملاقات مالوجی و مجد طاہر پیوست - بادشاہزادہ عالمیان از قبل خود مجد طاہر را بجراسات مولہیر و حکومت آن دیار و ہفت معتمد دیگر را بیاسبانی ہفت قلعه دیگر معین ساختند - اگرچہ استخلاص ابن قلاع کہ راہگذار شان چون راہ صراط بیاریکی و تندی ضرب المثل است مجد و جہد محتمل نبود اما بمحض کارسازی اقبال جہانکشای باسانی مفتوح گشتہ کار بر وفق مراد دوستان ابد پیوند صورت اتمام یافت -

توجه شریف بصوب دارالسلطنت لاهور

چون بجهت تنبیه و تادیب مفسدان دکن و شرقی دیار مدت چهار سال در دارالخلافه توقف رو داده بود درینولا که اراده سیر و شکار دارالسلطنت لاهور و کشمیر دامنگیر طبع اقدس گردید بتاریخ شانزدهم ربیع الثانی سنه یک هزار و چهل و هشت سیف خان را بمرحمت خلعت و حراست دارالخلافه و راجه بیتهداس را به عنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسب با زین مطلا و خدمت قلعداری اکبر آباد و فوجداری پر دو روی آب جون با گاه خان و کوتوالی بشرف الدین حسین مقرر نموده ماهیچہ آفتاب شعاع لوای والا را بصوب دارالسلطنت لاهور ارتقا دادند - و بین الدوله را بعنایت خلعت خاصه عز امتیاز بخشیده بواسطه ضعیفی که داشت به دارالخلافه مرخص فرمودند که بعد از ایام بارش کارخانجات بادشاهی را همراه گرفته روانه حضور شود - و میرزا رستم و خان عالم و لشکر خان را بخلعت سر برافراخته رخصت دارالخلافه فرمودند - و عبدالله خان بهادر دستوری تته و سید خان جهان اجازت تیول خود یافت - و در نواحی موضع بلی پانزده کرویسی دہلی به شکار شیر پرداخته در سه روز شش قلاده شیر نر و سه ماده شیر را شکار نموده چهارم جادی الاول سایه اقبال بهای چتر فرخنده بر دہلی انداخته نخست بزیارت مرقد منور حضرت سلطان المشایخ و جنت آشیانی پهایون بادشاه شتافته هفت هزار روپیہ در ہر دو مکان بابل استحقاق عطا نمودند - پانزدهم ماه مذکور بصید گاہ پالم تشریف برده در یک روز پنجاه و دو آہو بہ تفنگ خاص بان شکار فرمودند - چون ہیچ وقت ازین دست شکار از دست ہیچ بادشاهی نشدہ بود باعث انہساط خاطر انور گشت - غیرت خان صوبدار دہلی و الہ ویردی خان فوجدار متہرا را رخصت خدمت مرجوعہ فرمودہ متوجہ پیش شدند - درین سال از پیشگاہ عنایت حضرت بادشاہ دریا دل جهان نواز نوزدہ لک روپیہ بیادشاہزادہای عالی مقدار و امرای نامدار وغیرہ بطریق انعام مرحمت شد -

شروع سال دوازدهم جلوس میمنت مانوس و ملازمت نمودن علی مردان خان بعد از آمدن قندهار

روز شنبه غره جادی الثانی سنه یک هزار و چهل و هشت هجری
بخیر و خوبی شروع شده آرایش بزم بهجت و سرور و پیراستگی انجمن
حضور نظاره فریب و دلپسند آمد - چون مطلبی پیشنهاد همت والا بود
در ایام سفر لاجرم زیاده بر یک روز متوجه آرایش محفل بهشت آئین نگشته
دوازدهم باغ انباله را که حسب الامر بیگم صاحب عمارتی نو در آن صورت
اتمام یافته بود از نزول اشرف ثانی اثنین فردوس برین ساختند - و از آنجا
در دو کوچ بسرهند تشریف ارزانی فرموده و پنج روز برای سیر و تماشای
باغ و عمارات اطراف تالاب و چبوتره مهابتای میان این که باهتام میر علی
اکبر کروری سرهند صورت اتمام یافته بود مقام نموده متوجه پیش شدند -
درین مقام سکھپال عاج با یراق طلا و پوشش خاصه سمور مصحوب خاندان
قلی ملازم علی مردان خان که عرضداشت خان مذکور با دوازده رومی که
والئی ایران بعد از فتح ایروان بقندهار فرستاده آورده بود مرحمت نمودند -
و رومیان مذکور بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نقد سرافرازی یافته بر طبق
تمنای خاطر رخصت وطن یافتند -

بهرام ولد صادق خان بخدست بکاولی از تغیر عارف بیگ امتیاز یافت -
و پرگنه بتهنده که چهل و یک لک دام جمع دارد از روی عنایت بهلامی
افضل خان انعام مرحمت شد - بیست و دوم جادی الثانی صفدر خان که
از ایران مراجعت نموده جریده بدرگاه والا رسیده بود هزار مهر بطریق
نذر و نه اسب عراقی بر سبیل پیشکش گذرانید - غره رجب بقلیچ خان فرمان
شد که غیرت خان ولد یوسف خان تکریم را از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار دو هزار سوار و محافظت قلعه بست با توابع و میرزا محمد خواهر زاده
بنگابانی قلعه زمین داور و منصب هزاری پانصد سوار سرافراز
دانسته رخصت بخدات ماسور نماید - و بسعید خان بهادر حکم شد که
صوبه داری قندهار بعهده قلیچ خان مقرر دانسته با لشکر ظفر اثر بکابل بیاید

و پس از نزول بدارالسلطنت لاهور به تعجیل آمده سعادت ملازمت اقدس حاصل نماید -

دهم برکنار تالاب راجه تودر مل وزیر خان صوبه دار لاهور و شاه قلی خان فوجدار کانگره و بختیار خان فوجدار لکھی جنگل از زمین بوس درگاه جهان پناه سرافرازی یافته هرکدام در خور حال نذر گذرانیدند - پانزدهم رجب موافق غره آذر کشور خدیو دین پناه از باغ پوشیار خان مانند خورشید انور دولتخانه زمین زرین را شرف خانه ساخته بدولت خانه لاهور متوجه شدند - و در تمام راه روی زمین را درم افشان و زر ریز ساخته بساعت سعید اورنگ نشین مریر اقبال و اکلیل گزین افسر جاه و جلال گردیدند - حسب الحکم معلی معتمد خان میر بخشی و تربیت خان دوم بخشی تا بدروازه خاص و عام پذیره شده علی مردان خان را باعزاز تمام بیارگاه عالم پناه آورده بشرف استلام عتبه فلک رتبه رسانیدند - خان معزالیه بعد از ادای آداب معهوده هزار مهر نذر گذرانیده بعنایت خلعت خاصه و چارقب زردوزی و جیغه مرصع و خنجر مرصع یا پهلکتاره و شمشیر مرصع و منصب شش هزاری ذات و سوار و دو اسپ دیوزاد پری پیکر با زین مرصع و مطلا و چهار فیل اهرمن نژاد خجسته از آن جمله فیل کوه شکوه نام بپراق نقره و پوشش زربفت بتازگی مایه ارجمندی و پنایه سربلندی یافت - و انعام حویلی اعتمادالدوله که بهترین منازل دارالسلطنت است و در صفا و پاکیزگی قرین ندارد ضمیمه مراحم عمیمه گردید - سوای حویلی آنچه از تاریخ روانه شدن قندهار تا این روز بخان مذکور مرحمت شده یک لک روپیه قیمت داشت و عنایات دیگر که بدفعات بر روی کار آمده در محل خود گذارش خواهد یافت - ده کس از نوکران معتمد آن خان والا شان بانعام خلعت و بیست هزار روپیه نقد سرافرازی یافتند - از آنجمله حسین بیگ و علی بیگ که قرابت قریبه به علی مردان خان داشتند بخلعت و خنجر مرصع و هشت دیگر بخلعت سربلندی یافتند - یادگار بیگ ایلچی ایران که در لاهور بجهت سرانجام بعضی امور مانده بود درین تاریخ باز بشرف ملازمت رسیده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گشته دیگر باره رخصت انصراف یافت - از روز رخصت تاریخ ملازمت دو لک روپیه نقد و پنجاه هزار را جنس باو مرحمت شد - و برای شاه صفی صراحی و پیاله

مرصع بقیمت پنجاه هزار روپیه مصحوب مومی الیه ارسال یافت - چون قندهار آب روان و حدایق جنت نشان داشت و از دیرباز طبیعت علی مردان خان بتاشای آب خوگر بود لاجرم از روی عنایت صوبه کشمیر را از تغیر ظفر خان که نعم البدل قندهار بلکه بلطاف آب و هوا و کثرت انهار و اشجار سرآمد متنزهات است و تفرج شگوفه و گل و طراوت سبزه‌ای شاداب نوخیز و جوش سمن زار تازه رسته عبیر بیز ایام بهارش یاد فردوس برین می دهد مرحمت نموده بعنایت خلعت خاصه با نادری و خنجر مرصع با پهلکتاره و برخی اقمشه نفیسه هندوستان جنت نشان و قدری پشمینه کشمیر و پنج لک روپیه نقد کامیاب ساختند - و از وفور رفت پاندان مینا کار مملو به پان خاصه باخوان و سفلدان طلای ساده عنایت نموده فرمودند که بخوردن پان که از گزین نهای سواد اعظم هندوستان است اعتیاد نماید -

خان دوران بهادر نصرت جنگ که در کابل همراه بادشاه زاده والا گهر محمد شجاع بهادر بود بموجب فرمان قضا نشان با اینهمه جسامت در پهنه پیر از آتک با یلغار آمده ملازمت نمود و بمرحمت خلعت خاصه یا چارقب سربلندی یافت - پیشکش صفدر خان پانصد اسپ عراق و اصناف اقمشه نفیسه ایران از نظر انور گذشته پنج لک روپیه قیمت آن مقرر شد - چون خان مذکور خدمت رسالت را بکمال متجیدگی و فهمیدگی بتقدیم رسانید یک لک روپیه پیشکش شاه گذرانید و باعیان دولت نقد و جنس بسیار بطریق سوغات فرستاده پنجاه هزار روپیه بمحسن مهاندار تکلیف نمود - شاه از وضع پسندیده و اخلاق حمیده او بغایت خوشوقت شده یک مرتبه بخانه اش آمد - و نه هزار تومان که دو لک و هفتاد هزار روپیه باشد نقد و هشتاد اسپ عراق با برخی اشیا بدفعات باو داده اقسام تلطف نمود - لاجرم بوسیله این خدمت مورد عواطف بیکران آمده منظور نظر مراحم بی پایان گشت - بعلامی افضل خان و شایسته خان و وزیر خان و صفدر خان و جعفر خان و چندی دیگر خلعت زمستانی مرحمت فرمودند -

ششم ماه سعید خان بهادر ظفر جنگ از یساق قندهار مراجعت نموده با پسران بزمین بوس درگاه والا استسعاد پذیرفت - و بعنایت خلعت و چارقب طلا دوزی و جمدهر مرصع با پهلکتاره و شمشیر مرصع عز امتیاز

یافته، مسعود امثال و اقران گشت - یوسف خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه هزار سوار و صوبه داری ملتان و جان نثار خان بمنصب دو هزار و پانصدی و دو هزار سوار از تغیر او بجراسات بهکر و یکم تاز خان بمنصب هزار و پانصدی و هزار و پانصد سوار و فوجداری سیوستان سرافرازی یافته کامیاب دولت گشتند - بیست و ششم منزل علی مردان خان از ورود مسعود مرکز دایره سعادت گشته موطن فیض گردید - خان قاعده دان مراسم پا انداز و نثار بجا آورده اسپ و اقمشه بقیمت یک لک روپیه از نظر اشرف گذرانید و همگی بمحل قبول در آمده بعنایت اسپ لعل بی بها نام با ساز طلا مینا کار سر افزای یافت - و از اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس اقمشه و امپان عراقی و ترکی و شتران نر و ماده که همگی پنج لک روپیه قیمت داشت بابت پیشکش وزیر خان از نظر فیض اثر گذشت - و میر یحیی کابلی که از جانب نذر محمد خان بنظم بدخشان می پرداخت باراده بندی درگاه از آنجا آمده شرف ملازمت دریافت - و بخدمت دیوانی کابل از تغیر شیخ عبدالکریم و منصب پانصدی صد سوار و انعام چهار هزار روپیه سرافرازی حاصل نمود - و عبدالکریم مذکور بدیوانی سرکار بادشاهزاده عالی مقدار محمد دارا شکوه عز امتیاز یافت - علی بیگ خویش علی مردان خان بخلعت و انعام چهار هزار روپیه و تفویض خدمت نظم و نسق صوبه کشمیر به نیابت امتیاز یافت - بسیف خان صوبه دار اکبرآباد حکم شد که چون مملکت بنگاله بشاهزاده محمد شجاع درینولا مرحمت شده بسرعت هرچه تمام تر از اکبرآباد به بنگاله شتافته تا رسیدن آن والا گهر از صوبه مذکور باخبر باشد - کفایت خان بدیوانی قندهار و صفدر خان بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهلکتاره و فیل حکومت اکبرآباد و سعید خان بمرحمت خلعت خاصه و جیفه مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و فیل و پسرانش بعنایت خلعت و اسپ سربلند گردیده هر کدام بمکان خود رخصت یافتند -

درین ایام چون وزیر عطار در تدبیر نیکو محضر افضل خان که از وسط ایام بادشاهزادگی سوای ایام فترت تا الیوم سرانجام مهمات دیوانی سرکار والای آنحضرت بدو تفویض یافته در حسن خلق و سلامت نفس و کمال نیک ذاتی و خیرخواهی خلایق سر حلقه نیکان روزگار بود درین مدت از لذت

طول عمر بل عرض آن استیفاء حظ او فرزندگی نموده به نهایت خوبی سن به
 هفتاد رسانیده بنابر علل متعدده که عمده آنها کبر سن باشد دوازدهم شعبان
 دفتر حیات برجیده بجهت رفع حساب بدیوان اعلیٰ عالم بالا رجوع نمود -
 فرمان عالی شان بنام اسلام خان صادر شد که چون خدمت جلیل القدر
 وزارت باو تجویز شد بمجرد رسیدن سیف خان عازم درگاه عالم پناه گردد -
 و مقرر شد که تا رسیدن خان مذکور امور دیوانی در حضور اشرف مشخص
 می شده باشد و مطالب جزئی را دیانت رای دفتر دار خالصه سرانجام دهد -
 و سیاهه تنخواه جاگیر جعفر خان بعرض رسانیده اسناد قبول و غیره بمهر و
 رسالت او به ثبت رسد - شانزدهم امانت خان برادر افضل خان و دو پسر
 او عنایت الله که خان مغفور به فرزندی برگرفته بود و فضل الله را بخلعت
 برنواختند -

روز یکشنبه، یزدی شعبان مطابق چهارم بهمن ماه الهی بزم جشن وزن
 شمسی آغاز سال چهل و هشتم عمر جاوید قرین در شاه برج دارالسلطنت
 که بنابر رفعت رشک فرمای زیبا طارم سپهر مینا است انعقاد پذیرفت - و سایر
 رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهی و کام بخشی خواص و عام
 بظهور پیوست - درین روز برکت اندوز بمنصب بادشاهزاده والا گهر
 محمد دارا شکوه از اصل و اضافه بیست هزاری ده هزار سوار قرار یافته شاهزاده
 مراد بخش را که پانصد رویه روزیانه داشت بمنصب ده هزاری و چار هزار
 سوار و عنایت علم و تقاره و تومان و طوغ سر بلند گردانیدند - راجه
 جسونت سنگه باضافه هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار
 دو اسپه و راجه رای سنگه باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار
 سوار و سعادت خان بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و امانت خان
 بمنصب هزاری دویست سوار و عنایت الله ولد خان مذکور بخدمت عرض مکرر
 فرق مباحثات برافراخت - و عبدالرحمن ولد صادق خان از اصل و اضافه بمنصب
 هزاری چهار صد سوار سرافراز گشتند - رشیدای خوشنویس بخدمت داروغگی
 کتاب خانه از تغیر عبدالرحمن و دیانت رای بخطاب رای رایان عز امتیاز
 اندوختند -

چون بعد از اطفای نیران فساد بندیده و استیصال او با اهل و عیال

پرتهی راج نام کودکی از فرزندان آن مردود را چنپت نام بندیده دست آویز فتنه و فساد ساخته و جمعی از مفسدان فراهم آورده برعایای اسلام آباد مزاحمت می رسانید - اگرچه باقی خان فوجدار آنجا حتی المقدور در تاخت و باخت کوتاهی نمی کرد لیکن از عهده تنبیه واقعی نمی توانست برآمد - لاجرم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را حکم شد که خدمت فوجداری بعهده خود دانسته در قتل و اسر و قلع و قمع آن جاعت سعی کمال بجا آورد بعنوانی که نام و نشان از آن قوم ناپاک بر روی زمین نماند - و شایسته خان بصوبه داری بهار و عنایت خلعت و جمدهر و اسب با یراق طلا سربلند گردیده روانه آنصوب شد -

چون بیست و سوم ذی حجه سال هفتم جلوس دختر میرزا رستم صفوی که جلیله بادشاهزاده والا گهر شاه شجاع بهادر بود از جهان فانی درگذشت بنابر آن صبیله اعظم خان را برای آن کامگار خواستگاری نموده بودند - و خان مذکور او را مصحوب والده و برادرانش میر خلیل و میر اسحاق بدرگه معلی فرستاده بود - هشتم شوال پنجاه هزار روپیه جواهر و مرصع آلات و اقمشه و پنجاه هزار روپیه نقد بطریق ساچق مصحوب معتمده خان و مکرمت خان و عمده النساء سنی خانم بخان مذکور فرستادند - بنابر آنکه ساعت رخصت بادشاهزاده عالم نزدیک بود هنگام عقد بعید حکم فرمودند که آن بانوی حرم عصمت و اقبال را با والده و برادرانش میر اسحاق روانه بنگاله نمایند که در ساعت مقرر بآئین معهود روزگار کارخیز را صورت سرانجام دهند - ذوالقرنین فرنگی در جایزه تصنیفی که بنام نامی ساخته بود العام پنجهزار روپیه و خلعت یافت - سلخ ماه شاهزاده محمد شجاع بهادر را بعنایت خلعت خاصه و مرصع آلات و اضافه سه هزاری بمنصب پانزده هزاری نه هزار سوار سرفراز ساخته دستوری بنگاله دادند - و بادشاهزاده هالی مقدار محمد اورنگ زیب بهادر را نیز بهمین منصب پانزده هزاری نه هزار سوار بعنایت خلعت و دو اسب با ساز طلا سرفراز گردانیده بدولت آباد ارسال فرمودند -

نہضت موکب ہمایون بصوب کابل

چون از آن باز کہ روی سریر خلافت مصیر از جلوس مبارک حضرت بادشاہ والا مرتبت زینت تازہ یافتہ مجاری کاروبار سلطنت و امور دین و دولت بر نہج استقامت جاری گردید بلدہ طیبہ کابل از پرتو نزول انور مطرح انوار سعادت و مہبط آثار یمین و برکت نشدہ بود لاجرم تماشای آب و سبزہ آن دیار فیض آثار دامنگیر طبع اقدس شدہ خاصہ جذب خواہش قلوب مکنہ آن دیار محرک داعیہ آنصوب گشت - و ہم آگاہی بر مداخل و مخارج ولایت ماوراءالنہر و قابوی وقت تسخیر مملکت موروثی باعث این سفر گردید - لاجرم شب یکشنبہ ہم شوال سنہ یک ہزار و چہل و ہشت ہجری از دارالسلطنت لاہور بساعتی مسعود ماہچہ مہر شماع لوای نصرت انتہا بصوب کابل ارتفاع یافت - و چون مکرر خبر آمدن شاہ صفی والی ایران بقندہار بسمع اشرف رسیدہ بود حکم معلی بشرف نفاذ پیوست کہ جوہر شمشیر بسالت گوہر درج خلافت شاہزادہ مجد داراشکوہ با افواج و توپ خانہ والا پیش از توجہ اشرف از آب نیلاب گذشتہ تا ورود کوکب معلی در نوشہرہ توقف نمایند - لاجرم در وقت رخصت خلعت خاصہ با نادری مروارید دوزی و جیغہ مرصع و تسبیح لعل و زمرد قیمت یک لک روپیہ کہ در نخستین رخصت بادشاہ فلک جاہ بصوب دکن حضرت جنت مکانی عنایت فرمودہ بودند و جمدھر مرصع با پھولکتارہ و شمشیر و سپر خاصہ و دوہست اسپ از آنجملہ دو اسپ یکی با ساز مرصع و دیگر با زین طلای میناکار و پنج فیل نر و مادہ و دہ لک روپیہ نقد مرحمت فرمودہ بکمال عز و شان رخصت فرمودند - و از فرط عطوفت بدہ نوکر پیش علوقہ آن بلند اختر نیز خلعت عنایت شد - و از بند ہای بادشاہی خان دوران بہادر را بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و پھولکتارہ و شمشیر مرصع و دو اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقرہ نوازش فرمودہ فدائی خان و راجہ جگت سنگھ و سعادت خان و ذوالفقار خان بخشی این لشکر و عبدالرحمن واقعہ نویس بمرحمت خلعت و اسپ و گروہی دیگر را بخلعت معزز ساختہ تعینات فوج آن والا گہر نمودند - و راجہ رای سنگھ بخلعت امتیاز یافتہ بخدمت بادشاہزادہ مرخص شد -

علی مردان خان بعنایت خلعت و فیل و جیغه و کمر بند مرصع و فیل با ساز نقره مفتخر گشته رخصت کشمیر و وزیر خان خلعت و جمدهر مرصع یافته رخصت لاهور یافتند - بعدالله بیگ و اسماعیل بیگ پسران علی مردان خان دو فیل بچه عنایت شد - عنایت الله برادر زاده افضل خان بمرحمت خلعت و خطاب عاقل خان بلند پایه گردید - و از تغیر ملتفت خان بدیوانی بیوتات و اسحق بیگ یزدی بدیوانی سرکار بیگم صاحب و خطاب حقیقت خان و خدمت عرض مکرر از تغیر عنایت الله معزز گردید - و داروغگی داغ و تصحیح منصبداران از تغیر عنایت الله بدیانت خان مفوض گشت - و خدمت قراول بیگی از تغیر خلیل الله خان بمراد کام نبیره میرزا رستم صفوی مقرر شد - و صف شکن ولد میرزا حسن صفوی از تغیر مراد کام قوریگی شد - رای سبها چند بخدمت دیوانی لاهور از تغیر بهاری مل که او را بجای محمد رشید خان درانی دیوان ملتان گردانیدند مقرر گشت -

پانزدهم ذی قعدة سنه یک هزار چهل و هشت هجری جشن آغاز نوروز برکنار آب چناب که بعدوبت و گوارائی رشک انهار جنت است جشن ترتیب یافته مجموع مراسم عیش و انبساط بوقوع پیوست - بزم خلد آئین شرف آفتاب در منزل حسن ابدال که بدلکشائی و فرح افزائی بهترین منازل این راه است زینت افزای خرمی و خوشدلی گشته افزایش مراتب باریاب مناصب و وظائف و اصحاب رواتب باضعاف قرارداد خاطر بعمل آمد - سرو جوئبار کامرانی شاهزاده محمد داراشکوه درین منزل از نوشهره بعنوان استقبال آمده با خان دوران و سعید خان و راجه جی سنگه و بهادر خان و فدائی خان و نجابت خان و راجه جگت سنگه از دریافت سعادت ملازمت کامیاب مآرب گشتند - و براجه جی سنگه مالای مروارید مرحمت شد - روز دیگر خان دوران و سعید خان رخصت معاودت نوشهره یافته و راجه جگت سنگه بفوجداری بنگش بالا و پائین و عنایت خلعت سراقاز گشته دستوری فراهم آوردن آذوقه و رسانیدن آن بکابل یافت - ده روز درین منزل مقام فرموده بعد از سه کوچ از آب اتک عبور نموده سواد نوشهره را تخیم مرادق جاه و جلال گردانیدند - درین منزل فرمان قضا توانان بشرف نفاذ پیوست که جمیع بندهای درگاه با فوجهای خود مسلح و مکمل و یسال بسته

بترتیب جنگ صف در میدان جا بجا بایستند - چون فرموده بجا آمد بادشاه فلک جاه فیل سوار تمامی سپاه نصرت دستگاه را که پنجاه هزار بقلم آمده مفصلاً مشاهده فرمودند و فردای آن از آن مقام کوچ نموده همعنان سعادت و همراکب اقبال متوجه مقصد گشته کوچ در کوچ متوجه کابل شدند - و افواج لشکر محیط امواج چون باد از کوپستان گذار نموده در روزی که خطهٔ ساحت کابل از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نفخ صور میداد روکش عرصهٔ محشر گشت و از هول سطوت و صولت اولیای دولت در عرصهٔ بلخ و بخارا شور روز نشور بظهور پیوست - اهالی و موالی کابل بل سایر رعیت و سپاهی آن مرز بوم از فیض قدوم مبارک جانی تازه یافته فوج فوج باستقبال موکب اقبال شتافتند - و از پذیرهٔ خیل دولت پذیرای انواع سعادت گشته منظور نظر عاطفت شدند -

تعیین شدن سعید خان بهادر ظفر جنگ بتنبیه و تادیب هزارجات حوالی کابل

چون از بی توجهی حضرت جنت مکنی در پرداخت امور دولت خلل کلی بعمل و عقد جزئیات امور خلافت راه یافته کار بجای کشیده بود که نظم و نسق معامله سرحدها مختل گشته رتق و فتق مهات ملکی و مالی مهمل و معطل شد - یلنگتوش فرصت وقت غنیمت دانسته بعضی از اویماقات هزارجات ثغور کابل را که همواره مطیع حاکم کابل بودند بزیردستی منقاد خود ساخته از اطاعت ناظم صوبهٔ مذکور باز داشته بود - درینولا که دارالملک کابل مضرب خیام دولت گشت حکم شد که سعید خان بهادر ظفر جنگ بتنبیه و تادیب هزارجات مذکور پرداخته از متابعت یلنگتوش باز داد - و اگر آنها از عاقبت بینی پذیرای اطاعت بندهای درگاه گشته از تمرد باز آیند بهال و جان امان داده امیدوار عنایت نمایان سازد - و اگر در مقام عصیان و طغیان پا فشرده قبول این معنی ننمایند همه را به تیغ بیدریغ حواله نموده در نهب و غارت دقیقهٔ از دقایق تاکید مهمل و نامرعی نگذارد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین ترکتازی و دست اندازی

آغاز نهاده تمامی هزارجات را بر سیل تاخت و تاراج پی سپر عساکر سیلاب
مآثر ساخت - و اکثر سرزمینها را به قبضه تصرف درآورده بیست و هفت
نفر سردار هزاره را همراه آورده سعادت ملازمت اشرف دریافت -

بروز جمعه غره صفر متوجه زیارت مرقد منور حضرت فردوس مکانی و
رقیه سلطان بیگم گشته بعد از طواف آن مکان متبرک بخیرات و تصدقات
پرداخته پانزده هزار روپیه بخدمه آن مکان عطا فرمودند - بیست و چهارم
بشکار قمرغه چنارنو تشریف فرمودند و یک صد و شصت رنگ و مارخوار
شکار نموده برعایای آنجا که بجهت قمرغه فراهم آمده بودند پنجمزار روپیه
مرحمت کردند -

چون خبر نزول بادشاه جمیاه بامام قلیخان والی توران رسید به
نذر بیگ طغائی صاحب مدار خود اشاره نمود که ابواب دوستی بخان دوران
و سعید خان مفتوح ساخته بنویسد که ماوراءالنهر در جنت مملکت هندوستان
ولایتی است محقر اگر اراده تسخیر آن مرکز خاطر اشرف باشد بعرض مقدس
رسانید ازین داعیه درگذرانند - و معروض دارند که هرگاه متوجه تسخیر
خراسان گردند آنچه لازمه دوستی و خلعت است ازین جانب باحسن وجهی
بظهور خواهد پیوست - و نیز نذر محمد خان نامه مشتمل بر اظهار مراتب
یگانگی با قدری تسوقات ماوراءالنهر مصحوب حاجی منصور که مرد فهمیده
و آزموده کار است ارسال داشته محرک سلسله صلح و یکرنگی گشت - چون
حاجی مذکور بوساطت اصالت خان و مکرمات خان که تا حوالی شهر
باز رفته بودند آمده سعادت استلام عتبه فلک مقام دریافت نامه خان
مذکور با هشتاد اسپ و پنجاه شتر و دیگر اشیا از قسم سمور و شوق بقیمت
چهل هزار روپیه از نظر اشرف گذرانید و پرتو خورشید قبول و اقبال بر آن
تافته حاجی مذکور بانعام بیست و پنجمزار روپیه نقد و خلعت و اسپ با زین
مطلا سرافراز گردید - محسن و عبدالله پسران او نیز بمرحمت پنجمزار روپیه
و خلعت و اسپ با ساز طلا مینا کار مباحی گردیدند - ذوالفقار خان از تغیر
خلیل الله خان بداروغگی توپخانه سرافرازی یافت -

روز دو شنبه چهار دهم ربیع الثانی سال هزار و چهل و نهم جشن وزن
قمری آغاز سال پنجاهم از سنین عمر ابد قرین تزئین پذیرفته بجهت کامروائی

محتاجان جسم مقدس که جان جهانست تن بهم سنگی ذخایر بحر و کان داده همه را به فقراء و مساکین قسمت نمودند - قلیچ خان صوبه دار قندهار که بعزم آستان بوس والا روانه درگاه جهان پناه شده بود بادراک شرف ملازمت لازم البرکت سر بلند گشت - حاجی منصور بعنایت خلعت و شمشیر با ساز طلا و پاندان مرصع طلا و پیاله طلا پر از ارگجه با خوانچه نقره و بیست و پنجهزار روپیه سرافراز گشته برفقای او دو هزار روپیه مرحمت گشت - چون یوسف خان ناظم ملتان تعینات صوبه عدم آباد گشته نجات خان بمنصب چهار هزار و چهار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافته بحکومت ملتان و قلیچ خان خلعت خاصه و اسب با ساز طلا و قیل خاصه نوازش یافته رخصت قندهار گردیدند به دیندار خان حراست حصن کابل مفوض فرمودند - محمد اسحاق خویش یادگار حسین را از تغیر رای کاشیداس بخشی و واقعه نویس صوبه کابل گردانیدید - میرزا محمد خواهر زاده قلیچ خان بخطاب خنجر خان سرافرازی یافت و میر صمصام الدوله از تغیر کفایت خان دیوان قندهار شد -

مراجعت اشرف از بلده کابل بصوب دارالسلطنت لاهور

اگرچه تلافی بی اندامی نذر محمد خان که از غرور جوانی و جهل نادانی انواع خرابی در نواحی کابل بظهور آورده باعث آزار سکنه آن دیار گشته بر ذمه همت لازم و واجب بود امّا چون امام قلی خان مجدد روابط صوری و معنوی و مذکر مناسبات قدیمی و جدیدی گشته بتازگی ابواب مکاتبات مفتوح داشته محرک سلسله معذرت گردید خدیو روزگار نخواستند که علاقه دوستی و روابط چند ساله خلل پذیر گردد - لاجرم بیست و پنجم ربیع الثانی سنه یک هزار و چهل و هشت یک مهر روز برآمده براه بنگش بالا و پائین متوجه دارالسلطنت لاهور گشتند - و از منزل چشمه خواجه خضر سعید خان را خلعت داده بدستور سابق بحکومت کابل رخصت دادند - و شاد خان را بخلعت و جیفه مرصع و خنجر و شمشیر با یراق طلا سرافراز ساخته با جواب نامه نذر محمد خان و یک لک روپیه اشیا روانه بلخ

ساختند - وزیر خان چون در ایام حکومت با اکثر مردم لاهور سلوک ناهموار درمیان داشت تغییر ساخته معتمد خان را بخدمت مذکور و الله ویردی خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و صوبه داری دہلی از تغییر غیرت خان سر افراز ساخته رخصت آنصوب دادند - بیستم جادی الاول در منزل کوہات بشکار پنجاہ و شش مار خوار و قوچ کوہی و چہکارہ بعنوان قمرغہ پرداختہ بیست و پنجم از پل نیلاب کہ بسفائن ترتیب یافتہ بود گذشتہ پس از طی ہفت منزل ساحل بہت مضرب خیام عسکر نصرت فرجام کردید -

آغاز سال سیزدہم جلوس مبارک

روز پنجشنبہ غرہ جادی الثانیہ سال ہزار و چہل و نہم موافق ششم مہر آغاز سال سیزدہم جلوس مبارک نوید عشرت بعالمیان رسانیدہ نیشان احسان سرور ہفت کشور دنیا را سرشار افضال و تفضیل گردانید - درین روز بہجت افروز میرزا عیسیٰ ترخان حاکم ولایت سورتمہ باضافہ ہزار سوار بمنصب پنجهزاری ذات و سوار از آنجملہ ہزار سوار دو اسپہ و سہ اسپہ سربلند گردید - دوم جادی الثانی صلابت خان را بمرحمت خلعت خاصہ و اضافہ پانصد سوار بمنصب سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار بلند پایہ گردانیدہ از تغییر معتمد خان میر بخشی گردانیدند - و اصالت خان بعنایت خلعت و خدمت بخشی گری دوم سر برافراخت - و پنجم کنار تالاب حضرت فردوس مکانی کہ در موضع کدہ از مضافات برگنہ بہرہ واقع است منزل اقبال شد - و ہزار مہر برای ترمیم شکست و ریخت آن بیجانسپار خان فوجدار حوالہ شد - از منزل جندالہ خلعت خاصہ و چہار اسپ مصحوب مرشد قلی ملازم علی مردان خان کہ در کابل از قندہار آمدہ ملازمت نمودہ بود فرستادہ حکم فرمودند کہ در تاریخ ورود موکب معلیٰ بدارالسلطنت لاهور از مسجدہ بارگاہ والا سر رفعت بعالم بالا رساند -

بیست و یکم جادی الثانیہ یک ہزار و چہل و ہشت دولتخانہ دارالسلطنت لاهور از نزول اشرف زیب و زینت تازہ یافتہ مورد فیض بی اندازہ گشت -

علی مردان خان از کشمیر آمده سعادت ملازمت اشرف دریافت و بعنایت خلعت با نادری و جیفه^۱ مرصع و اضافه^۲ هزاری ذات و سوار بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و حکومت صوبه^۳ پنجاب با صوبه داری^۴ کشمیر محسود امثال و اقرا ن گردید - ششم رجب سال مذکور اسلام خان از بنگاله آمده جبهه^۵ اخلاص را بغبار سجده آمستان سپهر نشان فروغ پذیر ساخت - و از سر نو منظور نظر عاطفت گشته بخدمت دیوانی کل هندومتان و بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و قلمدان مرصع و اقطاع صوبه اوده سرافرازی یافت - و رقم عنایت تام بر صفحه^۶ احوال او کشیده صدر نشین ایوان وزارت ساختند - و حکم شد که سیادت خان برادر او بضبط حکومت صوبه^۷ مذکور پردازد -

چون والده^۸ ماجده حضرت مهد علیا بمتاز الزمانی در همین ایام رحلت بعالم بالا نموده بود بمنزل آصف صفات بجهت دلدهی^۹ ماتم زدها تشریف برده لوازم پرسش بآئین شایسته بجا آوردند - خان مذکور یک لک روپیه پیشکش گذرانیده بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهلکتاره و دو اسپ عربی با زین طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل مهابی گشت - هفدهم منزل علی مردان خان بمقدم فیض توام سعادت آمود گردید - خان قاعده دان بعد اقامت مراسم پاننداز و نثار پیشکشی از جواهر و دیگر نفایس امتعه که قیمت آن قریب بیک لک روپیه بود گذرانید - راجه جی سنگه بعنایت خلعت سر بر افراخته بوطن دستوری یافت - از عرضداشت شاهزاده والا مقدار شاه شجاع که مصحوب مسعود نام ملازم خود از بنگاله فرستاده بودند خبر تولد پسر خجسته اختر اواخر شب یکشنبه دوم رجب سال هزار و چهل و نه و دختر نیک اختر روز چهار شنبه پنجم شهر مذکور رسیده خاطر فیض مآثر را خرم و فرحان ساخت - آن تازه نهال بوستان دولت و اقبال را به سلطان زین الدین مجد نامور و صبی^{۱۰} صفیه^{۱۱} را به گلرخ بانوی بیگم موسوم ساخته خبر رساننده را بانعام خلعت و شش هزار روپیه کامیاب گردانیدند -

جمده الملکی اسلام خان بیست و پنج فیل با یراق نقره و پنجاه تانگن و دیگر امتعه^{۱۲} بنگاله که سه لک و شصت هزار روپیه قیمت داشت بعنوان پیشکش بنظر اشرف در آورد - چون شب برات نزدیک رسیده بود علی مردان خان بعنوان ایران صحن خاص و عام و تمام در و بام دولت خانه را بطرز

تازه چوب بندی کرده بر تختها و طاقها و مشبکهای مختلف الاحوال نمودار ساخته بعنوان بدیع و روش غریب چراغ افروزی نمود - شمع شبستان عز و جلال دودمان دولت و اقبال در آن خجسته انجمن که مرتبه فوقانش از پرتو انوار شمعیهای کافوری، مرصع لکن فروغ بخش طارم چارم بود و مرتبه تختانی از اشتعال مشاعل زرین و سیمین رُئی زمین را چون چهره شب زنده داران نورانی نموده بود زینت افزای اورنگ جهانبانی گشته حکم سردادن آتشبازی که در صحن خاص و عام و جانب درشن چیده بود فرمودند - و مبلغ دو هزار روپیه بنیازمندان و محتاجان عطا نموده ملا عبدالحکیم و ملا فاضل را بانعام چهار صد اشرفی کامیاب گردانیدند - بیست و ششم ماه معتمد خان روانه عالم بقا گردید -

احداث شاه نهر باهتمام علی مردان خان

چون علی مردان خان بعرض مقدس رسانید که یکی از همراهان این بنده در حفر قنوات وقوف و مهارت تمام دارد و تعهد می نماید که از جای که آب دریای راوی از کوهستان بر آمده بر زمین هموار می رود نهری که آب آن به بساتین دارالسلطنت لاهور خاطر خواه رسد جدا کرده بیارد - از آنجا که توجه عالم آرای بهار گلشن کامرانی آبروی حدیقه سلطنت و جهانبانی بر آرایش باغ و بساتین زیاده از اندازه است و توجه والا همه وقت بر تعبیه مصالحه رفاهیت عباد و آبادی بلاد مصروف مبلغ یک لک روپیه که دانایان این فن برآورد نموده بودند حواله خان والا شان نمودند - خان مذکور معتمدان خود را باهتمام این کار گذاشته فرمود که از موضع راجپور که بجانب نورپور واقع است و از آنجا تا دارالسلطنت لاهور مساحت زمینی که آب در آن جریان نماید چهل و پشت و نیم کروه جریبی بود شروع در حفر نهر نمایند - بعد از آنکه این کار بانجام رسید آب چنانچه باید نیامد صد هزار روپیه دیگر حواله بندگان درگاه صاحب وقوف شد تا آب خاطر خواه برسد - کارپردازان از بیوقوفی و عدم مهارت پنجاه هزار روپیه برمرمت آن صرف نموده کاری نتوانستند ساخت - حسب الحکم اشرف جامع کمالات صوری و معنوی ملا علاءالملک تونی که

از آب ترازو و علوم غریبه و قوف تمام دارد تا پنج گروه نهر آورده علی مردان خان را بحال داشته سی و دو گروه را نو بر نموده آب وافر آورد - چنانچه از سال شانزدهم جلوس تا حال که سال سیم است آب وافر بی فتور بیباغات می رسد -

درین ایام نهم رمضان المبارک سال هزار و چهل و نه هلالی عرضداشت گوهر اکیلی خلافت و سروری نیر اوج سلطنت و برتری بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مشتمل بر تولد فرزند معادتمند از بطن صبیبه رضیه زمیندار راجور در نواحی متھرا بتاریخ روز پنجشنبه چهارم رمضان المبارک سال مذکور و التماس نام با هزار مهر نذر نظر بیگ نام ملازم آن والا گهر بنظر مقدس گذرانیده مسرت پیرای خاطر فیض مظاہر گردید - بادشاه عالم پناه آن ثمره الفواد را بمحمد سلطان موسوم ساخته نظر بیگ را بانعام خلعت و اسپ و هزار روپیه برنواخته خلعت خاصه و اسپ عربی با زین طلا بان قره باصره دولت و کامرانی ارسال فرمودند -

رسیدن سیدستانیان بحوالی بست و شکست خوردن از اولیای دولت

چون عزت خان قلعدار بست از راه عدم تدبیر محافظت حراست قلعه خنشی بعهده عبدل نام سیستانی وا گذاشته بود و او پنهانی حمزه پسر ملک جلال الدین که حکومت آنجا داشت نامه و پیغام داشت و وعده دادن قلعه می نمود و او بنابر ملاحظه جرأت درین باب نمی توانست نمود - تا آنکه یکی از دوستان او باو نوشت که در مجلس شاه مذکور میشود که تو با صوبه دار قندهار ساخته ای - حمزه از روی اضطراب در وقتی که قلیچ خان بجهت حصول معادت ملازمت بکابل آمده بود قابو یافته سیاله نام غلام خود را با جمعی بجهت تسخیر قلعه خنشی فرستاد - عبدل مخدول او را به قلعه در آورده مردم عزت خان را که جمعی قلیل بودند بقتل رسانید - درین اثناء قلیچ خان بقندهار رسیده لطیف بیگ نام نوکر خود را با جمعی از احدیان و تاپینان خود روانه نمود - آن مرد مردانه با دلیری تمام رو به قلعه

آورده بمحاصره پرداخت - حمزه بعد از استماع این معنی جمعی کثیر را بمدد محصوران فرستاد - لطیف بیگ بنا بر مصلحت از پای قلعه برخاسته آن روی آب هیرمند پنجکروپئی خنشی آمده توقف نمود و احوال و اسباب در آنجا گذاشته آماده جنگ گردید - مخاذیل از برگشتن لطیف بیگ دلیرتر شده جلد و چابک از آب هیرمند گذشته هنگامه آرای پیکار گردیدند - لطیف بیگ بدامن زنی کوشش شعله افروز آتش کین گردیده جمعی کثیر را در حمله اول بقتل رسانید - و بقیة السیف را که عنان اختیار از دست داده بی پا شده بودند راهی راه فرار گردانید و لوازم قتل و اسر از قرار واقع بجا آورده در سواری قلعه خنشی را نیز مفتوح ساخت - قلیچ خان بعد از استماع این خبر خنجرخان را با دو هزار سوار بجهت تاخت و تاراج سیستان رخصت کرد - خان مذکور باتفاق لطیف بیگ خرابی بسیار در آن ملک بظهور رسانیده عبدال حسب الحکم اشرف بقتل رسیده مال و منالاش ضبط سرکار خالصه گردید -

پانزدهم رمضان پادشاهزاده والا گهر سلطان مراد بخش با علی مردان خان و اسلام خان و جعفرخان و بخشیان عظام باستقبال گوهر تاج دولت و بختوری زینت افزای انجمن سلطنت و سروری سلطان محمد اورنگ زیب بهادر دستوری یافته بآئین شایسته تا هنگام حصول دولت ملازمت همراه بودند - آن گرامی اختر اوج خلافت بعد دریافت سعادت ملازمت و گذرانیدن هزار مهر بر سبیل نذر و یک فیل بقیمت پنجاه هزار روپیه با یراق طلا بعنوان پیشکش بعنایت خلعت خاصه و اسب عربی تمام عیار نام سربلندی یافته عنان نوند دولت بدست آورد - چون بعرض مقدس رسید که راجه رامداس نروزی رخت هستی برپست امر سنگه نبیره او را از اصل و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و خطاب راجگی مهابی گردانیدند - و صیانت حصن نروز و نواحی آن بدستور جدش بدو تفویض نموده آن نواحی را در اقطاع او مرحمت فرمودند - دوم شوال برای عیادت یمین الدوله که ماده فالج دست راستش را از نیروی گیرائی باز داشته بود تشریف فرمودند - چهارم شوال سال هزار و چهل و نه مطابق هشتم بهمن جشن وزن شمسی آغاز سال چهل و نهم به تزئین بادشاهانه آذین یافت - شهزادهای کامگار و امرای

نامدار بنابر رسم ادای لوازم شادی و مراسم مبارکبادی تسلیات نیاز آیات بجا آورده پیشکش لایق گذرانیدند - درین روز مسرت اندوز سواران منصب بر یکی از نیر اوج خلافت و کامگاری شاه شجاع و بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر که پانزده هزاری ذات و نه هزار بود شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر کردند و ده لک^۱ روپیه بشاهزاده محمد اورنگ زیب بطریق انعام مرحمت فرمودند - و شاهزاده محمد مراد بخش باضافه^۲ هزار سوار بمنصب ده هزاری پنج هزار سوار ممتاز شدند - و علی مردان خان بعنایت خلعت و اضافه^۳ سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه از جمله منصب او که هفت هزاری هفت هزار سوار برآوردی بود عز امتیاز یافت - و فیل خاصه با ساز نقره و ماده فیل خاصه با ساز نقره ضمیمه^۴ عنایات شد -

پنجم منزل شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از ورود مسعود روکش قصور و منازل بهشت موعود گشت - آن والا گهر رعایت مراسم معهود بجا آورده اقسام جواهر و مرصع آلات و پنجاه فیل نر و ماده با یراق نقره که قیمت همگی شش لک روپیه باشد پیشکش نموده - حسب الامر اشرف بعلی مردان خان خلعت خاصه بچارقب و جمدهر مرصع و بوزیر خان و جعفر خان خلعت با فرجی و بصالت خان خلعت عنایت نمودند - شانزدهم بر گلگون دولت و اقبال سوار شده بموضع خانپور که جهال خان قراول در آنجا قریب دو هزار و سیصد آهلو سیاه و چکاره از اطراف رانده بدام آورده بود تشریف بردند - سه صد را زنده گرفته باقی را آزاد فرمودند - برناتیه مهپاتر بعنایت اسپ و فیل و یک لک دام نقد نوازش یافت - قزلباش خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و حراست قلعه احمد نگر و مرشد قلی علی مردان خانی را بدیوانی پنجاب سرافراز ساختند -

۱- قلمی: 'دو لک' - گمان می کنم تیموریان هفتاد و پنج وقت 'ده لک' روپیه به کسی مرحمت فرموده اند شاید که 'دو لک' بوده باشد (و - ق) -

آتش افتادن در اکبرنگر و سوختن حویائی بادشاهزاده محمد شجاع بهادر و سایر کارخانجات

بعرض مقدس رسید که شوال سال حال بحسب قضا و قدر از وزش صرصر تندی جهکر آتش بشهر اکبر نگر در گرفته ، در اندک فرصتی بمارات بادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر رسیده در طرفه العین همه جا منتشر شد بمرتبه که فرصت برآمدن مردم محال گشته - بحسب ضرور بادشاهزاده نزدبانی جانب دریچه درشن گذاشته بدشواری تمام با اهل محل و خدمتگاران از آن راه فرود آمدند - بعد از آنکه آتش به بنگله جمروکه نیز رسید از جمله جمعی که مانده بودند بعضی خود را از بام افکنده مجروح و مکسور گشتند و چندی بسلامت برآمده هفتاد و پنج کس از خوادم محل سوختند - و از جواهر خانه و کرکر اقخانه و توشک خانه و تمامی کارخانجات سوخته از هیچ چیز جز خاکستر اثری نماند - خاقان عالم نواز بعد رسیدن این خبر فرمان مشتمل بر عطف بسیار با دو لک روپیه نقد و دو لک روپیه جواهر واقمشه بآن والا گهر و یک لک روپیه زیور برای فرزندان آن دره التاج دولت و اقبال ارسال نمودند -

تشریف شریف بسیر و گلاگشت کشمیر دل پذیر

چون کیش خاطر عاطر بتفرج گل و سبزه کشمیر دلپذیر زیاده از حد بود لاجرم اوایل فصل بهار که هنگام طلوع الوان گلهای شبنم آمود آبدار و وقت ظهور شاهدان انوار از مطالع گلب و مناظر شاخسار است بیست و پنجم شوال موافق غره اسفندار از لاهور براه پنج متوجه کشمیر شده یمن الدوله آصف خان را بسبب عارضه استسقاء در لاهور گذاشتند - غیرت خان را بخدمت قلعداری لاهور و علی مردان خان را بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع سر بلند گردانیده رخصت دارالسلطنت که در

صاحب صوبگی او بود نمودند - و خلیل الله خان را بخدمت قراول بیگی از تغیر مراد کام سر برافراختند - هشتم ذی قعدة بکنار آب چناب بادشاهزاده والا گهرچند اورنگ زیب بهادر را بمرحمت خلعت خاصه و سرپیچ لعل و مروارید که یک لک و پنجاه هزار روپیه ارزش داشت و تسبیح مروارید که سه قطعه لعل و چهار قطعه زمرد درو منتظم بود بقیمت پنجاه هزار روپیه و جمدهر و شمشیر و ترکش خاصه و کمر مرصع و بعضی مرصع آلات و دوپست اسب از آنجمله یکی با زین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل معزز گردانیده رخصت دولت آباد فرمودند - و شاهزاده مراد بخش را بعنایت خلعت خاصه و جیغه مرصع و جمدهر و شمشیر مرصع و دو اسب با زین طلا مینا کار و فیل با یراق نقره و ماده فیل سرافراز ساخته حکم فرمودند که بهیره رفته توقف گزیند و هرگاه فرمان رود روانه کابل شود - وزیر خان بمرحمت خلعت و اسب و دیگر بندها بعنایت خلعت نوازش یافته در خدمت آن والا گهر متعین گشتند - راجه جسونت سنگه را خلعت و اسب با زین طلا عنایت نموده بوطن رخصت کردند - الله و یردی خان از دہلی آمده شرف اندوز ملازمت گردید - و مکرمات خان را حکم شد که از لاهور برای سرانجام آذوقه کابل و قندهار و تنظیم و تسبیق دیگر امور بدان صوب راهی گردد و دوازده هزار مهر از زر وزن بدو حواله شد که بمستحقان آن دیار قسمت نماید - و حکم اقدس بنفاذ پیوست که مہین پور خلافت یک منزل عقب اردوی گیہان پوی و جعفر خان عقب آن غره ناصیه سلطنت و سایر بندها عقب جعفر خان برہ نوردی در آیند - و از آنجا قرین دولت و کامرانی کوچ بکوچ متوجہ شدہ از تماشای گل و شگوفہ در ہر منزل داد نشاط و شادمانی می دادند تا آنکہ در منزل تہنہ غرہ فروردی ماہ موافق سہ شنبہ بیست و ششم ذی قعدہ سہ یک ہزار و چہل و نہ ہجری جشن نوروز دل افروز و بزم بہشت آئین بر ساحل نہر کوثر اثر صورت تزئین پذیرفتہ وقت و مقام مقتضی طرب و نشاط زمین و زمان محرک سلسلہ عشرت و انبساط گردید - و شب این روز مسرت اندوز

۱- عبارت از راجہ جسونت - - تا جعفر خان برہ نوردی در آیند -

قلمی ندارد (و - ق) -

بافروزش شمع و چراغ گیتی افروز روکش روز شد - چون راه پیرپنچال بکمال صعوبت و دشواری گریوهای شیخ و بسیاری برف واقع شده در اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سواره از آن راه در کمال تعسر است لاجرم براه پنوج که بنا بر کمی برف نسبت براه پیر پنچال در اوایل بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شگوفه کشمیر را میتوان دریافت اختیار فرمودند - در اثناء راه بر فراز کتل گل سرخ کلان که بر غنچه از آن چندین گل است و مانند گلدسته بهم پیوسته بر شاخ بار می آرد و مخصوص این عقبه است بکمال خوبی بنظر مبارک در آمد - چون پیش ازین این نوع گل بنظر مبارک در نیامده بود از تماشای آن بغایت محظوظ گشتند -

چهارم ذی حجه از کتل برف عبور فرمودند - راجه جگت سنگه که برای ساختن راه دستوری یافته بود سر کتل دولت زمین بوس اندوخت و چون حیدرآباد معسکر اقبال گردید علی بیگ که از جانب علی مردان خان بضبط صوبه کشمیر می پرداخت شرف اندوز ملازمت گشت - هفتم ماه ذی حجه در باره موله که منتهای جبال کشمیر است بر کنار آب بهت چون نزول اجلال موکب اقبال دست داد نواره بادشاهی در کمال زیب و زینت از کشمیر رسیده حیرت فزای تماشاگران گشت - روز دیگر بادشاه دریا دل گیتی پناه کشتی سوار سیرکنان روانه شدند بهم ذی حجه دولت خانه کشمیر جنت نظیر که چشم و چراغ متنزهات روی زمین است از ین قدم بادشاه سلیمان حشم که فی الحقیقت در روی زمین دوم نیر اعظم است غیرت افزای طارم چهارم گشت - شگوفه بادام از شدت باد و باران ریخته بود شگوفه شفتالو و غیره در کمال خوبی و پاکیزگی بنظر مبارک در آمد -

روزی در هنگام اقامت چون کشتی سوار بسیر باغ فیض بخش و فرح بخش تشریف بردند بوته گل سرخی بنظر مبارک در آمد که چار هزار و پانصد گل و غنچه داشت و روز دیگر بوته سوسنی در دولت خانه دیدند که گلهای ناشگفته آن دو صد و دوازده بود - تفاوت آب و هوای آن وطن گاه نشو و نما که پانا مسقط راس قوت نامیه است ازین قیاس باید نمود که نسبت به بلاد دیگر در چه پایه است -

چون توجه اشرف بر فراهم آوردن اسپان عربی بسیار است و میر ظریف

اسپانی که از عراق خرید نموده آورده بود پسند طبع مشکل پسند نیفتاد بنابر رفع خجالت التماس نمود که اگر بصوب عرب و روم دستوری یابد اسپان قابل سواری خاصه خریده خود را از شرمندگی برآرد - لاجرم به علامی افضل خان حکم شد که نامه مشتمل بر اظهار روابط والا و بیان مراتب صدق و صفا بجانب سلطان روم بقلم آورده حواله نمایند که اگر احیاناً رجوعی باو افتد بدین دست آویز کارسازی خود نماید - و ازین جهت که بچنین سلطان عظیم الشان از چنین بادشاه گردون کلاه ارسال نامه فقط لایق شان این دولت ابد مدت نبود کمر مرصع گرانها نیز مرحمت نمودند - و حسب الحکم اشرف علامی افضل خان بوزیر اعظم نیز از جانب خود دو کلمه نوشت - او در آغاز سال دهم روانه آن حدود شده از بندر لاهری براه دریا روانه به عرب گردید - و سعادت زیارت حرمین محترمین دریافته بمصر آمد و از آنجا حسب الامر قیصر بقدر خلل و شام و برخی بلاد دیگر رسیده بموصل شتافت - نخست بوزیر اعظم نامه علامی رسانیده بعد آن بوسیله او سلطان مراد را دید - سلطان پیش طلبیده نامه خاقان گیتی ستان بکمال عزت از دست او گرفته بترکی زبان پرسید که سبب طئی این همه مسافتی دور و دراز چیست - مومی الیه بعد از اظهار سبب صندوقچه طلا که در آن کمر مرصع بود بنظر سلطان درآورد - سلطان خوشوقت شده بر زبان آورد که درینوقت که متوجه تسخیر بغدادیم رسیدن ایلچی و کمر مرصع از بادشاه عظیم الشان شگون فتح و فیروزی است - روز دیگر هزار پارچه از جانب خود بطریق پیشکش گذرانید - بعد از آن سلطان از سلاح هندوستان پرسید - میر ظریف تعداد نموده بکتری قیمتی که همراه داشت گذرانید و گفت که تیر و تفنگ ازین نمی گذرد - قیصر تعجب نموده نیزه خود طلبید و بقوت هر چه تمام تر آنگنان بر بکتر زد که از میانش گذشت - پس از آن از شگرفی دولت جاوید طراز کلمه چند پرسیده ده هزار قرش که بیست هزار روپیه باشد بدو داده گفت که بعد از انصرام مهم بغداد رخصت معاودت خواهم داد و ایلچی خود نیز همراه خواهم فرستاد بالفعل بموصل رفته بسرانجام ضروریات و ابتیاع تحف این دیار پردازد - چون سلطان مراد جبراً و قهراً قلعه بغداد را مفتوح ساخته به موصل برگشت ظریف را رخصت نموده جواب نامه سلطان السلاطین مصحوب ارسلان آقا با یک اسپ

عربی صبا رفتار با زین مرصع بالاس و عبای مروارید دوز بطرح روم بطریق ارمغان ارسال داشت - ظریف با ایلچی مذکور از موصل تا بلخ^۱ و از آنجا ببصره آمده براه دریا به تته رسید و عرضداشت مشتمل بر رسیدن خود و ارسلان آقا بدرگاه عالم پناه ارسال داشت - از پیشگاه خلافت بهر یک منشوری با خلعت مرحمت گشته فرمان شد ده هزار روپیه از سرکار و هر یکی از خواصخان صوبه دار تته و نجابت خان صوبه دار ملتان شش هزار روپیه از جانب خود بسفیر قیصر برسم ضیافت بدهند - و هر کدام از سرکارداران سیوستان و بهکر که قزاق خان و شاه قلی خان باشند چهار هزار بعنوان مذکور رسانند - ظریف بعد از رسیدن لاهور جریده راهی گشته بیست و نهم ذی قعدة سعادت آستانبوس معلی دریافت و از روی عنایت بمنصب هزاری دوصد سوار سرافراز گردیده بخطاب فدائی خان که هدایت الله پیش از خطاب جان نثار خان بآن مخاطب بود و بخدمت اخته بیگی از تغیر تربیت خان بلند آوازه گشت - و محمد حسین سلدوز بمرحمت خلعت و انعام دو هزار روپیه مباحی گشته بمهانداری ارسلان آقا دستوری یافت که از لاهور او را بکشمیر بیارد -

اکنون حقیقت مفتوح شدن قلعه بغداد و غلبه سلطان مراد خان که از تقریر فدائی خان بظهور پیوست بقلم می آید - چون شاه صفی بر اراده سلطان مذکور مطلع شده با لشکر خود از صفایان بسوی بغداد متوجه گردید از فزونی رومی و بسیاری توپخانه در خود تاب مقاومت ندیده در طاق بستان اقامت نموده میرفتاح تفنگچی باشی را با توپخانه و فوجی از میر و سلطان و یوزباشی را بسرداری خلف خان بکومک یکتاشخان حاکم بغداد تعیین نمود - آنها پیش از رسیدن قیصر روم داخل قلعه شده بگردآوری آذوقه و اسباب و آلات قلعداری پرداختند - سلطان مراد خان از شنیدن این خبر دوم رجب سال گذشته با توپخانه فراوان بپای قلعه بغداد رسیده پیغام مشتمل بر انواع ترهیب به قلعداران فرستاد و آنها را ضعیف نشده سرگرم توپ و تفنگ اندازی شدند - سلطان غضبناک گشته فرمود که دایره محاصره را احاطه

۱ - این مقام بلخ نیست بلکه تصحیف مخه است که در خلیج فارس است -

در نسخه خطی مخا تحریر است (و - ق) -

تنگ فضا ساخته قلعه بغداد را نقطه وار در میان گیرند - متحصنان در آن روز بضررب بادلیج و زنبورک و ضربزن مرد افغن روی رومیان را نگهبداشتند و اصلا مجال دخول ندادند - روز دیگر حسب الامر قیصر سلطان محمد پاشا وزیر اعظم از جانب برج قراخانی نبرد آرا گردیده بعد از دار و گیر بسیار و کشتش و کوشش بیشمار جمعی بقتل داده خود نیز بزخم تفنگ رهبرای وادی فنا شد - سلطان ازین واقعه بغایت برآشفته سایر امراء و بهادران لشکر را بعتاب و خطاب مطعون و ملام ساخته و بتهاون و تکامل منسوب نموده حکم فرمود که فردا بیکبار تمامی توپخانه را سر داده یورش نمایند - درین اثناء جمعی قزلباش ملازم یکتاشخان که در حمله بدست رویان گرفتار آمده بودند بیکتاشخان گفته فرستادند که اغلب آنست که فردا قلعه را به جبر مفتوح سازند نجات شما در دیدن سلطان است - خان مذکور قلعه نشینان را ازین ماجرا آگهی داده هر چند به تسلیم قلعه تحریص نمود اصلا راضی نشدند - یکتاشخان هنگام شب از برج سمت شط بغداد بیرون آمده خود را به مصطفی پاشا که بعد از کشته شدن محمد پاشا وزیر اعظم شده بود رسانیده بوسیله او سلطان را دید - رومیان فردای آن بضررب توپ و تفنگ قلعه را بخاک برابر ساخته باهنگ یورش کرنا کشیدند و بیکبار سورن انداخته تکبیر گویان درون حصار در آمدند - درین حال اگرچه درونیان دل از جان و دست از خاتمان برداشته تا ممکن و مقدور بازوی مدافعه و ممانعه برکشاده بودند و دست باستعمال آلات و ادوات جنگ مثل تیر و تفنگ کرده بهره دسترس بود خود را از انداختن آن معاف نداشتند - بهادران رومی مردانه قدم ثبات فشرده بکمال دلیری همگنان بهیئت اجتهای بر متحصنان ریخته بیکدم گرد از وجود قزلباشان برانگیختند و بر استخلاص قلعه فیروز گشته جمعی کثیر جمعیت را امیر و دستگیر گردانیدند - از معاینه این حال باقی ماندبا که شیرازه جمعیت از یکدیگر گسسته پاشان و پریشان شده بودند ناگزیر بامان خواهی در آمدند - ینگچریان بحکم سلطان مراد خان یراق جنگ از قزلباشان گرفته همه را به قتل رسانیدند - و گروهی که با زخمهای منکر پزیمت را غنیمت شمرده پناه بروضه امام المسلمین حضرت ابوحنیفه و مرقد منور قافله سالار ارباب تحقیق و عرفا سید عبدالقادر جیلانی نور الله ضریحها برده بودند

بنابر بی ادبیا که نسبت بان دو مکان شریف ازینها بوقوع رسیده بود طعمه تیغ رویان خونخوار گشتند - در آن روز که جای عبرت و مقام ادای شکر این نوع استیلا و غلبه بود سلطان در خیمه که بر دور آن پشته پشته از کشته افتاده بود پیاده گساری پرداخته از غایت غفلت و غرور چون توفیق ادای مراسم سپاس عنایت الهی نیافت بعد از برگشتن آنچه بایستی یافت - محملاً بعد از تسخیر قلعه بغداد ایلچی نزد شاه صفی فرستاده طلب همدان و ارتنگ نمود - شاه مقدم ایلچی را گرامی داشته دادن ارتنگ قبول نمود - و سارو خان را بسفارت روانه ساخت - سلطان بمبالغه وزیر اعظم راضی شده مصطفی پاشا وزیر اعظم را با لشکری بسیار به بغداد گذاشت که بتعمیر و ترمیم قلعه و عمارت شهر و استقلال قلعدار و فراهم آمدن آذوقه و دیگر لوازم حصار آنجا بوده بعد از رسیدن حکم طلب روانه حضور گردد و خود بجانب روم برگشته یکتاشخان را در حوالی بغداد و خلف خان و میر فتح تفنگچی باشی و آقا صادق پسر او را در استنبول بقتل رسانید -

اکنون کلک وقایع نگار بعد از تحریر داستان روم باز بر سر مطلب پیشینه می آید - پانزدهم ذیحجه مطابق نوزدهم فروردی ماه که روز شرف بود اوزبک خواجه سفیر امام قلی خان والی بخارا و صالح دستار خوانچی که نذر عهد خان با برخی ارمغانی ولایت نزد بادشاهزاده والا گهر سعادت پژوه عهد داراشکوه فرستاده بود شرف ملازمت لازم البرکت دریافتند - ایلچی امام قلی خان شصت اسپ و صد شتر و نه باز طویغون و نه غلام قلاق و لختی دیگر از اسباب ماوراء النهر از طرف خان مذکور و صالح دستار خوانچی چهل اسپ و سی و پنج شتر از خود بطریق پیشکش گذرانیده اولین بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و دومین بانعام خلعت و ده هزار روپیه نقد سرافراز گردیدند - درین تاریخ از روی واقعه بعرض اشرف رسید که پرتهی راج ولد جگراج بندیل و چنپت که با بسیاری از بندیلها در میان اوندچمه و جهانسی نشسته به هب و غارت پرگات می پرداختند از باقی خان و عبدالله خان شکست درست یافته پرتهی راج گرفتار پنجه تقدیر گشته چنپت جان بسلامت برد و اسیر مذکور در قلعه گوالیار محبوس گردید - و خدمت نیست و نابود ساختن بندیلها از تغیر عبدالله خان به بهادر خان مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب

چهار هزاری سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گردید -

سلخ ماه اوزبک خواجه بانعام اسپ عراقی با زین مطلا و بیست و پنج هزار روپیه کامیاب گشته - بمقتضای رفت باطنی و پیوند درونی طره و سر پیچ مرصع و تسبیح مروارید و زمرد که شصت هزار روپیه قیمت داشت با لختی از اقمشه نفیسه برای دره التاج خلافت کبری بادهشاهزاده محمد شاه شجاع به بنگاله فرستادند - ظریف مخاطب بفدائی خان دو اسپ عربی که سلخ دار پاشا از عمدهای روم باو تکلف نموده بود با پنجاه و دو اسپ که در روم و عربستان ابتیاع نموده از نظر فیض اثر گذرانید - روز دیگر نه راس اسپ بابت پیشکش محمد پاشا حاکم لحسا که با عمر چابی ملازم خود همراه میر ظریف فرستاده بود نیز از نظر انور گذاشت و خلعت و هزار روپیه باو مرحمت گشت - علی مردان خان از لاهور آمده سعادت ملازمت دریافت و غازی بیگ بخدمت دیوانی بادهشاهزاده مراد بخش از تغیر حاجی عاشور کام اندوز گردید - ارسلان آقا سفیر سلطان روم که محمد حسین او را از لاهور بکشیم رسانیده بود حسب الحکم اشرف فدائی خان و عنایت خان از کنار شهر بدرگاه عالم پناه آورده بسعادت کورنش رسانیدند - او بعد از ادای آداب معهوده و استلام سدره نشان نامه سلطان و اسپ خاصه منت نام که با زین مرصع و عبای مروارید دوز بطریق ارمغانی ارسال داشته بود گذرانیده بانعام خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع و انعام پانزده هزار روپیه سرمایه مفاخرت اندوخت -

بانجی پسر زمیندار چاندا بعد از درگذشتن پدر بشکر جانشینی او نزد بادهشاهزاده جهانیان محمد اورنگ زیب بهادر آمده چهار لک روپیه نقد گذرانیده بود بعد از عرض رسیدن مبلغ مذکور ببادهشاهزاده عالی مقدار مرحمت شد - و بیست و هشتم صفر سنه یک هزار و پنجاه از واقعه بنگاله بعرض مقدس رسید که سیف خان رخت هستی بر بسته عازم دیار بقا شد - بادهشاه بنده نواز قدردان از روی عنایت بخانه ملکه بانوزوجه او که خواهر حقیقی حضرت ممتازالزمانی است تشریف برده آنچه لازمه دلجوئی و عاطفت بود بجا آوردند - و به یحیی و شافی و ابوالقاسم پسران او خلعت عنایت فرمودند - و غیرت خان را بصوبه داری تنه از تغیر خواصخان مقرر فرمودند - یازدهم ربیع الاول

رام سنگه راتهور خواهر زاده رانا باراده بندگئی درگاه آمده ملازمت نمود و بعنایت خلعت و منصب هزاری ذات و شش صد سوار سرافرازی یافت - بیست و چهارم درباغ فیض بخش معروف بشالامارکه از کمال فسحت ساحت قطعاً است از فردوس برین و نهری پهناورش با چندین آبشار حیرت افزای نظارگیان روزگار است تشریف فرموده تفرج چراغ افروزی کنار انهار و چشمه سار سلسبیل آثار نمودند - سفیران روم و ماوراءالنهر نیز در آن انجمن والا حاضر آمده از چنین تماشای غریب دیده را نور دادند - بیست و نهم ماه مذکور بسرکرداری علی مردان خان اطراف عمارات میان دل و کنار آن از چراغان نمایی که در کمیت و کیفیت از چراغان سپهر پای کم نمی آرد آب و تاب تازه گرفت - و کشتی بسیار از شمع و فانوس زینت افروز ساخته بر دور آن عمارت باز داشته بودند - چراغ افروز دودمان صاحبقران با سایر بندها و ایاجیان کشتی سوار بتأشای آن تشریف آورده بعد از یک پیر شب مراجعت بدولت خانه نمودند - روز دوشنبه سوم ربیع الثانی یک هزار و پنجاه هجری مطابق غره امرداد محفل جشن وزن قمری آغاز سال پنجاه و یکم از سنین ابد قرین آذین پذیر گشت و بر آئین هر ساله مراسم معهوده این خجسته روز بظهور آمد - نخست بگرامی شاهزاده سعادت پژوه مجد داراشکوه منت نام اسپه که قیصر با زین مرصع و عبای مروارید دوز فرستاده بود با ساز مکمل مرحمت فرمودند - خلیل الله خان باصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و مجد زاهد کوکه بیگم صاحب بخدمت فوجداری میان دو آب از تغیر نورالدوله سرافرازی یافتند - بارسلان آقا ایلچی روم خلعت و جیغه مرصع و باوزیک خواجه خلعت و بیست هزار روپیه نقد مرحمت شد - شجاعت خان ناظم صوبه اله آباد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلندی یافت -

توجه شاهنشاه عالم پناه بسیر ییلاق سنگ سفید

چون در سال هفتم جلوس اقدس که گشن جاوید بهار کشمیر از نزول اشرف آب و رنگی تازه یافته روکش ارم شده بود سیر ییلاق سنگ سفید میسر نیامد درین ایام که بادشاهزاده مجد داراشکوه از تماشای آن مکان نزهت آئین معاودت

نمودند و کیفیت لطافت و نزاهت آن سرزمین دل نشین ارم نشان که معاینه قطعاً فردوس برین بر روی زمین است مفصل بعرض مقدس رسانیدند رغبت بسیار بتماشای آن بهم رسید - مرحمت خان را فرمودند که کیفیت هنگام شگفتن گل و آوان تماشای آن مکان دریافته بعرض اشرف رساند - پس از آنکه او آمده بعرض مقدس رسانید که وقت سیر آن گل زمین همین است از غایت حزم و احتیاط خلیل الله خان قراول بیگی را فرستادند که حقیقت راه و منازل معلوم نموده معروض دارد - خان مذکور بر همواری و آسانی کتل و راه در هنگامی که اثری از باد و باران نبود مطلع شده مبالغه در تشریف آوردن بمیان آورد - لاجرم کتش خاطر مبارک بسیر آن مکان سمت ظهور یافته عزم این معنی زیور جزم پذیرفت - هفدهم ربیع الثانی ماهیچہ لوای کوکبه خلافت مزید درجات ارتفاع یافته پرتو اقبال بر سمت مذکور گسترده بالعجله همه راه تفرج کنان و صید افکنان اسب طرب و نشاط بجولان درآورده کسب اهتزاز و انبساط می نمودند - و هنگام عبور کتل سعادت اندوزان رکاب سعادت احوال و ائصال را پانچا گذاشته جریده بره نوردی درآوردند - پس از آنکه از کتل گذشته قدری راه قطع گردید باران بنرمی آهسته آهسته شروع شده آخر کار بشدت انجامید - بادشاه عالم پناه بعد از طی چهار کروه مسافت بدولت خانه معلی که بر سر گلزار برپا شده بود چون از کثرت باران و گل و لاهال حرکت متعذر بود قطعه گلزار پیش دولت خانه را با بادشاهزاده کلان و علی مردان خان و چندی دیگر از مقربان بساط دولت سیر نموده مراجعت فرمودند - راهی بآن آسانی هنگام معاودت از کثرت گل و لای که بعضی جا تا زانو و اکثر جا تا سینه اسب و امتر بود بمرتبه دشوار گذار گردید - و ریشه باهم پیوسته اشجار صحرا که بسبب وفور بارش از زمین برآمده بود بنهجی زنجیر پای اسب و آدم گشت که برید صرصر را مجال گذر در آن محال بآسانی میسر نبود چه جای آدم و دواب - لهذا همگنان از ملاحظه فرط بارش و خوف دمه مضطرب گشته برادر از برادر و پدر از حال پسر خبر نمی گرفت - درین اثناء عمیق جوی که وقت رفتن مطلق آب نداشت از سیل مملو گشته آنچنان سد راه گشت که جز فیل دیگری را عبور از آن متعذر بود - و این معنی بیشتر سبب اضطراب آدم گشت - مجملأ بفرمان شاهنشاه

زمان بجلدی و چستی تمام دو پل برآن بسته پس از گذشتن بادشاه فلک جاه با پردگیان مشکوی دولت مردم دیگر بگذار در آمدند و بصدد دشواری در شش پهر چار کروه راه طی نموده بمنزل رسیدند - و مراد کلم را بمنصب هزاری چهار صد سوار از اصل و اضافه و خدمت قراول بیگی برنواختند - و دو روز برای رسیدن پس ماندگان در آنجا توقف نموده بیست و چهارم نیم کروی بی هفت چنار که آب بهت از بس طغیان بالای آن گذشته تا آنجا زمین را فرو گرفته بود نزول اجلال فرمودند - درین سه شبانروز سحاب طوفان بار از کار خود فارغ نبوده رخت هستی عالمی را بسیلاب فنا داد - چنانچه کهن سالان کشمیر این قسم باران و حادثه سیل از مبدای آفرینش تا حال نشان نمی دادند - آخر روز بحر فضل و احسان کشتی سوار متوجه دولت خانه گشته بآنکه آب رو بکمی نهاده بود همه جا سفینه والا از فراز درختان میوه دار بساتین کنار بهت و دل میگذاشت - در نخستین سال جلوس که از کثرت بارش و سیلاب آب دل و بهت پیوسته ارتفاع آب سه گز و ربعی بود درین مرتبه چهار گز و ربعی بلند شد و چهار هزار خانه کنار دل و بهت انداخت و سوای این ده بسیار را آب برده نقصان عظیمی بفصل خریف رسید - و از عرایض واقعه نگاران پنجاب بظهور پیوست که این سیل باعث خرابی عالمی گشته بسیاری از محال کنار آب بهت را پامال حوادث ساخت - چنانچه نوزدهم ربیع الثانی آب بهت رو بزیادتی نهاده بیست و دوم بجای رسید که از چهار صد و سی و هشت موضع بهیره چهار صد در زیر آب آمده و از خوشاب جز دو محل دامن کوه ازین آفت نرسته بسیاری به بحر فنا رفتند - و هم چنین موضع کرجهاک و نندن بود و شمس آباد و غیر آن پرگنات پنجکروبی آب بهت خراب و ضایع مطلق گشتند - الحق این جوش آب و شورش سیلاب نمونه طوفان نوح بود اگرچه آخر روز بیست و دوم درکشمیر آب رو بکمی آورد اما تا سه روز دیگر مواضع اطراف در زیر آب بودند -

غره جادی الاولی سزاوار خان خلف لشکر خان مشهدی از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سوار سرافرازی یافت و اوزبک خواجه بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر یراق طلا مینا کار و اسب ابلق عراقی

و دیگر اشیا سرماییه، عزت و افتخار اندوخته رخصت بخارا گردید - چون از واقعۀ کابل بعرض اشرف رسید که الله قلی ولد یلنگتوش بمددگاری بخت بیدار بارادۀ بندگان درگاه از ماوراءالنهر آمده سعید خان بهادر پنج هزار روپیہ برسم مساعده از خزانه کابل باو داده فرمان شد که متصدیان مهمات اتک پنج هزار روپیہ بطریق انعام داده مبلغی که در کابل یافته نیز بصیغہ انعام مقرر شناسند -

درین ایام راجه جگت سنگه بعرض مقدس رسانید که اگر خدمت فوجداری دامن کوه کانگره به بنده از تغیر راجروپ پسرش مرحمت شود هر سال از زمینداران آنجا چهار لک روپیہ بصیغہ پیشکش گرفته بخزانۀ عامرہ می رسانم - لہذا ہشتم ماہ او را بعنایت خلعت برنواخته بخدمت مذکورہ تعین نمودند - تودرمل افضل خانی بخطاب رای و دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سہرند سربلندی یافت - بیست و ہشتم جعفر خان را با راجہ رای سنگه و جمعی دیگر از بندہای و زواید کارخانجات بصوب بہنبر دستوری دادند -

آغاز سال چهاردہم جلوس مبارک و سوانح دیگر

منت و سپاس مرخدا یا کہ سال چهاردہم جلوس جاوید قرین حضرت ظل سبحانی کہ قرون آن تا آخر زمان بدورات گردون مقرون باد مطابق ہزار و پنجاہ ہجری بفرخی و میمنت شروع شدہ جہان را پیرایہ خرمی و زینت دست داد - نو آئین بزمی گوہر آگین کہ وہم و فہم از دریافت ادنیٰ رتبہ زیب و زینتش معترف بعجز و قصور است رونق ترتیب یافتہ ابواب مسرت و ابتہاج بر روی عالم کشاد - درین روز بہجت افروز درویش حقیقت کیش ملا شاہ کہ مرید شہ نہنگ بحر حقیقت و صفا میانمیر قادری است و در نزہت کدہ کشمیر بعنوان انزوا بسر می برد بفیض صحبت

بادشاه خلائق پناه رسیده بعد از ذکر مطالب معنوی و نکات معرفت طراز رخصت زاویه خود یافت - روز دوشنبه بهقم جادی الثانیه این سال مطابق دوم مهر بعد از سیر و شکار کشمیر توجه موکب اقبال بسمت دارالسلطنت لاهور وقوع یافت - و چون بهترین و نزهت افزا ترین مکانهای کشمیر چشمه سارهای سلسبیل آثار ست که بر سمت جنوبی در دامنه‌های کوهستان اتفاق وقوع دارد گلگشت گلهای آن زمین دل نشین و تفرج عیون ماء معین از خاطر مبارک سر برزد - لهذا در تاریخ مذکور از فیض سواری مبارک هلال سفینه را رشک فرمای بدر منیر ساخته در نشیمن دلشین قصبه پانپر که در وسط باغی ارم آئین بر کنار دریای بهت واقع است تشریف فرموده روز دیگر قصبه ونی پور که از پانپر تا آنجا سه و نیم کروه است مهبط انوار حضور گشته از آنجا قریه پنچ براره ورود مسعود فیض پذیر گشت - چون این فرخنده مقام تعلق ببادشاهزاده والا گهر محمد داراشکوه داشت هنگام شب کشتی سوار تماشای چراغان که بر دو کنار بهت متصدیان آن والا مقدار نموده بودند فرمودند - و روز دیگر باسلام آباد معروف باینچه که در جاگیر اسلام خان مقرر بود و دو بدیع سر چشمه نظر فریب دارد نزول فرموده عمارت دیگر درخور آن مکان حکم فرمودند - و از آنجا به محلی بهون که الیوم باصف آباد معروفست تشریف فرموده بعد از تماشای چشمه کوثر اثر بل دو چشم روی زمین که نظیر آنها نظر بر بعضی خصوصیات خاصه و فور صفا و عذوبت آب و بسیاری ماهی [که] در روی زمین کمیاب باشد تفرج روضه فردوس قرین آن مکان دلنشین و چراغ افروزی کنار دریاچه و انهار آن چشمه سار سلسبیل آثار باراده سیر و گلگشت اچھول که بالفعل بصاحب آباد موسوم است کوچ فرموده بعد از قطع مسافت دو کروه در آن محل تشریف نزول فرمودند - این مکان فردوس نشان در شش جهت ربع مسکون نظیر خود ندارد سرخوئیهای آن چشمه ایست خاطر پسند و نهایت دلفریب - لطافتش در درجه که انهار تسنیم چه جای فرات و نیل سرماییه افزایه از فیوضات سراسر اندوخته و چشمه سار حیوان بل حیاض روضه رضوان چشم

تمنا بر در یوزه فیض آن دوخته - چندین عمارت دلپذیر از محل و غسلخانه و درشن و خاص و عام و خواصپورها دارد و در روز در آن مکان به نشاط و انبساط تشریف داشته شب هفدهم چراغانی که در کمیت و کیفیت از چراغانی مکانهای دیگر بسیار بهتر بود تماشای فرمودند - و از آنجا بلکه بهون^۱ که عمارتش صورت اتمام نیافته بود تشریف فرموده تفرج محاسن چشمه سار و باغ بهمین یک نظر فرموده باز به بیگم آباد معاودت نمودند - روز دیگر بویرناگ موسوم بشاه آباد که منبع آب بهت است و آب بلورین حبابش چون لعل نوشین یا قوت لبان میراب فیض عذوبت است و هوای طرب افزای فضایش مانند صفای دماغ سرمستان سرشار نشاء رطوبت - چه نویسم در تعریف و توصیف آن گل زمین خدا آفرین و لطافت و طراوت آن حدیقه^۲ جنت قرین که معشوق و محبوب القلوب روی زمین است و ادنی^۳ رتبه آن تن ناز به تقریر نمی دهد تشریف فرموده چهار روز در آن مکان فردوس نشان بعیش و عشرت پرداخته متوجه لاهور گشتند - در چهار کوچ پیرا پور و از آنجا در نه روز قصبه^۴ بهنبر را بورود مسعود سرمنزل اقامت سعادت جاوید ساختند - شاد خان که بعنوان حجابت نزد نذر محمد خان رفته بود درین منزل شرف کورنش و سعادت زمین بوس حاصل نمود - و خون گرفته بندی نام را که دعوی پسر^۵ سلطان خسرو بر خود بسته بود نذر محمد خان از وضع و اطوارش طرز و وضع شاهزادگی مشاهده ننموده در قید داشت و در وقت رخصت مقید و مسلسل با و سپرده بود از نظر اشرف گذرانید و حسب الحکم بعبس مؤبد عدم محبوس گردید - شاد خان بمرحمت خلعت و خدمت اخته بیگی فرق مباحثات برافراخت -

از عرض بادشاهزاده مراد بخش بعرض مقدس رسید که هزاره جات صوبه^۶ کابل که سال گذشته اطاعت پذیر شده بود باج گوسفندانی که در سنین سابقه باوزبک می دادند امسال بخانه زاد خان تیولدار خود ادا نمودند - درین مقام بشکار قمرغه^۷ کوپستان پرداخته متوجه پیشتر کوچ بکوچ شده و غره شعبان با شان و شوکت فراوان داخل دولتخانه شده ماحت

دارالسلطنت را از ورود مسعود نمونه^۱ ساخت خلد ساختند - وزیر خان بعنایت خلعت خاصه و اسب با یراق طلا و فیل سرافرازی یافته بصوبه داری^۲ اکبر آباد از تغیر صفدر خان رخصت یافت - سه فیل با یراق طلا و نقره بابت پیشکش قطب الملک سید حسن ملازم او از نظر اشرف گذرانیده بمرحمت خلعت و ارسلان آقا سفیر روم بانعام خلعت و پانزده هزار روپیه سرافرازی یافتند - دوازدهم شعبان منزل علی مردان خان بقدم میمنت لزوم رشک افزای منازل آسمانی گردید - خان مذکور رسم پا انداز و نثار بتقدیم رسانیده جواهر و نفایس اقمشه پیشکش نمود - پانزدهم شعبان بمنزل یمین الدوله آصف خان تشریف فرموده آن والا مکان را مشمول عواطف نمایان ساختند - آن خان قاعده دان رسم پا انداز و نثار بجا آورده سه لک روپیه جواهر و پارچه از نظر اشرف گذرانید - نظر بهادر خویشگی که قریب دو سال گوشه نشین بود باز بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار سربلندی یافته داخل بندها گشت - یک قطعه لعل گران بها با دو دانه^۳ مروارید و جمدهر مرصع و کمر مرصع و برخی دیگر از مرصع آلات و البسه^۴ فاخره و دو اسب یکی بساز طلا مینا کار و دیگری با زین طلا بشاهزاده^۵ والا گهر محمد شاه شجاع بهادر فرستادند - و سلخ شعبان ارسلان آقا ایلچی^۶ روم بعنایت خلعت و شمشیر و سپر یراق طلا و یک مهر صد تولگی و یک روپیه بهان وزن و بیست اسب ترکی و عمر چلبی ملازم محمد شاه حاکم لاجپور بمرحمت خلعت و هزار روپیه نقد سرافرازی یافته رخصت معاودت حاصل نمودند و ده هزار روپیه بمحمد پاشا و پنج هزار روپیه بعمر بیگ برادر او مصحوب عمر چلبی فرستادند - بادشاهزاده^۷ والا تبار محمد مراد بخش با سردار خان و مادهو سنگه باده و دیگر بندها از کابل آمده سعادت ملازمت دریافتند - سردار خان را از تغیر صف شکن قور بیگی ساخته خلعت مرحمت فرمودند - و دیانت خان را بمرحمت خلعت و اسب و دیوانی^۸ دکن و بکلانه و بالا گهات برار از تغیر آقا افضل برنواختند - و محمد تقی تفرشی را از تغیر امیر بیگ برادر آقا افضل دیوان خاندیس و پایان گهات برار گردانیدند -

رسیدن ملا سعدالله بسعادت زمین بوس درگاه و منسلک گشتن در سلک بندها

چون لطف ازلی شامل حال یکی از بندگان گشته او را خواهد که
پایه دولت ارجمند رساند و مشیت جناب ایزدی برفاهیت احوال یکی از
آفریدها تعلق پذیر شده بر آن آید که او را از روی بهروزی بهره ور سازد
برآینه از روز ازل تمامی موجبات آن بحسن تدبیر مرتب و مهیا ساخته
نخست آن نظر یافته عنایت سرمدی را از قسمت اقسام کمال و انواع
فتون نصیب بر میگرداند - پس از آن بحسن تدبیر و اصابت رای قوت فهم
و صفای اندیشه روشناس مواد اعظم قبول و اقبال نموده در نظرها عزیز
می سازد - و بنابر آنکه برآمد هر کاری در رهن درآمد روزگاری است تا آنوقت
در نیاید اصلا کار بسعی و تلاش بر نیاید مصداق این سیاق مراتب
احوال جناب فضایل مآب شیخ سعدالله لاهوریست که عمری با کتساب
فنون علم آداب و استفاده قانون سخن پایان آورد - چون خرد بالغ رسدش از
اقسام دانش نصیب گرامند یافت و فطرت خدا دادش باندازه پایه استعداد
بدرجه والا رسیده از هر گونه کمالی و مزیتی بهره ور گشت بآنکه بناء فطرتش از
روز نخست بر دریافت این دولت نهاده بودند و در قسمت کده ازلی استیفای
رزق مقسوم بدست آویز فن ازین درگاه آسناجه مقرر گردیده و در هرچند
بتحریر سلسله فضل و دانش خواست که حلقه ارادت بر در دولت سرای
سعادت زند پیش از وقت معهود حصول مدعا صورت نبسته کوشش و سعی
بجای نرسید - اکنون که انتظار انجم بر وفق مراد افتاد عقده آن کار از رهن
تاخیر برآمد و سرانجام مصالح تنعم و تجمل بر روی کار آمده وقت مقرر
و هنگام معین در رسیدن توقف و ایال در رمضان منه یکمزار و پنجاه
هجری بصدارت و سفارش زبده سلسله حضرت خیرالبشر موسوی خان صدر
کل بدریافت شرف حضور ماذون گشته در مجلس اول از پرتو کمال قدر
شناسی و مرتبه دانی حضرت خلافت مرتبت استعدادش صورت نمود
پذیرفت - و ببرکت تمیز اشرف و فطرت دقیقه رس آنحضرت مقدار کمال

آن بلند اقبال پدیدار گشته دقت طبع و وحدت فهم و کثرت فراست و حدس صائب و استنباط دقایق و دریافت حقایق و تفصیل تحصیل ابواب دانش آن جامع فضایل و هب و کسبی خاطر نشان اهل عالم گشت - چون همگی همت بادشاه پسر پرور دانش نواز در ترویج شروع مبین و امداد و تقریت اکابر دین و اشراف و تعظیم علما و صلحا و تربیت طلبه علم و حسن اہتمام در پیش آوردن طایفه مذکور مصروف است ببرکت همزبانی خاص آنحضرت که ہم خاصیت آب زندگانی است حیات جاودانی یافته بروزبانه مناسب و خلعت و اسپ سرافراز گردیده در زمره بندگان منسلک گشت - و بمیان حسن تربیت و برکت بذل عنایت و رعایت آنحضرت در عرض پکسال بمنصب ہزاری دویست سوار و خطاب خانی و خدمت عرض مکرر و داروغگی غسلخانه عز امتیاز یافت - و شاہد اقبالش دمبدم جلوہ نمایان و روز بروز دولتش ظہور و بروز دیگر نمود - چنانچہ آثار نظر عنایت از حضرت خلافت مرتبت باستعداد ذاتی آن خردمند ادب پرور مددگار و یاور افتاده اختر سعادتش از مشرق قابلیت و اقبال و مطلع کمال و استکمال طالع گردید - و رفته رفته کار جامع الکمالات از عنایت خاص آنحضرت بجای کشید کہ در سال دوم بمنصب جلیل القدر سه ہزاری دو ہزار سوار و خدمت خانسامانی سربلند گشتہ در انجمن ہمدم و دمساز و در خلوت محرم و ہمزاز گشت - و در سال چارم از فیض تربیت سحاب مرحمت آن ابر گوہر بار سپہر قدر شناسی نہال اقبالش طوبیٰ مثال بالیدہ زینت افزای بوستان وزارت کل ہندوستان گشت - و در سال ہفتم بعنایت منصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار از آنجملہ پنجمہزار دو اسپہ سه اسپہ و دہ کرور دام انعام و خطاب علامی فہامی دقایق مراتب کمال از ارتفاع درجات آسانی در گذرانید -

ہژدہم قزاق خان حاکم سیوستان بمنصب دو ہزاری ہشتصد سوار و شادخان بعنایت خلعت و منصب ہزار و پانصدی ہزار و دویست سوار و حکومت بہگر از تغیر شاہ قلی خان و مرحمت اسپ و اوزبک خان باضافہ ہزاری ہزار سوار بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار و قلعداری اودیسہ تعلقہ دکن سربلند و کامیاب گردیدند - شانزدہم صفدر خان از اکبر آباد آمدہ

سعادت ملازمت اشرف دریافت - از وقایع صوبه کابل بمسامع والا رسید که دلیر خان تهانه دار نوشهره با دو برادر و پسر و برادر زاده در نبرد افغانه یوسف زئی که چون مور و ملخ برو هجوم آورده بودند بوالا پایه شهادت رسید -

جشن وزن شمسی

روز پنجشنبه نوزدهم شوال سنه یکم هزار و پنجاه هجری دوازدهم بهمن آغاز سال پنجاهم از عمر گرامی شروع شده هنگامه سور و سرور گیتی بتازگی رونق پذیرفت و از آرایش انجمن نشاط خاطرهای غنچه شده مانند گلبن سوری گل گل شگفت - از جمله عزل و نصبی که درین روز مبارک وقوع یافت بدین موجب است - نخست شاهزاده محمد مراد بخش باضافه دو هزار سوار بمنصب ده هزاری ذات و هفت هزار سوار سرافراز گردیدند - علی مراد خان بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوزی و خنجر مرصع با پهلکتاره و اضافه دو هزار سوار بمنصب ده هزاری ذات و هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و دو برآوردی مقرر گشته بصاحب صوبگی کابل از تغیر سعید خان سرافرازی اندوخت - و از کومکیان صوبه کابل مبارز خان بخلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و سردار خان بخلعت و اسپ با زین نقره و ضبط هر دو بنگش و جاسپار خان و چندرمن بندیده بمرحمت خلعت و اسپ مفتخر گردیدند - عزت خان حارس قلعه بست و کرشک باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و خطاب عزیز الله خانی و شاه قلیخان بخلعت و شمشیر یراق طلا و اضافه هزاری ذات بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار رویه نقد و صوبه داری کشمیر و ذوالفقار خان باضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزاری هشتصد سوار و محمد زاهد کوکه بخطاب خانی و حکیم ضیاءالدین بخطاب رحمت خانی سربلندی

Cf. Mansabdari System of the Mughuls - ۱

(A. Aziz) P. 180 -

صنفی از اسپ سواران (و - ق) -

یافته بر مراد خاطر فیروز گشتند - و صالح دستار خوانچی نذر محمد خان بانعام خلعت و ده هزار روپیه و صفدر خان بخلعت و اضافه^۱ دو هزار سوار بمنصب پنجهازاری ذات و سوار و مرحمت اسپ از طویل^۲ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقه^۳ خاصه و صوبه داری^۴ قندهار از تغیر قلیچ خان بلند پایه گردیده بتازگی تارک افتخار بر افراشتند - سید حسن حاجب گلکنده بخلعت و اسپ و چهار هزار روپیه نقد سرافراز گشته رخصت گلکنده یافت - راجه جی سنگه از وطن آمده ناصیه^۵ طالع باسلام آستان جهاننداری برافراخت - چون از جعفر خان تقصیری بوقوع آمده بود از منصب و جاگیر برطرف گشته از دریافت سعادت کورنش منع گردید - تربیت خان از انتقال شاه قلی خان که در حسن ابدال عازم سفر بالا گردید بصوبه داری^۶ کشمیر و اضافه^۷ پانصدی سه صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و مرحمت فیل و اسپ نوازش یافته غره^۸ ذیحجه مرخص گردید - به نذر بی طغانی ملازم امام قلیخان خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و سپر بر دو با یراق طلا مینا کار و بیست هزار روپیه نقد مصحوب نذیریگ ملازم او که پیشکش آورده بود مرحمت نموده فرستادند - شاد خان از انتقال غیرت خان برادر زاده عبدالله خان بهادر فیروز جنگ که تعینات ملک عدم گشته بود بصوبه داری^۹ تنه و اضافه^{۱۰} پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و هفتصد سوار و مرحمت خلعت و اسپ و شمشیر سربلندی یافت -

نوروز جهان افروز

درین روز شادی افروز که چهارشنبه نهم ذی حجه سال هزار و پنجاه هجری و غره^۱ فروردی ماه است و آغاز عهد شباب روزگار و موسم استقامت لیل و نهار و جهانی از فیض بهار گلشن خلافت و کامرانی نزهت افزای حدیقه^۲ صاحبقرانی سرسبز گشته پژمردگان چارچمن روزگار بر سر بسط و انبساط رفتند - بادشاهزاده^۳ والا تبار محمد مراد بخش بعنایت خلعت خاصه و جیغه^۴ مرصع و جمدهر و شمشیر خاصه و دو اسپ با زین مینا کار و فیل با یراق نقره و ماده فیل سربلندی یافته باز بکابل مرخص گشتند و راجه جی سنگه

بمرحمت خلعت و جمدهر مینا کار با پهلکتاره واسپ با زین مطلا معزز گشته با جانشپار خان و هری سنگه راتهور و نورالدوله انجو و رای کاشیداس و ناپر سولنکی و اندر سال پادا و خلیل بیگ و چندر بهان کچهواپه و گروهی دیگر از منصبداران در خدمت آن عالی نسب مرخص گشتند -

هفتم محرم سال هزار و پنجاه و یک چون بعرض مقدس رسید که پیانه زندگانی ظریف مخاطب بفدائی خان در لاهری بندر لبریز شد حکیم خوشحال بجای او معین گشت و جان نثار خان بخطاب سابق خود فدائی خان مامور گشت - راجه جسونت سنگه از وطن خود آمده دولت ملازمت اندوخت - صلابت خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و مکرمت خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار امتیاز یافتند - راؤ امر سنگه بخلعت و اسپ با زین نقره معزز گشته بکابل رخصت یافت - خلیل الله خان بعنایت خلعت و اضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزار پانصدی هزار و پانصد سوار و خدمت قوش بیگی و اخته بیگی سرافراز گردید - درین روز از جمله پیشکش بادشاهزادها و امرا متاع هفت لک رویه بدرجه پذیرائی رسید - راجه جسونت سنگه بعنایت خلعت و دھوپ مرصع نوازش یافت - مهیش داس راتهور را پس از در گذشتن راج سنگه بخلعت و اسپ سرافراز ساخته حلّ و عقد مهات راجه جسونت سنگه بدو تفویض فرمودند - سعید خان بهادر از کابل آمده دولت ملازمت دریافت - یازدهم محرم هزار سوار از منصب راجه جسونت سنگه که پنجهزاری پنجهزار سوار بود دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند - مرشد قلی بخدمت دیوانی ملتان سرافراز گردید -

مالش دادن اعظم خان کولیدانرا و گرفتن پیشکش از زمیندار جام

چون در سال هشتم جلوس عالم آرا خدمت صوبه داری احمد آباد باعظم خان مرحمت شده بود و مفسدان آن دیار از کاتهی و کولی باستواری مکان و انبوئی جنگلهای دشوار گذار پشت گرم گشته همیشه به مترددین

و رعایا آزار می رسانیدند و همت در خرابی، برگزات برگزشته آثار جور و تعدی آنها برعایا و مساکن حوالی و حواشی آن سر زمین بجای رسید که زبردستان از دست زبردستی بجان آمده دل از وطن برداشته بودند - خان مشارالیه بموجب حکم اقدس بجهت دفع ظلم از مظلوم و رعایت جانب رعیت سواری نموده از قرار واقع به تنبیه و تادیب آنها پرداخته مدتی در آن صحرا بوده در مواضع پرگنه پیل از اوطان کولیان دو قلعه محکم بنا نمود - یکی را باعظم پور و دیگری را بخلیل آباد بمناسبت نام پسر خود موسوم گردانیده در کاهپور که جای نشستن سرداران مفسدان است قلعه دیگر بنا نهاده بشاپور نامید - سر تا سر حدود آن ناحیت را پایمال مراکب موکب ظفر طراز گردانیده تا نواحی و حواشی آن ولایت ترکناز نمود - و سرپنجه تطاول و دست درازی بنهب اسباب و غارت اموال و انعام و مواشی و اسرافال و ذراری ایشان برکشاده بندی بسیار برگرفت - و از ابتدای کولی واره سمت جالور تا انتهای کاهپور که بحد جام پیوسته است مفسدان را تنبیه از قرار واقع نمود - و از آنجا بمملکت جام و بهاره پیوسته صد اسپ کچهی و سه لک محمودی پیشکش گرفت و مقرر نمود که بجای محمودی روپیه را بنام مبارک بسکه رسانند - و برگاه ناظم صوبه احمد آباد به تنبیه و تادیب مفسدان سواری نماید پسر خود را با جمعی شایسته نزد او بفرستد - بعد از عرض رسیدن این حقیقت و مراجعت اعظم خان با احمد آباد مجرای نمایان بخدمت اشرف گشت - سید خدام بخلعت و منصب پزازی ذات و پانصد سوار و فوجداری مندسور از تغیر شمس الدین پسر ظفر بهادر خویشگی سربلندی یافت - چون نهری که حفر آن بصرف یک لک روپیه باهتتام علی مردان خان مقرر شده بود بنواحی شهر رسید حکم شد که خلیل الله خان باتفاق معاران در کنار نهر مکانی بجهت باغ که مراتب نشیب و فراز داشته باشد و حیاض و انهار و آبشارهای خاطر پسند در آن ترتیب میتوان نمود پیدا نموده بعرض مقدس رساند - چون نزدیک مکان شیخ حسین دهنده بکیفیتی که حکم شده بود یافته آمد بحکم اشرف سوم ربیع الاول سنه یک هزار و پنجاه و یک در آنجا اساس عبارت نهاده بیست و چهارم جادی الاولی سال مذکور شروع در نشاندن اشجار اثمار مردسیری و گرم سیری

مثل انبه و شاه آلو و زرد آلو و شفتالو و آلوچه و کوکچه^۱ سلطانی و ناشپاتی و سیب و بادام و به و توت بیدانه و نارنج و کوله و دیگر فواکه و غرس سرو و چنار و اصناف نهال گل و ریاحین نمودند -

قلیچ خان از قندهار آمده بصوبه داری^۲ ملتان از تغیر نجات خان عز امتیاز یافت - و امیر خان ولد قاسم خان نمکی بخلعت و اسپ و ضبط سیوستان از تغیر قزاق خان سر برافراخت - سید خانجهان از گوالیار با راجه امر سنگه نروری آمده دولت ملازمت دریافت - بیست و هفتم بادشاه مهربان عفو تقصیر جعفر خان نموده او را بمنصب سابق سر بلند گردانیدند -

روز چهار شنبه چهارم ربیع الثانی سنه یکمزار و پنجاه و یک شروع سال پنجاه و دوم از عمر ابد طراز بزم خلد آئین بآراستگی تمام ترتیب یافته برسم معهود آن روح مجسم و جوهر مجرد تن بهم سنگی گوهر شاهوار داده مانند آفتاب ترازو نشین گشت و مجموع نقود و اجناس که هموزن اشرف آمده بود بقفرا قسمت یافت - سید خانجهان باضافه^۳ هزاری هزار سوار بمنصب شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و اسلام خان را بعطای دهوپ مرصع و راجه جسونت سنگه بمرحمت اسپ از طویل^۴ خاصه و راجه رای سنگه بعنایت نقاره و رای تودر مل امین سپهند فوجداری^۵ لکوی جنگل و سعید خان بهادر بانعام خلعت و صوبه داری پنجاب و خانه زاد خان ولد سعید خان را بفوجداری^۶ دامن کوه کانگره و جمون سرافراز نمودند -

روگردان شدن راجه جگت سنگه ولد راجه

باسو و رسیدن او بجزای اعمال

از آنجا که تخم بدکاری جز ادبار جاوید ثمره^۱ دیگر بار نیارد و نهال قبح اعمال غیر از نکال دارین حاصلی دیگر ندهد - خصوص خصوصت با نیکوکار خویش و بدی با ولی نعمت خود که جز خذلان ابدی و خسران سمردی اثر دیگر بر آن مترتب نگردد - لاجرم پاداش افعال سئیه^۲ خویش همدین زمانه در کنار روزگار خویش بیند بلکه جزای ناسپاسی و مکافات ناحق شناسی در لباس سلب نعمت و جلب نعمت با روزگار یاور و مددگار گشته سزا

دهد - چنانچه جگت سنگه بعد از یافتن فوجداری کالگره و کثرت حشم و حشر باوجود آبادانی ملک و جاگیر زرخیز که سربار این معنی شده بود یکباره از جا رفته سرمایه خودسری آماده ساخت - و پوای خودرانی که ثمره خودروئی و نتیجه جنگل پروریست در دماغ عجب و پندار راه داد و رفته رفته باد نخوت او که در بروت جبروت آن زیاده سرکار صرصر می نمود بجای رسید که خیال عصیان طغیان با خود مخمر ساخت و بتصورات بی صورت که لازمه این مقام است توهمات بی جا بخود راه داده باستواری حصار تارا گده و انبوهی جنگلهای دشوار گذار پشت گرم گشته همت پست نهمت بر جمع لشکر تفرقه اثر گاشت - چون حقیقت این معنی بعرض اشرف رسید بمجرد استماع نظر بر حفظ صورت مهابت سلطنت فرمان قضا نشان بطغرای امضا و توقیع نفاذ رسید که هم از حاضران دربار سه فوج سی هزار سوار بسرداری سه سردار جلادت شعار یکی سید خانجهان با نظر بهادر و شمس الدین خویشگی پسر او ذوالفقار خان و راجه امر سنگه نروری و سید لطف علی جلال الدین محمود و راجه مدن سنگه بهدوریه و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان برقندازان و هزار سوار شاهزاده کلان بسرداری مشکی بیگ بخشی ایشان - دوم سعید خان بهادر باخویشان و پسران راجه رای سنگه سیسودیه و التفات خان صفوی و گوکل داس و رای سنگه جهاله و کرپا رام کور و ناد علی و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان برقندازان - سوم اصالت خان با عبدالکافی برادرش و دیگر متصدیان و احدیان و برقندازان و هزار سوار آصف جاهی بسرداری خسرو بیگ ملازم آن خان والا مکان و پانصد سوار اسلام خان با بخشی خان مذکور روانه شده سزای کردار ناشایست او در کنار و بر آن زیاده سرگذارند - و چون کارفرمائی این افواج بیادشاهزاده والا مقدار سلطان مراد بخش مقرر گشته بود حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که آن والا نسب با راجه جی سنگه و راو امر سنگه راتهور و جانشینان و اکبر قلی سلطان گکهژ و هری سنگه راتهور و چندرمن بندیده و دولتخان قیام خانی و رای کاشیداس و خضر سلطان گکهژ و خلیل الله بیگ با هفت صد احدی و بابو خویشگی و دیگر منصبداران صوبه کابل براه سیالکوت متوجه پتهان شده او را با لشکرش نیست و نابود سازند - وقت رخصت سید خان جهان را بعنایت خلعت و دو اسپ با ساز طلا و قیل

با ماده فیل و یک لک روپیه نقد بطریق مساعدت و همین قدر بسعید خان و دیگر بندها را بعطای خلعت سربلند فرموده رخصت نمودند - و خدمت واقعه نویسی فوج سید خانجهان بسطان نظر و خدمت مذکور فوج سعید خان بقاضی نظاما مقرر شد -

بیست و یکم جادی الاولی از واقعه اکبر آباد بعرض مقدم رسید که وزیر خان صوبه دار بعلت بیماری قولنج را بگری آخرت شد - خدمت قلعداری و صوبه داری اکبر آباد براجہ بیتلداس مقرر نموده ظفر خان را که از مدتی بمنصب بود باز بمنصب سرفراز نمودند - چون ملکہ بانو صبیہ آصف جاهی مہین ہمشیرہ ممتازالزمانی بنہانخانہ عدم خرامیدہ بود بمنزل یمین الدولہ برای معذرت تشریف بردہ بمراحم بادشاہانہ تسلی بخش خاطر آن والا مکان گردیدند -

آغاز سال پانزدہم جلوس مبارک

درین ایام سعادت انجام کہ آغاز سال پانزدہم جلوس مبارک از روز یکشنبہ غرہ جادی الثانیہ سال ہزار و پنجاہ یک ہجری موافق ہفدہم شہریور است آرایش انجمن دولت و اقبال ابواب روح و راحت بر دل ابتدای روزگار کشادہ ساحت روی زمین را سرشار فرح و انبساط نمود - درین تاریخ شاہزادہ محمد شاہ شجاع را بعنایت خلعت خاصہ و لالی یک لک روپیہ و مکرمت خان را بمنصب سہ ہزار سوار و نقارہ و صوبہ داری دہلی سرافراز و بلند آوازہ گردانیدند - شاد خان ناظم صوبہ تہ و مجد زمان طہرانی از اصل و اضافہ ہر کدام بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار سربلندی یافتند - عبداللہ خان بہادر فیروز جنگ از اسلام آباد و قلیچ خان از ملتان آمدہ بسجده آستان سپہر نشان سر مفاخرت باوج گردون رسانیدند - نخستین ہزار مہر و دہ فیل و دو یمین ہزار مہر و ہژدہ اسپ عربی از نظر اشرف گذرانیدند -

پانزدہم رجب عاقل خان باضافہ پانصدی صد سوار بمنصب دو ہزاری پانصد سوار و خدمت خانسامانی از تغیر مکرمت خان و رای رایان بخدمت دیوانی بیوتات از تغیر عاقل خان معزز گردیدند - داروغگی داغ بسیادت خان و امینی آن بنورالحسن مفوض گشت - نجابت خان را بعنایت خلعت و اسپ

و فیل برنواخته بهمراهی پادشاهزاده مراد بخش معین ساختند - شانزدهم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را بخلعت و اسب و فیل و قلیچ خان و رستم خان را که از سنبهل آمده بودند بخلعت و اسب سربلند گردانیده دستوری دادند که بیادشاهزاده پیوسته باستیصال جگت سنگه پردازند - رای تودومل امین و فوجدار چکله سهرند چون خالصات آن ضلع چنانچه باید آباد ساخته بود بمرحمت خلعت و اسب و فیل مهابی گشت -

چون توجه اشرف بر فراهم آوردن اسپان عراقی و عربی از حد زیاده است لاجرم معزالملک متصدی سورت جمعی را که بشناسائی اسب موصوف بودند به بصره و لحسا و غیره مکانها فرستاده بسوداگران نیز تاکید نموده بود درین سال هفتاد و دو اسب عربی بیک لک روپیه خریده آوردند - از آن میان سر خنگ اسپانی از اسپان علی پاشا حاکم بصره کسان علی اکبر سوداگر به دوازده هزار روپیه خریده آورده بودند از نظر اشرف گذرانیدند - اسب مذکور که از نسل عنتر نام اسب مشهور روم بود بیادشاه پسند موسوم ساخته سر طویلده اسپان خاصه گردانیده پانزده هزار روپیه در وجه قیمت آن بسوداگر مزبور مرحمت فرمودند -

چون مهم تنبیه جگت سنگه عبدالله خان خوب سر نه کرده بود بنا بر آن حکم طلب بهادر خان بجهت انصرام این کار بشرف صدور پیوسته خان مذکور بضبط سرکار اسلام آباد از تغیر بهادر خان رخصت یافت -

درین وقت از واقعه بهار بعرض اشرف رسید که چون مرزبان پلامون بجبال مرتفع دشوار گذار و تراکم اشجار مغرور گشته تن باطاعت نمی داد شایسته خان با فوجی شایسته متوجه آن حدود گشته همت بر بریدن جنگل و مفتوح ساختن قلعه او گماشت و در اندک مدت بانصرام این مهم پرداخته جمعی کثیر را طعمه تیر و تفنگ ساخته و جنگل بری از قرار واقع نموده بمحاصره قلعه پلامون پرداخت - پرتاب زمیندار آنجا بجز پیمودن راه اطاعت و اختیار نمودن طریقه بندگی چاره ندید و هشتاد هزار روپیه برسم پیشکش گذرانیده مقرر ساخت که بعد از انقضای ایام برسات خان مذکور را در پتنه آمده ببیند و من بعد سر از اطاعت برنتابد -

میر برکه بعنوان سفارت در سال سیزدهم همراه اوزبک خواجه

ایلچی بخارا نزد امام قلی خان روانه شده بود از کابل برگشته آمده بعرض رسانید که امام قلی خان از بصارت معذور گشته آتملک رو باختلال نهاده و نذر مجد خان چشم از حقوق تربیت برادر پوشیده انتزاع ملک سمرقند و بخارا پیش نهاد همت ساخته روانه آن حدود گردیده - اگرچه در آغاز اوزبکان بسبب ناراضامندی سلوک امام قلی خان راضی باین معنی نشدند که جای او بنذر مجد خان برسد - اما آخرکار چون دانستند که امام قلی خان جانشینی را منحصر در نذر مجد خان دیده از ته دل راضی است پیغام بخان مذکور دادند - لهذا نذر مجد خان بسرعت هرچه تمام تر روانه شده چهارم شعبان سنه یک هزار و پنجاه و یک بمقدور منور کشف اسرار خواجه احرار رسیده عبدالعزیز پسر کلان را نزد امام قلی خان فرستاد و خود پایان روز داخل سمرقند گشته امام قلی خان را دید - و ششم خطبه بنام خود خواند - عبدالعزیز را بیایه قلیخانی که عبارت از ولی عهدیست رسانید - و از غایت بی آزمی بد سلوکی آغاز نهاده امام قلی خان را همه جهت رنجانید - خان مذکور نخست احرام طواف کعبه آمال و امانی یعنی دربار سپهر مدار بسته خواست که از راه هندوستان بزیارت حرمین الشریفین روانه گردد - نذر محمد خان راضی باین معنی نگشته براه عراق رخصت داد - و هیچ کدام از اهل حرم حتی ای خانم را که محبوبه خان مذکور بود و کمال تعلق باو داشت و میخواست که درین سفر رفیق باشد رخصت همراهی نداده اندوخته خان مذکور را بتصرف در آورد - امام قلیخان با کمال آزرده و نهایت رنجش براه ایران متوجه سفر حجاز گشت و با ابراهیم خواجه نقیب و نذر بیگ طغائی و رحیم بیگ پروانچی و خواجه میرک دیوان قریب پانصد کس از اوزبک و غلام ره نوردی اختیار نمود -

تشریف شریف از لاهور بصید گاه کانواوهان

چون موسم برسات بآخر رسید ایام زمستان که هنگام سیر و شکار هندوستان است در رسید پانزدهم شعبان لوای والا و اعلام نصرت علامت بصوب شکارگاه کانواوهان ارتفاع یافت - روز اول متصل باغ فیض بخش و روز دوم مرای شمس الدین معسکر اقبال گردید - درین منزل بعرض رسید که

آخر روز پنجشنبه پندهم شعبان سنه هزار و پنجاه و یک هجری یمین الدوله عضدالخلافة کبری رکن اعظم بادشاهی و فرمانروائی قانون کلئی گیتی ستانی و کشورکشائی آصف وقت و ارسطوی عهد آصف خان که یمین دین و دولت و آئین ملک و ملت بود از تنگنای عدم بفسحت کده دارالبقا رحلت نمود - از استماع این حادثه غم اندوز خاطر مبارک بغایت اندوهگین شده مشرب صافئی عیش آلوده غبار کدورت گردیده جمعیت حواس شرافت اساس بتشویش گرائید - نظر بر سوابق حقوق بندگی و ارادت درست در غایت مراتب وفا و عقیدت آن خان والا شان بطریق تحسر و تاسف اکثر بر زبان مبارک می آوردند که درین مدت احقاق حق آن والا منزلت که از دیر باز مستحق چندین عواطف و مستعد هزار گونه تلطف نمایان شده بود حیف و صد حیف که بمنصب ظهور نرسیده چنانچه باید مراتب حق گذاری ادا نشد - باوجود آنکه شاهنشاه مهربان قردان از جوهر شناسی گوهر کمیاب وفا و جوهر گران قدر صداقت درباب آن درست ارادت صافی عقیدت کمال لطف و عنایت جایز داشته و در رعایت جانب ظاهر و حفظ مراتب صورت سر موی کوتاهی نورزیده بمنصب نه پزاری نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه که تنخواه آن شانزده کرو و بیست لک دام است و هر سال پنجاه لک روپیه از جاگیرها حاصل داشت سر افتخارش باوج عیوق برافراشته مراتب عنایت و عاطفت بجای رسانیده بودند که از مبداء آفرینش تا حال از هیچ بادشاهی نسبت به هیچ دولت خواهی بمنصب شهود جلوئه نمود ننموده بود از غایت قدردانی باز باین نوع مذکور میگردند - الحمد لله که آن خان سموالکان ایام زندگانی را باستیفای لذت کامرانی بانجام رسانیده آرزو و خواہش جز این نداشت که حضور حضرت ظل سبحانی رهبرای سفر آخرت گردد - بعد از ارتحال آن خان سعادت نشان سوای حویلی لاهور که بیست لک روپیه قیمت داشت مبلغ دو کرو و پنجاه لک روپیه بدین تفصیل ماند - جواهر سی لک روپیه - اشرفی سه لک که چهل و دو لک روپیه باشد - و یک کرو و بیست و پنج لک روپیه نقد - طلا آلات و نقره آلات سی لک روپیه - دیگر اجناس بیست و سه لک روپیه - بجملاً بادشاه بنده نواز بتسلئی خاطر غمگین بازماندهای آن خان عالی شان پرداخته ، بمومیائی لطف جبر کسر خاطر آن دل خستگان نمودند و بملایمت

ظاهر و باطن مراهم راحت بر جراحت آن جگر ریشان نهاده بیست و پنج لک روییه به پسر و پنج صبیبه^۱ او مرحمت فرمودند - و از متعلقانش هر که شایسته^۲ منصب بود بمنصب و هر که سزاوار ماہانہ بود بماہانہ نوازش یافت و فرمان شد کہ غری روضہ^۳ جنت مکانی در زمین متصل چوک جلوخانہ مدفون ساخته گنبدی عالی از سنگ مرمر بر تربتش بنا نمایند -

مفتوح شدن قلعه مؤو و نورپور

چون شاهزاده مراد بخش حسبالحکم اشرف از کابل روانہ شدہ داخل پتھان گردید سعید خان و راجہ جی سنگھ و اصالت خان را بہ تسخیر مؤو و سید خان جہان را برای فتح قلعه^۴ نورپور مرخص گردانید - اینہا متوجہ آن سمت گردیدہ چون بیای کتل پہوان^۵ رسیدند راج روپ پسر جگت سنگھ با جمعی کثیر رویرو شد - نجات خان ہراول سید خان جہان بان مقہور درآویختہ مالشی بسزا داد و اکثر ملچارہا از بالای کتل برخیزانیدہ جمعی کثیر را بقتل درآورد و آن مفسدان را تنبیہ بسزا دادہ کتل را باوجود صعوبت باسانی بدست آورد - سید خان جہان بسرعت ہر چہ تمام تر خود را بہ کتل بچھی بھون رسانید - اگرچہ مخاذیل ازین مکان تا نورپور در مضایق شعاب سدی متین کشیدہ پیادہای کماندار و تفنگ انداز کوہی را جایجا بمحافظت گذاشتہ بودند اما از آنجا کہ تائیدات آسمانی ہموارہ یاور و مددگار عسکر ظفر اثر است یکی از زمینداران راہی غیر معروف نشان داد کہ عسکر ظفر اثر از آن مسلک گذشتہ بر فراز جبلی کہ بفاصلہ^۶ نیم کرہ از نورپور مشرف بر قلعه^۷ آن واقع است فرود آمد - سعید خان از راہ دامن کوہ ہارہ و راجہ جی سنگھ و اصالت خان از کنار آب چکی براہ درہ آب روانہ شد در نواحی مؤو بیکدیگر پیوستند و نزدیک باغ راجہ باسو کہ در میان درہ در زمین ہموار واقع است فرود آمدہ در فکر پیشرفت کار شدند - چہ آن حیلہ ساز ہر جا رخنہ و راہی بود ہسدی استوار از گچ و سنگ مسدود نمودہ

۱ - در بادشاہ نامہ اسم این کتل بہلوان نوشتہ شدہ (جلد دوم - صفحہ

گروپی از تفنگچیان قدر انداز بحفظ آن داشته - چون چاره گری آن کار دشوار جز آنکه بر اساس اظهار تجلد و تهور نهاده شود نبود لاجرم بهادران کار طلب رو بسوی سدبا نهاده پس از استعمال لطایف حیل جریده بسر کتلهها رسیده اراده پیش رفتن بخاطر راه دادند - گروپی از مقهوران بآهنگ ممانعت سر راه گرفته ابواب جنگ تیر و تفنگ مفتوح داشتند و بجمعی که برای پیغمه و علف بچنگل می رفتند از هر چهار طرف آسیب می رسانیدند - مجاهدان میدان دین به پناه حمایت ایزدی درآمده و عون و صون آنحضرت را سپر حفظ تن و وقایه^۱ خویشتن ساخته غایت مرتبه جلادت بکار آورده بهر طریق که پیش رفت پیش رفتند چنانچه در آخرکار خود را رفته رفته بدیواربست رسانیدند - درین اثناء حکم از درگاه رسید که قلیچ خان بمؤو و رستم خان بکمک سید خان جهان شتافته سعید خان از راه راپر^۲ که مرکوب مؤو است روانه شود - و از لشکری که در نورپور بود نجابت خان و نظر بهادر خویشگی و اکبر علی کهکرو و راجه مان گوالیاری بهخراپی خان مذکور مقرر بوده پراولی این فوج به نجابت خان متعلق باشد - سعید خان از مکان مذکور روانه شده نزدیک کوه راپر دایره کرد و سعد الله خان و عبدالله خان پسران خود را با گروپی از تابینان خود از یمین و ذوالفقار خان را با برقندازان سرکار والا از یسار برای تعین لشکرگاه بالای کوه فرستاد - آنها بعد از بر آمدن [بر] کوه چون دیدند که تا جنگل بریده نشود برای نزول لشکر جا بهم نمی رسد بخان ظفر جنگ خبر فرستاده تا رسیدن جواب بهانجا توقف نمودند - درین وقت پنجهاز کس از مردم آن مقهوران از بالای کوه ریخته بسبب انبوپی جنگل و تراکم اشجار که مانع تردد بندهای بادشاهی بود از هر جا روبرو شده و به نبرد پرداختند - و سعید خان بمجرد استماع خبر لطف الله پسر خود را با جمعی و از عقب او شیخ فرید و مرانداز خان را برای مدد روانه نمود - اتفاقاً پیش از رسیدن لطف الله به برادران گروپی از مخالفان که بکین ایشان کمر بسته کمین کشوده بودند دست به کشتن و بستن برکشاده لطف الله را بزخم شمشیر بر کتف راست و زخم نیزه بر بازوی چپ از اسب انداختند - عبدالرحمن ولد

عبدالعزيز خان نقشبندي بسرعت رسیده او را از دست کفره خلاص ساخت و ذوالفقار خان با مردم دیگر غلبه نموده بسیاری از مخالفان قضا رسیده را کشته و اسیر نموده و باقی را منہزم ساخته با سعدالله و عبدالله بہ سعید خان پیوست - روز دیگر خان ظفر جنگ با پمراہان برادر شتافتہ برای وسعت مکان نزول لشکر بقطع جنگل پرداختہ دایرہ نمود - و بجهت دفع ملاحظہ^۱ شبخون منافقان دور آنرا بہ حفر خندق و خاربند استحکام داد - از بیم دخول عساکر منصورہ ازین راہ کہ بسرکوب می رسید مقابیر درین طرف زیادہ از جوانب دیگر فراہم آمدہ در انسداد طریق کوشیدہ بارہ پای متین بر بسته برجہای استوار مرتب گردانیدند - بیست و یکم نجابت خان و تاینیان سعید خان بگریوہ مشرف بر باغ راجہ باسو برآمدند و از جانب دیگر نظربہادر و ذوالفقار خان و شیخ فرید و اکبر قلی کہکرو سرانداز خان و راجہ مان صف آرا گشتہ رو بمواجهہ و مقابلہ^۲ آن تیرہ رایان نہادند - و گروہی از مردم نجابت خان و راجہ مان بجای سپر تختہا بر سر کشیدہ پیش دویدند و بجلادت تمام دیواری از چوب و تختہ مقابل مورچال مخدولان ترتیب دادہ بریزش تیر و تفنگ ہنگامہ^۳ جنگ را گرم گردانیدند - درین زد و خورد از کفار نگونسار جمعی کثیر بہ جہنم پیوستند و گروہی از لشکر اسلام نیز زخمدار گشتہ لختی جانسپار گشتند - شب بیست و نہم قریب ہزار پیادہ را راجہ مان بر سر قلعہ^۴ چہت فرستادہ جمعی کثیر کہ بیرون برآمدہ بودند بضرب تیر و تفنگ از پا درآوردند و دیگران سر خود گرفتہ بتگ و تا جان بیرون بردند - پیادہای پر دل کم ہراس^۵ در تعاقب آنها بہ قلعہ درآمده حارس حصار قلعہ را بہ قتل درآوردند و جمعی بمحافظت آن ماندہ گروہی با سربای کشتگان مراجعت باردو نمودند - و در ہمین تاریخ برج قلعہ^۶ نورپور را کہ سید خانجہان در محاصرہ داشت و زلفی آقا و حسن رومی نقب را بآن نزدیک رسانیدہ بودند از ملاحظہ^۷ آنکہ مقہوران پیشتر بر شش نقب مطلع گشتہ ضایع ساختہ بودند مبادا پی باین ہم ببرند دو سہ گز از برج ماندہ بباروت انباشتہ وقت عصر آتش داند - اتفاقاً از ناتمامی نقب برج از یک جانب پریدہ از طرف دیگر بزمین فرو نشست - مقابیر چون

دیوار دیگر اندرون برج پیش از پریدن کشیده بودند سید لطف علی و جلال الدین محمود که با مردم خانجهان دویده بودند راه مسدود دیده بیلدارانرا بانداختن آن سرگرم نمودند - و از اطراف و جوانب بهادران جنود ظفر آموذ بسوختن دروازا و برآمدن بدیوارها مشغول گشته آتش کین را اشتعال دادند - و از هر دو سو تا دوپهر شب هنگامه تیر و شمشیر و بان و تفنگ گرم بوده جمعی کثیر از مقهوران در مقر مقر گرفتند و از موافقان نیز گروهی شربت شهادت چشیدند - از آنجمله سید لطف علی زخم تفنگ برداشت - چون سیاهی شب درمیان جان بدخواهان در آمد و باوجود سعی بهادران کشایش قلعه صورت نه بست دلاوران مراجعت به خیمه و خرگاه نمودند و کشایش قلعه را بوقت مقرر موقوف داشتند -

ملخ ماه بهادر خان از اسلام آباد آمده سعادت ملازمت بادشاهزاده دریافت و سامان سه هزار سوار و همین قدر پیاده نموده در وحله اول تهارى را مفتوح ساخت - حکم معنی شرف نفاذ یافت که اصالت خان به نورپور شتافته بمحاصره آن پردازد و سید خانجهان و رستم خان و دیگر همراهان با بهادر خان که هراولئی این فوج برو مقر فرموده ایم از راه کتل تهل بر سر قلعه مؤورفته در تسخیر آن بکوشند که بعد از فتح آن نورپور باسانی مفتوح خواهد شد - پادشاهزاده والاتبار راؤ امر سنگه و میرزا حسین صفوی را در پتهان گذاشته خود نیز متوجه گشته لشکر ظفر اثر را قدغن نمایند که در فتح قلعه و استیصال کفره نگونسار بخت مراسم تاکید و اجتهاد بتقدیم رسانند - غره رمضان آن والا گهر از پتهان بجانب مؤو روانه شدند - جگت سنگه بمجرد استماع این خبر و توجه پادشاهزاده والاتبار از صدمه صیت اولیای دولت از جا رفته و در حوصله خود تاب اقامت و مقاومت موکب سعادت در نیافته در ظرف (اصل : طرف) حصانات حصار گنجایش تحمل صدمه مجاهدان ندید و بی اختیار از در عذر خواهی درآمده دست استشفاع در ذیل شفاعت اولیای دولت زد - و بدرخواست پواخواهان درگاه بجان ایمن گشته پنجم رمضان برسم بحرمان بی یراق فوطه در گردن انداخته در خدمت پادشاهزاده رسید - آن گرامی گوهر دودمان خلافت خاطر رمیده او را اطمینان بخشیده التماس عفو تقصیراتش نمودند - چون او بعضی مطالب را که درخور حال او نبود التماس نمود

بدرجه، پذیرائی نرسید و حسبالحکم بادشاهزاده او را باز رخصت نمود - آن
 مدبر ناحق شناس بعد از معاودت بقلعه مؤو، که در میان کوپسار رفعت آثار
 و جنگل دشوار گذار واقع است شتافته ناچار در آن باره استوار قرار تحصن با
 خود داد - سید خان جهان و بهادر خان براه کتل تهل راهی شده بر روز به
 بریدن جنگل و ساختن راه پرداخته بر جا مقابیر دیواری برآورده راه مسدود
 ساخته بودند پیچیده مستی با زمین برابر ساخته، جمعی را که روبرو می شدند بضرب
 و زور بیجا نموده مسلک جمعیت آن بداندیشان را پریشان ساخته قدم پیش می
 گذاشتند تا آنکه به مؤو نزدیک رسیده پیادهای افغان که هنگام گیرودار پای
 کم از سوار نمی آرند در صدد سر بازی شده حمله آوردند - جگت سنگه تا
 پنجروز باستظهار حصار قوی دل شده هنگام آرای نبرد گردیده در عرصه
 زد و خورد چون آب تیغ خود را بر دم تیغ زده تا ممکن و مقدور در
 تردد و تلاش کوتاهی نمی نمود - کوتاهی سخن در آن هنگام که زبانه آتش
 کین بلندی گرامی گردیده هنگام سودای داد و ستد جان گرم بود، مبارزان
 فوج بهادر خان که از کشتهای نزدبان ساخته بر ملچار مقابیر می دویدند؛ چنانچه
 هفتصد افغان از تابینان خان مذکور و همین قدر از مردم دیگران در آن داروگیر
 مقتول و مجروح گشته جمعی کثیر از کفار از تنگنای تفنگ راهبرای جهنم
 گردیدند - چون این مهم بدرازی کشید از پیشگاه سطوت و جلال فرمان شد
 که همین که سید خانجهان و بهادر خان پیاپی قلعه رسند دیگر افواج نیز بر
 قلعه یورش نمایند - و بعد از رسیدن یرلیغ والا شاهزاده بتازگی برسر تائکید آمده
 امر نمود که دیگر افواج نیز سرگرم تردد شده بهر کیف که دانند خود را
 به قلعه رسانند - بامداد هشتم رمضان سید خان جهان و بهادر خان بعون
 و صون ایزدی مستظهر و معتضد گشته رو بسوی قلعه آوردند - و از جانب
 دیگر قلیچ خسان و راجه جی سنگه و الله ویردی خسان به جنگل درآمده از
 هر سو که امکان برآمدن بود بفراز کوه رسیدند - چون سید خان جهان و
 بهادر خان کار برو تنگ ساخته آن مدبر را مشرف بر هلاک ساخته بودند و
 او به مدافعه این صفدران کار طلب درمانده خبر از جانب دیگر نتوانست
 گرفت - راجه جی سنگه و قلیچ خان و الله ویردی خسان بجهت آنکه به قلعه
 نزدیک رسیده راه درآمد شان آسان بود پیش از رسیدن خانجهان و بهادر خان

داخل قلعه شده معنئی دار و گیر را به نهایت مرتبه کمال رسانیدند - و از سعید خان درین کار درنگی واقع شده موافق چشمداشت تردد بظهور نرسید و آن واژون طالع قبیله خود را پیش ازین به تارا گده فرستاده بود اکثر مردم خود را قتیل و جریح دیده از فرط غلبه خوف و هراس مطلقاً مقید بچیزی جز هزیمت نشده فرصت گریز غنیمت دانسته با جهان جهان سرگشتگی و عالم عالم بخت برگشتگی افتان و خیزان خود را به تارا گده رسانید - بعد از دو روز از عرضداشت اصالت خان بمسامع جاه و جلال رسید که حارسان نورپور بعد از شنیدن خبر کشایش مؤو نیم شب راه گریز پیمودند - خاقان ممالک ستان هزار سوار از منصب خانبهان و راجه جی سنگه دو اسپه سه اسپه و دومین را بمنصب پنج هزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز ساختند - و بر منصب بهادر خان هزاری ذات افزوده و هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده پنجهزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه نمودند - و راجه مان را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و مرحمت فیل و اسپ نوازش فرمودند - و هرکه درین مهم دستش بکاری رسیده بود بنوازشی خاص اختصاص یافت - بیست و سوم بادشاهزاده والاتبار پرتهی چند زمیندار چنبه را که الله و یردی خان و میر بزرگ باوردن او رفته بودند بحضور انور فرستاد - و محافظت مؤو بر راجه جی سنگه و تهارى به قلیچ خان و دمتال به گوکل داس سیسودی و پتهان بمیرزا حسن صفوی باز گذاشته و جمعی دیگر از بندهای بادشاهی را با گروهی از بیلدار و تبردار ببردن جنگل نواحی مؤو و توسیع طرق آن و دیگر محال کوهستان گشته خود بموجب حکم قضا توام با بهادر خان و اصالت خان روانه درگاه خلایق پناه شده بیست و نهم سعادت ملازمت دریافت - غره شوال آن والا گهر عالی نسب را بمرحمت خلعت و نادری خاصه و دو اسپ با زین زرین و انعام دو لک روپیه نقد برنواخته باز رخصت نمودند که آن شوریده بخت را اسیر یا قتیل ساخته کوهستان را به قلع و قمع شجره خبیثه آن زاپاک با شاخ و برگ پاک و صاف سازد -

پرتهی چند زمیندار چنبه که پدر او را جگت سنگه مطرود به قتل رسانیده بود درینوقت بذریعه اولیای سلطنت داخل دولتخواهان گشته بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب هزاری چهار صد سوار و خطاب راجگی و

مرحمت اسپ سربلند گردانیده رخصت فرمودند که بر کوپی که سرکوب تارا گده و داخل ممالک اوست با جمعیت شایسته آمده کار بر قلعه نشینان تنگ سازد - پنجم شوال بادشاهزاده والاتبار بارشاد اقدس با سید خانجهان و دیگر همراهان به نورپور رسیده فروکش گردید و بحکم والا سعید خان را به جمون فرستاد - و راجه مان را که دشمن جانی جگت سنگه است تعیین نموده که با جمعیت خود بر راجه پرتهی چند ملحق شده باتفاق از عقب تارا گده در آیند - و از جانب دیگر بهادر خان و اصالت خان را فرمود که با دوازده هزار سوار قلعه تارا گده را محاصره نموده بهدم بنیان محصوران پردازند - ثابت قدمان معرکه پایداری جلوریز روانه شده در کشایش آن در استوار و قلعه البرز آثار کمر همت استوارتر بستند - اگرچه این قلعه فراز کوپچه در میان جنگل انبوه مشتمل بر اشجار خاردار در کمال بلندی واقع است چنانچه باد را در خلال آن محال از بیم خله خاطر محال گذار محال است معهذا آذوقه و سرب و باروت بسیار در آن ذخیره بود و جمیع بروجش بتوپهای عظیم آراستگی داشت - امّا شیران بیشه جلادات آغاز بریدن جنگل و پیش بردن ملچار و سر کردن نقب و ترتیب زینه پایا و سایر اسباب قلعه گیری بر وجه احسن نموده در صدد استحکام مقدمات حصول مقاصد یعنی استخلاص قلعه گشتند - و از آنجانب مقایس در استحکام محال دشوار گذار کوشیده در گرم کردن هنگامه تردد و انداختن تیر و تفنگ و آتش دادن توپ و ضرب زن بودند - و هر روز چندین تن زخمی و جان نثار می گشتند - از آنجمله خسرو بیگ سر لشکر آصف جاهی که جوان مردانه تردد طلب و از آدمی زادهای گرجستان بود بعد از رحلت آن خان والا مکان داخل بندهای درگاه گشته بود بدرجه شهادت رسید - کیفیت این واقعه برین منوال است که چهاردهم شوال بهادر خان و اصالت خان او را با جمعی دیگر فرستادند که بحقیقت کوه واریده مکانی برای نزول لشکر و برافراختن ملچار مقرر سازد - فرستادها از کثرت انبوه جنگل پراکنده شده هر یکی بطرفی رفت - بهادر خان جمعی را فرستاد که پراگنده را جمع ساخته باز بلشکرگاه بیارند - دیگران برگشتند خسرو بیگ جواب داد که در زمینی که من رسیده فرود آمده ام

شب گذرانیدن همین جا بهتر است - چون بهادر خان و اصالت خان درین باب مبالغه نموده باز کس بطلب خسرو بیگ فرستادند لاعلاج شده با سه صد سوار به معسکر برگشت - درین اثناء مخاذیل که در اطراف عرصه مصاف بجهتجوی قابوی وقت بودند این مایه مردم قلیل را بکام خود دیده باتفاق یکدیگر از همه جانب بر ایشان حمله آور گشتند - آن مرد مردانه باوجود کثرت اعداء و قلت اولیاء بنابر حفظ ناموس و مردی جای خود را به کمال ثبات قدم نگذاشته زد و خورد بسیاری نموده آخر بچهارده زخم بر خاک عرصه کارزار افتاده درجه رفیع شهادت یافت - بمجملاً آن تبه کار پریشان روزگار از خبر آمد متواتر خیل لشکر پوش از سر و قرار از خاطر بباد داده چون به یقین دانست که چاره کار جز در تسلیم حصار نیست لاجرم شفیعان درمیان انگیزته درخواست امان نمود - و سید خان جهان ملتجی گشته در خدمت بادشاهزاده عالی گهر التماس کرد که از درگاه خلائی پناه درخواست عفو جرایم بنده گنهگار نموده بصدر فرمان عنایت عنوان مشتمل بر عفو تقصیرات مطمئن گردانند - پس از آنکه شاهزاده در باب عفو تقصیرات و استدعای عنایت فرمان والا معروض داشتند حکم عالی صادر شد که چون آن زینهار عفو طلب از راه تضرع درآمده متمسک بذیل ندامت است هرچند عذر او پذیرفتنی و تقصیرش بخشیدنی نبود امّا چون دقایق اضطراب بیچارگی از حد گذرانیده لاجرم چشم از عصیان و طغیان او پوشیده بجان بخشی امر فرمودیم ، باید که قلعه تارا گده را باسایس دیگر عمارات انداخته و قلعه مؤ را با خاک برابر سازند - بعد از ورود این حکم سید خانجهان بدآنجا رفته حصار تارا گده را از بنیاد برکنند و سید فیروز خویش خود را با مردم خود گذاشت که شیرحاجی و دیگر حصون را برانداخته با زمین برابر سازد و جگت سنگه را نوزدهم ذیحجه بملازمت شاهزاده رسانید - و چون جگت سنگه جانب دروازه کلان قلعه نورپور که سه طرف آن جری عظیم است و از پایان تا بالای قلعه عمارات او و مردم اوست و هزار گز ارتفاع دارد و ازین طرف بر آمدن متعذر بود دیواری استوار کشیده بفاصله صدگز ساخته برج و باره ترتیب داده بود ، حکم شد که بهادر خان آن دیوار را با شیرحاجی بخاک برابر ساخته قدغن

نماید که باز کسی دست بآن نکند و شاهزاده با جگت سنگه بدرگاه معلی بیاید -

اکنون بتحریر وقایع حضور می پردازد که پنج فیل بابت پیشکش زمیندار مورنگ یکی با ساز طلا و چهار با ساز نقره و نه فیل بابت پیشکش سید شجاعت خان از نظر اشرف گذشت - و بشاهزاده شاه شجاع بهادر تسبیح مروارید با چند لعل قیمتی و چهار اسب خاصه مصحوب ملازم آن والا مقدار که افیال آورده بود مرحمت نموده فرستادند - میکند داس دیوان آصف صفات بمنصب پانصدی صد سوار و خدمت دقترداری تن از تغیر جسونت رای و او از تغیر بهارامل که بخدمت دیوانی لاهور سرافرازی یافته بود بخدمت پیشدستی خالصه مقرر گشتند - لطف الله ولد سعید خان بنا بر ترددی که در مهم جگت سنگه ازو بظهور آمده بود بمنصب هزاری پانصد سوار از اصل و اضافه و مرحمت خلعت و شمشیر با ساز طلا میناکار و اسب سربلندی یافت - غره شوال از کانون واین مراجعت نموده یازدهم بساعت سعید از ورود مقدم مبارک دولتخانه دارالسلطنت لاهور را مورد برکات و مهبط فیوضات بی اندازه گردانیدند -

آرایش یافتن جشن وزن شمسی

کارپردازان امور سلطنت سه شنبه نوزدهم شوال سنه یک هزار و پنجاه و یک مطابق دوم بهمن بآذین جشن وزن شمسی اختتام سال پنجاه و یکم از عمر مبارک پرداختند - عرصه خاص و عام را در دیبای خسروانی گرفتند - وعیش بی قیاس نصیب اهل روزگار گشته ، همگنان از زر نثار ذخیره دلخواه اندوخته مایه جمعیت بدست آوردند - درین روز مبارک منصب بادشاهزاده والاگهر محمد دارا شکوه باضافه پنجمهزار سوار بیست هزاری ذات و پانزده هزار سوار و منصب هریکی از والاگوهران بحر خلافت و نامداری محمد شاه شجاع و بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بافزایش هزار سوار پانزده هزاری ده هزار سوار از آنجمده شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه و منصب بادشاهزاده محمد مراد بخش باضافه هزار سوار ده هزاری ذات و هشت هزار سوار مقرر شد - و بندهای دیگر بموجب

ذیل از اصل و اضافه سرافراز گردیدند - مکرمت خان بمنصب سه هزار
 سه هزار سوار پانصد دو اسپه سه اسپه و الله قلی بمنصب هزار و پانصدی
 شش صد سوار و همیشه داس بمنصب هزاری هزار سوار و سید نورالعیان
 بمنصب هزاری پانصد سوار و حیات خان بمنصب هزاری دو صد و پنجاه
 سوار ممتاز شدند - علی مردان خان از کابل آمده استلام میده منتهی نمود -
 نهم بهمن یار ولد یمن الدوله از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار
 مهابی گشت - میر برکه بخدمت عدالت اردوی معلی سر افرخت -
 سعید خان بهادر ظفر جنگ بدرگاه والا رسیده سعادت کورنش اندوخت
 و قلیچ خان باستلام عتیبه خواقین پناه پیشانی طالع برافروخت - چون
 در فصل خریف در کشمیر بارانی بی هنگام شدت تمام بارید و بسبب
 طغیان آب دریا و غیره بسیاری از مواضع خراب گشته غلات فراوان را آب برد
 متوطنان کشمیر اکثر از اوطان بغربت و برخی از دنیا باختر جلای وطن
 نمودند - بعد از رسیدن حقیقت پراگندگی و بینوایی اهل آن دیار بسمع
 اشرف بادشاه گیتی پناه که بفرمان روزی دهنده کاینات کلید ارزاق متوطنان
 قریبه وجود بکف کفایت اوست و فریاد نمودن قریب سی هزار کس در
 پای جهر و که درشن لاهور ازین بحر حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که
 تا این جاعت در لاهور باشند هر روز دویست روپیه را طعام در ده جا
 پخته عموم مردم را باز میداده باشند و مبلغ سی هزار روپیه دیگر نزد
 تربیت خان فرستادند که بگروه بی بضاعت کشمیر که نیروی تردد نداشته
 باشند قسمت نماید ، و هر روز صد روپیه را طعام در پنج جا تیار نموده
 بمساکین رساند - چون خان مذکور باحوال سایر عجزه و مساکین چنانچه
 باید نتوانست پرداخت و ناراضمندی آفت زدگان این ایام از سلوک خان
 مذکور بعرض اشرف رسید صوبه داری کشمیر از تغیر او بظفر خان که سابقاً
 ناظم آن دیار بود و مردم از حسن سلوک او شاکر و رضامند بودند مقرر
 نموده بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره سرافراز فرمودند و در وقت
 رخصت درباب رعایت مکنه آن دیار بمبالغه تمام ارشاد فرموده بیست هزار
 روپیه به نیازمندان آن ملک همراه او فرستادند -

پانزدهم منزل علی مردان خان از نزول اشرف رشک ارم گردیده سر

تفاخر او بآسمان رسید و بشکر این نعمت غیر مترقبه خان مذکور یک لک و سی هزار روپیه جواهر و غیره از نظر اشرف گذرانید - صوبه اودیسه ببادشاهزاده محمد شجاع مرحمت نمودند و حکم کردند که محمد زمان طهرانی به نیابت ایشان در آن صوبه باشد - و به شاهنواز خان ناظم معزول آن صوبه یرلیغ رفت که پس از رسیدن محمد زمان به جونپور آمده بنظم و نسق آن سرکار که در تیول او مرحمت شده پردازد -

گذارش نوروز جهان افروز

درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که سر تا سر جهان از انعام و احسان بادشاه جهان کامیاب مرادات و سعادات دوجہانی بوده شب جمعه نوزدهم ذیحجه سنه یک هزار و پنجاه و دو بعد از انقضای یک ساعت نجومی سرمایہ ده انوار ذرات کائنات تحویل اشرف از کاشانه حوت بطرب خانه حمل فرموده آرایش فضای باغ و بوستان و تزئین صفحہ زمین و زمان را بسرکاری قوای نامیه تفویض فرمود - فردای آن نیر اوج خلافت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بہادر با سلطان محمد خلف خود از دکن آمدہ سعادت ملازمت حاصل نمودند و ہزار مہر نذر گذرانیدہ بانعام دو لک روپیہ نقد سربلند گشتند - خلیل اللہ خان از اصل و اضافہ بمنصب دو ہزار و پانصد دو ہزار سوار سر بلندی یافت - راو ستر سال ہادہ و راجہ بہادر سنگہ بندیلہ و سزاوار خان و زاہد خان کہ از دکن آمدہ بودند سعادت ملازمت حاصل نمودند - علی مردان خان بعنایت خلعت و دو اسپ با ساز طلا سرافرازی یافتہ رخصت کابل گردید - و سعید خان بصوبہ داری ملتان از تغیر قلیچ خان و آقا افضل بدیوانی بنگالہ و سرکار بادشاهزادہ محمد شجاع و رای کاشیداس بدیوانی اکبر آباد امتیاز پذیرفتند - بیست و پنجم بادشاهزادہ مراد بخش با سید خانجہان و راجہ جی سنگہ و رستم خان و دیگر امرا بسعادت ملازمت استسعاد یافتہ ہزار مہر نذر گذرانیدند - و بوسیلہ آن بیدار بخت راجہ جگت سنگہ با پسران فوطہ در گردن انداختہ در زمرہ اہل عصیان شرمندہ و سر افگندہ آمدہ ایستاد - بادشاہ کریم و رحیم خرمہای خطایای بی اندازہ او را بباد بی نیازی برہاد دادہ کردہای

او را ناکرده انگاشته در جرگهٔ بند با جا دادند - و بادشاهزاده را بخلعت سرافراز ساخته منصب آن عالی نسب را که ده هزاری هشت هزار سوار بود دوازده هزاری هشت هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه مقرر فرمودند -

چهارم محرم بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر پیشکشی مشتمل بر انواع جواهر و مرصع آلات و نفایس دکن و فیلان کوه پیکر از نظر اشرف گذرانیدند - از آن میان جنس یک لک و بیست هزار روپیه شرف پذیرائی یافت و آن درهٔ التاج سلطنت را بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهلکتاره و صد اسپ از آنجمله دو اسپ عربی و عراقی با زین طلا مینا کار و ساده و فیل با ساز نقره و ماده فیل و سلطان محمد خلف آن والا گهر را بعنایت تسبیح برنواخته رخصت مراجعت بدکن دادند - و بالتاس آن قرهٔ باصرهٔ دولت قزلباش خان بعنایت نقاره و امان بیگ بمرحمت علم و لطف الله ولد لشکر خان مشهدی بمنصب هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه سربلندی یافتند - درین نوروز از پیشکش بادشاهزادهای والا تبار و امرای نامدار آنچه بدرجهٔ قبول آمد قیمت آن شش لک روپیه شد - درین تاریخ میرزا عیسیٰ ترخان را که متصدیٔ سورت بود از تغیر اعظم خان که باوجود تنبیه متمردان از قرار واقع بحال رعایای گجرات نپرداخته بود بحکومت آن صوبه سرافراز فرموده ، از جملهٔ سواران منصب او که پنجهزاری پنج هزار سوار بود دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند - و عنایت الله پسرش را بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و ضبط سرکار سورته و محمد صالح پسر دیگر او را بمنصب هزاری هزار سوار برنواختند - نقاوهٔ دودمان سیادت سید جلال که بحکم والا از گجرات آمده بود بانعام پنجهزار روپیه سربلند گردید - بژدهم بهادر خان و اصالت خان از کوهستان آمده بدریافت دولت ملازمت مستسعد گشتند - نجابت خان بضبط کوهستان معین گردید و منصب راجه جگت سنگه و راجه روپ پسرش از روی کرم بدستور پیشین مقرر فرمودند -

رخصت یافتن بادشاهزاده محمد دارا شکوه بصوب قندهار بجنگ شاه صفی

چون قندهار که از قدیم تعلق باین دودمان رفیع مکان دارد چندی بسبب حدوث بعضی سواخ از دست اولیای [دولت] قاهره بیرون رفته بتصرف قزلباش درآمد بود بعد از جلوس اقدس که غبار شورش و آشوب از هر طرف فرونشست و ابواب امن و امان بر روی روزگار مفتوح شد داعیه انتزاع ملک موروثی از خاطر عاطر سر برزد - درین اثناء فتنه خان جهان و بندیده و تادیب و تنبیه فرمانروایان دکن سبب تعویق و تاخیر این عزیمت شده چون خاطر بجمعیته گرانید و پیش آمد مهیات صورت تمامیت یافت توجه اشرف بتهیه لشکر ظفر اثر و تسخیر قندهار مصروف گشت - علی مردان خان حاکم قندهار بعد از اطلاع بر اراده اقدس آزردهی خاطر از سلوک شاه صفی ورزیده بندگی درگاه آسمان جاه اختیار نموده و قندهار را باولیای دولت سپرد - از آن باز شاه صفی از فرط غلبه قوت غضبی که منافعی مقتضای معنی پادشاهی و مرتبه ظل الهی است در آرزوی گرفتن قندهار شب و روز بیتاب و بیخواب بود ازین جهت که سلطان روم بر سر بغداد آمده بغلبه و قهر مفتوح ساخت - و جمعی کثیر از قزلباش و متحصنان را بقتل رسانیده اراده پیش [قدمی] پیشنهاد همت ساخت و شاه صفی لاچار قلعه ارتنگ را بسططان مراد خان قیصر روم داده صلح نمود - همین که خاطرش از طرف روم فراهم آمد نزدیک دو سال بتهیه لشکر و سرانجام مواد سفر پرداخت - درین سال بعزم تسخیر قندهار رستم خان گرجی سپه سالار خود را با لشکر گران سنگ پیش فرستاده مقرر نمود که تا رسیدن او در نیشاپور توقف نماید - چون این خبر بتواتر و توالی از عرضداشت صفدر خان صوبه دار قندهار و عزیز الله خان حارس بست بمسامع جاه و جلال رسید حکم شد که رایات جهان کشا والویه نصرت گرای باتهاض درآید - مهین بادشاهزاده والا قدر از خلوص عقیدت بعرض رسانید که اعلیٰ حضرت بنفس نفیس در دارالسلطنت بر اورنگ جهانبانی متمکن باشند و انجام این مهم باین فرزند ارادت پیوند باز گذارند - حضرت خاقانی چون آن والا گهر را درین خواہش راسخ یافتند تحسین نموده پذیرفتند -

بیستم محرم در ساعتی سعید با پنجاه هزار سوار و توپ خانه، بسیار و فیلان
 بیشمار رخصت قندبار دادند - در وقت رخصت خلعت خاصه با نادری،
 طلادوزی حاشیه، مروارید و جیغه، پر بها مرصع بالاس و سربچ لعل و
 مروارید و جمدهر مرصع با پهلکتاره و شمشیر مرصع و دو صد اسپ
 از آنجمله دو اسپ با ساز مرصع میناکار و فیمل با ساز نقره و ماده
 فیل و انعام دوازده لک روپیه نقد معزز ساخته باضافه، پنجهزار سوار بمنصب
 بیست هزار بیست هزار سوار سرافراز فرمودند - و فاتحه، فتح و نصرت خوانده
 بکمال عطوفت در بر مهر پرور کشیده مرخص ساختند - و سید خان جهان
 و راجه جسونت سنگه و راجه جی سنگه و قلیچ خان و رستم خان و بهادر خان
 و الله و یردی خان و راؤ امر سنگه و مبارز خان و فدائی خان و سردار خان
 و اصالت خان و خلیل الله خان و راجه رای سنگه و راوستر سال و نظر بهادر
 خویشگی و شیخ فرید و راجه جگت سنگه و جانسپار خان و یکه تاز خان و
 سرانداز خان و هری سنگه و مهیش داس و رام سنگه راتهور و چندرمن بندیه
 و راجه امر سنگه نروری و گوکل داس سیسودیه و سید نورالعیان ولد
 سیف خان باربه و سید محمد ولد سید افضل و ترکتاز خان و شیر خان و دیگر
 بندهای درگاه که تفصیل آن بطول می کشد با پنجهزار سوار برقنداز و
 پنجهزار پیاده تفنگچی و باندار در رکاب نصرت انتساب آن عالی جناب
 نامزد این خدمت شدند - و بهریک ازین نامبردا درخور تفاوت درجات به
 بعضی خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ و فیل و به بعضی خلعت و اسپ
 و بجمعی خلعت داده حکم فرمودند که بهمگی امراء و منصبداران این لشکر
 [که] بیشتر جاگیر دارند و کمتر نقدی سر بر صد سوار موافق ضابطه منصب ده
 هزار روپیه که سر هزار سوار لک روپیه باشد و رای تنخواه منصب بطریق
 مساعده بدهند - باحدیان و تفنگچی و باندار سه ماهه پیشگی تن نمایند - و تیر
 اوج دولت و کامرانی بادشاهزاده محمد مراد بخش را همدرین روز بمرحمت خلعت
 و نادری و جمدهر مرصع با پهلکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ با زین طلا
 و فیل با ساز نقره و ماده فیل معزز نموده با فوجی گرانبار رخصت نمودند و
 حکم فرمودند که این طرف نیلاب برجا مناسب داند و آب و علف فراوان
 باشد توقف ورزیده در وقت کار رفیق و مددگار برادر کامگار باشد - به

علیمردان خان فرمان قضا جریان عزّ صدور یافت که در کابل باستعداد تمام آساده پیکار باشد و اگر احیاناً نذر چمد خان فرصت وقت غنیمت دانسته از جای خود حرکت نماید در دفع فتنه و فساد او سعی و ترددی که باید بجا آورد - درینوقت خان دوران بهادر نصرت جنگ که فرمان طلب بنام او صادر شده بود از مالوه آمده از جبهه سائی آستان آسمان نشان پیشانی بخت را نورانی ساخت - و همدین محفل بانعام خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو صد اسپ از آنجمله دو راس با زین طلا و فیل خاصه با ساز نقره و ماده فیل سرافرازی یافته بسعدت رخصت تبارک اختصاص برافراخت که در زد و خورد بخدمت مهین پور خلافت ماند - از آنجا که سلسله جنبانی اقبال کارساز است و مهیات این دولت خداداد از مزید معنی کارگزاران بی نیاز پیش از ورود افواج نصرت طراز بقندهار رحلت شاه صفی بمسامع جاه و جلال رسیده باعث رفع تفرقهها گردید - بادشاه دانش پناه از راه دورینی فرمودند که بمقتضای مصلحت وقت بادشاهزاده محمد دارا شکوه در کابل و خان دوران بهادر در قندهار با سی هزار سوار توقف نموده بعد از آنکه خبر متواتر برسد تاخت و باخت خراسان درین وقت که خلل کلی در جمعیت متوطنان آنجا راه یافته از مر مروت دور دانسته مراجعت بدرگاه والا نمایند -

اکنون برخی از احوال شاه صفی و ماند و بود او بقلم می آید - چون شاه عباس که در باب سیاست و اجرای عقوبات مظهر بطش الهی بود از برادران و خویشان و فرزندان هر که ازو مظنه فساد داشت بکشتن و کور نمودن او حکم نموده ازین جهت خاطر بالکل جمع ساخته بود - همه پسران و پسرزادها را پیش از خود روانه دیار بقا ساخته شاه صفی را که گمان سرتابی و بی اعتدالی ازو نداشت سلامت گذاشته قرار داده بود که از حرم سرا بیرون نیاید - بعد از آنکه شاه عباس آهنگ عالم بالا کرد و هواخواهان دودمان صفویه این را بسطنت ایران برگزیدند او استقلال تمام بهم رسانیده افراط در عقوبت و تعدی از حد سیاست درگذرانید - و بنابر آنکه در طفولیت معتاد بافیون شده بود بشرب مدام اقدام نموده سر از متابعت عقل برتافت تا آنکه از فرط پیمانه کشی و قدح نوشی ماده صرع دیرین که اثر آن گاه گاهی بعد از ماهی ظاهر می شد قوت گرفته باعث خلل دماغ شد -

و بحکم کار فرمائی باده هوش ربا و رهنائی حریفان هم بزم جبرعه پیا
 بخونریزی راغب گشته خویشان و اعیان را بقتل رسانید - تا جای
 که از خوف مستی او واهمه تمام بدلها راه یافته کار بجای کشید که
 مقربان ترک سر گفته بمجلس او می آمدند و زنده برآمدن را فوز عظیم
 دانسته غنیمتی بزرگ می شمردند - آنچه در سلطنت چهارده ساله در گرفتن
 و داشتن ملک بر روی کار آورده کشادن قلعه از دست رفته ابروانست و
 بقتل دادن بیست هزار قزلباش و بای دادن بغداد بدست مراد - بر ارباب خرد
 ظاهر است که آفریدگار عالم عنان اختیار ساکنان قریه وجود از آن بقضیه اقتدار
 سلاطین نامدار داده که همگی سعی شان در رفاهیت برپا و انتظام امور جمهور
 مقصور و توجه شان در عدل و اصلاح و پرداخت احوال عجزه و مساکین
 مصروف باشد - نه آنکه با همگنان اصلاً رفق (اصل : رفیق) و مدارا آشکارا
 نموده بی تامل بحکم عنف و شدت کار کند و مبادرت در تجرع اقداح نموده
 دست و پا بخونریزی کشاید - الحمد لله و المنة که مراعات این معنی
 از جمله قوانین معموله حضرت جهانبانی گیتی ستانی است که همواره در
 مقام فیض و آسایش خوابی رعیت و سپاهی اند - و اصلاً بیروشیهای مردم
 را که از لغزش کم خردی و دانشی ناشی شده باشد بنظر انتقام درنیآورده
 قطعاً بمقام مکافات و پاداش معاصی بی پایان کسی در نمی آیند - چنانچه
 درین کشور پهناور که با فسحت آباد عالم رحمت دم از برابری می زند بر
 هیچ خاطر باری نیست و در هیچ دلی از هیچ رهگذر آزاری نه - بالجمله
 او سی چهل روز پیش از برآمدن صفاهان بسوی خراسان بیابان کومه که
 یک فرسخی صفاهان و ترتیب داده شاه عباس است بشکار مرغابی رفته از
 فزونی باده پیمائی نوعی شراب زده شد که تا پانزده روز باوجود قلت
 مسافت بشهر مراجعت نتوانست کرد و ماده صرعی که داشت قوی
 گردید - و اشتهای طعام و آسایش خواب که مدار پابندی قوام انسانی
 وابسته بدانست بنحوی بر طرف شد که در سه شبانروزی زرده یک تخم
 مرغ بصد دشواری توانست خورد - چون بمداوای اطباء کوفتش رو
 به بی آورده فجاءه صحت روداد از صفاهان رو بکشان نهاد و بعد
 سه چهار روز باز باده پیمائی آغاز کرد و عارضه مذکور عود نموده از آنچه

که بود سخت تر شد - چنانچه از منزلی که میان حرم سرا و خلوت خانه بود هفده روز بمکانی دیگر نتوانست رفت - و درین مدت بغیر حکیم احمد و مهتر داؤد و مهتر رکابخانه از مردم درون و بیرون دیگری آمد و شد نداشت - تا آنکه صبح دوازدهم صفر سنه یک هزار و پنجاه و دو هجری چون خبر گرفتند از جهان رحلت نموده بود - و هیچکس ندانست که چه وقت جان را بقابض ارواح سپرد - پانزدهم ماه مذکور ارکان دولت آن دودمان سلطان محمد میرزا پسر کلانش را هرچند خورد سال بود بشاه عباس موسوم ساخته خطبه بنامش خواندند و او را از کاشان بقزوین برده سوم ربیع الاول سال مذکور که ساعت جلوس او بود بر قالیچه که از اجداد آنها مانده بود نشاندند - چون این واقعه عبرت افزای بر روی روز افتاد مهین بادشاهزاده والا تبار معروضداشتند که اگر از حضرت خلافت فرمان رود به تسخیر ولایت فراه و سیستان و هرات پردازم - از پیشگاه خلافت یرلیغ رفت که چون آن فساد کیش بجزای کردار خود رسید متعرض ولایت او نیاید شد و بسرعت هرچه تمام تر خود را بدرگاه معللی رساند که مفارقت آن فرزند بی ضرورت زیاده برین بخود قرار نمی توانم داد -

اکنون خامه وقایع نگار باز بوقایع حضور می پردازد - هژدهم صفر هزار سوار از جمله منصب شاهزاده محمد شجاع که پانزده هزاری ده هزار سوار شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند - اسفندیار خان بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار و حسام الدین حسین بمنصب هزاری پانصد سوار و خدمت بخشی گری دکن سرافراز گشتند - غره ربیع الاول از وقایع اکبرآباد بعرض مقدس رسید که میرزا رستم صفوی بساط حیات درنوردید - میرزا در محرم سال هزار و دو بملازمت حضرت عرش آشیانی رسیده بود و پنجاه سال در ظل عاطفت این دولت پایدار ابد طراز بود - امیرخان بن قاسم خان نمکی از تغیر شادخان بخدمت صوبه داری تته و بحرمت خلعت سرافرازی یافت - راجه چهار سنگه به تنبیه و تادیب چنپت بندیل و برادران او از تغیر عبدالله خان مقرر شده بمنصب سه هزاری سه هزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گردید - پنجشنبه خجسته بزم قمری آغاز سال پنجاه و سوم از سنین عمر جاوید بادشاه

دین و دنیا پناه زینت آرایش پذیرفته آنحضرت را که جان جهانست بذخایر
بجر و کان منجیده هموزن مبارک به محتاجان و مسکینان مرحمت شد -

بیان کیفیت ازدواج شاهزاده محمد مراد بخش بدختر شاه نواز خان صفوی

چون پیشنهاد خاطر فیض مآثر بود که لوازم کار خیر بادشاهزاده محمد
مراد بخش بدختر شاه نواز خان صفوی که سابق او را بآن گرامی گوهر
بجر خلافت خطبه نموده بودند بخیریت و خوبی بزودی ساخته و پرداخته
آید اکنون که بادشاهزاده مذکور از حسن ابدال آمده سعادت ملازمت
دریافت وقوع این امر مسعود از رهن تاخیر وقت برآمد - پنج لک روپیه برای
سرانجام این جشن بهایون بآن ارزنده اختر سهای دولت عنایت فرموده
چهاردهم ربیع الثانی در ساعت مبارک یک لک روپیه را جواهر
و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و چهل هزار روپیه نقد برسم ساچق مصحوب
صلابت خان میربخشی و عاقل خان خاندان بختانه شاه نواز خان صورت
ارسال یافت - بیستم ماه بمقتضای مراعات مراسم معهوده از جانب مردم
عروس خوانهای حنا آورده بحکم اشرف فضای حریم حرم مقدس بانعقاد بزم
خاص حناپندان اختصاص یافته سایر مقربان بساط دولت درخور قدر و منزلت
در آن بزم نوآیین جا یافتند - چون شاهنواز خان بخدمت صوبه داری
اودیسه می پرداخت و صبییه عقیقه او با والده بحضور پر نور آمده بود آن
صبییه صفییه را در مشکوی دولت طلب داشته مجلس عقد والا در دولتخانه
معلی ترتیب یافت - نخست شاهزاده را خلعت خاصه با چارقب
زردوزی و جواهر و مرصع آلات و اسب از طویلده خاصه با زین طلا و فیل
با ساز نقره که قیمت آن یک لک روپیه بود نوازش فرمودند - چون اسباب
عیش و سامان نشاط بحسب فرمان معلی آماده گشت و بزم زیب طراز زیور
پرداز که زمین و زمان را فرط انبساط و اهتزاز آن از جا درآورده بود صورت
آرایش یافت شب مبارک دو شنبه بیست و دوم ربیع الثانی سنه یک هزار و
پنجاه و دو بعد از انقضای نه گهری در ساعت مختار انجم شناسان قاضی
اسلم نکاح خوانده مبلغ چهار لک روپیه کابین قرار دادند - نوای کوس

شادی و صدای گورکه، مبارکبادی باوج فلک رسید و از عموم رسوم خُسرَمی و شادکامی و فور انبساط قلوب و انشراح صدور رواج پذیر گردید -
حراست قلعه، زمین‌داور پردل خان مقرر فرمودند و فوجداری، سرکار مندسور بذوالفقار خان مقرر شد -

آغاز سال شانزدهم جلوس مبارک

لله الحمد والمئنه که روز پنجشنبه غره جہادی الثانی سنہ یک ہزار و پنجاہ و دو موافق پنجم شہریور ماہ الہی سال شانزدهم جلوس مبارک بخیر و خوبی شروع شدہ آب و رنگی تازہ بر روی کار عالم آب و خاک آورد - و ابواب فتوحات آسانی بمقتایح تائید ربانی بر روی زمین و زمان مفتوح شد - درین تاریخ عبداللہ خان بہادر فیروز جنگ بخدمت صوبہ داری، الہ آباد از تغیر سید شجاعت خان و خان مذکور از تغیر عبداللہ خان بخدمت فوجداری و جاگیرداری، ایرج و بہاندر و پنواری و دیگر محال اسلام آباد سرافراز گردیدند - و بادشاہزادہ محمد مراد بخش را بعنایت خلعت خاصہ و قدری مرصع آلات و دواسپ با ساز طلا و آفتابگیر نوازش فرمودہ بملتان کہ در جاگیر آنوالا گھر مقرر گشتہ بود رخصت فرمودند - مادھوسنگھ بمنصب سہ ہزاری سہ ہزار سوار و مہیش داس راتھور بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار و جاگیر جالور سرافراز گردیدند - ہفدہم بادشاہزادہ محمد داراشکوہ کہ بجهت دفع فتنہ و فساد شاہ صفی بکابل رفتہ بود چون بنواحی، لاہور رسیدند جملۃ الملکی اسلام خان و چندی دیگر از امرای نامدار باستقبال رفتہ آن فہرست مجموعہ، مکارم دولت را بمحضور سراسر نور آوردند - چون بمحض توجہ آن بیدار بخت نقاب کشائی شاہد مقصود کہ عبارت از رحلت شاہ صفی است بجلوہ گاہ شہود روی نمود لاجرم بادشاہ جہان پناہ آنوالا رتبہ را بخطاب مستطاب بلند اقبال کہ در ایام شاہزادگی از القاب مخصوصہ، آنحضرت بود و عنایت خلعت نام پرداز شہرت گردانیدند -

درین سفر چون از اللہ ویردی خان کہ زبانش باختیار او نیست بعض کلمات برخلاف نمکخوارگی بمعرض بیان آمدہ بود بتغیر منصب تنبیہ

نموده برگه شکرپور از مضافات دہلی کہ سی و چہار لک دام جمع دارد بطریق مدد معاش باو مرحمت نموده بی آنکہ سعادت کورنش دریابد ہدارالملک دہلی فرستادند و جاگیر او کہ متہرا و مہابن بود باعظم خان تنخواہ شد - جامع فضایل وہبی و کسبی مولانا عبدالحکیم سیالکوٹی را بزر وزن کردہ شش ہزار روپیہ هموزن آن گنج ہنر بدو مرحمت نمودند - بیست و یکم سید خان جہان را بخلعت خاصہ برنواختہ بگوالیار کہ جاگیر اوست مرخص فرمودند - چون از عرضداشت ظفرخان ناظم صوبہ کشمیر بعرض مقدس رسید کہ اگرچہ احوال رعایا و مساکین و عجزہ کشمیر بانعام یک لک و پنجہزار روپیہ کہ پیشتر از خزانہ خیرات بادشاہی مرحمت شدہ فی الجملہ رو بجمعیت آوردہ اما اگر پنجہزار روپیہ دیگر ببرزگران بی بضاعت این صوبہ مرحمت شود سامان کشت و کار میتوانند بہم رسانید و معموری ملک ہنسق اولین باز خواہد گشت - یرلیغ قضا نفاذ بصدور پیوست کہ پنجہزار روپیہ دیگر از خزانہ والا ببرزگران بی استطاعت آن ملک قسمت نمایند - درینولا مصحوب میرزا ابراہیم صفدرخان یک لک روپیہ را متاع از جملہ پنج لک روپیہ کہ بادشاہ گردون کلاہ ہنگام جلوس مبارک نذر حرمین شریفین نمودہ بودند بجهت فقرای آن دو مکان سعادت نشان صورت ارسال یافت -

چہارم رجب جامع معقول و منقول مولانا علاء الملک تونی کہ سایر اطوار و اوضاع او دستورالعمل دانشوران حال بل دانایان عہد ماضی و استقبال را می شاید و در سال ہفتم جلوس میمنت مانوس از ایران آمدہ با نواب آصف صفات بعنوان مصاحبہ بسر می برد و بعد از رحلت آنوالا مکان داخل ملازمان درگاہ گشتہ غرہ رمضان سنہ یک ہزار و پنجہزار و دو سنہ پانزدہ جلوس والا بمنصب پانصدی پنجہزار سوار سرافرازی یافتہ بود بخدمت دیوانی تن و رای مکنند داس آصف جاہی بدیوانی بیوتات سرافراز گردیدند - بیست و یکم خان دوران بہادر و راجہ جی سنگھ و قلیچ خان و بہادر خان ورسم خان و اصالت خان از قندہار آمدہ ملازمت نمودند و ہر کدام رخصت جاگیر خود یافتند - لعل خان کلاونت ملقب بگن سمندر بمرحمت فیل سربلند گردید - چہارم شعبان میر برکہ از اولاد قدوۃ الاولیا

میرکلان که خدمت عدالت عسکر فیروزی داشت برحمت حق پیوست - و خواجه ابوالخیر از نبایر قدوة العارفین مولانا یعقوب چرخى بتفویض خدمت عدالت و مبلغ پانزده هزار روپیه سالیانه سرمایه مفاخرت اندوخت -

چون عمارت باغ فیض بخش که تاریخ اساس آن و آمدن نهر سابقاً نگارش یافته باهتمام خلیل الله خان حسن انجام و صورت اتمام گرفته زینت افزای هندوستان شده از تاریخ بنا تا این روز یک سال و پنج ماه و چهار روز منقضی گشته بود هفتم ماه مذکور در ساعت معید بیمن قدوم میمنت لزوم غیرت بهشت برین گردید - طبع اشرف از تماشای متنزهات این نزهت آباد فردوس بنیاد که در رشاقت اشجار طوبی کردار و شگفته روئی ریاحین و طراوت ازهار خاصه دلکشائی فسحت چمن و خیابان و سلاست آبهای روان هزار نکته خاطر نشان و گرفت دلنشین بر بهشت برین دارد بغایت الغایات (اصل : الغایت) منشرح و منبسط گشت - جمیع بندها تسلیات مبارکباد بجا آورده مردم سیاح از روم و عراق و ماوراءالنهر بر زبان آوردند که قطع نظر از اغراقات شاعرانه و مبالغات سخنوری بحکم قطعی میتوان گفت که نظیر این قدسی مکان بر روی زمین موجود نشده شبیه این باغ دلپذیر بدیده هیچ آفریده درنیامده باشد - عموماً آن منظور تربیت مبادی علیه باین صورت اتفاق افتاده که تمام این باغ دلنشین مشتمل است بر سه طبقه - طبقه بالا را بفرح بخش و طبقه میانه را که با مرتبه پایان حکم یک درجه دارد بفیض بخش موسوم ساخته اند - طبقه بالا که سه صد و سی گز مربع است هشت دست عمارت دارد - چهار در وسط اضلاع چهارگانه و چهار دیگر در چهار کنج - عمارت شالی که آرامگاه مقدس است و بطرح بدیع و هندسه غریب در نهایت صفا و زینت اساس یافته و ازهارش از سنگ مرمر در نهایت صافی و شفاف و در وسط آن حوضیست منبت کار از سنگ مرمر چهار گز در چهار بطرز چشمه جوشان و در دو طرف آن دو حجره هر یکی هفت گز در پنج گز - و پیشش ایوانی است پایه دار سه چشمه بطول بیست و پنج و عرض هشت و نیم - و عقب آن شاه نشینی بطول شش و عرض دو نیم ذراع - آب نهر از جانب جنوب باین عمارت سرپوشیده گذشته بباغ سر بر می آورد ونهری که بعرض هفت گز در وسط خیابان که بعرض بیست و سه گز مرتب ساخته اند در آمده بجانب عمارت ضلع شالی این باغ

که ازاره آن نیز از سنگ مرمر است و آن ایوان در ایوانی است پایه دار از هر چهار طرف باز بطول بیست و پنج گز و عرض پژده و در درازی سه چشمه دارد و در پهنای دو میرود - و از نخستین ایوان سرپوشیده جریان نموده از آنجا بچشمه^۱ میانگی ایوان دوم رسیده بصورت سه آبشار که هر کدام بعرض هفت گز است از سه جانب در حوض طبقه^۲ دوم که او نیز هفت گز مربع است می ریزد - و در زیر هر سه آبشار چینی خانها از سنگ مرمر بکمال صفا و پاکیزگی ساخته اند که در روز بگذاشتن اوانی زرین پراز گل چون چمن رنگین دیده افروز اهل نظر است - و شب بافروزش شموع کافوری چون طاق فلک بنور انجم نو آئین - و در وسط ضلع شرق جهروکه^۳ خاص و عام است و پیش جهروکه در جانب بیرون ایوان دیوان خانه است محاط بچهار دیوار مجصص^۴ - و در وسط ضلع غربی^۵ قرینه^۶ آن عمارت عالی اساس ملکه^۷ دوران بیگم صاحب است - مابین هر دو عمارت نهریست بعرض هفت ذراع در خیابانی بعرض بیست و سه ذراع و در وسط باغ که آب نهر از دو جانب رسیده می گذرد حوضی است مربع بطول و عرض بیست و سه گز که از کمال صفا و لطافت قطره قطره اش قطره رطوبت بحساب شاداب و زکوة غذوبت بدجله و فرات می دهد - و تمامی فوارهای این باغ که صد و هفت است هفده در حوض مذکور و نود در هر سه نهر بارتفاع چهار گز از آب چنان میجوشد که از فرط لطافت بیننده را در گرداب حیرت می افکند - و در هر کنج این باغ برجیست مشن و بر بالای آن چو کهندی هشت پهل و از سنگ سرخ مرتب شده - مرتبه^۸ اولی این باغ که از فرط گل و سبزه مرغزار جنات عدن را ییاد می آرد سه صد و سی گز طول و نود و شش گز عرض دارد - از حوض هفت گز مربع که بقلم آمده بطرز آبشار برآمده بنهری که در آغاز این طبقه بطول دوازده و عرض هشت گز روانی پذیرفته و بر چهار طرف چینی خانهای رنگین دارد و آب از وسط آن جوشیده بهر جانبی تراوش می نماید و در میان آن

۱- از "پیش جهروکه تا دیوار مجصص" قلمی ندارد (و - ق) -

۲- قلمی "شرق" (و - ق) -

کرسی از سنگ مرمر و سریری از سنگ مذکور در پیشش منصوب ساخته اند می ریزد - و آبشارهای مذکور بحوضی که در وسط این طبقه است و پشتاد و دو گز طول و هفتاد و دو عرض و یکصد و پنجاه و دو فواره دارد و در وسط آن چبوتره ایست بطول یازده و عرض هشت و بر کنار شرق و غربی آن دو ایوان از سنگ سرخ واقع شده و در دو جانب شمالی نیز دو ایوان از سنگ مرمر است درآمده در میان ایوانهای مذکور سرپوشیده گذشته بصورت سه آبشار که بچادر معروفست و بریک از عالم لوحی از بلور صفا احداث پذیرفته چنانچه صفا و شفافیتی آن بمرتبه که از آن تا آئینه قرنگی و مینای حلبی تفاوت از صفای صبح تا ظلمت شام است در حوض طبقه سوم که طولش موافق عرض یک آبشار ده گز است و عرضش موافق بر یکی از دو آبشار هشت گز می ریزد - و چینی خانه های این آبشار هم بدستور باغ فرح بخش است - و جانب شرق این باغ حمامی پرچین کاری در کمال تزئین و تکلف و پرکاری بتمام رسیده که در آب و تاب مثل و قرینه ندارد - و چون مرتبه ثانیه که فیض بخش نام دارد در طول و عرض خیابان و نهر و حیاض مثل باغ فرح بخش است تفاوت همین قدر است که در نهری که از جنوب بشال می رود سه قطار فواره که عدد آن یک صد و چهل و سه است بارتفاع پنج گز از آب نهر می جهد - و در وسط ضلع شمالی این باغ نیز رو بجنوب ایوانی است پایه دار بطول بیست و پنج گز مشتمل بر سه چشمه و عرض هشت و نیم محتوی بر یک چشمه - و ازاره آن از سنگ مرمر است بنقاشی حیرت افزای جهان نوردان - و در وسطش حوضی چهار گز در سه گز بطرح آب جوش و آب نهر از وسط حقیقی آن گذشته بباغ میوه که آن نیز در طول و عرض مساوی بر دو باغ مسطور است بر می آید - این باغ خواص پوره و عبارات دیگر آن قدر دارد که برگاه خدیو زمان با پردگیان مشکوی دولت باین بهشتی مکان تشریف می فرمایند احتیاج بخیمه نمی شود - القصه این نزهتگاه کشاده فضا که سخن در طول و عرض آن بر فرض ایجاز بدور و دراز می کشد بصرف شش لک روپیه صورت تمامیت پذیرفته بنابر صفای نظر و حسن منظر نظیر آن بر روی زمین کمتر سمت وقوع دارد - و بر سایر حدایق زمین بل حدایق بهشتگاه

بهشت برین بچندین وجه تفوق دارد -

چون توجه اشرف همیشه مصروف بر آنست که سایر نیازمندان و اصحاب حوائج بی تعب و تصدیعه از نظر گذشته فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق بر محتاج مدد معاش از وظائف و رواتب و نقدی و غلات می یافته باشند و برخی را دم نقد از خزاین وزن و تصدیق جیب و کنار آرزو نیاز به نقود مالا مال می گشته باشد و موسویخان صدر موافق مرضی اشرف بخدمت مذکوره نمی پرداخت لاجرم هشتم شعبان سنه یک هزار و پنجاه و دو واسطه العقد ذریت آل عبا مرسله الصدر عترت حضرت رسول مجتبی سلاله سلسله آل میر سید جلال [را] که آثار شرافت ذات و صفات از سیای حال آن صاحب کمال چهره نداشت و معنی تجرد ظاهر و باطن از صورت نورانش پیدا بخدمت صدارت کل هندوستان معزز فرمودند - و در مقام اعزاز و احترام آن والا مقام درآمده بعنایت خلعت خاصه و منصب چهار هزاری هفت صد سوار و اسب با ساز طلا و سی هزار روپیه نقد معزز و مفتخر گردانیدند - و جانشینی قدوة الاولیای عالم بسید جعفر مبین خلف آن سیادت مرتبت که بحلیه فضیلت و صلاح آراسته است مرحمت فرمودند -

انتهاض الویه نصرت طراز از لاهور بصوب اکبرآباد

چون خاطر خورشید مآثر از مهمات صوبه پنجاب و کابل و قندهار و اپدراخته آمد بتاریخ هژدهم شعبان سنه یک هزار و پنجاه و دو هجری که ساعت مختار و مسعود بود فیل سوار از دارالسلطنت لاهور بدارالخلافه متوجه شده در باغ فیض بخش و فرح بخش نزول اجلال ارزانی فرمودند - بیست و یکم سعید خان را بعنایت خلعت خاصه و صوبه داری لاهور و سید جلال را بانعام فیل بلند پایه گردانیدند - دوم رمضان المبارک از باغ کوچ کرده براه کانونواهن کوچ بک کوچ روانه گشتند - و بشاهزاده بلند اقبال حکم شد که با قلیچ خان و اصالت خان قلاع و عمارات راجه جگت سنگه را

ملاحظه نموده باز در کانواین سعادت ملازمت حاصل نمایند - خان دوران بهادر و راجه جی سنگه بمحال جاگیر دستوری یافتند - قلیچ خان به بهیره خوشاب که در جاگیر او درینولا مقرر شده بود رخصت گشت - نجابت خان دستوری مراجعت بکوهستان یافت - میر خان از تغیر غضنفر ولد الله ویردی خان بخدمت توزک که پیش ازین نیز بدو متعلق بود سربلند و غضنفر بخدمت داروغگی و کوتوالی لشکر سرافراز گردیدند - و بیستم بدولتخانه سهرند تشریف شریف ارزانی فرمودند و رای تودرمل دیوان و امین و فوجدار سهرند از حسن خدمت بمنصب هزارموار دواسپه سه اسپه از اصل و اضافه سرافراز گردید - بیست و سوم کوچ نمودند - و مکرمت خان صوبه دار دہلی در انباله ملازمت نموده باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار سوار دواسپه سه اسپه معزز گشت - بیست و هفتم از نواحی بوریه برخلاف معهود آن بحر کرم کشتی نشین گشته شکارکنان بسوی مقصد توجه فرمودند -

چهاردهم ظاہر دارالملک دہلی مضرب خیمام دولت گردید - بقلعه و عمارات دلکشا که بفرمان آنحضرت بر کنار دریای جون اساس یافته تشریف بردند و منازل مذکوره را که هنوز بتمامیت نرسیده ملاحظه فرموده تصرفات تازه که بخاطر دورین رسیده بود بمکرمت خان صوبه دار و کارفرمای این عمارت ارشاد فرمودند - بعرض مقدس رسید که سید شجاعت علی بارہ در پرگنہ ایرج بعالم بقا رحلت نمود - پانزدهم بزیارت مرقد حضرت جنت آشیانی رسیده پنجهزار روپیہ بخدمه و مستحقین آن مکان مرحمت فرمودند - و فردای آن کوچ نموده بیست و چهارم شوال در ساعتی سعادت آلود با طالع فرخنده و بخت مسعود داخل دولت خانه دارالخلافہ اکبر آباد گشته بر سریر فرحناکی و شادکامی جلوس ہایون فرمودند - علی مردان خان ناظم مہات صوبہ کابل بحکم اقدس از پشاور آمدہ شرف کورنش دریافت - بشاہ بلند اقبال [داراشکوہ] فیمل دیپ سندر کہ پنجاہ ہزار روپیہ قیمت داشت با یراق طلا و مادہ فیل نیز ہمین قیمت مرحمت فرمودند - علی مردان خان بعنایت خلعت خاصہ با چارقب زردوزی و جیغہ و شمشیر مرصع مخلع و متمتع گشته بساعطای عظیم الشان امیرالامرا و

انعام کروور دام که مجموع تنخواش بیازده کروور دام طلب منصب
ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار پنجمہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ باشد
سربلندی یافت ۔

جشن وزن مبارک شمسی

روز پنجشنبہ غرہ ذی قعدہ سال ہزار و پنجاہ و دوم ہجری موافق
سوم بہمن انجمن وزن جشن شمسی آغاز سال پنجاہ و دوم بخیریت و مبارکی
شروع شدہ مراسم این روز بر طبق معہود ہر سالہ بظہور آمدہ سایر بندہا
باضافہٴ مناصب سرفرازی یافتند ۔ راجہ بیتھلداس باضافہٴ ہزاری ذات
بمنصب پنجمہزاری سہ ہزار سوار و حیات خان از اصل و اضافہٴ بمنصب
ہزاری سہ صد و پنجاہ سوار مفتخر گشتند ۔ قاضی محمد اسلم را بزر کشیدہ
شش ہزار و پانصد روپیہ ہمسنگش بدو مرحمت فرمودند ۔ دہم بمنزل
علی مردان خان امیرالامراء کہ خانہٴ سیف خان بود و بطریق عاریت
بامیرالامراء مرحمت شدہ بود تشریف بردہ خان مذکور را سر بلند صورت
و معنی گردانیدند ۔ و حویلیٴ اعتقاد خان کہ بہترین منازل اکبر آباد است
بطریق انعام بخان مذکور مرحمت فرمودند ۔ و از جملہٴ پیشکش خان مسطور
متاع یک لک روپیہ بشرف پذیرائی رسیدہ روز دیگر بمرحمت خلعت خاصہ
و خنجر مرصع با پھولکتارہ و دو اسپ از طویلہٴ خاصہٴ و فیل با یراق نقرہ
و مادہٴ فیل نوازش فرمودہ رخصت انصراف بصوبہٴ کابل دادند ۔ و ہفدہم
عرس حضرت ممتاز الزمانی در روضہٴ منورہٴ آن قدسیہٴ صفات کہ درینولا صورت
اتمام یافتہٴ فرخندہ محفل بمحضور فضلا و صلحا آرایش پذیر شد ۔ ہندگان حضرت
خود بدولت نیز آن انجمن را از نور حضور متبرک ساختند و بدعا و فاتحہ
مادہٴ ترویج روح آن عصمت نقاب در ریاض جنان آمادہ نمودند ۔

بناء روضہٴ ممتاز الزمانی

شرح عبارات روضہٴ مطہرہ کہ درینولا صورت اتمام یافتہٴ بنظر انور
درآمدہ ۔ آنکہ در سال پنجم جلوس والا تاسیس این بنای آسان بنیان کہ متانت
ورفت بنیاد سبع شداد ہزار یک آن نمی شود مشرف بر دریای جون

که بر جانب شالی آن روان است طرح افکندند - و حد بنای آن باب رسانیده بنسایان بدیع کار بنیادش را بسنگ و صابو در کمال استحکام برآورده بسطح زمین برابر ساختند - و بر فراز آن کرسی روضه که از آن بابت عارت بچنین کرسی و رفعت و تکلف و زیب و زینت و فسحت و مساحت در روی زمین نیست بآجر و آهک چبوتره مانند بطول سه صد هفتاد و چهار و عرض صد و چهل یک لخت نموده شانزده گز بلند گردانیدند - و روی کار آنرا بسنگ سرخ تراشیده که صنعت بسیار از منبت و برچین کاری در آن بر روی کار آمده برآراستند - و فرش آنرا از سنگ سرخ گره بندی نموده مرتب ساختند - و در وسط آن کرسی دیگر که روی کارش از سنگ مرمر است یک لخت مسطح و مربع بطول و عرض یک صد و بیست گز و ارتفاع هفت ذراع برافراشتند - و در وسط کرسی دوم عارت روضه فلک فرسای خلد آسا بقطر هفتاد ذراع بطرح مشمن بغدادی بکرسی یک گز بنا یافت - و گنبد مرقد منور که در حاق این عارت است از اندرون و بیرون سراپا از سنگ مرمر انجام پذیرفته از سطح تازه مشمن است بقطر بیست و دو ذراع و ازاره را مقرنس ساخته اند - و ازاره شقه گنبد که از سطح عارت می و دو گز مرتفع است سنگ مرمر بطرح قالب کاری تراشیده بکار برده اند - و بر فراز آن گنبدی امرودی شکل که مهندس خرد از قیاس قدر اساس آن کوتاهی می نماید برافراخته بر فرق گنبد مذکور که دور منطقه آن صد و ده گز است کلسی به بلندی یازده گز از زر ناب که چون خورشید تابان است نصب نمودند - مجمل از روی زمین تا سر کلس یکصد و هفت گز است - و در اضلاع پشتگانه آن هشت نشیمن دو طبقه بر یک بطول پنج و نیم گز و عرض سه واقع شده - و در جهات اربعه چهارخانه مربع دو مرتبه است هر کدام بطول و عرض شش ذراع محتوی بر چار نشیمن که درازی هر یک چهار و نیم ذراع است و پهنای سه - پیش هر خانه مربع پیش طاق است بطول شانزده و عرض نه و ارتفاع بیست و پنج - و در زوایای اربع چهارخانه مشمن است سه درجه و هر چهارخانه بقطر ده ذراع مشتمل است بر هفت نشیمن و

درجه سوم این خانها ایوانی است مشمن گنبدی مسقف - در سه ضلع این پیوت مشمن جانب بیرون سه پیش طاقیست هر یکی بطول هفت ذراع و عرض چهار و ارتفاع ده - و در وسط گنبد مضجع آن صدر نشین صحن فردوس برین است - و بالای تربت چپوتره از سنگ مرمر که بالای آن صورت قبر نمایان کرده اند و بر دور آن محجری مشمن مشبک سر تا سر پرچین کاری - و دروازه محجر از سنگ یشم است بطرح بند رومی که مفصلش را به تنگهای آهنین گرفته آنها زرنشان کرده اند و ده هزار روپیه بر آن خرچ شده - درون این والا بنا کوکبه و قنديل از طلا مینا کار آویزانست و هر چهار طاقش را بآئینه حلبی گرفته در یکی راه آمد و شد گذاشته اند - و در هر چهار جانب آن بر کرسی سنگ مرمر که از زمین بیست گز مرتفع است چهار مینار زینه دار از سنگ مرمر بقطر هفت و ارتفاع پنجاه و دو ساخته اند - پنداری دعای مستجاب از سینه پاک رو بآسمان نهاده که برفعت پایه و متانت اساس چون بخت بلند و رای خردمند داد اوج گرای داده - در تمامی روضه درون و بیرون نقاران نادره کار بلطافت صنعت اقسام سنگهای رنگین و احجار ثمین که جواهر وصفش در بحر سخن ننگد و ادنی پایه توصیفش بمیانجی بیان و تبیان دست نمی دهد علی الخصوص چپوتره مرقد منور بهنجی پرچین نموده اند که در برابر حسن نمود کار آن که نهایت مرتبه خوشنمایی دارد کارنامه ارژنگ و نگارخانه چین و فرنگ مانند نقش بر آب نه نمود دارد نه بود -

کتابه درون و بیرون که سور قرانی و آیات رحانیست بدقت طبع فرهاد فن و نوک تیشه خارا شکن در کمال تکلف و تصنع پرچین کاری نموده بدان گونه آب و رنگ لطیف بر روی کار آورده اند که رواج صنعت چرخ مرصع کار برده و خط بطلان و رقم نسخ بر خط یاقوت لعل لبان کشیده - غربی روضه مسجدیست سه چشمه از سنگ سرخ بطول هفتاد و عرض سی گز مشتمل بر سه گنبد که آن هر سه از درون از سنگ سرخ و از بیرون از سنگ مرمر است - و حاشیه ازاره مسجد مذکور از درون و بیرون بسنگ مرمر از سنگ زرد و میاه بطرح موج پرچین کاری نموده اند - و بوم الواح فرش مسجد را که از سنگ سرخ خالی کرده و سنگ زرد و میاه بجای آن ترکیب کرده شکل محراب جای نماز نمودار ساخته اند - و پیش آن

چبوتره بطول هفتاد و عرض بیست ذراع و حوضی بدرازی چهارده ذراع و پهنای ده ترتیب داده - صحن روح افزایش چون پیشانی نیک بختان بنور سعادت آماده و فضای دل کشایش مانند صبح دولت ابواب فیض بر روی دلها کشاده -

قرینه آن شرقی روضه مهانخانه ساخته شده در جمیع جزئیات و خصوصیات مانند مسجد است الا آنکه شکل محراب و جای نماز در دیوار و صحنش نمایان نیست - در چهار کنج بکرسی سنگ سرخ چهار برج مشمن سه طبقه واقع شده که سقف گنبدی دارد و کلاهش در درون از سنگ سرخ و بیرون از سنگ مرمر است - و پهلوی هر برج ایوانی است بطول دوازده و عرض شش گز که در دو جانب دو حجره دارد - و پایان کرسی سنگ سرخ باغیست فردوس آئین و گلشنی است ارم تزئین بطول و عرض سه صد و شصت و هشت گز مشحون باقسام اشجار میوه دار و رباعین بدیع آئین - بهانا سوادش خال جبین سر تا سر متزهات روی زمین است و هر چمن فیض آئینش چون چمن روضه رضوان دلکشا و دل نشین - سبز درختان دلکش آبجیات سرمد خورده و قامت هر یک بحسب قدر مقدار بل همه حساب دست از طویلی برده - در هر چهار خیابان وسط باغ که بعرض چهل ذراع است نهریست بعرض شش ذراع و فوارهای نورافشان در آن از آب جون جوشان و در افشان - و در وسط باغ مذکور چبوتره ایست بطول و عرض بیست و هشت گز که نهر مذکور باطراف آن گشته و درمیان آن حوضی است لبالب از آب کوثر بطول و عرض شانزده گز و اطرافش فوارهای جوشانست پنداری چراغان در دل روز گیتی افروز گشته -

القصه خصوصیات این حدیقه خلد آئین و حقایق خیابانش که سر تا سر از سنگ سرخ است و شاه نهر مجره نشان و حوض نو آئینش که از عالم لوحی از بلور صفا احداث پذیرفته بجای رسیده که مزیدی بر آن متصور نباشد و ادنی شمه وصفش در حوصله سخن گنجای ندارد - هر یکی از ضلع شرق و غربی باغ ایوانی بطول یازده گز و عرض هفت با دو حجره بنا یافته - و عقب آن طبنی خانه ایست بطول نه و عرض پنج ذراع پیش ایوان چبوتره بطول چهل و شش و عرض ده گز - جنوبی ضلع باغ سراسر

ایوان در ایوان است رو بشال - و در هر کنج شرقی و غربی آن دو برج عالی با نشیمنهای دل نشین اساس یافته - و دروازه این عالی بنا که بغایت بلند و خوش طرح است چون باب بهشت بجمع خوبیها آراسته و در کمال رفعت و رنگینی بانواع نقش و نگار پای تا سر پیراسته - درون و بیرونش هفت چوکنهدیست که کلاه هر یک از آن از سنگ مرمر است و در هر چهار کنجش چهار مینار در نهایت تکلف و خوشنمایی صورت اتمام یافته و چار دیوارش از سنگ سرخ انجام پذیرفته - و پیش دروازه مذکور چبوتره ایست بطول هشتاد گز و عرض سی و چهار و جلوخانه بطول دویست و چهار و عرض صد و پنجاه ذراع - در اضلاع چهارگانه جلوخانه صد و بیست و هشت حجره است - و متصل دیوار باغ دو خواصپوره است شرق و غربی جلوخانه - هر یک بطول هفتاد و شش و عرض شصت و چار محتوی برسی و دو حجره - فرایش هر حجره ایوانی مترتب گشته - و در پیش جلوخانه چار سو بازار است سراسر بایوانهای سنگ سرخ آراسته و حجرهایش از خشت و آهک پیراسته - اضلاع غربی و شرقی آن نود گز و شالی و جنوبی سی گز - در اطراف این چار سو چار سرای دلکشا هر یکی بطول و عرض یکصد و شصت گز مشتمل بر یک صد و سی و شش حجره ایوان دار - از آن گذشته چوکی دیگر بطول صد و پنجاه و عرض صد واقع گشته - و در وسط آن چار بازاری - و دو سرای دیگر قرینه آن که گوناگون اقمشه بر دیار و اقسام امتعه بر ولایت در آن بیع و شری میشود - سوای این تجار فراوان منازل پخته و سراهای متعدده ساخته اند بمرتبه که شهر کلانی گشته بممتاز آباد موسوم است - خرج تمامی عمارات که از دوازده سال بسرکاری مکرمت خان و میر عبدالکریم صورت تمامیت پذیرفته پنجاه لک روپیه است - و سی مواضع از مضافات اکبر آباد که جمع شان چهل لک دام و حاصلش یک لک روپیه است با دو لک روپیه محصول دکانین و سراهای وقف این روضه منوره نموده مقرر ساخته اند که اگر احياناً بمرت احتیاج اقتد از مبلغ مذکور بقدر حاجت بر ترمیم این بقاع خیر صرف نموده باقی در مصارف معهوده از علوفه سالیاناداران و ماهواره خواران و آش و نانی که بجهت خدمه و عواکف این مکان والا

شان و دیگر محتاجان و بینوایان مقرر است صرف کنند - و هرچه زیاده آید باختر خلیفه وقت است که تولیت آن بقعه باو تعلق دارد -

شیخ عبدالصمد عمودی که شریف مکه او را بعنوان سفارت با کلید خانه مبارک بشگون کشایش هفت اقلیم روانه نموده بود هشتم ذی الحجه سعادت ملازمت دریافت و کلید مذکور گذرانیده بانعام خلعت و چار هزار روپیه نقد سربلند گردید - مرشد قلی بخدمت داروغگی توپ خانه کوتوالی از تغیر غضنفر ولد الله ویردی خان سرافراز گردید - یازدهم اعتقاد خان از تغیر شایسته خان بصوبه داری بهار و شایسته خان از تغیر عبدالله خان بحراست اله آباد و شاهنواز خان از تغیر اعتقاد خان بفوجداری جونپور سرافراز گردیدند - و چون از عبدالله خان روز بروز ناسپاسی و ناحق شناسی بظهور می پیوست از منصب و جاگیر برطرف گشته بسالیانه یک لک روپیه داخل دعاگویان شد - و شیر خان ترین که چندی از منصب برطرف بود درینولا بمنصب سابق دو هزار دو هزار سوار سربلند گشت -

نوروز جهان افروز

سلخ ذی الحجه سنه یک هزار و پنجاه و دو خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل پرتو نزول انداخته زمین و زمان را پیرایه نئی داد - آفتاب اوج خلافت بر سریر دولت و شادکامی جلوس دولت فرموده ابواب فیض بخشی بر روی عالم کشادند - سوم محرم ۱۰۵۳ هجری بمنزل شاهزاده بلند اقبال که بکمال دل کشائی و فرح افزائی برکنار رودبار جون صورت تعمیر پذیرفته بود تشریف برده از جمله پیشکش و نثار آن والا گهر متاع یک لک روپیه بدرجه پذیرائی رسید - هفت فیل نر و ماده با لختی دیگر اشیاء نادر از پیشکش شایسته خان و متاع دو لک روپیه از اعظم خان و یک لک روپیه نفایس از اسلام خان بمعرض قبول درآمد - سوای پیشکش عادلخان که مصحوب میر رجب نام ایلچی از جواهر و مرصع آلات و نه فیل بدرگاه عالم پناه فرستاده بود درین نوروز نه لک روپیه متاع از جمله پیشکش بادشاهزاده

و امرا و اصل سرکار خاصه گشت - صلابت خان میر بخشی باضافه' هزاری بمنصب چهار هزار دو هزار سوار و مراد کام بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار بلند پایه گردیدند - و حکیم حاذق باضافه' ده هزار روپیه بسالیانه' سی هزار روپیه معزز گشت - بشیخ عبدالصمد عمودی پان با پاندان طلا و ارگجه با پیاله و سرپوش زرین عنایت شد - نوزدهم اعظم خان و خلیل الله خان بعنایت خلعت بلند پایگی یافتند - اعظم خان به متھرا و خلیل الله خان بصوب کھاؤن و ہردوار تا افیال نر و مادہ آن حدود صید نماید مرخص گشتند - بیست و چهارم میرزا سلطان ولد میرزا حیدر صفوی برای تہیہ' مواد ازدواج خود کہ بصبیہ' اسلام خان نامزد گشتہ بود بانعام ده هزار روپیه کامیاب گردید - جان سپار خان بعنایت خلعت و فوجداری' مند سور از تغیر ذوالفقار خان فرق مہابت برافراحت - غرہ' ربیع الاول معزالملک بخلعت و خدمت دیوانی کجرات و مادہ فیل مفتخر گشتہ دستوری یافت -

خجستہ جشن وزن مبارک قمری

روز مبارک دوشنبہ دوازدهم ربیع الثانی سنہ یک ہزار و پنجہاہ و سہ مطابق ہشتم تیر جشن وزن انتہای سال پنجہاہ و سوم و آغاز پنجہاہ و چہارم از عمر ابد قرین صورت تزئین پذیرفتہ سایر مراسم معہود بدستور ہر سال بتقدیم رسید - درین روز عشرت اندوز بیست و چہار فیل و شش مادہ فیل با یراق نقرہ و اصناف اقمشہ کہ بادشاہزادہ والا گہر محمد شیجاع بہادر مصحوب اجمیری نام ملازم خود ارسال داشتہ بودند از نظر اشرف گذشتہ قیمت مجموع آن سہ لک و بیست ہزار روپیہ قرار یافت - و بیست و نہ فیل نر و مادہ کہ خلیل الله خان صید کردہ آورده بود و پنج فیل بابت پیشکش معتقد خان نیز درین تاریخ از نظر اشرف گذشت - و قیمت مجموع آن سہ لک و ہشت ہزار روپیہ قرار یافت - راجہ جسولت سنگھ بعنایت خلعت خاصہ قامت اعتبار بر آراستہ بوطن دستوری یافت - و سیادت خان برادر اسلام خان بمنصب ہزار و پانصدی چہار صد سوار از اصل و اضافہ مہابی شد - میر رجب ایلچی' عادل خان بعنایت خلعت و اسپی با زین نقرہ و ہفت ہزار روپیہ نقد مر بلند گشتہ رخصت بیجا پور یافت - و فیل

خاصه با یراق نقره و ماده فیل و پاندان مرصع گران بها مصحوب مظفر حسین داروغه عدالت بعال خان و بیست اسپ بیادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مرحمت نموده فرستادند و خدمت عدالت بناد علی میدانی مقرر گشت - نظر بهادر خویشگی بمنصب سه هزار دو هزار سوار و سعد الله خان بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و حقیقت خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار و حاجی محمد یار اوزبک بمنصب هزاری پانصد سوار مفتخر و مباهلی گشتند -

تولد ممتاز شکوه از صبیئه سلطان پرویز و انعام ده لک روپیه

سلخ جادی الاولی سنه یک هزار و پنجاه و سه بعد از انقضای هفت ساعت و هفت دقیقه از شب یک شنبه بادشاهزاده بلند اقبال سعادت پژوه محمد دارا شکوه را از بطن صبیئه رضیه سلطان پرویز معادتمند پسری بوجود آمده دیده روزگار را نورانی ساخت - حضرت خلافت منزلت آن ثمره نورس بوستان اقبال را بممتاز شکوه موسوم گردانیده ده لک روپیه بجهت سرانجام اسباب جشن بطریق انعام مرحمت فرمودند -

گذارش قانون مجدد در گهریهای شبانروزی

بر خردوران بالغ نظر پوشیده نماند که اختر شناسان هندی روز و شب را شصت گهری قرار داده اند - و آغاز لیل و نهار را از طلوع و غروب آفتاب قرار داده هنگام اعتدال ربیع و خریف که روز و شب برابر می شود شار گهریهای روز متساوی اعتبار نموده اند - و در ایامی که در روز و شب تفاوت پدید می آید عدد گهریهای روز و شب نیز موافق کمی و زیادتی بعمل می آید - چنانچه در دارالسلطنت لاهور عدد گهریهای روز اطول بسی و پنج و شبهای اقصر به بیست و پنج می رسد - و بر طبق این ضابطه عدد گهریهای روز و شب بعمل می آید - جمعی از دانایان این فن که بحلیه اسلام متعلی بودند برای ضبط هنگام نماز فجر و مغرب آغاز روز پیش

از طلوع آفتاب بیک و نیم گهری و ابتدای شب بعد از غروب به نیم گهری مقرر داشته علامت تعیین گجر گردانیدند - و این دو گهری را از اجزای شب کاسته بر اجزای روز افزودند - و پنهان گهری را بعنوان درست نمودند که در عرض لاهور بر طبق قاعده نجومی روز اطول از سی و پنج و لیل اقصر از بیست و پنج متجاوز نگشت و ازین رهگذر در گهریهای شب و روز تفاوت پدید آمد - چون درین وقت ضابطه مذکوره بر پیشگاه خاطر صواب ناظر خاقان جهان که در جمیع شئون عدالت و سویت که قسطاس عالم قوام بنی آدم است منظور و ملحوظ دارند پرتو افکند و تفاوت گهریها بر فراز ظهور برآمد از القای ربانی و الهام آسمانی ضابطه دیگر که باعث ارتفاع تفاوت مقدار گهریها و اختلاف پنهان و موجب تشخیص وقت نماز فجر و مغرب بر وفق سنت سنیه باشد بادشاه دین و دنیا پناه مقرر فرمودند که وقت نواختن گجر صبح و شام را بدستور که گذارش یافت بحال داشته پنهان گهریهای لیل و نهار متساوی المقدار گردانیدند - و یک و نیم گهری پیش از طلوع آفتاب و نیم گهری بعد از غروب که نزد اهل تنجیم داخل شب است از عدد گهریهای شب کم نموده بر عدد گهریهای روز افزودند - چنانچه روز اطول اکبر آباد سی و شش و شاهجهان آباد سی و شش نیم و دارالسلطنت لاهور سی و هفت گهری و کابل سی و هفت و نیم گهری و کشمیر سی و هشت گهری و در بلده دولت آباد سی و پنج گهری قرار یافت -

شروع سال هفدهم جلوس مبارک و جشن ولادت سلطان ممتاز شکوه

روز دوشنبه غره جادی الثانیه سنه یک هزار و پنجاه و سه هجری سال خیر مال هفدهم جلوس میمنت مانوس شروع شده روی زمین را به بساط انبساط پیراست و چار بازار گیتی رواج رونق کلی پذیرفته عنایت ربانی ابواب شگفتی بر روی روزگار مفتوح ساخت - اجمیری ملازم بادشاهزاده محمد شجاع که پیشکش آن نامدار آورده بود بعنایت خلعت و دو هزار روپیه نقد سرافرازی یافته رخصت بنگاله گردید - و مصحوب او بآن

نیرُ برج دولت خلعت خاصه و جواهر و مرصع آلات یک لک روپیه فرستاده دو لک روپیه نقد از خزانه بنگاله مرحمت فرمودند - درین تاریخ سید خانجهان با پسران از گوالیار آمده دولت ملازمت دریافت - و هزار مهر نذر گذرانیده او بخلعت خاصه و سید شیر زمان و سید منصور پسرانش بعطای فیل سربلند گردیدند -

بیست و پنجم بمنزل شاهزاده والا گهر بلند اقبال بجهت دیدن تازه نهال بوستان خلافت سلطان ممتاز شکوه تشریف فرمودند - در وجه رونمایی آن مبارک لقا تسبیح مروارید و لعل عطا نمودند - شاهزاده خردور بهرام نثار و پاندا از پرداخته اصناف جواهر و اقسام نقایس هر دیار بعنوان پیشکش گذرانید - سید خانجهان و عبدالله خان و اسلام خان و اعظم خان را خلعت فاخره با چار قب مخمل طلا دوزی و جمدهر مرصع و بصدرالصدور سید جلال و موسویخان و جعفر خان و راجه بیتهداس خلعت با فرجی و پچهل کس دیگر خلعت تنها دادند - خدیو زمان بعد از تماشای چراغانی که بکمال خوبی گرد دولتخانه و کنار دریا افروخته بودند بمنزل مبارک تشریف آوردند - و براؤ ستر سال و ملا علاؤ الملک ماده فیل و بعد الصمد عمودی خلعت و شمشیر و سپر با یراق طلائی مینا کار و چهار هزار روپیه نقد مرحمت نموده رخصت مکه معظمه نمودند - از روز ملازمت تا تاریخ رخصت بیست هزار روپیه نقد و ظروف طلا و نقره و جز آن که از سرکار معلی و همین قدر از شاهزادها و امرا به شیخ مذکور مرحمت شد - دهم غضنفر ولد الله و یردی خان بخدمت داروغگی فیلخانه سرافراز شد - و رای رایان چون از دیرباز آرزوی انزوا در معموره بنارس داشت درین تاریخ رخصت یافت - یازدهم ساحل جون از فروش شمع و چراغ گیتی افروز روکش روز شد - شانزدهم محمد باقر ملازم گرامی گوهر تاج خلافت و نامداری بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن آمده عرضداشت مشتمل بر مژده تولد پسر نیک اختر از بطن دختر زمیندار راجور سلخ رجب و خبر تولد صبییه رضیه شب پنجشنبه غره شعبان از دختر شاهنواز خان صفوی گذرانید - پسر بسطان معظم و صبییه به زینت النسا بیگم موسوم گشته خبر آرنده بانعام هزار روپیه نقد و خلعت کامیاب شده رخصت مراجعت یافت -

توجه اشرف از اکبرآباد بصوب اجمیر

چون بادشاه حقایق آگاه از کمال خدا پرستی همواره خوابان هم نشینی ارباب عرفان و زیارت مرحله پیمایان طریق معرفت الله که در معنی از واصلان حق اند می باشند لاجرم درینولا بنا بر طریقه معهود آباء عظم بشوق دریافت سعادت زیارت عمده مقربان درگاه و قدوة واصلان خدا آگاه سرآمد ارباب حقیقت و یقین حضرت خواجه معین الدین و الدنیا متوجه دارالبرکت اجمیر شدند - بعد از انقضای دو گهری از شب دوشنبه هفدهم شعبان باغ نور منزل از نزول اشرف منزل نور شد - سید خانجهان بخواست قلعه اکبر آباد و انعام خلعت و صلابت خان بمرحمت علم و لهر اسپ خان بخدمت قوریگی و میر صالح ملازم شاهزاده بلند اقبال بخدمت قراول بیگی سربلند گردیدند - و ازین منزل کوچ بکوچ روانه گشته چون کنار تالاب جوگی مخیم سرادقات جاه و جلال گردید راجه جی سنگه با پسران از وطن خود رسیده دولت کورنش دریافت و نه اسپ و یک فیل برسم پیشکش گذرانید - و راج کنور پسر جانشین رانا جگت سنگه که در ایام حکومت پدر تا هزار سوار در رکاب نصرت نصاب بادشاه عالم در دکن بزمان بادشاهزادگی بود به تقبیل سده سپهر مرتبه جبین افروز بخت گردیده یک فیل پیشکش نمود و بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع و جمدهر و اسپ عراقی با ساز طلا نوازش یافت -

هشتم رمضان المبارک سال مذکور در اجمیر اول بطواف روضه ملایک مطاف حضرت معین الدنیا و الدین رسیده بعد از ادای آداب معهوده زیارت و تقسیم ده هزار روپیه به فقرا و خدام آن مکان سعادت نشان بعمارت دولت خانه والا که بر کنار تالاب انا ساگر است تشریف آورده آخر روز باز بزیارت ضریحه منیع تشریف برده حکم فرمودند که در دیگ مسین کلان که حضرت جنت مکان وقف آن مکان متبرک نموده بودند و یک صد و چهل و پنج من بوزن شاهجهانی در آن طعام پخته می شود گوشت نیله گاو شکار خاصه را با برنج و مصالح دیگر طبخ نموده بقرا قسمت نمایند - راجه جسونت سنگه از وطن آمده دولت کورنش اندوخت -

راجه جی سنگه سپاه خود درین تاریخ از نظر اشرف گذرانید پنجمزار سوار
 بشار درآمد - پانزدهم شهر رمضان المبارک از اجمیر بصوب دارالخلافه
 مراجعت فرموده در منزلی که سه کروهی اجمیر دولتیخانه معلی برپا شده
 بود تشریف بردند - راجه جی سنگه و راجه جسونت سنگه بخلعت خاصه
 و راج کنور پسر رانا بانعام خلعت و شمشیر و سپر و یراق طلائی مینا کار
 و فیل و اسب و دو راجپوت عمده او خلعت و اسب و پشت نفر دیگر
 خلعت یافته باوطان خود مرخص شدند - و تسبیح مروارید و شمشیر و سپر
 با یراق طلائی مینا کار دو اسب عربی و عراقی با زین طلا مصحوب راج
 کنور برانا مرحمت شد - رام سنگه و کیرت سنگه پسران راجه جی سنگه
 بخلعت و اسب نوازش یافته همراه پدر دستوری یافتند - پژدهم سعدالله خان
 بعنایت خلعت خاصه و اضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب دو
 هزاری پانصد سوار و خدمت میر مامانی از تغیر عاقل خان سرمایه
 مهابات اندوخت - و داروغگی غسل خانه به باقی خان و خدمت عرض
 مکرر از تغیر خان مذکور بمیرک شیخ تفویض یافت - و چون عبور موکب
 پایون بر مالپور جاگیر راجه بیتلهداس افتاد دو فیل نر و ماده بطریق
 پیشکش گذرانید - راجه کشن سنگه بهدوریه سلخ ماه متوجه مکانی که برای
 او مقرر شده بود گردید - چون او را فرزندی دیگر جز از بطن کنیز نبود و در
 کیش این طایفه ضاله کنیززاده حکم عیبید دارد و با او طعام نمی خوردند
 اودی سنگه نیره عم او را به عنایت خلعت و منصب هزاری هزار سوار
 و خطاب راجگی سربلند گردانیدند -

غره شوال عبدالله خان که از منصب معزول گشته یک لک روپیه
 سالیانه می یافت باز بمنصب شش هزاری ذات و سوار سرافرازی یافت - چون
 از وقایع کابل بعرض اقدس رسید که میان ملک مودود و میر یحیی دیوان
 کابل جنگی واقع شد و در آن زد و خورد ملک مذکور مقتول گشت لاجرم
 بدین تقصیر میر یحیی را معزول ساخته به میر صمصام الدوله خدمت دیوانی
 کابل مرحمت نمودند -

پانزدهم باغ دهره که بنور منزل موسوم است مطرح اشعه انوار
 ظل الهی گشت و عموم بندهای درگاه گیتی پناه خصوص سید خانجهان

و اسلام خان و سید جلال الدین صدرالصدور و موسویخان برسم معهود استقبال موکب اقبال نموده بدریافت سعادت ملازمت شرف اندوز گشتند - فردای آن در ساعت مختار دولت خانه^۱ والا به نزول اشرف نورانی شد - الله دوست کاشغری پسر محمد دوست اتالیق احمدخان والی^۲ کاشغر از توران بشرف زمین بوس درگاه آسمانجه رسیده داخل بندها گشت - چون در هنگام بارعام از کثرت ازدحام یک میر توزک از عهده^۳ اہتمام نمی توانست برآمد بادشاه عالم پناه سلخ ماه چهار میر توزک پیش مقرر نموده حکم فرمودند که یکی از ہمنہ کلان منصب باشد بتوزک پیش و دو ہم منصب دیگر کہ ازو کم منصب باشند بجانب چپ و راست و چہارمی باہتمام مردم عقب کہ ہمراہ قور می باشند پردازد -

جشن وزن مبارک شمسی

روز سہ شنبہ ذی قعدہ سنہ یک ہزار و پنجاہ و سہ خجستہ انجمن وزن مبارک شمسی آغاز سال پنجاہ و سوم از عمر گرامی بآئین فرخندہ آراستگی پذیرفت و جشن خاطر پسند بطرح بدیع با زیب و زینت نمایان ترتیب یافته جمیع مراسم معہودہ و آداب مقررہ این روز طرب افروز از داد و دہش و بخشش و بخشایش بظہور رسید - از جملہ منصب مہین خلف دودمان حضرت صاحبقرانی باضافہ^۴ پنجمہزار سوار بیست ہزاری بیست ہزار سوار پنجمہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ قرار یافت - و صدرالصدور سید جلال بمنصب چہار ہزاری ذات چہار ہزار سوار و زاہد خان بمنصب ہزار و پانصدی ذات ہزار سوار و سجان سنگھ سیمودیہ بمنصب ہزاری چہار صد سوار از اصل و اضافہ نوازش یافتند - مظفر حسین والد^۵ میر ابوالمعالی کہ بہ بیجاپور رفته بود با سید حسن ملازم عادلخان بدرگاہ عالم پناه رسید و یک قیل با مادہ قیل کہ عادلخان باو دادہ بود بطریق پیشکش گذرانید - سیدحسین عرضداشت عادلخان با لختی نفایس بنظر اکسیر اثر در آورده بانعام خلعت و اسپ با زین نقرہ و یک مہر صد تولگی و یک روپیہ بہان وزن

۱- در نسخہ^۶ خطی "والد میر ابوالمعالی" درج نیست (و - ق) -

سربلندی یافت - صفی قلی منصور حاکم اسفراین که فرمان روای ایران او را بیایهٔ سلطانی رسانیده بود بقصد بندگی درگاه جهان پناه آمده بخلعت و منصب بهزاری پانصد سوار و پانزده هزار روپیه نقد سربلند گشته بمراد دلی فایز گردید -

انتهاض رایات عالیات بصوب سوکر

چون در مستقرالخلافة اکبر آباد بسبب شیوع وبا و وقوع طاعون فراخنای ساحت عدم بر مردم تنگ فضا گشت زندگان حضرت که صحت ذات اقدس آنحضرت باعث انتظام سلسلهٔ نظام عالم و آرام جملهٔ عالمیان است بتجویز و صلاح دولت خوابان بصوب سوکر که پیشه اش پر از شیر و دیگر جانوران است بستم ذی حجه متوجه شده چون بفتح پور رسیدند بهم بمسجد جامع آن مکان که بر کوچه از سنگ سرخ بنا نهاده حضرت عرش آشیانی است و در فسحت ساحت و رفعت پایه باسنان دعوی همسری دارد بجهت ادای نماز عیدالضحی تشریف بردند - از بس هجوم که مردم وقت درآمد دروازه بالای هم افتادند یکی بزخم جمدهر دیگری که از غلاف برآمده بدو رسید درگذشت و چندی بآفت لکدکوب گرفتار شده صاحب فراش گردیدند -

یازدهم بروپاس تشریف بردند و سه روز در آن مکان بشکار آهو و غیره پرداختند - دوازدهم میربزرگ ملازم شاهزاده والا گهر مجد شاه شجاع صورت سندر نام فیلی که آن عالی قدر از بنگاله بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر اندوز گذرانیده بعنایت خلعت و اسپ مرافراز گشته مرخص گردید - و یک تسبیح مروارید و زمرد و پنج اسپ با زین طلا مصحوب او بآن گرامی اختر اوج دولت مرحمت نمودند - چهاردهم مقصود بیگ علی دانشمندی با برادران و خویشان از بدخشان آمده دولت کورانش دریافته بعنایت خلعت و خنجر یراق طلا و منصبی در خور حال و پنجهزار روپیه نقد سربلند گشت - روز دیگر سوکر مخیم سراق جاه و جلال گشت - سه روز دیگر به نخچیر آنجا پرداخته دوازده قلاده شیر نر و ماده و دیگر جانوران صحرائی شکار نمودند - چاردهم طبیعت قدسی سرشت شاهزاده

محمد دارا شکوه از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته منتهای کار به تب محرق کشید. چون گمان بیماری که در آن ایام شایع شده بود بهم رسیده و ماده در گردن و سورت تب در بدن ظاهر گردید خاطر مبارک بغایت متالم گشت. - خیرات و مبررات که دافع جمیع امراض و بلیات است زیاده از حد بعمل آمده حکمای پای تخت را نیز بعلاج ظاهر مامور فرمودند. - تا آنکه یمن توجه اشرف بکشیدن خون و خورائیدن زهرمهره بعد از چهارده روز بهبودی چهره ظهور نموده عاقبت مزاج شایزاده با عافیت گرائید. - درین چهارده روز بنابر افراط محبت پشت مرتبه بطریق عیادت بمنزل آن بلند اقبال تشریف بردند. - بیستم از آن منزل کوچ کرده در عمارت روپاس نزول اجلال فرموده روز دیگر در آن منزل مقام نمودند. - محمد ناصر ملازم قطب الملک از گلکنده بدرگاه والا آمده نه فیل شش تر و سه ماده از آنجمله یکی با ساز طلا و دیگران بساز نقره از نظر اشرف گذرانید. - جم قلی از بندر سورت آمده اسپان عربی و عراقی با جواهر و دیگر نوادر که در بندر مذکور بجهت سرکار والا خریده بود بنظر فیض گستر درآورد. - از آنجمله یک اسب منظور نظر والا گشته بتمام عیار نامور گردید. - بیست و ششم بفرخی و میمنت داخل حصار اکبر آباد شدند. - و چون اثری از آن بلیه باقی بود بهان روز بعمارت سموگر که بفاصله سه کروه از مستقر الخلافت واقع است تشریف فرموده چند روز در پانجا توقف فرمودند. - چون بعرض اشرف رسید که صفدر خان بمهمات قندهار و احوال رعایا چنانچه باید نمی پردازد چهارم محرم سنه یک هزار و پنجاه و چهار حکومت قندهار به سعید خان و نظم صوبه پنجاب از تغیر او به قلیچ خان مرحمت نمودند. - و راجه جگت سنگه را بسبب آزدگی که بسعید خان داشت تعینات کابل کرده قلعداری قلات از تغیر او بخانه زاد خان پسر کلان خان مذکور مرحمت فرمودند. -

مفتوح شدن ولایت پلامون

چون پرتاب زمیندار پلامون بسبب کثرت جنگل و تراکم اشجار و وفور تشابک اعصاب آن مغرور بوده اطاعت صوبه دار بهار چنانچه باید نمی نمود لاجرم صوبه دار همیشه در فکر تنبیه و تادیب آن می بود. - درینولا

دریاری و تیج رای اعلم او آمده اعتقاد خان را دیدند و بنابر تسلی و استالت خان مذکور قرار دادند که پرتاب را دستگیر نموده بحضور بیارند - همین که بدین قرارداد از اعتقاد خان رخصت شده مراجعت بدیار خود نمودند باتفاق جمعی که از پرتاب ناراض بودند پرتاب را باسانی مقید نمودند و سردارئی قوم را تیج رای بنام خود مقرر نموده کوس استقلال بنوازش آورده دم از بغی زد - درین وقت اعتقاد خان زبردست خان را با فوجی آراسته رخصت پلامون نمود - خان مذکور بمجرد رسیدن آنجا قلعه دیوگده را که تهانه کلان پلامون بود بتصرف در آورده مردم را بقطع اشجار تعین نمود - تیج رای در پی تهیه مایحتاج قلعداری و جنگ درآمده شش صد سوار و هفت هزار پیاده باراده شبخون بر زبردست خان فرستاد - خان مذکور بمجرد استماع چون باد وزان و برق فروزان شتابان گشته خود را بآن تیره روزان رسانیده جمعی را قتل و برخی را اسیر ساخت - اعتقاد خان بعد از شنیدن این مقدمه عبدالله نجم ثانی را با جمعی از تابینان خود برای کومک او فرستاد - اتفاقاً پیش از رسیدن این مردم از آنجا که کارسازی قضا و قدر است و از روز نخست باز نصرت و فیروزی بهمراسی موکب مسعود خدیو زمان بیعت درست بسته سوم رمضان تیج رای باراده شکار با جمعی از هواخواهان از قلعه بر می آمد و صورت سین و غیره مردمی که در قلعه بودند با پرتاب متفق گشته بند از پای او برگرفتند و قلعه را باختیار او دادند - بعضی از همراهیان تیج رای نیز سبقت نموده داخل قلعه شدند و برخی راه فرار اختیار نمودند - و تیج رای مذکور لا علاج شده سرگردان وادی ادبار گردید - زبردست خان این خبر شنیده بکمال دلیری و چستی از جنگهای دشوار گذار و کتل های صعب المرور گذشته تمامی مفسدان سر راه را به تیغ بیدریغ گذرانید - پرتاب بمقام تلافی تقصیرات گذشته درآمده بخان مذکور نوشت که چون گردن اطاعت وقف طوق طاعت داشته داخل دولتخواهان میخوابم که شوم اکنون آمدن و دیدن با اجازت وابسته - اگر مرا بعهد و پیمان مطمئن گردانید و در مقام ضرر و ایذای من نباشید باتفاق شما اعتقاد خان را ببینم - خان مذکور خاطر او را بجمیع وجوه جمع ساخته و لوازم دلدهی و عهد و پیمان بموجب درخواست او از قوه بفعل

آورده عهد نامه بمهر اعتقاد خان فرستاد - هفدهم رمضان پرتاب زبردست خان را دیده باتفاق روانه پتنه گشت - و بعد از دیدن اعتقاد خان یک فیل گذرانیده قرارداد که هر سال یک لک روپیه برسم پیشکش واصل خزانه عامره نماید - اعتقاد خان حقیقت بدرگاه عالم پناه معروضداشته التماس عفو تقصیرات او نمود - خاقان مجرم نواز او را داخل بندهای درگاه نموده بمنصب هزاری ذات و سوار سرافراز نموده پلامون را یک کرور دام قرار داده در جاگیر او تنخواه نمودند - شاعری امی تخلص از ایران آمده سعادت ملازمت دریافت و قصیده که در ستایش بادشاهزاده عالم پناه گفته بود بمسامع جاه و جلال رسانیده بانعام خلعت و هزار روپیه مهابی گردید - چون اصلا خط و سواد ندارد و شعر میگوید باین نام شهرت یافته -

گذارش نوروز جهان افروز

روز یکشنبه دهم محرم الحرام سال هزار و پنجاه و چهار آفتاب جهانتاب به برج حمل انتقال نموده زمین و زمان را پیرایه طرب و تازگی داد - خورشید اوج عز و جلال از سموگر کشتی سوار بدولت خاله اکبر آباد تشریف فرموده از نور حضور انجمن عیش و سرور را زینت دیگر عطا نموده بمقتضای عموم احسان مراد خاطر سایر مردم برآوردند - درین روز بهجت افروز رستم خان از سنبل و مکرمت خسان از دہلی و مرتضی خان از لکهنؤ رسیده پیشانی بخت را از سجود آستان عرش نشان نورانی ساختند - بیست و دوم که روز وزن شاهزاده بلند اقبال مجد داراشکوه بود بطریق مقرر در دولتخانه والا بحضور اشرف آن گران قدر را وزن نموده کمر خاصه مرصع مرحمت فرمودند - بیست و پنجم ماه مذکور پیشکش اسلام خان از جواهر و مرصع آلات وغیره از نظر اشرف گذشته از آنجمله متاع یک لک روپیه بشرف قبول رسید - حاجی عاشور بخدمت دیوانی کشمیر سرافراز گشت -

رسیدن آسب آتش بذات مقدس بادشاهزاده جهان بیگم صاحب

درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که گیتی از پرتو عهد سعادت مهمل حضرت صاحبقران ثانی منظور سعود آسانی شده جهانیان از نیل انواع آمال و امانی کامیاب مرادات جاودانی بودند - روزگار بر روز نوروز عشرت افروز عیش آموز گشته خلاق صبح تا شام بکشاده جبینی صبحگاه عید و شگفته پیشانی روز امید میگذرانیدند بناگاه قضیه نا مرضیه رسیدن آتش بدن مبارک قره باصره جهانیان غره ناصیه سعادت و کامرانی اسوه طهارت زمان قدوه معصومات دوران بادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب از قضا رو نموده جمعیت حواس شرافت اساس را بشویش مبدل ساخت و شگفتگیهای روزگار بگرفتگیها گزائیده نهایت کدورت و اندوه بصفونکده باطن انور خدیو هفت کشور راه یافت - تفصیل این واقعه ناملاجم برین منوال است که شب بیست و هفتم محرم الحرام وقت برخاستن از خدمت فیض موهبت حضرت خلافت مرتبت شعله شمعی که در آن کاشانه روشن بود بعطف دامان آن شمع سراچه عصمت و فروغ خورشید عفت رسید - چون پوشش مقدس از عطر و روغن معطر و مدسم بود در طرفه العین بتمام ملبوس درگرفت و شراره شعله سر باوج کشیده سراپای آن منبع سعادت و طهارت برنگ چشمه آتشین گشت - اگرچه درین وقت چهار کس از خوادم قریبه مانند شراره زود از جای خود برجسته با دل پرسوز شعله سان گرم خود را بان صبح روشن ضمیر رسانیدند اما چون آتش ملابس آن شمعهای چرب پیراین را که شبستان باطن شان از چراغ ارادت آن خورشید جهان افروز نورانی بود نیز درگرفت برنگ پروانه از گرمی آن از خود بیگانه گشته بی اختیار بحال خود در ماندند - و تا اطلاع خدمتگاران دیگر و رسیدن آب کسوت بدن مقدس نورانی شد و پیکر مطهر مانند ماه در برج آتش جا کرد - درین وقت که سینه فلک از حسرت این معنی پر از شراره اندوه گشته از شرم پرتو نور عصمت آن دیده افروز صفوت و صفا لرزه در تن آتشی نیز افتاده بیتاب ساخت ظهر و بر دو ضلع سینه

و هر دو دست پاک سرشت آن استظهار طهارت و ذکا محروق و مجروح گشته بی آرامی در دلهای عالم انداخت - ازین جهت که محبت و مهربانی حضرت جهانیانی بآن ملکه^۱ زمان چه از رهگذر پیوند روحانی و علاقه^۲ معنوی که حضرت صاحبقران ثانی بآن ملکه^۳ دوران داشتند و چه بسبب امتیاز عزت نسبت بسایر فرزندان سعادت مند و چه از رهگذر مکارم ذات و صفات و اضافه^۴ خیرات و مبرات و اقسام انعام و احسان و انواع بر و امتنان آن یگانه^۵ روزگار و برکت لیل و نهار بدرجه^۶ کمال بود چندان غبار وحشت و کدورت بضمیر منیر راه ییافت که شرح شمه^۷ از آن مافوق اندازه تصور و خرد است - چنانچه آثار حزن و اندوه از سیاهای آنحضرت چهره^۸ نما بوده اکثر اوقات بی اختیار دیده مبارک اشکبار می شد - هر چند درین واقعه عنان اختیار و شکیبائی از دست رفته تحمل و اصطبار از جمله^۹ مشکلات بود اما آنحضرت که کوه وقار اند در عین این سانحه^{۱۰} ملال افزا حفظ تمکین ورزیده نخست بمعالجات روحانی پرداختند - و از شب بیداران زنده دل و خلوت گزینان پیوند گسل و ارباب صدق و صفا و اصحاب ورع و تقوی التماس فاتحه^{۱۱} فایحه^{۱۲} نموده ابواب خیرات و مبرات بر روی عجزه و مساکین مفتوح ساختند - چنانچه روز اول شصت هزار روپیه باریاب استحقاق و احتیاج مرحمت نمودند و تا سه روز دیگر هر روز پنجهزار مهر و پنجهزار روپیه بفقرا و مساکین قسمت کردند - و بیست و دوم صفر که روز تولد آن صفوت کوئین بود همین مقدار زر بابل احتیاج دادند - و از غره ربیع الاول حکم نمودند که تا صحت یافتن آن اسوه طاهرات زمان هر روز هزار روپیه باریاب استحقاق می داده باشند - و جمعی از اصحاب جرایم عظیمه^{۱۳} که از مدت مدید در قید و زندان بودند و به پیچ وجه خلاصی^{۱۴} آنها متصور نبود و دیگر عاملان و کارکنان را آزاد فرموده مبلغ هفت لک روپیه مطالبه^{۱۵} عین الال بخشیدند و بعد آن جراحان و حکمای پای تخت و گروهی دیگر که از اطراف و اکناف جمع آمده بودند شروع در معالجه نمودند - آنحضرت خود بنفس نفیس در خورائیدن ادویه و اغذیه و وضع و رفع مراهیم توجه می فرمودند - الحق شدت این کوفت بمرتبه^{۱۶} بود که زوال آن جز بشربت عنایت حکیم علی الاطلاق و زلال عاطفت شفا بخش رنجوران

آفاق و میامن توجهات بادشاه عالم پناه و انفاس متبرک درویشان خدا آگاه صورت پذیر نبود - و صعوبت این عارضه ازینجا قیاس توان کرد که دو کس از خوادم چارگانه را با آنکه کمتر اثر آتش رسیده بود یکی بعد از هفت روز و دیگری بعد از بیست روز گذشتند - چون خواپش ایزدی بر آن رفته بود که کالبد عنصری آن ملکه زمان از سایر امراض مخوفه و اعراض آن ایمن و سالم بوده در هر صورت عاقبت و تندرستی شامل حال احوال سعادت مآل باشد و خاطر فیض مآثر که جمعیتش سرمایه آرام و نظام عالم است مکدر نبوده عشرت زندگانی بتاخی ناکامی مبدل نگردد از ابتدای کوفت تا چهار ماه آن صاحب زمان صاحب فراش بوده از برکت نیت خیر و توجه بادشاه حق آگاه و معالجه حکیم داؤد که طبیب مصاحب شاه عباس کلان بود و بسبب بدسلوکی شاه صفی رنجیده درین ایام از ایران بدرگاه جهان پناه آمده سعادت ملازمت دریافت مفید افتاده بهبودی چهره ظهور نمود - روز اول ملازمت حکیم مذکور را بمرحمت خلعت و بیست هزار روپیه نقد و منصب هزار و پانصدی و دو صد سوار سربلند گردانیدند - مومی الیه معالجات صابیه بتقدیم رسانیده از جمله امراض شدیده که در مدت چهار ماه بهم رسیده تب دایمی و لینت و اندفاع ورم بر طرف چشم و پشت پا بود که خاطر اشرف را بغایت متردد میداشت باتفاق حکیم مسیح الزمان که بفرمان طلب از لاهور بحضور رسیده بود بمعالجه پرداخته مورد تحسین و آفرین بادشاه جمجاه گردید - اگرچه پس از چار ماه امراض دیگر رو به تنزل نهاد اما معالجه دیگر جراحان هیچ سودی نمی بخشید تا آنکه بمرهم عارف نامی از غلامان خاصه زخمها بالکل مندمل گشت - بادشاه دریا نوال عارف مذکور را بزر سنجیده هفت هزار روپیه همسنگ با خلعت و اسب و فیل باو مرحمت فرمودند -

کشایش قلعه کنور بحسن سعی خان دوران بهادر نصرت جنگ

چون سنگرام زمیندار کنور که بر جاده ارادت و بندگی مستقیم بود ریگرای عالم دیگر گشت مارو نام غلام که از قبل او بقلعه داری کنور مقرر بود سر از اطاعت پیچیده بهویت پسر خرد سال سنگرام را بقید خود آورده باستظهار جمعی از مفسدان راه طغیان پیش گرفت - و سکنه بعض پرگنات صوبه مالوه به پشت گرمی او سر از متابعت برتافته در ادای مال واجبی تعلل می ورزیدند - خان دوران بهادر اواخر محرم سنه یک هزار و پنجاه و چار هجری از قلعه رایسن که اقامت گاه او بود با تالینان خود در کال عجلت متوجه آنصوب گشته جمعی را بقطع جنگل تعین کرد و در همه جا تهانها نشانده روانه پیش گردید - شانزدهم صفر نزدیک بکتل کنور رسیده هشتصد تنگچی و هفت هزار پیاده گوند را که برای محافظت کتل آن برگشته بخت تعین کرده بود بکتر ترددی از پیش برداشته در نزدیکی کنور برای گذرانیدن ایام بارش لشکرگاه ساخت و بنهب و غارت پرگنات و مواضع مفسدان پرداخت - مارو گوند در حوصله خود تاب مقاومت ندیده پسر سنگرام را از قید بر آورده با معتمدان خود نزد خان دوران بهادر فرستاد و در دادن قلعه تهاون نموده دفع الوقت می نمود - خان دوران بکوه لکهره که قلعه کنور جز آن سرکوب ندارد برآمده بچنگ از چنگ مقهوران گرفت و در آنجا منزل گزیده در فکر تسخیر قلعه درآمد - چون قلعه مذکور بر کوهی مشتمل بر دو مرتبه پست و بلند که هیچ یک آن محتاج بمحصار نیست واقع شده در حصانت و متانت از سد سکندر محکم تر بود و دیوار و بروجهایش از کثرت آلات آتشباری برخلاف برجهای آسانی همه آتشی افتاده تسخیر آن به نیروی شمشیر و زور بازو میسر نبود - خان دوران معروضداشت حسب الحکم دو توپ کلان از اکبرآباد طلب داشته و جمعی از بندها برسم کمک التماس نمود - فرمان رفت که رشید خان و راجه بهار سنگه بندیاه و پرتھی راج راتهور و جان سپارخان از برهانپور و جاگیر و رامپور و مندمور بمدد رسیده لازمه جانفشانی و ترددات نمایان بجا

آرند - صبح یکشنبه نوزدهم ذیحجه دلبران جان نثار و مجاهدان نصرت آثار
هنگامه محاصره را گرم ساختند و آتش در خرمن حیات متحصنان زده داد
محاصره و مقابله داده طبقه مابین را مفتوح گردانیدند - و بصدای رعد آوای
دو توپ رخنه در اساس استقلال آن مفسدان انداخته راه تردد بر آن
باطل ستیزان بستند - مارو گوند از غایت یاس زینهارى گشته اواخر محرم
خان دوران را دید - خان مذکور روز دیگر بقلعه درآمد و برج و باره را
بنظر تدقیق درآورده حواله محمد صلاح برادر خود نمود و پانصد سوار و
هفتصد تفنگچی بمحافظت آن برگذاشته خود باوجین مراجعت نمود - هجدهم
صفر موسویخان رخت هستی بر بسته متوجه عالم بقا گردید - خدمت عرض
وقایع صوبجات از انتقال آن مرحوم بعاقل خان مرجوع شد -

بیست و سوم بعرض مقدس رسید که پیمانه عمر کشتن سنگه برادر
حقیقی راجه سورج سنگه لبریز گشت - چون فرزند نداشت خدیو قردان
روپسنگه برادرزاده او را بعطای اسپ و منصب و خلعت سربلند گردانیده
کشتن گده وطن عمش در جاگیر او مرحمت نمودند - پنجم ربیع الاول
بحکم مقدس سلیمان شکوه و اسلام خان و عبدالله خان و اصالت خان
و صلابت خان باستقبال گرامی اختر اوج دولت و اقبال بادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر که بعد از شنیدن واقعه ناملایم آزار بیگم صاحب
بحکم اشرف بعجلت تمام از برهانپور روانه شده بنواحی دارالخلافه رسیده
بودند رفته بدرگاه آسمان جاه آوردند - بمیر نعمت الله ولد میر ظهیرالدین علی
بیجهست سرانجام کار خیر که بدختر میرزا مراد کام نیره میرزا رستم
صفوی مقرر شده بود هزار روپیه مرحمت نمودند - سید حسین ایلاچی
بیجاپور را خلعت و اسپ و ماده فیل و هفت هزار روپیه داده رخصت فرمودند
و طره مرصع با خلعت خاصه مصحوب موسی الیه بعادل خان مرحمت شد -
بیست و ششم گوهر افسر خلافت و نامداری محمد مراد بخش از ملتان بدیدن
ملکه دوران آمده چون نزدیک دارالخلافه رسید اسلام خان و عبدالله خان
و بخشیان عظام صلابت خان و اصالت خان طریق استقبال بجا آورده آن
عالی قدر را بحضور پرنور آوردند - شایسته خان از اله آباد و زبردست خان
از پتنه آمده دولت ملازمت دریافتند - یک فیل و دو هزار اشرفی بابت

پرتاب زمیندار پلامون و برخی جواهر و مرصع آلات زبردست خان از نظر انور گذرانید -

جشن وزن مبارک قمری

روز پنجشنبه سالخ ربیع الاول سال هزار و پنجاه و چهار موافق هفدهم خرداد جشن وزن قمری طرازنده اورنگ خلافت و جهانبانی خاتمه سال پنجاه و چهار و آغاز سال پنجاه و پنجم از عمر ابد مقرون آرایش پذیرفت - سایر لوازم و اقسام آرایش و پیرایش و داد و دهش بنحوی که تفصیل آن بشرح و بیان برنتابد و زبان خامه از عهده تبیان آن برنیاید بظهور آمد - درین روز خجسته شاهزاده مراد بخش باضافه هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب دوازده هزاری نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و زاهد خان بمنصب دو هزاری سوار معزز و سربلند گردیدند - محمد ناصر ملازم قطب الملک بانعام خلعت و اسپ و هشت هزار روپیه نقد مفتخر و مهابی گردیده رخصت گلکنده یافت - و خلعت خاصه و طره مرصع بقطب الملک مصحوب او عنایت نموده فرستادند -

چون از دریافت فیض صحبت درویشان و برکت انفاس متبرکه ایشان بادشاهزاده عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر بر آن آمدند که از دولت فانی خود را برکنار کشیده بدولت عزلت و گوشه نشینی در سازند - چون این معنی از غایت ابواب عطوفت باطنی مرضی طبیعت قدسی طویت نبود چندی آن شمسوار مضار توفیق و سالک مسالک عرفان و تحقیق را از کسوت منصب معرا داشته صوبه دکن از تغیر آن والا جاه به خان دوران بهادر مرحمت فرمودند - و منصب خان مذکور از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه قرار داده بمرحمت خلعت و یک کرور دام انعام سرافراز گردانیدند - و حکم فرمودند که از مالوه بدکن رفته پرتهی راج راتهور را به قلعداری دولت آباد و شیورام کور را به قلعداری آسیر تعیین نماید -

ششم ربیع الثانی که روز وزن نواب خورشید احتجاب بیگم صاحب بود

آن گرامی گوهر بحر خلافت را بطلا که وزن آن مخصوص ذات اشرف است برسنجیده طلای هم وزن بفقر و محتاجان دادند - و چون الم جراحت رو به صحت گذاشته بود بحکم اشرف نقاره شادی و گورکه مبارکبادی بنوازش درآورده مبلغی کلی بر طریق تصدیق بمساکین و عجزه مرحمت نمودند - دو هزار و پانصد سوار میرزا عیسی ترخان دو اسپه سه اسپه و شایسته خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت خلعت و اسپ با زین طلا سرافراز فرموده رخصت الله آبا دادند -

بیست و ششم بادشاهزاده مراد بخش را بعنایت خلعت و قدردی مرصع آلات و دو اسپ با ساز طلا نواخته به ملتان رخصت نمودند - و سردار خان را بصوبه داری مالوه و عنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب چهار هزاری سه هزار سوار و سزاوار خان ولد لشکرخان را بمحافظت جنیر از انتقال سپهدار خان که درین ایام برحمت حق پیوسته بود سربلند فرمودند - و تقصیر الله ویردی خان بر طبق التماس شاهزاده بلند اقبال بعفو مقرون گشته باز بمنصب قدیم سربلندی یافت - و قلعداری بست از انتقال عزیزالله خان که باجل طبیعی درگذشته به پردل خان و ضبط قلعه زمین داور از تغیر او بخانه زاد خان مفوض گشت - چون بجهت مکث بیاری صاحب زمان خاطر مقدس مکدر گشته بود بیست و پنجم بان ملکه زمان بمنزل بادشاهزاده بلند اقبال که متصل قلعه برکنار جون بکال خوبی تعمیر یافته بود نقل فرموده چندی در آنجا توقف نمودند - سلخ ماه ذوالفقارخان را پرگنه بهوجپور از توابع صوبه بهار تیول مقرر نموده بدان صوب رخصت فرمودند -

حقیقت کشته شدن صلابت خان میر بخشی از دست راؤ امر سنگه راتهور و مقتول شدن او

بتاریخ روز پنجشنبه سلخ جادی الاولی سنه هفدهم جلوس مبارک چون خسروزرین سریر فلک بتسخیر ممالک تحتانی نهضت فرمود و افواج تیره دل شب دیجور شامیانہ نیلفام ظلام بر انجمن خواص و عوام گیتی کشید قوایم سریر سلطنت روی زمین و زمان را از پرتو جلوس مبارک سعد

اکبر فلک سروری و نیر اعظم سای عزت و برتری همدوش ساق عرش برین و زمین و زمان از فروغ جلال جهان آرای آن روشنی بخش بصایر اعیان وجود نور پیرای جاوید گردید - و بسیط خاک اغبر بنور شمع و چراغ انجمن والا زینت دیگر پذیرفته با محفل جهان افروز انجم فلک بساط برابری چید - امرای نامدار کامگار پاله وار اطراف اورنگ خسرو قمر طلعت مهر طالع که با سعادت سعد اکبر از مطلع نیک اختری طلوع داشت قرار گرفتند - از آنجا که مقتضای قضای روزگار و نیرنگیهای تقدیر نادره کار است صلابت خان میر بخشی را و امر سنگه راتهور را که جهت عارضه ایام معدود از دریافت سعادت ملازمت محروم بود بشرف زمین بوس آستان سپهر نشان رسانید و در دست چپ اورنگ خلافت در خور پایه و حالت جا داد - آن ناقص فطرت کج اندیش که از دریافت عواقب امور بغایت دور بود با انگیز کوشش خویش که پیشه^۱ خون گرفتگان است چنگ و دندان کرگ اجل را که همه تن خارخار خونریزیست بسینه^۲ خویشتن تیز ساخت - چنانچه یکایک بکارفرمائی خیره روئی و تیره رائی از جای خود حرکت نموده مانند اجل تند و تیز خود را بصلابت خان در وقتی که او از بالا پائین آمده نزد شمعدان چهارشاخه بخواندن مکتوبی مشغول بود رسانیده جمدهری زهر آلود بعنوانی بر سینه اش فرود آورد که تا قبضه فرو رفت - چون از کمال تاثیر ضرب دست و زور بازو زخم منکر بر دل سعادت منزل آن خان فردوس مکان رسیده بود بهان لحظه رخت هستی از این مقام بی بقا بر بسته با لباس خونین متوجه فردوس برین گشت - ازینکه در حضور اقدس خدیو روی زمین آن کافر لعین مصدر این قسم حرکت ناپسندگار گشته بیای بی سعادت طریق ناپسوار عصیان سپرده چنین شایسته برنا و آدم ارجمند را که بیمن تربیت خاقان بنده نواز مستعد سرانجام خدمات عمده گردیده بود بیک ناگاه از پای در آورد حسب الاشاره خلیل الله خان و ارجن کور بدو رسیده اول خان مذکور شمشیر برو انداخت - اگرچه آن مردود نیز درین آویز و ستیز دو مرتبه جمدهر بارجن حواله نمود آن مرد مردانه سپر برو نموده آخر کار بقوت هرچه تمام تر بضرب دو شمشیر کار او را تمام ساخت - آنگاه بعضی از گرزداران از چپ و راست رسیده پاره پاره

ساختند - حکم شد که میر خان میر توزک و تلوکچند مشرف غسلخانه
 جسد ناپاک او را بمردمانش رسانند که بمنزل برده بمراسم مقررۀ کیش باطل
 خود پردازند - آن گروه گران جان سوخته خرمن که یازده کس بودند بعد
 از اطلاع برین حال بی ایستادگی و تدبیر آهنگ جنگ و طرح گیر و دار
 انداخته اول میر خان و تلوک چند را که غافل در سر دروازه ایستاده بودند
 بزخمهای متواتر گذرانیدند - پس از آن با کشکداران دروازه آویخته از ضرب
 آن دلاوران اکثری کشته و بعضی رو گردان شده در پرده ظلام شب بتک
 و تا جان سلامت بردند - و گرزداران شش نفر مقتول و شش نفر مجروح
 گردیده مصدر تحسین و آفرین گشتند - باقی نوکران او که در منازل خود
 بودند براهبائی اندیشه خطا پیشه بر آن اتفاق نموده که بر خانه ارجن
 که نزدیک باحاطه امر سنگه بود ریخته او را بانتمام آقای خود بکشند -
 و بلو راتهور که سابقاً نوکر معتبر او بود و چهار سنگه ملازم پدرش با آنکه
 الیوم داخل بندگان درگاه گشته بمنصب سرافرازی یافته بودند بآنها دل نهاد
 مرگ گشته شریک کار گردیدند - چون برین معنی پرتو اطلاع اشرف
 تافت سید خانجهان و سید خان و جمعی از بندگان کار طلب را حکم شد
 که بر منازل آن مقابیر رفته جزای اندیشه فاسد درکنار شان گذارند -
 دلاوران مذکور بیدرنگ باهنگ نمایش ستیز بر جمعیت آن پریشان خاطران
 تاخته از راه تهور و تجلده قدم جرأت بعرصه مصاف نهاده بازوی بهادری بخصم
 افگنی کشادند - انجم کار آن خاکساران باد پیا را که دست قضا گرد
 نفوست و ادبار بر سراپای شان ریخته بود با خاک میدان مصاف برآمیخته
 مراجعت نمودند - از مردم جلو خاص سید عبدالرسول با پنج تن دیگر از
 برادران و خویشان معادت شهادت حاصل نمودند - بادشاه حق گذار
 پس ماندهای جان باختگانرا نوازش فرموده بچ مراد پسر چار ساله صلابت خان
 را بمنصب پانصدی صد سوار و پسر امیر خان را که بغایت
 خورده سال بود نیز بمنصبی درخور حال سرافراز فرمودند - و حضرت خلافت
 مرتبت بر حسن خدمت و جوانی صلابت خان تاسف بسیار خورده هرچند
 باعث این جرأت برای وقوع این کار تفحص نمودند جز دوام تناول
 مسکرات و مالیخولیای سودای زاید مرض دیگر بظهور نه پیوست - و آنچه

در زبانهای مردم بود اینست که مرحد جاگیر امر سنگه که ناگور بود و بیکانیر وطن راو کرن بهم پیوسته است میان نوکران امر سنگه که در درگاه است راو کرن که تعینات دکن بود معامله از گفتگو گذشته بچنگ کشید - و جمعی از نوکران کار آمدنئی امر سنگه درین جنگ مقتول گردیدند - چون این معنی بر طبعش بسیار گران آمد بنوکران باقی مانده نوشت که مردم فراوان فراهم آورده بچنگ نوکران راو کرن رفته تلافئی گذشته نمایند - راو کرن بصلابت خان این حقیقت نگاشته برای تحقیق حق و باطل التماس امین نمود - خان مذکور این معامله را بعرض اقدس رسانیده امینی متدین برای تشخیص حدود طرفین تعیین نمود - دور نیست که امر سنگه این معنی را بر حمایت صلابت خان حمل نموده برین عمل شنیع جرأت نمود -

آغاز سال خجسته فال هژدهم از جلوس همایون حضرت صاحبقرانی

لله الحمد والمِنَّة که سال هفدهم جلوس مبارک که مشتمل بر بعض مکاره بود باتمام پیوسته سال فرخنده فال هژدهم جلوس میمنت مانوس که چون سرپای روزگار این دولت ابد مدت مستجمع سعادات ابدی بر منبع برکت مرمدیست و آفت عین الکمال بدان مرصاد روز جمعه غره جمادی الثانی سنه یک هزار و پنجاه و چهار شروع شده ابواب فرحت و شادمانی بر روی روزگار مفتوح ساخت - درینولا اصالت خان بانعام خلعت و خدمت میر بخشگیری از انتقال صلابت خان مرحوم و خلیل الله خان باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و بخشگیری دوم از تغیر اصالت خان گوپال سنگه ولد راجه منروپ از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار عزت امتیاز یافتند - مراد کام نیره میرزا رستم صفوی از تغیر خلیل الله خان قوش بیگی گشت و ارجن ولد راجه بیتهداس از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار نوازش یافت -

چهاردهم بادشاه دین و دنیا پناه از منزل شاهزاده بلند اقبال بدولت خانه قلعه تشریف آورده بهمین یار ولد آصف خان را بمنصب هزار و پانصدی

دویست سوار و ابوالبقا برادرزادهٔ عبدالله خان را بخطاب افتخار خان و خدمت توزک و عصای مرصع از انتقال میر خان سربلند فرمودند - بیست و سوم احمد خان نیازی بمنصب پانصد دو هزار و پانصد سوار و میر شمس فوجدار پتن پر دو بعبای تقاره سربلندی یافتند - بیست و پنجم از واقعهٔ صوبهٔ ملتان بمسامع جاه و جلال رسید که بر مبارز خان روپيله فوجدار دیپالپور خانهٔ فرود آمده او را آنجهانی ساخت - درینولا حسن بیگ رفیع تخلص منشی نذر محمد خان از بلخ آمده بخلفت و انعام سه هزار روپیه نقد سرافرازی یافته داخل بندگان درگاه والا شد - الله ویردی خان بصوبه داری ایلچپور که حاکم نشین برارست و بتیولداری از مضافات آن و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار امتیاز یافت - گوردن راتهور که از راجپوتان مقرری کار کرده راجه گج سنگه است بحرست قلعهٔ آسیر سربلند گردید -

ولادت با سعادت سلطان سپهر شکوه

چمن طراز کائنات شب پنجشنبه یازدهم شعبان سنه یک هزار و پنجاه و چهارم حرم سرای دولت و اقبال شهزادهٔ کلان را از ین مقدم نخل نوخیز دولت نامدار و تازه نهال سلطنت پایدار که از بطن صبیبهٔ رضیهٔ سلطان پرویز بوجود آمده بود فروغ پیرای انوار جاوید ساخت - و آواز کوس شادمانی در گنبد دوار پیچیده زمین و زمان را پیرایهٔ آرایش تازه داد - آن گرامی اختر سهای دولت و بهروزی برسم معهود هزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمودند - بندگان اعلیٰ حضرت آن گلدستهٔ بوستان را بسپهر شکوه موسوم فرموده دولک روپیه بجهت انعقاد محفل طوی تولد آن فرخنده لقا بشاهزادهٔ کامگار مکرم نمودند -

چون بجهت بعض مصالح ملکی حکم طلب بنام خان دوران بهادر شرف صدور یافته بود شانزدهم فرمان قدر توامان بنام راجه جی سنگه زینت صدور یافت که از وطن بدکن رفته تا وصول خاندوران بهادر از آن ملک با خبر باشد - بیستم دولت خان ولد الفت خان بتیولداری ناگور شتافته مرخص شد - شش زنجیر فیل

که شایسته خان از اله آباد فرستاده بود از نظر اشرف گذشت - بیست و یکم میرزا ابراهیم صفدر خانی که یک لک روپیه از سرکار والا بمستحقان حرمین شریفین داده مراجعت نموده بود شرف زمین بوس والا دریافت - چون بمسامع جاه و جلال رسیده بود که نذر عهد خان وقت روانه شدن امام قلی خان بزیارت حرمین شریفین طریقه^{*} ناجوانمردی مسلوک داشته هرچه خان مذکور زاد و راحله آن مسافرت نموده بود جملگی را متصرف شده آن والا مکان را در کمال بی سرانجامی روانه^{*} آنصوب صواب نمود لاجرم آن خدیو جهان از راه فضل و احسان بمیرزا ابراهیم حکم فرموده بودند که یک لک روپیه بخان مذکور برساند - چون خان مذکور قبل از وصول موسی الیه در مدینه منوره برحمت حق واصل گشته بود موسی الیه از جمله مبلغ مذکور یک دانه مروارید امرودی بوزن چهل و سه سرخ از علی پاشا حکم لحسا که بیاوری طالع بمجاورت حرمین شریفین بهره اندوز سعادت است بمبلغ سی هزار روپیه و نیز چند اسپ خریده بود از نظر اشرف گذرانیده پسند خاطر مشکل پسند آفتاده داخل سلک مروارید سر پیچ خاصه که در ایام جشن بر سر خورشید افسر می بندند گردانیدند - و آن سر پیچ عذیم النظیر که تماشای پوش ربای آن قرار از خاطر و شکیب از دل می برد مشتمل است بر پنج قطعه لعل و بیست و پنج دانه^{*} مروارید که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافی و شفافی نظیر آن بنابر ندرت وجود در زیر چرخ فیروزه فام کبود بنظر گوهر ساز بحر و اکسیر پرور کان یعنی آفتاب جهاتتاب و سحاب سیراب در نیامده - لعل میانگی اگرچه در قبول قیمت چون لعل نوشخند ترکان دندان به فارسی نمی گذارد و بحسب قدر و مقدار به بالا نشینی افسر مهر انور تن در نمیدهد اما بتقویم قیمت ستجان آن گرانمایه گوهر بی بها که دوازده تانک وزن دارد دو لک روپیه قرار یافته - جواهر شناسان خداوند نظر جواهر کامل عیار آنر قرار میدهند که بچهار صفت موصوف بود اول سرخیش مایل به سیاهی بود نه بشکل شفتالو که آنرا سیررنگ نامند و این کمرنگ - دوم بیجرم و شفاف - سوم خوش اندام - چهارم کلان - این گرانمایه لعل که در رنگینی و درخشانی آب و تاب آفتاب را بیتاب نمود بر چهار صفت دارد - و قیمت تمامی آن سر پیچ که از غیرت صفای لون و رشک طراوت آب جوهرش اشک قرة العین عدن و

جگر گوشه یمن جگری گردیده و از حیرت جلا و شادابیش رودبار خون از دل یاقوت ربانی روانی پذیرفته باعتبار گفتگو چهارده لک روپیه است - و ورای آن دو تسبیح یک صد و بیست و پنج دانه مروارید بسیار قیمت کمیاب در نهایت ندرت و نفاست بدانگونه است که بحسرت آبداری و درخشندگی و تابناکی آن سیلاب سرشک لاله گون از دیده گوهر شاهوار عانی بسیلان در آمده و مردم دیده ور وقت دیدن آن سلک انجم افروز طوفان چهار موجه خورده از حیرت بجای خود ماند و نوک کلک جواهر سلک در وصف لالی شادابش بهانا نقشی بر آب می نگارد بیست لک روپیه ارزش دارد - و وزن هر یکی از دانهای مروارید سی و دو رقی است و سوای آن تسبیحی است شگفت افزا مشتمل بر پنج لعل و سی مروارید که قیمت آن هشت لک روپیه است - جملاً جواهر خاصه که درون و بیرون است سوای آنچه بشاهزادهای والا گهر و مردم محل مرحمت شده که بقدر دو کروار روپیه باشد پنج کروار روپیه قیمت آنست - از آنجمله جواهر که اغلب اوقات از تزئین آنحضرت زینت پذیر می گردد دو کروار روپیه قیمت دارد و سه کروار روپیه را بیرون تحویل تحویلدران می باشد -

گذارش جشن صحت ملکه ملکی صفات بادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب

لله الحمد والممنه که بلطف قدیم حکیم علی الاطلاق و انواع مراحم شفا بخش رنجوران آفاق صحت کامل و شفای عاجل نصیب ملکه روزگار برکت لیل و نهار سرفراز معصومات جهان ممتاز نسوان دوران صفیه و فیه صفات سعیده حمیده سات بادشاهزاده عالم و عالمیان بیگم صاحب گشته سومیای الطاف عمیم آنحضرت بر جراحت منتظران مژده صحت نهاد - و شاید حصول مراد بر وفق اراده از خلوت گاه بطون در پیشگاه ظهور جلوه نموده ابواب مسرت و شادمانی بچهره روزگار کشاد - و فراغ خاطرها از فروغ شگفتگی جهان و جهانیان را در پیرایه سور و سرور گرفته صفحه روی زمین چون روی دل صاحبان کشاده پیشانی گردید - و بساط شادکامی

و خوشدلی بکام خواطر موافقان زینت پیرای صحن دولت گشت - باده بیغمی و بهوای خرمی نشاء صفا بدماغ عالم و عالمیان بخشید - مجملآ ارم آئین محفلی در منزل برکت محل تزئین یافت که نظاره آرایش آن حیرت افزای نظارگیان شد - و اصناف نوادر و اقمشه بر دیار روپوش وجوه در و دیوار گشته برنگ گلبنان زمین و زمان را بشگفتگی درآورده رشک افزای زینت پیشطاق این نیلوفری رواق ساخت - درین روز مسرت افروز کیتی خدیو گیهان پیرای مانند خورشید جهان آرا بر اورنگ مرصع که سریر خسروانی و تخت کیانی ملوک عجم پیایه نردبان آن بهم نتواند شد جلوس کامرانی فرموده بشکر این عطیه عظمی دست حق پرست به بخشش و بخشایش برکشودند - و خواص و عوام از الطاف خاص و انعام عام آن شایسته مرتبه بادشاهی خود را بفوز مراتب مدعیات رسانیده داد جمعیت و کامرانی دادند - شاهزادهای والا مقدار و امرای نامدار ادای مراسم مبارکبادی بجا آورده وظایف دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و صلحا و فقرا دست بفاعله خیر و دعوات مزید عمر و دولت برآورده استدعای حصول مطالب اشرف از درگاه محیب الدعوات مسألت نمودند - و صدای شادیانه شادی و نوای کوس مبارکباد بلند آوازه گشت و کوچک و بزرگ در صدد راست نمودن ساز طرب پردازی در آمدند - و سازندها و گویندهای هفت اقلیم یکجا ساز خورمی کوک نموده صوفی فلک را بوجد و مباح درآوردند -

درین روز نشاط آموز نوروز که شد بمنون جهان از بخت فیروز نه تنها ساز عشرت شد نواساز که برگ عیش عالم شد خداساز از پنجم شوال که آن قدسی مرشت صحت یافته از منزل خود که بمشکوی دولت و اقبال پیوسته است بعد از هشت ماه و هشت روز پیاپی خود برای احراز سعادت کورنش رسیدند بادشاه دین پناه بعد از ادای لوازم نیایش اقسام جواهر از لعل و یاقوت و مروارید و زمرد و زر سرخ و سفید نثار آن خاتون صفوتکده صفا نموده تا هشت روز دیگر که این جشن دلکشا آرایش داشت هر روز بهمین دستور بر روی کار آمد - و مجموع هفتاد هزار روپیه از وجه نثار بشمار درآمده سوای این از روی کمال عنایت و توجه خاطر که بدان نخستین ثمره شجره خلافت عظمی دارند روز اول یکصد و سی

و نه دانه^۱ مروارید ناسفته بقیمت پنج لک روپیه بجهت دست بند و روز دوم سربندی که در آن یک قطعه الپاس بزرگ باویژه گوهر شاهوار منتظم بود و یک لک روپیه قیمت داشت و در روزهای دیگر چهار لک روپیه را مرصع آلات و ولایت بندر سورت که پنج لک روپیه حاصل دارد بطریق انعام عنایت فرمودند - و درین هشت روز آنچه بدیگر شاهزادهای والا تبار و بیگمهای عصمت دثار و امرای نامدار و خدمتگاران درون و بیرون از نقود و اجناس و فیل و اسب مرحمت شد قیمت آن ده لک روپیه و هرچه بصیغه^۲ تصدق بقفرا و مساکین از غره شهر ربیع الاول تا این تاریخ رسیده بود دو لک روپیه بقلم آمده جهانی کامیاب خواش و مطالب دلخواه گردید -

در دیوان بیرون نخست بشاهزاده محمد دارا شکوه خلعت خاصه با نادری^۳ طلادوزی و سرپیچ یک لعل و دو دانه^۴ مروارید بیش بها و دو لک روپیه نقد بعد آن بالتاس آن ملکه^۵ زمان کمال لطف و مهربانی و غایت عنایت از روی قدردانی در حق بادشاهزاده^۶ عالم و عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر که بسبب گرانی خاطر اشرف چندی عزلت گزین بودند جایز داشته خلعت خاصه با نادری^۷ طلادوزی و یک لعل و دو مروارید بیش بها که بر سر می بندند و منصب پانزده هزاری ده هزار سوار از آنجمله شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه بدستور سابق مرحمت فرمودند - و هر کدام از بادشاهزادهای عالی مقدار محمد شجاع بهادر که در صوبه^۸ بنگاله و محمد مراد بخش که در ملتان بودند خلعت خاصه و نادری^۹ طلادوزی و سرپیچ مرصع بالپاس و یاقوت ارسال یافت - و سلیمان شکوه خلف شاهزاده کلان را جمده^{۱۰} مرصع باپهلولکناره و خلعت و محمد سلطان اولین فرزند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر را بعطای خلعت و سرپیچ مرصع سربلند ساختند - سید خانبهان و اعظم خان و اسلام خان و صدر الصدور سید جلال و جعفر خان هر کدام بخلعت و اسب با زین طلا سرافرازی یافتند - راجه بیتله^{۱۱} داس بخلعت و منصب پنجهزاری سه هزار و پانصد سوار و اسب با زین مطلا و سعدالله خان بخلعت و منصب دو هزار و پانصدی شش صد سوار و فیروز خان خواجه سرا بخلعت و منصب سه هزار و پانصد سوار و علم و زاهد خان کوکه بخلعت و جمده^{۱۲} مرصع و منصب دو هزار و پانصد سوار و فیل و علم و لهراسپ خان

بخلعت و منصب دو هزار و پانصد سوار و مراد کام صفری بخلعت و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و حکیم داؤد بخلعت و منصب دو هزار دوست سوار و اسپ با زین طلا و فیل و یک مهر پانصد تولگی و یک روپیه بهمین دستور و یک تاز خان بخلعت و منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار پانصد دو اسپ سه اسپ و کرم الله ولد علی مردان خان بهادر بمنصب هزاری هزار سوار و خلعت و روپسنگه راتهور بخلعت و منصب هزاری هفت صد سوار و سجانسنگه سوسودیه بخلعت و منصب هزاری پانصد سوار و قاضی محمد اسلم بخلعت و منصب هزاری پنجاه سوار و فراشخان بخلعت و منصب هزاری صد و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرافراز گشته تارک افتخار بچرخ دوار رسانیدند - و حکیم مومنا که سی هزار روپیه بسالیانه داشت بخلعت و منصب هزاری ذات و پنجاه سوار و انعام پنج هزار روپیه و مسیح الزمان بخلعت و انعام ده هزار روپیه و اضافه ده هزار روپیه بسالیانه پنجاه هزار و حکیم حاذق باضافه ده هزار روپیه بسالیانه چهل هزار روپیه سرمایه افتخار و پیرایه اعتبار یافتند - و هزار خلعت به بندهای دیگر و مبلغی گرانمند بجای محمد جان قدسی و دیگر شعرای پای تخت و گویندبا و سازندبا و نوازندبا مرحمت گشته همه مردم از انواع عنایت صوری و معنوی برخوردار یافتند - چون شرح و بسط انواع زینت و زیب و فرط بخشش و بخشایش این بزم نوآیین که بعد از جشن جلوس مبارک چنین انجمنی فیض طراز دیگر بنظر در نیامده از اندازه و دایره امکان بیرون و از ظرف احاطه تقریر و تحریر افزونست ختم سخن بدعا می نماید که پیوسته جمعیت و خورمی نصیب بادشاه عالم پناه که باعث آرام زمین و زمان است بوده شادکامی و نشاط این دودمان رفیع الشان تا قیام قیامت مقرون باستقامت و موصوف باستدامت باشد -

چون نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان کهمرد و مضافات آنرا که بهلول یلمگنوش مقرر بود بی سببی ازو تغیر نموده بسبحان قلی پسر خویش داد و تردی علی قطنغا اتالیق او را بضبط و حکومت آن معین گردانید تردی علی از نظر کوتاه و خرد تبه بر آن شد که لختی هزارجات نواحی قندبار و کابل را که محدود کهمرد نزدیک اند غارت نماید - نخست بر احشام

بلوچان زمین داور تاخت آورد و در اثنای مراجعت برخی از الوس هزاره سنگ باره که بیا ساحل دریای پیرمند اقامت دارند تاراج نموده و بیست گروهی بامیان باراده آنکه قابو یافته دستی بتوابع آن نیز رساند توقف گزید - علی مردان خان بعد از آگهی خلیل بیگ تهانه دار غوربند و اسحاق بیگ بخشی صوبه کابل را با جمعی از منصبداران و احدیان و فرهاد غلام خود با گروهی از تاینان خویش بیست و یکم شعبان بنایش تردی علی فرستاد - اینها بسرعت تمام ره نوردی نموده صبح بیست و ششم شعبان بمعسكر اوزبکیه رسیدند - تردی علی بعد از اندک تلاش عنان اختیار از دست داده بر اسب بی زین با اعوان و انصار خاک فرار بر فرق روزگار خود بیخت و از همراهان او یک صد و شصت کس مقتول و نوزده کس که از آن چندی خویشان او بودند ماسور گشتند - و زنت و تمامی اسباب بدست آمد و فراوان اسب و شتر و گوسفند غنیمت شیران بیشه و غا شد و مژده این فتح در ایام جشن بعرض مقدس رسید -

بفدیم شوال عبدالله خان بهادر فیروز جنگ که سال عمرش از هفتاد گذشته بود بساط زندگانی درنوردیده روانه عالم بقا گردید - چون بادشاه جهان پناه مدت زیاده بجهت کوفت بیگم صاحب اصلاً توجه بسیر و شکار ننموده بلکه از قلعه بیرون تشریف نفرموده بودند درینولا که از صحت ذات قدسی صفات آن ملکه حمیده سہات خاطر اشرف رو به جمعیت آورد بیستم شوال بمعنان دولت و اقبال متوجه موضع باری گشته در عرض پنج روز بدان صید گاه رسیده در عرض سه روز پنجاه نیلہ گاؤ و آہوی فراوان شکار نموده بصوب مستقر الخلافت مراجعت فرمودند - و دوازدهم شهر ذی قعدہ رای سنگھ پسر راوامر سنگھ از وطن آمده شرف ملازمت والا اندوخت - چون در درگاه سبحانی پسر بچرم پدر مواخذ نیست بنابراین بمقتضای مرحمت نامتناهی که چون مراحم الہی سمت عموم دارد تقصیرات پدرش را بنظر مکرمات اثر درنیاورده او را بمنصب یک ہزاری ہفت صد سوار سرافراز فرمودند - چہاردهم برنگ خورشید خاوری دولتخانہ زین زرین را شرفخانہ جلوس نموده فضای بوستان سرای بادشاہزادہ بلند اقبال را از

حضور اقدس رشک پیشگاه فلک چهارم و غیرت بارگاه سپهر اطلس ساختند - و در وجه رونمایی شهمزاده سپهر شکوه تسبیح مروارید نمین با پنج قطعه لعل گران ارز مرحمت فرمودند - و از جمله نثار و پاندا از بادشاهزاده بلند اقبال متاع یک لک روپیه قبول فرمودند - و آن عالی مقدار بفرمان خدیو کامران باسلام خان خلعت با چارقب و بصدر الصدور سید جلال و جعفر خان و راجه بیتهداس خلعت با فرجی و بچهل نفر دیگر از اعیان دولت خلعت داده مابقی را بعنایت ارگجه و پان خورسند فرمودند - بیست و دوم شهر مذکور علی مردان خان امیرالامرا بحکم ارفع و اعلی از کابل آمده ملازمت نمود و نوزده نفر از خویشان و همراهیان تردی علی قطفه را که بقید اسیری درآمده بودند بنظر اقدس در آورد - بسید خانجهان حواله شدند که در گوالیار نگهدارد -

گرامی جشن وزن شمسی

روز دوشنبه بیست و چهارم شهر ذی قعدہ سنہ ہزار و پنجاه و چهار ہجری مطابق چهارم بہمن ماہ المہی النجمن جشن شروع سال پنجاه و چهارم از عمر ابد قرین آرایش یافتہ ہنگامہ سور و سرور جہان و جہانیان مجدد رونق پذیرفت - و آئین داد و دہش و ضوابط بخشش و بخشایش زیب تازہ یافتہ مطلبی نمائند کہ بحصول نہ پیوست - چون بادشاہزادہ جہان و جہانیان بیگم صاحب متکفل سرانجام مواد این جشن سعادت آئین شدہ بودند بمقام سرانجام مصالح و لوازم آن در آمدہ در کمال دلپسندی و نظر فریبی بانہایت تکلف و تصنع صورت اتمام دادند - و جواہر و مرصع آلات بہ قیمت یک لک روپیہ از نظر انور گذرانیدہ بصد کس از نوئینان نامدار خلعت مرحمت فرمودند - سعداللہ خان باضافہ پانصد ذات بمنصب سہ ہزاری شش صد سوار و زبردست خان بمنصب دو ہزاری ہزار سوار و بہرام خان نبیرہ خان اعظم کوکلتاش بمنصب ہزاری نہصد سوار و خلیل بیگ تہانہ دار ضحاک و ہامیان بمنصب ہزاری ہشت صد سوار و شافی ولد سیف خان بمنصب ہزاری سہ صد و پنجاه سوار از اصل و اضافہ سرافراز

گشتند - و سید احمد سعید مفتی^۱ لشکر ظفر اثر را رخصت طواف حرمین شریفین داده بانعام چهار هزار روپیه کامیاب گردانیدند - از جمله پنج لک روپیه که بادشاه فلک دستگاه برای صحت بیگم صاحب نذر نموده بودند پنجاه هزار روپیه را متاع برای شریف مکه و همین قدر برای نیازمندان آن مکان و پنجاه هزار روپیه دیگر بمنزویان سکنه مدینه^۲ معظمه با تبدیلی مرصع که بفرموده ملکه^۳ دوران بعد از حصول تندرستی^۴ ایشان تیار شده بود بامید آنکه در پیش روضه^۵ منوره^۶ حضرت رسول صلی الله علیه وسلم افروخته آید مصحوب سید مشار^۷ الیه بدانصوب صواب اتنا^۸ فرستادند -

نہضت موکب ہمایون بصوب دارالسلطنت لاہور و از آنجا بجانب کشمیر

روز چهار شنبہ بیست و ششم شهر ذی قعدہ سال ہژدہم جلوس مبارک موافق سال ہزار و پنجاه و چہار ہجری در ساعت سعادت طراز متوجہ دارالسلطنت لاہور گشتہ در مقام نور باری نزول اجلال ارزانی فرمودند و باقی خان را کہ از غلامان معتمد است بخدمت حراست قلعه^۱ دارالخلافہ مباہمی و مفتخر گردانیدند - روز دیگر ببوستان سرای و از آنجا بفتح پور تشریف بردہ از یک مقام روپاس را از ورود اشرف سعادت آمود نمودند - سید خانجہان را حکم فرمودند کہ تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان کہ انتظام صوبہ^۲ اکبر آباد بدو تفویض یافتہ بود بحراست آن پردازد و بعد از آن روانہ^۳ درگاہ آسمان جہاہ گردد - و رای کاشیداس را بخدمت دیوانی و آگاہ خان را بخدمت فوجداری^۴ آنجا و رشید خان را بمرحمت خلعت و اسب سرافراز نمودہ رخصت دکن فرمودند - چون قرار یافتہ بود کہ بعد از حصول صحت بیگم صاحب بزیارت مرقد مطہر قدوة^۵ الواصلین حضرت خواجہ معین الدین رسیدہ عنان یکران عزیمت بصوب ممالک پنجاب معطوف سازند ازین جہت کہ بتابیر حرکات متواتر جراحات ملتئم شدہ مجدد رو بہ جوشش آورده بود بادشاہ حقایق آگاہ بملاحظہ^۶ آنکہ مبادا از شدت حرارت ہوا جراحات بیشتر بجوشش درآمدہ باز موجب عود

عارضه^۱ ناملایم سابق شود رفتن اجمیر بر وقت دیگر موقوف داشته از رویباس
 براه راست متوجه شدند - و بعد از وصول متها قطع مراحل و طی منازل
 بآسایش و آرامش بکشتی مقرر شد چنانچه تا سهارنپور بهمین دستور طی مراحل
 قرار یافت - درین اثناء مجد علی فوجدار سرکار حصار هامون نام فقیری بی
 سر و پا که بنان شب محتاج بود بنظر اشرف گذرانید که این شخص
 در ادویه خصوصاً مرهمهای ملتئم^۲ جراحات مهارت کلی دارد - از آنجا
 که طالعش در کار سازی موافقت نمود مرهمش بمجرد بستن سودمند آمد
 چنانکه در عرض سه روز تمامی جراحات رو به بهبودی آورد و بعد از پشست
 روز از استعمال مرهم در نواح دہلی مجدد صحت کامل و شفای عاجل
 از جوشش جراحات وغیره نصیب ملکہ^۳ زبان و صاحب^۴ دوران گشته
 باعث عشرت و جمعیت خاطر اشرف شد - و آن گدای بینوا را که درمانده
 قوت روز بود بزر وزن نموده ہم سنگش با خلعت و اسپ و فیل و موضعی
 بطریق التمغا و مرصع آلات بجهت تخلیه^۵ سر و گردن و دست مرحمت
 نموده از آز و تمنا در باقی عمر مستغنی ساختند - اگرچه جراحان مشهور از
 مسلمین و ہنود و فرنگی که خود را ہر یکی استاد بالغ فطرت می دانستند
 در شناخت گوناگون مرہم و دوا حتی المقدور تقصیر ننمودند اما چون
 قوت طالع عارف و ہامون بدرجہ^۶ کمال بود داروی پیچ کدام اثری بجا
 نیاورد چنانچه مرہم این دو نفر سودمند و مفید آمده قرعہ^۷ دولت و اقبال
 جاوید بر نام ایشان انداخت -

بیست و سوم خاقان کشورستان در نزدیکی قلعه^۸ شاہجہان آباد کہ
 درینولا بنا یافته بود نزول اجلال ارزانی داشته بتأشای عمارات آن تشریف
 بردند و پنہزار روپیہ بہ عملہ و فعلہ^۹ آن انعام فرمودہ طرحهای غریب
 بوضع و ہندسہ^{۱۰} بدیع کہ بخاطر بدایع آفرین رسیده بود و در طرح مہندسان
 تصرفات شایان بجا نموده بمکرمات خدان تاقین فرمودند - بیست و پنجم
 اردوی گیہان پوی را مصحوب اسلام خان براه راست روانہ ساختند و
 با چندی از مخصوصان رکاب سعادت اعتصام بصوب شکار گاہ ہالہم نہضت
 فرمودند - بیست و نہم ازین منزل گوہر اکلیل دولت و بختیاری بادشاہزادہ
 مجد اورنگ زیب بہادر را بعنایت خلعت خاصہ با نادری و دو اسپ با ساز

و زین طلائی میناکار و فیل با ماده فیل با یراق نقره و مجد سلطان و مجد معظم پسران آن سرافراز مکارم دولت و اقبال را بآنعام دو فیل مفتخر و مختص ساخته بتفویض مملکت گجرات رخصت فرمودند - و از جمله پیشکش امیرالامرا علی مردان خان متاع یک لک روپیه بدرجه قبول رسید - موسمی الیه را بعطای خلعت خاصه با نادری و شمشیر مرصع و دو اسب با ساز طلا برنواخته رخصت کابل نمودند - و عبدالرحمن ولد رکن الدین روپیه را از تعیناتیان دکن بمنصب یک هزار و پانصدی یک هزار و پانصد سوار سربلند ساختند - و در عرض چهار روز در این مقام پنجاه و دو نیله گاؤ و سه قلاده شیر و فراوان آهو به تفنگ خاص بان شکار نموده از راه راست باردوی گیاه پوی ملحق گشتند - حسین بیگ خویش امیرالامرا بخدمت توزک و عطای خلعت و عصای مرصع و اضافه منصب و جانباز خان از انتقال جان سپار خان برادر زاده نقیب خان که درینولا درگذشته بود بفوجداری مند سور و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافرازی یافتند - بژدهم دولتخانه سهرند از میامن نزول اقدس علو مکان و سمو مکانت سپهر پایه یافت - چون بادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب دوم بار غسل صحت نموده بودند سه روز مقام فرموده هزار مهر و پنجهزار روپیه به محتاجان این مکان مرحمت فرمودند -

جشن نوروز جهان افروز

روز دوشنبه بیست و یکم محرم الحرام سنه هزار و پنجاه و پنج هجری وائی ولایت عالم علوی یعنی نیراعظم و نوربخش عیون اعیان عالم پرتوالتفات کلی بر ساحت احوال سایر جزئیات گیتی گسترده روی زمین را به بساط انبساط پیراست خدایگان بحر و بر انجمن جشن نوروزی را که از نوادر کافی و بحری از در و گوهر و سیم و زر زینت گرفته بود بنور حضور فروغ دیگر بخشیده از جلوس مبارک سریر گوهر نگار را با سریر فیروزه گون سپهر همپایه ساختند - درین روز فرخنده پیشکش صفدرخان که از قندهار آمده بسبب شدت بیماری سعادت ملازمت لازم البرکت نتوانست یافت

اقمشه ایران و می و چهار اسپ عراق بنظر انور درآمد - بیست و دوم از شهر مذکور کوچ کرده غره صفر در سرای اسانت خان قلیچ خان صوبه دار لاهور شرف اندوز ملازمت اشرف گشت - چون خاطر قدسی مآثر بتماشای گلهای پنوج و ریاحین و سبزه زار کشمیر بغایت راغب و متوجه بود مقرر شد که بدولتخانه دارالسلطنت نزول نه فرمایند - دوم ماه مذکور باغ فیض بخش و فرح بخش از پرتو نزول اشرف و برکت قدم مبارک داغ رشک بر دل سرابستان ارم گذاشت - روز دیگر بسیر منازل دولتخانه والا و تماشای عماراتی که سراسر از سنگ مرمر مشرف بر دریای لاهور درینولا اساس یافته بود تشریف فرموده بعضی تصرفات که بخاطر دقیقه رس پرتو انداخته بود خاطر نشان متصدیان آنجا نموده معاودت بباغ فرمودند - چون صوبه داری پنجاب بقلیچ خان متعلق بود فوجداری دامن کوه کانگره به خنجرخان خواهرزاده خان مذکور و قلعداری دارالسلطنت به مهیش داس راتهور مرحمت فرمودند - محمد قاسم نبیره قاسم خان میر بحر از اصل و اضافه بمنصب بهزاری پانصد سوار و خدمت داروغگی توپخانه و کوتوالی لشکر ظفر اثر که به میر آتش تعلق دارد مفتخر و مباهی گشت - ششم صفر همعنان دولت و اقبال از باغ متوجه کشمیر شده دهم که روز شرف موافق نوزدهم فروردی ماه بود نزدیک امن آباد خان دوران بهادر از دکن آمده پذیرای سعادت زمین بوس درگاه عالم پناه گردید - از پیشگاه فضل و احسان پیشکش روز جمعه تا یک سال بحکیم داؤد مرحمت فرمودند - چون وقت رخصت امیرالامرا از اکبرآباد ارشاد فرموده بودند که بمجرد رسیدن کابل گام بهمت فرا پیش نهاده مطابق قابوی وقت هر قدر از مملکت بدخشانان تواند بتصرف درآورد - و اگر نتواند از عهده این خدمت برآید پس تهیه اسباب مهم مذکور و سرانجام مراد عزیمت آنصوب مهمیا داشته باشد که بمجرد ورود موکب اقبال بکابل یکی از بادشاهزادهای والا گهر را با جمعیت نمایان که شایان این کار باشد به تسخیر بلخ و بدخشان رخصت نموده میشود - بنابراین درین تاریخ سلاله دودمان صفوت اصالت خان میربخشی را بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میناکار و اسپ با ساز مطلا معزز ساخته با گروهی از منصبدار واحدی و برقنداز رخصت کابل نموده حکم فرمودند که از چغتای دیگر الوس حوالی

کابل و ثغور بدخشان جوانان کار طلب را فراهم آورده هرکرا سزاوار منصب داند باتفاق امیرالامرا تجویز منصب نموده باقی را در سلک احدیان منسلک سازد - و بصلاح و صوابدید امیرالامرا رایی که دشوار گذار نباشد اختیار نموده جمعی سنگتراشان و نقاران و غیره عمله و فعله این کار را بجهت توسیع مضایق و تصفیه مزالق و بستن پلهها تعیین نماید که حتی المقدور سعی موفور بتقدیم رسانند - و فرمان قضا جریان بامیرالامرا صادر شد که اگر امسال وقت یافته لشکر به بدخشان بکشد این معنی معروض دارد تا جمعی دیگر از تعیناتیان صوبه پنجاب و بهادر خان از جاگیر بکومک او معین گردد -

یازدهم حسین بیگ بجهت ساختن راه پنوج و رفع برف کتل حیدرآباد رخصت شد - صف شکن خان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و فراشخان بمنصب هزاری دویست سوار و قزلباش خان قلعدار احمد نگر بمنصب هزاری هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و مغل خان بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و اوزبک خان بمنصب دو هزاری دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و غیرت خان قلعدار فتح آباد عرف دهارور بمنصب دو هزاری دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و پرتھی راج راتهور حارس قلعه دولت آباد بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و دیانت خان دیوان دکن بمنصب دو هزاری هفت صد سوار و امان بیگ حارس قلعه قندهار دکن بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و حسام الدین بخشی دکن بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و خطاب خانی از اصل و اضافه سرمایه آبرو و عزت و افتخار اندوختند - چون خان دوران بهادر کشمیر را ندیده بود بالتامس او حکم شد که بعد از تماشای سبزه و ریاحین و شگوفه و چشمه سار سلسبیل آثار این سرزمین ارم قرین و انتفاع از فواکه و اثمار رخصت دکن شود - از واقعه لاهور بمسامع حقایق مجامع رسید که صفدر خان بمرضی که در قندهار بروطاری گشته بود برحمت حق پیوست - بیست و یکم از تهنه بسمرنکوت تشریف فرمودند - گل سرخی که مخصوص عقبه پنوج است در اثنای راه در کمال خوبی و پاکیزگی بنظر انور در آمده طبیعت مبارک را شگفته ساخت - روز دیگر قصبه پنوج مضرب خیام گردون احتشام

گردید - بیست و پنجم از کتل حیدر آباد که جانب انحطاط آن نیم کروه راه برف آمده بود عبور فرمودند - اگرچه تا نیم کروه کوچه در برف بریده راهی بجهت عبور ساخته بودند اما بسبب کثرت گل و لای حضرت خلافت منزلت تخت روان سوار از روی برف کنار راه که آنرا کوفته و زینه بریده بودند گذاره شدند - اکثر ملتزمان رکاب سعادت پیاده این راه را طی کردند - بیست و هشتم در باره مولا نزول اجلال واقع شد - درین تاریخ ظفرخان ناظم کشمیر با نواره بادشاهی و سایر تعیناتیان آنجا آمده ملازمت نمود - روز دیگر شهنشاه فلک جاه با پردگیان مشکوی دولت کشتی نشین شده قریب بشام نزدیک بخانه قاضی محمد قاسم بخششی کشمیر رسیده شب در سفاین گذرانیدند - بامداد غره ربیع الاول موافق نیم اردی بهشت ساخت دولتمخانه سپهر نشانه از پرتو ورود مسعود بادشاه فرخنده مقدم مسیحا دم حسرت افزای بهشت برین گشت - موسم شگوفه و گل گذشته لاله و نافرمان و سوسن باخر رسیده بود - چهارم ماه بتاشای ارغوان باغیچه منزل آصف صفات مرحوم که بجهت بودن خان دوران مقرر شده بود تشریف برده از تفرج آن محظوظ و مسرور گشتند - خان مذکور یک قطعه لعل گرانبها با دو مروارید که قیمت همگی یک لک روپیه باشد بعنوان پیشکش گذرانید - و طالب کلیم که در کشمیر بنظم مآثر دولت ابد طراز می پردازد قصیده در تهنیت مقدم مبارک بسمع اشرف رسانیده بانعام خلعت و دوپست اشرفی مباهی گردید - چون رعایا و تمام مردم کشمیر از حسن سلوک ظفرخان راضی و شاکر بودند بادشاه حق پسند یک لک روپیه بمطالبه که بر ذمه او بود بخشیدند - دوازدهم ربیع الاول که روز ولادت سرتاسر سعادت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم و اصحابه بود شب آن روز برکت افروز محفل میلاد بزیب و زینت تمام آذین پذیرفته برسم معهود هر ساله از روی تعظیم و احترام گروهی از صلحا و فضلا و حفاظ و خداوندان استحقاق بارعام یافته بانعام مبلغ دوازده هزار روپیه کامیاب گردیدند - بیست و دوم صفاپور بسواری کشتی از برکت قدوم و یمن مقدم مبارک مهبط صفا و نور ابدی گشت - هنگام شب سرتاسر خیابان و ساحل و تالاب صفاپور بافروزش

چراغان چون بحر اخضر فلک بنور انجم چهره برافروخته مسرت افروز
خاطر اشرف گردید - روز دیگر براه خشکی معاودت بدولت خانه کشمیر نمودند -

جشن وزن قمری

نهم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و پنج جشن وزن قمری خاتمه سال
پنجاه و پنجم و فاتحه سال پنجاه و ششم از سنین عمر ابد قرین خاقان
دادگستر بدستور هر سال تزئین پذیرفته روی زمین دولتخانه والا از فرش
زرکار زیورپوش گشته سقف و دیوارپایش به پیرایه زربفت و مخمل خطائی
و چینی تزئین فردوس برین پذیرفت - و سال پنجاه و ششم بخیریت و
بهروزی شروع شده سایر مراسم و لوازم این روز از وظایف مقرر و اضافه
مراتب و مناصب و آئین عیش و عشرت و داد و دهش به بهترین وجهی
صورت بست - سالک مسالک توفیق ملا شاه بدخشی از مریدین غواص لجه
حقیقت و نهنگ دریای طریقت میان میر بدین رباعی ملهم گشته مورد
تحسین و آفرین گشت - رباعی

ای افضل بنده فضل فضل تو بود

فضلت خوش باد فضل فضل تو بود

چیزی که برابری تواند کردند

در پله میزان تو عدل تو بود

درین روز خجسته از سواران منصب بادشاهزاده مراد بخش دو هزار سوار
دو اسپه سه اسپه گردانیده آن والا گهر را بمنصب دوازده هزاری سه هزار
سوار پنجهزار دو اسپه سه اسپه معزز ساختند - صدرالصدور سید جلال باضافه
هزاری ذات بمنصب پنجهزاری هزار سوار و سعدالله خان باضافه پانصدی
دویست سوار بمنصب سه هزار و پانصدی هشت صد سوار و خلیل الله خان
باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و جلال کا کر
بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و کا کر خان بمنصب دو هزاری هزار
سوار و عاقل خان بمنصب دو هزاری هفت صد سوار و مبارک رو بمنصب
هزاری دو صد سوار و عبدالکافی نیز همین منصب و جامع کبالات صوری
و معنوی ملا علاءالملک بمنصب هزاری صد سوار از اصل و اضافه و حکیم

فتح الله که پنجاه روپیه یومیه داشت بمنصب نه صدی پنجاه سوار مفتخر و مباحی گشتند -

ابوالحسن سفیر عادل خان بدرگاه عالم پناه رسیده عرضداشت خان مذکور و پیشکش او از قسم مرصع آلات و نه اسب عربی یکی با زین مرصع و فیل با ساز طلا و ماده فیل و طره مرصع با دو اسب و یک فیل از جانب خود بنظر انور درآورده بانعام خلعت و پانزده هزار روپیه نقد سرافراز گشت - سید حسن حاجب قطب الملک نیز در همین تاریخ سعادت ملازمت دریافتہ عرضداشت و پیشکش از جواهر و مرصع آلات از نظر کیمیا اثر گذرانیده بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نوازش پذیرفت - خان دوران بهادر دو فیل با ساز نقره و یک ماده فیل که قطب الملک مصحوب ایلچی مذکور برای او فرستاده بود با چار هزار پارچه از نفایس دکن و مالوه بعنوان پیشکش گذرانیده بمرحمت خلعت و جمدهر خاصه با پهلکتاره و دو اسب با ساز و زین طلا و مغلخان ولد زین خان کوکه بعطای خلعت و نقاره بلند آوازه گشته همراه خان مذکور رخصت دکن گردید - و زاهد خان بمرحمت خلعت و خدمت قوش بیگی عز افتخار اندوخت -

چون عرضداشت امیرالامرا علی مردان خان مشتملبر التماس کومک برای تسخیر بدخشان از کابل بدرگاه عالم پناه رسید بیست و نهم راجه جگت سنگه را بعنایت خلعت و شمشیر یراق طلا مینا کار و اسب با زین نقره سربلند گردانیده رخصت کابل نمودند - و فرمان شد که بهادر خان از جاگیر و قلیچ خان و نجابت خان و راجه رای سنگه و راجه بهار سنگه و مادهو سنگه و میرزا خان نبیره خانناتان عبدالرحیم و نظر بهادر خویشگی با پسران و سرانداز خان و شمس الدین ولد مختار خان و جمعی دیگر از منصبداران و هزار سوار برق انداز و دو هزار پیاده تفتنگچی از دارالسلطنت لاهور به کابل رفته بصلاح دید امیرالامرا کار کرده از اندیشه و صوابدید او درنگذرند و راجه رای سنگه مبلغ بیست لک روپیه برای تنخواه بندها که نقد می یافتند بکابل رساند - غره جادی الاولی صوبه اله آباد و قلعه رستاس و حصار چنار بگرامی اختر میای دولت و بهروزی مجد دارا شکوه مرحمت نموده منصب آن بلند اقبال را از اصل و اضافه بیست هزار ذات و

ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند - و باقی بیگ ملازم آن والا گهر بمنصب هزاری دو صد سوار سرافرازی یافته بنظم صوبه الله آباد و غیره تعیین شد - شایسته خان صوبه دار الله آباد از تغیر سردار خان بضبط مالوه دستوری یافت و سردار خان به تیولداری دهامونی و چوراگده نوازش یافت -

چون اعظم خان بسبب کبرسن از عهده ضبط و ربط متها و مهان و نواحی آن که در جاگیرش تنخواه بود بواقعی نتوانست برآمد فوجداری متها نیز بعهد مکرمت خان قرار یافته منصبش از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و به اعظم خان حکم شد که با پسران بحضور اشرف بیاید - میرزا نوذر صفوی نیرۀ میرزا مظفر باضافه شش صد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سربلندی یافت - درین روز از واقعه دارالسلطنت لاهور بعرض مقدس رسید که چون سردار ارادت کیش حقیقت شعار بی ریو و رنگ خاندوران بهادر نصرت جنگ از لاهور کوچ نموده دو کروهی شهر منزل گزید برهن پیری کشمیری که خان معزالبه او را بشرف اسلام مشرف ساخته داخل خدمتگاران خود نموده بود آخربای شب که خان مذکور تن باسراحت داده بود یکایک زخم کاری جمدهر بر شکم آن والا شان رسانیده خود نیز بقتل رسید - آن سردار کارگزار تمام روز باگهی گذرانیده از نقد و جنس پرچه در لاهور و اکبرآباد و مالوه داشت بهر یک از فرزندان و زنان حصه معین ساخته وصیت نامه تمام بخط خود بقلم آورد - و در آن درج ساخت که از جمله نقد و جنس این فدوی دیرین که به یمن بندگی درگاه فراهم آورده بود مطابق وصیت به فرزندان معاف داشته تنم در سرکار خاصه بگیرند - و چون وقت رحلت ازین جهان زودگزران در رسیده بود بعد از انقضای یک و نیم پیر از شب ششم جمادی الاولی برحمت حق پیوست - ازین رو که آن لایق العنایت مستحق الاحسان عقیدت کیش در هر باب از جمله بندگان درگاه در پیش بود و سزاوار و شایان گوناگون عواطف نمایان گشته بضرب شمشیر و سعی تسدیر و زور بازو این مایه دولت بدست آورده بمحض استحقاق و شایستگی بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار از آنجمله پنج هزار دو

اسپه سه اسپه که مجموع طلبش دوازده کرور دام از قرار دوازده ماهه سی لک روپیه می شود رسیده چنانچه باید و شاید در جمیع امور استعداد حق گذاری اندوخته بود همه جهت مصدر ابواب جانفشانی و افعال شاق و مظهر انواع دولت خواهی در دفع اهل نفاق شده متصدی خدمات عمده و ترددات نمایان آمده لاجرم تاسف بسیار خوردند و مکرر بر زبان فیض ترجان آوردند که کاشکی این چنین سردار کار گذار و بنده عمده ارادت کیش حقیقت شعار در ترددات عمده و معرکه بزرگ مثل رزم ایران و جنگ توران مصدر کار سترگ کلان گشته بپایه شهادت می رسید تا سالهای دراز نام و نشان بر صفحه روزگار باقی بوده این همه حسرت و تاسف بخاطر قدسی مآثر راه نمی یافت - بهر تقدیر بادشاه حق گذار فرزندان او را مشمول نوازش گردانیده بهر کدام زیاده از وصیت او مرحمت نموده بهی شصت لک روپیه در سرکار خاصه گرفتند - و سید محمد و سید محمود هر کدام از دو پسر کلان را بمنصب هزاری هزار سوار و عبدالنبی پسر خرد دوازده ساله را بمنصب پانصدی دو صد سوار سرافراز ساخته لوازم شفقت و دلجوئی زیاده از حد بجا آوردند - و براجیه جی سنگه که هنگام طلب خان نصرت جنگ بحفظ و حراست دکن مامور گشته بود خلعت و فرمان والا فرستادند - بیستم بسیر شاه آباد عرف ویرناگ متوجه شده بعد از تماشای چشمه سار سلسبیل آثار که تعریف هیچ یک بتوصیف راست نمی آید بیست و نهم معاودت بکشمیر فرمودند -

آغاز سال نوزدهم جلوس مبارک

منت و سپاس خدا را که سال یزدیهم جلوس میمنت مانوس بفرخی و فیروزی بانجام رسید و روز سه شنبه جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه و پنج هجری موافق سوم مرداد سال نوزدهم شروع شد - نیراعظم روی زمین ثانی صاحب قران بدولت خان والای کشمیر نزول اجلال ارزانی فرمودند و سوم جمادی الثانی اسلام خان بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهلکتاره و شمشیر مرصع و صاحب صوبگی بر چهار صوبه دکن و اضافه هزاری ذات

هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار از آنجمله پنجاهزار دو اسپه سه اسپه و دو اسپه با زین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل سرافرازی و سربلندی بخشیده رخصت آنصوب دادند - سیادت خان برادرش را بمنصب دو هزاری پانصد سوار و میرزا سلطان نبیره میرزا مظفر صفوی داماد خان مذکور را بمنصب هزاری چهار صد سوار و مجد اشرف پسر کلان را بمنصب هزاری دویست سوار از اصل و اضافه مفتخر و مهابی نموده تعینات آنصوبه کردند - و میر شریف و میر صفی و دیگر پسرانش را باضافه برنواختند - و سعدالله خان که در فنون و علوم رسمی از سایر مردم دربار امتیاز تمام دارد بعنایت خلعت خاصه و دیوانی خالصه شریفه و تسوید مسودات فرامین و ترقیم معرفت خویش در تحت رساله بادشاهزاده بلند اقبال که در مظهر فرامین بخط خود می نگارند و اضافه پانصدی دو صد سوار از تغییر اسلام خان بمنصب چهار هزاری هزار سوار و عطای قلمدان مرصع چهره اعتبار برافروخت - و عاقل خان بتفویض خدمت خانسامانی از تغییر خان مذکور و ملا علاءالملک بعرض وقایع صوبجات از تغیر عاقل خان شوقی تخلص سرافرازی پذیرفت - حسین بیگ خویش امیرالامرا بمنصب هزاری پانصد سوار و سید مظفر ولد سید شجاعت خان بمنصب هزاری پانصد سوار و میرزا حسین صفوی ولد میرزا رستم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار از اصل و اضافه و جاگرداری فتحپور بیانه و بهمن یار ولد آصف صفات بمنصب دوهزار دویست سوار بر کام خاطر فیروز شدند -

نهم بسیر ییلاق کودی مرگ متوجه شده یازدهم بدان مکان نزبت فشان رسیده بنظره سایر جزئیات آن پرداختند - با آنکه ریاحین آن سرزمین خاطرخواه نشگفته بود چهل قسم گل بشار درآمده بزبان حقیقت بیان گذشت که در ایام بادشاهزادگی بمراتب به ازن بنظر اشرف درآمده بود - و دوازدهم مراجعت بکشمیر فرموده شب بیستم از تماشای چراغانی که در بساتین دور دل و عمارت میان آن دوم بار بر روی کار آمده بود قرین مسرت گردیدند - شانزدهم دیگر بار بسیر و تماشای ینابیع کوثر آثار نهضت نموده بیستم صاحب آباد را بنزول اشرف رشک ارم گردانیدند و از تماشای عمارات دلکشایش که چون قصور فردوس برین از قصور معرامت و شاه نهرش

که از مبداء باغ تا انتها بامتداد عمر دراز کشیده و همه جا آبشارهای دلاویز که بچادر اشتهار دارد سرشار عرض نهر گشته - و اطراف و میان آن فوارهای دلاویز مانند دعا از سینه پاک بسوی آسمان روانست مسرت اندوز گشته از تفرج شب چراغانی که برابر فتیله آن شمع خاور چون چراغ روز بی نور مینمود بغایت فرحناک گردیدند - از آنجا که شیمه کریمه حضرت جهانبانی مقتضی نواختن برافراختهای سوابق عنایات بی نهایت است پیوسته همت والا نهمت مصروف برافراختن دستگرفتهای عواطف بیکرانست روز دیگر سعدالله خان بخدست وزارت کل ممالک محروسه و عنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهلکتاره و اضافه هزاری ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب پنجمزاری ذات هزار و پانصد سوار سرافرازی جاوید پذیرفت - یادگار بیگ ولد زبردست بمنصب هزاری ذات و دو صد سوار از اصل و اضافه داروغگی گرزداران منصبدار و احدی مفاخرت اندوخت -

بندگان اعلیٰ حضرت از همین منزل معاودت به کشمیر نموده بیست و سوم دولتخانه را از فروغ مقدم اشرف نورانی گردانیدند - بیست و چهارم زاهد خان که بیماری صعب داشت و هرچند حکیم داؤد بفصده مبالغه نمود او راغبی نشد آنجهانی گشت - بادشاه بنده نواز بنابر رعایت خاطر بیگم صاحب بمنزل او تشریف برده حوری خانم انگه بیگم صاحب والده او و پس ماندهای او را از ماتم برآوردند و فیض الله پسر ده ساله او را بمنصب هزاری چار صد سوار برنواختند - و سه پسر خرد او را بمناصب درخور نوازش فرمودند - سوم شعبان عرضداشت بادشاهزاده والا مقدار چده شاه شجاع بهادر مشتمل بر خبر تولد پسر نیک اختر از بطن صبیله اوگرسین راجه کشتوار بدرگاه رسیده بهجت افزای خاطر فیض مآثر گردید - خدیو جهان آن نوباوه بوستان دولت و اقبال را بسلطان بلند اختر نامور ساخته در باب مبارکباد دوکامه بخط خاص بقلم درآوردند -

بیان مجملی از احوال نذر محمد خان و سوانح آنجا

چون نذر محمد خان برادر امام قلی خان بر مجموع اموال و اسباب او متصرف شده بایالت توران پرداخت و بکمال استقلال با عبدالعزیز خان در بخارا بوده در آغاز چهار سنه هزار و پنجاه و دو هجری پدر و پسر با سرداران لشکر از آنجا بقرشی رفته تا اواخر بهار در آنجا بشکار مشغول بودند - و اسفندیار خان حاکم خوارزم که با نذر محمد خان کمال دوستی داشت و با ابوالغازی برادر خود عداوت داشت از جهان عزم سفر آخرت کرد - و پسران او بموجب وصیت پدر خطبه بنام نذر محمد خان خوانده بعد از شش ماه آمده او را دیدند و حاکم طلبیدند - خان مذکور طاهر بکاول را با جمعی بصوب اورگنج تعین نمود و آن مملکت را بتصرف خود آورده ابوالغازی را در آن دخل نداد - ازین جهت که امام قلی خان در ایام فرمانروائی خود با اوزبکیه نهایت سلوک خوش جایز داشته ضبط محصول و بندوبست ماوراءالنهر بر آن قوم واگذاشته محض باسم خانی خورسند بود - نذر محمد خان بعد از آنکه با کمال استقلال و نهایت استقرار بر اورنگ فرمانروائی آن دیار قرار یافت و بجاری کاروبار ملک و ملت بر هیچ استقامت جاری گردید ، از حساب هر کار شمار گرفته بازخواست عمل امام قلی خان در میان آورد - همه رنجیده خاطر و رمیده دل گشته بتصورات بی صورت بر آن آمدند که نذر محمد خان را با عبدالعزیز خان از میان بردارند - خان مذکور برین اراده مطلع گشته حسب الاقتضای روزگار بنا بر دفع گزند هر یکی را بجای تعین نمود - سمرقند را با توابع به عبدالعزیز خان و ادو بیگ اوغلی کنکس را اتالیق و خسرو بیگ را دیوان بیگی او ساخته تاشکند را با مضافات به بهرام پسر سوم داد و باقی یوز را اتالیق او نمود - و نظری اتالیق امام قلی خان را که در اوزبکیه اعتبار تمام داشت و او را سر خیل فتنه انگیزان میدانست بحکومت بلخ نامزد گردانید - درین هنگام بعضی از اهالی اندجان از تطاول لشکر قرغز به تظلم آمدند و حاکم طلب نمودند - چون از ملک اندجان منفعتی نبود مقرر ساخت که هرکرا خواهند بحکومت برگزینند و عبدالرحمن دیوان بیگی را با لشکری

بدفع سپاه قرغز فرستاد - و قرار داد که بتاشکند که سرحد ترکستانست
 شتافته جهانگیر قزاق را ببیند و دختر او را برای عبدالعزیز خان خطبه نماید
 و ازو کمک گرفته بمالش گروه قرغز بشتابد - عبدالرحمن بعد از دیدن
 جهانگیر و خواستگاری دختر او بمدافعه قرغز پرداخته قتل محمد سرگروه
 قرغز را بفریب و حیل بدست آورده کشت - و نذر محمد در آغاز فصل میوه
 به بلخ شتافته تابستان و برخی از موسم خزان در آنجا بسر برد - و در اثنای
 بر آمدن از بلخ قندز را که حاکم نشین بدخشان است بخسرو پسر دوم داد - و
 کهمرد را با توابع و لواحق و هزارجات که از دیرباز با یلنگتوش تعلق داشت
 بی سابقه تقصیر تغیر نموده به سبحان قلی پسر چهارم داد و تردی علی قطغان
 را اتالیق او نموده خود به بخارا شتافته زمستان در آنجا بسر برد - و در
 رمضان عبدالعزیز خان را از سمرقند نزد خود طلبیده بعد از عید دستوری
 معاودت داد - قتل محمد پسر پنجم را به بخارا گذاشته در ابتدای سال هزار و
 پنجاه و سوم باز بمقصد شکار رو بقرشی نهاد و سه ماه در آن سرزمین به
 نخچیر پرداخت - درین اثناء جهانگیر قزاق نوشت که لشکر قلاق بر من
 تاخت آورده دست به نهب ترکستان دراز کرده است و جماعتی از آن طایفه
 به تاشکند نیز رفته اند - نذر محمد خان بعد از آگهی یلنگتوش را از بخارا
 طلب نموده با فوجی بمحاربه قلاق فرستاد - اتفاقاً پیش از رسیدن یلنگتوش
 عبدالعزیز خان بمقصد نبرد قلاق از سمرقند بد آنجا رفته بود - اعیان قلاق
 بر قلت همراهان عبدالعزیز خان واقف گشته خواستند که برگاه تاشکند در آید
 دستگیر کنند - از آنجا که تدبیر موافق تقدیر نبود آرزوی اینان بر فراز
 روای نیامد و یلنگتوش لختی از قلاق را که در آمدن سبقت نموده بودند
 از هم گذرانید - در خلال این حال عبدالرحمن که از مهم قرغز و پرداخته
 بود به یلنگتوش پیوست - لشکر قلاق بعد از اطلاع اجتماع نیروی محاربه
 در خود نیافته رهبرای وادی فرار گردید - پس از آنکه لشکر از تاشکند
 برگشت نذر محمد خان از قرشی به بلخ رسیده گرما در بلخ گذرانیده اواسط
 خزان باز به بخارا رفت - چون پیش از رفتن بلخ شنفته بود که میان بهرام
 و باقی یوز اتالیق سازگاری نیست بهرام را نزد خود طلبیده خواست که دختر
 امام قلی خان را که در عهد خان مذکور باو نامزد شده بود بقید نکاح او

درآورد - از آنجا که نذر محمد خان بر هیچ یکی از اوزبکان مثل عبدالرحمن دیوان بیگی که با استقلال تمام باین خدمت می پرداخت اعتقاد نداشت اوزبکیه از تنگ چشمی و ناتوان بینی زبان پیغاره بر نذر محمد خان دراز کردند که نفع دولت او بر عبدالرحمن مقصور است و دیگرانرا از آن بهره نیست - و نذر محمد خان تیول اکثری در خالصه ضبط نموده آنها را نقدی ساخت و اکثر مدد معاش و سیورغالات قدیمه را بلباس اسناد متهم ساخته خود متصرف شد - چون ایام دولتش بسرآمده و اقبالش رو بادبار داشت و خواست جناب الاهی برین تعلق پذیر شده بود که نوبت کارفرمائی بدیگری رسد لاجرم همگی خواجگان توران که خورد و بزرگ آنجا حلقه اعتقاد شان در گوش دارند بسبب وقوع بعضی امور رنجیدند و ازین رو که هر جا چراگاهی بود برای دواب خود قرق نموده دیگرانرا رخصت نمی داد تمام احشام رسیده خاطر گشتند - دیگر عبدالعزیز خان هر چند بوسیله خواجگان معتبر و سرداران معمر التماس نمود که چنانچه امام قلی خان در بخارا سکونت اختیار نموده بلخ بشما وا گذاشته بود شما نیز بخارا را دارالخلافه ساخته بلخ بمن عطا کنید قبول نکرد - چه نذر محمد خان چهل سال در بلخ گذرانیده اندوخته عمرش در آنجا بود و آب و هوای آنجا با طبعش سازگار - لهذا دل کندن از آن مکان و نقل و تحویل نقد و جنس چندین ساله از بلخ به بخارا برو دشواری می کرد - ازین ممر عبدالعزیز خان را بعدم قبول التماس رنجانیده و رعایت سران و سرداران لشکر بلخ را که مدتهای مدید در تقدیم مراتب عبودیت سرموی فرو گذاشت ننموده توقع احسان و چشم نوازش داشتند اصلاً و قطعاً ننموده و چشم از مروت و حق خدمت و حقیقت شناسی پوشیده و مراتب وفا و حق گذاری را پی سپر انداخته هر کدام که از روی خیرخواهی پنهانی از بداندیشان حرفی باو میگفت بافشای آن او را در مردم شرمسار و بی اعتبار میگردانید و نسبت بهر که مظنه بد در خاطرش می بود مراعات مراسم حزم و لوازم آگاهی که رکن اعظم بادشاهیست و بی ملاحظه عواقب امور هر چند تقاضای وقت در اخفای آن باشد از تنگ ظرفی بر روی کار می آورد - تا آنکه همه تورانیان از وضع ناپسندیده و گفتار و کردار نکوپیده او ببتنگ آمده قرار دادند که عبدالعزیز خان را که از

ریگنذر ندادن بلخ ازو رنجیده بود ببادشاهی بردارند - و یکبارگی سایر مردم
 و امرا اقتدا بدو نموده از روی مبالغه و تاکید علامات مخالفت بخان ظاهر
 ساختند - و نخست باقی یوز را که در تاشکند بود بر آن آوردند که سر از اطاعت
 نذر محمد خان برتابد - خان برین معنی آگهی یافته عبدالرحمن دیوان بیگی
 را باستالت او به تاشکند فرستاد - باقی یوز از شنیدن این خبر متوهم
 شده در قلعه تاشکند متحصن شد و عبدالرحمن بنامه و پیغام او را مطمئن
 و ایمن ساخته بر آن آورد که با متعلقان و منتسبان نزد نذر محمد خان برود
 و خود در تاشکند باشد - چون باقی یوز از قلعه برآمده روانه شد بهر قلعه
 که می رسید حارسان او را در آنجا راه نداده نوشته عبدالرحمن درین باب
 باو مینمودند - مومی الیه متوهم شده و گفتگوی او را حدل بر مکر و
 تزویر نموده بقلعه خجند در آمد - و سنجر نام نبیره اسام قلی خان را
 بخانی برداشته از تقلد قلاده اطاعت سر باز زد - و نذر محمد خان به عبدالعزیز خان
 نوشت که باتفاق بیگ اوغلی و تمام جمعیت خود از سمرقند بجهت
 استیصال باقی یوز روانه شده آنچه در تنبیه و تادیب او از دست بر آید دریغ
 ندارد - و عبدالعزیز خان بیگ اوغلی را پیشتر روانه ساخته از عقب خود بره
 نوردی در آمد - درین اثناء یلنگتوش و سیوچ بی با کنداوران [کندی داران؟]
 بلخ و بخارا که به کمک او معین شده بودند بدو ملحق گشتند -
 عبدالعزیز خان عبدالرحمن را به صوابدید یلنگتوش و جمعی دیگر که او را
 هواخواه نذر محمد خان دانسته در انجام مطلب مغل می دانستند از تاشکند
 طلب نموده در ظاهر برای آوردن خزانه بواسطه خرج خود و لشکریان
 نزد پدر به بخارا فرستاد - و در حقیقت مطمع نظرش دور ساختن او بود
 که شاید در رفتن بخارا و آوردن زر درنگی واقع شود - اتفاقاً او بسرعت
 هرچه تمام تر به بخارا رسید و شش لک خانی برای عبدالعزیز خان و
 هفت لک بجهت لشکریان باستعجال تمام آورد - عبدالعزیز خان یلنگتوش
 را پیشتر بخجند راهی ساخت که باندروز و موعظمت باقی یوز را از نافرمانی
 باز داشته ره سپر انقیاد گرداند - پس از آنکه یلنگتوش بنواحی خجند
 آمده بباقی یوز پیغامها فرستاد - او بنا بر مصانعتی که با یلنگتوش داشت
 پاسخ داد که از مدت آرزو داشتم که همچو اتالیق مردی در میان آمده

در اصلاح حال جانبین کوشد - اکنون که این خواہش سمت روائی یافته اگر تا دهنہ تنگی لب آب خجند برسند ازین جانب پذیرہ شدہ در می یابم - یلنگتوش اگرچہ برگزارد کہ من باوجود کبرسن ہر گاہ اینہم راہ نورددیدہ باشم او کہ حکم فرزند دارد بایستی این قدر راہ پیش آمدہ مرا در می یافت - آخر یلنگتوش با بیگ اوغلی تا دهنہ تنگی لب آب مذکور کہ سرحد ولایت شاہرخیمہ است شتافتہ منتظر نشست - و کفش قلماق را کہ ہوا خواہ نذر محمد خان میدانست و در صدد دفع او بود بہ پیغام گزاری نزد باقی یوز فرستاد - باقی یوز او را بمجرد رسیدن دوزخم شمشیر زدہ از زین بزمین انداخت و با فوج خود برآمدہ بر یلنگتوش و بیگ اوغلی تاخت - اینان حال بدین منوال دیدہ خود را ہمرکب رسانیدند و بروحملہ آوردہ بستیز و آویز ساختگی از تنگی گذرانیدند - پس از شتافتن باقی یوز بقلعہ کفش قلماق بدشواری تمام از دست او رہائی یافتہ خود را بہ یلنگتوش رسانید - عبدالعزیز خان بعد از رسیدن این خبر بلشکر پیش پیوستہ بمحاصرہ خجند پرداخت و از ہر جانب ملچارہا ترتیب دادہ خواست کہ این مہم را حسب المرام بانجام رساند - درینوقت سران لشکر بہ عبدالعزیز خان گفتند کہ بنابر مصلحت وقت از پای حصار برخاستہ برکنار آب توقف باید کرد تا باقی یوز را بمخدمت بیاریم - خان مذکور بنابر قرارداد آنها لاعلاج شدہ از آنجا برخاستہ عقب آمد - درینوقت تمامیت لشکر ماوراءالنہر یکدل گشتہ از پیش باقی یوز و از عقب لشکرش او را بقید احاطہ در آوردہ مومن بی و قزاق بی نام کسان را نزد عبدالعزیز خان فرستادہ پیغام دادند کہ ما بندہ فرمانبردار نذر محمد خان و شاہ ایم لیکن تاب و طاعت تحکم و تفوق مردم بلخ نداریم اگر سایر لشکر بلخ را با عبدالرحمن بی نزد نذر محمد خان روانہ سازند و نذر محمد خان بدستور سابق در بلخ و ایشان مانند امام قلی خان در بخارا بودہ بفرمانروائی توران پردازند باقی یوز را بمخدمت می آریم بشرطی کہ از تقصیر او در گذرند و الا کار بہ پیکار خواہد کشید - عبدالعزیز خان ازین معنی برآشفته راضی بجدائی جمعی کہ ہمہ وقت با نذر محمد خان بودہ دقایق جانفشانی و سربازی باقصی درجات

امکان رسانیده بودند نشده جواب داد که اکنونکه فرمانروائی ماوراء النهر بی مشارکت غیری بما باز گردیده باشد این مردم را از نتایج خدمت گذاری محروم داشتن از طریقه انصاف و مروت دور است - درین اثناء بلخیان ازین ماجرا آگاهی یافته معروضداشتند که چون ماوراء النهریان از تنگ چشمی و عناد میخواستند ما را از خدمت شما دور ساخته مهیج غبار فتنه و فساد کردند و اگر شما راضی برین معنی نشوید احتمال مضرت و بیم مقدمات دیگر هم هست درین صورت اگر ما را زود رخصت دهید بهتر خواهد بود - عبدالعزیز خان بنابر مصلحت وقت قبول این معنی نموده بآنها گفته فرستاد - اوزبکان همه معروضداشتند که ما همه از مخالفت بموافقت گرائیده ایم و باقی یوز را درین دو سه روز بملازمت می آریم - یلنگتوش تا کنار اردو رفته او را استألت نموده بحضور آورد - یلنگتوش تا بیرون معسکر شتافت و باقی یوز از یورت خویش آمد و هر دو بر پشت اسب بکمتر فاصله باهم سخن کردند و از بهانجا بمقر خود برگشتند - عبدالعزیز خان سبب نیامدن باقی یوز بازجست - یلنگتوش جواب داد که امروز ساعت نبود فردا بملازمت می آید - چون اواخر بهان روز گروهی از عسکر بخارا از لشکر گاه خود بر آمده بدهنه تنگی فرود آمدند عبدالعزیز خان گفته فرستاد که باعث این حرکت چیست - گذارش نمودند که ظریف بیگ دیوان بیگی تاشکند بمدد شما آمده در شاهرخیه نشسته است و سیونج بی و اوزبک خواجه و طایفه دیگر که سر راه بدست دارند نگاشته یلنگتوش که باو ارسال داشته بود مشتملبر آنکه اگر بساحل آب خجند رسد بهم در علاج این کار بکوشیم گرفته اند ناگزیر سد راه نموده آمد مبادا بتحریک یلنگتوش رفتن شما بروی کار آید - یلنگتوش پس از آگاهی به عبدالعزیز خان گفت که غالباً این مردم از عهدی که بتازی بسته بودند ندامت دارند اکنون بشکیبائی باید ساخت و اگر به نبرد گرایند رو نباید تاقت - شب هنگام محمد علی خزانچی از آن مجلس بیرون آمده بلخیان را بر حقیقت حال آگاه گردانید و برگزارد که بهبود شما درین کار است که امشب هر کدام باورق خود برسید تا از شر فتنه پزوهان بجان امان یابید که فردا مفسدان با عبدالعزیز خان هنگامه آرای

پیکار خواهند شد در آنوقت ربائی شما صورت نخواهد بست - مردم بلخ بهان شب از آنجا روانه گشته باورقه‌های خود که میان بخاریان داشتند در شدند - و جز یلنگتوش و عبدالرحمن و چار صد پانصد کس از وشاقان و غیر اینان با عبدالعزیز خان کسی نماند - بامدادان بخاریان به تاراج و غارت اردوی عبدالعزیز خان پرداختند و بطرف عبدالعزیز خان که با جمعی از خواجگان و وشاقان یک طرف ایستاده بود شروع در انداختن تیر نمودند - چنانچه از عقب تیری بر پشت خان رسیده بسبب پوشیدن زره کارگر نیامد - عبدالعزیز خان قوت پایداری نمودن در حوصله خود نیافته حسب التماس نظر ایشک آقاسی، امام قلی خان و فرهاد بیگ بصوب آنسو روان گردید - درین حال جمعی از یکه جوانان امام قلی خان با عبدالرحمن شروع در ستیز و آویز نموده گفتند که سبب این همه عناد و نزاع در میان ما و خان تویی تا ترا از میان برداشته غبار فتنه فرو نمی نشانیم تسلی ما نمی شود - عبدالعزیز خان او را بخود گرفته گفت که اول مرا بقتل رسانید بعد از آن او را - خسرو بیگ و فرهاد بیگ چون دیدند که اگر مضری به عبدالرحمن برسد نذر محمد خان پدر آنها را که در بلخ است به انواع خوار می کشد لاجرم بمسد او رسیده با اوزبکان گفتند که شما اولجه بسیاری بدست آورده اید عبدالرحمن اولجه ما باشد - درین اثناء بیگ اوغلی رسیده آن جماعت را بزجر تمام از کشتن عبدالرحمن باز داشت - عبدالعزیز خان با عبدالرحمن که از دست آن جماعت جان مفتی بکران برد باقسو که یک منزلی خجند بسمت ممرقند واقع است شتافته دایره نمود - چون از یغای المانان و غیره با او و همراهان او جز اسپ و قمچی نمانده بود محمد حکیم ولد نذر طغائی دیوان بیگی، امام قلی خان پنج اسپ با زین و دو قطار شتر و همین قدر استر که بر آن خیمه و دیگر ناگزیر سفر بار بود گذرانید - درین وقت اعیان لشکر بعبدالعزیز خان گفتند که بیشتر یکه جوانان امام قلی خان با عبدالرحمن عداوت کمال دارند مصلحت آنست که او را همراه فرهاد بیگ پیشتر به ممرقند بفرستید اگر در لشکر باشد مبادا آسیبی بدو رسد - روز دیگر عبدالعزیز خان عبدالرحمن را مصحوب فرهاد بیگ

روانه سمرقند ساخت - یکه جوانان امام قلی خان جمع آمده باتفاق کهن سالان روز جمعه غره ربیع اول سال هزار و پنجاه و پنج هجری خطبه خانی ماوراءالنهر بنام عبدالعزیز خان خواندند - بعد از نماز جمعه باقی یوز با پسران آمده ملازمت نمود - و خجند و اوراتیپ و محال دیگر بحاصل پنج لک خانی در جاگیر او قرار یافته باز به خجند مراجعت نمود - عبدالعزیز خان دهم ماه مذکور آمده داخل سمرقند شد - هنوز روزی چند نگذشته بود که مانع صوفی سلطان پسر ترسون سلطان بر روی کار آمد - تبیین این مقال آنکه سابقاً نذر محمد خان بصوفی سلطان پسر ترسون سلطان برادر جانی خان نوشته فرستاد که از طالقان باورگنج شتابد و باتفاق نذر بی در محافظت آن سعی موفوره بجا آورد - و ازین جهت که نذر بی در رسیدن اهل مینمود نذر محمد خان پیغامهای درشت با او میداد چنانچه این معنی رفته رفته باعث افزایش دوروی و بی اخلاصی او شد و بخود قرار داد که هرگاه صوفی سلطان بیاید با فوجی از اعوان و انصار و اتفاق لشکر بخارا عبدالعزیز خان را از میان برداشته صوفی سلطان را به سلطنت بنشانند - ازین جهت که در آمدن صوفی سلطان دیر شد و لشکری که باستظهار آن این کار پیش توان برد دست بهم نداد و نذر محمد خان سزاوان تندخو تعیین نموده بود که او را باورگنج روانه سازند ناگزیر بانصوب راهی گردید - و همین که صوفی سلطان از طالقان ببلخ نزدیک آمد نذر محمد خان بنذر شوایت نوشت که همین که صوفی سلطان نزدیک به بلخ برسد او را گرفته قید نماید - صوفی سلطان بعد از اطلاع این اراده بنه و بار خود گذاشته تنها خود را به سمرقند رسانید - گروهی از منافقان عبدالعزیز خان آمدن او را غنیمت دانسته خواستند که در سمرقند او را بخانی بردارند - یکی از هواخواهان این معنی بعبدالعزیز خان گفت و بامدادان باشاره عبدالعزیز خان صوفی سلطان را غلامان قلاق بحجره درآورده کشتند - روز دیگر غازی بیگ پسر باقی یوز را که سنجر سلطان پسر سکندر سلطان بن امام قلی خان وا نموده بود آورده گذرانید - عبدالعزیز خان او را نیز بقتل رسانیده خاطر جمع نمود - نذر محمد خان که در قرشی بود چون دید که الهانان تمام گله ها را بتاراج

برده قرشی را بارادهٔ نهب و غارت دیگر باره قبل نموده اند اورازی و تردی علی قطغانرا بمدافعت آنها فرستاد - پس از آنکه فریقین بی محابا بجنگ درآمدند الهانان شکست خورده متفرق شدند - نذر محمد خان فرصت را غنیمت دانسته به بلخ شتافت و در سه روز بانجا رسید و قریب پانزده لک روپیه از نقد و جنس که در بخارا گذاشته بود بتاراج رفته قلیلی بتصرف عبدالعزیز خان در آمده اکثری لشکریان و الهانان بغارت بردند - نذر بی در حدود اندخود واقعهٔ خچند و خانی عبدالعزیز خان را که همه بصوابدید او بود شنفته از بخارا بسمرقند آمد - عبدالعزیز خان که قبل از رسیدن او در تفویض خدمت اتالیقی متذذب بود گاهی یلنگتوش را تکلیف می نمود و او پاسخ میداد که من دل از نوکری برگرفته ام دیگر گرد سپاهگری نمی گردم و گاهی بیگ اوغلی را - درینولا که نذری در رسید او را اتالیق و سیوچ بی را دیوان بیگی گردانید - و بهرام که در حصار بود از آنرو که بدولت بی اتفاق نداشت راه سازش با اعیان حصار کشوده بمدد اینان دولت بی را برآورد - و او ناچار از حصار بسمرقند رو نهاد - و عبدالعزیز خان از شنیدن این خبر محمد بیگ قبچاق را دستوری داد که سرعت هرچه تمام تر رفته ده نو را که از مضافات حصار است بتصرف درآورد - چون محمد بیگ بده نو رسید خواجهای حصار نگذاشتند که آنرا متصرف گردد - ناگزیز معاودت نموده بشهر صفا که در تیول او بود رفت - نذر محمدخان برین معنی آگهی یافت و سبحان قلی پسر خود را با اورازی که بخان نسبت مصاهرت داشت و او را بعد از یلنگتوش اتالیق خود ساخته بود و تردی علی قطغان بکومک بهرام فرستاد - این جماعت بنبرد محمد بیگ شتافته او را منهزم گردانیدند - و او مجروح از میدان گریخته خود را بسمرقند رسانید - سبحان قلی و اورازی و تردی علی قطغان به ترمذ برگشته اقامت نمودند - و خواجه عبدالخالق داماد نذر محمد خان را از ترمذ بنظم ده نو فرستادند - عبدالعزیز خان فرهاد بیگ را بحکومت چارجوی معین ساخته از سمرقند بدان صوب دستوری داد - اسد بیگ اندجانی که از قبل نذر محمد خان بمراسم آن می پرداخت دروازهٔ قلعه بر روی او کشید - فرهاد بیگ آنرا محاصره نمود - نذر محمد خان این معنی دریافته عبدالرحمن دیوان بیگی را بکومک اسد بیگ فرستاد - اتفاقاً همین که عبدالرحمن یک منزل از

بلخ پیش رفت بنذر محمد خان خبر آوردند که افواج بادشاهی بقلعه کهمرد درآمدند چنانچه گذارش خواهد یافت - ناگزیز نذر محمد خان عبدالرحمن را برگردانیده بگرفتن حصار کهمرد تعیین نمود - اسد بیگ از نارسیدن کومک و شدت محاصره بستوه آمده ناچار قلعه چهار جو را بفرباد بیگ سپرد و خود به بلخ آمد - و چون محمد بیگ بسمرقند رفته حقیقت واقعه را بعبدالعزیز خان باز نمود عبدالعزیز خان بیگ اوغلی را به تسخیر حصار فرستاد و او بهرام را از قلعه برآورده و با باقی دستگیر نموده هر دو را مقید به سمرقند برد و قلعه محمد یار حواله نمود - درین میان عبدالرحمن دیوان بیگی که آوازه وصول موکب والا در خنجان بسررداری اصالت خان باراده تاخت بدخشان شنیده بصوب غوری شتافته بود بسبب بیماری رخت پستی برپست - و مقارن آنحال نذر محمد خان خبر رسیدن راجه جگت سنگه محدود سرآب و اندراب و اساس نهادن حصار چوبین در آن سرزمین دریافته کفش قلاق را با جمعی انبوه بدانصوب فرستاد - چون او بی نیل مقصود مراجعت نمود و حسب اقتضای قضا و قدر خلل کلی بحل و عقد جزئیات امور خلافت توران راه یافت و نظم و نسق معاملات سرحدات مختلف گشته رتق و فتق مهمات ملکی و مالی بالکل مهمل و معطل ماند گروه بیدین الهانان از ناعاقبت اندیشی و آشفته رانی بسرکردگی جنت الهان که سابق نوکر نذر محمد خان بود در ماه جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه و پنج از آب آمویه گشته بتحریر اوزبکان تنگ چشم کوتاه نظر بتاخت بلاد و امصار و محالی که تعلق به نذر محمد خان داشت پرداخته انواع خرابی در سرزمین اندخود که قاسم پسر خسرو سلطان با محمد قلی اتالیق خود از قبل نذر محمد خان صیانت آن به تقدیم می رسانید بظهور رسانید - و بار دوم شعبان سال مذکور با ده هزار سوار بر آنچه و توابع آن که میان بلخ و شبرغانست تاخت آورده میخواست که جوهر بدگوهری زیاده ازین ظاهر سازد - نذر محمد خان پس از آگاهی بر اراده او تردی علی قطغانرا با لشکری که در بلخ حاضر بود بر سر او فرستاد - جماعت مذکور بمجرد استماع خبر تردی علی باقامت گاه خود مراجعت نموده چون خواستند که از آب جیحون بگذرند حسب الاشاره نذر محمد خان قباد میر آخور از ترمذ ببال استعجال رسیده سر راه بر آن فرقه ضاله گرفت و جمعی کثیر را از هم

گذرانیده بقیة السیف را براه فرار انداخت و جمعی دیگر ازین کافران کلمه گو
از مال زیردستان اطراف بلخ و بدخشان هرچه بدست افتاد بردند - و متعرض مال
و ناموس سادات و علما و زهاد گشته چون بر جوزجانان که در سمت مغربی بلخ
بمسافت یک روز راه واقعست و حصار مستولی گشتند سید ابراهیم نام درویشی
که در آن مکان بایزد پرستی اشتغال داشت و سکنه دیار او را از جمله
اصحاب کبار حضرت سید الابرار صلی الله علیه و آله دانسته کمال اعتقاد
داشتند قریب چهار صد طفل معصوم پاک نهاد از دبستانهای آن نواحی
فراهم آورده مصحف در گردن هر یک انداخته نزد آن گروه خیره سر شرانگیز
برای شفاعت باین آمید بردند که شاید آن ظلم گریان بتعظیم کتاب آسمانی
پرداخته باستغای آن معصومان دست از ایذا و اهانت عارزدگان و ستم
دیدگان این دیار باز دارند و شرمی از خدا و رسول او داشته زیاده ازین
بارتکاب افعال ناشایست نپردازند از آنجا که آن تیره اختران بد سرانجام را
شقاوت ابدی کار فرما و ضلالت سرحدی راهنا بوده همه جهت مستحق عذاب
جهنم داشت بدلات ضلالت و هدایت غوایت آن سید پاک دین را
باطفال در مسجد در آورده و در دور آن پییمه بسیار چیده و از هر جانب
آتش زده همه را سوختند - و بتصور باطل در مقام عصیان و طغیان پا فشرده
بدین جرأت بیجا خود را مستحق و مستعد و مهیا و آماده انواع عذاب
جهنم ساختند - لاجرم حضرت جبار منتقم حقیقی بشامت این عمل زشت آن
فرقه شقاوت اثر را بیلای عامه از عالم قحط و غلامبتلا و ازین بدتر
طامه کبری طاعون بر ایشان نازل کرد - و ازین گذشته عظمت انتقام
آنحضرت جنود منتصره و جیوش عالیہ قاهره خویش بر ایشان گماشته ازین
راه نیز دمار از روزگار خاص و عام برآورد - در حصار اصناف اعمال نکوهیده
از سوختن مصاحف و کشتن سادات و هلاک ساختن اطفال در زیر سم
ستوران مکرر ازین فتنه سگالان بر روی کار آمد درین اثناء مجد یار حاکم
حصار به عبدالعزیز خان نوشت که عنقریب لشکر بلخ بر حصار می آید
اگر فوجی بمدد معین شود خاطر بجمعیّت گراید - او شفیع دربان را با گروهی
بطریق ایلغار روانه نمود - نذر مجد خان پس از آگهی سبحان قلی پسر خود
را با تردی علی که بعد از عبدالرحمن او را دیوان بیگی خود گردانیده بود

به نبرد شفیع دربان فرستاد - او از آب آمویه عبور نموده در پای حصار آتش
 پیجا برافروخت - شفیع دربان دستخوش براس گشته در قلعه بایسون متحصن
 شد - لشکر بلخ قلعه را محاصره نمود - شفیع دربان طاقت مقاومت در خود
 ندیده بسبحان قلی و تردی علی پیغام داد که اگر مرا امان دهید نزد
 عبدالعزیز خان بروم - بعد از آن که امان یافته نزد عبدالعزیز خان رفت
 سیوخ بی دیوان بیگی او را همراه گرفته با عسکر بخارا ببایسون آمد -
 نذر محمد خان این معنی دریافت امان قبچاق چوره اقامی و طاهر بکاول که از
 سفارت ایران برگشته آمده بود و نظر یساول و جمعی دیگر را از بلخ
 بکومک تعیین نمود و هر دو لشکر در بایسون برابر هم فرود آمدند و بر
 دور لشکر بآئین اوزبکیه خندقها حفر نموده از خاک آن حصاری برکشیدند -
 درین اثناء عبدالعزیز خان نظر بی بروقی اتالیق را به کومک لشکر خویش
 راهی گردانید - نذر محمد خان نیز بهرام را باورازی بکومک مردم خود روانه
 کرد و هر دو سپاه صف آرا گشته به نبرد پرداختند - و چون از پیچ
 جانب اثر غلبه بروی کار نیامد و روز بانجام رسید هر دو لشکر بقرارگاه خود
 برگردیدند - روز دیگر بمردم بلخ خبر رسید که نذر بی عبدالعزیز خان را
 طلبیده - اورازی با کهن سالان بلخ مشورت نمود که اکنون آمدن خان
 ناگزیر است یکی از معتمدان را به بلخ روانه باید ساخت که خان را ازین
 کیفیت آگاهی دهد که این مطلب درنگ بر نمی تابد هر کدام از پدر و پسر
 در رسیدن سبقت نمایند در نیل مقصود پیشدستی خواهد نمود - همگنان این را
 پسندیده طاهر بکاول را نزد خان فرستادند - پس از آنکه طاهر به بلخ رسیده این پیام
 را بخان برگزارد خان گفت که مثل تو خیر خواه کردانی خالی گذاشتن بلخ چگونه
 تجویز نماید - درین هنگام که همگی اوزبکیه باهم اتفاق و التیام دارند اگر این
 گروه فرصت برده احشام الهان را از خود ساخته با عبدالعزیز خان به بلخ
 در آیند علاج آن صورت پذیر نیست - چون خان در رفتن بایسون مصلحت
 ندید و عبدالعزیز خان بسپاه خود پیوست اورازی بی آنکه جنگ نماید بهرام
 و سبحان قلی و محمد یار همشیره زاده نذر محمد خان را برداشته به بلخ آورد -
 و از آنجا که نذر محمد خان از اورازی بواسطه فرار و برگردانیدن پسران و
 لشکر بی آنکه تلاشی و پرخاشی درمیان آید منحرف گشته بود پسران برات

حافظ را که اورازی کشته بود بر آن داشت که او را بخون پدر از هم بگذرانند - اینان او را پتنگی که با چار پسر از مجلس خان برخاسته متوجه خانه بود کشتند - و او و پسران اوراز بی توفیقی نیارستند که بر یکی از آنها زخمی رسانند -

بالجمله بمقتضای مصلحت چندی از اعیان خواجها باشاره نذر محمد خان از بلخ نزد عبدالعزیز خان رفته بلخ و بدخشان را به نذر محمد خان باز گذاشتند - اگرچه خان بعد از آشتی از پیکار و تردد بر آسوده بهره تقدیر ایزدی رفته بود در ساخت - اما چون واهمه نفاق و دورنگی اوزبکان و پراس جان و مال و عرض و ناموس روز بروز در ازدیاد بود ترک صید و شکار نموده چندی درون حصار بلخ خانه نشین گشت و انجام کار روزگار مردم آزار او را از بلخ سوی ایران راند -

گذارش کیفیت کهمرد و تاخت خنجان

چون اصالت خان بکابل رسیده بصلاح و صوابدید امیرالامرا بسرانجام سپاه و دیگر مهیات تسخیر توران پرداخت سلخ ربیع الاول خلیل بیگ تهنه دار غوربند آمده بامیرالامرا گفت که درین ایام تردی علی قطفان و حارسان کهمرد بکمک بهرام و محاربه محمد بیگ که از قبل عبدالعزیز خان به تسخیر حصار شادمان آمده رفته اند قلعه کهمرد خالیست اگر فوجی همراه بنده تعین شود بزودی و آسانی آنرا می توانم مسخر ساخت - امیرالامرا بسبب کمی آذوقه و کاه فرستادن لشکر گران مصلحت ندیده هزار سوار از منصبداران و هزار دیگر از احدیان با اسحاق بیگ بخشی آن صوبه و هزار نفر از تاینان خود با فرهاد غلام خویش بآن طرف روانه ساخت - بمجرد رسیدن خلیل بیگ و مردم دیگر چندی که در آن حصار بودند راه فرار سر کرده قلعه کهمرد را بی تعب و تصدیع جنگ بتصرف اولیای دولت قاهره دادند - چون خلیل بیگ و همراهانش سپاهی کارآزموده جنگ دیده نبودند برج و مرج دیار توران در نظر نداشته بی آنکه بسرانجام در بایست قلعه پردازند سرمست نبیره مبارز خان و دولت و چندی دیگر از خویشان او را با پنجاه سوار تفنگچی در آنجا گذاشته خود بضحاک برگردیدند - امیرالامرا بعد از آگاهی این

مقدمه روانه شدن خود تا رسیدن جمعی که همراه او معین شده بودند موقوف داشته اصالت خان را با همراهان پیشتر روانه غوربند ساخت - چون هژدهم جادی الاول سال گذشته اصالت خان از کابل برآمده در جلگای میان قریه مابرو و پای مینار دایره کرده تا رسیدن خبر مشخص اوزبک در پانجا توقف نمودن مصلحت دیده بود - بیست و ششم ماه مذکور امیرالامرا باندیشه آنکه مبادا بسبب دیر رسیدن لشکر کومک قابوی گرفتن بدخشان از دست برود خود نیز با تمام لشکر کابل برآمده باصالت خان پیوست - و کوچ بکوچ روانه شده بعد از طی چهار منزل از غوربند مرتبه اول خبر رسید که صد احمدی و شصت سوار سرمست که ذخیره و غیره بقلعه می بردند هنگام شب از روی غفلت بخاطر جمع سه گروه از بامیان گذشته دیده را بخواب آشنا کردند قریب چهار صد سوار اوزبک در آخر شب برینها ریخته اکثری را قتیل و جریح و بعضی را امیر گردانیدند - مرتبه دوم خبر آوردند که عبدالرحمن دیوان یگی و تردی علی آمده همین که بمحاصره قلعه کهمرد پرداختند درویشان از بی استقلالی بی آنکه کار بر آنها تنگ شود امان گرفته برآمدند - از آنجا که پیمان اوزبکان بیدین و ایمان از ثبات معراست بیدرنگ باهنگ نمب و غارت آنها پرداخته اکثری را قتیل و جمعی را مجروح گردانیدند و سرمست بحال تباه مجروح بصد دشواری خود را بضحاک رسانید - بعد از سnoch این مقدمه خلیل بیگ نزد اصالت خان رفته گفت که مصلحت مقتضی این نیست که چنین لشکر گرانبار باوجود قلت کاه و غله بدین کوپستان دشوار گذار پر برف در آید - معینا تمام لشکر بلخ بنزدیکی کهمرد رسیده جایجا در کوپستان توقف ورزیدند - و نیز دولت بیگ تهانه دار پنجشیر رسیده برگزارد که عبور چنین لشکر باوجود کثرت سپاه و کمئی آذوقه از عقبات صعبه که زیاده بر شش هفت گز عرض ندارد و نزدیک رسیدن موسم بارش برف و سختی سرما درینوقت از مصلحت بغایت دور است - معینا یازده رودبارها واقع شده که بنابر شدت سرعت و وقوع کثرت کوه و سنگهای کلان جایجا در میان آب بی بستن پلها قطعاً از آن عبور امکان ندارد - بنا بر آن دولت خواهان نزد امیرالامرا فراهم آمده ظاهر ساختند که اگر دو آغاز برآمدن از کابل بی توقف بقصد

کشایش کهمرد توجه بدخشان می نمودند بآسانی میسر می آمد اکنونکه دواب لشکر زبون شده باوجود قلت عدت و عدم غله و آذوقه عبور از عقبات صعب المرور محالست مصلحت وقت تقاضای آن می نماید که جمعی که اسپان تازه زور داشته باشند سبکبار و جریده شده و آذوقه چند روز بر اسپان برداشته بایوار و شبگیر در ملک بدخشان در آیند و بادی رسم تاراج و بانئی بنای غارت گردیده بدستوری جاروب پاکروب نهب و غارت را کار فرمایند که اثری از آبادانی در آن بوم و بر نماند - درین ضمن بر مداخل و مخارج کوپستان آگهی پدید می آید و هم حقیقت ملک غنیم از قرار واقع بوضوح می پیوندد - و امیرالامرا این رای صایب را پسندیده هزار سوار جرار کار طلب از هندهای بادشاهی و تایینان خود و بهادر خان که در آن ایام داخل لشکر ظفر اثر شده بود بسرکردگی اصالت خان تعین نمود - روز دیگر خان مذکور با آذوقه هشت روز بیال استعجال چون باد صرصر از کتل هندو کوه گذشته بنواحی اندراب رسید و سرتاسر مواشی و سائر اسباب و اموال و بنه و پرتال اهالی آنجا را بباد نهب و تاراج برداده احشام علی دانشمندی و ییلانچق و کورمکی را با خواجه زادهای اسمعیل اتائی و مودودی و قاسم بیگ میر هزارجات اندراب را همراه گرفته عنان مراجعت از آنصوب برتافته و بهان سرعت از کتلها و دریا عبور نموده داخل لشکر ظفر اثر شد - چون این مقدمه از روی واقع بمسامع جاه و جلال رسید گرفتن کهمرد و بی سرانجام برگشتن خلیل بیگ و رفتن اصالت خان و مراجعت نمودن باین عنوان در نظر دورین بادشاه روی زمین بسی ناپسندیده نمود - فرمان عتاب آمیز بنام امیرالامرا مشتمل بر این مضمون شرف صدور یافت که اگر خود با تمام لشکر کابل روانه شده به تسخیر بدخشان می پرداخت اولی بود - الحال که در مصلحت وقت خطا نموده باید که بمجرد ورود فرمان عالی شان سنگتراش و درودگر و بیلدار و غیر اینان بجهت ساختن راه کتل طول بزودی روانه سازد و بهادر خان را با خود نگذاشته اصالت خان و نجات خان را بحضور بفرستد و راجه رای سنگه در اتم و رستم خان در رستاس و قلیچ خان در بهیره توقف ورزیده هرگاه نفاذ عزیمت قریب الوقوع گردد آمده حاضر شوند -

رفتن راجه جگت سنگه باندراپ و ساختن قلعه چوپین

چون راجه جگت سنگه از فرط کار طلبی و تهور بعرض مقدس رسانیده بود که اگر حکم والا صادر شود از راه کتل طول بولایت بدخشان درآمده خوست و اندراب را بدست آورده بضبط الوسات و اویماقات آن ملک پردازد بشرطی که آنچه سوار و پیاده زیاده از ضابطه نگه‌دارد وجه علفه آنها از سرکار خاصه شریفه تنخواه گردد - لاجرم تنخواه طلب یک هزار و پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانه کابل مقرر گشت و فرمان شد که تهیه و سرانجام عسکر ظفر اثر نموده کوچ بکوچ روانه شود - راجه بعد از متعدد نزول و ارتحال چون از کتل طول گذشت و اراده تاخت خوست پیشهاد همت ساخته با دلیران عرصه کارزار روانه پیش شد ارباب و کلانتران خوست باستقبال آمده لوازم اطاعت را عذرخواه تقصیرات خود نمودند - و معینا ادای وظایف حسن خدمت و رعایت مراسم نیکو بندگی بجا آورده اظهار نمودند که اگر درین سرزمین بندهای درگاه حصاری استوار بنیاد نهاده از روی استقامت و پردلی در آن اقامت گزینند برآئینه از روی دولتخواهی مصدر خدمات و جانسپاری گشته اصلاً و قطعاً سر انقیاد از خط اطاعت بیرون نکشیم - از آنجا که مقصد راجه جز اطاعت ابلایی آنجا و ضبط محال آن حدود نبود بهانجا دایره کرده جماعت مذکور را بعنایات بادشاهی مستمال و امیدوار ساخت - و بصوابدید آنجماعت میان مرآب و اندراب قلعه محکمی از چوب که در آن سرزمین فراوانست ساخته و برجهای متین از سنگ بنیاد نهاده باستحکام تمام باتمام رسانید و دو چاه در آن حفر نموده بروج و دیوارهای چوپین را بانواع آلات آتشباری از توپ و امثال آن آراست - و دو طرف دهنه دره که راه دخول غنیم بود بچوبهای کلان بنه‌جی که سوار بدشواری بگذرد برابر عرض راه افکنده محکم ساخت و گروهی قوی بازو از تفنگچی و تیرانداز بمحافظت آن برگاشت - درین اثناء کفش قلاق و جمعی تیرانداز و اوزبکان که نذر محمد خان بمحاربه راجه فرستاده بود رسیده سپاه خود را سه فوج گردانیده بنبرد پرداختند - راجه نیز بکار فرمائی همت عالی و عزم راسخ و جد نافذ سه فوج

ساختم از یک طرف خود و از جانب دیگر بها و سنگه پسرش بجنگ قیام نمودند - و فوجی از تفنگچیان بمداغه پیدای هزاره که بکوه برآمده بود فرستاده فریقین از هر طرف نیران جنگ و جدال افروخته داد مقابل و مقاتله دادند - سپاه اوزبک از دستبرد لشکر هند حسابی برداشته پیدای هزاره نیز بضرب بندوق کوپیان راجه جای خود از دست دادند - بعد از معاینه این احوال اوزبکیه در جای که تفنگ نمی رسید روبروی افواج بادشاهی جمع آمده بقصد انداختن اسپ منتظر وقت گشتند - راجه با بهادران موکب اقبال و یک تازان عرصه جلادت و جدال حمله آورده عرصه نبرد را از اشتعال نیران جنگ و جدال نمونه محشر گردانید - چون درین زد و خورد جمعی کثیر از اوزبکیه تن بشمشیر شعله تاثیر بهادران عدوبند آفاق گیر در دادند باقی ماندگان محال و امکان مقاومت در آن مقام محال دانسته بی اختیار بمساکن خویش برگردیدند - راجه حقیقت ترددات شایسته خویش بامیرالامرا نگاشته طلب کومک نمود - امیرالامرا سرب و باروت مصحوب راجروپ پسر او ارسالداشته چهار هزار سوار از کومکیان صوبه کابل و تاینان خود همراه ذوالقدر خان و علی بیگ و اسحاق بیگ و فریدون غلام خود بکومک تعین نمود - راجه بسب بارش برف توقف خود در آن مکان زیاده ازین مناسب ندانسته از استواری قلعه و آذوقه خاطر جمع نموده چار صد راجیوت معتمد و پانصد تفنگچی را بمحفاظت حصار گذاشته بیست و پنجم رمضان المبارک از راه کتل پرنده بصوب پنجشیر مراجعت نمود - ازین جهت که در اثنای روانه شدن اسپ و آدم از برف و دمه بسیار ضایع شد و لشکر نتوانست از کتل گذشت بی اختیار شب در آن مقام بتعب تمام بر مردم بسر آمد و بامدادان راجه بجای که پیمه وافر بود برگشته منزل نمود - درینوقت فریدون پیش از همه با تاینان امیرالامرا براجه پیوسته باعث افزونی استقلال مردم گشت - اوزبکان قابو جو از شنیدن این خبر و مسدود شدن راه دلیرانه بعزم قتال هجوم نموده از هر طرف نمودار گشتند - راجه بی ملاحظه و اندیشه با بهادران کار طلب و دلیران آهن سلاح فولاد صلب متوجه کارزار شد و به نیروی جلادت طرفین کارزاری مردانه بوقوع آمد - راجپوتان راجه از سردار گرفته تا احاد آنچه شرط جانفشانی است بجا آوردند و ادبار پژوهان تاب قرار

نیاورده رو بوادی^۱ فرار گذاشتند و فتح و ظفر نصیب اولیای دولت گردید -
 دو روز راجه در پای قلعه توقف ورزیده سوم روز براه کتل طول روانه شده
 پائین کتل دایره کرد و چهارم روز از کوه برف گذشته بمحدود پنجشیر آمد -

مراجعت موکب والا از کشمیر بدارالسلطنت لاهور

چهارم شعبان ۱۰۵۵ هجری بدولت و اقبال از کشمیر براه شاه آباد مراجعت
 نموده بعد از طی منازل مقرر که سابقاً کیفیت آن مفصل بقلم آمده چون
 به پیراپور تشریف آوردند باران بهنگام شب شروع در ترشح نموده فردای آن
 در عین کوچ تا سرای سوخته که موسوم بخیر و شر است بشدت تمام بارید -
 بعد از آن برف آغاز بارش نموده تا رسیدن سرکتل پیر پنجال رو بتخفیف
 نهاد - و سرمای سخت تا گذشتن از کتل مردم را تصدیع بسیار داد و
 برف در بعضی جاها یک وجب و در برخی محال یک و نیم وجب حجم داشت -
 ظفرخان را خلعت و اسب با زین نقره و اوگرسین راجه کشتوار
 را از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار برنواخته رخصت
 مراجعت دادند -

چون به بهنبر نزول اجلال ارزانی فرمودند شهمزاده والا گهر بلند اقبال
 مجد دارا شکوه که از کشمیر پیشتر رخصت بهنبر یافته بود از آنجا و اعظم خان
 از متهرآ آمده از دریافت ملازمت اشرف کامیاب سعادت جاوید گردیدند -
 سید اسدالله برادر دیندار خان از انتقال برادر خود بخدمت قلعداری و منصب
 هزاری هفت صد سوار سرافرازی یافته رخصت شد -

هشتم از بهنبر کوچ شد و شکارکنان و صید افگنان از راه حافظ آباد
 متوجه شده پانزدهم رمضان بدولت خانه دارالسلطنت نزول اجلال ارزانی
 فرمودند - درین تاریخ بادشاهزاده عالی نسب مجد مراد بخش از ملتان رسیده
 دو هزار مهر و سید خان جهان دولت آستانبوس معلی دریافت هزار مهر نذر
 گذرانیدند - و اصالت خان و نجابت خان و چندی دیگر از کابل آمده بدولت
 ملازمت فایز گشتند - سعادالله خان بمنصب پنجمهزاری ذات و دو هزار سوار
 از اصل و اضافه و عنایت علم و نقاره و اصالت خان بمنصب چهار هزاری

سه هزار سوار از اصل و اضافه سربلند و کامیاب گردیدند - راجه جسونت سنگه از وطن آمده بدولت زمین بوس رسیده میرزا نوذر بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و خدمت قوش بیگی و لهراسپ خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافرازی یافتند - عبدالکافی برادر اصالت خان بخطاب نوازش خان نامی و مرشد قلی علی مردان خانی بعنایت خلعت و اسپ و فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر خنجر خان مباحی گشتند - صد اسپ عراقی بابت پیشکش اصالت خان و شصت اسپ عراقی بابت پیشکش پردلخان قلعدار بست از نظر اقدس گذشت - چون در پنجاب غله رو بگرانی نهاده اوقات غربا و مساکین بعسرت و دشواری می گذشت ، ده هزار روپیه بسالنه آل فرخ فال صدرالصدور سید جلال مرحمت شد که باهل استحقاق قسمت نماید -

هشتم شوال چهل اسپ عراق و چهار صد شتر بلوچی بابت پیشکش شاهزاده محمد مراد بخش از نظر اشرف گذشت - دو لک روپیه بشاهزاده بلند اقبال محمد دارا شکوه برای خرچ عمارتی که برکنار دریای جون نزدیک بقلعه دارالخلافه شاه جهان آباد اساس نهاده بودند و پانزده هزار روپیه بابوالحسن ایلچی عادل خان مرحمت شد - حیات ترین بمنصب هزار سوار و رایسنکه جهان بمنصب هزاری شش صد سوار و رای تودرمل متصدی سهرند بمنصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار دو اسپه سه اسپه و کشن سنگه نبیره راجه مان سنگه به منصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار و ذوالفقار خان بمنصب دو هزاری هشت صد سوار و راجه جی رام بدگوهر بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و روپ سنگه راتهور بمنصب هزاری هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافتند - بیست و دوم سید خانجهان که بعارضه فالج صاحب فراش بود روانه کشور بقا گشت - چون سید مذکور سر حلقه فدویان دیرین این درگاه بود لاجرم خدیو روزگار اظهار تاسف و تحسر بسیار فرمودند و حقوق خدمات او را پیش نظر حقایق نگر داشته دو پسر خورد او را که یکی شیر زمان و دوم سید منور نام داشت بمنصب هزاری پانصد سوار و سید فیروز برادرزاده او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سربلند گردانیدند - و سی کس از تاینیان

آن قدیم الخدمت در زمرهٔ بندهای درگاه منخرط گشتند - از آنجمله بهار نوحانی بمنصب پانصدی سه صد سوار سرافرازی یافت - و سید سالار خانجبهانی بفوجداری پُرگنات خالصه گوالیار که بتیول سید خانجبهان مرحوم بود افتخار اندوخت - سید منصور پسر تیره اختر سید مذکور که از همه کلان بود براهنمونی اداوار مقارن فوت سید مذکور راه فرار اختیار کرده آواره دشت جنون گشت - حسب الحکم یادگار بیگ ولد زبردست خان داروغه گرز برداران بتعاقب رفته از نواحی سمرند مقید نموده آورد - چندی بجزای افعال مقید زندان بوده حسب التماس والده خود بعد از چهار ماه ربائی یافت - معتقد خان بخدمت صوبه داری اودیسه از تغیر مجد زمان طهرانی و عنایت خلعت و قاضی طاهر آصف خانی بخدمت بخشی گری احدیان سرفرازی یافتند - درین تاریخ نور جهان بیگم دختر نیک اختر اعتمادالدوله و خواهر حمیده صفات آصف خان که در حباله عقد نکاح حضرت جنت مکانی بعد از کشته شدن شیر افکن ترکمان درآمده بود و رفته رفته تصرف مفراط در مزاج آنحضرت نموده تسلط و اقتدار بمرتبیه رسانید که آنحضرت باختیار او مطلقاً بی اختیار بوده مدار معاملات بادشاهی هندوستان برگشته و نهاده خود اصلاً مقید به تنقید امور جزو کل نمی شدند و خواه نا خواه بر وفق رضای او عمل می نمودند بمرتبیه که سکه دولت بنام او زدند و بعد از رحلت آنحضرت بادشاه حقایق آگاه دو لک رویه سالیانه مقرر نموده بودند باراده اقامت در سرمنزله روح و راحت جاودانی از تنگنای عالم فانی رحلت نموده در مقبره که در پهلوی مرقد یمین الدوله در حین حیات خود بنا ساخته بود مدفون گشت -

دوم ذی قعده عرضداشت شاهزاده مجد شاه شجاع مشتمل بر نوید تولد پسر نیک اختر از دختر اعظم خان و التماس نام و هزار مهر نذر رسیده مسرت افزای خاطر اشرف شد - بادشاه عالم پناه آن گل نورس بوستان خلافت را بسلطان زین العابدین موسوم ساخته فرمان عنایت آمیز مبارکباد بخط خاص بقلم آوردند -

جشن وزن شمسی

روز مبارک دوشنبه چهارم ذی حجه سال پنجاه و پنج مطابق سوم بهمن جشن آغاز سال پنجاه و پنجم شمسی بفرخی و میمنت بآئین پرساله آذین پذیرفته سر تا سر این روز سعادت اثر از عیش و عشرت و داد و دهش بر وفق کام محتاجان و نیازمندان بپایان رسیده وقت بخوشی و انجمن بدلکشی انجام یافت - درین روز علی مردان خان امیرالامرا از پشاور و نذر شوایت ایلچئی نذر محمد خان از بلخ بدریافت سعادت ملازمت اشرف که سرمایه سعادت دو جهان نیست رسیده امیرالامرا هزار مهر نذر گذرانیده بعنایت خلعت خاصه با نیمه آستین سر عزت برافراخت - و ایلچئی مذکور نامه نذر محمد خان با نه قطعه لعل و سی و سه اسپ و بیست و یک شتر و دیگر اشیا که قیمت مجموع آن سی هزار روپیه شد از نظر اشرف گذرانیده بعنایت خلعت و بکده^۱ مرصع و بیست هزار روپیه نقد و چهار هزار روپیه دیگر از زر سرخ و مفید نثار بر مراد خاطر کامران گشت -

درین نوآئین جشن مسرت افزا سعدالله خان باضافه^۲ هزاری بمنصب شش هزاری دو هزار سوار و عنایت فیل با یراق نقره و صدرالصدور سید جلال باضافه^۳ هزاری بمنصب شش هزار سوار و راجه بیتهلداس باضافه^۴ پانصد سوار بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و راجه بهار سنگه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار از آنجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظر بهادر خویشگی بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و میرزا نوذر بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و همیشه داس راتهور بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عاقل خان میر سامان بمنصب دو هزار و پانصدی پشتتصد سوار و حیات خان بمنصب دو هزاری شش صد سوار و انروده ولد راجه بیتهلداس بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و گردهر داس کور بمنصب هزاری هفت صد سوار و خوشحال بیگ کاشغری بمنصب هزاری چهار صد سوار و هر یکی از شفیع الله برلاس میر توزک و رحمت خان بمنصب هزاری دویست سوار از اصل و

۱ - قلمی "دبکده" (و - ق) -

اضافه سربلند گردیدند - نذر شوایت ایلچی نذر محمد خان هفت اسپ و هژده شتر از نظر اشرف گذرانیده خود بعنایت خنجر و همراهانش بانعام نه هزار روپیه سربلندی یافتند -

چون محمد حسین ولد میر فتح صفابانی تیولدار پنج صوبه کشمیر که پدر و برادر او در دولت صفویه باین اسم موسوم و مشهور بودند متمرّدان کاشال را تنبیه بواقعی نموده گوشال واجبی داده بود بمیر فتح ملقب گشته باین نام نامی و جاگرداری کاشال سرافرازی یافت - چهارم بمنزل امیرالامرا علی مردان خان تشریف برده ازین جمله نثار و پا انداز و پیشکش او که بسپاس این مرحمت والا گذرانیده بود یک لک روپیه قبول نمودند - بعرض مقدس رسید که راجه جگت سنگه بسبب بیماری که از آفت برف در وقت برگشتن از کتل طول بهم رسیده بود در پشاور درگذشت - راج روپ پسر کلانش را بارسال خلعت و منصب هزار و پانصدی هزار سوار از اصل و اضافه به خطاب راجگی و انعام محال وطن که پدرش داشت سرافراز نموده از جمله هزار و پانصد سوار و دو هزار پیاده که بکومک پدر او برای محافظت قلعه چوپین که مابین اندراب ساخته بود مقرر نموده بودند پانصد سوار و هزار پیاده بشرط مذکور بکومک او مرحمت شد و تنخواه از خزانه کابل قرار یافت -

توجه اشرف بفتح بلخ و بدخشان و تعیین افواج ظفر امتزاج بآن صوب

چون بعد از وقوع واقعه ناگزیر بادشاه جنت آرام گاه نورالدین محمد جهانگیر بادشاه تا رسیدن خدیو جهان ثانی صاحبقران از دکن به دارالخلافه بسبب هرج و مرج که خاصه ایام فترت و لازم ماهیت امثال آن اوقاتست خلل کلی بحال و عقد جزئیات امور خلافت راه یافت و ظفر خان که نیابت پدر بصوبه داری کابل می پرداخت بسبب گزندگی که زافغانان نسبت بحال او در کتل خیبر بوقوع آمده بود خود قدرت انتقام و بحال رفتن کابل نیافت و نذر محمد خان عرصه را خالی دیده

و فرصت را غنیمت شمرده بر سر دارالمک کابل و مضافات آن ترک‌تاز آورد - و انواع خرابی در آن سرزمین بظهور رسانیده بمجرد شنیدن خبر جلوس اقدس بر سریر سلطانی و تعیین شدن مهاتب خان خانخانان بهادر بجهت تنبیه و تادیب او بی نیل مقصود بزیمت را بحساب غنیمت شمرده رو بوادی^۱ فرار نهاد - و از راه غوری در عرض سه روز طی مسافت پزده روز نموده خود را به بلخ رسانید - این بی روشی و بیراهی نذر محمد خان بر خاطر فیض مظاہر بغایت گرانی نموده بنا بر آن همواره در فکر ترتیب این مهم و سرانجام اسباب این یساق می بودند - لیکن از آنجا که سرانجام امور دنیا در بند وقت مقرر است بسبب وقوع بعضی عوایق مثل بغی خانجہان و بندیلہ و شورش فرمان روایان دکن ارادہ مذکور در حیز تاخیر مانده نہضت والا بدان صوب اتفاق نیفتاد - و اکنونکہ بامداد کار پردازان عالم بالا ہمہ کام ہواخواہان دولت بی پایان حسب المرام برآمدہ خانجہان و بندیلہ بجزای اعمال رسیدہ نظام الملک نیز بشامت حایت افغانان دولت بی پایان دیرینہ سال خود برہم زدہ بفرمان خدیو زمان از اقامت سرمنزل وجود راہی^۲ بادی^۳ عدم گردید و سایر مہاتب ولایت جنوبی انجام پذیرفتہ خاطر انور خدیو ہفت کشور از رہگذر جزئیات امور آن سمت ہمہ جہت فراغ کلی یافت تنبیه و تادیب گروہ شقاوت پز وہ الہان کہ در مساوراء النہر آتش جور و اعتساف برافروختہ در قتل اہل اسلام و ہتک استار اخیار حتی المقدور کوتاہی ننمودہ خود را مستحق عقوبت ساختہ بودند و انتقام جور و تغلب کہ از نذر محمد خان در حق رعایای کابل بظہور پیوستہ بود واجب دانستہ بحکم وجوب پاس ناموس سلطنت و حفظ صورت مہاتب و سطوت پروانگی^۴ قہرمان قہر خدیو روزگار بطغرای امضا و توقیع نفاذ رسید کہ بادشاہزادہ والاتبار محمد مراد بخش با پنجاہ ہزار سوار جرار و دہ ہزار پیادہ تفنگچی و باندار و توپ انداز بہ تسخیر ولایت بدخشان و تنبیه و تادیب گروہ ناہنجار الہان راہی شدہ بجناح استعجال خود را بر سرکار رساند - تقسیم ہفت فوج عثمان موج از دلبران عرصہ^۵ کارزار بحضور اقدس چنین قرار یافت - در ہر کدام از قول و ہراول دوازده ہزار سوار و

دو هزار پیاده و در هر یک از جرانغار و برانغار شش هزار سوار و دو هزار پیاده و در هر کدام از طرح دست راست و چپ شش هزار سوار و هزار پیاده و در التمش دو هزار سوار - و فوج قول بوجود شمسوار عرصه کارزار شایزاده والاتبار محمد مراد بخش و امیرالامرا علی مردان خان و نجابت خان و میرزا خان بن شاه نواز خان نبیره عبدالرحیم خانناران و محترم خان و شاد خان و ذوالقدر خان و شیخ اله دیه ولد کشور خان بن قطب الدین خان کوکه و ملتفت خان ولد اعظم خان و غیره چار صد کس از امرا و منصبدار و هزار احدی استقامت گرفت - و قرار یافت که هنگام آرایش صفوف امیرالامرا در بین و نجابت خان در یسار قیام نموده نبرد آرا کردند - و فوج پراول بسرکردگی بهادر خان و راجه بیتهداس و راو مترسال و مادهو سنگه و نظر بهادر خویشگی و مهیش داس راتهور و سید عالم و شیو رام کور و روپسنگه نبیره کشن سنگه راتهور و حیات ترین و جال خان نوحانی و محکم سنگه و گوپال سنگه سیسودی و علاول ترین و گردهر کور و راجه امر سنگه نوروری و سید شهاب و رای سنگه جهالا و ارجن کور و سید نورالعیان و سید محمد و غیره چار صد و هفتاد کس از امرا و منصبدار و هزار برقنداز چون کوه البرز بیاداری و استواری اعتبار پذیرد - و برانغار بسررداری قلیچ خان و غیره چار صد و شصت نفر از امرا و منصبدار مثل شاه بیگ خان و راجه دیبی سنگه بندیل و اهتمام خان و خنجر خان و ترکتاز خان و مقصود بیگ علی دانشمندی و هفت صد سوار احدی و تفنگچی زینت یابد - و فوج جرانغار را بیاضلیقی رستم خان و دولت خان و مراد قلی ککهر و نورالحسن بخشی احدیان و غیره دو صد و پنجاه سوار امرا و منصبدار و دو هزار احدی و تفنگچی معتبر ساخت - و طرح دست راست باصالت خان و راجه رایسنکس سیسودی و راجه راجروپ و راجه جیرام بدگوچر و سید اسد الله و شادمان پکهلی وال و جگرام و راجه بهروز و غیره سه صد و هفتاد و نه تن از امرا و منصبدار و هفت صد سوار احدی و برقنداز و طرح دست چپ به خلیل الله خان و دویت و پنج کس از امرا و منصبدار که از آنجمله راجه بهار سنگه بندیل و سعادت خان نبیره زین خان

کوک، و چندرمن و صف شکن خان صفوی و خلیل بیگ و خوشحال بیگ و جبار قلی ککهر و غضنفر ولد الله ویردی خان و خواجه عنایت الله ولد صفدر خان و غیره با هفت صد سوار احدى و تفنگچی چون سدّ سکندر مستقیم گشت - و التمش بمیرزا نوذر صفوی و لهراسپ خان ولد مهابت خان و میدجد ولد خان دوران و صفی قلی ترکمان و گرشاسپ ولد مهابت خان و جمعی دیگر از بندهای منصبدار محکم شد - بمجملّ این دریای لشکر بی پایان که هر فوجش از جوش طلاطم و تراکم موج شور و شر با بحر زخار برابری میکرد در اوایل ذی حجه از دارالسلطنت لاهور رخصت یافته بعون و صون الهی و همراهی تائید اقبال بادشاهی بصوب کابل روانه گشت - نخست بوقت رخصت شاهزاده کامگار مجد مراد بخش را بعنایت خلعت خاصه و نادری طلا دوزی و یک قطعه لعل بیش بها و دو مروارید که بر سر می بندند و طرّه مرصع الیاس و جمدهر مرصع با پهلکتاره و شمشیر مرصّع و اضافه هزار سوار بمنصب دوازده هزاری ده هزار سوار از آنجمله دو هزار دو اسپه سه اسپه و بمرحمت صد اسپ از آن میان یکی با زین مرصّع و دیگر با زین طلا مینا کار و فیل با یراق نقره و ماده فیل و هفت لک روپیه بعنوان مساعدت سربلند ساختند - بعد از آن امیر الامرا علی مردان خان بمرحمت خلعت خاصه و جیفه الیاس شمین و خنجر مرصّع با پهلکتاره و شمشیر مرصّع و دو اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل و مجد اسمعیل پسرش را بخلعت و جیفه مرصّع و فیل و نه کس دیگر از همراهانش را بخلعت و قلیچ خان و نجابت خان و رستم خان و اصالت خان و راجه بیتله داس و راو ستر سال را بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصّع و اسپ و نظر بهادر خویشگی را بخلعت و اسپ و نقاره و دیگر سرداران و امرای عظیم الشان را بقدر پایه و ترتیب مراتب بانواع عنایت و اقسام انعام از خلعت و خنجر و اسپ و فیل که این مقام بتفصیل شرح آن بر نمی تابد سرافراز و ممتاز ساخته حکم فرمودند که برخی از لشکر نصرت اثر در خدمت بادشاهزاده براه پشاور و جمعی براه بنگش بالا و پایان روانه شده چون در بل بیک دیگر کابرسند قلیچ خان و خلیل الله خان و میرزا نوذر با فوج

سه گانه که بسرکردگی اینان متعلق است از راه آب دره بکهمرد رفته اول حصار آنرا و بعد از آن قلعه غوری را بتصرف درآوردند و بعد از مفتوح شدن قلاع مذکور بخدمت شاهزاده برسند - و شاهزاده با افواج چهارگانه از راه کتل طول راهی گشته به تسخیر قندهار و توابع آن پرداخته تسخیر بلخ پیشنهاد همت والا نهمت گردانند - و دیوانی لشکر نصرت اثر بکفایت خان و خدمت بخشی گری بملفت خان و داروغگی داغ و تصحیح به شمس الدین ولد مختار خان مقرر نمودند - و خلعت خاصه و جملهر مرصع با پهلکتاره و اسپ از طویل به ساز طلا و فیل با ساز نقره مصحوب اصالت خان به بهادر خان که در پشاور بود ارسال داشتند - و دو هزار اسپ خاصه همراه لشکر نمودند که برخی باحریان و تفنگچیان اسپ طلب و تتمه بامرا و منصبدارانی که اسپان درکار داشته باشند بعنوان مساعدت بدهند -

غره محرم یادگار بیگ میر توزک ولد زبردست خان بمنصب هزاری پانصد سوار و خطاب جان نثار خان بلند پایه شد - چون بعرض مقدس رسید که اکثر صحرا نشینان و مزارعان تهی دست صوبه پنجاب بنا بر گرانی غله فرزندان را می فروشند حکم شد که از سرکار بها داده فرزندان را بآنها باز گذارند و هر روز در ده جا غلول خانه ساخته طعام دوپست روپیه بمستحقان قسمت میکرده باشند - قلعه تاراگده که بعد از مسبار ساختن دیوارها باز براجا جگت سنگھ مرحمت شده بود مرشد قلی فوجدار دامن کدوه کانسگره بموجب حکم والا از تصرف راجروپ پسرش برآورده به بندهای بادشاهی سپرد - و خدمت قلعداری آنجا از حضور اشرف به بهادر کنبو مقرر شد -

گذارش نوروز جهان افروز

لله الحمد و المنة که نوروز سعادت پیرا بعد انقضای دو گهری از شب چهارشنبه سوم صفر ختم الله بالخیر و الظفر بسبب تحویل اورنگ افروز طارم

چارم از تاجخانه حوت بشرف خانه حمل جهان را مژده خرمی و نشاط بخشید -
 فردای آن دارای دارالسلطنت آدم خدیو عرصه عالم از خلوت سرای
 محل بمركز خلافت یعنی بارگاه فلک جاه بدولت و اقبال انتقال فرمودند -
 و بحرین کف گوهر بار را که پیوسته در پئی رهن کردن گرد آورده صدف
 عدن و عمان است بموج درآورده دیگر بار روی زمین را گوهر نثار ساختند -
 نذر شوایت ایلچی نذر محمد خان بعنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه
 و دو مهر صد تولگی و دو روپیه بهمین وزن چهره اعتبار برافروخت -
 و میر ابوالحسن ایلچی عادل خان بانعام خلعت و اسب با زین نقره و فیل
 فرق مهابات به فرقدین برافراخته رخصت بیجا پور گردید - و برای
 سربلندی عادل خان خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهلکتاره و سپر خاصه
 با بند و بار مرصع و صد پارچه از نفایس اقمشه احمد آباد و کشمیر مصحوب
 او مرحمت شد - و عاقل خان از تغییر خلیل الله خان که بخلعت و جمدهر
 مرصع و اسب با زین طلا تارک افتخار برافراخته رخصت لشکر ظفر اثر
 شده بود بمخدمت بخشی گری دوم و عنایت خلعت و منصب دو هزار و
 پانصدی و هزار سوار و خدمت عرض وقایع صویمجات از تغیر ملا علاءالملک
 امتیاز یافت - و تقدیم خدمت خانسامانی که از خدمات عمده این دولت پایدار
 است و تلو مرتبه وزارت از تغییر عاقل خان بجای فنون حکمی و ادبی
 ملا علاءالملک مفوض داشته منصبش هزار و پانصدی دویست سوار مقرر
 شد - هفدهم صفر سال مذکور بساعتی که سعادت برو مقرون بود پیشخانه
 والا بصوب کابل برآمد و حسین بیگ خویش امیرالامرا را بخلعت و منصب
 هزاری ذات پانصد سوار از اصل و اضافه نوازش نموده اخته بیگی گردانیدند -
 و سید بهادر را بعنایت خلعت و خدمت توزک از تغییر جان نثار خان
 برنواختند - چون محمد قاسم ولد هاشم خان نبیره قاسم خان میر بحر که
 خدمت میر آتشی و کوتوالی داشت بیساق بلخ معین گشت مظفر حسین
 بمخدمت داروغگی توپ خانه رکاب سعادت و کوتوالی اردوی معلی
 سربلندی یافت -

فرستادن جان نثار خان بعنوان رسالت بایران

چون بعد از جلوس والا ملوک دهر و سلاطین عصر بنابر راهنمونی خرد خیرخواه راه آشنائی که جلوه گاه پرتو روشنائیست کشاده تجدید عهد اخلاص و تمهید روابط آن نموده بودند و شاه عباس دارای ایران مراسله صداقت مضمون مشتمل بر اظهار مراسم دوستی و مراتب یگانگی مصحوب بحری بیگ فرستاده ادای مراسم تهنیت و اظهار شادمانی بر جلوس مبارک نموده بود و بعد از رحلت او از دار فنا بعالم بقا پرچند ایواب مکاتبت و مراسلت از رهگذر بی روشی و اندیشه های بیجای شاه صفی مسدود شده بود باوجود کمال استغنا و بی نیازی بمقتضای مروت نخواستند که سلسله دوستی قدیم این دودمان عالیشان یکبارگی گسیخته شود - لاجرم هجدهم صفر جان نثار خان را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و دو اسب عربی نژاد با ساز طلا و فیل سربلند ساخته با گرامی نامه متضمن مراسم تعزیت شاه صفی و تهنیت جلوس دارای حال شاه عباس که بنام جد خود مسمی است و بامر اشرف سعدالله خان انشا نموده بود رخصت ایران نمودند - و حکم شد که متکفلان مهبات سرکار گردون آثار طلب دو ساله او و همراهان او نقد از خزانه عامره تن کنند - و یک لک روپیه مرصع آلات و دو لک و پنجاه هزار روپیه دیگر تنسوقات و پنجهزار پارچه امتعه نفیسه ممالک محروسه برسم ارمغانی ارسال یافت -

نهضت موکب همایون از لاهور بصوب کابل باراده فتح بلخ و بدخشان

روز پنجشنبه هژدهم صفر مطابق شانزدهم فروردی ماه الهی سال هزار و پنجاه و شش هجری بعد از انقضای یازده و نیم گهری ماهچه آفتاب شعاع اعلام ظفر علامت که تا قیام قیامت بتقویم دین و استقامت داد آنحضرت و اولاد اجماد کامل نصاب قرین انتصاب خواهد بود از مرکز محیط خلافت کبری اعنی دارالسلطنت لاهور بصوب کابل قرین خیریت و خوبی ارتفاع

یافت - شهسوار عرصه دین و دولت قرین تائید آسمانی و تمکین صاحب قرانی پای مبارک را که از پنجه آفتاب جهانتاب پای کم نمی آرد بر خانه چشم رکاب نهاده از پرتو قدوم میمنت لزوم برخلاف نیر اعظم بیک دم هلال حلقه رکاب را کمال بدر تمام دادند - بعد از آن که از برکت تحویل اشرف بخت بیت الشرف خانه زین بر سعادت دایمی اورنگ گوهر آگین فایق آمده نقش مرادش درست نشست بدولت و اقبال یکران کامرانی را که سیارات مسأرش در دو گام نشان ثوابت و سیار چرخ هشتم بر بساط هفت اقلیم بصاحب نظران نموده و روشنگر سرعت از آئینه نعلش که صورت نمای باد است رنگ درنگ زدوده و کره آسمان از آن پیوسته از زر هلال وجه نعلبندی براتش می فرستد که هنگام گرم عنانی مانند بادپای نفس بر سطح هوا هزاران جولانگری می نماید و باد از آن همواره در دست و پایش می افتد که در آمد و رفت از فرط سرعت بنهجی جولان میکند که تماشای آنرا بهان در جای خویش می بیند بجولان درآورده رخ بسمت مقصد گذاشتند - درین وقت که سران روی زمین در رکاب سعادت پا براه نهاده و شاهان سرافراز پیاده در جلو افتاده بودند و آن سرور ادب پرور از روی کمال اهتزاز و انبساط خانه خانه اسپ طرب و نشاط میراند و فرمانبران از بالای فیل فیل بالا زر حسب الامر بادشاه روی زمین بر اهل زمان می افشاندند تا بدین فرخنده آئین رفته رفته فروغ عنایت ایزدی و پرتو نور الهی بر ساحت منزلی که آنروی آب بجهت نزول اشرف مقرر شده بود انداخته رشک فرمای ساحت طور ساختند - ازین منزل جعفر خان را از تشریف خلعت خاصه و صوبه داری پنجاب و بهرام برادرش را بخدست واقعه نویسی و بخشی گری و نامدار پسرش را بمنصب پانصدی صد سوار سرافراز و مشرف ساخته و اعظم خان را که پانصد سوار همراه پسر خود داده بود از بحر کبریا از رکاب سعادت محروم نموده تا مراجعت رایات عالیات بفتح و فیروزی رخصت کشمیر دادند -

بیستم جهانگیر آباد بنزول اقدس منزل سعادت گردید - کنور رام سنگه ولد راجه جی سنگه که با پانصد سوار از وطن آمده سعادت ملازمت اندوخت بمنصب هزاری هزار سوار فرق طالع برافراخت - چون درین ایام طبیعت حرم محترم شاهزاده محمد دارا شکوه بسبب کوفت بدنی از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته

هر روز شدت آن عارضه بفرط اشتداد منجر می شد آن بلند اقبال را با مردم محل در جهانگیرآباد گذاشته حکیم مومنا را بجهت معالجه دستوری توقف دادند - روز دیگر از آن مقام کوچ نموده سیوم ربیع الاول از آب چناب و نهم از دریای بهت براه پل سفاین که بروش معهود بسته بودند عبور نمودند -

بیست و سوم دولت خانه حسن ابدال از شرف ورود اسعد سعادت سرمد پذیرفت - و عارات آن که برکنار تالاب بغایت خوش و دلکش اساس یافته بود پسند طبع مشکل پسند افتاد - بعد از دو مقام متوجه پیش شده غره ربیع الثانی از آب نیلاب بر پل گذشته پنجم ماه عارات ساخته امیرالامرا در ارک قلعه پشاور فیض نزول موکب جاه و جلال دریافت - چون عاراتش بطرز ایران ساخته شده پسند انقبودند - ششم بیاغ ظفر خان که در بیرون شهر واقع است تشریف بردند - بهنگام سواری بازار مسقف پشاور که امیرالامرا بگچ برآورده با دو چارسوی سرباز بطرز مثنی یغدادی ساخته بود در نظر انور بغایت محسن و مستحسن افتاد - طرح آن را نزد مکرمت خان فرستادند که درون قلعه شاهجهان آباد بازاری از جلوخانه تا دروازه قلعه که بجانب دارالسلطنت لاهور واقع شده بهدین دستور مستف مرتب سازد -

جشن وزن قمری

روز پنجشنبه هشتم ربیع الثانی سنه هزار و پنجاه و شش انجمن جشن وزن قمری آغاز سال پنجاه و هفتم عمر گرامی بکمال خوبی آرایش ترتیب پذیرفته مسرت افزای جهانیان گشت - درین روز عشرت آموز سعدالله خان باضافه هزار سوار بمنصب شش هزاری سه هزار سوار و راجه جسونت سنگه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار از آن جمله دو هزار دو اسپه سه اسپه بلند پایه گردیدند - بعرض مقدس رسید که طایر دستان سرای سرایستان قدس حاجی محمد جان قدسی تخلص در دارالسلطنت لاهور قفس قالب عنصری شکسته با بلبلان جنت بهمینا گردید - شفیع الله میر توزک بخواست قلعه لاهور از

انتقال سرانداز خان قلماق که پیمانه زندگی برآموده بود بمنصب پنجهزاری چار صد سوار سرافرازی یافته رخصت شد - بیست و دوم ربیع الثانی دولت خانه کابل از نزول اقدس پایه کرسی هشتمین یافته روکش پیرایه نگار خانه چین بل سرمایه آرایش بهشت برین شد - چون هنوز عمارات آنجا با تمام نرسیده بود داروغگی عمارات بغازی بیگ مقرر نموده بیست و هشتم حویلی علی مردان خان را که نشیمنهای عالی داشت از فر ورود مسعود روکش قصور و منازل بهشت موعود ساخته تا اتمام عمارات خاصه در همین مکان اقامت قرار دادند -

غره جادی الاول بطواف روضه ملایک مطاف حضرت فردوس مکانی انارالله برهانه و مرقد ثانی رابعه رقیه سلطان بیگم رفته از بیرون دروازه آماده حق تعظیم و اعظام گشته پیاده شدند و بعد از ادای آداب معهود زیارت ده هزار روپیه بفقرا و مساکین آنجا قسمت نمودند - لطف الله پسر سعید خان بهادر ظفر جنگ بغنایت خلعت و اسپ سرافرازی یافته رخصت قندهار یافت تا به نیابت خود خان مذکور او را در آنجا گذاشته روانه حضور گردد - چون بعرض مقدس رسید که بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر برای تنظیم صوبه گجرات و تنبیه متمردان آنجا جمعی کثیر نوکر گرفته و خرج زیاده از دخلست دو هزار سوار از جمله سواران آن بادشاهزاده والا قدر عالی مرتبت دو اسپه سپه نمودند - یازدهم سید جلال را از اصل و اضافه بمنصب شش هزار و پانصد سوار سربلند ساختند - چون منازل عالی بنیاد خاصه صورت اتمام پذیرفته باب و رنگ گوناگون نقش و نگار بتازگی آبرو افزای کهن طارم چرخ کبود گردید از حویلی امیرالامرا بدانجا تشریف آورده سایر نشیمنهای غریب و مناظر نظارتی فریب آنرا رشک سراستان ارم فرمودند -

روانه شدن بادشاهزاده محمد مراد بخش

بفتح بلخ و بدخشان

بادشاهزاده محمد مراد بخش پس از دستوری یافتن از پیشگاه خلافت بیست روز در زمین گکهران برای آسودگی لشکر و پنج روز در حسن ابدال و

بیست روز در پشاور توقف نموده نهم ربیع الثانی بکابل در آمد - پس از آنکه بهادرخان و قلیچ خان و رستم خان و خلیل الله خان و غیر اینان که براه بنگش شتافته بودند در کابل رسیدند بادشاهزاده والانتار از کابل کوچ نموده موضع پای منار را مضرب خیام گردانید - چون پنگام تعین مواکب جهانکشا حکم معلی صادر شده بود که بمنصبداران نقدی و احدیان تیرانداز و برقندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه سه ماه پیشگی و بجایگیداران که داغ آنها موافق حاصل جاگیر مقرر است بر وفق چهارم حصه حاصل تیول که آن نیز سه ماهه می شود برسم مساعدت از خزانه حضور بدهند و چون بعضی وجه مذکور در لاهور نیافته بودند لشکر فیروزی اثر چه از این ربگذر و چه بجهت استعاضه بسیاری برف و دشواری کتل در پیش رفتن توقف داشت - بادشاه حقیقت آگاه سعدالله خان را پیشتر روانه کابل گردانیدند و فرمودند بجمعی که سه ماهه پیشگی نیافته باشند زر داده و بانجام دیگر مهمام پرداخته چنان کند که هیچکس را عذری در روانه شدن نماند - عیسی از باغ صفا در دو روز بکابل شتافت و در عرض پنج روز همگی مهمات را رویراه آورده تمامی عسکر را روانه ساخت - چنانچه بادشاهزاده بژدهم بهادرخان و راجه بیتلهداس را بافوج هراول پیشتر راهی گردانید و اصالت خان را با فوجی که همراه داشت برای پاک کردن راه کتل طول رخصت نمود و خود بیست و یکم از پای منار روان شده بدو کوچ بقرا باغ و از آنجا بیک کوچ بچاریکار رسید - و قلیچ خان سردار فوج برانغار و خلیل الله خان سرگروه طرح دست چپ و میرزا نوذر صفوی سردار التمش را شاهزاده والاگهر براه آب دره جانب کهمرد و غوری روانه گردانید - اینها پس از الحاق در باب اتحاد آرا و همم که سر رشته انصرام سایر مهمام بآن منوط و سلسله پیشرفت جمیع کارهای عظام بدان وابسته همگنان متوجه کار شده در انصرام این مهم بجد و جهد کوشیدند - و باتفاق تسخیر بدخشان پیشنهاد همت ساخته عزیمتهای راسخه را که در جمیع امور چنانچه مذکور شد کار عظیم آیات و عزایم مقدمات میکند بکار برده کوچ به کوچ راهی شدند - بادشاهزاده بعد از رسیدن پای کتل طول چون راه از کثرت برف دشوار گزار بود بسرعت تمام بیلداران بادشاهی را با چندین هزار مزدور که مردم امیرالامرا

از بلوکات کابل گرد آورده بودند تعیین نمودند که برف از سر راه دور نموده کوچه که شتر باسانی بگذرد بسازند و باقی را چنان بکوبند که آدم و اسب بر روی آن توانند گذشت ازین رو که مردم هندوستان ازین قسم تردد در ماندگی دارند انجام این کار از بیلداران چنانچه باید صورت نیافت - لاجرم فردای آن بهادر خان و راجه بیتهلداس و اصالت خان بکوه برآمده بجهت کشادن و کوفتن برف سوار و پیاده خود را برگاشتند - تمام مردم مخصوص افغانان بهادر خان بسعی بسیار تا یک کروه که برف بسیار بود برداشته بعرض دو گز کوچه بردند - و روز دیگر بکوفتن آن مقید گشته راهی بجهت عبور درست ساختند - پایان روز اصالت خان با همراهان و دوم روز بهادر خان و راجه بیتهلداس با دلاوران تهورکیش پراول بعد آن شهزاده عالی مقدار از کتل گذشته غره تیر در میدان سرآب که داخل بدخشان است منزل اختیار نمودند -

چون فرقه تفرقه خاصیت اوزبکان و احشام بی احتشام الهان که بکار فرمائی جهالت و راهبائی ضلالت قرا و مواضع بدخشان را بجاوب غارت پاک رفته کار بر خسرو سلطان خلف نذر محمد خان بغایت تنگ ساخته بودند خبر آمدن لشکر ظفر اثر شنیده هر یک از آن بدکیشان برنگ ناوک پراول از کبان پرکش کمند بلندی زده بطرف بدر رفت - درین وقت بهادران لشکر فیروزی اثر از روی عجلت پهای سرعت یکبارگی بارگی تلخته نواحی بدخشان را معسکر گروه سعادت پژوه ساختند - و مرهم راحت بر ناسور جراحت دل خستگان آن دیار نهاده بحسن سلوک و معاش جمیل و رفیق معاشرت دلهای خواص و عام را بدام آوردند - و بزرگ و کوچک آن ولایت دست بدعای مزید جاه و جلال شاهنشاه جهان پناه برآورده استدعای بقای ابدی و دوام سرمدی آنصاحب دولت موفق و موید و تمهید اساس دولت این دولت کده مخلد و مؤبد از درگاه ایزدی نموده بر کام خاطر فیروز گشتند - درین میانه خسرو سلطان شنید که شاه محمد قطغان و قل محمد با بسیاری از الهانان از آب آمویه گذشته بر سر قندز می آیند و در خود رای ستیز و روی آمیز این طایفه خیره چشم نیافت بحسب مصلحت دید خرد با بدیع سلطان پسر و دو هزار خانه وار

و احشام و اهل قندز که بیشتر رعایای جور کشیده و غارت دیده بودند آرزوی استسعاد سعادت ملازمت نمود - و اصالت خان را که از کتل پیشتر فرود آمده بود از مافی الضمیر خویش آگاه ساخت - و عرضداشتی مصحوب صدیق بیگ نوکر معتبر خود بدرگاه عالم پناه ارسالداشتن التماس اجازت نمود - از روی کمال عنایت و نهایت عاطفت در جواب منشور لامع النور مشتمل بر تسلی و استالت بسیار بنام مومی الیه بشرف صدور پیوست - اصالت خان خسرو سلطان را دیده و امیدوار گوناگون نوازش بادشاهی ساخته مصحوب دولت بیگ قاقشال روانه درگاه عالم پناه نمود و اکثر احشام و رعایا و اهالی قندز را که با خسرو همراه بودند بحکم معلی پیش خود نگاهداشت - وقتی که بنزدیک اندراب رسید امیرالامرا بموجب ارشاد پذیره شده بر پشت اسب ملاقات نموده نزدیک بادشاهزاده عالی مقدار آورد - بعد از آنکه داخل خیمه والا شد آن عالی مرتبت بر طبق حکم مقدس تا منتهای بساط رفته معانقه نموده همراه آورده نزدیک به مسند نشاندند - و از روی قدردانی اقسام دلجوئی و مهربانی بظهور رسانیده یک قبضه جمدهر مرصع با نه تقوز پارچه و نه اسب و یک فیل و ماده فیل با حوضه نقره و پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه عامره لشکر باو تکلف نموده لوازم مهانداری و مراسم ضیافت چنانچه باید بتقدیم رسانیدند - و شاهزاده والا قدر قباد پسر اسد خان کابلی را همراه داده رخصت درگاه والا فرمودند - و چون خسرو سلطان از هندوکوه گذشته بسلسله جنبانی بخت و سعادت مرحله پیمای طریق دولت و رهگرای وادی اقبال گردید و در نزدیکیهای کابل رسید حکم شد که مرحمت خان ولد صادق خان بسرعت تمام خود را بدو رسانیده در روز فرمان عالیشان مشتمل بر عنایت فراوان و چهار اسب عربی و عراقی با زین طلا و بیست تقوز پارچه از نوادر اقمشه هندوستان و یک نالکی و چهار دلی با چوبهای نقره و غلافهای مخمل برای سواری عورات که مرکبی جز اسب و شتر نداشتند و دو دست پیشخانم مکمل بدو داده آداب ملازمت تلقین نماید و همه جا همراه بوده بدرگاه گیتی پناه بیارد - و بیست و پنجم ربیع الثانی وقتیکه در ظاهر کابل رسیده متوجه ادراک سعادت ملازمت شد بفرمان شاهنشاه گردون وقار سلاله آل فرخنده فال صدرالهدور سید جلال و خان

والا مکن مدارالمهامی سعدالله خان تا سر خیابان باستقبال شتافته آن سلطان سعادت نشان را بدرگاه سلاطین پناه آوردند - در خوابگاه مقدس شرف ملازمت دریافته بعد از ادای آداب معهوده و تقدیم مراسم کورنش و تسامیم هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر از نظر انور گذرانیده التماس قدمبوس نمود - بادشاه مهربان قدردان اول برخصت قدمبوس اختصاص داده پس از آن سرش را از روی کمال لطف باغوش نوازش درآورده بحکم نشستن سرافتخارش را باوج عیوق رسانیدند - و انواع تفقد و دلجوئی بجا آورده عنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و جیغه مرصع و خنجر مرصع با پهلکتاره و شمشیر مرصع و سپر با بند و بار مرصع و منصب شش هزاری دو هزار سوار و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل با حوضه نقره و پنجاه هزار روپیه نقد ضمیمه مراحم بادشاهانه نموده در منزل خان دوران بهادر نصرت جنگ که با فروش و دیگر اشیاء آرایش داده برای قیام او مقرر ساخته بودند حکم نزول فرمودند - سلطان مذکور دومین پسر نذر محمد خانست از جمله شش پسر که بالفعل زنده اند - جوانیست بلند و بالا ضعیف بنیه گندم گون کوسه سی و نه ساله افیونی گزران -

مفتوح شدن قلعه کهمرد و غوری

چون شاهزاده والا گهر مطابق حکم معلی قلیچ خان و خلیل الله خان و میرزا نوذر صفوی را با فوج برانغار و طرح و التمش از چاریکار براه آب دره بتسخیر قلعه کهمرد و غوری رخصت دادند و خلیل الله خان از بهانجا بنابر تنگی راه با میرزا نوذر یک منزل پیش افتاده کوچ منازل توتم دره و سوخته چنار و سرخ گنبد نوردیده بغوربند رسید و از آنجا بدوآبه و از آنجا بدو کوچ آنطرف کتل شبر که دشوار گزارست شتافت - راهی که از آنجا بضحاک میان دره می رود دو تنگی سخت دارد که نخستین به بللی و دومین به عراق مشهور است و از تنگی ثانی آب تند میگذرد - و راهی دیگر که جانب چپ راه دره واقع شده اگرچه کتل دارد و بعید است اما تنگی ندارد و شتر باسانی میگذرد چنانچه بدو کوچ بضحاک میروند اردو را براه کتل روانه ساخت و خود با جمعی جریده از راه تنگی

بضحاك رفت - و پس از آمدن اردو از ضحاك بیامیان و از آنجا باقی رباط رسیده نهم از کتل گنبد که سرحد ولایت کابل و کهمرد است گذشت - و از چند نفر بازرگان که از بلخ رسیده بودند دریافت که اوزبکان هنوز از ورود لشکر ظفر اثر آگاهی ندارند - خلیل بیگ را احدیان و تفنگچیان و دیگر جوانان کارآمدنی تعیین نمود که شباشب از کتل دندان شکن بکهمرد رسیده اگر تواند حصار را بدست آرد - چون نبرد آزمایان قوی بازو با خلیل بیگ ناگهانی مانند قضای آسمانی از اطراف و جوانب رسیده قلعه را نگین وار در احاطه گرفتند - روز یکشنبه دهم جمادی الاول موافق سوم تیر اوزبکان بهانه گرفتن سر راههای کتل از قلعه برآمده بر یکی بطرفی بدر رفتند - خوجم شکور حارس قلعه با جمعی قلیل شروع در انداختن تفنگ نموده آخرکار بالذک زد و خورد دل از دست داده امان طلبید و از روی عجز و نیاز زینهارى شده قلعه را حواله دولتخواهان درگاه نمود - خلیل الله خان نیز دوازدهم بکهمرد رسیده حراست قلعه بعهده خلیل بیگ مقرر نمود - درین اثناء قلیچ خان هم از عقب رسید و بعد از دو روز پردو باتفاق روانه غوری گشتند - و بعد از رسیدن دوازده گروهی غوری بساحل رود سرخاب خلیل الله خان غضنفر ولد الله ویردی خان را با احدیان و برقندازان و مراد قلی کههر و غیره بطریق متغایا پیش فرستاد - قلیچ خان نیز راجه دیبی سنگه و ایتام خان و خنجر خان را برسییل تعجیل روانه غوری گردانید - روز چهارشنبه بیستم ماه مذکور چون غضنفر و غیره نزدیک قلعه رسیدند قباد میر آخور باشی این مردم را فوج هزارجات دانسته با سه صد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید - بهادران رزم دیده کارآزموده متوجه شده بکمر آویز و ستیزه سپرگریز ساخته بقلعه در آوردند و بمقتضای کارطلبی و ناموس جوئی از اسبها پیاده شده بازو بقلعه ستانی برکشادند - و در اندک فرصتی از خندق گذشته با آنکه از جانبین دار و گیر بهادرانه روداده و درونیان شرط مدافعه و ممانعه چنانچه حق مقام بود بجا آورده بودند اما چون هجوم تمام از لشکر ظفر اثر اتفاق افتاد و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود و توقع مدد از جانبی نداشت تاب مقاومت نیاورده پناه بارک قلعه برد - و دلیران ناموس طلب دروازه را شکسته داخل حصار شدند و همه جهت غلبه نموده

کار بجای رسانیدند که لاچار امان خواسته برآمد و بوسیله غضنفر خلیل الله خان را دید - درین وقت مشایر غوری که پیشتر چغتا بودند گردن باطاعت نهاده زبان باز دیاد مواد دولت ابد پیوند کشادند - قلیچ خان و خلیل الله خان قباد مذکور را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکان روانه درگاه جهان پناه نمودند - و قلعه غوری و تنظیم محال توابع آن بعهده اہتمام خان مقرر نموده حقیقت بدرگاه عالم پناه معروض داشتند - و بعد از پرداخت سرانجام ناگزیر قلعه بیست و پنجم براه ایبک روانه ملازمت بادشاهزاده محمد مراد بخش گشتند -

چون بادشاهزاده ہفتم جہادی الاول با افواج قاہرہ از کتل طول گذشتہ روز دیگر جلگای سرای معسکر گردانید و یک روز برای دریافتن خسرو در آنجا مقام نموده دہم از آنجا کوچ نموده سہ روز از قریہ تاجکان و دہ میرزایان و دہ خواجہ اولیا گذشتہ بنارین رسید و اصالت خان را دستوری داد کہ پیشتر راہی گشتہ بقندز در آید - و خود از نارین بہ نیلبر آمد و روز دیگر در دہ خواجہ لقمان منزل شد - ہفدہم بشورابہ کہ نہ کروہی قندز است رسیدہ ہژدہم ظاہر قندز را معسکر گردانید - چون سایر الہانان و مفسدان از بیم ورود موکب منصور و سطوت و صولت اولیای دولت راہ فرار سرکرده از آب قندز گذشتہ بودند نوزدہم جہادی الاول بادشاهزادہ والا مقدار قندز را مضرب خیام دولت گردانیدہ بتسلی و استالت و دلجوئی رعایا پرداختند - آن غارت زدگان و ستم دیدگان کہ مشرف بر ہلاکت شدہ بودند از غارہا و درہہای کوہسار برآمدہ جانی تازه یافتند - و از آن رو کہ بفزونی قتل و غارت الہانان سر تا سر آبادانی پی سپر غارتیان شدہ جمعی کثیر از یتامی و ارامل و دیگر عجزہ و مساکین کہ از فقدان قوت چون ہوام خاک خوار از غذای خاک و گیاہ آب بر التہاب زبانہ آتش جوع می زدند وصول این نعمت و حصول این جمعیت را از جملہ عطایای الہی دانستہ بعرض حال پرداختند - شاہزادہ والاگہر و امیرالامرا بفرمان اشرف بیست و پنجہزار روپیہ کہ یک لک خانی رایج ماوراءالنہر است حوالہ مردم دیانت دار راست کار نمودند کہ بتفاوت درجات قسمت نمایند - و راجروپ واسداللہ را با جمعی از برقدازان بمحافظت قندز گذاشتہ و دو لک روپیہ بجهت دربايست

وقت حواله فرمودند -

بیست و یکم جمادی الاول متوجه بلخ گشتند - درین تاریخ عنایت نامه که بندگان اعلیٰ حضرت به نذر محمد خان و فرمان ذی شان بنام شاهزاده فرستاده بودند رسید - خلاصه مضمون آنکه هرچند بی روشیهای نذر محمد علی الخصوص ایستادگی در فرستادن فرزندان حاجی وقاص باوجود اظهار اشرف و سلوک بد او مقتضی مروت و مهربانی نیست اما چون مراعات نسبت سابقه و قرابت قریبه احسن مکارم بزرگان آفاق است و درین حضرت تقصیرات و زلات سایر مردم دنیا دیده و دانسته باغراض عین پامال چه جای این نوع بزرگ کردهای خدا و برگزیدههای درگاه کبریا - اگر نذر محمد خان بسلسله جنبائی طالع موافق و رهنمونی بخت مساعد معتصم بعروۀ وثقی دولت ابد پیوند گشته اظهار نیاز نمایند بلخ را باو گذاشته لشکری گران و سپاه بی پایان با یک سردار نامدار در بدخشان نگهدارد - و هرگونه امری که باعث استقرار و مزید اقتدار خان مذکور باشد از قوه بفعل آورد - اگر قصد انتزاع سمرقند و بخارا و انتظام اوزبکیه و الهانان داشته باشد سرانجام جمعیت و اجتماع لشکر و خیل و حشم از قرار واقع نموده مراسم رفاقت و لوازم همراهی زیاده از حوصله توقع او بجا آرد - مجملًا چون شاهزاده و علی مردان خان از قندز کوچ نموده سه منزلی بلخ بخلم رسیدند نامه حضرت خاقان گیتی ستان مصحوب اسحق بیگ بخشی کابل نزد نذر محمد خان فرستاده زبانی نیز بعضی پیغامات دادند - خان مذکور نامه را باحترام تمام گرفته اگرچه بظاهر اظهار بشاشت نموده بزبان آورد که مملکت ماوراءالنهر بدیشان تعلق دارد - اما در باطن سخت برهم شده گفت که هرگاه شاهزاده تشریف می آرند بلخ را بایشان حواله نموده متوجه کابل می شوم - و بعد از ملاقات فیض آیات دارای بحر و بر بی توقف روانه تحصیل سعادت [زیارت] حرمین شریفین می شوم - اسحق بیگ برهمزدگی احوال نذر محمد خان و بی اعتدالی اوزبکان گرد و پیش او دیده باندیشه آنکه مبادا او را از هم گذرانند معروض داشت که هرچند شاهزاده خود را بایلغار رساند بمصلحت وقت بهتر و مناسب تر خواهد بود - درین اثنا کوچک بیگ نام ملازم نذر محمد خان در وقتیکه شاهزاده نزدیک باستان امام رسیده میخواستند بهانجا فرود آیند با

مکتوب خان مذکور آمده ملازمت نمود - خلاصه مضمون مکتوب آنکه ملک و مال همه تعلق بملازمان حضرت خلافت منزلت دارد - اگر روزی چند بجهت تهیه مواد سفر حجاز مهلت دهند میتوان ازین ممر جمعیت خاطر اندوخته قلعه را بشما حواله کند - شاهزاده و امیرالامرا آنها خدعه پنداشته فسخ عزیمت نزول آن مکان نموده بعد از طئی پانزده گروه جریبی دیگر روز در موضع پلاس پوش دو کروهی بلخ رفته فرود آمدند اسحق بیگ از بلخ آمده ملازمت نمود و دیده و شنیده را بتفصیل بر زبان آورد - بعد از نماز شام بهرام و سبحان قلی پسران نذر محمد خان با گروهی از اکابر و اعیان بلخ مثل عبدالوالی شیخ الاسلام و خواجه عبدالوهاب رئیس و خواجه محمد یوسف ده بیدی و قاضی احمد پسر میر مومن و بالتون پروانچی و یادگار اویرات باراده استقبال بی آنکه دولتخواهانش از این معنی آگاه سازند سرزده داخل لشکر فیروزی اثر شده خواجه عبدالوالی و خواجه عبدالوهاب را نزد اصالت خان فرستادند - خان مذکور گفت که آمدن باین عنوان بسیار نامناسب بود - بایستی اول مطلع می ساختند تا جمعی از امرا پذیره شده بعنوان پسندیده نزد پادشاهزاده می آوردند -

چون علف سر راه بخوراک دواب کفایت نمی کرد و غله منازل ویران بستوران سپاه قاف شکوه که بحسب شمار از خیل ستاره زیاده بود نمی رسید در اثنای راه بسبب درازی منزل اسپ و شتر بسیار ضایع شده خیمه و خرگاه دیر تر آمده آنچه رسیده بود برپا نگشته لاعلاج در طلب اینان توقف روداد - پس از آنکه باربردار آمده خیمه و خرگاه دولت استاده شد اصالت خان باوردن مامور گردیده امیرالامرا تا در دیوانخانه پذیره شده آورد - شاهزاده اعزاز و اکرام بسیار نموده بر سوزنی دست راست مسند نشاند و مراسم مهربانی و لوازم قدردانی بوجه احسن بجا آورده گفتند که در خدمت خان عالیشان بعد از دعای فراوان بگویند که لشکر ظفر اثر از پیشگاه اقبال بمدد و اعانت آن رفیع مکان رسیده - هرگونه مددی که در تنبیه گروه حق ستیزان باطل کوش مطلوب باشد از قوه به فعل می آید - و تا برآمد کار با موکب ظفر آثار پای آرام در دامن استراحت نه پیچیده به نیروی کارگزاری توفیق و مددگاری دستیاری تائید حتی المقدور کوتاهی نخواهد رفت - پس از آن

خلعت و خنجر مرصع و اسب با زین طلا بهرکدام از خانزادها و بهمرهان خلعت داده رخصت نمودند -

روز پنجشنبه بیست و پنجم جادی الاول مطابق بیست و یکم تیرماه السهی بادشاهزاده مؤید و منصور و بختیار و امیرالامرا و دیگر سران لشکر فیروزی اثر بآئین شایسته و شایان و توره و توزک نمایان چهره دولت و اقبال برافروخته و رایت جاه و جلال برافراشته متوجه بلخ شدند - مکان آن سرزمین که هرگز چنین لشکر سنگین بدین زیب و تمکین ندیده بل نشنیده بودند از مشاهده تسویه صفوف و آرایش بیسال موکب جاه و جلال و بسیاری کوس و علم و خیل و حشم و پیاده بشمار از برقنداز و باندار و نیزه گزار و فیلان کوه پیکر تنومند صف شکن مزین به پوشش های دیبای زرکار چینی و پرند سیم باف رومی و ساز طلا و یراق نقره و صدای زنگ و جلاجل و نوای گورکه و غریو کرنا و شیهه اسپان عربی و عراقی که همه با ساخت مرصع و ستام زر پریوار انداز پرواز داشتند و همچنین سایر لوازم این مقام از انواع زیب و زینت تمام که بجلیه حسن توزک و ترتیب مزید آرایش و پیرایش یافته بودند بشگفت درمانده خورد و بزرگ از مهابت و شکوه و دبدبه و شان کوکبه اقبال دم در گلو کشیده نفس در کام دزدیدند - بالجمله شاهزاده باقواج قاهره بآئینی که در سواری مقرر بود بجلگی پیش طاق که پیش دروازه شتر خوار حصار و بلخ واقعست نزول نموده رستم خان و قاسم خان میر آتش و مردم توپخانه را تعیین نمودند که داخل قلعه شده بضبط مداخل و مخارج پرداخته آوازه کوس دولت را بلندی گرای سازند - و اسحاق بیگ را نزد نذر محمد خان فرستاده پیغام دادند که چون خاطر نیازمند بعنایت آرزومند دریافت مواصلت ایشانست هرگاه خواسته باشند که از شهر برآیند از روی مهربانی اطلاع دهند تا شرایط استقبال بتقدیم رسانیده گرامی ملاقات دریابد - و بعد از آن اگر خواهند تا منزلی که بجهت نزول ایشان مقرر شده باشد همراه رفته صحبت بدارد - و باز روز دیگر ایشانرا بمنزل خود برده بسرانجام ضیافت پردازد و اگر بهان روز بی تکلفانه بمنزل ما تشریف آرند روز دیگر ما را مهمان خود سازند - در وقتیکه اسحاق بیگ این پیغام رسانید نذر محمد خان بغایت متغیر شده از غایت گرفتگی طبعیت بطعامی که در مجلس

چیده بودند میل نفرموده حضار مجلس را بخوردن طعام مشغول داشت - بعضی از دانایان از گفتگوی او معلوم نمودند که بنابر کبر سن متوقع آن بود که شاهزاده یکسر بمنزل او رفته مهان می شدند - چون روزگار دولت او بسرآمده و ایام سلطنتش بر پایان مدت بقا مشرف شده بودند لاجرم رفتن خود بباغ مراد بجهت ضیافت شاهزاده شهرت داده پیشتر خیمه بدانجا روانه ساخت و مرصع کمری که لعل چند گرانها در آن نصب نموده بود بر میان بسته بالای آن زره و بر روی زره جامه پوشیده و اشرفی و طلا و لعل وغیره نیز هر قدر توانست گرفت همراه برداشته با دو پسر سبحان قلی و قتلغ و چندی از اوزبکان و غلامان را همراه گرفته بوقت ظهر بیست و هشتم ماه مذکور راه فرار سرکرد - ازین جهت که حصار بلخ بسیار وسیع است و پنج و نیم کروه دور آن و مداخل و مخارج آنرا فرستادها چنانچه باید ضبط نکرده بودند و سواری^۱ خان از دیگران امتیاز نداشت از دولتمخواهان درون و بیرون کسی مطلع برین اراده نگشت تا آنکه بعد از نماز پیشین مقصود علی دانشمندی برین حقیقت واقف شده بامیرالامرا گفت و امیرالامرا بخدمت بادشاهزاده معلوم نمود - از آنجا که بندوبست محالات بلخ برقرار واقع میسر نیامد و درون و بیرون از اوزبکان آشفته مغز پریشان اندیش پر بود رفتن خود مناسب ندیده بهادر خان و اصالت خان را با گروهی بتعاقب او مامور فرمودند - و سرداران مذکور بعد از یک پهر از رفتن نذر محمد خان با جمعی از صفدران در بهان ساعت با شتاب تمام مرحله پیا پیما گشته جریده رو بمقصد نهادند - و بنابر شدت حرارت هوا آخر هر روز سوار شده تا یک پهر اول بی توقف و ایصال قطع راه میکردند - سوم روز از زبان یکی از غلامان خاصه او که در راه اسیر گشته بود ظاهر گردید که نذر محمد خان در جمعیت اوزبکان که بعد از استماع خبر ورود لشکر ظفر آموذ از نواحی بلخ گریخته با احشام آلچین و قطغان و غیر اینان که در شبرغان فراهم آمده اند داخل گشته خواهش نبرد دارد و بآن انداز سپاه چیچکتو و میمنه را نیز طلبیده - بهادر خان و اصالت خان بمقتضای صلاح وقت یک پهر روز مانده سوار شده تا دو نیم پهر روز آینده بمحنت تمام بعد از قطع مسافت منازل بی آب ریگ بوم و راههای دشوار گذار شش کروهی شبرغان

در موضع غوطی نزول نموده مترصد اخبار و آماده و مستعد پیکار نشستند - و هنگام سحر بعزم رزم باتفاق چهار هزار سواری که از جمله ده هزار سوار همراه رسیده بود سادات را هراول و راجپوتان را جانب یسار و افغانان را در یمین خود قرار داده راهی گشتند - از آنجا که کارگزاری بخت موافق و یاورى اقبال مساعد است از صدمه باد حمله شیران شرزه تزلزل در ارکان ثبات اوزبک و الهان افتاده از بیم اسیر شدن عیال و بغارت رفتن اموال با اهل و عیال روانه اندخود گشتند - نذر محمد خان از شنیدن خبر ماندگی دواب لشکر و قتل مردم از فرط بیخبری و نادانی فتح و ظفر را از فروغ هجوم جنود و تابع و فور توابع دانسته و کثرت و قلت اعوان و انصار را علت اقبال و ادبار انگاشته باجمعی از اوزبکان که برفاقت او آماده پیکار شده بودند از شبرغان چهار گروه پیش آمده سه فوج ترتیب داد و خود کارفرمای سپاه شد - نخست سبحان قلی و قتل محمد را رویروی فوج چپ و راست بهادرخان بازداشت و با جمعی از اوزبکان رو بمواجهه خان مذکور آورده همت بست همت بر جلب دولت و سعادت روزی ناشده گماشت - در آغاز گرمی هنگام جنگ از نزدیک و دور بنفس درازی تفنگ گرمی بهم رسانید - همین که گرم خوئی تیغ سرد دم در رسید پلنگان شیرافکن دندان و چنگال بخونریزی مخالفان تیز کرده صفوف اعدا را از یکدیگر شگافتند - آنگاه همگی افواج اهل وفا و وفاق یکبارگی بارکیها را انگیخته در هر گوشه مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدیگر انداختند و بمعاذت یکدیگر و مساعدت همت کارگر با مخالفان بشدت درآویخته عاقبت بنیروی تائید آسمانی کامیاب نصرت و فیروزی گشتند - و بمحلهای مرد افکن دمار روزگار آن کم فرصتان بر آورده جمعی کثیر از مردم غنیم را از پا در آوردند - نذر محمد خان از دیدن این حال بی اختیار رو برتافته با فراوان پشیمانی و پریشانی بجانب اندخود شتافت - و جمعی از اوزبکان سبحان قلی را بدست آورده بجانب چارچو و بخارا راه فرار سرکرد - بهادرخان و اصالت خان شاد کام و مقضی المرام بمراسم تعاقب تا شبرغان پرداخته چون از نذر محمد خان نشان نیافتند تا رسیدن خبر مشخص بهانجا توقف ورزیدند - اوزبک و الهان که

باتفاق یکدیگر شعله افروز آتش عصیان شده اموال که از رعایا بترکتاز فراهم آورده بودند پیش انداخته با اهل و عیال بهر طرف گریختند و از غایت تذبذب احوال بدشواری تمام اهل و عیال را گریزانیده مال و اموال بتصرف اولیای دولت دادند و بتوجه والای بادشاه عالم پناه که همواره برفاهیت خلائق مصروف است ذکور و اناث رعایای بلخ و بدخشان و هزاره جات که درین مدت اسیر ستم و جور طایفه ضالّه شده بودند از حبس مؤبد رهائی یافته رو بجا و مکان خود آوردند - اگرچه اوزبک و الهان غارت زده لشکر ظفر اثر شدند اما اگر بهادر خان قناعت بفتح ننموده پی نذر محمد خان ریزکنان بتعاقب میرفت بیشک او با پسران گرفتار صفدران لشکر ظفر اثر می شد - چنانچه بعد از دو سه روز زبانی طاهر بکاول و خواجه کمال ارباب اندخود که آمده خان مذکور را دیدند این معنی بوضوح پیوست -

اکنون حقیقت اندوخته و اموال خان مذکور بزبان قلم می آید - چون شاهزاده و امیرالامرا بسبب تعیین نمودن لشکر بتعاقب نذر محمد خان فرصت ضبط اموال او نیافتند و رستم خان و محمد قاسم میر آتش از ملاحظه آنکه مبادا از مسبب آخر شدن روز اسباب از قرار واقع بضبط درنیامده موجب بازخواست گردد متوجه نشده لختی بتاراج اوزبکان و سکنه شهر دادند - و تتمه دوازده لک روپیه از مرصع آلات و نقره آلات و جز آن و دو هزار و پانصد اسپ و مادیان و سه صد شتر نر و ماده خلیل الله خان با ملتفت خان و شیخ موسی گیلانی و قاضی نظاما و محمد مقیم رفته بضبط درآوردند - و ازین جهت که خان مذکور مداخلات خود در صندوقها نهاده تفصیل آنرا بخط خود بر کاغذی نوشته در آنجا میگذاشت و مقالید همه وقت با خود داشت از قرار واقع معلوم نشد لیکن آنچه از زبانی تحویلداران و متصدیان مهات او از قرار تخمین بظهور پیوست اینست که همگی فراهم آورده او از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود که بیچ یک از اسلافش را میسر نگشته - از آنجمله دوازده لک روپیه و کسری بسرکار اقدس آمد و قریب پانزده لک روپیه در بخارا هنگام فرار او از قرشی قلیلی عبدالعزیز خان و بیشتری الهان و اوزبک بغارت بردند - تتمه چهل و سه لک

روپیه وقت اضطراب قدری در علوفه سپاه خود صرف نموده باقی در حضور او اوزبک و قلاق و الهان پیش از ورود عساکر منصوره بده پانزده روز بتاراج بردند -

محصول جمیع ولایات بلخ و بدخشان و اعمال آن سر تا سر ماوراءالنهر و ترکستان که در تصرف این دو برادر بود از روی نقل دفاتر ایشان همه جهت خصوص مال وجوبات و سایر جهات و نقدی و غله و جمیع خراج از بقاعات و زکوة قریب یک کرور و بیست لک خانی است - از آنجمله شصت و چهار لک خانی که شانزده لک روپیه می شود مداخل امام قلی خان و پنجاه و شش لک خانی که چهارده لک روپیه بحساب در می آید تعلق به نذر محمد خان داشت - هنگام قسمت هرچند باعتبار وسعت ملک و حاصل حصه امام قلی خان زیاده بود اما از بی پروائی و غفلت او آنچه بود هم نماند - و از پرداخت نذر محمد خان و بسعی او در تکثیر زراعت و تعمیر عارت حصه اش افزون گردیده - بعد از تاخت و باخت اوزبکان و درآمدن بتصرف اولیای دولت قاهره در سال اول نصف و در دویمین بربرع رسید - الحمد لله و المنة که مبلغ در آمد پردو خان برابر بمحاصل جاگیر خان دوران بهادر است بلکه جمعی کثیر از امرای عظام درین دولت کده ابد انجام برابر هر کدام ازین دو خان عالیشان بل بیشتر در آمد جاگیر دارند - چنانچه از جاگیر آصف صفات سه سالار هر ساله پنجاه لک روپیه حاصل بود که از مداخل آنها بعنوان سه برابر بلکه زیاده از آنست - چون مبلغ این بجمیع اقلیم اکبر هندوستان که پشت صد کرور دام و بیست کرور روپیه حاصل آنست قدر محسوس ندارد لهذا نسبت دادن بیوجه و بیحساب است - امید که مواد تزیید جاه و جلال این دولتمدار بیزوال لمحہ بدلمحہ در ازدیاد و سر رشته بقای خلافت ابد مقرون باطناب و اوتاد خیام اقبال روز افزون تا انتهای مد مدت عمر روزگار پیوسته بامتداد وابسته باد -

آغاز سال فرخنده فال بیستم جلوس مبارک و کیفیت فتح بلخ و بدخشان

خدایرا شکر و سپاس که غرّه جادی الثانی سنه هزار و پنجاه و شش سال بیستم جلوس مبارک که مانند سرپای روزگار این دولت ابد پایان مجمع معادات ابدی و منبع برکت سرمدیست بخیر و خوبی شروع شده جهان را مژده مسرت داد - و فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه بر سبیل تواتر و توالی از عالم بالا ورود نموده چون دولت پایدار آن بیدار بخت خود قرین معادت بر در آمد - چنانچه بسلسله جنبانی اقبال حضرت صاحبقران ثانی درینولا فتح و نصرت آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلاع بدخشان و بلخ بکمال آساقی نصیب اولیای دولت گردید - هشتم جادی الثانی از عرایض شاهزاده و امیرالامرا و بهادرخان و اصالت خان بمسامع جاه و جلال رسید که چون بتاریخ بیست و هشتم جادی الاول بلخ بتصرف اولیای دولت درآمده نذر محمدخان آواره دشت ادبار گردید بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان را با رستم ولد خسرو سلطان که پرسه بنابر عدم اطلاع از همراهی خان باز مانده در ارک نزد عیال او بودند حواله لهراسپ خان نموده مردم معتمدی بمحافظت ازواج و بنات و جواری او مقرر ساختند - و سوم ماه مذکور چون ماهیچه رایات فتح و فیروزی مانند اختر نیک پرتو نیک اختری و بهروزی بر سر بلخ گسترده آن محیط یمن و برکت مرکز اعلام نصرت و نقطه منطقه دولت و اقبال و مدار پرکار جاه و جلال گردید در ساعتی که سعود آسمانی معادت دوجهبانی از آن اکتساب می نمود در مسجد بنا نموده نذر محمد خان خارج دروازه خانه خان مذکور همگی اشراف و اهالی و موالی آن مملکت مانند طیب خواجه و سنگی خواجه و محمد صادق ده بیدی و خواجه عبدالغفار و خواجه عبدالوالی را حاضر ساخته خطیب فصیح زبان بعد بیان مراتب حمد جناب الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بذکر اسم ساسی و القاب گرامی بادشاه دین پرور مدارج منبر بلند پایه گردانیده در بهان ساعت چهره زر از سگه مبارک صفای نور و ضیا پذیرفته رشک فرمای

مهر انور شد و لختی از آن نقود برکت آمود فیض نظر انور دریافت - خدیو خدا شناس و خداوند حق اساس که برخلاف سلاطین دیگر سواد غفلت و غرور را اصلا در نظر دورین جا نداده از قهر آنحضرت پر حذر و از خویش سر حساب اند و پیوسته در باطن با خدای خود در مقام نیاز بوده همه وقت توجه آن قبله روی و دل مردم خدا آگاه بجانب آن والا جناب است بمجرد آگهی شکر و سپاس یقیاس و منتهای بی منتهای وایب بی منت و جواد بی ظنت بجا آورده از روی شگون برسم معهود امر بنوازش تقاره شادیانه فرمودند - ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تهنیت بجا آورده تسلیات مبارکباد ادا نمودند - نوبتیان دولت از نوازش کوس دولت و کامرانی و نواختن گورکه شادمانی بانواع دبدبه و رفعت خم روئین و طاس سیمین سپهر برین را پرطنین ساختند - و رامشگران و سرود سرایان نیز آهنگ ساز عیش و نوای عشرت بر وفق مقتضای وقت و حق مقام راست نموده بنغمه پوشربا فلک فرتوت را برقص درآوردند - لله الحمد و المنة سرماسیه انبساط جاودانی و ماده نیل آمل و امانی دوجہانی آماده گردید - و از بسط بساط طرب و نشاط عقدہ قبض خواطر خورد و بزرگ و گرہ چین جبین خواص و عوام کشاده گشت - و بامر معلمی گرامی جشن این فتح نامی تا هشت روز آرایش داشت - و هر یک از اعیان دولت و ارکان سلطنت بتخصیص بهادر خان و اصالت خان و همراهان آنها که در تعاقب نذر عهد خان ترددات نمایان بظهور آورده بودند بانعام خلایع فاخره و اضافه نمایان سرافراز شدند - و این جشن دلفروز تا هشت روز زینت افزای روزگار بوده هیچ گسسته امید را مقصدی نماند که بمحصول نه پیوست - شعرای بلاغت دثار شعری شعار قصاید غرا متضمن ادای تهنیت و تاریخ معروضداشته مورد تحسین و آفرین گشتند - از جمله نصیرای شیرازی باین تاریخ بطریق تعمیه برخوردار از انواع عنایت برخورداری یافت -

شکر لله که عنایات خداوند جهان

کرد فتح ملک توران سرور مالک رقاب

بادشاه غازی عادل شهنشاه جهان

آنکه کرد او را جهان از جمله شاهان انتخاب

گشت در تسخیر عالم ثانی^۱ صاحبقران

ایزد او را کرد در کشورستانی کامیاب

در دلش عزم جهانگیری شبی گر بگذرد

گیرد اقبالش جهانرا صبح پیش از آفتاب

سال این تاریخ جست از عقل دانشور نصیر

گفت با طبعش ز راه تعمیه کای نکته یاب

والی^۲ توران برآر از ملک توران وانگهی

ثانی^۳ صاحبقران بنشان بجایش کن حساب

اکنون خدایه^۴ حقایق نگار بتفصیل انواع عوطف که نسبت بامرای عظام
خاصه بهادرخان و غیره همراهان در آنروز بهجت افروز بظهور آمده می پردازد -
بهر یک شاهزاده و امیرالامرا خلعت خاصه با نادری^۵ طلادوزی و محمد بدیع
پسر خسروسلطان که بوسیله^۶ پدر شرف اندوز ملازمت گشته بود خلعت
خاصه و جیفه^۷ مرصع و خنجر مرصع و اسب با زین مطلقا مرحمت نمودند -
مدارالمهامی سعدالله خان باضافه^۸ هزار سوار بمنصب شش هزاری چهار هزار
سوار و جامع فضایل صوری و معنوی ملا علاءالملک تونی میرسامان که
در صناعت تنجیم صاحب خبرت و مهارت گلی بوده در دقائق این فن ذوفنون
درجه^۹ علیا و ید طولی داشته چندی قبل از تسخیر بدخشان و بلخ از قواعد
نجومی استخراج این فتوحات نمایان نموده بعرض مقدس رسانیده بود باضافه^{۱۰}
پانصدی ذات بمنصب دو هزاری دویست سوار و بهادر خان بخلعت و منصب
پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسبه و سه اسبه و انعام دو لک رویه نقد و
اصالت خان بخلعت خاصه و منصب چهار هزاری سه هزار سوار و مهیش داس
راتهور بخلعت و منصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و هریک از
روپ سنگه و رام سنگه راتهور و راو روپ سنگه چندراوت و حیات ترین
بخلعت و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و علاول ترین بخلعت و منصب
هزاری شش صد سوار و عجب سنگه و چتر بهوج و چندر بهان و سنگرام و
نیکنام و سید چاون و بلو چوبان و غیره بندها که تفصیل آن طولی دارد از
اصل و اضافه^{۱۱} سربلند گشته بکام دل رسیدند - قباد میرآخور که بعد از
کشایش غوری همراه ابراهیم حسین ترکمان بدرگاه خلایق پناه آمده بود با دو

پسر سعادت زمین بوس حاصل نموده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و منصب
 هزاری پانصد سوار و مرحمت اسپ و انعام بیست هزار روبیه رایت افتخار
 برافراخت - سعید خان بهادر ظفر جنگ که بحکم معلی از قندهار روانه شده
 بود دولت ملازمت دریافته هزار مهر نذر و بژده اسپ پیشکش گذراندید -
 راجه راج روپ بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و گوشواره مروارید و منصب
 دو هزاری هزار و پانصد سوار و منصور حاجی که قلمه ترمذ را بسعادت خان
 سپرده به بلخ آمده بود بخدمت صدارت بلخ که در عهد نذر محمد خان نیز
 داشت و منصب دو هزار سوار و محمد حسین پسرش بمنصب پانصدی
 دویست سوار غائبانه سرافراز گردیدند -

التجاء کردن بادشاهزاده محمد مراد بخش از روی نادانی در باب طلب خود بدرگاه جهان پناه و نتیجۀ که بر آن مترتب شد

در نظر حقایق نگر ارباب بصیرت که از کحل الجواهر الهام نور پذیر
 است اثر نیک اختری و علامت استحقاق خلافت از جهه هر که تابان
 باشد مانند فروغ آفتاب جهانتاب نمایان و هویداست - چه بر نظر یافته عنایت
 الهی که مشیت ازلی بیادشاهی او تعلق پذیرفته باشد در جمیع امور ظاهر
 از آن مظهر اتم کمالات بشری درخور بهان رتبه والای سلطنت فتون تدبیر
 و تفکر بظهور می آید - و هرکه خداوند این بخت مادر زاد و صاحب این
 دولت ازل آورد خمداداد نباشد آثار بی رشدی و امارات نادانی از سیای
 او چهره نما بوده همه آن کند که بآداب جهانگیری و جهانبانی و مراسم
 کشورگیری و گیتی ستانی تناقض و منافات تمام داشته باشد - غرض از
 تسوید این معانی حکمت مبانی بیان کیفیت احوال شاهزاده محمد مرادبخش
 است که بتصور ناقص و فکرهای دور از راه پس از فتح ملک موروثی
 که بمحض عنایات ربّانی و تائید آسمانی بکمال آسانی روداده حکومت

چنین مملکتی که از مبدای بنیاد طلسم آباد دنیا تا اکنون که پرتو تسخیر اولیای دولت روز افزون بر آن تافته هیچ بادشاه زبردستی از فرمانروایان هند دست تصرف صاحب آن دیار را برنتافته و به هیچ وجه دست استیلا بر آن نیافته - بلکه فوز این آرزو بخواب و خیال هم سلاطین هند را ننموده به هیچ و بوج از دست داده نکوناسی را مبدل به بدنامی ساخت و بخت رو آورده و دولت بر در آمده را رد نمود - همین آمدن خود را بحساب فیروزی مجری داشته برهنمونئی جمعیت از ملازمان نادولتخواه بعد از درآمدن باخ نخست التماسی که داخل عرضداشت کرد این بود که یکی از بندگان معتمد بجهت نظام مهیات بلخ و محافظت این ولایت تعیین شود تا ملک را باو سپرده خود عازم دریافت سعادت حضور شود - این التماس بر طبع مقدس بغایت گران آمده در جواب بخط خاص فرمان والا شان شرف صدور یافت - مضمونش آنکه درین وقت که بعنایت الاهی چنین مملکتی که فتح آن مفتاح تسخیر تورانست اضافه ممالک محروسه شده الوس چغتا از سالهای دراز مترصد این نعمت غیر مترقبه بودند از چهار طرف بخوشوقتئی فرمانروایی صاحب قدیم و ولی نعمت دیرینه سال بجهت دریافت ملازمت او رو به بلخ آورده اند - و هنوز ساخت بلخ و بدخشان از خس و خاشاک وجود ناپاک اوزبک و الهان رفت و روب واقعی نیافته خواہش این معنی بغایت ناپسندیده و بدنام و بسیار نامناسب و بیجا بود - هرگاه مکرر بر زبان فیض بیان رفته باشد که بعد از فتح ملک توران را باو عطا نموده هر قدر خزانه و لشکر که می خواهد در فرستادن و تعیین نمودن آن هرگونه توجهی که می باید مبذول خواهیم داشت باز از عدم بصارت ظاہری و باطنی از بینش عواقب امور بغایت دور بوده این نوع التماس و آرزو نمودن چه معنی دارد - اگر در خود تاب و تحمل و طاقت بی توجهی و بی عنایتئی ما در می یابد بار دیگر باظہار این مطالب پردازد و الا پیرامون این التماس نگشته روا دار برهنمونئی کار صورت یافته نشود - و بودن خود ببلخ قرار داده مردم جا بجا تعیین نماید - و باتفاق امیرالامرا در نظم و نسق معاملات آن دیار و تنبیه و تادیب شورش انگیزان فتنه گر کوشیده طریقه عدل و احسان با خلایق مرعی و منظور دارد - باوجود گزارش چنین مقدمات چون شاهزاده از رزق خبرت و نصیب بصیرت

بهره نداشت از خواب غفلت برنیامده دیگر باره عرضداشت نمود که تا یک مرتبه از ملازمت لازم البرکت استسعاد نیافته حقیقت معامله را خاطر نشان و دلنشین نسازد به هیچ وجه بودن خود به بلخ قرار نخواهد داد - و فی الحال از فرط عدم تمیز بهادرخان و اصالت خان را که بعد از شکست نذر محمد خان از شبرغان باندخود راهی گشته بودند و یک دو ماه توقف آنها در آن ملک ضرور بود بی آنکه خاطر از ربط و ضبط احشام آنجا فراهم آورده استعظام قلاع دهند با خلیل الله خان که از بلخ بکمک سپاه ظفر دستگاه تعیین شده بود واپس طلبیده خواست که بلخ را بآنها سپرده متوجه کابل گردد - ازین اراده ناصواب شاهزاده برخی از ناقص اندیشگان کوتاه دید از امر او منصبدار بمقتضای محبت عزیزی موطن و نفرت از آمیزش مردم آندیار و ناموافقت آب و هوای آن ملک نیز اراده مراجعت نمودند - این معنی موجب شکسته دلی رعایا و پریشانی احوال سپاه و الوساقی که از هر جانب رو به بلخ نهاده بودند گشت - و اکثری از قصور فطرت و فرط عدم تمیز دست تظاول بمال مردم دراز نمودند - و بندوبست از میان برخاست - رای صواب آرای حضرت شاهنشاه حکیم منش حقایق آگاه بمقتضای وقت اقتضای آن نموده که یکی از بندهای معتبر مزاجدان بجهت بندوبست آن تعیین نمایند که کل عساکر را ازو دقایق بیم و امید بدرجه اعلی باشد و همگنانرا از متابعت صلاح دید و عمل مقتضای تدبیر او گزیری نبوده گریز نباشد - لاجرم مدار المهای سعدالله خان را که در فنون دانش و بینش ثانی ندارد نامزد فرمودند - و مقرر نمودند که اگر شاهزاده از اراده ناصواب نادم نگشته البته باین طرف آمده باشد او را ندیده حکومت بلخ و تنبیه و تادیب مفسدان بعهدۀ بهادر خان که سردار جمعیت دار است و بالذات در شجاعت و شهامت کوتاهی ندارد و کار خزانۀ و سپاه داد و ستد و حراست رعایا و پرداخت احوال سکان آنجا باصالت خان که بحسن ملوک و اصابت تدبیر موصوفست مقرر نموده تاکید کند که بموافقت و موافقت یکدگر کارها را صورت میداده باشند - و بحکم قضیه زمین بر زمین عمل نموده بجهت انصراف برکاری سرداری را بهر سرزمین با سپاه درخور آن تعیین نماید - از جمله نجابت خان ولد شاهرخ میرزا که آباء و اجداد او بیمن نیکو خدمتی این درگاه بحکومت

بدخشان مقرر بودند اگر بیدرتگئی بخت را بنما و همراهی همت کار فرما صوبه داری آغا قبول داشته باشد با و اگر از بی رشدی و پست فطرتی در رفتن جای آبا و اجداد استادگی کند قلیچ خان را با جمعیت آراسته به بدخشان با توابع و رستم خان را با لشکری شایسته بحفظ اندخود و مضافات آن معین گرداند - و تحقیق جمیع حاصل آنولایت هر جا مناسب داند تخفیف و هر جا بزرگران و فالیزسازان از عبور لشکر یا بی اعتدالی احادالناس نقصانی رسیده نقد از خزانه بدهد - و بمنصیداران نقدی سه ماهه و بجاگیرداران باندازه جمعیت هر قدر که مناسب داند بطریق مساعدت تنخواه نماید - و برخی از بندگان جاگیر پژوه را بر طبق دستور حضور اقدس از امکنه مفتوحه تیول تنخواه نماید - و برای مرمت حصار بلخ از بیلدار و دیگر عمده هرچه درکار باشد نوکر و اجوره دار از روی تاکید بکار دارد - و فرزندان و وابستگان درونی و بیرونی نذر محمد خان را همراه راجه بیتهداس و خلیل الله خان و لهراسپ خان و مهشدهاس راتهور روانه درگاه شاه عالم پناه گرداند - و از نوکران خان و خواجها و علما و مشاییر بلخ هرکه رجوع آرد مثل طاهر بکاول از روی کمال ارادت خواهان بندگان درگاه باشد دلانما نموده روانه حضور سازد - و هرچه از اسباب و اسبان خان مذکور لایق سرکار بود بحضور پرنور بفرستد - و بجهت کان لعل امینی متدین تعیین نموده ضبط جانوران شکاری بعهده میرزا نوذر مقرر کند - و از بندهای درگاه هرکه خواهش آمدن درگاه یا در قبول خدمت ایستادگی کند او را بتغییر منصب و جاگیر متنبه سازد - و چون مدار بیع و شرای آن دیار بر خانی بوده و اکنون از روی رویه در سودا و معامله مردم آن دیار تصدیع می کشند باید که خانی را که بمس آغشته فرمانروایان آغا مکه زده اند یکسر گداخته برابر ربع رویه بسکه سامی مسکوک و باسم شاهی موسوم ساخته رواج دهد - و حکم اقدس صادر شد که بعد از رسیدن علامی به بلخ امیرالامرا بقندز شفاخته تنبیه و تادیب گروه الهان که از آب جیحون گذشته در حدود بدخشان سر بشورش برداشته اند از قرار واقع نموده بعد از رسیدن صوبه دار بدخشان بکابل بیاید - القصه خدیو دین و دولت همگی مراتب مذکوره را بمدارالمهای ارشاد نموده بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با پهلکتاره و

شمشیر خاصه و دو اسپ با زین طلا و مطلا مرافراز ساخته شب پنجشنبه بیست و ششم جادی الثانی با جمعی از بندگان رخصت فرموده بهادر خان را بارمال شمشیر مرصع مصحوب سعدالله خان عز و افتخار بخشیدند - و بعلمی حکم شد که از راه خنجان که بغایت دشوار گزار اما از راهسهای دیگر نزدیکتر است روانه گردد - و بسید فیروز حکم شد که بیست و پنج لک روپیه خزانه برای موجب سپاه نصرت دستگاه و مصالح دیگر از راه پنجشیر به بلخ رسانیده برگردد - سعدالله خان از راه خنجان در عرض یازده روز شب دوشنبه هشتم رجب به بلخ رسید و هرچند بشاهزاده برای فسخ عزیمت که موجب رضامندی پادشاه صورت و معنی بود از زبان اشرف کلمات موعظت انگیز پیام نمود از بیداشی قبول نکرده قدم در راه نافرمانی نهاد - لاجرم بندها را از رفتن خانه شاهزاده منع نموده بهادر خان و اصالت خان را تسلیم صوبه داری بلخ فرمود - و چون نجابت خان دلهاد حکومت بدخشان نشد قلیچ خان را با نظر بهادر و نورالحسن بخشی احدیان با دو هزار احدی و چندی دیگر که جمعیت شان پنج هزار سوار بود بدخشان و رستم خان را با راجه بهادر سنگه و راجه بینی سنگه و چندمرن بندیه و محمد قاسم میرآتش با دو هزار سوار برقنداز و پنج هزار دیگر باندخود روانه گردانید - و شاه بیگ خان را بغوری و شاد خان را بمیمنه و حیات خان ترین بخان آباد و خنجر خان بروستاق و جبار قلی ککهر را بشیرغان و خوشحال بیگ کاشغری را بسان چاریک تعیین نموده محافظت آقچه بشادمان پکهلی وال و خلم بعدالعزيز خان ولد صفدر خان و دره گز به بهادر نوحانی و بابا شاهو بمحمد شاه قدیمی و مومن آباد بشیخ فتح الله و ایبک بافلاطون و رباط زیرکان به پسران همت خان و آستانه علویه بنظام میواتی و نارین بشاه محمد گرزدار و خنجان بمیرک بیگ و دو شاخ به عبدالغفور و فتح آباد بفرخ حسین خراسانی و کلنه و گرگان باوگرسین کچهواپه و قرشک بمحمد زمان و اندراب بقاسم بیگ و کولاب بجلال الدین محمود مقرر گردانید - و همگی خدمات را در عرض بیست و دو روز سرانجام داده مراجعت بدرگاه عالم پناه نمود - و میرقریش و میرعبدالله و میرحسین و میرکلان اعیان کولاب خطبه باسم ساسی پادشاه فلک دستگاه خوانده الهانان را که در آن نواحی بودند

یک قلم رانده همراه جلال الدین محمود دروازی با پنج شش هزار کدخدایان معتبر به بلخ رفته سعدالله خان را دیدند - خان مذکور همه را بنوازشهای بادشاهانه و عنایت مناصب سرافراز ساخته بوطن گردانید -

درینولا که رستم خان روانه اندخود گردید خسرویگ ترکمان قوش بیگی نذر محمد خان رسیده از جانب او ظاهر ساخت که جمعی از المانان اویماقات این حدود را تاخته مال و مویشی را بغارت برده اراده دارند که بر یورت بنده ریخته آنچه از دست برآید تقصیر نکنند امیدوارست که به لوازم کومک پرداخته از اشرار فجار رستگاری بخشند و درین ضمن خود نیز آمده رستم خان را دید - درین اثناء ظاهر شد که المانان زشت سرشت اساری و اموال بسیار در پناه رباطی که درین حوالی است فراهم آورده و خود بالای پشته برآمده ایستاده اند همین که سپاه ظفر دستگاه نمایان شد رفته رفته پیش آمده باتفاق بر صف رستم خان جلو انداختند - آن شیر دل از تاخت آن روباه صفتان کم فرصت که در لباس گاو تازی اسپ انداخته بودند از جا نرفته و چون کوه ثبات قدم ورزیده حمله ایشان را بکاهی بر نداشت - و باعتاد و تائید الهی و همراهی اقبال بادشاهی نیروی تازه و مدد نصرت بی اندازه یافته بضرب تیر و تفنگ در یک نفس جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداخت و تتمه را آواره وادی فرار گردانید - و آنچه از اسپ و شتر و گوسفند و جز آن بغارت برده بودند بدست آورده بر غارت زدگان بموجب شناخت هر کس قسمت نمود - خسرویگ در آن روز تلاش رستانه نموده بیاوری بخت بیدار در سلک بندهای درگاه بمنصب بزاری پانصد سوار سرافرازی یافته با قوم و قبیله خود باندخود رفت -

اکنون قلم وقایع نگار به تحریر واقعات حضور می پردازد - شاهزاده محمد دارا شکوه که در جهانگیر آباد معروف بهرن مناره بواسطه کوفت حرم محترم خود توقف ورزیده بودند در شانزده روز طئی مسافت چهل روزه نموده بحوالی کابل رسیدند - سعید خان بهادر فیروز جنگ و صدرالصدور سید جلال بابتقبال شتافته بسعادت ملازمت رسانیدند و آن کامگار هزار مهر نذر گذرانیده بخلعت خاصه مفتخر گردیدند - بیست و نهم شاهزاده مراد بخش را پسری بوجود آمده بمحمد یار موسوم گشت -

فرستادن میر عزیز را با نامهٔ عاطفت مضمون نزد نذر محمد خان بصوب ایران

اگرچه مکارم و مآثر بادشاه دانشور که تقدیر مقادیر آن باندازهٔ وهم و حد مقیاس قیاس نیست و تن بشرح و بیان نمی دهد اما شمع از عنایتی که درین ایام در حق نذر محمد خان که باعانت نامساعدی بخت رو از قبلهٔ مراد برتافتہ متوجه ایران شده بود بقلم می آید - باوجود آنکه در اوایل جلوس از تیره رائی و تباه اندیشی مصدر حرکات شنیعه شده کمال ناحفاظی و بی آزر می ازو سرزده بود درین وقت بمقتضای عطوفت و رافت جبلی و ترحم و شفقت ذاتی یکسر همه را پایمال هجوم افواج بخشایش ساخته خواستند که از مراتب عطوفت و رافت که نسبت باو در خاطر فیض مظاہر داشتند آگاه سازند - لاجرم میر عزیز ملازم شاهزاده محمد دارا شکوه را که سابقاً نیز از جانب آن بیدار بخت بجهت ادای نامه و پیغام دوستی نزد خان مذکور رفته بود بانعام خلعت و چهار هزار روپیہ نقد برنواخته با نامهٔ عاطفت مشحون که حسب الحکم سعدالله خان بقلم آورده و نقل آن درین کتاب نوشته میشود^۱ با مکتوب بادشاهزاده بلند اقبال هشتم رجب رخصت فرمودند - میر مذکور بعجلت تمام راهی شده نزدیک بفراه به جان نثار خان یرلیغ قضا نفاذ که بخان مذکور ارسال یافته بود رسانید - چون دریافت که نذر محمد خان بصفاہان شتافته است پیش از جان نثار خان از راه طون و طبسی روانه شد - و چون وارد صفاہان شد خبر یافت که نذر محمد خان از غلبهٔ سودا در آنجا توقف ننموده بجانب میمنه برگشته در فکر آن شد که از عقب راهی گشته در ہرجا در خورد نامه باو برساند - شاه عباس دارای ایران او را ازین اراده باز داشته پیغام داد که درین وقت شورش دماغ و آشفتگی طبیعت او بحال خود نیست رفتن نزد او بجز خفت نتیجہ دیگر نخواهد داد - باید که روز عیدالضحیٰ ہمراہ جان نثار خان ما را دیدہ حقیقت را بآستان خلافت معروض

۱- نقل نامه در بادشاه نامهٔ عبدالحمید درج است لیکن درین کتاب

نوشته نشد - مصحح -

دارد - میر مذکور مقدمات مذکوره بسمع رضا شنیده حقیقت را بتفصیل عرضداشت نمود - حکم معلی در جواب بشرف صدور پیوست که اگر آن برگشته بخت را سعادت راه نما و دولت کار فرما می بود از وصول این نامه محروم نمی شد الحال رفتن در پی او سودی ندارد باید که با نامه روانه درگاه عالم پناه گردد -

پانزدهم سعید خان بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا و حکومت ملتان سرافرازی یافته رخصت آن صوب گردید - و خواص خان بخلعت و جمدهر مرصع و صوبه داری قندهار از تغییر سعید خان و باضافه هزار ذات و هزار سوار بمنصب چهار هزار چهار سوار دو اسپ و سه اسپ و حیات خان بخلعت و داروغگی مردم جلو از تغییر خواص خان و منصب دو هزار سوار و راجه راجروپ بمنصب دو هزار دو هزار سوار و شادمان بمنصب هزار نهصد سوار و جبار قلی بمنصب هزار پشتمد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافته عز افتخار جاوید حاصل نمودند - و غضنفر ولد الله ویردی خان و محسن ولد حاجی منصور از باخ آمده سعادت ملازمت حاصل نمودند - محسن مذکور بعنایت خلعت و کمر خنجر طلا و شمشیر و اسپ با زین نقره و سعادت خان قلعدار ترمذ بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و مرحمت نقاره سرافرازی و بلند پایگی یافتند - مبلغ پانزده لک روپیه و هفتاد هزار اشرفی که مجموع بیست و پنج لک روپیه باشد مصحوب عاقل خان روانه بلخ نموده حکم شد که بشاه بیگ خان قلعدار غوری رسانیده برگردد - و به بهادر خان حکم فرمودند که آنرا مصحوب جمعی به بلخ طلبیده بیست و پنج لک روپیه سابق و مبلغ حال که پنجاه لک روپیه میشود در وجه علوفه لشکر و دیگر ضروریات صرف نماید -

بیست و دوم شهزاده مراد بخش باقی سرا رسید - حکم معلی صادر شد که او خود را از منصب و جاگیر برطرف و از دریافت سعادت ملازمت محروم دانسته بشهر در نیاید و بعد از تشریف شریف به لاهور از جای که هست به پشاور رفته اقامت گیرند - بیست و پنجم سه اسپ با ساز طلا به بهادر خان و اصالت خان و رستم خان مصحوب شیر مرد خواجه مرحمت نموده فرستادند - بیست و هفتم ماه مذکور خلیل الله خان و راجه بیتلهداس و

لهراسپ خان پسران و متعلقان نذر محمد خان و سه دختر خان مذکور را با دوزن چهار یار که دخترزاده دین محمد خان و پسرزاده پاینده سلطان است و از آن دو زن یکی سابق زن امام قلی خان بود پس از آن بنکاح محمد یار درآمده از بلخ همراه آورده در جلگی ماہرو فرود آمدند - روز دیگر صدرالصدور سید جلال تا خیابان پذیره شده بہرام و عبدالرحمن را با رسم ولد خسرو بملازمت کیمیا سعادت رسانید - بادشاہ فلک دستگاہ بہرام را بمرحمت خلعت خاصہ با چارقب زردوزی و جیغہٴ مرصع و خنجر مرصع و پھولکنارہ و منصب پنج ہزاری ہزار سوار و دو اسب با ساز طلا و دو تقوز پارچہ و بیست و پنج ہزار رویہ نقد و عبدالرحمن خان را بعنایت خلعت و جیغہٴ مرصع و اسب با ساز طلا و پنج تقوز پارچہ و رسم پسر خسرو را بخلعت و اسب سرافراز ساختند - و عبدالخالق داماد نذر محمد خان را و بالتون پروانچی خسرو نذر محمد خان را بانعام خلعت سرافراز گردانیدند - و عبدالرحمن را از غایت عنایت ہشاہزادہ محمد دارا شکوہ سپردہ صد رویہ روزینہ مقرر فرمودند - تفصیل اسمائی عورات و دختران نذر محمد خان کہ بکابل رسیدند بدین وجہ است - مہ منکوحہٴ او یکی دختر اورازی دوم دختر بالتون پروانچی میوم مادر خسرو است - مہ دخترش یکی شانزدہ سالہ دوم چہار سالہ سوم یکسالہ - اکنون بذکر امہات اولاد نذر محمد خان می پردازد - والدہ عبدالعزیز خان خانہ زاد قاضی تولک است کہ خواہر نذر محمد خان خریدہ بود - چون جمیلہ بود نذر محمد خان میل طبیعت بہم رسانیدہ ازو گرفت - بیست سال است کہ در گذشتہ - والدہ خسرو سلطان از مردم کم پایہٴ بلخ است - والدہ بہرام و عبدالرحمن نیز از مردم اعیان نبودند و ہر دو در گذشتہ اند - والدہ سبحان قلی نیز ازین نوع است - در وقت فتور نذر محمد خان از بلخ گریختہ نزد عبدالعزیز خان رفت - و مادر قتلق و مہ دخترکہ از کنیزان قلاقل اند بمحضر آمدہ - و نذر محمد خان زوجہٴ عبدالعزیز خان را کہ دختر خواجہ عبدالرحیم جوئباریست از بطن خواہر باقی محمد خان و ولی محمد خان با دو دختر عبدالعزیز خان کہ از ہمین منکوحہ متولد شدہ اند در بلخ پیش خود نگاہداشتہ دستوری بخارا نمی داد مہ روز قبل از ورود عسکر منصور بہ بلخ پیش عبدالعزیز خان فرستاد - نواب قدسیہ القاب بیگم

صاحب همه را نزد خود طلبیده انواع عواطف و اقسام مراحم در حق هریک جدا جدا بظهور رسانیده درخور رتبه و حال زیور و اقمشه عطا نموده فرمودند که چون این نوع حرکات مقتضی گردش افلاک است و تلخ و شیرین روزگار همه وقت بر مذاق خواص و عوام درکار خاطر به جمیع وجوه جمع داشته تفرقه را بخود راه ندید که انشاءالله تعالی درین نزدیکی به نذر محمد خان برجا که باشد خوابید رسید - و تا این جا خوابید بود بکمال عزت و نهایت رفاهیت وقت بسر برده به پیچ وجه گلمند نخواهید شد - حضرت خاقان خدا شناس هر دو دختر خان مذکور را بدستور فرزندان دیگر باراده آنکه هر که شایستگی ازدواج داشته باشد برای یکی از دارای سیای خلافت خطبه نمایند بحضور طلبیده مشمول انواع عنایات و عاطفت گردانیده از جواهر و مرصع آلات مبلغی گرانمند و اقسام پارچه^۱ بر دیار انعام فرموده رخصت دادند که با پسران نذر محمد خان یکجا باشند -

غرّه شعبان بگلگشت محال دامن کوه کابل^۱ که سرپایش مانند پای تا سر محبوب مرغوب افتاده و هر گل زمینش چون گوشه^۱ ابروی دلکش دلبران خوبی و خاطر فریبی را بر طاق بلند نهاده بفزونی اشجار میوه دار و آبشار فیض آثار از روضه^۱ رضوان و انهار ارم یاد میدهد و باعتبار نزهت حدایق و صفای آب و تاب سبزه گلزار کشمیر بی نظیر را از یاد می برد تشریف ارزانی فرموده بعد از سیر و شکار بکابل مراجعت نمودند - فرامین طلب گوهر درج دولت و اقبال شاه شجاع از بنگاله و گرامی اختر اوج عظمت و جلال بادشاهزاده والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر از احمد آباد بشرف صدور پیوسته صوبه داری^۱ بنگاله باعتقاد خان ناظم بهار و حکومت احمد آباد بشایسته خان صوبه دار مالوه مرحمت فرمودند - و شاهنواز خان بخدمت صوبه داری^۱ مالوه و منصب پنجهازاری پنجهزار سوار و فوجداری^۱ جونپور از تغیر خان مذکور بمیرزا حسن صفوی و صف شکن پسرش را بمنصب دو هزاری دو هزار سوار از اصل و اضافه سرافراز ساخته مصحوب او نقاره بمیرزای مذکور مرحمت نمودند - غره شعبان سعدالله خان از بلخ برآمده براه خنجان روانه شده در عرض چهار روز بکابل رسید و سعادت ملازمت اشرف دریافت - چون همگی خدمات را مطابق حکم

اقدس بتقدیم رسانیده بود بانعام خلعت و اضافه هزار سوار بمنصب شش هزاری پنجهزار سوار سرافراز گردید -

چون در کابل عمارتی شایسته نزول نبود لاجرم باغ اورتی را که در ایام بادشاهزادگی بجهت نزول خود ترتیب داده بودند درینولا با باغ مهتاب که متصل آنست بجهت محل و دیوانخانه برگزیده در هر دو عمارات عالیه طرح افکندند - و در سال نوزدهم جلوس جمیع عمارات که در حدایق حکم شده بود بصرف پنج لک روپیه صورت تمامیت پذیرفته قابل ورود اشرف گردید - از انجمله دولک و پنجاه هزار روپیه بر دولت خانه مقدس و دو لک و پنجاه هزار بر عمارات شهرآرا و جهان آرا و چهار باغ و باغات دیگر و روضه حضرت فردوس مکانی صرف گشته - چو حصن کابل بفرمان حضرت جنت مکانی بگنج و آهک برآمده ارک خام مانده بود درینولا بفرمان اشرف آن نیز به گنج و آهک برافراخته آمده - و از آنرو که آب نداشت حکم شد که باولی جنوب را داخل ارک نموده دیواری بر گردش بکشند -

معاودت موکب ظفر طراز از کابل بدار السلطنت لاهور

چون درین احوال همه کام هواخواهان دولت بی پایان بتائید و دستیاری کارسازان عالم بالا حسب المرام برآمده بلخ و بدخشان بکمال آسانی میسر آمد لاجرم شادکام مظفر و منصور بسمت قرار گاه اورنگ خلافت معاودت فرموده عزیمت سرکردن دیگر مهبات و تهیه اسباب قرارداد خاطر خطیر پیشنهاد همت والا گردانیدند - از منزل اول ذوالقدر خان را بخلعت و منصب دو هزاری دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و قلعداری کابل و ضبط بنگش بالا و پائین و اکرام خان را که روزینه دار بود بمنصب سابق دو هزاری دو هزار سوار سرافراز نموده اولین را بکابل و آخرین را بفتح پور رخصت فرمودند - و مرحمت خان را بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار از اصل و اضافه معزز ساخته سند اضافه که سعدالله خان در بلخ تجویز نموده بود مرحمت فرمودند -

فرستادن ارسلان بیگ با فتحنامه بلخ و بدخشان نزد دارای ایران

چون اختر بخت نذرچمد خان از اوج رفعت و عزت بمحضیض وبال و نحوست افتاده ولایت آبا و اجدادش خصوص ولایت بلخ که دارالملک آن ضلع است و هرگز قدم بیگانه در آن سرزمین نرسیده بود درینولا پایمال نعال مراکب اقبال شده مال و اموال اندوخته سالهای درازش بتصرف اولیای دولت قاپره درآمد و تنبیه و تادیب الهانان بیدین و آئین که از نحوست سفاهت کیشی و ناعاقبت اندیشی زبان زد خذلان سرمد و خسران جاوید اند از قرار واقع دست داده خاطر اشرف از رهگذر جزئیات امور این سمت فراغ کلی یافت سپاس تائیدات ربانی و اظهار عطایای سبحانی بر طبق کرمه اما بنعمت ربّک فحدّث در ضمن عرض کیفیت محبت و دوستی واجب دانسته برای مسرت طبع دارای ایران شاه عباس حسب الحکم اشرف مفصل مرقوم قلم عطارد رقم وزیر صایب تدبیر سعدالله خان که نقل آن درین اوراق نگارش یافته گشته^۱ مصحوب ارسلان بیگ بلوچ با یک قبضه شمشیر مرصع قیمتی ارسال یافت - و چون در اموال نذرچمد خان که درین فتح بتصرف اولیای دولت درآمده تحفه^۲ که شایسته ارسال سلاطین باشد نبود یک قبضه خنجر مرصع که سابق باو ارسال یافته بود انتخاب نموده ضمیمه^۳ شمشیر گردانیدند و ارسلان بیگ مذکور بانعام خلعت و جمدهر و شمشیر با ساز طلا و اضافه^۴ منصب سربلند گشته نهم شعبان رخصت رسانیدن نامه و شمشیر یافت -

یازدهم از بگرامی کوچ فرموده هفدهم بچهار باغ که براه راست سی و چهار کروه جریبی است تشریف آورده در موضع نیمه که مکانی است دلکش حکم فرمودند که باغی و نشیمنی طرح انداخته نهری بعرض چهار

۱- نقل نامه درین کتاب درج نیست لیکن در بادشاه نامه عبدالحمید

(جلد دوم - صفحه ۵۹۶ طبع ایشیاتک سوسائیتی بنگال) نگارش پذیرفته -

ذراع از میانش گذرانند - بیست و هشتم به پشاور و غره رمضان از نیلاب گذشته بعد از طی دو منزل باغ حسن ابدال را که چشم و چراغ این محال است از فیض نزول رشک فردوس برین ساختند - و هژدهم رمضان از آب بهت و بیست و سوم از آب چناب بر پلهای سفاین عبره نموده هشتم شوال قرخ فال در ساعت سعادت طراز دولتخانه دارالسلطنت لاهور را از ورود موکب مسعود روکش فردوس برین گردانیدند -

از واقعه دارالخلافه اکبرآباد معروض حجاب بارگاه سلطانی گشت که چهارم شعبان سنه هزار و پنجاه و شش نواب عصمت نقاب سلطان النسا بیگم مهین دختر حضرت جنت مکنی که از بطن همشیره راجه مان سنگه والده سلطان خسرو بوجود آمده بود بمرض استسقا رحلت نموده زینت افزای محفل حوران جنت گردید - و در طاق ایوانی از ایوانهای دور گنبد روضه عرش آشیانی که هنگام در آمد روضه منوره جانب راست واقع شده بموجب استدعای خویش مدفون گشتند - و طاق ایوان چپ روضه مطهره باستدعای مسند آرای حرم عصمت و ذکا شکرالنسا بیگم برای مدفن آن عفت نقاب مقرر شد - میرزا نوذر از بلخ جانوران شکاری نذر محمد خان که در آن میان پنج باز طویغون بود آورده بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار و محمد هاشم کاشغری حسب التماس رستم خان در اندخود بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه مرافراز گشتند - مبلغ بیست لک روپیه مصحوب سید بهادر ولد سید لطف علی و جلال بهادر خاں روانه کابل ساخته حکم فرمودند که به قلعدار آنجا سپرده برگردند - اعظم خان که از کشمیر آمده در راه ملازمت نموده بود بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع با پهلکتاره و صوبه داری بهار نوازش یافته مرخص گردید - چون از جاگیر شاهزاده محمد شجاع بهادر هشت کروور دام بخالصه شریفه تعلق گرفته بود رای کاشیداس را بدیوانی بنگله و شیخ عبدالکریم را از تغیر او بدیوانی اکبرآباد سر بلند ساختند - علی اکبر سوداگر پسر حاجی کمال اصفهانی که سوداگر عمده بود بموجب حکم والا بعد از تلاش بسیار و سازش با علی پاشا حاکم بصره چند اسب عربی بهم رسانیده بدرگاه فلک جاه آورد - از آنجمله اسب کمیت از اولاد عنتر مرطویه اسپان عربی گشته به لعل بی بها موسوم گردید - و بر زبان

مقدس گذشت که بعد از جلوس مبارک این قسم اسپه داخل اصطبل معلی نشده مگر در زمان شاهزادگی عنبر حبشی فتح لشکر نام اسپه که در نکوئی منظر و کلانی بهتر ازین بود بر اجه بکرماجیت فرستاده و او بعنوان پیشکش بما گذرانیده بود - و در بهای شش اسپ بیست و پنج هزار روپیه و قیمت لعل بی بها پانزده هزار روپیه بعلی اکبر مرحمت شد و بنا بر وقوف اسپ و جواهر بخلعت و منصب پانصدی صد سوار و ضبط بندر سورت سرافرازی یافت - بخسرو پنجاه هزار روپیه و به بهرام بیست و پنج هزار روپیه و به عبدالرحمن ده هزار روپیه مرحمت نموده جای ایستادن هر دو برادر بجانب چپ مقرر نمودند - سعدالله خان بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و نوازش خان بمنصب هزاری پانصد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافتند - طاهر شیخ و خواجه عبدالوهاب رئیس بلخ و فولاد خواجه و خواجه طاهر و خواجه بقا و خواجه نورالله از بلخ رسیده جبین بخت را پرتو زمین بوس درگاه والا فروغ سعادت جاوید دادند - طاهر شیخ بانعام خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه و دیگران را بعطای سه صد مهر و خلعت و خواجه عبدالوهاب را بانعام خلعت و چهار صد مهر کامیاب عزت گردانیدند - و مکرمت خان را بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سر بلند گردانیدند - و گردهر کور را بقلعه داری اکبر آباد و منصب هزاری هشت صد سوار و آگاه خان فوجدار اکبر آباد را بمنصب هزاری هزار سوار برنواختند - و ملا سلطان محمد دیوان و عبدالطیف و عبدالرؤف مستوفیان و ملا عاشور دیوان بیوتات نذر محمد خان باستانه والا رسیده سرمایه سعادت اندوختند - عبدالرحمن بانعام ماده فیل با زین نقره و خواجه عبدالوهاب بمنصب نه صدی دویست سوار و عبدالخالق داماد نذر محمد خان بخلعت و خنجر مرصع و منصب نه صدی صد و پنجاه سوار و طاهر شیخ بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلا مینا کار و منصب هشتصدی چهار صد سوار کوچک بیگ بمنصب هشتصدی دویست سوار و حسن سعید بمنصب پانصدی صد و پنجاه سوار و خواجه نور الله بمنصب پانصدی پنجاه سوار معزز و مفتخر گردیدند - و صد لک روپیه که از خزانه اکبر آباد طلبداشته بودند پرتهی راج راتهور آورده از سجدات آستان معلی پیشانی بخت

را برافروخت - قاضی محمد اسلم و خواجه ابوالخیر میر عدل بحکم معلی طیب خواجه ولد خواجه حسین جوئباری را که از بلخ آمده بود استقبال نموده بسعدت ملازمت اشرف رسانیدند - خواجه مذکور پژده اسپ و پانزده شتر بر سبیل پیشکش گذرانیده بانعام خلعت و هزار مهر سرافراز گشت -

چون صوبه پنجاب بشاهزاده کلان مرحمت شده بود دو کروار دام از محال کوه دامن بطریق انعام بآن دره التاج خلافت دادند - ششم شاهزاده محمد مراد بخش را که منصب دوازده هزاری ذات ده هزار سوار شش هزار سوار دو اسپ سه اسپ داشت و بسبب نافرمانی از منصب و جایگزین باز داشته حکم اقامت در نواحی پشاور داده بودند بمنصب دوازده هزاری ذات نه هزار سوار سرافراز فرمودند - حیات خان ترین را بخطاب شمشیر خان و محمد قاسم میر آتش بلخ را به معتمد خان مخاطب و سرافراز ساختند - اسوه مطهرات زمان قدوه مکرمات دوران نواب قدسیه القاب شکر النساء بیگم عمه محترمه خاقان بلند مکان برای ادای مراسم تهنیت فتح بلخ و بدخشان از اکبرآباد روانه شده چون نزدیک دارالسلطنت لاهور رسیدند نوزدهم بفرمان اقدس مهین گوهر بحر عظمت و جلال بادشاهزاده سعادت پژوه محمد دارا شکوه باستقبال رفته بمشکوی دولت آوردند - بادشاهزاده والا جاه مقدم مبارک آن مستوره ستر عفت را بغایت گرمی داشته مراتب تبجیل و تکریم رسانیدند و یک لک روپیه نقد گذرانیده در هر باب اصناف عواطف مبذول فرمودند - آن زینت افزای حرم عزت و عفت لعلی بقیمت چهل هزار روپیه بطریق راه آورد از نظر اشرف گذرانید -

بیست و هفتم بعرض مقدس رسید که مقرب خان کیرانی که نود سال عمر و در فن جراحی مهارت تمام داشت بعالم بقا رحلت نمود - اکنون سوانخی که بعد از معاودت علامی سعدالله خان از بلخ در آن صوبه رو نموده برمیگذارد -

سوانح صوبه بلخ

چون به بهادر خان خبر رسید که الهانان بیدین و ایمان که مدار کار شان بجز بردن اندوخته مردم و سپردن راه پیداد و ریختن خون ناحق و

سلوک طریق ضلالت امری دیگر نیست و آئین آن بدمششان در جنگ غدر و مکر است بیک ناگاه بریزند و هرچه بیابند برداشته بگیریزند و برای یغمای گرگین خری ده برادر را بکشتن دهند و تا بدست نیارند دست از آن باز ندارند و از یزدلی پیرامون جنگ صف نگرند و اگر اندک قوی در غنیم ببینند بگیریزند و چندی نمایان شده غنیم را بچنگ گیرند و تا جای که جمعی کثیر نشسته باشند برده در میان گیرند و در سفر یک خیمه کهنه برای ده نفر سردار و غذا تلقان جو و قمیز ترش کفایت میکند - و گیاه اسپان شان بجز درسته خودرو چیزی دیگر نه - معطدا باین خوراک روزی چهل و پنجاه کروه طی می کنند و مانده نمی شوند - بسیار بوده از بلخ و بخارا بخراسان و یزد رفته مال را بدر بردند و قزلباش بر اسپان اصيل بگرد ایشان نیارستند رسید - و از دریای جیحون چون سگ آبی روزی ده مرتبه باسانی میگذرند و هنگام عبور زینهای چوبین را یکجا بسته و جلو پر اسپ بر دم اسپ دیگر بسته ازین رو با نسو یک نفر چندین اسپ را می برد - و هر سوار از نی که بر ساحلش میروید پشتواره بسته و بر آن نشسته از آب می گذرد - داعیه تخریب آن ولایت نهب و اسر رعایا و ابالی آن پیشنهاد ساخته تاخت و باخت از هر طرف شروع کردند - خان شهابت نشان بهادر خان که سردار معامله دان کارگزار است باعزیمت کارگر و همت عزایم اثر آهنگ تنبیه و تادیب آن گروه شقاوت پژوه نموده از بلخ برآمد - و بگرمی شعله آتش بر سبیل تعاقب سر در پی آن مردودان مطرود گذاشته بر جا یافت گرویی البوه را علف شمشیر انتقام ساخت - و سر هر راهی از آنجا که سر بر می آوردند گرفته جمعی کثیر را از ضرب پلارک خصم افکن بدرک اسفل سعیر فرستاد - و بقطع و فصل تیغ بران مغفر شکاف معامله مصاف را فیصل داده مظفر و منصور بشهر مراجعت نمود - هم چنین راجه راجروپ بر اوزبکان و الهانی که در بدخشان سر بشورش برداشته و رستم خان بر مفسدانی که در جانب اندخود بمواد فتنه و فساد پرداخته بودند سواری نموده به نیروی همراهی دولت قاهره بادشاهی بمجرد مقابله بر آن مقهوران غالب آمده جمعی کثیر را گذرانیدند و بقیه السیف را مغلوب و منکوب ساختند - و تا سرحد خود باقامت مراسم تعاقب پرداخته پس از آوارگی آن مخذولان معاودت بحد و مکان

خود نمودند - از آنجا که سنت شنیعه، نفاق کیشان خلاف اندیش است مسیحان قلی خان با پنج شش هزار اوزبک که سابق در بلخ بودند و الهانان دیگر که نزد او فراهم آمده آخر شب ششم ذی القعدة بر ترمذ هجوم آورده بمددگاری زینه بدرون حصار ریخته با میرزا کوباقی که بجهت نگهبانی حصار مذکور با پانصد پیاده افغان مقرر بود هنگامه زد و خورد گرم گردانیدند - و پس از تردد بسیار آن مرد مردانه بزخم نیزه بدرجه شهادت رسید - سعادت خان بمجرد اطلاع مهتایها برافروخته باعاون و انصار از هر گوشه کمان طعن زه کرده تیغ سرزنش را فسان داده سرداران مخالف را بیاد تیرباران گرفته همگنانرا پی سپر شمشیر تقدیر ساختند و تا صبح هنگامه زد و گیر گرم ساخته بیشتر از آن پرخاش جویان را از پا درآورده بقیة السیف را آواره دشت فرار گردانیدند - از مخاذیل روشناس بای عهد ایشک آقاسی و شاه کوچک سرای و دین عهد یساول و الله ویردی پسر حاجی عهد اتالیق و مسیحان قلی برادرزاده اورازی راهگرای وادی نیستی گشتند -

اکنون وقایع بلخ را بهنگام آن موقوف داشته بوقایع حضور می پردازد - شهسوار میدان دلاوری و دلیری فارس مضار صفدری و شیرری فرخنده اختر سای بسالت و کامگاری فروزنده نیر اوج خلافت و بختیاری تاج سلطنت را گرمی در بادشاهزاده عالی قدر عهد اورنگ زیب بهادر که بعد از ورود فرمان طلب از کار پڑوپی و رضا جوئی بکمتر زمانی از احمد آباد بدارالسلطنت رسیده بودند شب بیست و سوم ذی الحجه سعادت الله خسان استقبال نموده بدولت ملازمت رسانید - عهد سلطان و محمد معظم پسران آن کامگار نیز شرف ملازمت دریافتند -

وزن مبارک شمسی

بیست و چهارم ذی حجه سنه هزار و پنجاه و پنج هجری موافق دوازدهم بهمن سال پنجاه و ششم از سنین عمر ابد قرین شروع شده جشن نوآیین تزئین یافت - و بدستور هر مال آن ذات مقدس را بطلا و دیگر اجناس وزن نموده بفقرا و مساکین قسمت نمودند - بادشاهزاده والا گهر عهد اورنگ زیب بهادر از لعل و یاقوت و مروارید پیشکش گذرانیده بانعام

خلعت و عطای ولایت بلخ و بدخشان سرافرازی یافتند - و از سواران آن
 قرةالعین دولت و بخت هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه نموده سربلند
 ساختند - سید جلال صدرالصدور بمنصب شش هزاری دو هزار سوار و
 راجه جسونت سنگه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و
 جعفر خان بمنصب پنجهزاری سه هزار و پانصد سوار و سعادت خان قلعدار
 ترمذ که مصدر ترددات شایسته شده بود بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد
 سوار از اصل و اضافه و طیب خواجه بمنصب چهار هزاری چهار صد سوار و
 لهراسپ خان و راجه راج روپ بنوازش نقاره رعایت پذیر و بلند آوازه
 گشتند - پنجاه لک روپیه که همراه بادشاهزاده معزالیه برای یساق بلخ مقرر
 شده بود به پرتهی راج حواله نمودند که همراه گرفته پیشتر راهی شود -
 مهتر یوسف مرآمد غلامان علی مردان خان را حسب التماس او داخل
 بندهای درگاه کرده بمنصب پانصدی صد سوار سرافرازی بخشیدند -

یست و هفتم بعرض مقدس رسید که عمدةالنساء متی خانم برحمت حق
 پیوست - تاسف نموده بعلاءالملک میر سامان فرمودند که ده هزار روپیه از
 خزانه عامره بجهت تجهیز و تکفین او داده با چندی از بندهای درگاه تا
 منزل معهود رسانیده برگردد - و قبل ازین حکم معلی صادر شده بود که مبلغ
 دویست روپیه را آش هر روز بقرا قسمت مینموده باشند - غره محرم ۱۰۵۷
 از وفور عاطفت و کمال شفقت سی هزار روپیه بیانزده بنده معتمد حواله نمودند
 که بمحتاجان و مسکینان قسمت نمایند - پانزدهم محرم مذکور در ساعت
 مسعود و آوان محمود بادشاهزاده بلند اقبال نصرت مند فتح روزی
 مجد اورنگ زیب بهادر را بمرحمت خلعت خاص با نادری و دو تسبیح مروارید
 منتظم به لعل و زمرد و شمشیر خاصه و دو اسپ عربی مزین بزین زرین و
 صد راس ترکی و فیل با یراق نقره و ماده فیل و انعام پنج لک روپیه نقد
 اختصاص بخشیده فاتحه فایحه بجهت حصول فتح و فیروزی و نصرت و بهروزی
 از روی توجه تمام خوانده عنایت الهی بدرقه راه آن نور حدقه اقبال
 ساختند - و حکم فرمودند که ایام نوروز در حدود پشاور گذرانیده در
 آغاز بهار که کتلها از برف صاف شده و هوا رو باعتدال نهد و صحرا از

علف سرسبز گشته راه با شایسته عبور گردد با امیرالامرا و جمعی از راجپوتان و غیرهم مانند راؤ ستر سال و راجه امر سنگه و نظر بهادر خویشگی و راجه روپسنگه و راجه راپسنگه نروری و دیگران که از بی توفیقی و نامعامله فهمی از بلخ و بدخشان برخاسته به پشاور درآمده حسب الحکم از آب اتک نمی توانستند گذشت روانه بلخ شوند - و هرکدام از نجوم سائی معالی محمد سلطان و محمد اعظم را تسبیح مروارید مرحمت نموده با پدر والا مرخص ساختند - خلیل الله خان را بعنایت خلعت و اسب با زین مطلقاً و هر یکی از خواجه عنایت الله خان و غضنفر و آی محمد و راوت دیال داس جهالا و مرشد قلی بخشی فوج مذکور و آقا علی دیوان بعنایت اسب مفتخر و مهابی گشته در خدمت پادشاهزاده فلک جاه رخصت یافتند -

توجه مبارک همایون بصوب کابل و گذارش نوروز جهان افروز

بعد از پانزده گهری و چهار پل شب پنجشنبه چهاردهم صفر سنه هزار و پنجاه و هفت هجری جشن نوروز دل افروز باین هر سال آذین پذیرفته روی زمین دولت خانه والا از غرایب امتعه هفت کشور و بساطهای ملون پیرایه غیر مکرر یافت - درین روز خجسته اثر بادشاهزاده شاه شجاع باضافه هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار سرافراز شدند - سعدالله خان یک لک روپیه را جواهر و مرصع آلات بنظر اشرف درآورده بانعام فیل با ساز نقره سرمایه امتیاز اندوخت - درین روز سعادت اندوز پیشخانه والا بصوب کابل برآمد - چون از عرایض بهادر خان و غیره بندها بعرض اشرف رسید که عبدالعزیز خان باجتماع لشکر توران پرداخته میخواید که بر باخ بیاید فرمان قضا توامان در باب جمع آمدن سپاه نصرت دستگاه اصدار یافته بژدهم صفر بعد دوپهر و چهار گهری بساعت مسعود درخور توجه همایون ماهچه لوای والا مانند نیر اعظم از افق دارالسلطنت لاهور طلوع نموده بصوب کابل ارتفاع پذیرفت - صدرالصدور سید جلال را بسبب بیماری و ملا عطاء المک میرسامان را بجهت سرانجام برخی امور معظمه دولت رخصت بودن لاهور داده بهرام ولد صادق خان را

خدمت بخشی گری و وقایع نویسی آنجا سر بلند ساختند - بادشاهزاده بلند اقبال محمد داراشکوه نیز دستوری معاودت لاهور یافتند - سعدالله خان بعطای شمشیر مینا کار و اسب با زین طلا و حکیم محمد داؤد بخطاب تقرب خان سرمایه افتخار اندوختند - از آنجا کوچ بکوچ راهی شده دهم ربیع الاول از آب نیلاب گذشتند - ازین منزل سعید خان بهادر را بعنایت خلعت خاصه با نادری طلادوزی و شمشیر به یراق طلا و دو اسب با زین طلا و مطلقاً و فیل با ساز نقره مختص ساخته رخصت دادند که بزودی خود را بشاهزاده عالی مقدار رسانیده در خدمت آن والا رتبت روانه بلخ گردد - و سه لک روپیه برسم مدد خرج ضمیمه مراحم عمیمه نموده شفیع الله میرتوزک را بعجلت تمام فرستادند که قما غوربند رفته هرکدام از تعیناتیان بلخ بشاهزاده عالی مقدار نرسیده باشد سزاولی نموده بایشان رساند - سلخ ربیع الاول در ساعتی مسعود امن آباد کابل را دارالسرور ساختند -

جنگ قلیچ خان و راجه راجروپ بالمانان

چون اوزبکان و الهان زشت مرشت ناقص نهاد که از آشفته مغزی و خیال پوچ پیوسته سودای خودکامی در سر بی هوش شان در جوش است شعله افروز آتش عصیان شده بدمدمه و افسون ادبار پنگامه افسرده بغی و طغیان را گرم ساختند و نوزدهم ربیع الاول بطلقان رسیده ظاهر آن را بسیاهی سپاه چون باطن تیره درونان الهان بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - قلیچ خان و چندی دیگر از بند های درگاه مثل راجه راجروپ و نورالحسن بخشی احدیان راضی بتحصن نشده بر آن آمدند که در بیرون بایشان رویرو شوند - لیکن چون مقتضای مصلحت وقت ضرور بود و یکباره قطع نظر از مراعات لوازم حزم نمودن از طور دانش دور مینمود ناچار بنای کار براستصواب خرد صلاح اندیش نهاده درین باب عمل بمقتضای کارفرمائی شجاعت اصلی و شهامت جلی نمودند - چه بنابر آنکه حصار قصبه که آنرا از گل و خشت خام اساس نهاده بودند از مرور ایام وین و فتور اندراس و قصور برآن راه یافته جابجا رخنه مرور بهم رسانیده بود و بسبب قلت اولیای دولت و کثرت عدد و عدت اعدا یم آن بود که اگر از حصار برآمده دست

بعدوبندی برکشایند مبادا غنیم قابوی وقت و فرصت غنیمت شمرده از راه دیگر به شهر درآمده حصار بدست آرد - لاجرم قرار بدان دادند که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه درآمده بعد از آن یکبار بهیشت اجتماعی برآمده در یک دم دمار از روزگار آن جماعت پریشان احوال برآرند - برین قرار داده قلیچ خان جابجا مردم کارآزموده بنگهداشت مداخل و مخارج بازداشت - ضلع غربی را براجہ راجروپ که در آنجانب بیرون قلعه با نورالحسن بخشی احدیان پہلوی هم فرود آمده بود سپرد - و حراست سمت شرقی بابوالبقا ولد قاضی خان و مقصود بیگ علی دانشمندی و طغرل ارسلان برادر زاده خود و گروہی از نوکران خویش مقرر نمود - و اطراف باقی را بسایر بندہای بادشاہی حوالہ نمود - و مورچلہا مقرر ساخت - و قدغن نمود کہ ہر کس از مورچلہای خود خبردار بودہ از جا و مکان خود حرکت نناید - تا آنکہ قریب دوازده ہزار سوار بسرداری^۱ ترکبای^۱ قطغان و شاہ مراد کلچی و دیگر سران الہانان آغاز پیکار نمودہ از جانب مورچال شرقی یکبار اسپان برانگیختند - ابوالبقا و مقصود بیگ و طغرل ارسلان بضرب تفنگ و سیبہ^۲ تیر خاک وجود نابود آن خاکسارانرا کہ قصد درآمدن شہر داشتند بصرصر فنا دادہ چندی دیگر را بضرب تیغ آبدار شعلہ آمیغ جہاد کہ ہمخاصیت دعای سیفی است آتش در خرمن حیات شان زدند - چون راجہ راجروپ بیرون قلعه فوج خود آراستہ و متصل او نورالحسن فوج احدیان را توزک ساختہ ایستادہ بودند و پیش روی اینان میدان وسیع بود فوجی گرانبار از مخالفان تباہ اندیش بانداز آویز جلوریز رسیدہ بایشان درآویختند - و جمعی دیگر با احدات مہمند و محمد مراد داروغہ^۳ توپخانہ کہ بیرون قلعه دست راست راجہ راجروپ و نورالحسن ایستادہ بودند رویرو شدند - درین اثناء جوقی از الہانان کہ اسپان سپاہیان لشکر از چراگاہ راندہ پیش انداختہ متوجہ مکان خود بودند مردم بادشاہی را دیدہ از روی مکر و تزویر رو بفرار آوردہ دلبران را بجانب خود کشیدند - و قتیکہ احدات مہمند مانند برق جہانسوز بر غنیم تیرہ روز سیاہ گیم جلو انداختہ گرم ستیز و آویز گشت جمعی کثیر از اطراف و جوانب بر احدات مذکور ریختہ کار برو بسیار تنگ ساختند - راجہ راجروپ و نورالحسن

بعد از مشاهدۀ این حالت بی اختیار با گرزداران بمدد او جلو انداخته جنگ کنان بمیدان درآمدند - هرچند قلیچ خان گفته فرستاد که از کنار شهر این همه دوری گزیدن از مصلحت وقت بسیار دور است و کمک نمودن بنابر هجوم مردم مخالف و محاصره قلعه متعذر - باید که پیش از هجوم و ریزش الهانان و فراهم آمدن عسکر غنیم جنگ کنان مراجعت نموده به پناه ملچار برسند - این گفتار در دل‌های آن جماعت که گرم نبرد بودند جا نگرفته مطلقاً از سر قرارداد خود فرود نیامدند - تا آنکه غنیم از بالای کوه فوج فوج بشتاب سیلاب سر در نشیب رو بجانب بهادران ناموس دوست آورده مردانه بی محابا در آویختند و با دلی پرکین و جبینی پرچین مانند تیر و کمان دست و بغل شده از هر دو طرف پروانه وار خود را بیدریغ برشعله تیغ آتش آمیغ زدند - هرچند ازین طرف مردم توپ خانه سیل بنگاه و برق خرمین آن سیاه بختان شده جمعی کثیر را رهبرای وادی فنا ساختند اما باز مخالفان از راه کمال تهور و روبروی توپ و تفنگ شده بازو بسربازی و جانفشانی کشادند - محملاً از هر دو سو جنگ تیر و تفنگ بکمال رسانیده غریب کارستانی برروی کار آوردند و فریقین باهم آمیخته بفرط سعی علاقه پیوند روان و کالبد یکدیگر از هم گسیختند - و محمد مراد داروغه و محمد زمان مشرف توپ خانه و چندی دیگر بدرجه شهادت رسیدند - رفته رفته کار باین حد رسید که هیچ خون گرفته را آرزوی پیش آمدن در عرصه گاه خاطر جلوه نمی نمود چه جای آنکه پای جرأت و جلالت از خانه رکاب پیش گزارد - قضا را درینوقت بارش عظیم شده رفته رفته رو بشدت گذاشت و از کھسار سیلی عظیم بغایت تند و تیز شور انگیز فرود آمده لشکر ظفر اثر را آب رود و سیل کوه و بارش باران و شدت باد روبرو از هر چهار جانب در چارموجه طوفان بلا گرفته بی پا و بی جا ساخت - و فتیله آتش افروز از گيرائی و اژدهای دمان شعله فشان توپ و تفنگ قدر اندازان از کار بازمانده غنیم لثیم را دلیرتر گردانید - تا آنکه پراول راجه با جمعی کثیر جوهر مردی و مردانگی بظهور آورده جان درباخت - و راجه با جمعی نیز با سه زخم تیر از اسب افتاده بدشواری تمام بر اسب یکی از تاینیان برآمد و اکثری ازیکه سواران عرصه مردمی نقد جان نثار نموده باقی ماندبا تمام زخمی گشته لاعلاج بی خویشتن داری

از عرصهٔ مصاف برآمده نبرد کنان رو بجانب شهر نهادند - و در اثنای معاودت بسبب کثرت گل و لا و تنگی و باریکی کوهچا غایت زیر و زبر گشته بسیاری از شیبهٔ تیر مخالفان ره گرای وادی فنا گردیدند - بعد از آنکه کوتوال راجه با پیادهای برقنداز و تیرانداز پس دیوارهای باغ مخالفان را در باد تیر و تفنگ گرفته از پس فراریان پراکنده ساخت راجه با مردم قلیل داخل قلعه شد و خود را بقلیچ خان رسانید - و اوزبکان نیز از بس تردد بسته آمده از شهر بفاصلهٔ دو کروه رفته فرود آمدند و هر روز از صبح تا شام گرد قلعه گردیده چون از استحکام و خبرداری مردم مجال درآمد نیافتند بنامیدی تمام که پیوسته نصیب اعدای دولت روز افزون باد برگشته بند نهی که از میان آبادانی میگذشت شکسته شهر را بی آب ساختند - و بتاخت و تاراج سرحد نشینان طالقان پرداخته هر روز دور شهر دست و پا میزدند - و درونیان بازو بمداغه و ممانعه بر کشاده بضرب تیر و تفنگ و حقههای باروت جمعی کثیر را به بئس المصیر باز گشت میدادند - آخر کار بیست و دوم ربیع الاول نا امید شده معاودت بمکان خود نمودند - عیاذاً بالله اگر دیر شده دو سه روز دیگر توقف مینمودند از بی آبی کار بر قلعه نشینان تنگ گشته بی تردد آن مخذولان خود بخود هلاک می شدند - و راجه راجروپ و نورالحسن قلیچ خان گفتند که چون طالقان شایستهٔ اعتماد نیست صلاح دولت آنست که ازین جا برآمده در قندز یا فرخار برجا که مناسب باشد اقامت اختیار باید نمود - خان مذکور حسن قلی آغرا را در طالقان گذاشته خود باشکمش آمده قلعهٔ آنرا بعد از مرمت باقامت برگزید - راجه و نورالحسن بقندز رفته نزول نمودند -

سانحهٔ دیگر

المانان و اوزبکان در نواحی غوری بتاخت و تاراج درآمده بمجرد استماع آوازهٔ آی آی موکب اقبال و برآمدن شاه بیگ خان اموال و مواشی جا بجا گذاشته بمدد دو سه هزار سوار که در پس کوه پنهان شده منتظر قابو بودند هنگامهٔ ستیز و آویز را گرم ساختند - درین زد و خورد خنجر بیگ و نظام بیگ و میر فرخ و منصبداران و جمعی کثیر از اعدیان بتلاشهای مردانه بسیاری از مخذولان بد اصل را در بئس المصیر جا داده خود نیز جان در باختند -

و چون سه چهار هزار سوار از جانب دیگر قصد گرفتن قلعه داشتند شاه بیگ خان جنگ کنان بسوی قلعه مراجعت نموده بمحافظت شهر پرداخت - و بامداد و اعانت مردم آن سر زمین که مال و مواشی و اهل و عیال خود بشعاب و جبال درآورده جریده مستعد جنگ بودند بکوششهای بلیغ و حملهای سخت سنگ تفرقه درمیان ارواح و اجسام مخالفان انداخت - و سوای این فوج فوج از اهل عناد نشانه تیر و تفنگ قدراندازان غوری شده روانه عدم آباد فنا و برخی رهرو راه راست فرار گردیدند - و قاضی خواجه کلان و قاضی تیمور و بعضی دیگر که باولیای دولت مخالف و با بدسگالان موافق بودند و بکمتر تهدید معترف گشته بودند باشاره شاه بیگ خان بیاسا رسیدند -

سوانح اندخود

جمعی دیگر که بسوی اندخود سربفساد برداشته بودند و جمعی از محافظان چراگاه را قتل و اسیر نموده بمکان خود برگشته بودند با جمعی از منصبداران و احدیان که بموجب تاکید رستم خان از عقب رسیده مال و اساری خلاص نموده بودند بمدد جمعی که از پس کوه برآمدند در آویخته اکثری کشته گشته بزیمت را غنیمت شمردند و چندی از بند پای بادشاهی نیز بدرجه شهادت رسیدند -

وقایع حوالی بلخ ششم ربیع الاول چون از خبر جواسیس و مکتوب شمشیر خان تهانه دار خان آباد بهادر خان را معلوم شد که خوشی لب چاک باشاره عبدالعزیز خان با پنج هزار سوار الهان از گذر کلیف گذشته اراده دارد که بصوب دره گز و شادیان که چراگاه دواب لشکر فیروزی اثر است شتافته دست تاراج بمواشی رعایا و احشام و اسب و شتر لشکر ظفر اثر دراز نماید - سردار جلادت آثار بتهیه مواد جنگ پرداخته خواست که متوجه آن ضلع گردد - اصالت خان تنبیه و تادیب مفسدان این مرتبه بعهده خود گرفته با راجه بهار سنگه و متعمد خان و جمعی دیگر متوجه شد و بعد از سواری به پیچ چیز نپرداخته و تا ممکن همه جا تاخته بر سر آن مفسدان ریخت - و رستانه بانها درآویخته در کمتر فرصتی آن کم فرصتان را شکست داده آنچه از مال و مواشی بدست آورده

بودند همه را خلاص نموده بمالکان رسانید - ازین جهت که همه روز جیبه پوشیده تردد کرده بود یکبارگی برای وضوی نماز مغرب فرود آورده برپنه شد و بتصرف هوا گرفتار کوفت تب گشت و بموجب نوشته بهادر خان مراجعت نموده بمقتضای ربانی بیست و دوم ربیع الاول این جهان فانی را پدرود نموده در جوار رحمت حق منزل گزید -

واقعه دیگر

هشتم ربیع الاول پانزده هزار سوار سرکردگنی خنجر و حبیب الهانان برخصت عبدالعزیز خان بر تهانه خان آباد رسیده هزار سوار نمایان گشت - و بقیه برسم کمین جا بجا پنهان گشته همین که شمشیر خان و مراد قلی ککهر جمعیتی کم دیده از قلعه برآمده مخالفان از راه مکر جنگ و گریز کنان این مردم را بسوی افواج خود کشیدند - و همین که بآن مردم رسانیدند باتفاق آن قوشون کمین کشاده و کمان کشوده یکبار از موضع خود بارکیها را برانگیختند - و بآنکه جمعیت آن تهانه عشر سپاه مخالف نبود نبرد پژوهان هنگامه جانستانی و سربازی گرم نمودند - و سید سادات پسر سید صدر جهان بخاری و بهلول برادر شمشیر خان و چندی دیگر بدرجه شهادت رسیدند - و آن مرد مردانه و مراد قلی باعتقاد عون و صون الهی با مردم خود بدار و گیر وزد و خورد درآمده جمعی کثیر را جریح و قتل ساختند - و تا شام مانند کوه ثابت قدم پای مردی استوار نموده در تاریکئی لیل مراجعت بقلعه نمودند و مداخل و مخارج قلعه را مستحکم ساخته بند و قچیان قدر انداز را جایجا بانداختن توپ و تفنگ مامور ساختند - همین وتیره تا دو شبانه روز درون و بیرون هنگامه آویز و ستیز گرم بود - چون نهم ربیع الاول این خبر به بهادر خان رسید اصالت خان را چنانچه نگاشته آمد باستعجال تمام از دره طلبیده دهم که اصالت خان به بلخ آمد محافظت شهر را باو باز گذاشته بدفع اهل خلاف روانه شد - مخاذیل از شنیدن خبر توجه بهادر خان دل بای داده روز سوم دست از محاصره کشیدند و بادیه پهای فرار گشتند - بهادر خان بخان آباد رسیده یک روز برای دریافتن خبر مقابیر مقام کرد - چون از گزارش جاسوسان دریافت که آن جاعت بصوب چشمه

علی مغل رفته قصد آن دارند که باخوشی لب چاک و حق نظر مینک که در دره گز از اصالتهان فرار نموده بودند اتفاق کرده باز بتاراج حدود دره گز بروند - بهادر خان سرب و باروت و بان و دیگر لوازم قلعداری سرانجام داده از خان آباد بصوب دره گز روان شد - چون بسرپل امام بکری رسید از بلخ خبر آمد که اصالتهان بخانه بعارضه که ماده آن در یساق دره گز بهم رسیده بود برحمت حق پیوست - بنابر آن رام سنگه راتهور و عجب سنگه کچهواپه را فرستاد که مراسم صیانت ارک بلخ باتفاق محکم سنگه مسودیه و پهلوان درویش سرخ حارسان پیشین آن بتقدیم رسانند و محافظت شهر پناه باهتمام شیخ فرید ولد قطب دین خان کوکه مقرر گردانید -

سانحه دیگر

بسیاری از الهانان فتنه نشان سه مهر گذشته ناگهان بر سر تهانه دار کلته آمدند - اوگرسین کچهواپه نروکا تهانه دار کلته و گرگان خبر به بلخ فرستاده خود با جمعی از منصبداران و تفنگچیان از قلعه برآمده مخاذیل را راند - درین اثناء راجه راجروپ و روپسنگه راتهور از بلخ رسیدند و تا کنار جیحون تعاقب نموده ببلخ برگردیدند -

واقعه دیگر

جمعی از الهانان بگذر نیلگران که از کلیم پائین تر است از جیحون عبره نموده و از شبرغان گذشته بجانب شبرم و سرپل رفتند - بهادر خان پس از آگهی راجه دبی سنگه و راجه جیرام و روپسنگه راتهور و معتمد خان میر آتش را برای تنبیه مخاذیل فرستاد - آخر آن روز که لشکر فیروزی اثر باقیچ رسیده الهانان مذکور احشام نواحی شبرم و سرپل را غارت کرده و اسب و شتر و گاو و گوسفند فراوان گرفته بجانب جیحون راهی شده بودند - سرداران لشکر حقیقت حال دریافتند نیم شب پی مقابله گرفته روانه شدند و دو مهر شب و دو نیم مهر روز بر اثر شتافته بآن زیانکاران دین و دنیا رسیدند - و جمعی را رهبرای هلاک گردانیده بقیة السیف راه فرار پیمودند - دلاوران عرصه و غا تا پایان روز تعاقب نموده شب در بهان چول فرود آمدند - اتفاقاً

پس از گذشتن یک پهر از شب پنج شش هزار سوار دیگر از آب گذشته هنگامه نبرد گرم ساختند و بعد از ستیز و آویز بسیاری بگوی نیستی فرو رفتند و دیگران بصد جان کندن بدر رفتند - و از کنداوران سپاه فیروزی نیز چندی جان دریاختند - و در میان رؤس مقاتیل الهانان سر بعضی اوزبکیه که خود را در ملک بندهای درگاه منسلک ساخته بودند و همت پست برای غارت سال مسلمانان بآن جماعت بدسگال پیوسته بکیفر اعمال خود رسیده بودند هویدا گشت - و سر نظر مینک را که در آن قوم بتهور و اعتبار شهرت داشت شناختند - و اولیای دولت مظفر و منصور معاودت نمودند -

سانحه دیگر

حشری از الهانان بگذر کلیف از آب عبره نموده موضع اخته چی و قروچچی و دیگر مواضع را پنج گروهی بلخ تاخته فراوان مواشی رعایا و برخی اسب و شتر لشکریان را که در چراگاه سر داده بودند بردند - چون شمشیر خان تهانه دار خان آباد خبر گذشتن طایفه ضاله از آب شفته آماده پیکار گشته بود بمجرد آگهی برین ماجرا با بهرامان سوار شده در دو پهر خود را بمقایر رسانید و بار سر از تن گروهی ازین مقایر برگرفته و دواب سپاه و رعیت را برگردانیده از آنجا عود نمود - در همین ایام سه فوج دیگر از مدایر باستانه علویه و آقچه و فتح آباد تاخت آوردند - جمعی که باستانه رفته بودند آنها را نظام میواتی تهانه دار آنجا و اسحق بیگ بخشی کابل که بفرمان قضا نفاذ از بلخ روانه قدسی آستانه شده بود و در آنروز بدان مکان رسیده و چندی دیگر از بندگان بادشاهی که از اتفاقات بانجا وارد شده بودند مالش بسزا دادند - و طایفه که باقچه و نهاده بودند شادمان پکھلی وال به نبرد آنها پرداخته تنبیه قرار واقع نمود - و جماعتی که بفتح آباد آمده بودند تاب تفنگ فرخ حسین خراسانی نیاورده برخی را بکشتن داده بپای ادبار قرار گشتند -

واقعه دیگر

گروهی از مخاذیل الهان با قاضی نفاق پیشه شبرغان پیغام دادند که بستن بند آب شبرغان که پیشتر اوزبکان شکسته اند و عارات ولایت و فزونی

زراعت بآن باز بسته است تا گزیر امت و بی آنکه خود بیرون آمده بر انجام این کار همت برکارند صورت نمی بندد - جبار قلی از حصار برآمده بدانصوب راهی گردید - مقهورانی که بکمین فرصت آماده نبرد بودند بقصد پیکار نمودار گشتند - چون جبار قلی بر آهنگ این گروه بی فرهنگ آگهی یافت باندیشه آنکه اگر بنبرد پردازد مبادا طایفه دیگر بر سر قلعه شتافته آنرا متصرف گردد بجانب قلعه برگشت و جمعی کثیر از همراهان او تلف گردیدند - مخاذیل روز دیگر حصار را دایره وار احاطه کردند - درینولا از شگرفی اقبال راجه دیبی سنگه و ترکتاز خان که بی دستوری از اند خود بلخ روانه شده بودند بشیرغان آمده قلعه نشینان را مستظهر گردانیدند و با محسن قلی برادر جبار قلی از قلعه برآمده الهانان را مالش بسزا داده ازدور قلعه را ندند -

سوانح بلخ

چون اصالت خان از دارالفنا بعالم بقا رحلت نمود و الهانان بیدین و ایمان از هر طرف هنگامه شور و فساد گرم کرده بودند خصوص درینولا که عبدالعزیز خان اغوای آن جماعت ضاله می نمود و جمیع گروههای الهانان و گروه اوزبکیه را اجازه داده بود که از هر چهار طرف در نواحی بلخ سر بشورش بردارند بهادر خان بودن خود را در بلخ مصلحت ندانسته سرپل امام قرار اقامت داده هر طرف جواسیس فرستاد - چون از گفتار جاسوسان آگهی یافت که الهانان از آب جیحون گذشته اند و عبدالعزیز خان از قرشی باین صوب راهی گشته و بیگ اوغلی را ببالشکر بسیار از اوزبک و الهان روانه پیش ساخته بهادر خان خود از آستانه امام معاودت نموده بلخ رسید و استعداد نبرد نموده یک گروه از بلخ گذشته بجانب گذر کلیف منزل گزید - و قرارداد که اگر بیگ اوغلی بآن صوب بیاید رمزی که از ترددات رستم یاد دهد و نبردی که نگارش آن آرایش صفحات تاریخ شود بر روی کار آورده آن بد اصل را مستاصل سازد -

حقیقت رفتن نذر محمد خان بایران و ملاقات نمودن بشاه عباس و از آنجا مایوس برگشتن بماوراءالنهر

چون نذر محمد خان از مخالفت سپاه تنگ چشم اوزبک و تطاول آن لشکر کوتاه نظر بعد از هزیمت شبرغان با قاسم نبیره و قتلقت پسر خود و جمعی از اوزبکان قریب سه صد سوار که سرآمد آنها محمد قلی اتالیق قاسم و دو برادر باقی دیوان بیگی یکی محمد بیگ ایشک آقاسی و دیگری یادگار و عاشور قلی حاجی شقاوول و محمد امین بیگ کوکلتاش پسر صالح کوکلتاش و دین محمد خان و عبدالله بیگ و قتلقت اویتاق ترکمن و قربان علی میر آخور باشی بودند از اندخود براه چول در هفت روز بمرو و بعد از هفت مقام در عرض پانزده روز بمشهد مقدس رسید - و پانزده روز باراده معاودت در بهانجا توقف نمود - مرتضی قلی خان ناظم آنجا از برگشتن خان بصوب دیار خود آگاه شده چار صد تفنگچی خراسانی را بعنوان کشک بر درخانه او نشاند - خان از مرتضی قلی رنجیده بی طلب شاه عباس از مشهد روانه صفایان شده چون به بسطام رسید محمد علی بیگ که سابقاً بعنوان حجابت از ایران بدرگاه جهان پناه آمده بود با نامه و برخی از نقود و اجناس برای مهانداری رسیده خان را دید و در چهل روز از کاشان بصفایان رسانید - و در راه همه جا مراسم ضیافت و مهانداری بطریق شایسته بتقدیم رسانید - از آنجا که بزرگ داشت بزرگان لازمه بزرگی است شاه در مقام تعظیم و احترام خان شده روز درآمد از درخانه تا یک فرسخی صفایان پا اندازی که بیشتر آن پارچه رنگین و باقی قطنی و درائی و مخمل و نیلک و زربفت بود گسترده اعیان و اکابر و امراء را باستقبال فرستاد و جز خلیفه سلطان اعتماد الدوله بقیه هیچ یکی خانرا درخانه زین در نیافته هر که رسیده فرود آمده برسم متعارف قزلباشیه تواضعی بجا آورد - و بعد آن شاه نیز پذیره شده مقدم او را باعزاز و اکرام تمام پیش آمد و بر پشت اسب بمصافحه و معانقه پرداخته مراعات لوازم مهانداری بمرتبه کمال رسانید و هر دو دستی بدوش یکدیگر رسانیدند - و بیاغ قوشخانه بیرون دروازه طوغچی همراه برده باخود بر یک مسند نشاند -

و پس از تناول ماحضر باتفاق سواره تا میدان صفاهان رفته از آنجا شاه بمنزل خود رخصت شد و نذر محمد خان را بخانه^۱ ماروتقی وزیر سابق که برای نزول او قرار یافته بود فرستاد - فردای آن متصل صبح چون شاه باز بدیدنش آمد خان از مسند خود قدمی چند پیش آمده بدستور روز گذشته^۲ بر دو به یک مسند جا گرفتند و شاه باستالت پرداخته و دلجوئی بسیار نموده مراجعت بخانه^۳ خود نمود - روز دیگر نذر محمد خان بی طلب بخانه^۴ شاه رفته بعد تناول طعام برگشت - سوم روز دارای ایران خان را بعنوان ضیافت خوانده سبب آمدن پرسید - او حقیقت طغیان و عصیان اوزبکان و نافرمانی پسر و نفاق بزرگ و کوچک ماوراء النهر مفصل بر زبان آورده اظهار خواہش کومک نمود - شاه لوازم تعظیم و تکریم و شرایط مراعات جانبش بجا آورده همه جهت درخواست او قبول نموده گفت که در هر باب امداد و کومک آنچه لازمه^۵ دوستی است از قوه بفعل می آید - خلیفه سلطان بر زبان آورد که هرگاه پسر و اوزبکیه و اهالی^۶ آن ولایت راضی بایالت شما نیستند از کومک ما چه می کشاید - خان جواب داد که شما بنابر کارفرمائی مروت لشکر همراه داده صلاح و فساد معامله بمن واگذارید - آن روز مجلس همین قدر گفت و گو بآخـر رسیده شب ششم از روز درآمد صفاهان بتماشای چراغان^۷ که در میدان صفاهان برافروخته بودند طلبیدند - او بکمال آشفته^۸ طبع و انقباض خاطر و گرفتگی^۹ دل زمانی بتفرج چراغان مشغول بوده بعد از آن خود را بر در بیمارستان زده دیگر بخانه^{۱۰} شاه نشتافت - درین میان شاه روزی بخانه^{۱۱} نذر محمد خان برای دلجوئی و تسکین خاطر او آمد و خان از غایت قباحت فہمی باستقبال شاه نپرداخته پسر و پسرزاده را نیز قدمی چند پیش نفرستاد و تواضعی که بعد از ملاقات درخور حال باشد بجا نیاورد - شاه ازین ادا رنجیده بمقربان گفت که این مرد نادان از راه ناعاقبت اندیشی با من آن سلوک می نماید که گویا بدر خانه اش بدریوزه رسیده ام - و سوای این از سودا و برہمزدگی^{۱۲} طبیعت او ادایای خارج آہنگ ازو بظہور رسید که باعث کمال بی توجہی^{۱۳} شاه شد - روز دوازدهم از تاریخ ورود محمد علی بیگ را طلبیده گفت که آمدن من برای خوردن طعام و تنقلات و تماشای چراغان نبوده بل از حوادث

بد روزگار و سلوک ناپنجار پسر غدار و اوزبکان نابکار که بحرام نمکی مرا
 باین حال تباه روز سیاه افکنده اند پناه باین آستان آورده متوقع از مکارم
 اخلاق و محاسن اشفاق آن بودم که بامداد مهربانی شاه تلافی بی اندامی
 اوزبکان از قرار واقع بر روی کار آورده بنوعی انتقام بکشم که خاطر از
 تدارک بیروشی ناسپاسان حقیقت نشناس بیاماید - اکنون که شاه جم
 جاه از مهربانی چشم پوشیده در مقام امداد و اعانت نیستند من هم از کل
 توقعات در گذشته ناچار از ایشان میخواهم که چون بیماری عارض گشته
 و مزاج از قوت افتاده این مشتی استخوان را بمدفن اسلاف خود برسانم -
 شاه در جواب گفته فرستاد که در اعظام و بزرگ داشت درجه قدر پله مقدار
 شما دقیقه فرو گذاشت نکرده قدم شما را همه جهت گرامی میداریم این
 همه اضطراب برای چه باشد - خواهش خاطر ما اینست که روزی چند بسیر
 باغات و عمارات این دیار خاطر اشرف را از گرفتگی برآورده بعد از آن
 بسرانجام امور پیشنهاد متوجه شوند - خان بر زبان آورد که زیاده ازین
 مرا طاقت بودن این ملک نیست کام و ناکام میخواهم که متوجه
 ماوراءالنهر شوم - در همین ضمن خلیفه سلطان آمده از جانب شاه اقسام
 تلافی و انواع مهربانی ظاهر ساخته چون دریافت که خان به هیچ وجه رای
 بودن ایران ندارد گفت که در توقف و حرکت اختیار با شما است اما
 اگر برخصت شاه متوجه دیار خود شوید بهتر است - خان جواب داد که من
 در بند رضای کسی نیستم فردا روانه می شوم - روز دیگر که روز پانزدهم
 درآمد او بصفاپان بود از شهر برآمده در بهان باغ قوشخانه فرود آمد -
 دوم روز شاه خلیفه سلطان و قورچی باشی را فرستاد و فردای آن برای
 دیدن خان خود آمده تفقد و تلافی بسیار بظهور رسانید و گفت که
 چون عزم سفر مصمم است از لشکر و غیره هرچه لازم است سرانجام خواهیم
 نمود و فاصله خوانده بمنزل خود برگشت - و از نقد و جنس
 مبلغی دیگر فرستاده سارو خان تالش را با جمعی از سپاه خراسان و عراق
 همراه نمود و گفت که از پرات پیش نروند - القصه نذر عهد خان
 روز چهارم قتلق عهد پسر خود را با لشکر شاه براه راست روانه نمود و خود
 با قاسم خان نیریز از راه فرخ آباد و استر آباد و بسطام گذشته و از آنجا

براء متعارف متوجه مشهد مقدس شد - و بعد از رسیدن بآن شهر سعادت بهر چون حقیقت کار دریافت که این کسومک نامی یش نیست بسارو خان که پیش بمشهد مقدس رسیده بود گفت که من براه مرو راهی می شوم این جمعیت را با خود بآن راه نمی توانم برد - شما در پرات باشید برگاه طلب نمایم خود را برسانید - و از آنرو که در وقت رفتن از حاکم مرو رنجیده بود بمرو نیامد و در کنار بند خان مقام کرد - چون این خبر بسمع بادشاه فلک دستگاه رسید و بوضوح پیوست که از اول تا آخر نقد و جنس همگی دوازده هزار تومان که چهار لک روپیه باشد شاه بنذر محمد خان داده بی اختیار بر زبان مبارک رفت که اگر خسان بمردگاری بخت کار ساز و رهنمونی طالع دولت طراز رجوع بدرگاه خلایق پناه می آورد صد مرتبه زیاده ازین رعایت یافته طعن زینهار و عار التجا بمخالف مذهب که پدرش در جنگ یکی از اجداد او بکشتن رفته و داغ منت چار لک روپیه بر چنین حال بقبیلہ نبیلہ چنگیز خان ننشسته تا قیامت زبان زد مردم نمی گشت -

چون در منزل مذکور کفش قلاق آمده ملازمت خان نمود باتفاق او از آنجا کوچ نموده بقورماچ آمد والوس قلاق و جمعی دیگر فراهم آورده بمحاصره قلعه میمنه پرداخت - شاد خان قلعه دار از روی تهور تمام باستحکام برج و باره آن حصار پرداخته چون اوزبکان رو به قلعه گیری نهادند شرایط ممانعه چنانچه حق مقام بود بجا آورد - و در مدت سه ماه محاصره دو بار پیادهای بندیل و مردم شاد خان از قلعه برآمده بر ملچار اوزبکان ریختند - مرتبه اول دار و گیر بهادرانه از هر دو جانب روداده همگنان کام خود از زد و خورد گرفتند - مرتبه دوم در ملچار یادگار برادر باقی دیوان بیگی کارزاری نمایان بوقوع آمد - و دست چپ یادگار بیگ بضرب شمشیر باقی بیگ خواهر زاده شاد خان بریده شد و او نیز بدرجه شهادت رسید - و برخی دیگر از مناکیب مقتول و جمعی مجروح گشته بمکان خود برگشتند - روز دیگر از جمله انقاب چارگانه که سه نقب را شاد خان یافته برهم زده بود و نقب چهارم را سلامت رسانیده بودند بباروت انباشته هشتم ربیع الاول آتش دادند - با آنکه بیست و پنج گز دیوار پریده بود

همین که بد سگالان از چار طرف بدان راه وسیع بر قلعه دویدند امّا دلاوران درون هر مرتبه بتازگی بر سر ستیز و جنگ و پرخاش آمده مقابیر را بضرب تیر و تفنگ برگردانده مجال ندادند که از جای خود قدم پیش توانند نهاد و در حال پیلداران و عمله و فعله را سرگرم انسداد آن فرجه ساخته در عرض دوپهر بگل و سنگ از خاکریز تا کنگره برآوردند - چون دیوار از بنیاد برآمده بود روز دیگر فرو غلطید - اوزبکان فرصت جو خبر این معنی را بکام خود دانسته از طرف نذر محمد خان و از جانب قتلق محمد بر سپیل تهیه یورش از اسپها پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن فیل بند دشوار کشاده آوردند - و بافروزش نیران جنگ و جدل از سر جان گذشته بجهت در آمد قلعه باجل دست و گریبان شدند - درین وقت چندین تن اوزبک از تیر و تفنگ کمین کشایان بروج قلعه و نگهبانان دیوار بست بیرون حصار در فرزین بند اجل افتاده جان در باختند - و برخی دیگر از صدمه تیر و تفنگ به پناه تنگنای عرصه خندق که فیل مات شهبواران عرصه دلاوری بود گریخته اکثر بزخمهای کاری دست از تردد بازداشتند - و جمعی دیگر بتگ و تا جان بسلامت بردند - نذر محمد خان و اوزبکان از ترددات مردانه متحصنان و راهی شدن مردم بسیار بعدم آباد در معرکه زد و خورد حسابی گرفته بفکر دیگر افتادند - و نیز از استماع وصول سیلاب افواج بحر امواج موکب جاه و جلال بسرداری سپهدار برگزیده و شهبسوار مصاف دیده سخت کوش صلابت کیش سپهر تمکین قضا اندیش پلنگ شیر افکن نهنگ صف شکن دل قلبگاه دلاوری چشم و چراغ انجمن سروری شاهزاده فریدون فر محمد اورنگ زیب بهادر در نواح بلخ مانند مورچه در طاس سراسیمه و حیرت زده گشته و از دهشت خیل اقبال سر رشته چاره گری از دست داده به بیل چراغ نام جای که سی کروهی غرجستانست رفتند - نذر محمد خان بمصاحبت اوزبکان نا کرده کار قتلق پسر خود را با پنجهزار سوار بعنوان شبگیر و ایوار به بلخ فرستاده مقرر ساخت که در چنین وقت که بهادر خان از بلخ برآمده بمدد ابالی و موالی اگر توانند نهانی به شهر درآمده قلعه را متصرف شوند مجرای عظیم است - بعد از روانه شدن قتلق بخان سعید قلماق گفت که اوزبکان بخاری که به قتلق محمد همراه کرده اید اگر بافسون و افسانه او را

نزد عبدالعزیز خان برده وسیله دولتخواهی خود سازند شا چه می توانید کرد بهتر اینست که خود نیز باو ملحق شده آنچه در خاطر است بروی کار آرید - نذر محمد خان قول او را پسندیده به پسر نوشت که هر جا رسیده باشد توقف نماید - جماعتی که همراه قتل محمد بودند گفتند که دولت از خان رو گردانیده بهتر آنست که شا نزد عبدالعزیز خان رفته شریک دولت او باشید - آن بی سعادت باغواي آن گروه قتل بزه سر از اطاعت خدای مجازی خود گردانیده چندی از معتبران پدر را که همراه داشت رخصت مراجعت داد - و وقتی که به پل خطیب رسید دو هزار سوار الهان که با محمد بیگ قبیچاق و غیره از طرف بیگ اوغلی بقراولی آمده بودند او را دیده گفتند که عبدالعزیز خان سبحان قلی خان را با چهل هزار سوار فرستاده که در تنگئی دره گز سر راه بر لشکر ظفر اثر گرفته هرچه از دست برآید دریغ نکند هنوز که او نرسیده اگر شا دستبردی نمائید برآئینش باعث مجرای عظیم خواهد بود و او را برداشته بصوب دره گز راهی گشتند -

رفتن بادشاهزاده دره التاج محمد اورنگ زیب بهادر و نزد نمودن با اوزبکان

چون دره التاج خداوند خلافت هفت کشور قرة العین اعیان سلطنت جاوید اثر بادشاهزاده عظیم الشان بلند اختر والاگهر فرخنده سیر محمد اورنگ زیب بهادر که بالغ نصیب فطرت خداداد و کامل نصاب طالع ازل آورد مادرزاد است هشتم ربیع الاول داخل کابل گشته بتهیه مقدمات پیش نهاد اندیشه صواب پیشه پرداخت و باستظهار تأیید الهی و اقبال بیزوال بادشاهی متوجه بلخ گردیده موضع بونی قرا را مرکز الویه نصرت ساخت از زبان اکثری چنین بسمع شریف آن والا جاه رسید که اوزبکان و الهانان شرارت سرشت بد نهاد باراده ناصواب ستیز و آویز با مجاهدان دین به تنگئی دره گز نزدیک رسیده اند - غره ناصیه خلافت و نامداری قبیچاق خان و طاهر خان را که حقیقت دانان این ملک اند با عطاء الله بخشی خود و جمعی از ملازمان خویش عقب خلیل بیگ که برای تحقیق نمودن خبر پیش رفته بود فرستاده منتظر خبر تحقیق غنیم مهیا و آماده پیکار نشستند - اتفاقاً

خلیل بیگ از دره پیش گذشته وقتی خبردار شد که فوج اوزبکیه از دهنه دره برآمده او را باحاطه قبل گرفت - آن مرد مردانه با گروهی کارآزموده دلیرانه بزد و خورد درآمده گروهی را بضرب تیر و تفنگ بی جا و بی پا نموده جمعی را در عرضه مصاف عرصه تیغ اتلاف ساخت - درین اثناء فوج پراول بادشاهی از دور نمودار گشته خلل در اساس ثبات و استقرار و سنگ تفرقه در جمعیت آن باطل ستیزان انداخته همه را متفرق گردانید - صبح روز دوم چون سردار شهمات شعار اغنی شاهزاده والا مقدار که از روز ازل فتح و ظفر روزی آن سعادت اندوز است از منزل مذکور کوچ نموده متوجه پیش شدند اوزبکان و الپانان فوج فوج در دریا و گریوها نمودار شده شروع در شوخی نمودند - فرمان شد که امیرالامرا از آب اولنگ و آب دره ملکان که بهم پیوسته و از دره گز گذشته بجانب بلخ می رود گذشته آن گروه شرانگیز خیر سر را که مردود خدا و خلق اند به تنبیه بلیغ آواره دشت ادبار و جاده پیمای راه فرار سازد - آن تجلدمنش تهورکیش مطلقاً بامری از امور مقید نشده بیمحابا از آب گذشته بهر طریقی که پیشرفت پیشرفته اراده مقابله و مواجهه آن بدنهادان نمود - و از کمال دلیری و فرط کار طلبی از فراز پشته‌ها سیلاب آسا راه نشیب فرا گرفته صرصر وار بادپا را برانگیخت و باصوالت پژر و شدت ابر در آن جنگل و کهمسار راه نورد شده مرحله گرد گشت - درین حال اکثر سپاهیان نیز از عقب جلوریز رسیده و باپنگ ستیز و آویز ارباب نفاق و شقاق عنان بتاب داده رو بسوی ایشان نهادند - و در حمله اول جمعی کثیر را رای بی دارالبوار ساخته مردم زبون اسپه را که ستوران شان زمین گیر شده بود همگی را به بسالمصیر باز گشت دادند - و چنگ ستیز بخونریزی تیز کرده و بازو بمقابله کشاده آنچه در قوت امکان سعی بود بفعل آوردند - و دیگر مجاهدین میدان کین و شیران بیشه جنگ بمدد رسیده با صدمه دم شمشیر خود را بر قلب اعدای ملک و ملت زده گرد از نهاد و دود از روزگار مخالفان برآوردند - چون سه پیر مدار کاروبار بر زد و خورد و گیر و دار بوده هنگامه رزم بدیر کشید و بسی مردم و مرکب بر خاک هلاک افتاده ادای حق مردی و مردانگی بکمال رسید بفرموده امیرالامرای ظفر نشان شیرافکنان قوی بازو تکبیر گویان و نعره

زنان جلوریز تاخته دست و بازو بکشش و کوشش برکشودند و جمعی کثیر را به تیغ بیدریغ گذرانیده سلک جمعیت تفرقه اثر ایشان از یکدیگر پاشان و پریشان ساختند - تا آنکه از غریو کوس و غلغلۀ کرنا و جوش و خروش فیلان بدمست عربده آئین کره زمین بزلزلہ درآمدہ نعرہ دلیران شیر اوژن علامت رستخیز بظهور آورده بی اختیار از هجوم ہراس و ہول چون دیو از لاجول گریزان گشتہ افتان و خیزان نیم جانی خشک و خالی با ہزار گونه رعب و بیم بدر بردند - و بیاد حملہ دلیرانہ کہ در حقیقت صباۃ غنچہ کشای گلزار فتح است جملہ آن خس طینتان کہ خار راہ کشایش کار شدہ بودند از پیش برخاستہ آوارہ راہ وادی فرار گردیدند - سردار کارگذار مہاس گذاران معاودت نمودہ با مجاریج مقابہ کہ در راہ دستگیر شدہ بودند ہمعنان فتح و نصرت آسانی بمعسکر اقبال جاودانی نزول نمود - چون اول درآمد بلخ بطریق شگون این فتح نمایان نصیب اولیای دولت روز افزون شدہ بود شاہزادہ والا گہر تحسین و آفرین بیشمار بر اسیرالامرا و سرداران دیگر نمودہ ہر کدام را بعنایتی و رعایتی خورسند ساختند - از تقریر گرفتاران ظاہر شد کہ سردار این دہ ہزار سوار نابکار قتلقت محمد آشفته روزگار بود کہ بکمال نا کامی و قرین ہزاران تلخ کاسی برگشتہ بہ بیگ اوغلی پیوست -

سلخ ربیع الثانی بہادر خان از بلخ گذشتہ در کنار پل نذر محمد خان ملازمت نمود و کیفیت گرد آمدن پراگندگان دین و دنیا در حوالی آنچه پس از فرار جنگ درہ گز بتفصیل معروضداشت - شاہزادہ مظفر و منصور تادیب و تنبیہ جماعت مقہور از ہمہ کارہا مقدم و اہم داشتہ غرہ جادی الاولیٰ یک کروزہ از بلخ گذشتہ منزل نمودند - روز دیگر حصار درون و بیرون را ملاحظہ نمودہ بندوبست مداخل و مخارج از قرار واقع فرمودہ ابلی و موالی و اکابر شہر را درخور پایہ و حال بانعام کامیاب گردانیدند - و از چندی مثل خواجہ عبدالغفار ولد صالح خواجہ کہ برادر خواجہ ہاشم دہ بیدی و پیر عبدالعزیز خان است و خواجہ عبدالوالی را کہ گمان تفاق داشتند ہمراہ گرفتہ بمعسکر اقبال برگشتند - و مادھو سنگھ و شمشیر خان را با جمعی از منصبداران بمحافظت قلعہ بلخ گذاشتہ سہ روز برای تنخواہ مواجب سپاہ نصرت دستگاہ توقف نمودہ پنجم جادی الاولیٰ با نیت صادق

و رای صایب و اندیشه، درست و عزم نافذ کوچ نمودند - و هراولی تمام سپاه نصرت دستگاه بلخ به بهادر خان و امیرالامرا با دیگر بهادران تهور شعار در برنغمار و سعید خان بهادر ظفر جنگ با بعضی دلاوران در جرنگار و خود در قول فوج آرا گشته ترتیب و توزک صفوف لشکر ظفر اثر و آراستگی، یسال عسکر منصور بدین عنوان نموده متوجه شدند - و بر رودها و نالها پل بسته بدو روز بحوالی، علی آباد رفتند و روز پنجشنبه، نهم موافق بیست و سوم خرداد ازین سوی علی آباد کوچ نموده بموضع تیمور آباد که یک کروهی، فتح آباد است رسیده به ترتیب فرود آمدند - لشکر ادبار اثر اوزبک اطراف اردو هجوم نموده از افواج اقبال هر که بطرفی فرود آمده بود بفوج مقابل خود گرم پیکار گشت - درین حال بهادر خان با سایر همراهان بادپایان شعله شتاب را با آتش افروزی، خار مهیز سرعت انگیز و گرم عنان ساخته بفوج روبروی خود جلوریز رو بستیز آورد - و آن مردودی چند مطرود را برسم معهود طرید نموده عرصه، مصاف به سلحشوری بیاراست - جمله آن سست رایان سخت کوش بمجرد حمله، نخستین سلک انتظام و اجتناع صفوف را از هم گسسته بفوج کلان خود پیوستند - خان شهابت نشان مراسم تعاقب بجا آورده جمعی از آن گروه ناعاقبت اندیش را متعاقب یکدیگر بعالم دیگر فرستاد - درین اثناء فوجی دیگر از باغستان نواحی، اردو که پر از سپاه اوزبکیه بود بآرزوی نمایش دستبرد رو بعرصه، مصاف نهاده در اطراف معسکر صف کشیدند - و فوج امیرالامرا را که از راه رسیده بود بمچشم کم دیده بحسب این تصور که لازمه، کوتاه بینی و تباه اندیشی است از ایشان حسابی برنداشتند - امیر صایب تدبیر بحکم غلبه، تهور بر سر اظهار تجمل درآمد و از کثرت عدد و عدت اعدا نیندیشیده بدانصوب را پی گردید - و چون نزدیک بباغ رسید مردم غنیم لثیم با کمال اطمینان قلب و فراغبال از باغ بیرون تاخته اطرافش را فروگرفتند - درین مقام که جای تردد بجا بود دلاوران موکب اقبال بفرموده خان شهابت شعار بتازگی دل بر کارگری توفیق و تائید بسته ترددهای نمایان بجا آوردند - و اصحاب وفا و وفاق بارباب خلاف و نفاق چون نور با ظلمت و حق با باطل با یکدیگر برآمیختند -

با آنکه خلقی بیشمار از طرفین زخم‌دار گشته توده توده بر روی هم افتادند بهادران هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتل و جریح نهاده پیشتر دویدند - چنانچه جمعی کثیر ازین طرف بدرجه شهادت رسیده و جمعی غفیر از آن جانب از پای درآمده باقی جماعت مخالفان ناگزیر راه گریز سپردند - بهادران جنود ظفر آمود در پهان گرمی از دنبال آن سبکسران جلوریز شتافته هرکرا دریافتند امان نداده تیغ تیز را برو حکم نمودند - خصوص گروهی از آن قضا رسیدگان را درکنار جوئبار و آبکندها که بر سر راه واقع شده بود پا بگل رفته چون دواب در خلاب مانده بودند همگی را در آن مکان سر از تن جدا ساخته برخاک هلاک انداختند - و اوزبکان دیگر که مانند رمه نخچیر رم خورده براه فرار بی محابا می شتافتند جمعی از تفتگیچیان در آبکندهای سر راه مخالفان بکمین نشسته ایشان را بیاد تفتنگ گرفتند و در یک دم اسب و آدم بسیار بخاک هلاک انداختند - و تالشکرگاه بیگ اوغلی تعاقب نموده و خیمه و دواب قتلخ و غیره تاراج نموده همراه نصرت و ظفر بمقر خود باز گشتند - سعید خان بهادر ظفر جنگ که محافظت جانب چپ بعهده او بود بسبب ضعف بیماری و کوفت بدن صادق بیگ بخشی و جهان خان افغان صاحب شمشیر لشکر خود را با پانصد سوار فرستاد که این طرف جوی که از کنار اردو میگذشت به ثبات قدم و کمال هوشیاری سر راه غنیم گرفته نگذارند که احدی از آن مقهوران از آب بگذرد و حرکت از آنجا مناسب ندانسته از همه جا آگاه باشند - چون این جماعت موجب فرموده خان برکنار جو آمده ایستادند گروهی از اوزبکان کید اندیش نزدیک نهر بشرانگیزی و سلحشوری در آمده شوخ چشمی آغاز نهاده و بمجرد گان خالی بودن بیشه این ضلع از شیران شیرک شده شروع در انداختن تیر نمودند - بهادران آرم خوی رزم جوی اندرز سعید خان را فراموش ساخته از سر تجدد و تمور بی اختیار از آب گذشتند و روبهواجه غنیم نهاده همین که نبردکنان قدری راه پیش رفتند سرداران فوج مخالف با سایر همراهان از کمینگاه برآمده این مردم را مرکزوار در دایره احاطه گرفتند - هرچند این محروسان حایت خدائی آنچه در قوت امکان بود جد و جهد بفعل آورده در زد و خورد پای کم نیاوردند و غرامت سر بدر بردن و زیان جان بیرون آوردن بر خویشتن

روا نداشته بانداز دریافت نیکنامی لیکن فی الحقیقت از نادانی و بی تدبیری نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایه بیجا و بی مصرف تلف ساخته خود هم بقتل رسیدند و هم سردار را خفیف ساختند - بالجمله سعید خان بهادر خانه زاد خان و لطف الله خان پسران خود را بکومک فرستاده تسکید کرد که از معسکر والا بسیار دوری نه گزینند و آن زیاده سران را بضرب تیر و تفنگ از دور لشکر خود رانده با فوج خود معاودت نمایند - این بهادران پر دل کم هراس مانند شیر ژیان خود را بمیان آن روبه منشان حیلہ گر زبون گیر انداخته سینه را از کینه پرداختند - و بزور سر پنجه و نیروی بازو شعله تیغهای سرکش مانند آتش کین علم نموده بر خیل اعدا حکم ساختند - درین وقت تمام لشکر اوزبک که از بهادر خان مالشی بسزا یافته مجال روبرو شدن باو در خود نمی یافتند و از بیم تیغ گذاری آن سردار جلادت شعار در پناه دیوار بست باغات درآمده سر بگریبان و دستها در آستین دزدیده و پایها در دامن خجالت پیچیده مجال حرکت نداشتند درین جانب جمعیت کمتر دانسته فوج فوج پی هم تاختند - از آنجا که خواست الهی بسوین و ضعف این مردم تعلق پذیر گشته مقتضای قضا و قدر امری دیگر بود - سعید خان نیز باوجود ضعف بدن و نقابت بیاری بکومک پسران دلیرانه بی اختیار بر قلب آن آتش سوزان زد - و در آن قسم نبرد مرد آزما دست و دل از جان برداشته سر پنجه قدرت بدشمن مالی و عدو بندی برکشاد - کوتاهی سخن در آن عرصه دار و گیر - مشنوی

غریویدن کسوس گردون شگاف زمین را درافکند پیچش بناف ز نیزه نیستان شده روی خاک ز گوپالها کوه گشته مغاک نفیر دلیران در آمد باوج ز بر گوشه میرفت خون موج موج در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو شده معامله بزور بازو افتاده فرق از میان دلاوران موافق و مخالف برخاسته سر رشته عنان گیری از دست رفته یکایک پای اسپ سعید خان بگوی در شده او را از روی زمین بزمین آورد - باوجود هجوم مخالفان آن خان شهادت نشان ننگ احتشام پیاده چون بر بیان بزد و خورد در آمده چندین تن را بضرب تیغ از پا در آورد - و سوار و پیاده طرفین مانند سپاه دو رنگ مصاف شطرنج در عرصه کارزار بهم

برآمیخته بر تنی بسر خود بازو بخون حریف خویشتن کشوده بیاد حملهٔ مرد افغن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر انگیخته بر یک را جز کشتن و کشته شدن امر دیگر پیشنهاد همت نبود - خانه زاد خان و لطف الله خان که همواره خارخار دریافت پایهٔ شهادت داشتند درین وقت بمدد رسیده حق مقابله و مقابله ادا نمودند و انتقام از غنیم کشیده کام خود خاطرخواه گرفتند - و بعد از تردد بسیار در حضور پدر گلدستهٔ زخمهای نمایان بر سر زده و غنچهٔ آسا چلقد و مغفر با خون آغشته بهان پا سر زده تا گلشن ریاض، رضوان شتافتند - و خان والا شان نیز به برداشتن نه زخم کزری که بهانا التمغای اقطاع ابدی، نیکنمایی و کامگار نیست فرمان و منشور ادعای مردی و مردانگی بطغرای جراحتهای نمایان که نشان اظهار تجدد و تهور است بهم رسانیده ازین رو توقیع اقبال قبول بدست آورد - چون این خبر بشاهزاده تهوور شعار شیر شکار شمسوار عرصهٔ کارزار تاج خلافت را گرمی در اورنگ زیب بهادر که همواره مانند شیر ژیان بی مددگار یک تنه رو بعرصهٔ کارزار آورده چون آفتاب عالمتاب بمجرد طلوع در یکدم آفاق را مسخر خود کند رسید دو قیل بدمست عربده آئین اژدها صولت اهرمن منظر رزم آفرین را که هنگام معرکه آرائی باد خرطوم شان یاد از صور اسرافیل میداد و در حالت چالشگری که بر مثال دو کوه بیستون بقوایم چار گانه بحرکت درآمده شور بامداد نشور و غوغای عرصهٔ محشر برخاسته علامات روز رستخیز بظهور می آمد با جمعی از پلنگ خویان سخت کوش سرکش که جز در کف نام قربان و نیستان ترکش آرام نداشتند بی خویشتن یکسر تا قلب لشکر اعدا شتافته بیکدم صفها را از هم شکافتند - و آن دو قیل نبرد آزموده چون رعد خروشان و مانند برق سوزان خود را بر سپاه لشکر آن تیره روزان زده بیک نفس خرمن حیات چندین تن بباد فنا داده خلقی نامعدود را نیست و نابود و باقی را پریشان و منهزم ساختند - درین فرصت بهادران نصرت شعار سعید خان را از آن محمضه بیرون آورده باز بر آن مشتی زشت سرشت حمله آور گشتند و باحیای مراسم جلادت و حق گذاری بعضی از هواخواهان چهره بخون زخمهای کاری که گلگونهٔ مردی و غازهٔ تازه روئیت افروخته به تیغ شعله انتقام دود از وجود و دمار از روزگار اهل خلاف برآوردند - افواج غنیم لئیم چون باین

طریق تجلّد از ارباب جلادت مشاهده نمودند بیدست و پا گردیده قطع امید از خود کردند و همت بر التزام طریقۀ فرار گاشته تاب ژاله آتشین تفنگ و آب بی پایان شمشیر نیاورده هزار جرّ ثقیل خفیف و ذلیل جان بدر بردند - و فوجی دیگر از اوزبکان که رویروی توپ خانه والا مستعد و آمادۀ جنگ و قابو بودند بعد از توجه گوهر تاج خلافت بکومک سعید خان بهادر باعتضاد فرقۀ باطل کوش که از عقب آنها بمدد رسیده بودند روش سرکشی پیش گرفته بر مردم توپ خانه حمله آور گشتند - اهل توپخانه سایر آلات آتشباری را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتشی انگیخته جمعی کثیر را روانه بشی المصیر ساختند - و از جانب دیگر بهادر خان که غنیم خود را برداشته معاودت نموده بود بر اینها نیز اسپ انگیخته بیاد حمله قلب شکن و صدمه بادپایان مرد افگن آن تباه اندیشان را پاشان و پریشان گردانیدند - از آنرو که افواج قاهره از صبح تا نصف النهار ره نورد بوده و تا شام رزم ساز و نبرد آرا بودند اسپ و آدم بیتاب و طاقت گشته جایجا بحال خود درمانده بودند سالار سپاه اقبال یعنی تیر اوج عظمت و اجلال عنان انصراف بمعسکر دولت برتافت و خان شهامت نشان امیرالامرا علی مردان خان نیز بعد از نماز شام مظفر و منصور مراجعت نموده بمحافظت ملجأ پرداخت - بامدادان که شاه شرقی مکان یعنی آفتاب از دشت خاور برآمده بانداز تسخیر کشور باختر بر سر خیل اختر ترکتاز آورد شاهزاده والا همت گیتی ستان که از روی شجاعت ذاتی و کار طلبی جلی همواره آرزوی رزم جوئی و نبرد آزمائی داشتند درین مقام که تردد بجا بود باز بر سر پرخاش جوئی آمده بازو بعدوبندی برکشادند و بنواختن گور که نصرت روانه منزل پیش شدند - گروه خوش اسپه اوزبکیه گاه در میدان نبرد بنیاد دست بازی و تیر اندازی نموده بهر طرف تاخت بجا می آوردند و گاه از بیم حمله بهادران تهور شعار پراکنده شده از میان میدان چون باد بدر می رفتند - بهادران جنود ظفر آمود که برابر صفوف غنیم در عرصه مصاف یسال آرا بودند بی توقف اسپ انداخته هرکرا در می یافتند سر از تن جدا ساخته بر خاک هلاک می انداختند - و در پهن گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب کمین گران ساخته دنبال آن سبکسران جلوریز می شتافتند - انجام کار ادبار پژوهان

مکرر از هر طرف نمایان گشته و بهر فوج طرح جنگ انداخته گروهی را در
 یمین و یسار افواج قاهره گذاشتند تا از دور خود را مینموده باشند و بسیاری
 را گرد آورده همه یک مرتبه بفوج هراول رو نهادند - چون مردم توپخانه و
 دیگر بندهای بادشاهی که با بهادر خان در آن فوج بودند در دفع اشار
 مساعی جمیلہ بتقدیم رسانیدند مخاذیل جمعی را بکشتن داده از عرصہ پیکار
 رو برتافتند و به بنگاه خویش راهی شدند - درین اثناء بیگ اوغلی از برابر
 پیدا شده مقاپیر را از راه برگردانید و جوق را بر روی فوج هراول نگذاشته
 خود با فوجی کلان بآراستگی تمام یک مرتبه رو به فوج اسیرالامرا
 علی مردان خان نهاد - خسان شہامت نشان خاطر به عون و صون الہی و
 ہمراہی اقبال بادشاهی جمع نموده بی مدد غیر با جمعیت خود تردهای
 نمایان بجا آورده یکبار سایر آلات آتشباری را کار فرمود و بسی سرکشان
 سخت کوش از ارباب نفوس قویہ خیل غنیم را کہ خود را بر آتش تیغ
 شعلہ بار دلیران تہور شعار زده بودند بآتش بلا سوخت - آنگاہ جلوریز رو
 بہ ستیز آورده از زد و خورد کام خود گرفت - و جنگ از ہر طرف ترازو شدہ
 بی اختیار پلہ غنیم بہوا رفت و از ہجوم افواج جنود رعب تزلزل در بنیان
 تمکین کہ داشتند راہ یافتہ طریقہ فرار مسلوک داشتند و چون دانستند
 کہ این مرتبہ نیز نقش مراد درست نہ نشست جوق جوق از ہم جدا
 شدہ از دور جنگ و گریز می کردند - افواج قاہرہ ہم بمقابلہ و مجادلہ
 و ہم بصیانت آردو پرداختہ راہ می نورددیدند تا آنکہ بمعسکر
 بیگ اوغلی کہ در موضع پشائی از مضافات آقچہ بود رسیدند - از آنجا کہ مقاپیر
 از طعن و ضرب دلاوران دست خوش رعب و ہراس شدہ در بنگاہ خود
 نیارستند ثبات ورزید تمامی جببہ و اسباب و اسب و شتر کہ در بنگاہ
 مخاذیل بود بدست مجاہدان لشکر افتاد - و ہزار نفوس از مواضع آن
 نواحی کہ اسیر ظلمہ شدہ بودند رہائی یافتند - و بادشاہ زادہ والا گہر با افواج
 قاہرہ در معسکر اوزبکان نزول فرمودند - روز دیگر چون خبر رسید کہ قتلغ محمد
 و بیگ اوغلی و دیگر اوزبکیہ بصوب علی آباد شتافتہ اند و سبحان قلی
 کہ عبدالعزیز خان او را خطاب قتلغ خانی دادہ بخان خورد موسوم ساختم
 با جمعی کثیر از آستانہ علویہ گذشتہ باین جانب آمدہ ارادہ دارد کہ

بر بلخ رفته شورشی در آن جانب برانگیزد بنا بر آن بادشاهزاده والا قدر
 ازین منزل که موسوم به پشائی است به بلخ مراجعت فرموده همین که
 از علی آباد گذشتند فوج فوج از میان باغات آن موضع برآمده جمعی با
 هراول و گروهی با برانغار و دیگر افواج درآویختند - و سرداران غنیم با گروهی
 انبوه با قول دو چار گشته افواج دیگر اطراف تمام لشکر ظفر اثر را فرو
 گرفتند - درین حال شاهزاده بحکم آنکه یکدفعه اسب انداختن در اکثر احیان
 سبب پراگندگی فوج میشود از روی حزم و احتیاط مصلحت در تاختن ندیده
 فیل سوار رخ بر صه پیکار آوردند - و قدم ثبات بر جای خود محکم نموده
 مقرر ساختند که تفنگهای کلان و گجنالها که فراز فیلان استوار نموده
 بودند دفعه دفعه آتش داده از هر طرف که مخالفان هجوم آرند بهادران در
 دفع ایشان بکوشند - هواخواهان دولت ابد طراز این تدبیر صائب را
 دستورالعمل ساخته بهر جانب که آن خیل سبک سر بادیار روی می آوردند
 بباد حمله صرصر اثر کرد از بنیاد وجود نابود آن گروه گرانجان برانگیخته
 بنا بر فرط کشاکش سعی و کوشش علاقه پیوند روان و کالبد همگنانرا از هم
 گسستند - و به شعله تیغ جهانسوز دمار از روزگار آن بدطینتان برآورده کام
 حریف افگنی و تیغ زنی گرفتند - درین اثناء بعضی سرداران لشکر فیروزی
 بی ملاحظه پامس خویشتن داری که لازمه سرداریست بیک مرتبه خود را
 بیخودانه بر ایشان زدند و با قشونی عظیم از فوج غنیم که متوجه آن
 خصم افگنان شده بود روبرو گشته بگیر و دار رستانه غنیم را پریشان
 و پاشان ساختند - و حق تلاش ستیز و آویز بان گروه باطل ستیز از قرار
 واقع بجای آورده بعضی را قتل و برخی را بر خاک عرصه کارزار
 بی جان و بی هوش انداختند - الحاصل چون بضرب تیغ جانستان و نیزه
 سینه سوز هنگامه رزم گرم بوده از روز روشن بشام رسید و هر دو لشکر
 بقرارگاه خود برگشته همین که مقدمه کفایت افواج ظلمت شب داج
 ساحت گیتی را از طلوع عساگر انوار خالی دیده آفاق را بهجوم سپاه
 سیاه در دن ظلام گرفت باشاره عبدالعزیز خان یلنگتوش وغیره که درین
 شب سیزدهم جمادی الاول به لشکر خود پیوسته بودند فوج فوج لشکر تیره
 باطن مخالف در حمایت پرده ظلمت از همه جهت جمعیت اندوخته بترکتازی

در آمدند - و اطراف عساکر منصوره فرو گرفته دیگر باره بر سر خیره چشمی و چیره دستی رفتند - شاه آفاق گیر عدو بند جمعی از دلبران شیردل پیل تن را که برخلاف شیران و پیلان بیشه بی اندیشه خود را بردریای آتش می زنند بجهت محافظت اردو تعیین نموده حکم فرمودند که افواج قاہرہ ہم چنان سوارہ ایستادہ مترصد جنگ باشند و بہر طرف زور آورند بر آن سوختہ اختران چون برق فروزان حملہ آورده ہمہ را آلدہ امتحان تیغ تیز گردانند - و خود نیز آن شیر صولت قوی بازو بمعاضدت توفیق و نیرومندی* مساعدت تمام شب گاہ بر کمان تکیہ کردہ در آن چلہ خانہ راستان و پاکان مانند خورشید سواران شب زندہ دار مراقب وقت و حال بودند - و گاہ در تکیہ خانہ* زین معتکف وار غنچہ شدہ تا گل صبح بدینگونہ گذرانیدند - سرداران و ملازمان سرکار بطریق اہل وفا و حقیقت سلوک نمودہ دور دوائر آن والا مکان را مرکزوار در میان گرفتند - و ہم در آن مکان باین طریق از سر شام تا پایان سحر مژہ برہم نزدہ شب را در عین احیا بسر بردند - چون درین شب بمسامع والا رسیدہ بود کہ اوزبکیہ محمد طاہر را کہ حسب الطلب از فتح آباد و شادمان پکھلی وال از آقچہ روانہ شدہ در راہ ہر دو بیکدیگر پیوستہ وقتیکہ بموضع شیخ آباد رسیدند قبل نمودہ ہرچند خواستند ہر آنها غلبہ نمایند آن دو مرد مردانہ بمدد صد تفنگچی خراسانی داد تلاش دادہ جمعی کثیر را از ضرب ہلارک خصم افگن بدر کہ اسفل معیر فرستادہ اکثر روزہا برآمدہ خود را بر مخالفان میزدند و بانتظار رسیدن کوکب بان گروہ متمردان زد و خورد مردانہ نمودہ درین سہ روز نزدیک بہ ہلاک رسیدہ اند حسب الحکم فوجی از بہادران بکمک آن گرفتاران چون برق فروزان حملہ آور گشتہ محمد طاہر و شادمان را سالماً بملازمت عالی آوردند -

روز دیگر وقت توجہ اختر برج دولت و کامرانی بسوی فیض آباد از آغاز سواری لشکر ظفر اثر تا انجام منزل اوزبکان تنگ چشم کہ چون سور و ملخ در آن صحرا پراگندہ شدہ بودند از ہر طرف بر اردو حملہ آور گشتہ بمصدہ حملہ نخست بہادران مشہور تا صفوف کلان خود ہیچ جا مالک عنان خود نشدہ پای ثبات ہیچ جا نمی فشردند - درین اثنا باد گرد انگیز برخاستہ روی ہوا را تیرہ گردانید - مخالفان قابو جو در آنوقت باردو درآمده

جمعی از اهل آنرا مقتول و مجروح ساخته چند قطار شتر با بار گرفته برآمدند - امیرالامرا ازین معنی آگاهی یافته جلوریز بر آنها ریخته گرد از بنیاد و دود از نهاد فساد انگیزان شرارت سرشت بر انگیخت و انتقام اهل اردو کشیده هرچه برده بودند خلاص ساخته باز باردو رسانید - و پس از لحظه که قدری بارانی باریده گرد را فرو نشانید بهادر خان و دیگر سرداران بفرمان شاهزاده والا دستگاه بترتیب صفوف پرداخته هر کدام خود را بر صف بدخواه زدند - و فریقین بر یکدیگر ریخته بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریختن آغاز نمودند - درین مصاف که شیر دلان فیل زور را از فرزین بند ممتات و خانه مات راه کشاد و امید نجات نبود شاهزاده پلنگ صولت شیر سطوت بمدد هر یک رسیده هر یک را امیدوار ساخته دلی دیگر دادند - لاجرم از سر ثبات قدم و روی قوی دلی تمام در ساحت معرکه جنگ بآهنگ خونریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته از سر نو بکارزار درآمدند - و نظر بر کارگری اقبال انداخته از قوی اثری دولت بی زوال نیروی بازو و قوت بال اندوخته خیل اعدا را از جا برداشتند - و بهزیمت غنیم که در حقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا ننموده شرایط تعاقب نیز بجا آوردند و با همراهان مظفر و منصور بهمراهی عون و صون عالم بالا لوای والا را ارتفاع داده راهی سمت مقصد گردیدند - بنابر آنکه فضولان مخدول مکرر خویشتن آزمائی کرده جز مقتول شدن و مجروح گشتن بهره نیافته بودند زیاده بر آن خود نمائی را بادیهائی شمرده دیگر تا منزل نمایان نشدند -

چهارم حادى الاول مطابق بیست و ششم خرداد چون هنگام طلوع طلعه بامداد شاهزاده اقبالمند فیروزی نصیب بآرایش لشکر نصرت اثر پرداخته قول و سراول و جرانغار و بر انغار را به پیرایه وجود بهادران پیکار آزموده پیراسته بانداز مواجه غنیمتیم :

برآمد بر آهوی توسن دلیر چو خورشید رخشنده بر پشت شیر
گردون شد از نای زرین خروش بدریای لشکر در افتاد جوش
بیرقهای نشان غازیان موکب عظیم الشان که سر در پی اوزبک و الهان
تیره روز داشت سر بعیوق کشیده صحرا و دشت پر از شیر و پلنگ و بزبر
گشت - و کتائب افواج موکب بهایون که باعتبار تراکم چون امواج

دجله و جیحون از سر حصر و حد بیرون و بحسب شمار چون خیل
ستاره از حساب و شمار افزون بودند کوه و هامون را فرو گرفت - بی مبالغه
از شعله زره بهادران لشکر شکن که شعله خرمن اعدا بود پنداری از وزش
باد دریای آتش موج باوج زده - و از بانگ هیونان جهان نورد و صدای
زنگ و جلاجل ژنده فیلان عربده جوی که نهنگان دریای نبرد اند گوئی
صور اسرافیل قیامتی قایم نموده - مشنوی

چو گشت از دو جانب صف آراسته سلامت شد از راه برخاسته
دو لشکر نگویم که دو کوه قاف رسیدند در جلوه گاه مصاف
ز تیر و کمانها که در کار بود بیابان نیستان و گلزار بود
چون سوار و پیاده طرفین مانند سپاه دو رنگ مصاف شطرنج در عرصه کارزار
برابر یکدیگر یسال بستند و انداز آن کردند که با یکدیگر برآمیخته بدم تیغ
شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون هم بخاک پلاک ریزند نخست قوشونی
به تیزی و تندی برق جهانسوز از سواد اعظم افواج بحر امواج که
جوق جوق مانند حلقهای پیلان مست سحاب آسا پی در پی جوشان و خروشان
گرم شتاب بودند جدا شده جانب غنیم بحرکت در آمدند و باجماعت واژون
بخت که از گریبان کشی اجل بتقاضای خون گرفتگی گرفتار سرپنجه
بلا گشته بودند دست و گریبان شده بالمشافه مافی الضمیر خود را بزبان
خنجر پهلوشگاف سینه در و دشنه بخون تشنه ابلاغ نمودند - هرچند مخالفان
بهجوم آورده مساعی بی اندازه بجا آورده دست و پا زدند و قبضه آسا دو دسته
تیغ بیدریغ گرفته درکار شدند و غلاف وار پای تا سر تن بزخم تیغ دو دم در
داده داد کشش و کوشش و داروگیر می دادند بجای نمی رسید - و بهادران
این طرف نیز هرچند خواستند که از جوئبار سرشار شمشیرهای آبدار آب
بر آتش شعله خیز ستیز زده التهاب آنرا فرو نشانند نفعی نه بخشید - درین
حال شاه فرخ فال عدو مال با دلی قوی و پیشانی کشاده بر سر قتال و جدال
آمده بمصاف اهل نفاق و خلاف رو نهاد - و با جمعی از بهادران شیر اوژن
که چون پلنگان پژمر افکن بر کوه زین خدنگ بقصد پیکار برآمده ناخن
و چنگ بخون خصم رنگ کرده بودند باز از سر نو آهنگ نخچیرگیری و
انداز شکاراندازی نمودند - و مصافی عظیم و حربی نمایان درمیان آمده بهادران

بر دو طرف از کمال دلیری مانند گوهر کشاده جبین خندان خندان بر روی خنجر و دشنه می دویدند و کار بکارزار دست و بغل رسانیده در عرصه زد و خورد چون آب تیغ خود را بر دم تیغ زدند - چون بهادران بر طرف از اثر بسیاری زخمهای کاری از کار بازمانده عرصه کارزار را تنگ دیدند بی اختیار مانند جوهر تیغها بدنشان گرفته اکثری را روانه ملک عدم گردانیدند -

برآمد ز قلب دو لشکر خروش رسید آسمان را قیامت بگوش ز نيزه نيستان شده روی خاک ز گوبالها کوه گشته مغاک نفیر دلیران در آمد باوج ز هر گوشه می رفت خون موج موج ز بس کشته گان گرد بر گرد راه چو بازار محشر شده حرب گاه درین هنگام بمقتضای وقت دلیران قوی دل بر یکی نهنگی خونخوار شده بر دریای لشکر موج یعنی افواج غنیم زدند - و در آن محیط زخار بسان مرغابیان سرخ بی محابا غوطه خورده بهدار و گیر درآوردند - آخر کار نسیم نصرت شمیم تائیدات ایزدی بر مشام اولیای دولت وزیده غنچه ظفر را به شگفته روئی در آورد و باد صرصر اثر قهر الهی روی عرصه مصاف را از کدورت وجود نابود غنیم پاک ساخته زنگ از دلها برد - بمجملأ بعون عنایت الهی بدانسان آن اهرمن سیرتان انسان صورت از لمعه تیغ و سنان خصم افگنان میادین دین یعنی اولیای دولت سرمدی حضرت شهاب الدین محمد نیست و نابود شدند که شیاطین از تیر شهاب و دیوان از تاثیر ام الكتاب - درین حال هوا خوابان بشکرانه روزی شدن فتح و نصرت بر بقیه السیف رحم آورده تعاقب ننموده از بهانجا باز گشتند - و بهادران موکب اقبال را که بیافتن زخمهای منکر که باعث رو سفیدی مردانست چهره بگلگونه خون آلی ساخته بودند به لشکرگاه آوردند - جمعی را که زلال حیات جاوید یعنی شربت خوشگوار شهادت چشیده در میدان مصاف افتاده بودند بمنزل باقی رسانیدند -

شانزدهم جادی الاول شاهزاده بلند اقبال موکب جاه و جلال را کوچ فرموده همین که دو سه گروه راه طی نمودند باز آن مخدولان از باغها برآمده شروع در تیراندازی نمودند - و یادگار بیگ نام سردار پیکار دیده بر صف امیرالامرا اسپ برانگیخته خود را بان امیر صائب

تدبیر رسانید و پرخاش جوئی آغاز نهاده خواست که بنفس خود
 بامیرالامرا بزد و خورد درآمده آتش افروز کین توزی گردد -
 و اتفاقاً پیش از آنکه سردار متانت شعار که مکرر نبرد مردان مرد آزموده
 تیغ و سنابرو کارفرماید از دست غلامانش زخمدار گشته تن بغل اسیری
 داد و همراهانش رو از مصاف تافته بعد یکروز او نیز راه فرار بسوی عدم
 آباد سرکرد - بعد از آن روز شنبه پژدهم جادی الاول که شاهزاده والا
 فطرت با دلاوران یک جهت و یکدل خورشید آسا تیغ کشیده و سپر کشاده
 طی منازل نموده در ظاهر بلخ نزول اجلال ارزانی فرمودند الهان اوزبک گاه
 چون گرد گرد اردو برآمده خاک برسر روزگار خود بیخند و گاه چون دود
 از دور سیاهی بخت خویش بروز و ظهور داده از بیم قدم پیش نمی گذاشتند -
 بنابر آنکه درین مدت سایر معیهای نامشکور آن گروه مقهور بهباً منثور شده
 دستباف خیال آن مشتی محال کوش باطل کیش از فرط وهن و ضعف از بیوت
 عنکبوت گشته تدبیرات و اندیشهای آن کج گرایان آشوب انگیز ضایع و
 ناچیز گردید دست از ستیز و آویز بازداشته از روی صلح دو سه هزار اسپ
 بدست مبارزان نبرد آرا فروختند - چون اراده عالی آن بود که اردو و احال
 و ائقال را در بلخ گذاشته جریده باز متوجه جنگ گردند و باین توزک
 شایسته مرحله نورد گشته بانصرام قرارداد خاطر پردازند حکم فرمودند
 که این طایفه پر ریو و رنگ را در اردو آمدن ندهند - درین اثناء خبر رسید
 که سلخ ماه مذکور عبدالعزیز خان از آب گذار ایواج دریای جیحون برجاله
 از آب گذشته دیگر مردم از هر طرف که راه یافتند خود را بر آب زده بعضی
 غریق گشته و جمعی بسلامت رسیده هر کدام بطرفی پراکنده شدند - بر ارباب
 دانش و فرهنگ ظاهر است که نصرت و ظفر تابع کثرت و بسیاری اعوان
 و انصار نیست بلکه محض وابسته به عنایت ربانی و تأیید آسمانی است - بجهت
 اثبات این مدعا دلیلی بهتر از ظفر یافتن شاهزاده والا مقدار نیست که بامردم
 کم برلشکر گران سنگ اوزبک و الهان غلبه نمود - بسط مقال درین مقال
 ایهام اشتغال آنکه چون شاهزاده جوان بخت صایب تدبیر نصرت نصیب
 محمد اورنگ زیب بهادر که ادب آموز خرد پیر است و بنفسه کار هفت کشور
 سر میتواند نمود از حضور پرنور رخصت مهم بلخ شد از جمله پنجاه هزار

سوار که همراه بادشاهزاده محمد مراد بخش بجعت تسخیر بلخ و بدخشان تعیین گشته بود بعد از داخل شدن آن ملک در ممالک محروسه جمعی حسب الطلب روانه حضور گردیده بعضی از نامداران مثل قلیچ خان و رستم خان بحراست قلاع و ضبط حدود معین و مقرر گشته و بعضی بندهای جمعیت دار مثل راجه جی سنگه که دو هزار سوار همراه داشت و چندی دیگر موفق بصدور خدمتی نگردیده در رسیدن تاخیر نمودند - و بعضی مثل اله وردیخان و نجابت خان و غیره که از بی توفیقی بکابل نیارستند رسید به بلخ چه رسد - درین صورت عدد آن معلوم است که از نصف لشکری که در سال گذشته باین ولایت معین شده بود زیاده نبود بل کمتر بود - و جمعیت تفرقه خاصیت لشکر غنیم از اوزبکان علوفه دار و علف خوار زیاده بر یک لک سوار همراه عبدالعزیز خان و سبحان قلی خان برای پیکار آماده کار شده بود - چنانچه کهن سالان این طایفه می گفتند که در پیچ یساق ماوراءالنهر این قدر فراهم نیامده - بنابر آنکه آن شاه سرداران آزمونکار کثرت اعوان و انصار را علت پیشرفت کار دولت نمی دانستند بمجرد داخل شدن آن ملک باوجود عدم اطلاع بر کیفیت راه آن سرزمین باعتقاد عون و صون الهی به بلخ در نیامده لوای ظفر پیکر موکب سعادت را بصوب غنیم ارتفاع بخشیدند و کوچ بکوچ طی مراحل نموده و بترتیب افواج و توزک قوشونها پرداخته خود با دل قوی و عزم درست در ایام هفتگانه جنگ بجوشن و جبهه پوشیدن و سپر داشتن متوجه نگشته بهر سمتی که غلبه غنیم ظاهر می شد جلو ریز راهی آنصوب گردیده داد مردی و مردانگی می دادند - و به تندی و تیزی برق جهانسوز بسوی مخالفان تیره روز بحرکت در آمده بزور بازو و ضرب دست آن باطل ستیزان را براه فرار می انداختند - الحق درین یساق آن کامگار نصرت شعار و سردار آزموده کار که از صدمه کوه البرز رو نمی گرداند در پیچ مقام ایستادگی ننموده چون پروانه که بی پروا خود را بر شعله آتش میزند کارستانی در عرصه کارزار به روی کار آورده که سالهای دراز روکش کارنامه رستم و اسفندیار و ترددات شایسته سام سوار بوده روزگاران در ضمن صحایف تاریخ بر روی کار خواهد ماند - وقتی که این حقیقت از عرایض منبیا آن صوبه گوش زد ایستادهای انجمن حضور اقدس گردید بی اختیار بر زبان

فیض ترجان گذشت که چون مراعات حزم و احتیاط و ملاحظه عاقبت نگری و خاتمه بینی رکن اعظم جهانداری و جهانبانی است از ناآزموده کاری سرداران چندین خطاهای عظیم بوقوع آمده - بی آنکه تامل و تانی در پیشرفت مهام نمایند از روی اضطراب و نامعامله فهمی آنها معامله برنگی دیگر صورت بر کرد - و بمقتضای نیامد کار و خواست الهی چندین کار ناشایسته در یساق بلخ بوقوع آمده باعث تشویش خاطر اشرف شد - اول التماس شاهزاده محمد مراد بخش در باب طلب خود پیش از بندوبست آن صوبه و استیصال الپان و اوزبک و مصروف نداشتن همت بر ناگزیر حال - اگر آن ناکرده کار را بخت کارفرما و اقبال راه نما بودی مطلق این اراده ناصواب را بخاطر راه نداده بنابر رسوخ عزم کوه وقار از جائزفتی بلکه سخنان دوستان ناز پرورد هندوستان بسمع رضا اصفا ننموده همچنان برسرکار خود بوده مرتبه بمرتبه بر مراتب جد و جهد افزودی - و به تسلی و تسکین الوس چغتا که بهزاران شادمانی و آمیدواری فرمانروائی صاحب و ولی نعمت خود گروها گروه مردم در بلخ رسیده آرزومند دریافت ملاقات او بودند پرداخته ادای حق عنایت تربیت خداوندگار خویش وجه همت بلند همت ساختی - اما چون عقل درست و فکر رسا نداشت چنین قابو را از دست داده خلل در اساس رسوخ عزیمت همگنان انداخته قدم در راه مراجعت گذاشت - و بدین سبب ماده معامله قوام تمام نیافته همگنان دل از دست داده خود را از جد و جهد باز داشتند و مردم رجوع شده بهر گوشه متفرق گشته بفکر کار خود افتادند - و اوزبکان به بیدلی سپاه هندوستان مطلع گردیده از چهار جانب سر بشورش و فتنه برداشتند - و از صفحات صفای اعمال و جراید مساعی ایشان که عنوان تکامل و تهاون داشت آیات و بن و ضعف مطالعه نموده از دربا و کوبا برآمده فوج فوج بهر طرف تاختن شروع نمودند - دوم تعاقب نکردن بهادر خان و اصالت خان نذر محمد خان را بعد از شکست و مراجعت آنها محض بگفته شاهزاده ناعاقبت فهم بی ضبط و ربط حدود شبرغان و غیره تهاجمات و تسلی نکردن مردم آن سرزمین که اراده بندگی درگاه داشتند - سوم توجه نمودن بادشاهزاده والا گهر بلند اختر به تنبیه و تادیب اوزبکان و الپانان و جنگ با عبدالعزیز خان بی توقف و تامل از بلخ باردو - چه اگر آن سردار عالی

مقدار در چهار و پنج گروهی شهر توقف نموده بتهیه مواد رزم می پرداخت هم احوال و اثقال زاید در شهر می بود و هم تردد مردم بشهر باسانی میسر آمده بجهت جریده گشتن احتیاج معاودت به باخ نمی افتاد - بلکه وین وقتور و خلل و تصور در بنای رسوخ عزیمت عبدالعزیز خان افتاده - همگنانرا از سرگرمی این اشتغال باز میداشت - و اگر او باراده جنگ صف قدم از حد خود پیش گذاشته این اراده با خود مصمم می ساخت بحسن سعی و تاثیر تدبیر و ضرب شمشیر بهادران موکب اقبال شکست درستی خورده دیگر کمر تردد نمی بست - و بعد از تعاقب کشته یا بسته از غایت اضطراب در آب جیحون غرق می گشت - و اگر باراده تاخت و تاراج آن ملک در آن نواح توقف می ورزید الهانان و اوزبک غیر علوفه دار در اندک ایام متفرق گشته او را با جمعیت باقی که در جنب کثرت جنود اقبال حضرت سلیمان مکان قدر و مکالت خیل موری ندارد مجال مقابله و مجادله نمی بود - لله الحمد و المنة که حضرت صاحبقران سعادت قرین قائم مقام ائمه دین بعنایت ربانی و تائیدات یزدانی بزور تدبیر و ضرب شمشیر چاردانگ هندوستان را مانند خورشید عالم گیر بزیر تیغ و نگین درآورده بر تختگاه چنمدین صاحب تاج و سریر متولی شده خداوندان آن را مستاصل یا باج ده و خراج گذار ساخته سر تا سر این کشور اکبر هندوستان که مافوق فسحت ساختش در فراخنای حوصله تصور نمی گنجد و ایران و توران در جنب فسحت آن داخل حساب نیست امروز در تصرف اولیای دولت است - و وفور خزاین و دقایق و کثرت لشکر ظفر اثر و سامان و سرانجام که از آلاهی عظیمه ربانی و نهایی کبیره یزدانی است و بادشاهان دیگر را در خواب و خیال میسر نیامده بمرتبه ایست که محاسب فهم و اندیشه از تعداد و شمار بعجز می گراید و امتداد طومار روزگار را گنجای شرح آن نه - اما بنابر ناگزیر مقام مجملی از حقیقت صوبجات و خزاین و جواهر آلات و لشکر علوفه خوار نگاشته قلم حقایق نگار میگردد -

ذکر مملکت روز افزون

طول این مملکت جاوید آباد از بندر لاهری تا سلطت دو هزار گروه بادشاهی - هر گروه پنج هزار گز و هر گزی چهل و دو انگشت - و از قرار

متعارف چهار هزار گروه رسمی - و عرضش از قلعه^۱ بست تا قلعه^۲ اودیسه دکن هزار و پانصد گروه - بنابر اطلاع بر کیفیت ملک و بندوبست و ضبط و ربط این سواد اعظم را بیست و دو صوبه قرار داده بعهد^۳ سرداری که فی نفسه کار هفت اقلیم تواند سربراه کرد نموده دیوان و بخشی با لشکر گرانبار در آنجا تعیین نمودند - و هر صوبه چندین سرکار و هر سرکار چندین شهر و هر شهر چندین پرگنه دارد - اکثرش ازین باب که ده لک روپیه حاصل دارد که برابر تمام ولایت بدخشان است - و بهر پرگنه فراوان قری و مواضع متعلق است - از آنجمله چندین قریه است که حاصل هر کدام بیست هزار روپیه است - عدد پرگنات چهار هزار و سه صد و پنجاه است و شمار قریات را عالم الغیب والشهاده بهتر می داند - و جمع تمامی ولایات هشتصد و هشتاد و دو دهم است که هشت ارب و هشتاد و دو دهم باشد - دارالخلافه^۴ شاهجهان آباد صد و دو دهم - مستقر الخلافت اکبر آباد نود و دو دهم - دارالسلطنه لاهور نود و دو دهم - اجمیر شصت و دو دهم - دولت آباد پنجاه و پنج دهم - برار پنجاه و پنج دهم - احمد آباد پنجاه و سه دهم - کورور دهم - بنگاله پنجاه و دو دهم - اله آباد چهل و دو دهم - بهار چهل و دو دهم - مالوه چهل و دو دهم - خاندیس چهل و دو دهم - اوده می و دو دهم - تلنگانه می و دو دهم - ملتان بیست و دو دهم - اودیسه بیست و دو دهم - کابل پانزده و دو دهم - کشمیر پانزده و دو دهم - تنه هشت و دو دهم - صوبه^۵ بلخ هفت و دو دهم - صوبه^۶ قندهار هفت و دو دهم - بدخشان چهار و دو دهم - بکلانه دو و دو دهم - از جمله^۷ این صد و بیست و دو دهم خالصه مقرری است که موافق دوازده ماه سه و دو دهم روپیه حاصل دارد و تتمه تنخواه جاگیر بندها -

شرح خزاین موفوره

اگرچه خزاین که در مدت پنجاه و یک سال فرمانروائی خود اکبر بادشاه جمع نموده بودند و اکثر آنها جهانگیر بادشاه در مدت بیست و دو سال سلطنت خود خرج نمودند از هیچ یکی سلاطین را میسر نشده - اما در عهد میمنت مهد حضرت صاحبقران ثانی باوجود کثرت اخراجات لشکر و مهماتی

که در آن کرورها بخرج رفته و انعامات متکثره که در هیچ عهد نصف بل ربع آن نشده چنانچه از آغاز سریر آرائی تا این وقت نه کرور و شصت لک روپیه نقد و جنس انعام شده و دو کرور و پنجاه لک روپیه بر عارات دولتخانه و مساجد و حدایق و قلاع که در هندوستان بنا یافته صرف گشته - بدین موجب یک کرور و دو لک روپیه بر عارات دولتخانه اکبر آباد از آنجمله شش لک روپیه بر مسجد سنگ مرمر اندرون قلعه مبارک و پنجاه لک روپیه بر روضه منوره تتمه بر عارات دولتخانه و دیگر بقاع و باغات و پنجاه لک روپیه بر عارات قلعه شاهجهان آباد و ده لک روپیه بر مسجد جامع و پنجاه لک بر عارات و باغات دارالسلطنه لاهور و دوازده لک روپیه بر عارات کابل در قلعه و شهر و پست لک روپیه بر عارات و منتزعات کشمیر و پست لک روپیه بر قلاع قندهار و حوالی آن و دوازده لک روپیه بر عارات اجمیر و احمد آباد و غیرها -

بیان کواکب مواکب شمار

لشکر علوفه خوار این دولت پایدار سوای جمعی که برای عمل پرگنات با فوجداران و کوروریان و غیره معین اند موافق ضابطه داغ چهارم حصه دو لک سوار است پست هزار منصبدار و احدی و برقمنداز پست هزار سوار و یک لک و پستاد و پنج هزار سوار دیگر تائینان شاهزادهای کاسگار و امرای عظام و سایر منصبداران - و چهل هزار پیاده تفنگچی و توپ انداز و گوله انداز و بان انداز از آنجمله ده هزار در رکاب سعادت می باشند و سی هزار پیاده در قلاع و صوبجات تعینات است - تنخواه باشاهزاده محمد دارا شکوه چهل کرور دام است که حاصل آن از قرار دوازده ماهه شصت لک روپیه باشد - و تنخواه بادشاهزاده محمد شجاع و بادشاهزاده والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر بیست و چهار کرور دام که دوازده ماهه آن [برای هر یک] سی لک روپیه می شود - و تنخواه محمد مراد بخش دوازده کرور دام که دوازده ماهه آن سی لک روپیه میشود - و تنخواه سرآمد امرای والا شان سعدالله خان و نو آئین بلند مکان علی مردان خان امیرالامرا نیز دوازده کرور دام - اکنون به تحریر وقایع حضور که بسبب تحریر نبرد اوزبکیه و کیفیت

و تشریف شریف بادشاهزاده بلند قدر مجد اورنگ زیب بهادر مانده بود می پردازد - چون از عرضداشت بهادر خان حقیقت درگذشتن اصالت خان بعرض مقدس رسید بهادشاه قدردان که گوهر شناس جوهر وفا و اخلاص ارباب حقیقت اند بر فوت او تأسف بسیار نموده فرمودند که آن بنده نجیب و اصیل که هنوز چهل مرحله از مراحل عمر طی نموده و بکمال لذت عمر نرسیده همیشه به تحریک بخت کارفرما مصدر ترددات شایسته می گشت و اگر اجل امان میداد خدماتی که ازو متوقع بود بظهور رسیده بر مدارج علیّه ارتقا می نمود - از فرط بنده پروری سلطان حسین پسر کلانش را بمنصب هزاری پانصد سوار و دو پسر دیگر را بمنصب درخور سر بلند گردانیدند - چون خلیل الله خان در ضحاک این خبر شنید از فرط علاقه محبت و فزونی رابطه مودت دل از اسباب تعلق برگرفته بخانه نشینی و زاویه گزینی رضا داد - با آنکه بادشاهزاده عالمیان اورنگ زیب بهادر به تعزیت او رفته نصایح صبرافزا نموده فرمودند که در چنین وقتی و چنین مهمی که کار لشکر فیروزی بعهده شاست خود را از جمیع اسور بازداشتن از مراتب عقیدت و ارادت بسیار دور است قبول نه کرده از اراده خود برنگشت - لاجرم حکم عزل منصب و جاگیرش نمودند -

جشن وزن قمری و سوانح دیگر

روز سه شنبه هشتم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هفت موافق بیست و چهارم اردی بهشت محفل جشن وزن قمری آغاز سال پنجاه و هشتم از عمر بیشمار خدیو روزگار بآئین پرساله آذین و تزئین یافته بدستور معهود سایر رسوم این روز مسرت اندوز بظهور رسید - و گروهی از اهل احتیاج کابل بانعام زر سرخ و سفید دامن امید برآموده کامیاب مطلب گردیدند - سعادت الله خان از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری ذات و سوار و دولت خان صوبه دار قندهار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و پردل خان قلعدار بست بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و عاقل خان بخشی دوم بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و مرحمت علم و تقرب خان بمنصب سه هزاری سه صد سوار و حیات خان بمنصب دو هزاری پانصد سوار و سید فیروز بمنصب دو هزاری

هزار سوار و عنایت علم و نوازش خان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و ارجن کور بمنصب هزاری هفتصد سوار و اسلام خان صوبه دار دکن باضافه هزار سوار بمنصب هفت هزار سوار از آنجمله پنج هزار دو اسپه سه اسپه و معتمد خان میر آتش بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و قبحاق خان بمنصب دو هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافتند - ذوالقدر خان تھانه دار غزنی را بمنصب سه هزار دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مقرر ساخته مصحوب او پانزده لک روپيه به بلخ فرستادند -

بیست و چهارم سعدالله خان باستقبال فروزنده اختر سهای دولت و اقبال شاه شجاع که حسب الطلب اشرف از بنگاله روانه شده نزدیک بکابل رسیده بودند شتافتند بادشاهزاده محمد مراد بخش را که بوسیله التماس آن بلند مرتبه رخصت دریافت ملازمت سعادت یافته از پشاور همراه بدرگاه جهان پناه آمده بود بحضور پرنور آورده از ادراک شرف ملازمت کیمیا خاصیت سر بلند جاوید گردانید - هر یکی ازین دو والا گهر هزار مهر بعنوان نذر گذرانیدند - شاهزاده محمد شجاع بعنایت خلعت با نادری و تسبیح مروارید و سرپیچ لعل و جیغه مرصع الماس و برخی مرصع آلات که مجموع یک لک روپيه قیمت داشت معزز و مفتخر گشت - و در همین تاریخ راجه جی سنگه که از دکن روانه گشته و جعفر خان از لاهور با خزانه یک کروڑ و بیست لک روپيه در خدمت شاهزاده محمد شجاع آمده بود از تلثیم عتبه فلک رتبه فرق افتخار بفرقدین رسانیدند - خان مذکور بخدمت میر بخشی گری از تغیر خلیل الله خان و منصب پنجهزار چهار هزار سوار سر بلند صورت و معنی گشت -

غره جادی الاول از واقعه لاهور بعرض اشرف رسید که محیط مکارم و مفاخر عمان مناقب و مآثر نقاوه آل کرامت مال صدرالصدور سید جلال بیست و سوم ربیع الثانی بناهر امراض متعدده از کثرت آباد این فناخانه دیر بنیاد بزایوه دارالبقای وحدت منزل گزیده صدر آرای انجمن فردوسیان گردید - بادشاه حق آگاه بر فوت آن سید عالی فطرت تاسف بسیار نموده از جناب ایزدی آمرزش او خواستند - و از جمله سه پسر نیک اختر آن والا منزلت اولین نشان فیض ساقی کوثر سید جعفر سجاده نشین آبای کرام

است - دومین سلاله عزت والا فطرت مظهر لطف ازلی سید علی که آثار شرافت ذات و صفات از میهای حال آن زبده آل والا جلال چهره نمانست باضافه ده بیست بمنصب هزاری دویست سوار سربلند گردید - و سیومین سید موسی را بسبب دوام بیماری وجه معیشتی مقرر نموده حکم فرمودند که در احمدآباد بدعای دولت ابد پیوند مشغول باشد - سید هدایت الله ولد سید احمد قادری را که بدیوانی قندهار مفتخر بود بمنصب هزاری ذات و صد سوار نوازش فرموده بحضور اشرف طلبیدند - راجه جی سنگه را که با دو هزار سوار بملازمت اقدس رسیده بود بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع و اضافه دو هزار سوار که منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد دو لک روپیه مساعدت عنایت نموده به بلخ رخصت دادند - و شیخ ناظر که در اقامت مراسم فرایض و سنن شریعت مظهر چنانچه شرط عبودیت است بجا می آورد و از ایام بادشاهزادگی در خدمت بوده در سفر و حضر و هنگام خلوت و انجم بدریافت فیض حضور پرنور یک لمحہ بی صلہ نمی بود از صبح تا شام و از شام تا بام بر در خوابگاه مقدس بسر می برد درین شب بعلت فواق که بعد از نماز شام بروطاری شده بود پنج گهری شب مانده رخت هستی هریست - حسب الامر اشرف قاضی اسلم و جمعی از فضلا بر جنازه اش حاضر شده در دامن کوه عقابین بطریق امانت سپردند و بعد از چندی بمقتضای وصیت او بدارالخلافه اکبرآباد برده پهلوی مسجدش در مقبره که خود بنا نموده بود گذاشتند -

[جلد دوم پایان رسید]

غلط نامه شاهجهان نامه

جلد دوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷		مرتب	مرتبت
۱۳		قرموده	فرموده
۱۴	۲۵	بستمه	بسته
۱۵	۸	و حوش	وحوش
۱۶	۱	قرومایه	فرومایه
۴۰	۲۶	از را	از راه
۴۸	۲۶	گلبانک	گلبانگ
۵۱	۱	تفرد	تفرّد
۸۴	۲۱	کم فرصت بر نفاق	کم فرصت پُر نفاق
۸۶	۱۳	معاودت تنبیه یافته	معاودت یافته
۱۱۴	۵	ز	از
۱۲۰	۱۳	اصرار	اضرار
۱۳۱	۱	بریده	بریده
۱۴۲	۲۳	نماید	نماید
۱۶۰	۱	جهالت	جهات
۱۶۰	۳	نبرین	نیرین
۱۶۱	۸	مهذا	معهدا
۱۷۳	۱	فحقیق	تحقیق
۱۹۳	۱۴	تدین	تدین
۲۰۰	۷	زینهاد جوی	زینهارجوی
۲۲۹	۱۶	براق	براق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۲	۲۲	حسب الالتماس	حسب الالتماس
۲۴۵	۱۸	تشریف	تشریف
۲۶۸	۹	رویان	رومیان
۲۹۴	۱۳	گرامی	گرای
۳۱۰	۱۶	منطور	منطور
۳۱۱	۲۱	بیاد	بیاد
۳۸۳	۲۳	ز افغانان	از افغانان
۳۸۶	۲۷	بل بیک دیگر کا برسند	کابل بیک دیگر برسند
۳۹۳	۱۴	باغ صفا	باغ صفا
۳۹۸	۲	پیشتر	بیشتر
۴۳۱	۱۷	قلیچ خان	به قلیچ خان
۴۴۲	۱۵	نمودن	نبرد نمودن
۴۴۳	۴	عرضه مصاف عرضه تیغ	عرضه مصاف عرضه تیغ
۴۶۰	۷	بزبر	برابر
۴۶۱	۱۸	باشاپزاده	بادشاپزاده